



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دانش نامه امیرالمؤمنین

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فردوسی - مرق

مؤسسه های علمی



چاپخانه، مکتب مطبوعاتی، مطبع مطبوعاتی

تربیتی، مکتب های علمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۷
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۸	فصل پنجم : جدا شدن شماری از یاران امام
۱۸	۱ / ۵ جریر بن عبد الله بجلي
۲۰	۲ / ۵ ابو عبد الرحمن سلمی
۲۰	۳ / ۵ وائل بن حجر
۲۴	فصل ششم : شهادت مالک اشتر
۲۴	۱ / ۶ بشارت به نیکی
۲۴	۲ / ۶ اعزام مالک به مصر
۲۶	۳ / ۶ نامه امام به اهل مصر، پیش از اعزام مالک
۳۸	۴ / ۶ وظایف مالک اشتر در حکومت مصر
۹۱	۵ / ۶ نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشتر
۹۵	۶ / ۶ اندوه امام
۹۹	۷ / ۶ شادی معاویه
۹۹	۸ / ۶ شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشتر
۱۰۱	۹ / ۶ نامه امام به محمد بن ابی بکر
۱۰۳	۱۰ / ۶ پاسخ محمد بن ابی بکر
۱۰۷	فصل هفتم : اشغال مصر
۱۰۷	۱ / ۷ فرستادن عمرو عاص برای جنگ با محمد بن ابی بکر
۱۰۹	۲ / ۷ یاری خواهی محمد بن ابی بکر
۱۱۱	۳ / ۷ پاسخ امام به او
۱۱۳	۴ / ۷ درخواست امام برای قیام (در دفاع از مصر) و نافرمانی یارانش

۱۱۷	۵ / ۷ شهادت محمّد بن ابی بکر
۱۲۵	۶ / ۷ آندوه امام
۱۲۷	۷ / ۷ شادی معاویه
۱۲۹	۸ / ۷ نامه امام به ابن عبّاس، پس از شهادت محمّد
۱۲۹	۹ / ۷ خطبه امام، پس از کشته شدن محمّد بن ابی بکر
۱۳۴	۱۰ / ۷ نامه سرگشاده امام به امت اسلام، پس از اشغال مصر
۱۵۷	فصل هشتم : شبیخون های عُقال معاویه
۱۵۷	۱ / ۸ سیاست علوی و سیاست اموی
۱۶۲	۲ / ۸ هجوم ابن خُزَرمی به بصره
۱۶۹	۳ / ۸ غارت نعمان بن بشیر
۱۷۳	۴ / ۸ غارت سفیان بن عوف
۱۸۷	۵ / ۸ غارت عبد الله بن مسعده
۱۹۱	۶ / ۸ غارت ضحاک بن قیس
۱۹۹	۷ / ۸ غارت عبد الرحمان بن قباث
۲۰۱	۸ / ۸ غارت بُشر بن أرطات
۲۲۷	فصل نهم : در آرزوی شهادت
۲۲۷	۱ / ۹ مرگ، محبوب ترین است
۲۲۹	۲ / ۹ من و مردم، خسته از یکدیگر
۲۳۸	فصل دهم : آخرین خطبه امام
۲۳۸	اشاره
۲۴۸	دلایل تنهایی امام علی
۲۴۸	طرح مسئله
۲۵۲	تنهایی علی از زبان خود او
۲۵۲	اشاره
۲۵۳	۱ . تضاد خواست ها
۲۵۵	۲ . خیانت خواص و پیروی عوام از آنان

- گامی فراتر در تبیین ریشه ها ۲۵۷
- درد گزاری ها ، اتمام حجت برای همگان ۲۶۰
- با نخبگان (خواص) ۲۶۱
- هشدار به عوام ۲۶۲
- خطر ترک امر به معروف و نهی از منکر ۲۶۴
- اشاره ۲۶۴
- ۳ . عدالت در توزیع ۲۶۷
- ۴ . اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمان ۲۷۲
- تحقق پیشگویی های امام علی علیه السلام ۲۷۶
- اشاره ۲۷۶
- ۵ . عوامل جنبی ۲۸۲
- الف _ شبهه جنگ با اهل قبله ۲۸۲
- ب _ خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت ۲۸۵
- ج _ از دست دادن یاران برجسته ۲۸۶
- اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی ۲۸۹
- بخش هشتم : شهادت امام علی ۲۹۳
- اشاره ۲۹۳
- فصل یکم : خبر دادن پیامبر از شهادت علی ۲۹۵
- ۱ / ۱ شهادت در پی توست ۲۹۵
- ۲ / ۱ تو کشته خواهی شد ۲۹۹
- ۳ / ۱ پدرم فدای شهید تنها! ۳۰۱
- ۴ / ۱ قاتل او بدبخت ترین پَسینیان است ۳۰۳
- ۵ / ۱ قاتل او بدبخت ترین این امت است ۳۰۵
- ۶ / ۱ قاتل او بدبخت ترین مردم است ۳۰۷
- فصل دوم : پیشگویی امام درباره شهادت خویش ۳۱۱
- ۱ / ۲ من کشته خواهم شد ۳۱۱

- ۳۱۵ ۲ / ۲ آن شقی ترین، در انتظار چیست؟
- ۳۱۹ ۳ / ۲ خضاب شدن محاسن از خون سر
- ۳۲۳ ۴ / ۲ مرا مردی گم نام می گشود
- ۳۲۳ ۵ / ۲ امام ، قاتل خود را می شناخت
- ۳۳۰ فصل سوم : توطئه برای ترور امام
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۸ تحقیقی درباره توطئه گران ترور امام
- ۳۳۸ اشاره
- ۳۴۰ ۱ . نقش خوارج
- ۳۴۱ ۲ . نقش معاویه
- ۳۴۳ ۳ . نقش قُطام
- ۳۴۶ فصل چهارم : ترور امام
- ۳۴۶ ۱ / ۴ شب نوزدهم
- ۳۶۴ ۲ / ۴ سپیده دم نوزدهم
- ۳۷۲ ۳ / ۴ به خدای کعبه ، رستگار شدم!
- ۳۷۲ اشاره
- ۳۷۶ چرا امام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟
- ۳۷۶ مبادی علم امام
- ۳۷۷ چرا امام ، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟
- ۳۷۹ پاسخ شیخ مفید
- ۳۸۱ پاسخ علامه طباطبایی
- ۳۸۶ فصل پنجم : از ترور تا شهادت
- ۳۸۶ ۱ / ۵ فرمان امام درباره نیکی کردن با قاتلش
- ۳۸۶ ۱ / ۵ _ ۱ خوراکش را نیکو و بسترش را نرم کنید
- ۳۹۰ ۱ / ۵ _ ۲ مبادا مُثله اش کنید!
- ۳۹۲ ۱ / ۵ _ ۳ آیا با تو نیکی نکردم؟

- ۳۹۲ ۲ / ۵ خطاب اُمّ کلثوم به ابن ملجم
- ۳۹۴ ۳ / ۵ دیدار پزشک
- ۳۹۴ ۴ / ۵ وصیت های امام
- ۴۱۲ ۵ / ۵ عیادت امام
- ۴۱۸ ۶ / ۵ سخنان امام در آستانه مرگ
- ۴۲۰ ۷ / ۵ دیدار محبوب
- ۴۲۴ ۸ / ۵ گریستن زمین
- ۴۲۷ ۹ / ۵ تاریخ شهادتش
- ۴۳۷ فصل ششم : پس از شهادت
- ۴۳۷ ۱ / ۶ تجهیز و خاکسپاری
- ۴۴۱ ۲ / ۶ خطبه امام حسن پس از پدرش
- ۴۴۳ ۳ / ۶ در سوگ امام
- ۴۵۶ ۴ / ۶ موضع عایشه در برابر کشته شدن امام
- ۴۵۸ ۵ / ۶ سخن معاویه، آن گاه که خبر وفات امام را به او دادند
- ۴۵۸ ۶ / ۶ قصاص ابن ملجم
- ۴۶۴ ۷ / ۶ جای قبر امام
- ۴۷۰ ۸ / ۶ پنهان داشتن قبر امام
- ۴۷۰ ۹ / ۶ آشکار شدن قبر امام
- ۴۷۸ بحثی در باره جای قبر امام
- ۴۸۲ فصل هفتم : زیارت امام
- ۴۸۲ ۱ / ۷ ثواب زیارت او
- ۴۸۸ ۲ / ۷ آنچه در زیارتش گفته می شود
- ۵۴۴ ۳ / ۷ کراماتی که نزد قبر او آشکار شده است
- ۵۴۴ ۱ - ۳ / ۷ کرامت او درباره کمال الدین قمی
- ۵۴۶ ۲ - ۳ / ۷ کرامت او درباره یک نابینا
- ۵۴۸ ۳ - ۳ / ۷ کرامت او درباره یک مرد مسیحی

۵۵۰ ----- ۳ / ۷ _ ۴ آنچه برای ابوالبقاء متولی آستانه امیر مؤمنان پیش آمد

۵۵۴ ----- بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علی

۵۵۴ ----- اشاره

۵۵۶ ----- فصل یکم : علی از زبان قرآن

۵۵۶ ----- اشاره

۵۶۰ ----- ۱ / ۱ جان پیامبر

۵۶۶ ----- ۲ / ۱ شاهی از پیامبر

۵۷۴ ----- ۳ / ۱ آن که دانش کتاب، نزد اوست

۵۸۰ ----- ۴ / ۱ مؤمن

۵۸۶ ----- ۵ / ۱ پیشتاز

۵۹۰ ----- ۶ / ۱ مؤمن مجاهد

۵۹۴ ----- ۷ / ۱ صالح مؤمنان

۵۹۶ ----- ۸ / ۱ گوش شنوا

۶۰۲ ----- ۹ / ۱ بهترین آفریدگان

۶۰۴ ----- ۱۰ / ۱ دشمن کافران

۶۰۸ ----- ۱۱ / ۱ راهنما

۶۱۲ ----- ۱۲ / ۱ ولی صدقه دهنده در رکوع

۶۱۴ ----- ۱۳ / ۱ سوداکننده جان برای خشنودی خدا

۶۲۰ ----- ۱۴ / ۱ آن که دارایی اش را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کند

۶۲۲ ----- ۱۵ / ۱ آواز دهنده میان بهشتیان و جهنمیان است

۶۲۴ ----- ۱۶ / ۱ ولایتش کامل کننده دین است

۶۲۸ ----- ۱۷ / ۱ مهر او از سوی خدای رحمان است

۶۴۰ ----- درباره مرکز

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد 7

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، 1325 -

عنوان قراردادی : موسوعه الامام علي بن ابي طالب في الكتاب و السننه و التاريخ. فارسي.

عنوان و نام پدیدآور : دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ / محمدی ری شهری، با همکاری محمد کاظم طباطبایی، محمود طباطبایی نژاد ؛ ترجمه ی مهدی مهریزی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 138x-

مشخصات ظاهری : ج. : نقشه (رنگی).

شابک : 30000ریال: دوره : 0-11-7489-964

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد پنجم، 1382.

یادداشت : مترجم جلد هشتم، نهم و یازدهم کتاب حاضر محمدعلی سلطانی می باشد.

یادداشت : مترجم جلد دوم و دوازدهم کتاب حاضر عبدالهادی مسعودی می باشد.

یادداشت : ج. 2، 8، 9، 11 و 12 (چاپ اول: 1424ق. = 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق.

شناسه افزوده : طباطبائی، سیدمحمدکاظم، 1344 -

شناسه افزوده : طباطبائی نژاد، محمود، 1340 -

شناسه افزوده : مهریزی، مهدی، 1341 -، مترجم

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP37/35/م4د2 1300ی

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسي ملي : 2092730

ص: 1

اشاره

ص: 1

الفصل الخامس: محايدة عدّة من أصحاب الإمام 5 / 1 جرير بن عبد الله البجليّ ثقة صفين عن صالح بن صدقة - بعد بيان كتاب الإمام عليّ عليه السلام إلى معاوية وإرساله مع جرير بن عبد الله وكثرة مدّة مقامه مع معاوية -: لَمَّا رَجَعَ جَرِيرٌ إِلَى عَلِيٍّ كَثُرَ قَوْلُ النَّاسِ فِي التُّهْمَةِ لِجَرِيرٍ فِي أَمْرِ مُعَاوِيَةَ... فَلَمَّا سَمِعَ جَرِيرٌ ذَلِكَ لَحِقَ بِقَرَقِيسِيَا ، وَلَحِقَ بِهِ أَنَسٌ مِنْ قَسْرِ مِنْ قَوْمِهِ . (1)

الإمام عليّ عليه السلام - في وصف جرير بن عبد الله قبل مفارقتِهِ -: أَمَا هَذَا الْأَكْثَفُ عِنْدَ الْجَاهِلِيَّةِ - يَعْنِي جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيَّ - فَهُوَ يَرَى كُلَّ أَحَدٍ دُونَهُ ، وَيَسْتَصْعِرُ كُلَّ أَحَدٍ وَيَحْتَقِرُهُ ، قَدْ مَلَى نَارًا ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ رِئَاسَةً ، وَيَرُومُ إِمَارَةً ، وَهَذَا الْأَعْوَزُ [يَعْنِي الْأَشْعَثَ] يُغْوِيهِ وَيُطْغِيهِ ، إِنْ حَدَّثَهُ كَذِبَهُ ، وَإِنْ قَامَ دُونَهُ نَكَصَ عَنْهُ ، فَهُمَا كَالشَّيْطَانِ ؛ «إِذْ قَالَ لِلْأَنْسِ-نِ أَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (2) . (3)

1- .وقعة صفين : ص 59 _ 61 .

2- .الحشر : 16 .

3- .شرح نهج البلاغة : ج 20 ص 287 ح 277 ؛ نثر الدرّ : ج 1 ص 325 نحوه .

فصل پنجم : جدا شدن شماری از یاران امام

5 / 1 جریر بن عبد الله بجلي

فصل پنجم : جدا شدن شماری از یاران امام 5 / 1 جریر بن عبد الله بجليوقعة صیدقین_ به نقل از صالح بن صدقه که پس از بیان نامه امام علی علیه السلام به معاویه و فرستادن آن توسط جریر بن عبد الله و درنگ دراز مدت او نزد معاویه، آورده است: پس از آن که جریر نزد علی علیه السلام بازگشت، سخنان تهمت آمیز مردم درباره جریر در مسئله معاویه زیاد شد... جریر که آن حرف ها را شنید، به قرقسیا (1) رفت، مردمی از قسر (2) از بستگان او نیز به او پیوستند.

امام علی علیه السلام_ پیش از آن که جریر بن عبد الله جدا شود، درباره وی گفته بود: اما این مرد خشن در جاهلیت (یعنی جریر بن عبد الله بجلي)، او همه را پایین تر از خود می پندارد و همه را کوچک شمرده، تحقیر می کند. او لبریز از آتش است، در عین حال، در پی ریاست و حکومت است. و این يك چشم (یعنی اشعث)، او را گم راه ساخته به طغیان می کشاند. اگر سخنی با وی بگویند، دروغ می گویند و اگر به پای او ایستادگی کند، تنهایش می گذارد. این دو مثل شیطان اند. «که به انسان گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت من از تو بیزارم. من از خداوند پروردگار جهانیان بیمناکم».

1- قرقسیا، شهری بر کرانه فرات و خابور، نزدیک صفین و رقه. این شهر محل ریخته شدن رودخانه خابور به رودخانه فرات است (تقویم البلدان: ص 281).

2- طایفه ای از قبیله بجليه.

تاريخ الطبري: خَرَجَ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى قَرِيسِيَاءَ وَكَتَبَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ عَلَيْهِ. (1)

سير أعلام النبلاء عن محمد بن عمر: لَمْ يَزَلْ جَرِيرٌ مُعْتَزِلًا لِعَلِيٍّ وَمُعَاوِيَةَ بِالْجَزِيرَةِ وَنَوَاحِيهَا، حَتَّى تُؤْفَى بِالشَّرَاةِ فِي وِلَايَةِ الصُّحَاكِ بْنِ قَيْسِ عَلِيٍّ الكَوْفَةِ. (2)

2 / 5 أبو عبد الرحمن السلميّ الغارات ع- عن عطاء بن السائب: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ: أُنشِدُكَ بِاللَّهِ تُخْبِرُنِي، فَلَمَّا أَكَّدَ عَلَيْهِ قَالَ: بِاللَّهِ هَلْ أَبْغَضْتَ عَلِيًّا إِلَّا يَوْمَ قَسَمَ الْمَالِ فِي أَهْلِ الكَوْفَةِ فَلَمْ يُصَبِّكَ وَلَا أَهْلَ بَيْتِكَ مِنْهُ شَيْءٌ؟ قَالَ: أَمَا إِذَا أُنشِدْتَنِي بِاللَّهِ فَلَقَدْ كَانَ ذَلِكَ. (3)

3 / 5 وإئيل بن حُجْرٍ الغارات عن فضيل بن خديج: كَانَ وَإِئِيلُ بْنُ حُجْرٍ عِنْدَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالكَوْفَةِ، وَكَانَ يَرَى رَأْيَ عُثْمَانَ، فَقَالَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي بِالخُرُوجِ إِلَى بِلَادِي وَأُصْلِحَ مَالِي هُنَاكَ، ثُمَّ لَا أَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ. فَأَذِنَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَظَنَّ أَنَّ ذَلِكَ مِثْلُ مَا ذَكَرَهُ. فَخَرَجَ إِلَى بِلَادِ قَوْمِهِ وَكَانَ قِيلاً (4) مِنْ أَهْلِهَا، عَظِيمِ الشَّانِ فِيهِمْ، وَكَانَ النَّاسُ بِهَا أَحْزَابًا وَشِيَعًا؛ فَشِيعَةُ تَرَى رَأْيَ عُثْمَانَ، وَأُخْرَى تَرَى رَأْيَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ وَإِئِيلُ بْنُ حُجْرٍ هُنَاكَ حَتَّى دَخَلَ بُسْرَةَ نِعَاءً. فَكَتَبَ إِلَيْهِ: أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنَّ شِيعَةَ عُثْمَانَ بِبِلَادِنَا شَطَرُ أَهْلِهَا، فَأَقْدَمَ عَلَيْنَا؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بِحَضْرَمَوَاتٍ أَحَدٌ يَرُدُّكَ عَنْهَا وَلَا يَنْصَبُ لَكَ فِيهَا، فَأَقْبَلَ إِلَيْهَا بُسْرَةَ بِنْتِ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَهَا. فَزَعَمَ أَنَّ وَإِئِيلًا اسْتَقْبَلَ بُسْرَةَ بِنْتُ أَبِي أَرْطَاةَ بِشَنْوَةَ، فَأَعْطَاهَا عَشْرَةَ آلَافٍ، وَأَنَّه كَلَّمَهُ فِي حَضْرَمَوَاتٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَقْتُلَ رِبْعَ حَضْرَمَوَاتٍ، قَالَ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَ رِبْعَ حَضْرَمَوَاتٍ فَاقْتُلْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ ثَوَابَةَ؛ إِنَّهُ لَرَجُلٌ فِيهِمْ، وَكَانَ مِنَ المَقَاوِلَةِ (5) العِظَامِ، وَكَانَ لَهُ عَدُوٌّ فِي رَأْيِهِ مُخَالِفًا. (6)

1- تاريخ الطبري: ج 4 ص 562 وراجع الغارات: ج 2 ص 553 وشرح نهج البلاغة: ج 4 ص 93.

2- سير أعلام النبلاء: ج 2 ص 536 الرقم 108، تهذيب الكمال: ج 4 ص 535 الرقم 917 وفيه «بالسراة» بدل «بالشراة» وزاد في آخره «وكانت ولايته سنتين ونصفاً بعد زياد بن أبي سفيان» وراجع الطبقات الكبرى: ج 6 ص 22.

3- الغارات: ج 2 ص 567؛ المنتخب من ذيل المذيّل: ج 1 ص 147 نحوه.

4- القَيْلُ: المَلِكُ النافذ القول والأمر (لسان العرب: ج 11 ص 576 «قول»).

5- المَقَاوِلَةُ: جمع قَيْلٍ (لسان العرب: ج 11 ص 575 «قول») وقد تقدّم توضيحه.

6- الغارات: ج 2 ص 630.

5 / 2 ابو عبد الرحمن سلمی

5 / 3 وائل بن حجر

تاریخ الطبری: جریر بن عبد اللہ به سوی قرقیسیا رفت و به معاویه نامه نوشت. معاویه نیز به او نامه نوشت و فرمان داد که نزد او آید.

سیر أعلام النبلاء_ به نقل از محمد بن عمر: جریر در جزیره و اطراف آن پیوسته از علی علیه السلام و معاویه کناره بود، تا آن که در شرات (1)، در زمان حکومت ضحاک بن قیس بر کوفه درگذشت.

2 / 5 ابو عبد الرحمن سلمی الغارات_ به نقل از عطاء بن سائب: مردی به ابو عبد الرحمن سلمی گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که به من خبری بدهی. چون پذیرفت، گفت: تو را به خدا، جز [به خاطر] آن روز که علی علیه السلام مال را میان کوفیان تقسیم می کرد و چیزی به تو و خانواده ات نداد، او را دشمن داشته ای؟ گفت: چون مرا به خدا سوگند دادی، آری، چنین است.

3 / 5 وائل بن حجر الغارات_ به نقل از فضیل بن خدیج: وائل بن حجر در کوفه نزد علی علیه السلام بود؛ اما تفکر عثمانی داشت. به علی علیه السلام گفت: اگر صلاح می دانی، اجازه بده که به شهر خودم بروم، و دارایی ام را در آن جا سر و سامان دهم. پس از اندکی به خواست خدا نزد تو برمی گردم. علی علیه السلام بر این باور که همان گونه است که می گوید، اجازه داد. به شهر اقوام خودش رفت. در آن جا برای خود محبوبیتی و موقعیتی داشت و از بزرگان آن جا بود. و مردم در آن جا گروه گروه بودند. عدّه ای هوادار عثمان بودند، عدّه ای هم فکر با علی علیه السلام. وائل همان جا بود تا آن که بسر (از سرداران معاویه) وارد صنعا شد. وی نامه ای به او نوشت، به این صورت: اما بعد؛ پیروان عثمان در شهر ما نیمی از مردم را تشکیل می دهند. نزد ما بیا. در حضر موت کسی نیست که از شهر دفاع کند و در مقابل تو مقاومت کند. بسر با همراهانش به آن طرف رفته، وارد شهر شدند. به گمانِ راوی، وائل در منطقه شنوئه به پیشواز بسر رفت و ده هزار به او داد و درباره حضر موت با وی صحبت کرد و پرسید: برنامه ات چیست؟ گفت: می خواهم گروهی از مردم حضر موت را بکشم. گفت: اگر می خواهی بخشی از مردم حضر موت را به قتل برسانی، عبد اللّه بن ثوبه را بکش که در میان آنان مرد [بانفوذی] است او از متفندان بزرگ و با وائل، دشمن بود و در عقیده هم مخالف او بود.

1- ناحیه ای در شام، بین راه دمشق به مدینه (معجم البلدان: ج 3 ص 332).

الفصل السادس: استشهاد مالك الأشتر 6 / 1 الإشارة بالخير الفتح_ في حربِ صَفِينِ _ : بَكَى الْأَشْتَرُ ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا يُبْكِيكَ _ لَا أَبْكِي اللَّهَ عَيْنَاكَ _ ؟ فَقَالَ : أَبْكِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنِّي أَرَى النَّاسَ يُقْتَلُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، وَأَنَا لَا أُرْزَقُ الشَّهَادَةَ فَأَفُوزُ بِهَا . فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَبْشِرْ بِالْخَيْرِ يَا مَالِكُ . (1)

6 / 2 إشخاصُ مالكٍ إلى مِصْرَ تاريخ الطبري_ في ذِكْرِ أَحْدَاثِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَثَلَاثِينَ هِجْرِيَّةٍ _ : فَلَمَّا انْقَضَى أَمْرُ الْحُكُومَةِ ، كَتَبَ عَلِيٌّ إِلَى مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ _ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ بَنَصِيِّينَ _ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّكَ مِمَّنِ اسْتَظْهَرْتُهُ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ ، وَأَقَمَعُ بِهِ نَحْوَةَ (2) الْأَثِيمِ ، وَأَشَدُّ بِهِ الثَّغْرَ (3) الْمَخُوفَ . وَكُنْتُ وَلِيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ ، فَخَرَجْتَ عَلَيْهِ بِهَا خَوَارِجُ ، وَهُوَ غُلَامٌ حَدِيثٌ لَيْسَ بِذِي تَجَرِبَةٍ لِلْحَرْبِ ، وَلَا بِمُجَرَّبٍ لِلْأَشْيَاءِ ، فَأَقْدَمَ عَلَيَّ ؛ لِنَظَرِي فِي ذَلِكَ فِيمَا يَنْبَغِي ، وَاسْتَخْلَفَ عَلَى عَمَلِكَ أَهْلَ الثِّقَةِ وَالنَّصِيحَةِ مِنْ أَصْحَابِكَ . وَالسَّلَامُ . فَأَقْبَلَ مَالِكٌ إِلَى عَلِيٍّ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ ، فَحَدَّثَهُ حَدِيثَ أَهْلِ مِصْرَ ، وَخَيْرَهُ خَبَرَ أَهْلِهَا ، وَقَالَ : لَيْسَ لَهَا غَيْرُكَ ، اخْرُجْ رَحِمَكَ اللَّهُ ، فَإِنِّي إِنْ لَمْ أُصِكَ اكْتَفَيْتُ بِرَأْيِكَ ، وَاسْتَعَنَ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ ، فَاخْلَطِ الشَّدَّةَ بِاللِّينِ ؛ وَارْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَبْلَغَ ، وَاعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا يُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ . (4)

-
- 1- الفتح : ج 3 ص 179 .
 - 2- النَّحْوَةُ : الْعِظْمَةُ وَالْكِبْرُ وَالْفَخْرُ (لسان العرب : ج 15 ص 313 «نخا»).
 - 3- الثَّغْرُ : مَوْضِعُ الْمَخَافَةِ مِنْ فُرُوجِ الْبُلْدَانِ (لسان العرب : ج 4 ص 103 «ثغر»).
 - 4- تاريخ الطبري : ج 5 ص 95 ؛ الأماشي للمفيد : ص 79 ح 4 نحوه عن هشام بن محمد ، وفيه إشارة إلى شهادة محمد بن أبي بكر ، الغارات : ج 1 ص 257 عن المدائني وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 167 والكمال في التاريخ : ج 2 ص 410 .

فصل ششم : شهادت مالک اشتر

6 / 1 بشارت به نیکی

6 / 2 اعزام مالک به مصر

فصل ششم : شهادت مالک اشتر 6 / 1 بشارت به نیکیالفتوح_ در بخش جنگ صِئِن آمده است _: مالک اشتر گریست. علی علیه السلام به او فرمود: «هرگز مباد که خدا چشمانت را گریان کند! چرا گریه می کنی؟». گفت: ای امیر مؤمنان! می بینم که مردم پیش روی تو کشته و شهید می شوند؛ ولی شهادت قسمتم نمی شود تا با آن به رستگاری برسم. علی علیه السلام فرمود: «ای مالک! مژده باد به خیر!».

6 / 2 اعزام مالک به مصر تاریخ الطبری_ در ذکر حوادث سال 38 هجری _: چون کار حکومت به پایان آمد، علی علیه السلام به مالک اشتر _ که آن روز در نصیبین بود _ چنین نوشت: «اما بعد؛ تو از کسانی هستی که در برپایی دین و سرکوبی غرور خطاکاران و نگهبانی از مرزهای خطیر، به تو تکیه می کنم. پیش تر محمد بن ابی بکر را بر مصر گماشته بودم. گروهی بر او شورش کردند، در حالی که او جوانی کم تجربه در جنگ بود و تجارب دیگری هم نداشت. نزد من آی، تا ببینیم در این مورد چه باید کرد. یکی از یاران شایسته و مورد اعتمادت را هم به جای خودت بگذار . والسلام!». مالک اشتر آمد و به خدمت علی علیه السلام رسید. امام علیه السلام جریانات مصر را به او گفت و وی را از اخبار اهالی مصر آگاه کرد و فرمود: «کسی جز تو مناسب آن جا نیست. خدای رحمت کند! به آن جا برو، که اگر سفارشی هم نکنم، فکر تو مرا کافی است. در آنچه رخ می دهد، از خداوند یاری بجوی، شدت را با نرمش درآمیز، آن جا که نرمش کارسازتر است، مدارا پیشه کن و آن جا که جز سختگیری مفید نیفتد، شدت عمل نشان بده».

6 / 3 كتاب الإمام إلى أهل مصر قبل إشخاص مالك الإمام علي عليه السلام من كتاب له إلى أهل مصر لما ولى عليهم الأشر: من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى القوم الذين غصوا بوا لله حين عصي في أرضه وذهب بحقه، فصدد رب الجور سد رادقه على البر والفاجر، والمقيم والطاعين (1)، فلا معروف يستراخ إليه، ولا منكر يتناهى عنه. أما بعد، فقد بعثت إليكم عبدا من عباد الله؛ لا ينام أيام الخوف، ولا ينكل (2) عن الأعداء ساعات الرّوع (3)، أشد على الفجار من حريق النار، وهو مالك بن الحارث أخو مدحج، فاسمعوا له، وأطيعوا أمره فيما طابق الحق، فإنه سيف من سيوف الله، لا كليل الطبة (4)، ولا نايي (5) الضريبة، فإن أمركم أن تنفروا فأنفروا، وإن أمركم أن تقيموا فاقموا؛ فإنه لا يقدم ولا يحجم ولا يؤخر ولا يقدم إلا عن أمري، وقد آثرتم به على نفسي؛ لنصيحتي لكم، وشدة شكميته (6) على عدوكم (7).

- 1- الظاعن: الشاخص لسفر في حج أو غزو أو مسير من مدينة إلى أخرى، وهو ضد الخافض؛ يقال: أظاعن أنت أم مقيم (تاج العروس: ج 18 ص 362 «ظعن»).
- 2- نكل: نكص؛ يقال: نكل عن العدو؛ أي جبن (لسان العرب: ج 11 ص 677 «نكل»).
- 3- الرّوع: الفزع (لسان العرب: ج 8 ص 135 «روع»).
- 4- الطبة: حدّ السيف والسنان والنصل والخنجر وما أشبه ذلك (لسان العرب: ج 15 ص 22 «ظبا»).
- 5- نبا السيف عن الضريبة: كل ولم يحك فيها (لسان العرب: ج 15 ص 301 «نبا»).
- 6- الشكيمة: قوة القلب، وإته لشديد الشكيمة؛ إذا كان شديد النفس أنفاً أياً (لسان العرب: ج 12 ص 324 «شكم»).
- 7- نهج البلاغة: الكتاب 38، الغارات: ج 1 ص 266 عن فضيل بن خديج عن مولى الأشر، الاختصاص: ص 80 عن عبد الله بن جعفر، بحار الأنوار: ج 33 ص 595 ح 741؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 96 عن فضيل بن خديج عن مولى الأشر، تاريخ دمشق: ج 56 ص 390 ح 7165 كلها نحوه وراجع تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 194.

6 / 3 نامه امام به اهل مصر، پیش از اعزام مالک

3 / نامه امام به اهل مصر، پیش از اعزام مالک امام علی علیه السلام_ در نامه ای به اهل مصر، آن گاه که مالک اشتر را به حکومت بر آنان گماشت: از بنده خدا علی امیر مؤمنان به قومی که به خاطر خدا خشم گرفتند، وقتی که در روی زمین خدا، معصیت خدا انجام گرفت و حق او برده شد، و ستم سرپرده خود را بر سر نیک و بد، و ساکن و مسافر زد، و نه کار معروفی ماند که با روی آوردن به آن آسودگی فراهم آید، و نه منکری که از آن پرهیز کنند. اما بعد؛ همانا بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در دوران خطر نمی خوابد و در لحظات هراس و بیم از رویارویی با دشمن نمی ترسد و بر فاجران تبه‌کار، سوزنده تر از آتش است. او همان مالک بن حارث از قبیله مدحج است. سخنش را بشنوید و فرمانش را آن جا که مطابق حق است، اطاعت کنید، که او شمشیری از شمشیرهای خداست که نه کند می شود و نه از بُرش می افتد. اگر فرماتان داد که برای جنگ روان شوید، روان شوید و اگر دستور داد که بمانید، بمانید، که پیش افتادن و بازگشتن و عقب گرد و پیشروی کردن او همه به فرمان من است. در برخورداری از او، شما را بر خودم برگزیدم؛ چرا که خیرخواه شماست و سرسخت و سختگیر بر دشمنان».

الأمالي للمفيد عن هشام بن محمد: قَدَّمَ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلامُ أَمَامَهُ [أي مالِك] كِتَابًا إِلَى أَهْلِ مِصْرَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَأَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَإِنِّي قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ حِذَارَ الدَّوَائِرِ (1)، مِنْ أَشَدِّ عِبِيدِ اللَّهِ بِأَسَا، وَأَكْرَمِهِمْ حَسْبَا، أَصْرَّ عَلَى الْفُجَارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَأَبْعَدَ النَّاسِ مِنْ دَنْسٍ أَوْ عَارٍ، وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ، لَا نَابِيَ الضُّرْسِ، وَلَا كَلِيلُ الْحَدِّ، حَلِيمٌ فِي الْحَدَرِ، رَزِينٌ فِي الْحَرْبِ، ذُو رَأْيٍ أَصِيلٍ، وَصَبْرٍ جَمِيلٍ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ، وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ، فَإِنْ أَمَرَكُمْ بِالتَّغْيِيرِ فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَقِيمُوا فَاقِيمُوا؛ فَإِنَّهُ لَا يُقَدِّمُ وَلَا يُحْجِمُ إِلَّا بِأَمْرِي، فَقَدْ آثَرْتُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي؛ نَصِيحَةً لَكُمْ، وَشِدَّةَ شَكِيمَةٍ عَلَى عَدُوِّكُمْ، عَصَمَكُمُ اللَّهُ بِالْهُدَى، وَتَبَسَّكُمُ بِالتَّقْوَى، وَوَفَّقَنَا وَإِيَّاكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. (2)

1- الدوائر: الموت أو القتل (لسان العرب: ج 4 ص 297 «دور»).

2- الأمالي للمفيد: ص 81 ح 4 عن هشام بن محمد، الغارات: ج 1 ص 260 عن صعصعة نحوه وزاد فيه «لا ناكل عن قدم ولا وافر في عزم» بعد «لا ينكل عن الأعداء».

الأمالی، مفید به نقل از هشام بن محمد: امیر مؤمنان، پیش از عزیمت مالک به مصر، چنین نامه ای به مصریان نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. سلام بر شما! همانا در حضور شما خدایی را سپاس می گویم که جز او معبودی نیست و از او درود فرستادن بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او را خواهانم. بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای خطر نمی خوابد و از ترس مرگ، از رویارویی با دشمنان عقب نمی نشیند، از رزم آورترین دلیران بندگان خدا، و از شریف ترین دودمان ها، که از آتش برای فاجران سوزنده تر است و از آلودگی و ننگ، دورترین. او همان مالک بن حارث اشتر است. نه دندانش کند می شود و نه از بُرش می افتد. در هنگامه احتیاط، بردبار و در جنگ، متین است. اندیشه ای ریشه دار و صبوری نیکو دارد. شنوا و فرمانبردار او باشید. اگر فرمان حرکت داد، روان شوید و اگر دستور داد که بمانید؛ بمانید، چرا که اقدام و درنگ او جز به فرمان من نیست. شما را در داشتن و بهره مندی از او بر خود برگزیدم، برای خیرخواهی نسبت به شما و سرسختی بر دشمنان. خداوند با هدایت نگاهتان دارد و با تقوا مقاومتان سازد و به آنچه دوست می دارد و می پسندد، ما و شما را توفیق دهد. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد!».

6 / 4 واجبات مالِك في حُكُومَةِ مِصرَ (1) الإمام عليّ عليه السلام في عَهْدِهِ إلى مالِكِ الأَشْتَرِ حينَ وِلاَةِ مِصرَ وأعمالِها: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . هذا ما أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللّهِ عَلِيُّ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ مالِكُ بنَ الحارِثِ الأَشْتَرِ في عَهْدِهِ إِلَيْهِ حينَ وِلاَةِ مِصرَ: جِبايَةِ خَراجِها، ومُجاهدَةِ عَدُوِّها، واستِصلاحِ أَهلِها، وِعمارةِ بِلادِها . أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللّهِ، وإِثْراءِ طاعَتِهِ، وأَتباعِ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ في كِتابِهِ مِن فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ الَّتِي لا يَسَعُدُ أَحَدٌ إِلا بِاتِّباعِها، ولا يَشقى إِلا مَعَ جُحودِها وإِضاعَتِها، وَأَن يَنْصَرَ اللّهُ بِيدِهِ وَقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، إِنَّهُ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ . وَأَمَرَهُ أَن يَكسِرَ مِن نَفْسِهِ عِنْدَ الشَّهَوَاتِ؛ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمارةٌ بِالسَّوِّءِ إِلا ما رَحِمَ رَبِّي، إِنَّ رَبِّي غَفورٌ رَحِيمٌ . «وَأَن يَعْتَمِدَ كِتابَ اللّهِ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ؛ فَإِنَّ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . وَأَن يَتَحَرَّى رِضاَ اللّهِ، ولا يَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ، ولا يُصِرَّ على مَعْصِيَتِهِ، فَإِنَّهُ لا مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلا إِلَيْهِ» . ثُمَّ عَلَّمَ يا مالِكُ أَنِّي وَجَّهْتُكَ إلى بِلادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيها دَوْلٌ قَبْلَكَ مِن عَدْلِ وَجورٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِن أُمُورِكَ في مِثْلِ ما كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِن أُمُورِ الوِلاَةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ ما كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ على الصَّالِحِينَ بما يُجْرِي اللّهُ لَهُمَ على أَسَنِ عِبادِهِ، فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ العَمَلِ الصَّالِحِ «بِالقصدِ فيما تَجَمَّعَ وما تَرعى بِهِ رَعِيَّتَكَ»، فَامْلِكِ هَواكَ، وَشَحِّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لا يَحِلُّ لَكَ؛ فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ الإِنْصافُ مِنْها فِيمَا أَحَبَّتْ وَكَرِهَتْ . وَأشعرَ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِالإِحسانِ إِلَيْهِمْ، ولا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمَ سَبْعاً ضارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ صِدْفانٌ؛ إِما أَخُ لَكَ في الدِّينِ، وإِما نَظيرٌ لَكَ في الخَلْقِ، يَفْزُطُ (2) مِنْهُمُ الرِّزَالُ، وتَعْرِضُ لَهُمُ العِجْلُ، وَيُوتِي على أَيْدِيهِمُ في العَمَدِ وَالخَطَأِ، فَأَعْطِهِمُ مِن عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَن يُعْطِيكَ اللّهُ مِن عَفْوِهِ؛ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمُ، وَوَالِي الأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللّهُ فَوْقَ مَنْ وَلاكَ بِما عَرَّفَكَ مِن كِتابِهِ، وَبَصَّرَكَ مِن سُنَنِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . عَلَيْكَ بِما كَتَبْنَا لَكَ في عَهْدِنا هذا، لا- تَصيَبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللّهِ؛ فَإِنَّهُ لا يَدَّ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، ولا غِنى بِكَ عَن عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ . فلا تَدَمَنَّ على عَفْوٍ، ولا تَبْجَحَنَّ (3) بِعُقُوبَةٍ، ولا تَسْرَعَنَّ إلى بادِرَةٍ (4) وَجَدْتَ عَنها مَندوحةً (5)، ولا- تَقولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ؛ أَمْرٌ فَاطَأُ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغالٌ (6) في القَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ (7) لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الفِتَنِ، فَتَعَوَّذْ بِاللّهِ مِنَ دَرِكِ الشُّقَاءِ . وَإِذا أَعْجَبَكَ ما أَنْتَ فِيهِ مِن سُلْطانِكَ فَحَدِّثْ لَكَ بِهِ أَهْبَةً أو مَخِيلَةً فَانظُرْ إلى عِظَمِ مُلْكِ اللّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ على ما لا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِن نَفْسِكَ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطامِنُ (8) إِلَيْكَ مِن طِمَاحِكَ (9)، وَيَكُفُّ عَنكَ مِن غَرِبِكَ (10)، وَيَقِيءُ إِلَيْكَ ما عَزَبَ (11) مِن عَقْلِكَ . وإِيَّاكَ وَمُساماتَةَ في عَظَمَتِهِ، أو التَّشَبُّهَ بِهِ في جَبَروتِهِ؛ فَإِنَّ اللّهُ يَبْذُلُ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيُهَيِّئُ كُلَّ مُخْتالٍ فَخورٍ . أَنْصِفِ اللّهُ، وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِن نَفْسِكَ وَمِن خَاصَّتِكَ وَمِن أَهْلِكَ وَمَن لَكَ فِيهِ هَوىٌ مِن رَعِيَّتِكَ؛ فَإِنَّكَ إِلا تَقَعَلْ تَظَلِمَ، وَمَن ظَلَمَ عِبادَ اللّهِ كانَ اللّهُ خَصَمَهُ دونَ عِبادِهِ، وَمَن خَاصَمَهُ اللّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وكانَ لِلّهِ حَرباً حَتَّى يَنْزِعَ وَيَتُوبَ . وَليسَ شَيْءٌ أَدعى إلى تَغْيِيرِ نِعْمَةٍ مِنَ الإِقامَةِ على ظُلْمٍ؛ فَإِنَّ اللّهُ يَسْمَعُ دَعْوَةَ المَظْلومِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِمِرْصادٍ، وَمَن يَكُنْ كَذَلِكَ فَهُوَ رَهينٌ هَلالِكِ في الدُّنيا وَالآخِرَةِ . وَليَكُنْ أَحَبَّ الأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُها في الحَقِّ، وَأَعَمُّها في العَدْلِ، وَأَجْمَعُها لِلرَّعِيَّةِ؛ فَإِنَّ سَخَطَ العِمامَةِ يُجَحِّفُ بِرِضَى الخَاصَّةِ، وَإِنَّ سَخَطَ الخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى العِمامَةِ . وَليسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثَقَلَ على الوالِي مُؤوَدَةً في الرِّخاءِ، وَأَقَلُّ لَهُ مَعوَدَةً في البِلاءِ، وَأَكْرَهُ لِلإِنْصافِ، وَأَسأَلُ بِاللِّحافِ (12)، وَأَقَلُّ شُكْراً عِنْدَ الإِعطاءِ، وَأَبطأُ عَذاراً عِنْدَ المَنعِ، وَأَضَعَفُ صَبراً عِنْدَ مُلِماتِ الأُمُورِ، مِنَ الخَاصَّةِ، وَإِنَّمَا عَمودُ الدِّينِ وَجِماعُ المُسْلِمِينَ وَالعُدَّةُ لِلأَعْداءِ أَهلُ العِمامَةِ مِنَ الأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ لَهُمُ صِغُوكُ، وَأَعْمِدْ لِأَعْمِ الأُمُورِ مَنفَعَةً وَخَيْرِها عاقِبَةً، ولا قُوَّةَ إِلا بِاللّهِ . وَليَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشَنائُهُمُ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمُ لِعيوبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ في النَّاسِ عُيوباً وَالوالِي أَحَقُّ مَن سَتَرها، فلا تَكشِفَنَّ ما غابَ عَنكَ، وَاسْتَرِ العَوْرَةَ ما اسْتَطَعْتَ؛ يَسْتَرِ اللّهُ مِنْكَ ما تُحِبُّ سَتْرَهُ مِن رَعِيَّتِكَ . وَأَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُدَّةَ كُلِّ حِقْدٍ، واقطعْ عَنكَ سَبَبَ كُلِّ وِترٍ، «واقبلِ العُذْرَ . وادرا إِحدودَ بِالشُّبُهاتِ» . وَتَغابَ عَن كُلِّ ما لا يَضِحُ (13) لَكَ، ولا تَعَجَلَنَّ إلى تَصديقِ ساعٍ؛ فَإِنَّ السَّاعِيَ غاشٌّ وَإِن تَشَّبهَ بِالنَّاصِي حِينَ لا تُدْخِلَنَّ في مَشُورَتِكَ بِخِيالاً يَحْدِلُكَ عَنِ الفِضْلِ، وَيَعِدُّكَ الفَقْرَ، ولا جِباناً يُضَعِّفُ عَلَيْكَ الأُمُورَ، ولا حَريصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالجورِ؛ فَإِنَّ البُخْلَ وَالجورَ (14) وَالحرصَ غَرائِزُ شَتَّى يَجْمَعُها سِوهُ الظَّنِّ بِاللّهِ، كُموئُها في الأَشْرارِ . أَيَقِنُ أَنَّ شَرَّ وَزْرانِكَ مَن كانَ لِلأَشْرارِ وَزيراً، وَمَن شَرِكُهُمُ في الأَثامِ وَقامَ بِأُمُورِهِمُ في عِبادِ اللّهِ؛ فلا يَكُونَنَّ لَكَ بِطانَةً (15)، «تُشْرِكُهُمُ في أمانَتِكَ كما شَرِكُوا في سُلْطانِ غَيْرِكَ فَأَرادُوهُمُ وَأورَدُوهُمُ مِصارِعَ السَّوِّءِ . ولا يُعْجِبَنَّكَ شَهِيدٌ ما يَحْضُرُ رِوْكَ بِهِ»؛ فَإِنَّهُمُ أَعوانُ الأُمَّةِ، وإِخوانُ الطَّلَمَةِ، وَعُبابٌ (16) كُلُّ طَمَعٍ وَدَغَلٍ

(17)، وأنت واجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ أَدْبِهِمْ وَنَفَاذِهِمْ مِمَّنْ قَدْ نَصَفَحَ الْأُمُورَ ، فَعَرَفَ مَسَاوِيَهَا بِمَا جَرَى عَلَيْهِ مِنْهَا ، فَأُولَئِكَ أَخْفَتْ عَلَيْكَ مَوْدَّةً ، وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً ، وَأَحْنَى عَلَيْكَ عَطْفًا ، وَأَقْلُّ لِعَيْرِكَ الْفَأْ ، لَمْ يُعَاوَنِ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ ، وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ ، «وَلَمْ يَكُنْ مَعَ غَيْرِكَ لَهُ سِيرَةٌ أَجَحَفَتْ بِالْمُسْلِمِينَ وَالْمُعَاهِدِينَ» ؛ فَاتَّخِذْ أَوْلِيَّكَ خَاصَّةً لِخُلُوتِكَ وَمَلَائِكَ . ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ ، «وَأَحْوَطُهُمْ عَلَى الضُّعْفَاءِ بِالْإِنْصَافِ ، وَأَقْلَهُمْ لَكَ مُنَازَرَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ وَإِقَاعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ ؛ فَإِنَّهُمْ يَقْفُونَاكَ عَلَى الْحَقِّ ، وَيُبْصِرُونَ ذَلِكَ مَا يَعُودُ عَلَيْكَ نَفْعُهُ» . وَالصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ وَذَوِي الْعُقُولِ وَالْأَحْسَابِ ، ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَى الْإِطْرَاكِ ، وَلَا يُبْجِحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحَدِثُ الرَّهْمَ ، وَتُدْنِي مِنَ الْغِرَّةِ ، «وَالْإِفْرَازُ بِذَلِكَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ مِنَ اللَّهِ» . لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ تَرْهِيدٌ لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ ، فِي الْإِحْسَانِ ، وَتَدْرِيبٌ لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ ، فَالْزِمْ كَلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ ؛ أَدْبًا مِنْكَ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ ، وَتَنْفَعُ بِهِ أَعْوَانَكَ . ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّه لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى لِحُسْنِ ظَنِّ وَالِإِحْسَانِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ ، وَتَخْفِيفِهِ الْمَوُونَاتِ عَلَيْهِمْ ، وَقَلَّةِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلُهُمْ ، فَلْيَكُنْ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ ظَنِّكَ بِرِعْيَتِكَ ؛ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنَّا نَصَبًا طَوِيلًا ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ ، وَأَحَقُّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ ، «فَاعْرِفْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ لَكَ وَعَلَيْكَ لِتَرِدَكَ بِصِيرَةٍ فِي حُسْنِ الصُّنْعِ ، وَاسْتِكْرَاهِ حُسْنِ الْبَلَاءِ عِنْدَ الْعَامَّةِ ، مَعَ مَا يُوجِبُ اللَّهُ بِهَا لَكَ فِي الْمَعَادِ» . وَلَا تَقْضُ سِنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ . وَلَا تُحَدِّثَنَّ سِنَّةً تَصْرُبُ بِشَيْءٍ مِمَّا مَضَى مِنْ تِلْكَ السَّنَنِ ؛ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَبَّهَا ، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا تَقَضَّتْ مِنْهَا . وَأَكْثَرُ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ ، وَمُثَافَاةِ (18) الْحُكَمَاءِ ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَدَّحَ عَلَيْهِ أَهْلُ بِلَادِكَ ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ مِنْ قَبْلِكَ ؛ «فَإِنَّ ذَلِكَ يُحَقِّقُ الْحَقَّ ، وَيَدْفَعُ الْبَاطِلَ ، وَيُكْتَمِي بِهِ دَلِيلًا وَمِثَالًا لِأَنَّ السُّنَنَ الصَّالِحَةَ هِيَ السَّبِيلُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ» . ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ ، لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ ؛ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ ، وَمِنْهَا عَمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرَّفْقِ ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَّةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ ، وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ (19) السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ ، وَكُلُّ قَدْ سَمَى اللَّهُ سَهْمَهُ ، وَوَضَعَ عَلَى حَدِّ فَرِيضَتِهِ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَعَهْدًا عِنْدَنَا مَحْفُوظًا . فَالْجُنُودُ _ بِإِذْنِ اللَّهِ _ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ ، وَزِينُ الْوِلَايَةِ ، وَعِزُّ الدِّينِ ، وَسَبِيلُ الْأَمْنِ وَالْخَفْضِ ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ . ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَصِدُّ لِمَنْ بِهِ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ ، وَيَكُونُونَ مِنْ وَرَاءِ حَاجَاتِهِمْ . ثُمَّ لَا بَقَاءَ لِهَٰذِهِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعَمَّالِ وَالْكَتَّابِ ؛ لِمَا يُحْكَمُونَ مِنَ الْأُمُورِ ، وَيُظْهِرُونَ مِنَ الْإِنْصَافِ ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ ، وَيُؤْمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا . وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْمَعُونَ مِنْ مَرَافِقِهِمْ ، وَيُقِيمُونَ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفِّقِ بِأَيْدِيهِمْ مِمَّا لَا يَبْلُغُهُ رَفْقٌ غَيْرِهِمْ . ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رَفْدُهُمْ (20) ، وَفِي فِيءِ اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ ، وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ يُصْلِحُهُ ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنَ حَقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَالصَّبْرِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ وَثَقُلَ . فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَا مَمْلُوكًا ، وَأَنْقَاهُمْ جَبِيًّا ، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا ، وَأَجْمَعَهُمْ عِلْمًا وَسِيَّاسَةً ، مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ ، وَيَسْرَعُ إِلَى الْعُذْرِ ، وَيَرَأْفُ بِالضُّعْفَاءِ ، وَيَتَّبِعُ (21) عَلَى الْأَقْوِيَاءِ ، مِمَّنْ لَا يُبْثِرُهُ الْعَنْفُ ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضُّعْفُ . ثُمَّ الصَّقُّ بِذَوِي الْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ، ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةِ ؛ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ ، يَهْدُونَ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ ، وَالِإِيمَانِ بِقَدْرِهِ . ثُمَّ تَقَدُّ أُمُورُهُمْ بِمَا يَتَّقَدُّ الْوَالِدُ مِنْ وَلَدِهِ ، وَلَا يَتَّفَاقَمَنَّ (22) فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ . وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ ؛ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَدْلِ النَّصِيحَةِ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ . فَلَا تَدَعُ تَقَدُّ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالَ عَلَى جَسِيمِهَا ؛ فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَسْتَعْنُونَ عَنْهُ . وَلِيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنُودِكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ فِي بَدَلِهِ مِمَّنْ يَسَّ عُهُمُ وَيَسَّعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنَ الْخُلُوفِ (23) مِنْ أَهْلِهِمْ ، حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ . «ثُمَّ وَاتِرِ إِعْلَامَهُمْ ذَاتَ نَفْسِكَ فِي إِشَارِهِمْ وَالتَّكْرَمَةِ لَهُمْ ، وَالِإِرْصَادِ بِالتَّوَسُّعِ . وَحَقَّقْ ذَلِكَ بِحُسْنِ الْفِعَالِ وَالْإِثْرِ وَالْعَطْفِ» ؛ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ . وَإِنْ أَفْضَلَ قُرَّةَ الْعُيُونِ لِلْوِلَايَةِ اسْتِفَاضَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ ، وَظُهُورَ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ ؛ لِأَنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ

صُدورِهِمْ ، وَلَا تَصْخُ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحَوَاطَتِهِمْ عَلَى وُلاةِ أُمُورِهِمْ ، وَقِلَّةِ اسْتِثْقَالِ دَوْلَتِهِمْ ، وَتَرْكِ اسْتِيبَاطِ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِمْ . «ثُمَّ لَا تَكْلَنَنَّ جُنُودَكَ إِلَى مَغْنَمٍ وَرَعْتَهُ بَيْنَهُمْ ، بَلْ أَحْدَثْ لَهُمْ مَعَ كُلِّ مَغْنَمٍ بَدَلًا مِمَّا سِوَاهُ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ، تَسْتَصِيرُ بِهِمْ بِهِ ، وَيَكُونُ دَاعِيَةً لَهُمْ إِلَى الْعُودَةِ لِنَصْرِ اللَّهِ وَوَلَدِيْنِهِ . وَاخْصُصْ أَهْلَ النَّجْدَةِ فِي أَمَلِهِمْ إِلَى مُنْتَهَى غَايَةِ آمَالِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ بِالْبَدْلِ» ، وَحُسْنِ الشَّاءِ عَلَيْهِمْ ، وَلَطِيفِ التَّعْهُدِ لَهُمْ رَجُلًا رَجُلًا وَمَا أَبْلَى فِي كُلِّ مَشْهَدٍ ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ مِنْكَ لِحُسْنِ فِعَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ ، وَتُحَرِّضُ التَّاكِلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ . «ثُمَّ لَا تَدَعُ أَنْ يَكُونَ لَكَ عَلَيْهِمْ عُيُونَ» (24) مِنْ أَهْلِ الْأَمَاةِ وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ عِنْدَ النَّاسِ ، فَيَثْبُتُونَ بِلَاءَ كُلِّ ذِي بِلَاءٍ مِنْهُمْ لِيَثِقَ أَوْلِيَاكَ بِعِلْمِكَ بِبِلَائِهِمْ» . ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى ، وَلَا تَصْخَمَنَّ بِلَاءَ امْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ ، وَلَا تُقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بِلَائِهِ ، «وَكَافٍ كَلًّا مِنْهُمْ بِمَا كَانَ مِنْهُ ، وَاخْصَصْ صُهُ مِنْكَ بِهِزَّهُ» . وَلَا يَدْعُونَكَ شَرَفَ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تُعْظَمَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا ، وَلَا ضِعْفَ امْرِئٍ عَلَى أَنْ تُصَغَّرَ مِنْ بِلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا . «وَلَا يَفْسِدَنَّ امْرَأٌ عِنْدَكَ عِلْمٌ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ ، وَلَا بُؤَةٌ حَدِيثٌ لَهُ قَدْ كَانَ لَهُ فِيهَا حُسْنٌ بِلَاءٍ ، فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَالْعَاقِبَةَ لِلْمُتَمَيِّنِ . وَإِنْ اسْتَشْهَدَ أَحَدٌ مِنْ جُنُودِكَ وَأَهْلِ النَّكَايَةِ فِي عَدُوِّكَ فَاخْلُفْهُ (25) فِي عِيَالِهِ بِمَا يَخْلُفُ بِهِ الْوَصِيُّ الشَّفِيقُ الْمُؤْتَقُ بِهِ ؛ حَتَّى لَا يُرَى عَلَيْهِمْ أَثْرُ فَقْدِهِ ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يُعْطِفُ عَلَيْكَ قُلُوبَ شِيعَتِكَ ، وَيَسْتَشْعِرُونَ بِهَ طَاعَتِكَ ، وَيَسَلْسُونَ (26) لِرُكُوبِ مَعَارِيضِ التَّلْفِ الشَّدِيدِ فِي وَلَايَتِكَ . وَقَدْ كَانَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُنَنٌ فِي الْمُشْرِكِينَ وَمِمَّا بَعْدَهُ سُنَنٌ ، قَدْ جَرَتْ بِهَا سُنَنٌ وَأَمْثَالٌ فِي الظَّالِمِينَ ، وَمَنْ تَوَجَّهَ قِبَلَتَنَا ، وَتَسَمَّى بِدِينِنَا» ؛ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (27) ، وَقَالَ : «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (28) «فَالرُّدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ ، وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَنِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُتَفَرِّقَةِ ، «وَنَحْنُ أَهْلُ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ نَسْتَنْبِطُ الْمُحْكَمَ مِنْ كِتَابِهِ ، وَنَمِيزُ الْمُتَشَابِهَ مِنْهُ ، وَنَعْرِفُ النَّاسِيخَ مِمَّا نَسَخَ اللَّهُ وَوَضَعَ إِصْرَهُ . فَسِرْ فِي عَدُوِّكَ بِمِثْلِ مَا شَاهَدْتَ مِنْهُ فِي مِثْلِهِمْ مِنَ الْأَعْدَاءِ ، وَوَاتِرِ إِلَيْنَا الْكُتُبَ بِالْأَخْبَارِ بِكُلِّ حَدَثٍ يَأْتِيكَ مِنْ أَمْرٍ عَامٍّ ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ . ثُمَّ انظُرْ فِي أَمْرِ الْأَحْكَامِ بَيْنَ النَّاسِ بِنَيْتِهِ صَالِحَةٍ ؛ فَإِنَّ الْحُكْمَ فِي إِنْصَافِ الْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ وَالْأَخْذَ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ وَإِقَامَةَ حُدُودِ اللَّهِ عَلَى سُنَنِهَا وَمِنَاجِيهَا مِمَّا يُصْلِحُ عِبَادَ اللَّهِ وَبِلَادَهُ» . فَاخْتَرِ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ ، «وَأَنْفُسِهِمْ لِلْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْوَرَعِ وَالسَّخَاءِ» ، مِمَّنْ لَا تَضِيْقُ بِهِ الْأُمُورُ ، وَلَا تُمَحِكُهُ (29) الْخُصُومُ ، وَلَا يَتِمَادِي فِي إِثْبَاتِ الرِّزَالَةِ ، وَلَا يَحْصِرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاةِ ، وَأَوْقَفُهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَآخِذَهُمْ بِالْحُجَجِ ، وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخُصُومِ ، وَأَصْبِرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ انْتِصَاحِ الْحُكْمِ ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاقٌ ، وَلَا يَصْغِي (30) لِلتَّبْلِيغِ ؛ فَوَلِّ قَضَاءَكَ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ ، وَهَمْ قَلِيلٌ . ثُمَّ أَكْثِرْ تَعْهُدَ قَضَائِهِ ، وَافْتَحْ لَهُ فِي الْبَدْلِ مَا يُزِيحُ عِلْتَهُ ، وَيَسْتَعِينُ بِهِ ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ ، وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ ؛ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ إِثَاءَ عِنْدَكَ . «وَاحْسِنِ تَوْقِيرَهُ فِي صُحْبَتِكَ ، وَقُرْبَهُ فِي مَجْلِسِكَ ، وَأَمْضِ قَضَاءَهُ ، وَأَنْفِذْ حُكْمَهُ ، وَأَشْدُدْ عَصَدَهُ ، وَاجْعَلْ أَعْوَانَهُ خِيَارَ مَنْ تَرْضَى مِنْ نُظَرَائِهِ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَأَهْلِ الْوَرَعِ وَالنَّصِيحَةِ لِلَّهِ وَلِعِبَادِ اللَّهِ ؛ لِيُنَاطِرَهُمْ فِيمَا شُبَّهَ عَلَيْهِ ، وَيَلْطَفَ عَلَيْهِمْ لِعِلْمِ مَا غَابَ عَنْهُ ، وَيَكُونُونَ شُهَدَاءَ عَلَى قَضَائِهِ بَيْنَ النَّاسِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ . ثُمَّ حَمَلَةُ الْأَخْبَارِ لِأَطْرَافِكَ قُضَاةٌ تَجْتَهِدُ فِيهِمْ نَفْسُهُ ، لَا يَخْتَلِفُونَ وَلَا يَتَدَابَرُونَ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَسُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ فَإِنَّ الْإِخْتِلَافَ فِي الْحُكْمِ إِضَاعَةٌ لِلْعَدْلِ ، وَغَرَّةٌ فِي الدِّينِ ، وَسَبَبٌ مِنَ الْفِرْقَةِ . وَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ مَا يَأْتُونَ وَمَا يُنْفِقُونَ ، وَأَمْرٌ بَرْدٌ مَا لَا يَعْلَمُونَ إِلَى مَنْ اسْتَوْدَعَهُ اللَّهُ عِلْمَ كِتَابِهِ ، وَاسْتَحْفَظَهُ الْحُكْمَ فِيهِ ، فَإِنَّمَا اخْتِلَافُ الْقَضَاةِ فِي دُخُولِ الْبَغْيِ بَيْنَهُمْ ، وَاكْتِفَاءُ كُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ بِرَأْيِهِ دُونَ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ وَلَايَتَهُ لَيْسَ يُصْلِحُ الدِّينَ وَلَا أَهْلَ الدِّينِ عَلَى ذَلِكَ . وَلَكِنْ عَلَى الْحَاكِمِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا عِنْدَهُ مِنَ الْأَثَرِ وَالسُّنَنِ ، فَإِذَا أَعْيَاهُ ذَلِكَ رَدَّ الْحُكْمَ إِلَى أَهْلِهِ ، فَإِنْ غَابَ أَهْلُهُ عَنْهُ نَاطَرَ غَيْرَهُ مِنْ فُقَهَاءِ الْمُسْلِمِينَ ؛ لَيْسَ لَهُ تَرْكُ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ ، وَلَيْسَ لِقَضَائِهِ بَيْنَ مَنْ أَهْلُ الْمِلَّةِ أَنْ يُقِيمَا عَلَى اخْتِلَافٍ فِي الْحُكْمِ دُونَ مَا رُفِعَ ذَلِكَ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ فِيكُمْ ، فَيَكُونُ هُوَ الْحَاكِمَ بِمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ، ثُمَّ يَجْتَمِعَانِ عَلَى حُكْمِهِ فِيمَا وَافَقَهُمَا أَوْ خَالَفَهُمَا» . فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا ، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا بِأَيْدِي الْأَشْرَارِ ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى ، وَتَطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا . «وَكَتَبَ إِلَى قُضَاةِ بُلْدَانِكَ فَلْيَرْفَعُوا إِلَيْكَ كُلَّ حُكْمٍ اخْتَلَفُوا فِيهِ عَلَى حُقُوقِهِ ، ثُمَّ تَصَفَّحْ تِلْكَ الْأَحْكَامَ ؛ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَنَةَ نَبِيِّهِ وَالْأَثَرَ مِنْ إِمَامِكَ فَأَمْضِهِ

وَاحْمِلُهُمْ عَلَيْهِ، وَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ فَاجْمَعْ لَهُ الْفُقَهَاءَ بِحَضْرَتِكَ فَنَظَرُهُمْ فِيهِ، ثُمَّ امْضِ مَا يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ أَقْوَابُ الْفُقَهَاءِ بِحَضْرَتِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ كُلَّ أَمْرٍ اخْتَلَفَ فِيهِ الرَّعِيَّةُ مَرْدُودٌ إِلَى حُكْمِ الْإِمَامِ، وَعَلَى الْإِمَامِ الْإِسْتِعَانَةُ بِاللَّهِ، وَالْإِجْتِهَادُ فِي إِقَامَةِ الْحُدُودِ، وَجَبَرَ الرَّعِيَّةَ عَلَى أَمْرِهِ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». ثُمَّ انْظُرْ إِلَى أُمُورِ عُمَّالِكَ، وَاسْتَعْمَلْهُمْ اخْتِبَارًا، وَلَا تُؤَلِّمُ أُمُورَكَ مُحَابَاةً (31) وَآثَرَةً (32)؛ فَإِنَّ الْمُحَابَاةَ وَالْآثَرَةَ جِمَاعُ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ، «وإِدْخَالُ الضَّرُورَةِ عَلَى النَّاسِ، وَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الْأُمُورُ بِالْإِدْغَالِ، فَاصْطَفِ لِيُؤَلِّمُ أَعْمَالِكَ أَهْلَ الْوَرَعِ وَالْعِلْمِ وَالسِّيَاسَةِ»، وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ؛ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصَحُّ أَعْرَاضًا وَأَقْلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَافًا، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا مِنْ غَيْرِهِمْ، «فَلْيَكُونُوا أَعْوَانَكَ عَلَى مَا تَقَلَّدْتَ». ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمْ «فِي الْعِمَالَاتِ، وَوَسِّعْ عَلَيْهِمْ فِي» الْأَرْزَاقِ؛ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ قُوَّةً لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًى عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةً عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ، أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ. ثُمَّ تَقَدَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعِيُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ؛ فَإِنَّ تَعَهُّدَكَ فِي السَّرِّ أُمُورَهُمْ حَادِوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ. وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا أَخْبَارُ عَمَلِكَ أَكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبَتْهُ بِمَقَامِ الْمَدْلَةِ فَوَسَّ مَتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدَتْهُ عَارَ التُّهْمَةِ. وَتَقَدَّدْ مَا يَصْلُحُ أَهْلَ الْخِرَاجِ؛ فَإِنَّ فِي صِلَاحِهِ وَصَدِّ لِحَجْمِهِمْ صَدِّ لِحَجْمِ سِوَاهُمْ، وَلَا صَدِّ لِحَجْمِ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ؛ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخِرَاجِ وَأَهْلِهِ. فَلْيَكُنْ نَظْرَكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخِرَاجِ؛ فَإِنَّ الْجَلْبَ لَا يَدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ، وَمَنْ طَلَبَ الْخِرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ لَهُ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا. «فَاجْمَعْ إِلَيْكَ أَهْلَ الْخِرَاجِ مِنْ كُلِّ بِلْدَانِكَ، وَمُرَّهُمْ فَلْيُعَلِّمُوكَ حَالَ بِلَادِهِمْ وَمَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَرِخَاءَ حِبَابِيَّتِهِمْ، ثُمَّ سَلِّ عَمَّا يَرْفَعُ إِلَيْكَ أَهْلَ الْعِلْمِ بِهِ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ فَإِنْ كَانُوا شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً مِنْ انْقِطَاعِ شَرْبٍ أَوْ إِحَالَةِ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا عَرَقٌ أَوْ أَحْجَفَ بِهِمُ الْعَطَشُ أَوْ آفَةٌ خَفَّتْ عَنْهُمْ مَا تَرْجُو أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ أَمْرَهُمْ، «وإِنْ سَأَلُوا مَعُونَةً عَلَى إِصْلَاحِ مَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِأُمُورِهِمْ فَكَفَيْهِمْ مَوْوَنَتَهُ؛ فَإِنَّ فِي عَاقِبَةِ كِفَايَتِكَ إِيَّاهُمْ صَدِّ لِحَجْمِهِمْ، فَلا يَتَقَلَّنَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّتْ بِهِ عَنْهُمْ الْمَوْوَنَاتِ»؛ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ لِعِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَرْبِيَةِ وَلَايَتِكَ، «مَعَ اقْتِنَانِكَ مَوَدَّتَهُمْ وَحُسْنِ بَيِّنَاتِهِمْ، وَاسْتِغْفَاضَةِ الْخَيْرِ، وَمَا يُسْتَهْلُ اللَّهُ بِهِ مِنْ جَلْبِهِمْ، فَإِنَّ الْخِرَاجَ لَا يُسْتَخْرَجُ بِالْكَدِّ وَالْإِنْتَعَابِ، مَعَ أَنَّهَا عَقْدٌ (33) تَعْتَمِدُ عَلَيْهَا إِنْ حَدَثَ حَدَثٌ كُنْتَ عَلَيْهِ مُعْتَمِدًا»؛ لِفَضْلِ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عَنْهُمْ مِنَ الْجِمَامِ (34)، وَالثِّقَةِ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ وَرِفْقِكَ، وَمَعْرِفَتِهِمْ بِعُدْرِكَ فِيمَا حَدَّثْتَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي اتَّكَلْتَ بِهِ عَلَيْهِمْ، فَاحْتَمَلُوهُ بِطَيْبِ أَنْفُسِهِمْ، فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ، وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ لِإِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلُهَا لِإِسْرَافِ الْوَلَاةِ وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ. «فَاعْمَلْ فِيمَا وُلِّيتَ عَمَلٌ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَدْخِرَ حُسْنَ الشَّنَاءِ مِنَ الرَّعِيَّةِ، وَالْمَثُوبَةِ مِنَ اللَّهِ، وَالرِّضَا مِنَ الْإِمَامِ. وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَابِكَ «فَاعْرِفْ حَالَ كُلِّ امْرئٍ مِنْهُمْ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْهُمْ، فَاجْعَلْ لَهُمْ مَنَازِلَ وَرُتَبًا»، فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَاحْصِصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تَدْخُلُ فِيهَا مَكِيدَتَكَ وَأَسْرَارَكَ بِاجْمَعِهِمْ لُجُوهَ صَالِحِ الْأَدَبِ، «مِمَّنْ يَصْلُحُ لِلْمُنَاطَرَةِ فِي جَلَائِلِ الْأُمُورِ، مِنْ ذَوِي الرَّأْيِ وَالنَّصِيحَةِ وَالذَّهْنِ، أَطْوَاهُمْ عَنْكَ لِمَكْنُونِ الْأَسْرَارِ كَشْحًا»، مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكِرَامَةُ، «وَلَا تَمَحِّقُ بِهِ الدَّالَّةَ (35)» فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ، أَوْ يَلْتَمِسُ إِظْهَارَهَا فِي مَلَاءٍ، وَلَا تَقْصُرْ بِهِ الْغَفْلَةَ عَنِ إِيرَادِ كُتُبِ الْأَطْرَافِ عَلَيْكَ، وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِكَ عَلَى الصُّوَابِ عَنْكَ، وَفِيمَا يَأْخُذُ وَيُعْطِي مِنْكَ، وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا أَعْتَمَدَهُ لَكَ، وَلَا يَعْجِزُ عَنِ إِطْلَاقِ مَا عَقِدَ عَلَيْكَ، وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ؛ فَإِنَّ الْجَاهِلَ يَقْدِرُ نَفْسَهُ يَكُونُ يَقْدِرُ غَيْرُهُ أَجْهَلُ. «وَوَلِّ مَا دُونَ ذَلِكَ مِنْ رَسَائِلِكَ وَجَمَاعَاتِ كُتُبِ خِرَاجِكَ وَدَوَابِنِ جُنُودِكَ قَوْمًا تَجْتَهِدُ نَفْسَكَ فِي اخْتِيَارِهِمْ؛ فَإِنَّهَا رُؤُوسُ أَمْرِكَ، أَجْمَعُهَا لِنَفْعِكَ، وَأَعْمَهَا لِنَفْعِ رَعِيَّتِكَ». ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارَكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ (36) وَحُسْنِ الظَّنِّ بِهِمْ، فَإِنَّ الرَّجَالَ يَعْرِفُونَ فِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ بِتَصَدُّعِهِمْ وَخِدْمَتِهِمْ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ، وَلَكِنْ اخْتَبَرَهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَرًا وَأَعْرِفِهِمْ فِيهَا بِالنَّبْلِ وَالْأَمَانَةِ، فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ. «ثُمَّ مُرَّهُمْ بِحُسْنِ الْوَلَايَةِ، وَلِيْنِ الْكَلِمَةِ». وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَهْمُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَشْتَشْتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا. «ثُمَّ تَقَدَّدْ مَا غَابَ عَنْكَ مِنْ حَالَاتِهِمْ، وَأُمُورٍ مَنْ يَرُدُّ عَلَيْكَ رُسُلُهُ، وَذَوِي الْحَاجَةِ وَكَيْفِ وَلَايَتِهِمْ وَقَبُولِهِمْ وَلِيَّتِهِمْ وَحُجَّتَهُمْ؛ فَإِنَّ التَّبَرُّمَ وَالْعَزَّ وَالنَّخْوَةَ مِنْ كَثِيرٍ مِنَ الْكُتَابِ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ، وَلَيْسَ لِلنَّاسِ بُدٌّ مِنْ طَلَبِ حَاجَاتِهِمْ». وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أَلِزِمْتَهُ، أَوْ فَضَّلِ نُسْبَ إِلَيْكَ، مَعَ مَا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ فِي

ذَلِكَ مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ . ثُمَّ التَّجَارُ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ فَاسْتَوْصِ وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا ؛ الْمُقِيمِ مِنْهُمْ ، وَالْمُضْطَرِبِ (37) بِمَالِهِ ، وَالْمُتَرْقِقِ بِيَدِهِ ؛ فَإِنَّهُمْ مَوَادٌّ لِلْمَنَافِعِ ، وَجُلَابُهَا فِي الْبِلَادِ فِي بَرَكَ وَبَحْرِكَ وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَمِسُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا وَلَا يَجْتَرِنُونَ عَلَيْهَا « مِنْ بِلَادِ أَعْدَائِكَ مِنْ أَهْلِ الصَّنَاعَاتِ الَّتِي أَجْرَى اللَّهُ الرَّفْقَ مِنْهَا عَلَى أَيْدِيهِمْ فَاحْفَظْ حُرْمَتَهُمْ ، وَأَمِنْ سُدُّهُمْ ، وَخُذْ لَهُمْ بِحَقُوقِهِمْ » ؛ فَإِنَّهُمْ سَلِمٌ لَا تُخَافُ بَانِقَتَهُ ، وَصَلِحٌ لَا تُحْذَرُ غَائِلَتُهُ ، « أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْهِمْ أَجْمَعُهَا لِلْأَمْنِ وَأَجْمَعُهَا لِلسُّلْطَانِ » ، فَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ ، وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ . وَاعْلَمْ مَعَ ذَلِكَ أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا ، وَشُحًا قَبِيحًا ، وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيَعَاتِ ، وَذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ ؛ فَامْنَعِ الْإِحْتِكَارَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنْهُ . وَلِيَكُنِ الْبَيْعُ وَالشِّرَاءُ بِيَعًا سَدِّحًا ، بِمَوَازِينِ عَدْلِ ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ ، فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ فَتَكَلَّمْ وَعَاقِبْ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ ؛ « فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَ ذَلِكَ » . ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ ، وَالْمَسَاكِينِ ، وَالْمُحْتَاجِينَ ، وَذَوِي الْبُؤْسِ ، وَالزَّمْنَى (38) ؛ فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا ، فَاحْفَظِ اللَّهَ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهَا ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ ، فَإِنَّ لِأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى ، وَكُلًّا قَدْ اسْتُرَعِيَتْ حَقُّهُ ، فَلَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ نَظْرٌ ؛ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ الصَّغِيرِ لِإِعْهَابِ حَكَايِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمِّ ، فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ ، « وَتَوَاضَعْ لِلَّهِ يَرْفَعَكَ اللَّهُ ، وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِلضَّعْفَاءِ ، وَارْبِهِمْ إِلَى ذَلِكَ مِنْكَ حَاجَةٌ » ، وَتَقَدَّرَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ ، فَفَرِّغْ لِأَوْلِيائِكَ تَقْتَتِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَضُّعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ، ثُمَّ اِعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ ، وَكُلُّ فَاعِذِرٍ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ . وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَالرِّمَازَةَ وَالرَّقَّةَ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ ، وَلَا يَنْصَبُ لِلْمَسَاكِينِ نَفْسَهُ ؛ « فَاجْرِ لَهُمْ أَرْزَاقًا ، فَإِنَّهُمْ عِبَادُ اللَّهِ ، فَتَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ بِتَخْلِصِهِمْ وَوَضْعِهِمْ مَوَاضِعَهُمْ فِي أَقْوَاتِهِمْ وَحُقُوقِهِمْ ، فَإِنَّ الْأَعْمَالَ تَخْلُصُ بِصِدْقِ النِّيَّاتِ . ثُمَّ إِنَّهُ لَا تَسْكُنُ نَفُوسُ النَّاسِ أَوْ بَعْضُهُمْ إِلَى أَنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ حُقُوقَهُمْ بِظَهْرِ الْغَيْبِ دُونَ مُشَافَهَتِكَ بِالْحَاجَاتِ » ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ تَقِيلٌ ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ تَقِيلٌ ، وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا وَنُفُوسَهُمْ ، وَوَرِثُوا بِصِدْقِ مَوْعِدِ اللَّهِ « لَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ ، فَكُنْ مِنْهُمْ وَاسْتَعِنَ بِاللَّهِ » . وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَقْرُغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ « وَذِهْنَكَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ ، ثُمَّ تَأْذِنْ لَهُمْ عَلَيْكَ » ، وَتَجَلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا تَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي رَفَعَكَ ، وَتُعَدُّ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ ، « تَخْفِضْ لَهُمْ فِي مَجْلِسِكَ ذَلِكَ جَنَاحَكَ ، وَتُلِينْ لَهُمْ كَنَفَكَ فِي مُرَاجَعَتِكَ وَوَجْهَكَ » ؛ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَعَتِّعٍ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ : لَنْ نُقَدِّسَ أُمَّةً لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرِ مُتَعَتِّعٍ . ثُمَّ احْتَمَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ ، وَنَحَّ عَنْكَ الصِّيقَ وَالْأَنْفَ يَسِطُ اللَّهُ عَلَيْكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ أَهْلِ طَاعَتِهِ ، فَأَعْطِ مَا أُعْطِيَ هُنَيْنًا ، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ ، « وَتَوَاضَعْ هُنَاكَ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَاضِعِينَ . وَلِيَكُنْ أَكْرَمَ أَعْوَانِكَ عَلَيْكَ أَلْيَهُمْ جَانِبًا ، وَأَحْسَنُهُمْ مُرَاجَعَةً ، وَالطَّفَّهُمْ بِالضَّعْفَاءِ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . ثُمَّ إِنْ أُمُورًا مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا ؛ مِنْهَا : إِجَابَةُ عُمَّالِكَ مَا يَعْبَى عَنْهُ كُتَّابُكَ . وَمِنْهَا : إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ فِي قِصَصِهِمْ . « وَمِنْهَا : مَعْرِفَةُ مَا يَصِلُ إِلَى الْكُتَّابِ وَالخَزَائِنِ مِمَّا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ ، فَلَا تُتَوَانَ فِيهَا هُنَالِكَ ، وَلَا تَغْتَنِّمَ تَأْخِيرَهُ ، وَاجْعَلْ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهَا مَنْ يُنَاطِرُ فِيهِ وَلَا تَهْ بِتَفْرِيعِ لِقَلْبِكَ وَهَمَّكَ ، فَكُلَّمَا أَمَضَّتْ أَمْرًا فَأَمَضِهِ بَعْدَ التَّرْوِيَةِ وَمُرَاجَعَةِ نَفْسِكَ ، وَمُشَاوَرَةِ وَلِيِّ ذَلِكَ بِغَيْرِ احْتِشَامٍ ، وَلَا رَأْيٍ يَكْسِبُ بِهِ عَلَيْكَ تَقِيضَهُ » . ثُمَّ أَمُضْ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ . وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيَتِ ، وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَدَحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ وَسَدِّ لِمَتَ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ . وَلِيَكُنْ فِي خَاصِّ مَا تُخْلِصُ لِلَّهِ بِهِ دِينَكَ إِقَامَةً فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ ، فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ مَا يَحِبُّ ؛ « فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ النَّافِلَةَ لِنَبِيِّهِ خَاصَّةً دُونَ خَلْقِهِ فَقَالَ : « وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا » (39) ، فَذَلِكَ أَمْرٌ اخْتَصَّ اللَّهُ بِهِ نَبِيِّهِ وَأَكْرَمَهُ بِهِ ، لَيْسَ لِأَحَدٍ سِوَاهُ ، وَهُوَ لِمَنْ سِوَاهُ تَطَوُّعٌ ؛ فَإِنَّهُ يَقُولُ : « وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ » (40) ، فَوَقِّرْ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ وَكَرَّمَهُ وَأَدِّ فَرَائِضَهُ إِلَى اللَّهِ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُوبٍ وَلَا مَقْصُودٍ ، بِالْعَاذِ ذَلِكَ مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ . فَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ بِالنَّاسِ فَلَا تُطَوِّلَنَّ وَلَا تَكُونَنَّ مُتَفَرِّغًا وَلَا مُضْطَرَّبًا ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ ، وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ : كَيْفَ نُصَلِّيَ بِهِمْ ؟ فَقَالَ : صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَانِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا . وَبَعْدَ هَذَا فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ ؛ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شِدَّةٌ مِنَ الصِّيقِ ، وَقَوْلُهُ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ ،

والاحتجاب يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه، فيصغر عندهم الكبير، ويعظم الصغير، ويقبح الحسن، ويحسن القبيح، ويثاب الحق بالباطل، وإنما الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الأمور، وليست على القول سمات يعرف بها الصدق من الكذب، فتحصن من الإدخال في الحقوق بلين الحجاب؛ فإنما أنت أحد رجلين: إما امرء سحت نفسك بالبدل في الحق فقيم احتجابك من واجب حق تعطيه، أو خلق كريم تسديه؟ وإما مبتلى بالمنع فما أسرع كف الناس عن مسألتك إذا أسوا من بدلك، مع أن أكثر حاجات الناس إليك مالا مؤونة عليك فيه؛ من شكاية مظلمة، أو طلب انصاف. «فانتفع بما وصفت لك، واقتصر فيه على حظك ورشدك، إن شاء الله». ثم إن للملوك خاصة وبطانة فيهم استبثار ونطاؤل، وفلة انصاف، فأحسب مادة أولئك بقطع أسباب تلك الأشياء، ولا تقطعن لأحد من حشمك ولا حامتك (41) قطيعة، ولا تعتمدن في اعتقاد عقدة تصدق بمن يليها من الناس؛ في شرب، أو عمل مشتري يحملون مؤونتهم على غيرهم، فيكون مهناً ذلك لهم دونك، وعيبه عليك في الدنيا والآخرة. «عليك بالعدل في حكمك إذا انتهت الأمور إليك»، والأزم الحق من لزمه من القريب والبعيد، وكُن في ذلك صابراً محتسباً، وافعل ذلك بقرايتك حيث وقع، وابتغ عاقبته بما يتأمل عليه منه؛ فإن مغبة ذلك محمودة. وإن ظنت الرعية بك حيفاً فأصحر (42) لهم بعدرك، وأعدل عنك ظنونهم بإصهارك؛ فإن في تلك رياضة منك لنفسك، ورفقاً منك برعيتك، وإعداراً تبلغ فيه حاجتك من تقويمهم على الحق في خفض وإجمال. لا تدفعن صلحاً دعاك إليه عدوك فيه رضى؛ فإن في الصلح دعة (43) لجنودك، وراحة من همومك، وأمناً لبلادك. ولكن الحذر كل الحذر من مقاربات عدوك في طلب الصلح؛ فإن العدو زبماً قارب ليتغفل، فخذ بالحزم، «وتحصن كل مخوف توتى منه، وبالله الثقة في جميع الأمور». وإن لجت بينك وبين عدوك قضية عقدت له بها صلحاً أو البسته منك ذممة فحط عهدك بالوفاء، وأرع ذمتك بالأمانة، واجعل نفسك جنة دونه؛ فإنه ليس شيء من فرائض الله جل وعز الناس أشد عليه اجتماعاً في تفريق أهوائهم وتشتيت أديانهم من تعظيم الوفاء بالعهود، وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا (44) من العدر والختر، فلا تغدرن بذمتك، ولا تخفر (45) بعهدك، ولا تختلن (46) عدوك، فإنه لا يجترئ على الله إلا جاهل، وقد جعل الله عهده وذمته أمناً أفضاه بين العباد برحمته، وحرماً يسكنون إلى منعته، ويستقيضون به إلى جواره، فلا خداع ولا مذللة ولا إدغال فيه (47). فلا يدعونك ضيق أمر لزمك فيه عهد الله على طلب انفساخه، فإن صبرك على ضيق ترجو انفساخه وفضل عاقبته خير من عدر تخاف تبعته، وأن تحبط بك من الله طلبه، ولا تستقبل فيها ذنبا ولا آخرتك. وإياك والدماء وسفكها بغير حلها؛ فإنه ليس شيء أذى لثقتك ولا أعظم لتبعية ولا أحرى لزوال نعمة وإقطاع مدة من سفك الدماء بغير الحق، والله مبتدئ بالحكم بين العباد فيما يتسافكون من الدماء، فلا تصون سلطانك بسفك دم حرام، فإن ذلك يخلفه (48) ويؤيئه، «فإياك والتعرض لسخط الله؛ فإن الله قد جعل لولي من قتل مظلوماً سلطاناً، قال الله: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (49). ولا عذر لك عند الله ولا عندي في قتل العمد، لأن فيه قود البدن، فإن ابتليت بخطاء وأفرط عليه سوطك أو يدك لعقوبة فإن في الوكرة فما فوقها مقتلة، فلا تطمحن (50) بك نحوه (51) سلطانك عن أن تؤدّي إلى أهل المقتول حقهم؛ «ديئة مسلمة يتقرب بها إلى الله زلفى». إياك والإعجاب بنفسك، والثقة بما يعجبك منها، وحب الإطراء؛ فإن ذلك من أوثق فرص الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من إحسان المحسن. إياك والمن على رعيتك بإحسان، أو التزيد فيما كان من فعلك، أو تعيدهم فتتبع موعيدك بخلفك، «أو التسرّع إلى الرعية بلسانك»؛ فإن المن يبطل الإحسان، والخلف يوجب المقت، وقد قال الله جل ثناؤه: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (52). إياك والعجلة بالأمر قبل أوانها، والتساقط فيها عند زمانها، واللجاجة فيها إذا تنكرت، والوهن فيها إذا أوضحت، فضع كل أمر موضعه، وأوقع كل عمل موقعه. وإياك والاستبثار بما للناس فيه الأسوة (53)، «والاعتراض فيما يعينك»، والتعابي عما يعنى به مما قد وضح لعيون الناظرين؛ فإنه مأخوذ منك لغيرك. وعمّا قليل تكشف عنك أعطية الأمور، ويبرز الجبار بعظمته، فينتصف المظلومون من الظالمين. ثم امليك حمية أنفك، وسورة (54) حدتك (55)، وسطوة يدك، وغرب لسارك. واحترس كل ذلك بكف البادرة، وتأخير السطوة. وأرفع بصرك إلى السماء عندما يحضرك منه، حتى يسكن غضبك، فتملك الاختيار، ولن تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد. «ثم أعلم أنه قد جمع ما في هذا العهد من صنوف ما لم ألك فيه رُشداً إن أحب الله إرشادك وتوفيقك أن تتذكر ما كان من كل ما شاهدت

مِنَّا، فَتَكُونُ وَلَا يَتُّكَ هَذِهِ» مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ، أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ، أَوْ أَثَرٍ عَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَتَقْتَدِي بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ مِنْهَا، وَتَجْتَهِدُ نَفْسَكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتَ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي، وَاسْتَوْتَقْتُ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسْرُوعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا. «فَلَيْسَ يَعِصِمُ مِنَ السَّوِّءِ وَلَا يُؤَفِّقُ لِلْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ. وَقَدْ كَانَ مِمَّا عَاهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ تَحْضِيضاً عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، فَيَذَلِكَ أَخْتِمُ لَكَ مَا عَاهَدْتُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ سَعَةً رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمَ مَوَاهِبِهِ وَقُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُؤَفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَا؛ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُدْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَحُسْنِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النِّعْمَةِ، وَتَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ. وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَامٌ كَثِيرًا. (56)

- 1- . جاء عهد الإمام عليه السلام إلى مالك الأشر في نهج البلاغة و تحف العقول و دعائم الإسلام _ تحت عنوان آخر _ . وبما أن متن تحف العقول أتم وأكثر تناسقا فلذا رجحناه على المصدرين آخرين ، وقد ميّزنا زيادته بوضع الأقواس («) .
- 2- . كما في نهج البلاغة ، وفي المصدر : «تفرط» .
- 3- . البَجَح : الفَرَح ، وَتَبَجَّحَ بِهِ : فخر ، وَفَلَانٌ يَتَبَجَّحُ : أي يفتخر و يباهي بشيء ما ، وَقد بَجَحَ يَبْجَحُ (لسان العرب : ج 2 ص 405 و 406 «بجح») .
- 4- . الْبَادِرَةُ : الْحِدَّةُ ، وَهُوَ مَا يَبْدُرُ مِنْ حِدَّةِ الرَّجُلِ عِنْدَ غَضَبِهِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ (لسان العرب : ج 4 ص 48 «بدر») .
- 5- . لي عن هذا الأمر مندوحة : أي مُتَّسِعٌ (لسان العرب : ج 2 ص 613 «ندح») .
- 6- . أَدَغَلَ فِي الْأَمْرِ : أَدْخَلَ فِيهِ مَا يُفْسِدُهُ وَيُخَالِفُهُ (لسان العرب : ج 11 ص 244 «دغل») .
- 7- . النَّهْكَ : التَّنْقِصُ (لسان العرب : ج 10 ص 499 «نهك») .
- 8- . طَامَنَ ظَهْرُهُ : إِذَا حَنَى ظَهْرَهُ (لسان العرب : ج 13 ص 268 «طمن») والمراد يُخَفِّضُ وَيَسْكُنُ .
- 9- . الطَّمَّاحُ : مِثْلُ الْجِمَاحِ ، وَالطَّمَّاحُ : الْكِبَرُ وَالْفَخْرُ (لسان العرب : ج 2 ص 534 «طمع») .
- 10- . الْغَرْبُ : الْحِدَّةُ (لسان العرب : ج 1 ص 641 «غرب») .
- 11- . أَعَزَبَ عَنْهُ حَلْمُهُ وَعَزَبَ : ذَهَبَ (لسان العرب : ج 1 ص 596 «عزب») .
- 12- . الْإِلْحَافُ : شِدَّةُ الْإِلْحَاحِ فِي الْمَسْأَلَةِ (لسان العرب : ج 9 ص 314 «لحف») .
- 13- . وَضَحَ الشَّيْءُ يَضْحُ : بَانَ (لسان العرب : ج 2 ص 634 «وضح») .
- 14- . كَذَا فِي الْمَصْدَرِ ، وَفِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ : «فَإِنَّ الْبَخْلَ وَالْجَبْنَ» وَهُوَ الْأَنْسَبُ .
- 15- . بِيْطَانَةُ الرَّجُلِ : خَاصَّتُهُ ، وَصَاحِبُ سِرِّهِ وَدَاخِلَةُ أَمْرِهِ الَّذِي يَشَاوِرُهُ فِي أَحْوَالِهِ (لسان العرب : ج 13 ص 55 «بطن») .
- 16- . عُجَابُ كُلِّ شَيْءٍ : أَوَّلُهُ (لسان العرب : ج 1 ص 573 «عجب») .
- 17- . الدَّغْلُ : الْفَسَادُ (لسان العرب : ج 11 ص 244 «دغل») .
- 18- . الْمُثَافِنُ : الْمَوَاطِبُ ، وَيُقَالُ : ثَافَنْتُ فَلَانًا إِذَا حَابَيْتَهُ تَحَادُّثُهُ وَتَلَازَمُهُ وَتَكَلَّمَهُ (لسان العرب : ج 13 ص 79 «ثفن») .
- 19- . فِي الْمَصْدَرِ : «طَبَقَةٌ» ، وَالصَّحِيحُ مَا أَثْبَتْنَاهُ كَمَا فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ .
- 20- . الرَّقْدُ : الْعَطَاءُ وَالصَّلَّةُ (لسان العرب : ج 3 ص 181 «رقد») .
- 21- . النَّبُو : الْعُلُوُّ وَالرَّافِعُ (لسان العرب : ج 15 ص 302 «نبا») أي يَشْتَدُّ وَيَعْلُو عَلَيْهِمْ لِيَكْفَ أَيْدِيَهُمْ عَنِ الظُّلْمِ .
- 22- . أي لا تعد ما قويتم به عظيما (بحار الأنوار : ج 33 ص 604) .

- 23- الخوَالف : الذين لا يغزون (لسان العرب : ج 9 ص 86 «خلف»).
- 24- العَيْن : الذي يُبعث لِيَتَجَسَّسَ الخَبِرَ (لسان العرب : ج 13 ص 301 «عين»).
- 25- يقال : خَلَفْتُ الرجلَ فِي أهله : إذا أَقَمْتَ بعده فيهم وقمتَ عنه بما كان يفعلُه (النهاية : ج 2 ص 66 «خلف»).
- 26- سلس المٌهر : إذا انقاد (لسان العرب : ج 6 ص 106 «سلس»).
- 27- النساء : 59 .
- 28- النساء : 83 .
- 29- المَحْكُ : اللَّجَاج (لسان العرب : ج 10 ص 486 «محك»).
- 30- صغا إليه يصغى : مال (لسان العرب : ج 14 ص 461 «صغا»).
- 31- الحِباء : ما يَحِبُّ به الرجل صاحبه ويكرمه به (لسان العرب : ج 14 ص 162 «حبا») وحباه محاباة : اختصّه ومال إليه (تاج العروس : ج 19 ص 303 «حبو»).
- 32- استأثر فلانٌ بالشيء : أي استبدَّ به ، والاسم الأثَرَةُ (الصحاح : ج 2 ص 575 «أثر»).
- 33- العُقْدَةُ : كلُّ شيء يستوثق الرجل به لنفسه ويعتمد عليه (لسان العرب : ج 3 ص 299 «عقد»).
- 34- الجَمَامُ : الراحة (لسان العرب : ج 12 ص 105 «جمم»).
- 35- أدلَّ عليه : وثق بمحببته فأفرط عليه ، والاسم الدالَّةُ (لسان العرب : ج 11 ص 247 «دل»).
- 36- استنَّامٌ إلى الشيء : استأنس به ، واستنَّامَ فلانٌ إلى فلانٍ : إذا أنسَ به واطمأنَّ إليه وسكَنَ (لسان العرب : ج 12 ص 598 «نوم»).
- 37- المضطرب بماله : المتردّد به بين البلدان .
- 38- الرِّمَى : جمع رَمِين . ورجلٌ رَمِينٌ وزمِينٌ : أي مبتلىٌّ بين الرِّمَانَةِ ، والزمانة : العاهة (لسان العرب : ج 13 ص 199 «زمن»).
- 39- الإسراء : 79 .
- 40- البقرة : 158 .
- 41- حاة الإنسان : خاصته ومن يقرب منه (النهاية : ج 1 ص 446 «حمم»).
- 42- أصحَرَ بالأمر وأصحَرَه : أظهره (تاج العروس : ج 7 ص 79 «صحر»).
- 43- ودَّع الشيء : سكن واستقرَّ وصار إلى الدعة (تاج العروس : ج 11 ص 498 «ودع»).
- 44- الوبال : الوخامة وسوء العاقبة (مجمع البحرين : ج 3 ص 1901 «وبل»).
- 45- أخْفَرَه : نقض عهده وخاس به وغدره (لسان العرب : ج 4 ص 253 «خفر»).
- 46- خَتَلَه : خدعه وراوغه (النهاية : ج 2 ص 9 «ختل»).
- 47- زاد في نهج البلاغة : «ولا تعقد عقدا تجوز فيه العلل ، ولا تعولنّ على لحن قول بعد التأكيد والتوثقة» .
- 48- خَلَقَ الشيءَ وأخْلَقَ : بَلَى ، يقال : ثوبٌ خَلَقَ ، ودارٌ خَلَقَ (لسان العرب : ج 10 ص 88 «خلق»).
- 49- الإسراء : 33 .
- 50- طَمَحَ به : ذهب به (لسان العرب : ج 2 ص 535 «طمح»).
- 51- النَّخْوَةُ : العظمة والكِبَرُ والفخر (لسان العرب : ج 15 ص 313 «نخا»).
- 52- الصفّ : 3 .
- 53- القوم أسوة في هذا الأمر : أي حالهم فيه واحدة (لسان العرب : ج 14 ص 35 «أسا»).
- 54- سَوْرَةُ السلطان : سطوته واعتدائه . والسَّوْرَةُ : الوثبة (لسان العرب : ج 4 ص 385 «سور»).

55- .الجِدَّة : ما يعتري الإنسان من النزق والغضب (لسان العرب : ج 3 ص 141 «حدد»).

56- .تحف العقول : ص 126 ، نهج البلاغة : الكتاب 53 ، دعائم الإسلام : ج 1 ص 350 وذكر أنّ هذا العهد هو ممّا عهد به النبيّ صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام وكلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 77 ص 240 ح 1 .

6 / 4 وظایف مالک اشتر در حکومت مصر

6 / 4 وظایف مالک اشتر در حکومت مصر (1) امام علی علیه السلام آن گاه که مالک اشتر را به استانداری و کارهای مصر گماشت، در عهدنامه ای خطاب به وی: به نام خداوند بخشنده مهربان. این فرمانی است از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به مالک بن حارث اشتر، در عهدنامه او، آن گاه که وی را به استانداری مصر گماشت، برای جمع آوری خراج و مالیات مصر و جهاد با دشمنش و اصلاح کارهای مردمش و آبادسازی شهرهایش. او را فرمان داد به تقوای الهی و برگزیدن طاعت او و پیروی از آنچه خداوند در کتابش به آن فرمان داده است، از واجبات و مستحباتی که هیچ کس جز با پیروی از آنها سعادت مند نمی شود و جز با انکار و تباه ساختن آنها بدبخت نمی گردد [و به او فرمان داد] که با دست و دل و زبانش خدا را یاری کند؛ چرا که خداوند، عهده دار یاری کسی است که یاری اش کند. همانا او نیرومند و شکست ناپذیر است. و به او فرمان داد که در برابر تمایلات نفس، خودشکنی کند، که نفس، بسیار به بدی فرمان می دهد، مگر آن که پروردگارم ترحم کند، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است (2)، و «این که در شبهه ها به کتاب خدا تکیه کند، که در آن روشنگری هر چیزی آمده است و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان آورند، و این که در پی رضای الهی باشد و پیرامون خشم الهی نگردد و بر نافرمانی خدا اصرار نداشته باشد؛ چرا که جز به درگاه خود او، پناهگاهی از [عذاب] او نیست». پس بدان _ ای مالک _ که من تو را به سرزمینی فرستادم که پیش از تو زمامدارانی دادگر و ستمگر بر آن حکومت کرده اند و مردم در کارهای تو همان گونه می نگرند که تو در کار زمامداران پیشین می نگرستی و درباره تو همانی را می گویند (و قضاوت می کنند) که تو درباره آنان می گفتی. تنها از راه آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می سازد می توان صالحان را شناخت. پس محبوب ترین ذخیره ها در نظر تو ذخیره عمل صالح باشد، «با اعتدال و میانه روی در آنچه جمع می کنی و به امور مردم می پردازی». پس بر خواسته دلت مسلط باش و نفس خود را از آنچه برای حلال نیست، بخیلانه نگه دار، که بخل بر خویشتن، انصاف درباره آن است در آنچه دوست دارد یا ناخرسند است. در دل خویش، لطف و مهربانی به مردم را پروران، با نیکی کردن به آنان و هرگز برای آنان درنده ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری؛ چرا که آنان دو دسته اند: یا برادر دینی تو اند، یا همنوع و همانند تو در خلقت. لغزش هایی از آنان سر می زند و عذرها و بهانه هایی برایشان پیش می آید و به عمد یا خطا نافرمانی از آنان سر می زند. پس به همان گونه که دوست داری خداوند از بخشایش خویش به تو عطا کند، تو نیز عفو و گذشت خود را ارزانی شان دار، که تو بالا دست آنانی و آن که حاکم توست، بالا دست توست و خداوند، بالا دست کسی است که به تو استانداری داده است و تو را به قرآن آشنا ساخته و به سنت های پیامبر خدا بینایی داده است. بر تو باد آنچه در این عهدنامه برای نگاهشته ایم. خود را به میدان جنگ با خدا مکش؛ چرا که بر کيفر او طاقت نداری و از بخشایش و رحمت او بی نیاز نیستی. پس بر عفو پیشیمان مشو و از کيفر دادن خوش حالی مکن و تا آن جا که جا دارد، به قهر و تندی مشتتاب و مگو که فرمان دارم و فرمان می دهم و باید از من پیروی کنند، که این اندیشه، مایه تباهی دل و کاهش دین و نزدیک شدن به فتنه هاست. پس از گرفتار شدن در بدبختی به خداوند پناه ببر. و هرگاه که از این حکومت و ریاست خوش آمد و برای تو خودپسندی (و عجب) پیش آورد، به وسعت و عظمت فرمانروایی خدا که بالا دست توست بنگر و این که او بر تو قدرتی دارد که خودت بر خویشتن نداری. این نگاه، کبر و غرور تو را فرو می نشاند و تو را از تندی باز می دارد و آنچه از عقلت از سرت پریده، به سوی تو باز می گرداند. مبادا در عظمت الهی با او به رقابت پردازی یا در شکوه و قدرت خود را به او همانند سازی، که خداوند هر جباری را خوار و هر گردنکش فخر فروشی را زبون می سازد. با خدا و مردم، در آنچه به خودت و کسانت و خانواده ات و مردمی که نسبت به آنان تمایل داری مربوط می شود، انصاف داشته باش که اگر چنین نکنی ستم کرده ای و هرکس به بندگان خدا بیداد کند، دادخواش خداست و نه بندگان او و خدا با هرکس خصم شود، حجت و دلیل او را باطل می سازد. چنین کسی در حال جنگ با خداست، تا آن که دست بردارد و توبه کند. و هیچ چیز مانند ادامه ستم، زمینه ساز تغییر نعمت نیست؛ چرا که

خداوند، دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمگران است و هر کس چنین باشد، در دنیا و آخرت نابود است. باید محبوب ترین کارها نزد تو آن باشد که به حق نزدیک تر و در عدالت، فراگیرتر و نسبت به مردم همگانی تر است. همانا نارضایی عمومی، رضایت خواص را بی اثر می سازد و نارضایی خواص، با خشنودی همگانی قابل چشم پوشی است. هیچ کس از مردم برای زمامدار پر خرج تر در هنگام رفاه و کم فایده تر در وقت گرفتاری و از انصاف، گریزان تر و در خواهش، سید معج تر و هنگام عطا ناسپاس تر و هنگام منع، پوزش ناپذیرتر و در پیشامدهای تلخ، کم طاقت تر از خواص نیست. و همانا ستون دین و اکثریت مسلمانان و نیروی ذخیره برای برخورد با دشمنان، همین توده مردم اند. پس هواداری ات نسبت به آنان باشد و به کارهایی پرداز که سودش همگانی تر و فرجامش بهتر باشد و هیچ قدرت و توانی جز از خدا نیست. باید دورترین و منفورترین مردم در دستگاه تو کسانی باشند که بیشتر از مردم عیبجویی می کنند؛ چرا که در مردم عیب هایی است که زمامدار، به پوشاندن آنها سزاوارتر است. پس آنچه را از تو پنهان بوده، آشکار ساز و تا می توانی عیوب مردم را بپوشان تا خداوند هم آنچه را می خواهی از مردم پوشیده بماند، بپوشاند. عقده هر کینه را از دل مردم بگشای و هر عامل دشمنی را ریشه کن کن (و پوزش را بپذیر و حدود را با شبهه ها دفع کن [و تا جرمی، قطعی نیست، کیفر مکن]). هر چه را برایت روشن نیست، نادیده بگیر و سخن سخن چینان را زود باور مکن، که سخن چین، خیانتگر است، هر چند خود را به خیرخواهان شبیه سازد. در مشورت خویش، بخیل را وارد مکن که جلو احسان را می گیرد و تو را از فقر می ترساند. ترسو را هم در شورای خود راه نده که کارها را بر تو سست می سازد و مانع اقدام می شود. حریص را هم در مشورت دخیل مکن که ثروت اندوزی ظالمانه را در نظرت می آراید. همانا بخل، ستم و حرص، خصلت های پراکنده ای هستند که بدگمانی به خدا - که در نهاد اشراک است - آنها را یکجا گرد می آورد. یقین بدان، بدترین وزیران تو آنان اند که وزیر اشراک بوده اند و در گناهان و جرایم آنان شرکت داشته اند و کارپرداز آنان در میان بندگان خدا بوده اند. هرگز مبدا آنان محرم راز تو باشند (و شریک در امانت (و حکومت) تو، آن گونه که در حکومت جز تو شرکت داشته اند و آنان را به نابودی و پرتگاه و سیه روزی کشانده اند. هرگز ظاهر سازی آنان فریبت ندهد)؛ چرا که آنان یاور تبهکاران و برادر ستمگران و سرچشمه و معدن هر آزمندی و دغلكاری اند و تو بهترین جایگزین برای آنان را داری، از کسانی که همان ادب و نفوذ را دارند؛ کسانی که کار آزموده اند و با تجاری که دارند، بدی کار آنان را می شناسند. اینان برای تو هم کم هزینه تر، هم یاری کننده تر، هم دلباخته تر و هم با دیگران کم الفت ترند، نه یاور ستمگری در ستمش بوده اند و نه شریک خطاکاری در گناهش (و سابقه راه و رسم اجحاف و تجاوز به حقوق مسلمانان و اهل ذمه را هم ندارند). اینان را یاران ویژه خود در خلوت و آشکار خویش قرار بده. سپس از آنان کسانی را بیشتر مقدم بدار که حق تلخ را گویاتر (و در رفتار منصفانه باضعیفان محتاط تر و در کارهایی که خدا برای دوستانش نمی پسندد، برای تو کم یاری تر باشند. هر چه قدر این کارها برایت دلپذیرتر باشند، به یقین آنان تو را بر حق آگاه می کنند و به آنچه سودش به تو باز می گردد، بینایت می سازند). و خود را به پارسایان و راستان و خردمندان و شریفان بچسبان و آنان را چنان تربیت کن که ثناگوی تو نباشند و به ناروا برای کاری که نکرده ای تو را ستایش نکنند؛ چرا که ستایش بسیار، خودپسندی می آورد [انسان را] به غرور نزدیک می سازد (و پذیرش این ستایش ها موجب خشم الهی می شود). هرگز مباد که نیکوکار و بدکار در نزد تو یکسان باشند، که این روش موجب دل سردی نیکوکاران در نیکوکاری شان می شود و بدکاران را به بدکاری گستاخ می سازد. با هر کدام به گونه ای رفتار کن که شایسته آن اند. این ادبی از سوی توست که خداوند، تو را با آن بهره مند می سازد و همکارانت را هم سود می بخشد. سپس بدان که هیچ چیز مانند نیکی زمامدار به مردمش و سبک ساختن هزینه ها بر آنان و وادار نکردن ایشان به آنچه که حقی بر آنان ندارد، سبب حسن ظن زمامدار به مردم نمی شود. در این مورد باید روشی پیش بگیری که خوش گمانی تو را به مردم فراهم آورد؛ چرا که این گونه حسن ظن، رنج دراز مدتی را از تو دور می سازد. شایسته ترین افراد برای حسن ظن تو کسانی اند که نیکی تو به آنان بیشتر رسیده و آزمون خوبی داده اند و سزاوارترین افراد برای بدگمانی تو آنان اند که از تو بد رفتاری دیده اند. (این موقعیت را به سود و زیان خویش بشناس تا بصیرت تو را به کار خوب و خوش رفتاری به عموم مردم بیفزاید و به علاوه، موجب پاداش الهی برای تو در قیامت شود). هرگز سنت های خوبی را که بزرگان این امت به آنها عمل کرده اند و مایه همبستگی

و بهبود حال مردم بوده، مشکن و هرگز سنتی را پایه مگذار که به آن سنت های پیشین آسیب رساند، که آن سنت گذاران پاداش برند و تو با سنت شکنی ات وزر و وبال بری. با دانشمندان و حکیمان بسیار به گفتگو و هم نشینی پرداز، در راه استوار سازی آنچه برای صلاح مردم سرزمینت شایسته است و بر پایی آنچه پیش از تو مردم را به پا می داشته است. «چنین روشی حق را پا برجا و باطل را نابود می سازد و راهنما و الگوی بسنده ای است؛ چرا که سنت های شایسته راهی به سوی فرمانبرداری خداوند است.» بدان که مردم طبقات مختلفی اند که برخی جز با برخی دیگر سامان نمی گیرند و هیچ گروه از گروه دیگر بی نیاز نیستند. گروهی سربازان خدایند، گروهی نویسندگان و منشیان عمومی و خصوصی اند، گروهی قاضیان دادگر و گروهی کارگزاران با انصاف و شفیق اند. برخی جزیه پردازان از اهل ذمه و مالیات دهندگان مسلمان، گروهی بازرگانان و صنعتگران اند، و برخی طبقات پایین از نیازمندان و تهیدستان اند. خداوند برای هر طبقه سهمی معین کرده و در کتاب خویش یا سنت پیامبرش و یا پیمانی که نزد ما محفوظ است، حد و مرز واجبی را مشخص ساخته است. سپاهیان به اذن خدا دژهای مردم و زیور زمامداران و قدرت دین و راه امنیت و آرامش جامعه اند و مردم جز در سایه آنان پایدار نمی مانند. پایداری سپاهیان نیز جز با خراجی که خداوند برای آنان قرار داده نیست، تا با آن ساز و برگ جهاد با دشمنان را فراهم آورند و بر آن تکیه کنند و پشتوانه تأمین نیازهایشان باشد. سپس بقا و پایداری برای این دو صنف (مردم و سپاهیان) نیست، مگر با صنف سوم از قضات و کارگزاران و نویسندگان که کارها را استوار ساخته، انصاف را آشکار می نمایند و منافع مردم را فراهم می سازند و در کارهای خاص و عمومی مورد اعتمادند. قوام همه آنان نیز جز با بازرگانان و صنعتگران نیست که وسایل راحتی مردم را فراهم می آورند و بازارها را رونق می بخشند و کارهایی را بر عهده می گیرند که از عهده دیگران خارج است. سپس شایسته است که طبقه پایین جامعه، یعنی نیازمندان و مستمندان مورد توجه و رسیدگی قرار گیرند و در بودجه الهی برای همه گنجایش است و همه بر زمامدار به اندازه ای که کارشان را راه اندازد، حق دارند. و زمامدار از عهده ادای حقوقی که خدا بر گردنش نهاده بر نمی آید، مگر با همت گماشتن و یاری طلبیدن از خداوند و خویش را برای همبستگی و مقاومت برای حق در کارهای سبک و سنگین آماده ساختن. پس کسانی را از سپاهیان به فرماندهی و افسری برگزین که در نظر تو نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایت خیر خواه تر و پاک دامن تر و بردبارتر و نسبت به دانش و سیاست جامع تر باشد؛ از میان کسانی که دیر به خشم می آیند و زود عذرخواهی را می پذیرند، به ضعیفان مهربان اند و بر زورمندان سختگیرند، از آن کسانی که نه تندی آنها را برمی انگیزد و نه ضعف آنها را ناتوان می سازد. به کسانی بچسب که صاحبان شرافت خانوادگی و اهل خاندان های صالح و سوابق نیک باشند؛ کسانی که اهل بزرگواری، دلاوری، بخشندگی و بزرگ میثی باشند. اینان مجموعه ای از کرم و شاخه هایی از نیکی اند و به حسن ظن به خدا و ایمان به تقدیر الهی رهنمون می شوند. آن گاه به کار آنان رسیدگی کن، آن گونه که پدر به پسرش می رسد و در دل آنچه را که وسیله نیرومندی شان قرار دادی بزرگ مشمار و هر مهر و محبتی را که نثارشان کرده ای ناچیز مپندار، هر چند اندک باشد. چنین رفتاری سبب می شود که خیرخواهی خودشان را نثار کنند و به تو خوشبین شوند. به اتکای عنایت های بزرگ، رسیدگی به کارهای جزئی آنان را وا مگذار؛ چرا که عنایت های ریز و کوچک هم جایگاهی دارد که از آن بهره مند می شوند و تقفد و توجه بزرگ هم موقعیتی دارد که از آن بی نیاز نیستند. برگزیده ترین افسران کسانی باشند که با سپاهیان در یاری رسانی اهل ایثار باشد و بخشش خود را از آنان دریغ ندارد. هم به زیردستانش برسد و هم به خانواده های آنان که پشت سر نهاده اند، تا این که در صحنه جنگ با دشمن یك دله باشند [و نگران خانواده نباشند]. «پیوسته لطف و ایثار و تکریم خود را به آنان اعلام کن و در پی توسعه (و گشایش) بر آنان باش و این هدف را با رفتار نیک و اکرام و عاطفه به اثبات برسان»، که توجه (و عاطفه) تو نسبت به آنان، دل هایشان را به تو معطوف می سازد. برترین چشم روشنی زمامداران، گسترش عدالت در کشور و آشکار شدن مهر و محبت مردم است، چرا که مهر خویش را جز با سلامتی دل هایشان ابراز نمی دارند و خیرخواهی شان درست نمی شود، مگر آن گاه که دلبسته حفاظت زمامدارانشان باشند و دولت آنان، بار سنگین بر دوششان نهد و در انتظار پایان یافتن دوره حکومت حاکمان نباشند. «در اداره سپاهیان تنها به غنایمی که میان آنان تقسیم کرده ای بسنده نکن؛ بلکه با هر غنیمتی، جایگزینی جز آن، از آنچه خداوند در بیت المال بر آنان نصیب ساخته به آنان ببخش تا نصرت

آنان را جلب کنی و انگیزه رویکرد آنان به یاری خدا و دین او شود. به دلیران آنان توجه ویژه کن تا در نهایت آرمات، هم آرمان تو باشند [و این کار را با [بذل و بخشش مخصوص و ستایش و رسیدگی به یکایک آنان انجام بده] و دلاوری های آنان را در هر صحنه نبرد، بستای؛ چرا که این گونه یادکرد نیک تو از کارهای شایسته آنان، اگر خدا بخواهد، دلاوران را تشویق می کند و وا ماندگان را برمی انگیزد. «بازرسانی معروف به امانت و حقوقی بر ایشان بگمار، تا خدمات آنان را ثبت و گزارش کنند، تا خدمتگزاران اطمینان یابند که از خدماتشان آگاهی». حق خدمت هر يك را جدا جدا بشناس و خدمت هیچ کدام را به حساب دیگری نگذار و در ارزشگذاری به خدماتشان کوتاهی مکن «و هر کس را به فراخور خدمتش پاداش بده و از هر کدام به تناسب فعالیتش تقدیر کن». مبدا شرف و موقعیت کسی سبب شود که خدمت ناچیز او را بیش از حد بزرگ بداری و گم نامی و پایین بودن کسی موجب گردد که خدمت بزرگ او را ناچیز شماری. «اگر از يك فرد خوش سابقه و خدمتگزار، خطایی جزئی یا لغزشی در گفتار سر زد، این او را در نظرت خراب و ساقط نکند، که همانا عزت از آن خداست، به هر کس که بخواهد می دهد و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است. اگر یکی از سپاهیان و آنان که بر دشمنت ضربه زده اند به شهادت رسید، مانند يك وصی مهربان و مورد اعتماد، در رسیدگی به خانواده اش جانشین او باش، تا جای خالی او را احساس نکنند. این روش، دل های پیروان را نسبت به تو متمایل می سازد و پیروی از تو را بر دل می گیرند و در قلمرو زمامداری تو آماده حضور در میدان های خوف و خطر می شوند. پیامبر خدا در مورد مشرکان سنت هایی داشت. پس از او ما نیز سنت هایی داریم که درباره برخورد با ستمگران و کسانی که با ما قبله مشترك دارند و به آیین مایند، به صورت سنت ها و نمونه ها جاری شده است». خداوند به گروهی که خواستار هدایتشان بوده، فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید! مطیع خدا باشید و از پیامبر و صاحبان امر از میان خودتان، فرمانبرداری کنید و اگر در چیزی نزاع داشتید، امر داوری آن را به خدا و پیامبر برگردانید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید. این برای شما بهتر و نیک فرجام تر است»، و فرموده است: «اگر آن [رازی که فاش کردند] را به پیامبر و اولی الامر باز گردانده بودند، کسانی که قدرت استنباط آن را دارند، حقیقت آن را می دانستند، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز اندکی، همه از شیطان پیروی می کردید». برگرداندن به خدا، همان تمسک به آیات محکم قرآن است و برگرداندن به پیامبر صلی الله علیه و آله عمل به سنت فراگیر و بی اختلاف اوست. «ما خاندان پیامبریم، که آیات محکم قرآن را می فهمیم و متشابه را از محکم تشخیص می دهیم و آیه ناسخ را از منسوخ _ که حکمش را خداوند نسخ کرده و تکلیفش را برداشته است _ می شناسیم. با دشمنان چنان رفتار کن که دیدی ما با دشمنانی چون آنان چگونه رفتار کردیم و پیوسته اخبار و رخدادها را برای ما بنویس، تا فرمانی کلی از ما به تو برسد و خداوند، یار و مدد کار است. با نیتی خوب و خالص، به کار داوری های میان مردم بنگر. به یقین، حکمی که حق مظلوم را از ستمگر و ناتوان را از قوی بگیرد و اقامه حدود الهی به همان گونه و روش که او مقرر داشته است، مردم و مملکت را اصلاح می کند». پس، برای داوری میان مردم کسی را برگزین که نزد تو و در دیدگاه مردم، «در دانش و بردباری و پرهیزگاری و سخاوت»، برترین مردم باشد؛ از کسانی که کارهای زیاذ او را به ستوه نیاورد و طرف های دعوا او را به لجاجت نکشانند و [اگر اشتباهی کرد] در اشتباهش اصرار و پافشاری نرزد و آن گاه که حق را شناخت، از حقگرایی روی نتابد، چشم طمع به مال مردم ندوزد و در فهم حقیقت، به تشخیص ابتدایی و ناقص بسنده نکند، در موارد شبهه، از همه بیشتر توقف کند و در داوری، به ادله بیشتر توجه کند، از مراجعه مکرر طرف های دعوا، کم تر به ستوه آید و برای کشف حقیقت کارها صبورتر باشد و آن گاه که حکم و حق روشن شد، از همه قاطع تر باشد، از کسانی که نه ستایش و چاپلوسی مغرورشان سازد و نه گزافه گویی تحریکشان کند و نه به تبلیغات گوش فرا دهند. پس کار قضاوت را به چنین کسانی بسپار و البته که اینان بسیار کم اند! پس، قضاوت های او را بسیار ارزیابی کن، در بذل و بخشش او را به روی او بگشای، چندان که نیازی و مشکلی نداشته باشد و به کمک دریافتی که دارد، از مردم بی نیاز شود. قاضی را نزد خود چنان منزلتی ببخش که خواص دیگر تو در او طمع نبندند و از گزند فتنه انگیزی دولت مردان دیگر ایمن شود. «در هم نشینی هایت او را به نیکی احترام کن و در مجلس خود او را به خود نزدیک گردان، داوری و حکم او را تنفیذ و اجرا کن، بازوی او را محکم ساز و از بهترین فقیهان و پرهیزگاران و خیرخواهان برای خدا و بندگان خدا که همتایان اویند و مورد پسند تو،

برایش معاونانی قرار بده، تا هر جا که شبهه ای پیدا کند با آنان گفتگو کند و آن جا که حکمی را نمی داند، از دانش آنان بهره گیرد و آنان از میان مردم، گواه قضاوتش باشند، این شاء الله! سپس حاملان خبرها به اطراف تو، قضاتی باشند که در شناخت آنها خود را به تلاش افکنده اند؛ کسانی که در حکم خدا و سنت پیامبر خدا نه اختلاف کنند و نه از هم رویگردان شوند، چرا که اختلاف در حکم، موجب تباهی عدالت و فریب در امر دین و تفرقه مردم است. خداوند به روشنی بیان کرده که مردم چه کنند و چه انفاق کنند و فرمان داده آنچه را نمی دانند، به کسی ارجاع دهند که خداوند، علم قرآن را نزد او سپرده و حراست حکم را از او خواسته است. اختلاف قضات، ریشه در ورود تجاوز و ستم در میان آنان دارد، و این که هرکدام به آنچه رأی خودشان است، بسنده می کنند، بی آن که به نظر آنان که خداوند، ولایتشان را واجب ساخته رجوع کنند. این روش نه به صلاح دین است و نه به مصلحت دینداران. قاضی باید طبق حدیث و سنتی که نزد اوست، داوری کند. اگر دچار بن بست شد، داوری را به اهلش بسپارد و اگر به آن دست نیافت، با فقهای دیگر مسلمانان گفتگو کند و راهی جز این ندارد. دو قاضی مسلمان حق ندارند با اختلاف در حکم بر آن پافشاری کنند؛ بلکه باید این مسئله را به ولی امر در میان شما ارجاع دهند، تا این که او بر اساس علمی که خدا به وی داده، داوری کند، سپس هر دو در پذیرش قضاوت او همراه شوند، چه حکم او موافق رأیشان باشد، یا مخالف آن». در این مسئله ژرف بنگر! همانا این دین در دست اشرار، گرفتار بوده است که بر اساس هوای نفس و برای دنیاطلبی در آن عمل می کردند. «به قضات شهرستان هایت بنویس، تا هر حکمی را که در حقوق آن اختلاف داشتند، به تو گزارش کنند و آن گاه آن احکام را بررسی کن. آنچه را که موافق کتاب خدا و سنت پیامبر خدا و حدیث امام خودت بود، امضا کن و آنان را بر قبول و اجرای آن وادار و آنچه را که برایت مشتبه بود، فقیهان را به حضورت فراخوان و در آن مورد با ایشان گفتگو کن، سپس آنچه را که مورد اتفاق نظر فقیهان مسلمان در حضور تو بود، امضا و تنفیذ کن. هر چه را مورد اختلاف مردم باشد، باید به حکم امام برگرداند و بر امام است که از خداوند یاری بجوید و در اقامه حدود بکوشد و مردم را به اطاعت فرمان خویش وادارد و جز از خداوند، هیچ نیرویی نیست!». سپس به کار کارگزارانت بنگر، آنان را از روی امتحان به کار بگمار، نه بر اساس بخشش و دوستی و بی مشورت، که به کار گماردن بر اساس تمایل شخصی و بدون مشورت، مایه ستم و خیانت است «و وارد آوردن در ماندگی بر مردم است و کارها هرگز با مفسده انگیزی درست شدنی نیست. پس برای سرپرستی کارهای خود، پرهیزگاران و اهل دانش و سیاست را برگزین» و از آنان افراد با تجربه و با حیا را از خانواده های شایسته و سابقه دار در اسلام انتخاب کن، که آنان اخلاقشان بزرگوارانه تر و آبرومندتر است و در موارد طمع، بی طمع تر و آینده نگرتر از دیگران اند. «اینان باید در کاری که بر عهده گرفته ای یاران تو باشند». سپس «در تقدینگی ها و آذوقه ها» آنان را با وسعت و فراوانی برخوردار بگردان، که در این شیوه، نیرویی برای آنان در خود سازی و بی نیازی از دست درازی به اموال عمومی ای است که در اختیارشان است و اگر بر خلاف فرمانت رفتار کردند یا در امانت خیانت کردند، این [شیوه تو] حجتی علیه آنان است. سپس به کارهای آنان سرکشی و مراقبت داشته باش. بازرسانی مخفی از افراد راست کردار و وفادار بر کارهایشان مأمور کن. همانا بازرسی محرمانه تو بر کارهایشان آنان را به امانتداری و خوش رفتاری با مردم وادار می دارد. مواظب همکاران باش. اگر یکی از آنان دست خیانت دراز کرد و گزارش های بازرسانت آن را تأیید کرد، به همین شاهد اکتفا می کنی و او را کیفر بدنی می دهی و آنچه را اختلاس کرده، بازپس می گیری. او را ذلیل و خوار می سازی و داغ خیانت بر پیشانی اش می زنی و طوق ننگ بر گردنش می آویزی. به اصلاح وضع خراج پردازان پرداز، که بهبود کار خراج و اهل خراج، موجب صلاح دیگران می شود و جز با سر و سامان یافتن کار آنان، دیگران به سامان نمی رسند؛ چرا که همه مردم از دست رنج این طبقه بهره می برند. پس بیش از جمع آوری خراج، توجهت به آبادانی زمین باشد؛ چرا که جمع آوری خراج، جز در سایه عمران و آبادانی میسر نیست و هرکس بدون آبادانی در پی مالیات گرفتن باشد، کشور را ویران و مردم را نابود خواهد ساخت و جز اندکی، کارش استوار نخواهد گشت. «خراج پردازان را از همه شهرها گرد آور و از آنان بخواه که وضع شهرهایشان و آنچه را موجب سامان یافتن کارشان و سهولت خراج پرداختشان می شود، به تو باز گویند. از کارشناسان دیگری هم جز آنان بخواه که به تو گزارش دهند». اگر از سنگینی مالیات یا مشکلی چون بی آبی و خراب شدن زمین زراعی بر اثر سیلاب ها یا خشک سالی و بی آبی یا آفت شکایت داشتند، به

آنان تخفیف بده، به گونه ای که امید داری خداوند به آن وسیله کارشان را اصلاح کند «و اگر از تو کمک خواستند تا با اموال خودشان آنچه را می توانند اصلاح کنند، هزینه آن را بر عهده بگیر، که سرانجام این کار به صلاح کار توست. کمک هزینه ای که به آنان دادی بر تو سنگین نیاید،» که این ذخیره ای است که آن را برای آبادانی کشورت و آراستگی حکومتت به تو باز می گردانند. «به علاوه با این کار، مهر و محبت و نیت های خوب و خیررسانی آنان را جلب می کنی و خداوند، این را وسیله سهولت جلب آنان قرار می دهد. خراج، چیزی نیست که با زحمت و رنج فراهم آید؛ بلکه این رفتار بزرگوارانه، پیمانی است که اگر هنگامی حادثه ای پیش آمد و خواستی بر آنان تکیه کنی، تکیه گاه تو خواهد بود.» چرا که با این تأمین رفاه که بر آنان ذخیره ساختی، نیرویشان خواهد افزود و با عدالت و مدارایی که به آن عادتشان دادی، اعتماد آنان را خواهی داشت و در حوادث و پیشامدها که بر آنان تکیه کنی، عذر تو را می دانند و می شناسند و با طیب خاطر آن را می پذیرند. همانا عمران و آبادی، تاب تحمل هر باری را دارد و ویرانی زمین، ریشه در تنگ دستی اهالی آن دارد. فقر مردم نیز به خاطر ریخت و پاش زمامداران و اعتماد نداشتن به بقای خویش در حکومت و عبرت آموزی کم تر از عبرت هاست. «پس در مسئولیتی که به آن گماشته شده ای، همچون کسی کار کن که دوست دارد ستایش مردم و پاداش الهی و خرسندی امام را برای خود ذخیره سازد. و جز از خداوند، هیچ نیرویی نیست!». سپس به وضع کاتبان و دبیران خود بنگر «و وضع هر کدام را نسبت به کاری که از آنان مورد نیاز است، بشناس و برایشان رتبه ها و درجاتی قرار بده». آن را که از همه بهتر است، به سرپرستی کارهایت بگمار و کار دبیرخانه و نامه هایی را که نقشه ها و اسرار را در آن داری، به کسی مخصوص گردان که در انواع ادب شایسته، جامع تر باشد، «از میان کسانی که صاحب فکر و خیرخواهی و تیزهوشی و شایسته گفتگو در کارهای مهم اند؛ از آنان که راز نگهدارترند»، از میان کسانی که احترام، سرمستشان نمی کند «و مقام و موقعیت تباهشان نمی سازد»، به حدی که در خلوت، گستاخ شوند، یا در ملاء عام، بخواهند اظهار دلیری کنند؛ از آنان که در رساندن نامه های اطراف به تو و فرستادن درست جواب های تو به آنان و در آنچه از تو می گیرند یا می دهند، غفلت و کوتاهی نکنند؛ کسی باشد که قراردادی را که برایت می بندد، سست نبندد و از فسخ قراردادهای زیانبار برای تو، ناتوان نباشد و به جایگاه خود در کارها ناآگاه نباشد، چرا که هرکس جایگاه خود را نشناسد، نسبت به مرتبه و جایگاه دیگری نادان تر خواهد بود. «جز این مورد، در کارهای کوچک تر مثل نامه های عادی و دفترهای مخارج و دیوان های سپاهیان، اینها را به کسانی بسپار که در گزینش آنان تلاش و جدیت کرده ای؛ چرا که اینان سررشته دار کارهای تواند. این شیوه، هم برای تو سود آورتر و هم سودش به مردم فراگیرتر است». در انتخاب این طبقه، به زیرکی و فراست و خوش بینی خودت به آنان اکتفا نکن. چرا که دولت مردان با تصنع و خوش خدمتی نظر والیان را جلب می کنند، در حالی که پشت آن دلسوزی و امانت نیست؛ بلکه آنان را با سوابقی که در دولت صالحان پیشین داشته اند، بیازمای. به کسانی روی آور که در میان مردم به آثار خوب و شرافت و امانت شناخته شده ترند. این شیوه، نشانه آن است که برای خدا و کسی که کارهای او را سرپرستی می کنی (مردم) دلسوزتری». سپس به آنان دستور بده که با مردم، خوش رفتار و نیک گفتار باشند». برای هر یک از کارهایت، از جمع آنان بر آنان سرپرستی قرار بده که در برابر کارهای سنگین و بزرگ به زانو در نیاید و کارهای زیاد، پریشانش نسازد. «به حالات نهانی آنان نیز خودت رسیدگی کن. نیز به کارهای کسانی که نامه هایشان به تو می رسد، به نیازمندان، به کیفیت مدیریت، به پذیرش مردم نسبت به زمامدار و امامشان رسیدگی کن؛ چرا که خصلت بسیاری از منشیان و کاتبان، تنگ حوصلگی و کبر و نخوت است، مگر کسی که خدا نگاهش دارد. مردم از درخواست دادن و طلب حاجت ناچارند». هر عیب و کاستی هم که در منشیان تو باشد و تو نادیده بگیری و تغافل کنی، مسئولیت آن بر عهده توست و اگر فضل و نیکی داشته باشند به تو نسبت داده می شود، علاوه بر پاداش خوبی که نزد خداوند داری. سپس بازرگانان و صنعتگران اند. سفارش مرا درباره آنان بپذیر و خود نیز دیگران را به نیکی به آنان سفارش کن، چه آن که در جایی اقامت دارد، چه آن که با مال التجاره اش در رفت و آمد است و چه آن که به کارهای دستی می پردازد. همانا اینان سرچشمه اصلی سودها و سودآوران در کشورند، در خشکی و دریا و بیابان و کوه، و در مناطقی که مردم با وضعیت آن جاها ناسازگارند، یا جرئت رفتن به آن جاها را ندارند، «از شهرهای دشمنان، از صنعتگرانی که خداوند، رفاه مردم را به دست آنان قرار داده است. پس احترام اینان را پاس دار، راه های

تجاری شان را امن گردان، حقوقشان را برایشان بگیر). اینان مردمی بی آزارند که از شرشان هراسی نیست و صلح جویانی اند که بیم فتنه و آشوبشان نمی رود. «محبوب ترین چیزها نزد آنان این است که هر چه بیشتر امنیت و حکومت برقرار باشد». پس به کارهای آنان چه در مرکز حکومت خود و چه در اطراف و شهرهای دیگر رسیدگی کن. با این حال، بدان که در بسیاری از اینان، سختگیری های بی حد، بخل های زننده، احتکار منافع و بی انصافی و زور در داد و ستدها وجود دارد و این، برای عموم مردم زیانبخش و بر زمامداران مایه ننگ است. پس از احتکار جلوگیری کن، که پیامبر خدا از آن نهی کرده است. خرید و فروش، باید داد و ستدی آسان باشد، با سنگ و ترازوهای عادلانه و نرخ هایی که اجحاف به دو طرف فروشنده و خریدار نشود. پس هر کس که پس از نهی تو احتکار کرد، او را کیفر و عقوبت کن، ولی نه با زیاده روی، «که پیامبر خدا چنین کرد». سپس، خدا را خدا را در طبقه پایین اجتماع، از بیچارگان، بینوایان، نیازمندان و گرفتاران و زمینگیران! چرا که در این طبقه قناعت پیشگانی عقیف و آبرومند هستند. خدا را نسبت به حقی که در این باره از تو خواسته، منظور دار و از غلات و درآمد زمین هایی که غنیمت اسلام است، در هر شهر، سهمی برای آنان قرار بده. همانا دورتر، همان سهمی را دارد که نزدیک تر دارد و رعایت حق همه بر عهده توست. مبادا هیچ فکری تو را از آنان غافل سازد؛ زیرا پرداختن به کارهای فراوان و مهم، عذری برای تزییع حقوق کوچک نیست. پس فکرت را از آنان دور نساز و متکبران روی از آنان بر متاب «و به خاطر خدا فروتنی کن تا خداوند تو را بالا برد، و بال عنایت برای ضعیفان بگستران و چنان وانمود کن که به این شیوه رفتار، نیازمندی» و به آن دسته از کارهایشان که هرگز گزارش آن به تو نمی رسد، رسیدگی کن؛ کارهای کسانی که چشم ها آنان را ناچیز می بینند و مردان ایشان را حقیر می شمردند. گروهی مورد اعتماد و خداترس و فروتن را بگمار که نیازها و کارهایشان را به اطلاع تو برسانند و درباره آنان چنان رفتار کن که روز دیدار خدا عذری داشته باشی، که اینان بیش از دیگران به انصاف نیازمندند. پس با ادای حق هر یک به وی، عذری به درگاه خداوند داشته باش. به یتیمان و زمینگیران و پیران سالخورده که نه راه چاره دارند و نه روی سؤال، بیشتر برس «و برای آنان هم سهمی و بهره ای قرار بده. آنان نیز بندگان خدایند. با تأمین زندگی شان و قرار دادن هر یک در جای خاص خود از نظر روزی و حقوق، به خداوند تقرب بجوی، که کارها با نیت های صادق خالص می شود. نیز بدان که دل مردم یا برخی از آنان به این آرام نمی شود که تو غایبانه و بدون رو به رو شدن با حاجت های آنان، حقوقشان را ادا کرده ای». این بر حاکمان سنگین است و حق، همه اش سنگین است؛ ولی خداوند گاهی آن را بر کسانی که در پی فرجام نیک اند و خود را صبور ساخته اند «و به درستی وعده های خدا به صابران مخلص اطمینان دارند، سبک می گرداند. پس از اینان باش و از خدا یاری بطلب». بخشی از وقت خویش را برای نیازمندان اختصاص بده. «خود را و فکر خود را از هر کار دیگر فارغ ساز و خود را در اختیارشان قرار بده و اجازه بده که به حضورت برسند» و با آنان در یک مجلس بنشین که برای خدایی که تو را رفعت بخشیده، تواضع کنی و سپاهیان و یاران و نگهبانان و مأموران را از سر راهشان برداری «و در مجلس خود، بال تواضع برایشان بگستری و در گفت و شنود و رویارویی با آنان نرم و ملایم باشی» تا هر که خواهد، بی هراس با تو سخن گوید. همانا از پیامبر خدا شنیدم که بارها می فرمود: «هر امتی که در آن حق ضعیف از زورمند، بی هراس گرفته نشود، آن امت، ستودنی نخواهد بود». در آن مجلس، آنان را که در گفتار، تند یا دچار لکنت زبان اند، تحمل کن و تنگ حوصلگی و کبر و خودپسندی را از خودت دور ساز، تا خداوند رحمت خویش را از هر سوی بر تو بگسترد و برایت پاداش اهل طاعت را مقرر دارد. آنچه می بخشی گوارا و خوش رویانه ببخش و اگر هم نمی دهی با مهربانی و عذرخواهی دریغ دار. «آن جا فروتنی کن، که خداوند فروتنان را دوست دارد و گرمی ترین دست یارانت نزد تو کسانی باشند که خوش رفتارتر، خوش برخوردتر و به ضعیفان مهربان ترند، *إن شاء الله!*». کارهایی هم هست که باید خودت شخصا انجام دهی. یکی پاسخگویی به نامه هایی که از عهده منشیان و دبیران تو بیرون است. دیگری انجام دادن خواسته های مردم که پیگیرند [و توسط مأموران تو انجام نمی شود]. «دیگری آگاهی از آنچه که از بخش تحت اختیار منشیان و خزانه داران به آنان می رسد. در این کار سستی مکن و تأخیر آن را روا مدار و برای هر یک از این امور مأموری بگمار که با سرپرستان کارها گفتگو داشته باشد، تا دل و اندیشه ات آرام و آسوده باشد. هر کار را پس از دقت و تأمل و مشورت با متصدی آن کار بگذران، بی آن که آن مشاور، از تو ملاحظه کاری داشته باشد، یا نظری

بدهد که برای تو تناقض پیش آورد». کار هر روز را همان روز انجام بده؛ چرا که هر روز را کاری خاص همان روز است و بین خود و خدایت بهترین زمان ها و سرشارترین بخش ها را برای خویش [جهت عبادت] قرار بده، هر چند همه آن کارها نیز اگر با نیت درست و برای آسایش مردم باشد، برای خداست. باید بهترین اوقاتی را که مخصوص عبادت و آیین قرار می دهی، برای برپایی واجباتی باشد که ویژه ذات خداوند است. در شب و روزت، بدن خود را در راه اطاعت های واجب الهی به کار گیر؛ «چرا که خداوند، نافله را مخصوص پیامبرش قرار داده است، نه دیگر مردمان: «و بخشی از شب را به تهجد و عبادت پرداز. نافله ای است مخصوص تو، باشد که پروردگارت، تو را به مقامی پسندیده برساند». این کاری است که خداوند، مخصوص پیامبرش قرار داده و با آن، او را گرامی داشته است و برای کسی جز او [واجب] نیست و برای دیگران مستحب است و همو می فرماید: «هر کس داوطلبانه کار نیک انجام دهد، خداوند سپاس گزار و داناست»». پس آنچه را که وسیله قرب تو به پروردگار و مایه اکرام اوست، بسیار انجام بده و نمازهای واجب را کامل و بی عیب و نقص ادا کن، هر چند خسته ات کند. اما هرگاه با مردم به نماز ایستادی، نماز را طول مده و آن را موجب بیزاری نساز، خود نماز را هم تباه نکن. در میان مردم کسانی بیمارند، یا کار دارند. وقتی پیامبر خدا مرا به یمن اعزام کرد، پرسیدم: با آنان چگونه نماز بخوانیم؟ فرمود: «همچون نماز ضعیف ترین آنان با ایشان نماز بخوان و نسبت به مؤمنان مهربان باش». پس از اینها، خود را زیاد از مردمت دور و محجوب مگردان؛ چرا که روش برقراری فاصله بین مسئولان و مردم، هم نوعی سختگیری و فشار بر مردم است و هم مایه بی اطلاعی از کارهاست. وجود پرده (و حاجب) میان مسئولان و مردم، آگاهی از آنچه را از آن فاصله گرفته اند، از بین می برد. در نتیجه، کار بزرگ در نزدشان کوچک و کار کوچک در نظرشان بزرگ جلوه می کند، نیک را بد و بد را نیک می پندارند و حق و باطل به هم می آمیزد. زمامدار نیز بشری است که کاری را که مردم از او پنهان دارند، نمی شناسد و خود حرف ها هم نشانی و علامت ندارد که راست و دروغ آن را از آن بفهمد. پس برای پیشگیری از آمیختگی در حقوق، مانع ها را کم کن؛ چرا که تو یکی از دو فرد هستی: یا خود را سخاوتمندانه به حق بخشیده ای، پس چرا از حقّ واجب که باید بدهی یا کار نیکی که باید به جا آوری، پرده نشینی می کنی؟ یا گرفتار بخل در ادای حق مردمی، که در این صورت، به سرعت مردم از تو مأیوس می شوند و از درخواست از تو دست برمی دارند، با آن که بیشتر کارها و مراجعات مردم به تو چیزی است که بر تو هزینه و زحمتی ندارد. یا شکایت از یک ظلم است، یا درخواست انصاف! «پس از آنچه برایت توصیف کردم، بهره گیر و به آنچه بهره و سعادت تو در آن است، بسنده کن، إن شاء الله!». سپس [بدان که] زمامداران را افراد ویژه، خصوصی و نزدیکانی است که انحصارطلبی و سودپرستی و کم انصافی دارند. ریشه آنان را با قطع ریشه های این مفاصل از بیخ برآور. هرگز به هیچ یک از حاشیه نشینان و نزدیکان زمینی نبخش. نباید کسی به این طمع افتد که قراردادی با تو بندد که به مردم در حقّ آب، زیان برساند یا در کاری مشترك با دیگران، بار خود را بر دوش آنان بگذارند و در نتیجه، سودش عاید آنان شود و ننگ و عارش در دنیا و آخرت بر گردن تو افتد. «آن جا که کارها به داوری تو می انجامد، به عدالت حکم کن» و در اجرای حق و عدالت، بین دور و نزدیک فرق مگذار و در این کار صبور باش و خدا را در نظر آر. با خویشان نیز چنین کن، به هر کجا که بینجامد! و آن جا هم که این کار بر تو گران آید، فرجامش را در نظر داشته باش که سرانجامش پسندیده است. اگر مردم در کاری گمان ستم درباره ات داشتند، عذر خویش را برای آنان بازگویی و با این روشنگری، بدبینی آنان را از خودت برگردان. در این کار، هم ریاضتی برای توست، هم مهرورزی به مردم، و هم عذر آوردنی است که تو را به خواسته ات در استوار داشتن مردم بر حق، با نرمش و نیکویی می رساند. اگر دشمنت تو را به صلحی پسندیده فرا خواند، آن را رد نکن؛ چرا که در صلح، هم آسایشی برای سپاهیان توست، هم آرامشی برای فکر تو، هم امنیت کشور. اما بسیار بهوش باش، آن جا که دشمن تو در پی صلح جویی، گام به پیش بگذارد؛ چرا که چه بسا دشمن نزدیک می شود تا اغفال کند. پس اختیار کن و راه هر خطر احتمالی را ببند و در همه کارها تکیه بر خداوند است». اگر بین تو و دشمنت مشکلی پیش آمد که ناچار شدی پیمان صلح ببندی یا تعهدی سپردی، به پیمانت وفادار و نسبت به مراعات تعهدت امین باش. جان خود را سپر پیمانت ساز؛ چرا که هیچ چیز از واجبات الهی که مردم با همه عقاید مختلف و آیین های متفاوت و پراکنده بر رعایت آن هماهنگ اند، مثل بزرگ شمردن وفا به پیمان نیست. مشرکان هم چون به پیامدهای

سوء غداري و پيمان شکنی آگاه بودند، به تعهداتشان در برابر مسلمانان متعهد بودند. پس مبادا که تو پيمان بشکني و عهد خویش را نقض کنی و به دشمنت نیرنگ زنی؛ (3) چرا که جز نادان بر خدا گستاخی نمی کند! خداوند، عهد و پيمان خویش را از روی رحمت خویش، مایه امنیت مردم و حریمی که در پناهش بیارمند و در کنارش پناه گیرند، قرار داده است. پس در پيمان، نه نیرنگ است، نه فریب و نه خیانت. پس مبادا تنگنایی که در پی عهدهی که به نام خدا بسته ای پیش آمده، تو را به گسستن پيمان وا دارد. شکیبایی تو بر تنگنایی که امید گشایش و فرجام نیک از آن داری، بهتر از نیرنگی است که از سرانجامش بیمناک باشی و از بازخواست خدا و نپذیرفتن عذر تو و باختن دنیا و آخرت هراسناک! از ریختن خون ناحق بپرهیز؛ چرا که هیچ چیز از ریختن خون ناحق، نکبت آورتر، کیفر دارتر، نعمت زداتر و عمر فرساتر نیست. خداوند هم در قیامت، نخستین حکم خویش را بین مردم، درباره خون هایی که ریخته اند، صادر می کند. هرگز حکومت را با ریختن خون بیگناهان پاس مدار که این گونه خونریزی، حکومت را پوسیده و زایل می کند. مبادا خود را در معرض خشم الهی قرار دهی که خداوند به اولیای کسی که به ناحق و مظلومانه کشته شود، حق قصاص و انتقام قرار داده و فرموده است: «هرکس مظلومانه کشته شود، ما برای ولی او حق قصاص قرار داده ایم، پس در کشتن زیاد روی نکند که او [از سوی خدا] یاری شده است». در قتل عمد، نه پیش خداوند عذر داری و نه نزد من؛ چرا که این جرم، قصاص بدنی دارد. پس اگر گرفتار قتل خطا شدی یا دست و تازیانه ات هنگام کیفر، زیاد روی کرد [و به مرگ انجامید] _ از آن جا که گاهی مشت و بالاتر از مشت، کشنده است _، مبادا غرور حکومت تو را از پرداخت خون بها به خانواده مقتول _ دیه ای که به آنان داده می شود و مایه تقرّب به خداست _ باز دارد! مبادا خودپسند باشی و به صفاتی که از خود می پسندی اعتماد کنی و دوستدار تملّق و چاپلوسی باشی، که این حالت، مطمئن ترین فرصت برای شیطان است تا نیکوکاری نیکان را نابود سازد. مبادا با نیکی و احسانت بر مردم منت بگذاری، یا کار ناچیز خود را بزرگ جلوه دهی، یا وعده بدهی و تخلف کنی، یا شتابزده و با زبان بازی با مردم رفتار کنی، که به یقین، منت نهادن نیکی را نابود می سازد و خُلف وعده، موجب رنجش و دشمنی مردم می شود. خداوند متعال فرموده است: «نزد خدا بسیار خشم آور است این که چیزی بگویند که عمل نمی کنید». مبادا در انجام دادن کارها پیش از رسیدن وقت آنها شتاب کنی یا آن گاه که زمان کاری رسید، سستی و درنگ کنی، یا وقتی ناشناخته بود، در آن لجاجت کنی و آن گاه که روشن بود، مسامحه کنی. هر چیزی را در جای خود بگذار و هر کاری را به وقت خود انجام بده. مبادا در آنچه که مردم حقوق برابر دارند، امتیازطلبی کنی و در کاری که به تو مربوط می شود، از راه حق کنار روی و از وظایفی که بر عهده توست و برای دیدگان همه آشکار است، خود را به تغافل بزنی، که از تو به سود دیگری بازخواست خواهد شد و زود است که پرده های کارها کنار رود و خدای جبار، با عظمت خود جلوه کند و ستمدیدگان داد خود را از ظالمان بگیرند. سپس [سفارش می کنم که] خشم برافروخته و تندى و تیزی خود را و چیرگی دست و تندگویی های زبانت را مهار کن و با پرهیز از شتابزدگی و با تأخیر در کیفر، خود را از این کارها ننگه دار و اگر خشمگین شدی، به آسمان بنگر، تا خشمت فرو نشیند و عنان اختیار در دستت قرار گیرد. و هرگز این گونه بر خویشتن حاکم و مسلط نخواهی شد، مگر آن که با یاد قیامت، فکرت را بسیار مشغول سازی. در خاتمه، بدان که آنچه در این عهدنامه فراهم آمد، نکاتی بود که در ارشاد تو هیچ کوتاهی نکردم، اگر خدا دوست بدارد که تو را هدایت کند و توفیقت دهد که روش و سفارش های ما را که شاهد بوده ای به یاد داشته باشی، تا این زمامداری ات، از حکومتی دادگرانه یا سنتی ارجمند یا حدیثی از پیامبرت صلی الله علیه و آله یا دستوری از کتاب خدا سرچشمه گیرد، تا به آنچه شاهد بوده ای که ما به آن عمل کرده ایم، اقتدا کنی و در پیروی از عهدنامه ای که برایت مقرر داشتم و حجت را برای خودم استوار کردم، کوشا باشی، و اگر نفس تو به سمت و سوی هوا و هوس شتافت، عذر و بهانه ای نداشته باشی. جز خداوند ستوده، کسی از بدی ننگه دار نیست و جز او توفیق خیر عطا نمی کند. از جمله سفارش های پیامبر خدا به من، ترغیب به نماز، زکات و رعایت غلامان و بردگان بود. عهدنامه ام را با همین سفارش به پایان می برم و جز از خدای والا و بزرگ، قدرت و نیرویی نیست. من از رحمت گسترده و بخشش های بزرگ خدا و قدرتش بر ادای هر خواسته، مسئلت دارم که مرا و تو را به آنچه رضای اوست، موقّق بدارد، همچون داشتن عذری روشن به پیشگاه او و نزد بندگانش، نیک نامی در میان بندگان، آثار خوب در کشور، تمامیت نعمت و افزونی کرامت، و این که فرجام من و تو را به

سعادت و شهادت ختم کند، که ما شیفته آنیم. و سلام فراوان بر پیامبر خدا و بر دودمان پاک و پاکیزه او!

-
- 1- پیمان نامه امام به مالک اشتر، در نهج البلاغه و تحف العقول و دعائم الإسلام، با عنوانی دیگر آمده است. و چون متن تحف العقول کامل تر و منظم تر بود، آن را بر دو مصدر دیگر ترجیح دادیم و افزونی آن را با گیومه مشخص کرده ایم که این، علاوه بر آیات قرآن کریم است که در داخل گیومه قرار گرفته اند.
 - 2- اشاره دارد به آیه 53 سوره یوسف.
 - 3- در نهج البلاغه این افزونی آمده است: عهد و پیمانی مبنی که سستی و آفت و بهانه به آن راه یابد و پس از تأکید و استوار سازی، حرف های دو پهلوی به کار میرد.

6 / 5 مَكْرُ مُعَاوِيَةَ فِي قَتْلِ الْأَشْتَرِ تَارِيخُ الْيَعْقُوبِيِّ: لَمَّا بَلَغَ مُعَاوِيَةَ أَنَّ عَلِيًّا قَدْ وَجَّهَ الْأَشْتَرَ عَظْمَ عَلَيْهِ، وَعَلِمَ أَنَّ أَهْلَ الْيَمَنِ أَسْرَعُ إِلَى الْأَشْتَرِ مِنْهُمْ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ، فَدَسَّ لَهُ سَدَمًا، فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْقُلُزْمِ - مِنَ الْفُسْطَاطِ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ - نَزَلَ مَنْزِلَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يُقَالُ لَهُ... (1) فَخَدَمَهُ، وَقَامَ بِحَوَائِجِهِ، ثُمَّ أَتَاهُ بِقَعْبٍ (2) فِيهِ عَسَلٌ قَدْ صَدَّرَ فِيهِ السَّمَّ، فَسَقَاهُ إِيَّاهُ، فَمَاتَ الْأَشْتَرُ بِالْقُلُزْمِ، وَبِهَا قَبْرُهُ، وَكَانَ قَتْلُهُ وَقَتْلُ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فِي سَنَةِ (38). (3)

مروج الذهب: وَلِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامَ الْأَشْتَرَ مِصْرَ، وَأَنْفَذَهُ إِلَيْهَا فِي جَيْشٍ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةَ دَسَّ إِلَى دِهْقَانَ كَانَ بِالْعَرِيشِ، فَأَرغَبَهُ، وَقَالَ: أَتُرِكَ خَرَاجَكَ عِشْرِينَ سَنَةً وَاحْتَلَّ لِلْأَشْتَرِ بِالسَّمِّ فِي طَعَامِهِ. فَلَمَّا نَزَلَ الْأَشْتَرَ الْعَرِيشَ، سَأَلَ الدَّهْقَانَ: أَيُّ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ أَحَبُّ إِلَيْهِ؟ قِيلَ لَهُ: الْعَسَلُ، فَأَهْدَى لَهُ عَسَلًا، وَقَالَ: إِنَّ مِنْ أَمْرِهِ وَشَأْنِهِ كَذَا وَكَذَا، وَوَصَفَهُ لِلْأَشْتَرِ، وَكَانَ الْأَشْتَرُ صَائِمًا، فَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَرْبَةً، فَمَا اسْتَقَرَّتْ فِي جَوْفِهِ حَتَّى تَلَفَ، وَأَتَى مَنْ كَانَ مَعَهُ عَلَى الدَّهْقَانَ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ. وَقِيلَ: كَانَ ذَلِكَ بِالْقُلُزْمِ، وَالْأَوَّلُ أَثْبَتٌ. فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقَالَ: لِلْيَدِينِ وَالْفِيمِ. وَبَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ جُنْدًا مِنَ الْعَسَلِ. (4)

تاريخ الطبري عن يزيد بن زبيران الهمداني: بَعَثَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْجَائِسْتَارِ - رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْخَرَاجِ - فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْأَشْتَرَ قَدْ وُلِّيَ مِصْرَ، فَإِنْ أَنْتَ كَفَيْتَنِيهِ لَمْ أَخُذْ مِنْكَ خَرَاجًا مَا بَقِيَتْ، فَاحْتَلَّ لَهُ بِمَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ الْجَائِسْتَارُ حَتَّى أَتَى الْقُلُزْمَ وَأَقَامَ بِهِ، وَخَرَجَ الْأَشْتَرُ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى مِصْرَ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقُلُزْمِ اسْتَقْبَلَهُ الْجَائِسْتَارُ، فَقَالَ: هَذَا مَنْزِلٌ وَهَذَا طَعَامٌ وَعَلْفٌ، وَأَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْخَرَاجِ، فَتَنَاوَلَ بِهِ الْأَشْتَرَ، فَأَتَاهُ الدَّهْقَانُ بِعَلْفٍ وَطَعَامٍ، حَتَّى إِذَا طَعِمَ أَتَاهُ بِشَرْبَةٍ مِنْ عَسَلٍ قَدْ جَعَلَ فِيهَا سَمًّا فَسَقَاهُ إِيَّاهُ، فَلَمَّا شَرِبَهَا مَاتَ. وَأَقْبَلَ مُعَاوِيَةُ يَقُولُ لِأَهْلِ الشَّامِ: إِنَّ عَلِيًّا وَجَّهَ الْأَشْتَرَ إِلَى مِصْرَ، فَادْعُوا اللَّهَ أَنْ يَكْفِيَكُمْوَهُ. قَالَ: فَكَانُوا كُلَّ يَوْمٍ يَدْعُونَ اللَّهَ عَلَى الْأَشْتَرِ، وَأَقْبَلَ الَّذِي سَقَاهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَأَخْبَرَهُ بِمَهْلِكِ الْأَشْتَرِ، فَقَامَ مُعَاوِيَةُ فِي النَّاسِ حَاطِيًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثَى عَلَيْهِ، وَقَالَ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَدَانِ يَمِينَانِ قُطِعَتَا إِحْدَاهُمَا يَوْمَ صِفِّينَ - يَعْنِي عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ - وَقُطِعَتِ الْأُخْرَى الْيَوْمَ - يَعْنِي الْأَشْتَرَ - . (5)

1- بياض في الأصل.

2- القعب: القدح الضخم الغليظ الجافي (لسان العرب: ج 1 ص 683 «قعب»).

3- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 194.

4- مروج الذهب: ج 2 ص 420، عيون الأخبار لابن قتيبة: ج 1 ص 201 عن عوانة بن الحكم نحوه.

5- تاريخ الطبري: ج 5 ص 95، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 410 نحوه وفيه «الحابسات» بدل «الجايستار» وراجع الأمالي للمفيد: ص 82 ح 4 والغارات: ج 1 ص 259 - 264.

6 / 5 نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشتر

5 / 6 نیرنگ معاویه در کشتن مالک اشتر تاریخ الیعقوبی: چون به معاویه خبر رسید که علی علیه السلام مالک اشتر را رهسپار ساخته است، بر او گران آمد و دانست که مردم یمن بیش از هر کس به مالک گرایش دارند. از این رو به فکر مسموم ساختن او افتاد. [مالک ،] چون به قَلْزَم (در دو منزلی فُسطاط) رسید، در خانه مردی از اهل شهر فرود آمد. آن مرد کمر به خدمت مالک بست و کارهای او را انجام می داد. سپس خمره ای عسل که در آن زهر آمیخته بود، برای مالک آورد و از آن [شربتی برای مالک درست کرد و] بدو نوشاند. مالک در قَلْزَم از دنیا رفت. قبرش همان جاست. شهادت او و محمد بن ابی بکر در سال سی و هشتم بود.

مروج الذهب: علی علیه السلام مالک اشتر را به استانداری مصر تعیین کرد و او را همراه سپاهی به سوی آن جا روانه کرد. چون خبر به معاویه رسید، کدخدایی را که در «عَریش» بود، به توطئه و داشت و او را تشویق کرد و گفت: مدّت بیست سال از تو مالیات نمی گیرم، به شرط آن که در طعام مالک، زهر بریزی. چون مالک در عَریش فرود آمد، کدخدا پرسید که چه غذا و نوشیدنی ای را بیشتر دوست دارد؟ گفتند: عسل را. مقداری عسل برای مالک آورد و گفت این عسل چنین و چنان است... و آن را برای مالک اشتر ستود. مالک هم روزه بود. چون مقداری از آن نوشید، هنوز در درونش جای نگرفته بود که جان باخت. همراهان مالک، به سراغ آن کدخدا و همراهانش رفتند [و آنان را هلاک کردند]. گفته شده که این واقعه در قَلْزَم بود؛ ولی گفته نخست صحیح تر است. چون خبر واقعه به علی علیه السلام رسید، فرمود: «سرنگون باد معاویه!» و چون به معاویه خبر رسید، گفت: خداوند، لشکری از عسل دارد!

تاریخ الطبری: به نقل از یزید بن ظبیان همدانی: معاویه کسی را در پی «جایستار»، از مالیات پردازان، فرستاد و به وی گفت: مالک، استاندار مصر شده است. اگر او را از بین ببری، تا زنده ای از مالیات معافی. پس هر نقشه ای می توانی بکش. جایستار بیرون رفت تا به قَلْزَم رسید و آن جا ماند. مالک از عراق به سوی مصر رهسپار شد. چون به قَلْزَم رسید، جایستار به استقبال او شتافت و گفت: این خانه، این طعام و این هم علوفه. من هم مردی از خراج دهانم. مالک نزد او فرود آمد. دهقان برای او و مرکبش غذا و علوفه آورد. چون غذا خورد، شربتی از عسل برایش آورد که آن را زهر داده بود و به مالک خوراند. چون مالک نوشید، جان داد. معاویه رو به مردم شام کرده، می گفت: علی، مالک اشتر را به سوی مصر روانه کرده است. دعا کنید که خدا شرّ او را از شما برگرداند. مردم هر روز مالک را نفرین می کردند. تا آن که مردی که مالک را شربت زهر آلود داده بود، نزد معاویه آمد و خبر مرگ مالک را داد. معاویه در بین مردم به سخن ایستاد و خدا را حمد و ثنا کرد و گفت: امّا بعد؛ علی بن ابی طالب، دو دستِ راست داشت، یکی در جنگ صَفّین قطع شد. مقصودش عمّار یاسر بود. و دیگری امروز. و مقصودش مالک اشتر بود.

الغارات عن مغيرة الضبي: إن معاوية دس للأشتر مولى لآل عمر، فلم يزل المولى يذكر للأشتر فضل عليّ وبني هاشم حتى اطمأن إليه الأشتر، واستأنس به، فقدم الأشتر يوماً ثقله أو تقدم ثقله فاستسقى ماءً، فقال له مولى عمر: هل لك - أصلحك الله - في شربة سويق؟ فسأه شربة سويق فيها سم، فمات. قال: وقد كان معاوية قال لأهل الشام لما دس إليه مولى عمر: ادعوا على الأشتر، فدعوا عليه، فلما بلغه موته، قال: ألا ترون كيف استجيب لكم! (1)

الاختصاص عن عبد الله بن جعفر: كان لمعاوية بمصر عين يقال له: مسعود بن جرجة، فكتب إلى معاوية بهلاك الأشتر، فقام معاوية خطيباً في أصحابه فقال: إن علياً كانت له يمينان، قطعت إحداهما بصفين - يعني عمارة - وأخرى اليوم؛ إن الأشتر مرّ بأيلة متوجّها إلى مصر، فصحبته نافع مولى عثمان، فخدمه وألطفه حتى أعجبته، واطمأن إليه، فلما نزل القلزم أحضر (2) له شربة من عسل بسم فسأه (3) فمات، ألا وإن لله جنوداً من عسل. (4)

1- الغارات: ج 1 ص 263، بحار الأنوار: ج 33 ص 555 ح 722؛ شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 76.

2- في المصدر: «حاضر»، والصحيح ما أثبتناه كما في معجم رجال الحديث نقلاً عن المصدر.

3- في المصدر: «فسأه»، والصحيح ما أثبتناه.

4- الاختصاص: ص 81، معجم رجال الحديث: ج 14 ص 163 الرقم 9796، بحار الأنوار: ج 33 ص 591 ح 734.

الغارات_ به نقل از مغیره ضَبّی_ : معاویه، غلامی از آل عمر را به دسیسه برای کشتن مالک اشتر گماشت. آن غلام، پیوسته نزد مالک، از فضایل علی علیه السلام و بنی هاشم سخن می گفت، تا آن که اعتماد مالک را جلب کرد و به او انس گرفت. روزی مالک اشتر از بار و بنه خود جلو افتاد، یا بار و بنه اش جلوتر بود. تشنه شد و آب خواست. آن غلام گفت: آیا میل به شربت قاووت داری، خدا برایت خیر پیش آورد؟ و شربتی زهرآلود از قاووت به او نوشاند و او مُرد. راوی گوید: چون معاویه غلام عمر را به دسیسه بر ضد مالک وا داشت، به مردم شام گفت: مالک اشتر را نفرین کنید. آنان هم نفرین کردند. چون خبر مرگ مالک به او رسید، گفت: می بینید خداوند چگونه دعایتان را پذیرفت؟!

الاختصاص_ به نقل از عبد الله بن جعفر_ : معاویه جاسوسی در مصر داشت به نام مسعود بن جرجه. چون مرگ مالک اشتر را در نامه ای به معاویه گزارش داد، معاویه در میان یاران خود به سخنانی پرداخت و گفت: علی دو دست داشت. یکی در جنگ صِفّین قطع شد_ مقصودش عمّار بود_ و دیگری امروز. مالک اشتر عازم مصر بود که از آيله گذشت. نافع، غلام عثمان همراهش شد و به او خدمت و لطف بسیار کرد، تا آن که مالک از او خوشش آمد و به او اطمینان کرد. چون در قلمزم فرود آمد، شربتی از عسل که زهرآلود بود برایش فراهم ساخت. مالک از آن نوشید و مُرد. معاویه گفت : آگاه باشید که خداوند، سپاهیان را از عسل دارد!

6 / 6 حُزْنُ الإِمَامِ شَرَحَ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ - فِي ذِكْرِ الْأَشْتَرِ وَبَعِضِ فَضَائِلِهِ -: كَانَ فَارِسًا، شَدِيدًا، رَئِيسًا، مِنْ أَكْبَرِ الشَّيْعَةِ وَعُظْمَائِهَا، شَدِيدَ التَّحْقُقِ بِوَلَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَصْرِهِ، وَقَالَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ: رَحِمَ اللَّهُ مَالِكًا، فَلَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (1)

الإمام علي عليه السلام - لَمَّا جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ -: مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ! وَاللَّهِ، لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا (2)، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا (3)، لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَلَا يُوفِي (4) عَلَيْهِ الطَّائِرُ. (5)

- 1- شرح نهج البلاغة: ج 15 ص 98؛ رجال ابن داود: ص 157 ح 1254 وفيه ذيله.
- 2- الفند: هو المنفرد من الجبال (النهاية: ج 3 ص 475 «فند»).
- 3- حجر صلد: صلب أملس (لسان العرب: ج 3 ص 256 «صلد»).
- 4- أوفى: أشرف وأتى (لسان العرب: ج 15 ص 399 «وفي»).
- 5- نهج البلاغة: الحكمة 443؛ ربيع الأبرار: ج 1 ص 216 وليس فيه «ولو كان حجرا لكان صلدًا» وراجع الكامل في التاريخ: ج 2 ص 410 وتاريخ الإسلام للذهبي: ج 3 ص 594 وسير أعلام النبلاء: ج 4 ص 34 الرقم 6.

6 / 6 اندوه امام

6 / 6 اندوه امام شرح نهج البلاغه_ در ذکر مالك اشتر و برخی از فضایل او_ وی تك سواری شجاع، سرکرده و از سران و بزرگان شیعه و بسیار جدی و استوار در دوستی و یاری امیر مؤمنان بود. امام علیه السلام پس از شهادت مالك درباره او فرمود: «خداوند مالك را رحمت کند! برای من همان گونه بود که من برای پیامبر خدا بودم».

امام علی علیه السلام_ وقتی خبر درگذشت مالك اشتر را شنید_ : مالك ، و چه بود مالك؟! به خدا سوگند ، اگر کوه بود، کوهی تك بود و اگر صخره بود، سخت و محکم بود ؛ به گونه ای که سُم هیچ ستوری بر فراز آن نمی توانست برسد و هیچ پرنده ای بر اوج آن نمی توانست بپرد.

رجال الكشي: لَمَّا نُعِيَ الْأَشْتَرُ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ النَّخَعِيُّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأَوَّهُ حُزْنَا وَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مَالِكًا، وَمَا مَالِكُ! عَزَّ عَلَيَّ بِهِ هَالِكًا، لَوْ كَانَ صَخْرًا لَكَانَ صَلْدًا، وَلَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا (1)، وَكَأَنَّهُ قُدَّ مِنِّي قَدًّا. (2)

الغارات عن فضيل بن خديج عن أشياخ النخع: دَخَلْنَا عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ بَلَغَهُ مَوْتُ الْأَشْتَرِ، فَجَعَلَ يَتَلَهَّفُ وَيَتَأَسَّفُ عَلَيْهِ، وَيَقُولُ: اللَّهُ دُرٌّ مَالِكٍ! وَمَا مَالِكُ! لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَدْلًا، أَمَا وَاللَّهِ لَيَهْدُنَّ مَوْتُكَ عَالَمًا، وَلَيُفْرِحَنَّ عَالَمًا، عَلَى مِثْلِ مَالِكٍ فَلَتَبِكِ الْبَوَاكِي، وَهَلْ مَوْجُودٌ كَمَالِكٍ!! (3)

الاختصاص عن عوانة: لَمَّا جَاءَ هَلَاكُ الْأَشْتَرِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَدَّ لَمَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَخَطَبَ النَّاسَ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنَّ مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ قَدْ مَضَى نَحْبَهُ، وَأَوْفَى بَعَهْدِهِ، وَلَقِيَ رَبَّهُ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَالِكًا، لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَدْلًا، لِلَّهِ مَالِكٌ، وَمَا مَالِكُ! وَهَلْ قَامَتِ النِّسَاءُ عَنْ مِثْلِ مَالِكٍ! وَهَلْ مَوْجُودٌ كَمَالِكٍ! قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ وَدَخَلَ الْقَصْرَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا: لَشَدِّدًا مَا جَزَعْتَ عَلَيْهِ، وَلَقَدْ هَلَكَ. قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ - هَلَاكُهُ فَقَدْ عَزَّ أَهْلَ الْمَغْرِبِ، وَأَذَلَّ أَهْلَ الْمَشْرِقِ. قَالَ: وَيَكِي عَلَيْهِ أَيَّامًا، وَحَزَنَ عَلَيْهِ حُزْنَا شَدِيدًا، وَقَالَ: لَا أَرَى مِثْلَهُ بَعْدَهُ أَبَدًا. (4)

الغارات عن صعصعة بن صوحان: لَمَّا بَلَغَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتُ الْأَشْتَرِ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْتَسِبُ بِهُ عِنْدَكَ، فَإِنَّ مَوْتَهُ مِنْ مَصَائِبِ الدَّهْرِ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَالِكًا، فَقَدْ وَفَى بَعَهْدِهِ، وَقَضَى نَحْبَهُ، وَلَقِيَ رَبَّهُ، مَعَ أَنَا قَدْ وَطَّئْنَا أَنْفُسَنَا عَلَى أَنْ نَصْبِرَ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ بَعْدَ مُصَابِنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ. (5)

1- في المصدر: «قيداً»، والصحيح ما أثبتناه كما في جامع الرواة نقلاً عن المصدر.

2- رجال الكشي: ج 1 ص 283 الرقم 118، رجال ابن داوود: ص 157 الرقم 1254، جامع الرواة: ج 2 ص 37.

3- الغارات: ج 1 ص 265، الأمالي للمفيد: ص 83 ح 4، الاختصاص: ص 83 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 82 ص 130 ح 9.

4- الاختصاص: ص 81، بحار الأنوار: ج 33 ص 591 ح 735.

5- الغارات: ج 1 ص 264، الأمالي للمفيد: ص 83 ح 4 نحوه.

رجال الكشّی: چون خبر مرگ مـالك اشتر بـه امير مؤمنان رسید، آهی اندوهناك كشید و گفت: «رحمت خدا بر مالك! و مالك چه بود؟! مرگ او برایم بسیار سخت و گران است. اگر صخره بود، صخره ای با صلابت بود و اگر کوه بود، کوهی تك بود. گویا پاره ای از من جدا شد!». .

الغارات_ به نقل از فضیل بن خدیج، از پیرمردان قبیله نَخَع_: وقتی خبر مرگ مالك به علی علیه السلام رسیده بود، نزد آن حضرت رفتیم. پیوسته حسرت و تأسّف می خورد و می گفت: «خدا مالك را پاداش نيك دهد! مالك چه بود؟! اگر کوه بود، کوهی تك بود و اگر سنگ بود، سنگی سخت و محکم بود. سوگند به خدا، همانا مرگ تو جهانی را درهم شکست و جهانی را خوش حال کرد. گریه کنندگان، باید بر چنین کسی بگریند. آیا کسی چون مالك هست؟!». .

الاختصاص_ به نقل از عوانه_: چون خبر جان باختن مالك اشتر به علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، بر منبر رفت و خطبه خواند و فرمود: «آگاه باشید! همانا مالك اشتر درگذشت و به پیمانش وفا کرد و به دیدار پروردگارش شتافت. رحمت خدا بر مالك! اگر کوه بود، یگانه بود و اگر سنگ بود، با صلابت بود. اجر او با خدا. مالك چه بود؟! آیا زنان می توانند همچو او بزنند؟! آیا کسی مثل او هست?!». .
راوی گوید: چون فرود آمد و به خانه رفت، مردانی از قریش به نزد او آمدند و گفتند: خیلی برای او بی تابی کردی و نالیدی. او که مُرد. فرمود: «به خدا سوگند، مرگ او اهل مغرب را عزّت بخشید و اهل مشرق را خوار کرد. چند روز بر او می گریست و بسیار در فقدان او اندوهناك بود و می فرمود: «دیگر مانند او را هرگز نخواهم دید!». .

الغارات_ به نقل از صعصعة بن صُوحان_: چون خبر مرگ مالك اشتر به علی علیه السلام رسید، گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون! حمد، سزاوار خداوند است که پروردگار جهانیان است. پروردگار! همانا من این مصیبت را [برای پاداش بردن] نزد تو به حساب می گذارم، که به یقین، مرگ او از مصیبت های روزگار است. خدا مالك را رحمت کند، که به عهدش وفا کرد و جان باخت و به دیدار پروردگارش شتافت! با این حال ما پس از رحلت پیامبر خدا که بزرگ ترین مصیبت هاست، خود را آماده کرده بودیم که بر هر مصیبتی شکبیا باشیم». .

تاريخ اليعقوبي: لَمَّا بَلَغَ عَلِيًّا قَتْلَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَالْأَشْتَرِ جَزَعَ عَلَيْهِمَا جَزَعًا شَدِيدًا، وَتَفَجَّعَ، وَقَالَ عَلِيٌّ: عَلَيَّ مِثْلَكَ فَلْتَبِكَ الْبَوَاكِي يَا مَالِكُ، وَأَتَى مِثْلَ مَالِكٍ! (1)

الغارات عن علقمة بن قيس النخعي_ بَعْدَ شَهَادَةِ مَالِكِ الْأَشْتَرِ_: فَمَا زَالَ عَلِيٌّ يَتَلَهَّفُ وَيَتَأَسَّفُ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ الْمُصَابُ بِهِ دُونَنا، وَقَدْ عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ أَيَّامًا. (2)

7 / 6 فَرَحُ مُعَاوِيَةَ الْغَارَاتِ عَنْ مُعَاوِيَةَ_ بَعْدَ شَهَادَةِ مَالِكِ الْأَشْتَرِ_: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَدَانِ يَمِينَانِ، فَفُطِّعَتِ إِحْدَاهُمَا يَوْمَ صَبَّيْنِ_ يَعْنِي عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ_ وَفُطِّعَتِ الْأُخْرَى الْيَوْمَ وَهُوَ مَالِكُ الْأَشْتَرِ. (3)

8 / 6 هَزِيمَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِمَوْتِ الْأَشْتَرِ الْغَارَاتِ عَنْ مَغِيرَةَ الضَّبِّي: لَمَّا يَزَلُ أَمْرُ عَلِيِّ شَدِيدًا حَتَّى مَاتَ الْأَشْتَرُ، وَكَانَ الْأَشْتَرُ بِالْكَوْفَةِ أَسْوَدَ (4) مِنَ الْأَحْنَفِ بِالْبَصْرَةِ. (5)

1- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 194 .

2- الغارات: ج 1 ص 265، بحار الأنوار: ج 33 ص 556 ح 72؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 95، شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 77 .

3- الغارات: ج 1 ص 264 عن المدائني عن بعض أصحابه، الاختصاص: ص 81 عن عبد الله بن جعفر؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 96 عن يزيد بن ظبيان الهمداني، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 410 .

4- هو أسود من فلان: أي أجل منه (لسان العرب: ج 3 ص 230 «سود»).

5- الغارات: ج 1 ص 264، بحار الأنوار: ج 33 ص 556 ح 722؛ شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 77 .

6 / 7 شادی معاویه**6 / 8 شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشتر**

تاریخ الیعقوبی: چون خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر و مالک اشتر به علی علیه السلام رسید، بر مرگ آن دو به شدت نالید و به درد آمد و فرمود: «ای مالک! گریه کنندگان باید بر همچون تویی بگریند. کجا کسی همانند مالک است؟!».

الغارات_ به نقل از علقمة بن قیس نخعی: پس از شهادت مالک اشتر، علی علیه السلام پیوسته اندوهگین و ناراحت بود، تا آن جا که پنداشتیم اوست که مصیبت دیده است نه ما. این اندوه، روزهایی چند از چهره وی آشکار بود.

6 / 7 شادی معاویه الغارات_ به نقل از معاویه، پس از شهادت مالک اشتر: اما بعد؛ علی بن ابی طالب دو دست داشت. یکی از آن دو در روز صغین قطع شد _ مقصودش عمّار یاسر بود _ و دیگری امروز قطع شد و آن، مالک اشتر بود.

6 / 8 شکست مردم عراق در پی مرگ مالک اشتر الغارات_ به نقل از مغیره ضبّی: کار علی علیه السلام در کوفه پیوسته استوار بود، تا آن که مالک اشتر از دنیا رفت. مالک اشتر در کوفه، آقاتر (و سرورتر) از احنف در بصره بود.

الأمالي للطوسي عن ربيعة بن ناجذ_ بعدَ ذِكْرِ اسْتِنْفَارِ الإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ النَّاسَ ، وَتَقَاعُدِهِمْ عَنْهُ ، وَاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى خِذْلَانِهِ ، وَخُطْبَةِ الإِمَامِ فِي ذَلِكَ : ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَلَغَطُوا ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ : اسْتَبَانَ فَقَدْ الْأَشْتَرِ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ ، لَوْ كَانَ حَيًّا لَقَلَّ اللَّغَطُ ، وَلَعَلِمَ كُلُّ امْرِئٍ مَا يَقُولُ . (1)

أنساب الأشراف عن المدائني: ذُكِرَ الْأَشْتَرُ النَّخَعِيُّ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ النَّخَعِ لِلَّذِي ذَكَرَهُ : أُسْكُتْ ، فَإِنَّ مَوْتَهُ أَذَلَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ ، وَإِنَّ حَيَاتَهُ أَذَلَّتْ أَهْلَ الشَّامِ ! فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا . (2)

شرح نهج البلاغة_ بعدما أشارَ إلى قِتَالِ الْأَشْتَرِ يَوْمَ الْهَرِيرِ_ : قُلْتُ : لِلَّهِ أُمَّ قَامَتْ عَنِ الْأَشْتَرِ ! لَوْ أَنَّ إِنْسَانًا يُقْسِمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا خَلَقَ فِي الْعَرَبِ وَلَا- فِي الْعَجَمِ أَشْجَعَ مِنْهُ إِلَّا أَسْتَاذَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا خَشِيتُ عَلَيْهِ الْإِثْمَ ! وَلِلَّهِ دَرُّ الْقَائِلِ وَقَدْ سُدَّ بِلَ عَنِ الْأَشْتَرِ : مَا أَقُولُ فِي رَجُلٍ هَزَمَتْ حَيَاتُهُ أَهْلَ الشَّامِ ، وَهَزَمَ مَوْتُهُ أَهْلَ الْعِرَاقِ ! وَيَحَقُّ مَا قَالَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَ الْأَشْتَرُ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (3)

9 / 6 كتاب الإمام إلى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرِ الْغَارَاتِ عَنْ ابْنِ أَبِي سَيْفٍ عَنْ أَصْحَابِهِ : إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ لَمَّا بَلَغَهُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ وَجَّهَ الْأَشْتَرِ إِلَى مِصْرَ شَقَّ عَلَيْهِ ، فَكَتَبَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ مَهْلِكِ الْأَشْتَرِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ_ وَذَلِكَ حِينَ بَلَغَهُ مَوْجِدَةً (4) مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ لِقُدُومِ الْأَشْتَرِ عَلَيْهِ_ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، سَلَامٌ عَلَيْكَ . أَمَا بَعْدُ ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدَتُكَ مِنْ تَسْرِيحِي الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ ، وَلَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِبْطَاءً لَكَ فِي الْجِهَادِ ، وَلَا اسْتِرَادَةً لَكَ مِنِّي فِي الْجِدِّ ، وَلَوْ نَزَعْتُ مَا حَوَتْ يَدَاكَ مِنْ سُلْطَانِكَ لَوَلِيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ مَوْوَنَةً عَلَيْكَ ، وَأَعْجَبُ وَإِلَايَةَ إِلَيْكَ ، إِلَّا أَنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيْتُهُ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا مُنَاصِحًا ، وَعَلَى عَدُوْنَا شَدِيدًا ، فَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، وَقَدْ اسْتَكْمَلَ إِيمَانَهُ ، وَلَاقَى حِمَامَهُ ، وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ ، فَرَضِيَّ اللَّهُ عَنْهُ ، وَضَاعَفَ لَهُ الثَّوَابَ ، وَأَحْسَنَ لَهُ الْمَآبَ ، فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ ، وَشَمِّرْ لِلْحَرْبِ ، وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، وَكَثِّرْ ذِكْرَ اللَّهِ وَالِاسْتِعَانَةَ بِهِ وَالْخَوْفَ مِنْهُ يَكْفِيكَ مَا أَهَمَّكَ ، وَيُعِينِكَ عَلَى مَا وَلَاكَ ، أَعَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ عَلَى مَا لَا يَنْبَأُ إِلَّا بِرَحْمَتِهِ . وَالسَّلَامُ . (5)

1- .الأمالي للطوسي: ص 174 ح 293 ، الغارات : ج 2 ص 481 ؛ شرح نهج البلاغة : ج 2 ص 90 .

2- .أنساب الأشراف : ج 5 ص 41 ، عيون الأخبار لابن قتيبة : ج 1 ص 186 ، شرح نهج البلاغة : ج 2 ص 214 كلاهما نحوه .

3- .شرح نهج البلاغة : ج 2 ص 213 .

4- .وَجَدَ عَلَيْهِ يَجِدُ مَوْجِدَةً : غَضَبَ (لسان العرب : ج 3 ص 446 «وجد») .

5- .الغارات : ج 1 ص 267 ، نهج البلاغة : الكتاب 34 نحوه ، بحار الأنوار : ج 33 ص 556 ح 722 و ص 593 ح 739 ؛ تاريخ

الطبري : ج 5 ص 96 عن أبي مخنف ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 410 كلاهما نحوه ، شرح نهج البلاغة : ج 6 ص 78 و ج 16 ص

6 / 9 نامه امام به محمد بن ابی بکر

الأمالی، طوسی_ به نقل از ربیعة بن ناجذ_: امام علی علیه السلام مردم را به عزیمت برای جنگ فراخواند و آنان فرونشستند و بر یاری نکردن وی هماهنگ شدند و امام علیه السلام در این مورد خطبه خواند. سپس مردم از هر طرف سخن گفتند و سر و صدا راه انداختند. مردی برخاست و با صدایی رسا گفت: جای خالی مالک اشتر برای عراقیان روشن شد. اگر زنده بود، این همه سر و صدا نبود و هرکس می دانست که چه می گوید.

أنساب الأشراف_ به نقل از مدائنی_: نزد معاویه [به بدی] سخن از مالک اشتر به میان آمد. مردی از قبیله نَخَع به کسی که از او یاد کرد، گفت: ساکت باش! همانا مرگ او اهل عراق را ذلیل ساخت، و حیات او نیز شامیان را ذلیل ساخته بود. معاویه هم سکوت کرد و چیزی نگفت.

شرح نهج البلاغة_ پس از اشاره به نبرد مالک اشتر در «یوم الهمیر»_: خدا مادری که مالک را زاد، پاداش خیر دهد! اگر کسی سوگند بخورد که خداوند نه در عرب و نه در عجم، دلیرتر از مالک اشتر نیافریده است، مگر استادش علی علیه السلام، بیم ندارم که گناهی مرتکب شده باشد. خدا خیر دهد به آن کسی که وقتی از او درباره مالک اشتر پرسیدند، گفت: چه بگویم درباره مردی که زندگی اش اهل شام را به هزیمت و داشت و مرگش اهل عراق را! بجاست آنچه علی علیه السلام درباره او فرمود که: «مالک اشتر برای من همان گونه بود که من برای پیامبر خدا بودم».

9 / 6 نامه امام به محمد بن ابی بکر الغارات_ به نقل از ابن ابی سیف، از یاران وی_: چون به محمد بن ابی بکر خبر رسید که علی علیه السلام مالک اشتر را به سوی مصر روانه کرده است، بر او دشوار آمد. علی علیه السلام هم پس از شهادت مالک، نامه ای به محمد بن ابی بکر نوشت، آن هم وقتی که به آن حضرت خبر رسید که محمد بن ابی بکر، از آمدن مالک اشتر ناراحت است: به نام خداوند بخشنده مهربان. از بنده خدا علی امیر مؤمنان به محمد بن ابی بکر. سلام بر تو! اما بعد؛ به من خبر رسیده که از فرستادنم مالک اشتر را به جای تو ناراحتی. چنین نکردم به خاطر آن که تو را در جهاد، گُند و بی کوشش بشمارم یا از تو تلاش و کوشش بیشتری خواستار باشم. اگر حکومتی را که در دست توست از دست تو گرفتم، تو را به کاری می گمارم که سنگینی و رنج آن کم تر و امارت آن بر تو خوشایندتر باشد. همانا مردی را که به حکومت مصر گماشته بودم، مردی بود که خیرخواه ما و سرسخت بر دشمن ما بود. رحمت خدا بر او باد، که روزگارش را به سر رساند و با مرگ خود رویه رو شد! ما از او راضی هستیم. خدا هم از او راضی باشد و پاداشی دوچندان عطايش کند و فرجامش را نیکو گرداند. پس به سوی دشمنت بشتاب و آستین برای نبرد، بالا زن و با حکمت و پند شایسته، به راه پروردگارت فراخوان و بسیار خدا را یاد کن و از او یاری بجوی و از او بترس تا آنچه را اندوهگینت ساخته، برطرف سازد و بر آنچه به تو سپرده، یاری ات کند. خداوند، ما و تو را بر آنچه جز به رحمت او نتوان به آن رسید، یاری کند! والسلام».

10 / 6 جَوَابُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْغَارَاتِ عَنْ ابْنِ أَبِي سَيْفٍ عَنْ أَصْحَابِهِ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ جَوَابَهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لِعَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، سَلَامٌ عَلَيْكَ. فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَا بَعْدُ، فَقَدْ انْتَهَى إِلَيَّ كِتَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفَهَّمْتُهُ، وَعَرَفْتُ مَا فِيهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَشَدَّ عَلَيَّ عَدُوًّا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أَرَأْفَ وَأَرْقَى لَوْلِيَّهِ مِنِّي، وَقَدْ خَرَجْتُ فَعَسَّكَرْتُ وَأَمَّنْتُ النَّاسَ، إِلَّا مَنْ نَصَبَ لَنَا حَرْبًا، وَأَظْهَرَ لَنَا خِلَافًا. وَأَنَا مُتَّبِعُ أَمْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَافِظُهُ، وَلَا جِئْتُ إِلَيْهِ، وَقَائِمٌ بِهِ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى كُلِّ حَالٍ. وَالسَّلَامُ. (1)

1- الغارات: ج 1 ص 269، بحار الأنوار: ج 33 ص 557 ح 722؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 97 عن أبي مخنف، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 411 كلاهما نحوه.

6 / 10 پاسخ محمد بن ابی بکر

6 / 10 پاسخ محمد بن ابی بکر الغارات_ به نقل از ابن ابی سیف، از یکی از یاران او: محمد بن ابی بکر در پاسخ نامه امام علیه السلام چنین نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده خدا امیر مؤمنان، علی علیه السلام، از محمد بن ابی بکر. سلام بر تو! همانا خدایی را در پیش تو می ستایم که جز او معبودی نیست. اما بعد؛ نامه امیر مؤمنان به من رسید. آن را فهمیدم و آنچه را در آن بود، شناختم. هیچ کس به اندازه من، نسبت به دشمن امیر مؤمنان سرسخت و نسبت به دوستش مهربان و نرم دل نیست. من بیرون آمدم و سپاه آراستم و اردو زدم و به مردم هم امان دادم، مگر به کسی که با ما سرِ جنگ و ناسازگاری داشته باشد. من پیرو فرمان امیر مؤمنانم و نگهدار آن و پناهجوی به آن و اقدام کننده به آن و در هر حال، تکیه بر یاری خداوند است. والسلام!.

الفصل السابع: احتلال مصر 7 / 1 إشخاص عمرو بن العاص لقتال مُحَمَّد بن أبي بكر الغارات: إِنَّ مُعَاوِيَةَ لَمَّا بَلَغَهُ تَفَرُّقُ النَّاسِ عَن عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَاذُلُهُمْ، أَرْسَلَ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ إِلَى مِصْرَ فِي جَيْشٍ مِّنْ أَهْلِ الشَّامِ، فَسَارَ حَتَّى دَنَا مِنْ مِصْرَ، فَتَلَقَى مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ وَكَانَ عَامِلَ عَلِيٍّ عَلَى مِصْرَ، فَلَمَّا نَزَلَ أَدَانِي مِصْرَ اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الْعُثْمَانِيَّةُ فَأَقَامَ بِهَا. (1)

تاريخ الطبري عن عبد الله بن حوالة الأزدي في ذكر إشخاص معاوية عمرو ابن العاص إلى مصر: بَعَثَهُ فِي سِتَّةِ آلَافِ رَجُلٍ ... فَخَرَجَ عَمْرُو وَيَسِيرُ حَتَّى نَزَلَ أَدَانِي أَرْضِ مِصْرَ، فَاجْتَمَعَتِ الْعُثْمَانِيَّةُ إِلَيْهِ فَأَقَامَ بِهِمْ، وَكَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَتَنَحَّ عَنِّي بِدَمِكَ يَا بْنَ أَبِي بَكْرٍ فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ مِنِّي ظُفْرٌ، إِنَّ النَّاسَ بِهَذِهِ الْبِلَادِ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ خِلَافَكَ وَرَفَضُوا أَمْرِي وَنَدَمُوا عَلَيَّ اتِّبَاعِكَ، فَهُمْ مُسَلَّمُونَ لَوْ قَدْ التَّقَتِ حَلَقَتَا الْبِطَانِ (2)، فَخَرَجَ مِنْهَا فَإِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ، وَالسَّلَامُ. وَبَعَثَ إِلَيْهِ عَمْرُو أَيْضاً بِكِتَابِ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ غَيْبَ الْبَغِيِّ وَالظُّلْمَ عَظِيمَ الْوَبَالِ، وَإِنَّ سَفْكَ الدَّمِ الْحَرَامِ لَا يَسْلَمُ صَاحِبُهُ مِنَ النَّقْمَةِ فِي الدُّنْيَا وَمِنَ التَّبَعَةِ الْمَوْبِقَةِ فِي الْآخِرَةِ، وَإِنَّا لَا نَعْلَمُ أَحَدًا كَانَ أَعْظَمَ عَلَى عُثْمَانَ بَغِيًّا وَلَا أَسْوَأَ لَهُ عِيًّا وَلَا أَشَدَّ عَلَيْهِ خِلَافًا مِنْكَ، سَعَيْتَ عَلَيْهِ فِي السَّاعِينَ وَسَدَفَكْتَ دَمَهُ فِي السَّافِكِينَ، ثُمَّ أَنْتَ تَظُنُّ أَنِّي عَنْكَ نَائِمٌ أَوْ نَاسٍ لَكَ حَتَّى تَأْتِي فَتَأْمُرَ عَلَيَّ بِإِلَادِ أَنْتَ فِيهَا جَارِي، وَجُلُّ أَهْلِهَا أَنْصَارِي يَرُونَ رَأْيِي وَيَرْفُقُونَ قَوْلِي وَيَسْتَصْرِخُونِي عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ قَوْمًا حِنَاقًا عَلَيْكَ يَسْتَسْقُونَ دَمَكَ وَيَتَفَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِجِهَادِكَ، وَقَدْ أَعْطُوا اللَّهَ عَهْدًا لِيُمَثِّلَنَّ بِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ إِلَيْكَ مَا عَادَ قَتْلِكَ مَا حَذَرْتُكَ وَلَا أَنْذَرْتُكَ، وَلَا حَبِيبْتُ أَنْ يَقْتُلُوكَ بِظُلْمِكَ وَقَطِيعَتِكَ وَعَدُوِّكَ عَلَى عُثْمَانَ يَوْمَ يُطْعَنُ بِمَشَاقِصِكَ (3) بَيْنَ خُشْشَانِهِ (4) وَأَوْدَاجِهِ، وَلَكِنْ أَكْرَهُ أَنْ أُمِثَلَ بِقُرَشِيٍّ، وَلَنْ يُسَلِّمَكَ اللَّهُ مِنَ الْقِصَاصِ أَبَدًا إِنَّمَا كُنْتُ. وَالسَّلَامُ. (5)

- 1- الغارات: ج 1 ص 276؛ البداية والنهاية: ج 7 ص 314، شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 83 كلاهما نحوه.
- 2- البطان: حزام القتب الذي يجعل تحت بطن البعير. يقال: التقت حلقتا البطان للأمر إذا اشتد (تاج العروس: ج 18 ص 62 «بطن»).
- 3- المشقص: نصل السهم إذا كان طويلاً غير عريض (النهاية: ج 2 ص 490 «شقص»).
- 4- خششانه: هو العظم الناتج خلف الأذن (النهاية: ج 2 ص 34 «خشش»).
- 5- تاريخ الطبري: ج 5 ص 100، البداية والنهاية: ج 7 ص 314 نحوه، شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 83؛ الغارات: ج 1 ص 277، بحار الأنوار: ج 33 ص 557 ح 722.

فصل هفتم : اشغال مصر

7 / 1 فرستادن عمرو و عاص برای جنگ با محمد بن ابی بکر

فصل هفتم : اشغال مصر 7 / 1 فرستادن عمرو و عاص برای جنگ با محمد بن ابی بکر الغارات: چون به معاویه خبر رسید که مردم از گرد علی علیه السلام پراکنده شده اند و او را یاری نکرده اند، عمرو و عاص را همراه سپاهی از شامیان به مصر فرستاد. پیش رفت تا به نزدیکی مصر رسید و با محمد بن ابی بکر که کارگزار علی علیه السلام در مصر بود، برخورد کرد. چون در مناطق پایین مصر فرود آمد، عثمانی ها دور او جمع شدند و او آن جا ماندگار شد.

تاریخ الطبری_ به نقل از عبد الله بن حواله ازدی، در ذکر فرستادن معاویه، عمرو و عاص را به مصر: او را با شش هزار مرد فرستاد... عمرو و عاص رفت، تا به نزدیکی های سرزمین مصر رسید. عثمانی ها دور او گرد آمدند و او آن جا ماند و به محمد بن ابی بکر چنین نوشت: ای پسر ابو بکر! ریخته شدن خونت را از من دور ساز. من دوست ندارم که از من خراشِ ناخنی هم به تو برسد. مردم این سامان بر سرپیچی از تو هماهنگ شده و فرمان تو را و نهاده و از پیروی تو پشیمان شده اند. اگر کار بالا بگیرد، تو را تسلیم می کنند. از مصر بیرون شو، که من از خیر خواهان توام. والسلام! عمرو و عاص، همراه این نامه، نامه معاویه [به محمد بن ابی بکر] را هم برایش فرستاد که در آن آمده بود: اما بعد؛ سرانجام تجاوز و ستم، و بالی بزرگ است. کسی هم که خون محترمی را بریزد، از انتقام در دنیا و کيفر ابدی آخرت نمی رهد. ما هم کسی را نمی شناسیم که تجاوزکارتر، عیبجو تر و سرسخت تر از تو بر ضد عثمان بوده باشد. با انتقادگران و خونریزان او هم دست و هم داستان بودی. آن گاه می پنداری من از کار تو در خوابم یا فراموش کرده ام، تا آن جا که به سرزمینی در همسایگی من می آیی و حکومت می کنی و آسوده ای، در حالی که بیشتر مردم آن جا با من هم فکرنند، سخنم را می پذیرند و در فریاد خواهی بر ضد تو فرمانبردار من اند؟ من کسانی را به سوی تو فرستاده ام که از تو خشمگین اند، تشنه خون تو اند و با جهاد بر ضد تو به خدا تقرب می جویند و با خدا عهد بسته اند که تو را مُثله کنند و اگر آنان جز کشتن تو هدفی نداشتند [و نمی خواستند مُثله ات کنند]، تو را هشدار و انذار نمی دادم و دوست داشتم که تو را به خاطر ستم و قطع رجم و هجومی بکشند که بر عثمان داشتی؛ آن روز که سر نیزه تو در گردن و رگ های گلوی او فرو می رفت. ولی خوش نمی دارم که يك قرشی را مُثله کنم. هر جا که باشی، خداوند هرگز تو را از قصاص نمی رهاوند. والسلام!

2 / 7 استنصارُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ تَارِيخِ الطَّبْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حِوَالَةَ الْأَزْدِيِّ: فَطَوَى مُحَمَّدٌ كِتَابَيْهِمَا وَبَعَثَ بِهِمَا إِلَى عَلِيٍّ ، وَكَتَبَ مَعَهُمَا :
 أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ ابْنَ الْعَاصِ قَدَ نَزَلَ أَدَانِي أَرْضِ مِصْرَ ، وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَهْلُ الْبَلَدِ جُلُثُهُمْ مِمَّنْ كَانَ يَرَى رَأْيَهُمْ ، وَقَدَ جَاءَ فِي جَيْشٍ لِحِبِّ خَرَّابٍ ،
 وَقَدَ رَأَيْتُ مِمَّنْ قِبَلِي بَعْضَ الْفَسَلِ ، فَإِنَّكَ لَكَ فِي أَرْضِ مِصْرَ حَاجَةٌ فَأَمِدَّنِي بِالرَّجَالِ وَالْأَمْوَالِ . وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ . (1)

1- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 101 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 315 نحوه ، شرح نهج البلاغة : ج 6 ص 84 ؛ الغارات : ج 1 ص 278 ،
 بحار الأنوار : ج 33 ص 558 ح 722 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 169 و 170 .

7 / 2 یاری خواهی محمد بن ابی بکر

7 / 2 یاری خواهی محمد بن ابی بکر تاریخ الطبری۔ به نقل از عبد الله بن حواله ازدی۔ : محمد بن ابی بکر هر دو نامه را پیچید و نزد علی علیه السلام فرستاد و همراه نامه ای نوشت: اما بعد؛ عمرو و عاص در نزدیکی های سرزمین مصر فرود آمده و بیشتر مردم شهر که هم فکر با آنان اند، دور او گرد آمده اند وی با لشکری غوغاگر و ویرانگر آمده است. من در طرفداران خودم سستی می بینم. اگر به سرزمین مصر نیازی داری، با نیروی انسانی و مالی یاری ام برسان ، و سلام بر تو!

7 / 3 كتاب الإمام في جوابه تاريخ الطبري عن عبد الله بن حوالة الأزدي: فكتب إليه علي: أما بعد، فقد جاءني كتابك تذكر أن ابن العاص قد نزل بأداني أرض مصر في لخب من جيشه خراب، وأن من كان بها على مثل رأيه قد خرج إليه، وخرج من يرى رأيه إليه خير لك من إقامتهم عندك، وذكرت أنك قد رأيت في بعض من قبلك فشلاً، فلا تفشل وإن فشدلوا فحصن قريتك، واضم إليك شيعتك واندب إلى القوم كنانة بن بشر المعروف بالنصيحة والتجدة والبأس، فإني نادب إليك الناس على الصعب والذلول، فاصبر لعدوك وامض على بصيرتك وقاتلهم على نيتك وجاهدهم صابراً محتسباً، وإن كانت فئتك أقل الفئتين فإن الله قد يعز القليل ويخذل الكثير. وقد قرأت كتاب الفاجر بن الفاجر معاوية والفاجر بن الكافر عمرو، المتحابين في عمل المعصية والمتوافقين المرتشيين في الحكومة، المنكرين في الدنيا، قد استمتعوا بخلاقهم كما استمتع الذين من قبلهم بخلاقهم، فلا يهلك إرعادهما وإبراقهما، وأجبهما إن كنت لم تُجبهما بما هما أهله، فإنك تجد مقالة ما شئت. والسلام. (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 102، شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 84؛ الغارات: ج 1 ص 278، بحار الأنوار: ج 33 ص 558 ح 722 وراجع البداية والنهاية: ج 7 ص 315.

7 / 3 پاسخ امام به او

7 / 3 پاسخ امام به او تاریخ الطبری_ به نقل از عبد الله بن حواله ازدی: _ علی علیه السلام در پاسخ او نوشت: «اما بعد؛ نامه ات به من رسید. نوشته بودی که عمرو عاص با لشکری ویرانگر به نزدیکی های سرزمین مصر فرود آمده است و کسانی که هم فکر او بوده اند، به سوی او بیرون شده اند. البته بیرون شدن آنان که هم فکر اویند، بهتر از آن است که نزد تو بمانند. و گفته ای که در برخی همراهانت سستی دیده ای. اگر آنان هم سست شوند، تو سست مشو. آبادی خود را حصاربندی و دژبانی کن. پیروانت را هم نزد خویش فراهم آر و کنانه بن بشر را که به خیرخواهی و بزرگواری و دلیری معروف است، به جنگ دشمنان بفرست. من هم مردم را بر مرکب های سرکش و رام (اسب ها و شتران) به سوی تو فرا می خوانم. در مقابل دشمنت مقاومت کن و با بینایی خود، پیش برو و با تبت و عزم با آنان بجنگ و برای خدا و صبورانه با ایشان جهاد کن، هرچند که گروه تو اندک تر از آنان باشد؛ چرا که خداوند، گاهی گروه اندک را قوت می بخشد و گروه بسیار را خوار می سازد. نامه تبهکار تبهکار زاده (معاویه) و تبهکار کافر زاده (عمرو) را هم خواندم. این دو نابکاری که در کار معصیت هم دست اند و در رشوه خواری در حکومت، هم داستان، و در دنیا زشت و منگرنند و از آنچه در دست دارند، بهره می برند، همچنان که پیشینیان آنان از داشته هایشان بهره برده اند. رعد و برق آنان تو را نهراساند. و اگر تاکنون جواب نامه شان را نداده ای، آن گونه که شایسته آنان است، پاسخشان ده؛ چرا که آنچه بخواهی برای گفتن داری. والسلام!».

7 / 4 استنهاض الإمام للدفاع عن مصر، وعصيان أصحابه تاريخ الطبري عن عبد الله بن فقيم بعد ذكر استصراخ محمد بن أبي بكر إلى علي عليه السلام: قام علي في الناس وقد أمر فنودي: الصلاة جامعة! فاجتمع الناس، فحمد الله وأثنى عليه، وصد لى على محمد صلى الله عليه وآله، ثم قال: أما بعد، فإن هذا صريخ محمد بن أبي بكر وإخوانكم من أهل مصر، قد سار إليهم ابن النابغة عدو الله، وولي من عادى الله، فلا يكون أهل الضلال إلى باطلهم، والركون إلى سبيل الطاغوت أشد اجتماعاً منكم على حقتكم هذا، فإنهم قد بدؤوكم وإخوانكم بالجزو، فأعجلوا إليهم بالمؤاساة والنصر. عباد الله! إن مصر أعظم من الشام، أكثر خيراً، وخير أهلاً، فلا تغلبوا على مصر، فإن بقاء مصر في أيديكم عز لكم، وكتب لعدوكم، أخرجوا إلى الجرعة بين الحيرة والكوفة، فوافوني بها هناك إذا شاء الله. قال: فلما كان من الغد خرج يمشي، فنزلها بكراً، فأقام بها حتى انتصف النهار يومه ذلك، فلم يوافه منهم رجل واحد، فرجع. فلما كان من العشي بعث إلى أشراف الناس، فدخلوا عليه القصر وهو حزين كئيب، فقال: الحمد لله على ما قضى من أمري وقدّر من فعلي وابتلاني بكم أيّتها الفرقة؛ ممن لا يطيع إذا أمرت ولا يجيب إذا دعوت، لا أبا لغيركم! ما تنتظرون بصبركم والجهاد على حقتكم! الموت والذل لكم في هذه الدنيا على غير الحق، فوالله، لئن جاء الموت وليأتين - ليفرقن بيني وبينكم، وأنا لصحبتكم قال وبكم غير ضنين، لله أنتم لا دين يجمعكم ولا حمية تحميكم، إذا أنتم سمعتم بعدوكم يرد بلادكم ويشن الغارة عليكم، أو ليس عجباً أن معاوية يدعو الجفأة الطغام فيتبعونه على غير عطاء ولا معاونة، ويجيبونه في السنة المرتين والثلاث إلى أي وجه شاء، وأنا أدعوكم - وأنتم أولو النهى وبقية الناس - على المعاونة وطائفة منكم على العطاء، فتقومون عني وتعصونني وتختلفون علي؟ فقام إليه مالك بن كعب الهمداني ثم الأرحبي فقال: يا أمير المؤمنين اندب الناس فإنّه لا - عطر بعد عروس، ليمثل هذا اليوم كنت أذخر نفسي، والأجر لا يأتي إلا بالكثرة. اتقوا الله وأجيبوا إمامكم وانصروا دعوته وقاتلوا عدوه، أنا أسير إليها يا أمير المؤمنين. قال: فأمر عليّ مناديه سعاداً فنادى في الناس: ألا انتدبوا إلى مصر مع مالك بن كعب. ثم إنّه خرج وخرج معه عليّ فنظر فإذا جميع من خرج نحو ألفي رجل. فقال: سر فوالله، ما إخالك تدرك القوم حتى ينقضي أمرهم. قال: فخرج بهم فسار خمساً. [ولما أخبر الإمام بفتح مصر وقتل محمد بن أبي بكر] سرّ عليّ عبد الرحمن بن شريح الشبامي إلى مالك بن كعب فردّه من الطريق. (1)

7 / 4 درخواست امام برای قیام (در دفاع از مصر) و نافرمانی یارانش

7 / 4 درخواست امام برای قیام (در دفاع از مصر) و نافرمانی یارانش تاریخ الطبری - به نقل از عبد الله بن قُتیب، پس از ذکر یاری خواهی محمد بن ابی بکر از علی علیه السلام: علی علیه السلام در میان مردم ایستاد و فرمان داد تا مردم برای نماز [نزد او] گرد آیند. مردم گرد آمدند. خدا را حمد و ثنا گفت و بر محمد صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود: «اما بعد؛ این فریاد محمد بن ابی بکر و برادران مصری شماست. دشمن خدا و دوست دشمنان خدا، پسر نابغه (عمرو عاص) به سوی آنان شتافته است. مبادا گم راهان در باطل خود و گرایش به راه طاغوت، همبسته تر از شما در این راه حقتان باشند! آنان آغازگر جنگ با شما و برادران شمایند. به پشتیبانی و یاری برادران خود بشتابید. ای بندگان خدا! مصر بزرگ تر از شام است و هم خیر آن بیشتر است و هم مردمانش بهترند. مبادا آن را از چنگ شما درآورند. ماندن مصر در دست شما، عزتی برای شما و شکستی برای دشمنان شماست. به سوی جَرعه (1) - بین حیره (2) و کوفه - بیرون شوید و فردا به خواست خدا آن جا یکدیگر را ببینیم». راوی گوید: فردا که شد، علی علیه السلام پیاده بیرون رفت و صبحگاهان آن جا فرود آمد. تا نیم روز همان روز آن جا ماند. هیچ کس از آنان به آن جا نیامد. وی نیز برگشت. شامگاهان در پی بزرگان کوفه فرستاد. در دارالحکومه خدمت او آمدند، در حالی که حضرت، غمگین و گرفته بود. فرمود: «خدا را سپاس بر آنچه قضا و قدرش بر کار من جاری شده است و مرا - ای گروه - به شما دچار ساخته است؛ کسانی که وقتی فرمان می دهم، فرمان نمی برند و چون فرا می خوانم، پاسخ نمی دهند. دشمنان بی پدر باد! برای صبر و جهاد در راه حق خویش منتظر چیستید؟ مرگ و ذلت در همین دنیا برای شما در غیر راه حق است. به خدا سوگند، اگر مرگ فرارسد - که حتما آمدنی است -، میان من و شما در حالی جدایی خواهد افکند که از مصاحبت شما ناراحتم و از شما بیزار. خدا خیرتان دهد! نه دینی دارید که محور تجمع شما شود، و نه غیرتی که شما را برانگیزد، آن گاه که صدای دشمنان را می شنوید که وارد شهرهای شما شده، دست به غارت می زند. آیا شگفت نیست که معاویه، جفاکاران تبهکار را بی آن که پولی دهد یا کمکی برایشان بفرستد؛ فرا می خواند و آنان هم پاسخ می دهند و سالی دو سه بار هر جا که می خواهد، اعزامشان می کند؛ اما من شما خردمندان و باقی مانده مردم را با کمک مالی و بخشش فرا می خوانم، از دور من پراکنده می شوید، نافرمانی می کنید و بر ضد من اختلاف به راه می اندازید؟! مالک بن کعب همدانی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! مردم را فراخوان، همانا پس از عروس، عطری به کار نیاید! (3) جانم را برای چنین روزی ذخیره کرده بودم. جز با حمله، پاداشی نخواهد بود. [ای مردم!] از خدا پروا کنید و امامتان را پاسخ دهید و دعوتش را یاری کرده، با دشمنش بستیزید. ای امیر مؤمنان! من به سوی جنگ می روم. به گفته راوی، علی علیه السلام منادی خود (سعد) را فرمان داد تا در میان مردم جار زند: هلا! همراه مالک بن کعب به سوی مصر روان شوید. وی خارج شد. علی علیه السلام هم با او خارج شد. نگاه کرد، دید تنها حدود دو هزار نفر بیرون شدند. فرمود: «حرکت کن. به خدا سوگند، فکر نمی کنم به آنان بررسی مگر وقتی که کارشان تمام شده باشد». مالک آنان را پنج [شب] حرکت داد. چون امام علیه السلام خبر یافت که مصر فتح شده و محمد بن ابی بکر به شهادت رسیده است، عبد الرحمان بن شریح شبامی را به سوی مالک بن کعب فرستاد و او را از میان راه برگرداند.

1- جرعه، جایی نزدیک کوفه است (معجم البلدان: ج 2 ص 127).

2- حیره، شهری باستانی و پر درخت در حدود یک فرسخی کوفه و محل سکونت خاندان نعمان بن منذر بوده است (تقویم البلدان: ص 299).

3- ضرب المثلی است برای کسی که چیز ارزنده ای را ذخیره نمی کند. اولین بار این جمله را زنی به نام اسماء بنت عبد الله از قبیله عذره

گفت که شوهری به نام عروس داشت که پسرعمویش بود. او مُرد و زن، این جمله را گفت (مجمع الأمثال : ج 3 ص 151).

5 / 7 استشهداً مُحَمَّدُ بنِ أَبِي بَكْرٍ وَلِيُّ الإِمامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَمَّدُ بنِ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مِصرَ سَنَةِ 36 هـ بِاقْتِراحِ مَن عَبْدِ اللَّهِ بنِ جَعْفَرٍ ، وَذلكَ بَعْدَ عَزَلِ قَيسِ بنِ سَعْدٍ عَنها . (1) مَن هَنا لَم يَشْهَدِ مُحَمَّدٌ مَعْرَكَةَ صَفِّينَ . (2) تَشَدَّدَ مُحَمَّدٌ عَلَى أَشْخاصِ كانَ هَواهِمَ فِي عِثْمانَ ، (3) فَتَمَرَّدُوا عَلَيْهِ بَعْدَ ما جَرى فِي صَفِّينَ وَما آلتَ إِلِيه مِنَ التَّحْكِيمِ ، (4) وَضَيَّقُوا عَلَيْهِ الخِناقَ ، (5) وَانْتَهَزَ مَعاوِيَةَ وَعَمرو بنَ العاصِ الفُرْصَةَ فَهَبَّوا إِلى مُؤازَرَةِ المَتمَرِّدينَ . (6) فَكَادَتِ الأُمورُ تَقْلَتُ فِي مِصرَ ، وَيُخْرِجُ هَذا الإِقالِيمَ مِنَ سِياذَةِ الدِولَةِ الإِسلامِيَّةِ ، لِذا عَيَّنَ الإِمامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مالِكا مَكانَهُ لِيُخمدَ الفِتنَةَ المَستَعْرَةَ فِيها ، (7) لَكنَّ هَذا النَصارِ الفِئدَ الفَريدَ اسْتَشْهَدَ فِي الطَريقِ بِأَسْلوبٍ غادَرَ خَبِيثَ انْتَهَجا مَعاوِيَةَ ، فَأَعادَ الإِمامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَمَّدًا إِليها . (8) بَعثَ مَعاوِيَةَ عَمرو بنَ العاصِ مَعَ لُمَّةٍ لِإِعاذَةِ المَتمَرِّدينَ . (9) وَكانَ لابنِ العاصِ نَفوذٌ فِيها إِذْ كانَ قَدِ فَتَحَها فِي زَمانِ خِلافَةِ عَمَرَ . (10) فَحَدِثَتْ اسْتِباكَاتٌ اسْتَشْهَدَ فِيها كِنازَةَ الَّذِي كانَ قَدِ بَعَثَهُ مُحَمَّدٌ عَلَى رَأْسِ أَلْفِينَ لِمُواجَهَةِ ابنِ العاصِ ، (11) فَجَرَّ ذَلكَ إِلى أَن تَرَكَ أَصحابُ مُحَمَّدٍ أَميرَهُمَ وَحيداً ، فَوَقَعَ فِي قَبْضَةِ العَدُوِّ . (12) وَمَن جانِبِ آخِرِ لَم تُجَدِّ اسْتِغاثةَ الإِمامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَنصَرَ أَهْلَ الكُوفَةِ لِمُؤازَرَةِ مُحَمَّدٍ . (13) وَآلَ الأَمْرِ إِلى أَن يَضَعَ مَعاوِيَةَ بنَ خَديجِ مُحَمَّدًا فِي جِلْدِ حِمارِ مَيِّتٍ وَيَحرقَهُ ، وَهُوَ ظَمانَ ، (14) وَجاءَ فِي بَعْضِ الأَخبارِ أَنَّهُ أَحرقَ حَيًّا . (15) أَحزَنَ اسْتِشْهادَ مُحَمَّدِ بنِ أَبِي بَكْرٍ الإِمامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثيراً ، (16) وَتَوَجَّعَ عَلَى ما جَرى عَلَى عَزيزِهِ الرَاحِلِ ، وَجَزَعَ عَلَيْهِ أَشدَّ الجَزَعِ ، وَحينَ سَأَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَن عِلَّةِ جِزَعِهِ الشَّدِيدِ ، قالَ : «رَحِمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ؛ كانَ غَلاماً حَدَثًا ، أَمَّا وَاللَّهِ لَقَد كُنْتُ أَرُدُّ أَن أُولِّيَ المِرقالَ هاشِمَ بنَ عَتبَةَ بنِ أَبِي وَقَّاصِ مِصرَ ... بلا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ بنِ أَبِي بَكْرٍ ، لَقَد أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَقَضَى ما عَلَيْهِ» . (17) وَكانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُثْنِي عَلَيْهِ وَيذِكرُهُ بِخَيْرِ فِي مَناسِباتٍ مَختَلِفةٍ وَيَقولُ : «لَقَد كانَ إِلَيَّ حَبيباً ، وَكانَ لي رَبيباً . (18) فَعندَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلِدا ناصِحاً ، وَعاملاً كادِحاً ، وَسيفاً قاطِعاً ، وَرِكناً دافِعاً» . (19)

- 1- . تاريخ الطبري : ج 4 ص 554 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 356 ؛ الغارات : ج 1 ص 219 .
- 2- . تاريخ الطبري : ج 4 ص 557 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 357 ؛ الغارات : ج 1 ص 254 .
- 3- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 94 و 95 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 357 ؛ الغارات : ج 1 ص 254 .
- 4- . الغارات : ج 1 ص 254 .
- 5- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 95 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 410 ؛ الغارات : ج 1 ص 254 .
- 6- . الغارات : ج 1 ص 276 ؛ تاريخ الطبري : ج 5 ص 94 .
- 7- . الأُمالي للمفيد : ص 79 ح 4 ، الغارات : ج 1 ص 257_259 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 167 و 168 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 95 .
- 8- . نهج البلاغة : الكتاب 34 ، الغارات : ج 1 ص 268 و 269 ؛ أنساب الأشراف : ج 3 ص 168 و 169 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 96 و 97 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 410 .
- 9- . أنساب الأشراف : ج 3 ص 170 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 100 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 412 ؛ تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 193 ، الغارات : ج 1 ص 276 .
- 10- . تاريخ الطبري : ج 4 ص 104_111 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 174_177 .
- 11- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 103 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 412 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 171 ؛ الغارات : ج 1 ص 282 .
- 12- . أنساب الأشراف : ج 3 ص 170 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 103 و 104 ، مروج الذهب : ج 2 ص 420 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 412 .

- 2 ص 413؛ تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 194، الغارات: ج 1 ص 282 و 283 .
- 13- .تاريخ الطبري: ج 5 ص 107، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 413 و 414، أنساب الأشراف: ج 3 ص 170؛ الغارات: ج 1 ص 290 .
- 14- .أنساب الأشراف: ج 3 ص 171 و 172، تاريخ الطبري: ج 5 ص 104 و 105، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 413، تاريخ الإسلام للذهبي: ج 3 ص 601، الاستيعاب: ج 3 ص 423 الرقم 2348، مروج الذهب: ج 2 ص 420، أسد الغابة: ج 5 ص 98 الرقم 4751؛ تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 194 وليس في الخمسة الأخيرة ذكر لعطشه، الغارات: ج 1 ص 283 و 284 .
- 15- .الاستيعاب: ج 3 ص 423 الرقم 2348، مروج الذهب: ج 2 ص 420 .
- 16- .نهج البلاغة: الحكمة 325، الغارات: ج 1 ص 295؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 108، مروج الذهب: ج 2 ص 420 .
- 17- .الغارات: ج 1 ص 301، نهج البلاغة: الخطبة 68 نحوه .
- 18- .نهج البلاغة: الخطبة 68، الغارات: ج 1 ص 301 وليس فيه صدره .
- 19- .نهج البلاغة: الكتاب 35 .

7 / 5 شهادت محمد بن ابی بکر

5 / 7 شهادت محمد بن ابی بکر امام علیه السلام در سال 36 هجری به پیشنهاد عبد الله بن جعفر، محمد بن ابی بکر را به استانداری مصر گماشت و این پس از عزل قیس بن سعد از آن جا بود. از این رو، محمد بن ابی بکر در جنگ صفین حضور نداشت. محمد بن ابی بکر بر کسانی که تفکر و گرایش عثمانی داشتند، سخت گرفت. آنان نیز پس از آنچه در صفین گذشت و کار به حکمیت انجامید، بر ضد محمد بن ابی بکر نافرمانی و شورش کرده، عرصه را بر او تنگ کردند. معاویه و عمرو عاص، فرصت را غنیمت شمرده، به حمایت شورشیان پرداختند. نزدیک بود که کارها در مصر از هم بپاشد و این اقلیم از قلمرو حاکمیت دولت اسلامی بیرون رود. از این رو، امام علی علیه السلام مالک اشتر را به جای او تعیین کرد تا آتش شعله ور فتنه آن جا را فرو نشانند؛ لیکن این یاور بی نظیر و نمونه، با روشی مزورانه و کثیف که معاویه به کار بست، در راه مصر، به شهادت رسید. امام علیه السلام محمد را دوباره به آن جا بازگرداند. معاویه، عمرو عاص را همراه با گروهی برای کمک به یاغیان فرستاد. عمرو عاص، چون در زمان خلافت عمر مصر را گشوده بود، در آن جا نفوذ داشت. بر خوردهایی پیش آمد که کنانه در آن به شهادت رسید. او را محمد در رأس دوهزار نفر برای رویارویی با عمرو عاص فرستاده بود. این سبب شد که یاران محمد بن ابی بکر، امیر خود را تنها گذاشتند، او هم به چنگ دشمن افتاد. از سوی دیگر، یاری خواهی امام علیه السلام از مردم کوفه برای پشتیبانی محمد، بی فایده بود. کار به آن جا کشید که معاویه بن خدیج، محمد بن ابی بکر را داخل پوست الاغ مرده بگذارد و آتش بزند، در حالی که تشنه بود. در برخی نقل ها آمده است که او را زنده زنده سوزاند. شهادت محمد بن ابی بکر، امام علیه السلام را بسیار اندوهگین ساخت و به سخت ترین وجه، بر آنچه بر سر عزیز از دست رفته اش آمد، نالید. وقتی علت این ناله و بی تابی شدید را پرسیدند، فرمود: «خدا محمد را رحمت کند! جوان نورسی بود. به خدا سوگند، دوست داشتم که هاشم مرقال را بر مصر بگمارم، بی آن که از محمد بن ابی بکر نکوهشی کنم. او کوشید و به تکلیف خود عمل کرد». حضرت پیوسته در مناسبت های مختلف از محمد یاد می کرد و او را می ستود و می فرمود: «برایم دوست داشتنی بود. تربیت شده من بود. در مرگ او از خداوند اجر می طلبیم. فرزندی خیر خواه، کارگزاری سخت کوش، شمشیری بُرنده و ستونی جلوگیرنده بود».

تاريخ الطبري عن محمد بن يوسف بن ثابت الأنصاري عن شيخ من أهل المدينة: خَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَلْفِي رَجُلٍ ، وَاسْتَقْبَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ كِنَانَةَ وَهُوَ عَلَى مُقَدَّمَةِ مُحَمَّدٍ ، فَأَقْبَلَ عَمْرُو نَحْوَ كِنَانَةَ ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ كِنَانَةَ سَرَّحَ الْكِتَابِ كَتِيبَةً بَعْدَ كَتِيبَةٍ ، فَجَعَلَ كِنَانَةُ لَا تَأْتِيهِ كَتِيبَةٌ مِنْ كِتَابِ أَهْلِ الشَّامِ إِلَّا سَدَّ عَلَيْهَا بِمَنْ مَعَهُ ، فَيَضْرِبُهَا حَتَّى يُقَرِّبَهَا لِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ، فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَمْرُو بَعَثَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ حُدَيْجِ السَّكُونِيِّ ، فَأَتَاهُ فِي مِثْلِ الدَّهْمِ (1) ، فَأَحَاطَ بِكِنَانَةَ وَأَصْحَابِهِ ، وَاجْتَمَعَ أَهْلُ الشَّامِ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ كِنَانَةُ بْنُ بَشْرِ نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ ، وَنَزَلَ أَصْحَابُهُ وَكِنَانَةَ يَقُولُ : «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَ نَجْزِي الشَّ-كِرِينَ» (2) ، فَضَارَبَهُمْ بِسَيْفِهِ حَتَّى اسْتَشْهَدَ . وَأَقْبَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ نَحْوَ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، وَقَدْ تَفَرَّقَ عَنْهُ أَصْحَابُهُ لَمَّا بَلَغَهُمْ قَتْلُ كِنَانَةَ ، حَتَّى بَقِيَ وَمَا مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مُحَمَّدٌ خَرَجَ يَمْشِي فِي الطَّرِيقِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى خَرِبَةٍ فِي نَاحِيَةِ الطَّرِيقِ ، فَأَوَى إِلَيْهَا ، وَجَاءَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ حَتَّى دَخَلَ الْفُسْطَاطَ ، وَخَرَجَ مُعَاوِيَةَ بْنُ حُدَيْجٍ فِي طَلَبِ مُحَمَّدٍ ... حَتَّى دَخَلُوا عَلَيْهِ ، فَاسْتَخْرَجُوهُ ، وَقَدْ كَادَ يَمُوتُ عَطْشًا ، فَأَقْبَلُوا بِهِ نَحْوَ فُسْطَاطِ مِصْرَ ... قَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : أَتَدْرِي مَا أَصْنَعُ بِكَ ؟ أَدْخُلُكَ فِي جَوْفِ حِمَارٍ ، ثُمَّ أَحْرِقُهُ عَلَيْكَ بِالنَّارِ . فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : إِنْ فَعَلْتُمْ بِي ذَلِكَ ، فَطَالَمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ ! وَإِنِّي لَأَرْجُو هَذِهِ النَّارَ الَّتِي تُحْرِقُنِي بِهَا أَنْ يَجْعَلَهَا اللَّهُ عَلَيَّ بَرْدًا وَسَلَامًا كَمَا جَعَلَهَا عَلَى خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ ، وَأَنْ يَجْعَلَهَا عَلَيْكَ وَعَلَى أَوْلِيَائِكَ كَمَا جَعَلَهَا عَلَى نُمْرُودَ وَأَوْلِيَائِهِ ، إِنْ أَلَّ اللَّهُ يَحْرِقُكَ وَمَنْ ذَكَرْتَهُ قَبْلُ وَإِمَامَكَ - يَعْنِي مُعَاوِيَةَ - وَهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ - بِنَارٍ تَلْطِئُ عَلَيْكُمْ ، كُلَّمَا خَبَتِ زَادَهَا اللَّهُ سَعِيرًا ، قَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : إِنِّي إِنَّمَا أَفْتُلُكَ بِعُثْمَانَ . قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : وَمَا أَنْتَ وَعُثْمَانُ ؟ إِنْ عُثْمَانَ عَمِلَ بِالْبَجْرِ ، وَتَبَدَّ حُكْمَ الْقُرْآنِ ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (3) ، فَتَقَمْنَا ذَلِكَ عَلَيْهِ فَقَتَلْنَاهُ ، وَحَسَنْتَ أَنْتَ لَهُ ذَلِكَ وَنُظْرَاؤُكَ ، فَقَدْ بَرَّأْنَا اللَّهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَنْبِهِ ، وَأَنْتَ شَرِيكُهُ فِي إِثْمِهِ وَعِظْمِ ذَنْبِهِ ، وَجَاعِلُكَ عَلَى مِثَالِهِ . قَالَ : فَغَضِبَ مُعَاوِيَةُ فَقَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ الْقَاهُ فِي جَيْفَةِ حِمَارٍ ، ثُمَّ أَحْرِقَهُ بِالنَّارِ ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عَائِشَةَ جَزَعَتْ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا ، وَفَتَّتْ عَلَيْهِ فِي دَبْرِ الصَّلَاةِ تَدْعُو عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعَمْرِو ، ثُمَّ قَبَضَتْ عِيَالَ مُحَمَّدٍ إِلَيْهَا ، فَكَانَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فِي عِيَالِهَا . (4)

1- الدُّهْمَةُ : السَّوَادُ ، وَالذَّهْمُ : الْجَمَاعَةُ الْكَثِيرَةُ (لسان العرب : ج 12 ص 209 و 210 «دهم»).

2- آل عمران : 145 .

3- المائدة : 47 .

4- تاريخ الطبري : ج 5 ص 103 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 412 و 413 ؛ الغارات : ج 1 ص 282 _ 285 كلاهما نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 171 و 172 .

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن یوسف انصاری ، از پیرمردی از مردم مدینه _: محمد با دو هزار نفر بیرون شد. عمرو عاص به پیشواز کنانه رفت که در طلیعه سپاه محمد بود. عمرو عاص به سوی او رفت و چون به او نزدیک شد، گروهان ها را یکی پس از دیگری گسیل داشت؛ اما هر بار که گروهانی از شامیان جلو می آمد، محمد با همراهانش بر آنها می تاخت و آنان را واپس می زد تا به عمرو عاص می پیوستند. چندین بار چنین کرد. عمرو عاص که چنین دید، در پی معاویه بن حُدیج فرستاد. او هم با انبوهی از افراد آمد و کنانه و یارانش را محاصره کردند. شامیان از هر سو آنان را در بر گرفتند. کنانه بن بشر که چنین دید از اسبش فرود آمد. یارانش نیز پیاده شدند، در حالی که کنانه می گفت: «هیچ کس نخواهد مُرد جز با اذن خدا، نوشته ای است مدّت دار. و هر کس در پی پاداش دنیا باشد ، از آن به او می دهیم و هر کس جویای ثواب آخرت باشد ، از آن به او می دهیم و شاکران را پاداش خواهیم داد». با شمشیرش با آنان جنگید تا شهید شد. عمرو عاص به سوی محمد بن ابی بکر آمد، در حالی که یارانش در پی دریافت خبر شهادت کنانه، از گرد او پراکنده شده بودند. او تنها ماند و کسی همراهش نبود. محمد که چنین دید، بیرون شد و در راه پیاده می رفت تا به خرابه ای در کنار راه رسید و در آن جا پناه گرفت. عمرو عاص آمد و به شهر فسطاط وارد شد. معاویه بن حُدیج در پی محمد بود، تا آن که بر او دست یافتند و از آن خرابه بیرونش آوردند، در حالی که از تشنگی رو به مرگ بود. او را به سمتِ فسطاطِ مصر بردند. معاویه بن حُدیج به او گفت: می دانی با تو چه خواهیم کرد؟ تو را در درون [پوست] الاغ کرده، به آتش می کشم. محمد گفت: اگر با من چنین کنید، چه بسیار با اولیای الهی چنین کرده اند و من امیدوارم این آتشی را که مرا در آن می سوزانی ، خداوند بر من سرد و ایمن گرداند، آن گونه که بر ابراهیم خلیل کرد و آن را وسیله هلاک تو و دوستانت سازد، آن گونه که با نمرود و همراهانش چنان کرد. خداوند، تو و کسانی را که یاد کردم و پیشوایت معاویه و این شخص (اشاره به عمرو عاص) را با آتش گدازان و شعله ور دوزخ بسوزاند؛ آتشی که هر چه فروکش کند، خداوند شعله ورتش می کند. معاویه بن حُدیج گفت: من تو را به سزای قتل عثمان می کشم. محمد گفت: تو را به عثمان چه؟ عثمان به ستم رفتار کرد و حکم قرآن را و نهاد. خداوند فرموده است: «و هر کس به آنچه خداوند نازل کرده است ، حکم نکند، آنان همان فاسقان اند». ما از او کین خواهی کرده، او را کشتیم. تو و همپالکی هایت هم آن را تحسین کردید. اگر خدا بخواهد، ما را از گناه او مبرا ساخته است، و تو در گناه و خطای بزرگ او شریکی و خدا تو را هم همانند او سازد. معاویه بن حُدیج خشمگین شد . او را جلو آورد و کشت . سپس او را داخل لاشه الاغی افکند و با آتش او را سوزاند. چون خبر به [خواهرش] عایشه رسید ، بسیار ناراحت شد و در پی نمازش معاویه و عمرو عاص را نفرین کرد . سپس خانواده محمد را نزد خودش برد. قاسم، پسر محمد بن ابی بکر هم جزو خانواده اش بود.

6/7 حُزْنُ الإِمَامِ الْغَارَاتِ عَنْ مَالِكِ بْنِ الْجَوْنِ الْحَضْرَمِيِّ: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا، كَانَ غُلَامًا حَادِثًا، أَمَا وَاللَّهِ، لَقَدْ كُنْتُ أَرَدْتُ أَنْ أُؤَلِّيَ الْمِرْقَالَ هَاشِمَ بْنَ عُبَيْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ مِصْرَ، وَاللَّهِ، لَوْ أَنَّهُ وُلِّيَهَا لَمَا خَلَى لِعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ وَأَعْوَانِهِ الْعَرَصَةَ، وَلَمَّا قُتِلَ إِلَّا وَسَيِّفُهُ فِي يَدِهِ، بِلَا دَمٍّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فَلَقَدْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَقَضَى مَا عَلَيْهِ. قَالَ: فَقِيلَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ جَزَعْتَ عَلِيَّ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ جَزَعًا شَدِيدًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: وَمَا يَمْنَعُنِي؟ إِنَّهُ كَانَ لِي رَيْبًا وَكَانَ لِبَنِيِّ أَخَا، وَكُنْتُ لَهُ وَالِدًا أَعُدُّهُ وَلَدًا. (1)

1- الغارات: ج 1 ص 300، نهج البلاغة: الخطبة 68؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 110 وفيه إلى «وقضى ما عليه»، أنساب الأشراف: ج 3 ص 173 كلُّها نحوه وراجع مروج الذهب: ج 2 ص 420.

7 / 6 اندوه امام

7 / 6 اندوه امامالغارات_ به نقل از مالك بن جون حضر می_: علی علیه السلام فرمود: «خداوند ، محمد را رحمت کند! جوانی نوسال بود. به خدا سوگند ، دوست داشتم که هاشم مرقال را بر مصر بگمارم. به خدا سوگند ، اگر او حاکم مصر می شد ، به عمرو عاص و یارانش میدان نمی داد و کشته نمی شد ، مگر در حالی که دستش به قبضه شمشیر بود، بی آن که از محمد بن ابی بکر نکوهشی کنم . او زحمت کشید و وظیفه اش را انجام داد». به علی علیه السلام گفتند: ای امیر مؤمنان ، بر محمد بن ابی بکر خیلی بی تابی کردی! فرمود: «چرا بی تابی نکنم؟ او پرورده دامنم و برادر فرزندانم بود . من نیز پدرش بودم و او را فرزند خویش می شمردم».

الإمام عليّ عليه السلام_ في ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ_-: لَقَدْ كَانَ إِلَيَّ حَبِيبًا ، وَكَانَ لِي رَيْبًا . (1)

عنه عليه السلام_ في ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ_-: إِنَّهُ كَانَ لِي وَوَلَدًا ، وَلَوْلَدِي وَوَلَدِ أَخِي أَخًا . (2)

عنه عليه السلام_ لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ_-: إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَّصُوا بَغِيضًا ، وَنَقَّصْنَا حَبِيبًا . (3)

7 / 7 فَرَحٌ مُعَاوِيَةَ الْغَارَاتِ عَنْ جَنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ_- فِي خَبَرِ قَتْلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ_-: قَدِمَ عَلَيْهِ [عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْمُسَيَّبِ الْفَزَارِيُّ ... عَيْنُهُ بِالسَّامِ ... وَحَدَّثَهُ أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ السَّامِ حَتَّى قَدِمَتِ الْبُشْرَى مِنْ قِبَلِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ تَتْرِي يَتَّبِعُ بَعْضُهَا عَلَى أَثَرِ بَعْضٍ بِفَتْحِ مِصْرٍ وَقَتْلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، وَحَتَّى أَذِنَ مُعَاوِيَةُ بِقَتْلِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا رَأَيْتُ يَوْمًا قَطُّ سُرُورًا بِمِثْلِ سُرُورِ رَأَيْتُهُ بِالسَّامِ ، حَتَّى أَتَاهُمْ هَلَاكُ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ . فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا إِنَّ حُزْنَنا عَلَى قَتْلِهِ عَلَى قَدْرِ سُورِهِمْ بِهِ ، لَا بَلَّ يَزِيدُ أضعافًا . (4)

1- نهج البلاغة : الخطبة 68 ، الغارات : ج 1 ص 301 وليس فيه صدره .

2- تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 194 .

3- نهج البلاغة : الحكمة 325 ، بحار الأنوار : ج 33 ص 592 ح 736 .

4- الغارات : ج 1 ص 295 ؛ تاريخ الطبري : ج 5 ص 108 عن عبد الله بن فضال ، الأخبار الموقفات : ص 347 ح 202 عن الضحاک

وراجع الكامل في التاريخ : ج 2 ص 414 ومروج الذهب : ج 2 ص 420 .

7 / 7 شادی معاویه

امام علی علیه السلام_ درباره محمد بن ابی بکر_: او نزد من محبوب بود و تربیت شده دامنم بود.

امام علی علیه السلام_ درباره محمد بن ابی بکر_: او فرزندم بود و برای فرزندان من و برادرزادگانم برادر بود.

امام علی علیه السلام_ وقتی از شهادت محمد بن ابی بکر آگاه شد_: همانا اندوه ما بر او به اندازه خوش حالی دشمنان بر مرگ اوست، جز این که از آنان يك دشمن کاسته شد و از ما يك دوست!

7 / 7 شادی معاویه الغارات_ به نقل از جندب بن عبد الله، در خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر_: عبد الرحمان بن مسیب فزاری که مأمور مخفی علی علیه السلام در شام بود، خدمت امام رسید و خبر داد که از شام بیرون نشد، مگر آن که از سوی عمرو عاص، مژده های پی در پی آمد که مصر فتح شده و محمد بن ابی بکر کشته شده است. معاویه هم بر فراز منبر خبر کشته شدنش را اعلام کرده است. و به آن حضرت گفت: ای امیر مؤمنان! من هرگز در شام، روزی شاد به شادمانی آن روز ندیده بودم، تا آن که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به آنان رسید. علی علیه السلام فرمود: «هلا! حزن ما بر شهادت او به اندازه شادمانی آنان بر این واقعه است؛ نه، بلکه چند برابر است».

7 / 8 كِتَابُ الْإِمَامِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ بَعْدَ اسْتِشْهَادِ مُحَمَّدٍ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، بَعْدَ مَقْتَلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مِصْرَ قَدْ افْتَتِحَتْ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ قَدْ اسْتُشْهِدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا، وَعَامِلًا كَادِحًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَرُكْنًا دَافِعًا، وَقَدْ كُنْتُ حَشْتُ النَّاسِ عَلَى لِحَاقِهِ، وَأَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ، وَدَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَجَهْرًا، وَعَوْدًا وَبَدَاءً فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارِهَا، وَمِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا، وَمِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا. أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجًا عَاجِلًا، فَوَاللَّهِ، لَوْلَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ، وَتَوَطُّي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ، لَأَحْبَبْتُ إِلَّا الْقِيَّ مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا، وَلَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَدًا. (1)

9 / 7 خُطْبَةُ الْإِمَامِ بَعْدَ قَتْلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَتِهِ بَعْدَ قَتْلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: «أَلَا إِنَّ مِصْرَ قَدْ افْتَتِحَتْهَا الْفَجْرَةُ أَوْلُو الْجَوْرِ وَالظُّلْمِ الَّذِينَ صَدَّوْا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، وَبَغَوْا الْإِسْلَامَ عَوَجًا. أَلَا وَإِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ قَدْ اسْتُشْهِدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ. أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كَانَ مَا عَلِمْتُ لِمَنْ يَنْتَظِرُ الْقَضَاءَ، وَيَعْمَلُ لِلْجَزَاءِ، وَيُبْغِضُ شَكْلَ الْفَاجِرِ، وَيُحِبُّ هُدَى الْمُؤْمِنِ، إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَلُومُ نَفْسِي عَلَى التَّقْصِيرِ، وَإِنِّي لِمُفَاسَاةِ الْحَرْبِ لِحِدِّ خَبِيرٍ، وَإِنِّي لَأَقْدَمُ عَلَى الْأَمْرِ وَأَعْرِفُ وَجْهَ الْحَزْمِ، وَأَقُومُ فِيكُمْ بِالرَّأْيِ الْمُصِيبِ، فَاسْتَصْرِخُكُمْ مُعَلِّينًا، وَأُنَادِيكُمْ زِدَاءً الْمُسْتَغِيثِ مُعْرَبًا، فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا، وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا، حَتَّى تَصِيرَ بِي الْأُمُورُ إِلَى عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ، فَأَنْتُمْ الْقَوْمُ لَا يُدْرِكُ بِكُمْ الثَّأْرُ، وَلَا تُنْقِضُ بِكُمْ الْأَوْتَارُ، دَعَوْتُكُمْ إِلَى غِيَاثِ إِخْوَانِكُمْ مُنْذُ بَضْعِ لَيْلَةٍ فَتَجَرَّجْتُمْ جَرَجَةَ الْجَمَلِ الْأَشَدِّ، وَتَثَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ تَثَاقُلَ مَنْ لَيْسَ لَهُ نِيَّةٌ فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَلَا اِكْتِسَابِ الْأَجْرِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَانِبٌ «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ» (2) فَأَفِّ لَكُمْ! (3)

1- نهج البلاغة: الكتاب 35، الغارات: ج 1 ص 299؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 109 كلاهما نحوه.

2- الأنفال: 6.

3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 108، الأخبار الموقّيات: ص 348 ح 202، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 414؛ الغارات: ج 1 ص 295-298 وراجع أنساب الأشراف: ج 3 ص 172.

7 / 8 نامه امام به ابن عباس، پس از شهادت محمد

7 / 9 خطبه امام، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر

8 / 7 نامه امام به ابن عباس، پس از شهادت محمد امام علی علیه السلام در ضمن نامه ای به عبد الله بن عباس پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر: اما بعد؛ مصر فتح شده و محمد بن ابی بکر به شهادت رسیده است. در مرگ او از خداوند، انتظار پاداش داریم. فرزندی خیرخواه و کارگزاری سختکوش و شمشیری بُرنده و ستونی حمایتگر بود. من مردم را بر پیوستن به او ترغیب کردم و دستور دادم پیش از واقعه به فریادش برسند و در نهان و آشکار رفت و برگشت، آنان را فراخواندم. برخی آمدند، اما بی رغبت. برخی هم به دروغ خود را به بیماری زدند. برخی هم نشستند و از یاری اش دست کشیدند. از خداوند متعال می خواهم که برای من از دست این مردم به زودی نجات و گشایش قرار دهد. به خدا سوگند، اگر عشق به شهادت در برخورد با دشمن نبود و این که خود را برای مرگ آماده ساخته ام، دوست داشتم حتی يك روز هم این مردم را نبینم و هرگز با آنان برخورد نکنم!

9 / 7 خطبه امام، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر امام علی علیه السلام در خطبه اش پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر: آگاه باشید! مصر را فاجران ستمگر گشودند؛ آنان که راه خدا را بسته و اسلام را به انحراف کشاندند. هلا که محمد بن ابی بکر به شهادت رسید و ما از خداوند بر این امر، انتظار اجر داریم! به خدا سوگند، تا آن جا که من می دانم، او از کسانی بود که منتظر قضای الهی (مرگ) بود و برای پاداش [آخرت] کار می کرد و از روش هر فاجر بدش می آمد و روش مؤمن را دوست می داشت. من به خدا سوگند خودم را بر کوتاهی در کارم سرزنش نمی کنم. همانا من در سختی های جنگ، جدی و کاردانم. در کار نبرد، پیشرو و به شیوه تدبیر آگاهم و اندیشه درست را در میان شما به کار می گیرم. آشکارا شما را به فریادرسی می خوانم و بی پرده شما را برای یاری ندا می دهم، نه سخنم را می شنوید و نه فرمانم را اطاعت می کنید، تا کارها به سرانجام شومی کشیده می شود. شما قومی هستید که با شما نه می توان خونخواهی کرد و نه می توان داغ دل ها را به پایان برد. از پنجاه و چند شب پیش تاکنون شما را فرا خواندم که به داد برادرانتان برسید. مثل شتر نر کف بر لب، خُر خُر کردید و همچون کسی که عزم نبرد با دشمن ندارد و در پی اجر نیست، زمینگیر شدید. سپس سپاهی اندک و سست از میان شما نزد من بیرون شد، رنگ پریده «گویا که آنان را در حالی که می نگرند، به سوی مرگ می کشانند». پس اُف بر شما!

10/7 رسالة الإمام المفتوحة إلى أمة الإسلام بعد احتلال مصر الغارات عن عبد الرحمن بن جندب عن أبيه: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَوِقِ وَحُجْرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَحَبَّةُ الْعُرَيْبِيُّ وَالْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبْأٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا افْتَتِحَتْ مِصْرُ وَهُوَ مَغْمُومٌ حَزِينٌ فَقَالُوا لَهُ: بَيْنَ لَنَا مَا قَوْلُكَ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ؟ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهَلْ فَرَعْتُمْ لِهَذَا؟! وَهَذِهِ مِصْرُ قَدْ افْتَتِحَتْ وَشِيعَتِي بِهَا قَدْ قُتِلَتْ، أَنَا مُخْرَجٌ إِلَيْكُمْ كِتَابًا أَخْبَرُكُمْ فِيهِ عَمَّا سَأَلْتُمْ وَأَسَأَلْتُكُمْ أَنْ تَحْفَظُوا مِنْ حَقِّي مَا ضَعَيْتُمْ، فَاقْرَؤُوهُ عَلَى شِيعَتِي وَكُونُوا عَلَى الْحَقِّ أَعْوَانًا. وَهَذِهِ نُسْخَةُ الْكِتَابِ: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ قَرَأَ كِتَابِي هَذَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى التَّزْوِيلِ، وَشَهِيدًا عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ الْعَرَبِ يَوْمَئِذٍ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ عَلَى حِجَارَةِ حَسَنِ، وَحَيَاتٍ صُمِّ (1)، وَشَوْكٍ مَبْثُوثٍ فِي الْبِلَادِ، تَشْرَبُونَ الْمَاءَ الْخَبِيثَ، وَتَأْكُلُونَ الطَّعَامَ الْجَشِيبَ (2)، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْتُلُونَ أَوْلَادَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، وَتَأْكُلُونَ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ، سُبُلَكُمْ خَائِفَةً، وَالْأَصْنَافُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ، وَلَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ، فَمَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَبَعَثَهُ إِلَيْكُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَقَالَ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (3) وَقَالَ: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (4) وَقَالَ: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (5) وَقَالَ: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (6). فَكَانَ الرَّسُولُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِلِسَانِكُمْ، وَكُنْتُمْ أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ تَعْرِفُونَ وَجْهَهُ وَشِيعَتَهُ وَعِمَارَتَهُ، فَعَلَّمَكُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْفَرَائِضَ وَالسُّنَّةَ، وَأَمَرَكُمْ بِصِلَةِ أَرْحَامِكُمْ وَحَقِّ دِمَائِكُمْ وَصَلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَأَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَأَنْ تُؤْفُوا بِالْعَهْدِ وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَأَمَرَكُمْ أَنْ تَعَاطَفُوا وَتَبَارَوْا وَتَبَادَلُوا وَتَرَاحَمُوا، وَنَهَاكُمْ عَنِ التَّنَاهُبِ وَالتَّظَالُمِ وَالتَّحَاسُدِ وَالتَّقَاضِفِ وَالتَّبَاغِي، وَعَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَبَخْسِ الْمِكْيَالِ وَنَقْصِ الْمِيزَانِ، وَتَقَدَّمَ إِلَيْكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ: الْآ تَرِنُوا وَلَا تَرْبُوا وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِ الْيَتَامَى ظُلْمًا، وَأَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَكُلُّ خَيْرٍ يُدْنِي إِلَى الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُ مِنَ النَّارِ أَمْرٌ بِهِ، وَكُلُّ شَرٍّ يُبَاعِدُ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُدْنِي مِنَ النَّارِ نَهْيٌ عَنْهُ. فَلَمَّا اسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنْيَا تَوَفَّاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ سَعِيدًا حَمِيدًا، فَيَا لَهَا مُصِيبَةٌ خَصَّتِ الْأَقْرَبِينَ وَعَمَّتْ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ، مَا أَصَابُوا بِمِثْلِهَا قَبْلَهَا وَلَنْ يُعَايِنُوا بَعْدَ اخْتِهَا. فَلَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَنَارَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رَوْعِي وَلَا يَخْطُرُ عَلَى بَالِي أَنْ الْعَرَبَ تَعْدِلَ هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنْتُمْ مُنَحَّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ. فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَإِجْفَالُهُمْ إِلَيْهِ لِيُبَايَعُوهُ، فَأَمْسَكَتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ اللَّهِ وَمِلَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرْ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْمًا وَهَدْمًا يَكُونُ مُصِيبَتُهُ أَعْظَمَ عَلَيَّ مِنْ فَوَاتِ وَلَايَةِ أُمُورِكُمْ، الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٌ قَلِيلٌ ثُمَّ يَزُولُ مَا كَانَ مِنْهَا كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَكَمَا يَنْقَشُ السَّحَابُ، فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ، وَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَكَانَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأُمُورَ فَيَسَّرَ وَشَدَّدَ وَقَارَبَ وَاقْتَصَدَ، فَصَدَّ حَبَّتَهُ مَنَاصِحًا وَأَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ فِيهِ جَاهِدًا، وَمَا طَمِعْتُ أَنْ لَوْ حَدَّثْتُ بِهِ حَدِيثًا وَأَنَا حَيٌّ أَنْ يَرِدَ إِلَيَّ الْأَمْرُ الَّذِي نَارَعْتُهُ فِيهِ طَمَعٌ مُسْتَقِينٍ وَلَا يَبْسُتُ مِنْهُ يَأْسٌ مَنْ لَا يَرْجُوهُ، وَلَوْ لَا خَاصَّةٌ مَا كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُمَرَ لَطَنْتُ أَنَّهُ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي. فَلَمَّا احْتَضَرَ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ فَوَلَّاهُ فَسَدَّ مِعْنًا وَأَطَعْنَا وَنَاصَحْنَا، وَتَوَلَّى عُمَرُ الْأَمْرَ فَكَانَ مَرَضِي السَّيْرَةَ مِيمُونَ النَّقِيبَةَ، حَتَّى إِذَا احْتَضَرَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَنْ يَعْدِلَهَا عَنِّي فَجَعَلَنِي سَادِسَ سِتَّةٍ، فَمَا كَانُوا لِوَلَايَةِ أَحَدٍ أَشَدَّ كَرَاهِيَةً مِنْهُمْ لِوَلَايَتِي عَلَيْهِمْ، فَكَانُوا يَسْمَعُونِي عِنْدَ وَفَاةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْجَابُ أَبِي بَكْرٍ وَأَقُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، مَا كَانَ فِينَا مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْرِفُ السُّنَّةَ وَيَدِينُ دِينَ الْحَقِّ. فَخَشِيتُ الْقَوْمَ إِنْ أَنَا وَلَيْتُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُمْ فِي الْأَمْرِ نَصِيبٌ مَابَقُوا، فَاجْتَمَعُوا إِجْمَاعًا وَاحِدًا، فَصَرَفُوا الْوَلَايَةَ إِلَى عُثْمَانَ وَأَخْرَجُونِي مِنْهَا رَجَاءً أَنْ يَنَالُوهَا وَيَتَدَاوَلُوهَا إِذْ يَسُوا أَنْ يَنَالُوا مِنْ قِبَلِي، ثُمَّ قَالُوا:

هَلَمْ فَبَايَعُوا وَإِلَّا جَاهِدْنَاكَ . فَبَايَعْتُ مُسْتَكْرَهًا وَصَبَرْتُ مُحْتَسِبًا ، فَقَالَ قَائِلُهُمْ : يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ إِنَّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَحَرِيصٌ ، فَقُلْتُ : أَنْتُمْ أَحْرَصُ مِنِّي وَابْعَدُ ، أَلَا أْحْرَصُ إِذَا طَلَبْتُ تَرَاثِي وَحَقِّي الَّذِي جَعَلَنِي اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَوْلَى بِهِ ، أَمْ أَنْتُمْ إِذْ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ وَتَحْلُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ؟ ! فَبَهْتُوا ، وَاللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ . اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَأَتَيْتُهُمْ قَطَعُوا رَحْمِي ، وَأَصْغَوْا (7) إِنَائِي ، وَصَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي ، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَسَدَّ لَبُونِيهِ ، ثُمَّ قَالُوا : أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَمْنَعَهُ فَاصْبِرْ كَمَا دَأَّ مُتَوَخِّمًا أَوْ مُتَأَسِّفًا حَنِفًا . فَظَنَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ مَعِيَ رَافِدٌ وَلَا ذَابٌ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي ، فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْهَلَاكِ ، فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى ، وَتَجَرَّعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَى ، وَصَدَّ بَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنْ الْعَلَقِمِ وَالْمِ لِقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشُّفَارِ . حَتَّى إِذَا نَقَمْتُمْ عَلَى عُثْمَانَ أَتَيْتُمُوهُ فَفَقَتَلْتُمُوهُ ثُمَّ جِئْتُمُونِي لِبَيْاعُونِي ، فَأَبَيْتُ عَلَيْكُمْ وَأَمَسْتُ كِتْ يَدِي فَنَارَ عُثْمُونِي وَدَافَعْتُمُونِي ، وَبَسَّ طُغْمَ يَدِي فَكَفَفْتُمَهَا ، وَمَدَدْتُمْ يَدِي فَقَبَضْتُمَهَا ، وَازْدَحَمْتُمْ عَلَيَّ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ بَعْضَكُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ أَوْ أَنْتُمْ قَاتِلِي ، فَقُلْتُمْ : بَايَعْنَا لَا نَجِدُ غَيْرَكَ وَلَا نَرْضَى إِلَّا بِكَ ، فَبَايَعْنَا لَا نَفْتَرِقُ وَلَا تَخْتَلِفُ كَلِمَتُنَا . فَبَايَعْتُمْ وَدَعَوْتُ النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِي ، فَمَنْ بَايَعَ طَائِعًا قَبِلْتُهُ مِنْهُ ، وَمَنْ أَبَى لَمْ أَكْرِهْهُ وَتَرَكْتُهُ . فَبَايَعَنِي فِيمَنْ بَايَعَنِي طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَلَوْ أُبَيًّا مَا أَكْرَهْتُهُمَا كَمَا لَمْ أَكْرِهْ غَيْرَهُمَا ، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى بَلَغَنِي أَنْ خَرَجَا مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَى الْبَصْرَةِ فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا بَايَعَنِي وَأَعْطَانِي الطَّاعَةَ ، فَقَدِمَا عَلَيَّ عَامِلِي وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِي وَعَلَى أَهْلِ مِصْرَ كُلُّهُمْ عَلَى بَيْعَتِي وَفِي طَاعَتِي فَشَتَّوْا كَلِمَتَهُمْ وَأَفْسَدُوا جَمَاعَتَهُمْ ، ثُمَّ وَثَبُوا عَلَيَّ شِيعَتِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا ، وَطَائِفَةً صَبْرًا ، وَطَائِفَةً عَصَبُوا بِأَسْيَافِهِمْ فَضَارَبُوا بِهَا حَتَّى لَقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ ، فَوَاللَّهِ ، لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مُتَعَمِّدِينَ لِقَتْلِهِ بِلَا جُرْمٍ جَرَّةَ لِحَلِّ لِي بِهِ قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ ، فَدَعَا مَا إِيَّاهُمْ قَدَ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَكْثَرَ مِنَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ ، وَقَدْ أَدَالَ (8) اللَّهُ مِنْهُمْ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ . ثُمَّ إِنِّي نَظَرْتُ فِي أَهْلِ الشَّامِ فَإِذَا أَعْرَابُ أَحْزَابٍ ، وَأَهْلُ طَمَعِ جُفَاةٍ طَعَامٍ (9) يَجْتَمِعُونَ مِنْ كُلِّ أَوْبٍ ، وَمَنْ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ يُؤَدَّبَ وَيُدْرَبَ أَوْ يُؤَلَّى عَلَيْهِ وَيُؤَخَذَ عَلَى يَدَيْهِ ، لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَلَا الْأَنْصَارِ ، وَلَا التَّابِعِينَ بِإِحْسَانٍ ، فَسَدَّ رُتْ إِلَيْهِمْ فَدَعَوْتُهُمْ إِلَى الطَّاعَةِ وَالْجَمَاعَةِ ، فَأَبَوْا إِلَّا شِقَاقًا وَنِقَاقًا وَنُهوضًا فِي وُجُوهِ الْمُسْلِمِينَ ، يَنْضِحُونَهُمْ (10) بِالثَّبَلِ وَيَشْجُرُونَهُمْ (11) بِالرَّمَاحِ . فَهَنَّاكَ نَهَدْتُ (12) إِلَيْهِمْ بِالْمُسْلِمِينَ فَقاتَلْتُهُمْ ، فَلَمَّا عَصَّهُمُ السَّلَاحُ وَوَجَدُوا أَلَمَ الْجِرَاحِ رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ يَدْعُونَكُمْ إِلَى مَا فِيهَا ، فَأَنْبَأْتُكُمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَلَا قُرَّانٍ ، وَأَنَّهُمْ رَفَعُوها غَدْرًا وَمَكِيدَةً وَخَدِيعَةً وَوَهْنًا وَضَعْفًا ؛ فَمَضُوا عَلَيَّ حَقِّكُمْ وَقِتَالِكُمْ ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ وَقُلْتُمْ : إِقْبَلْ مِنْهُمْ ، فَإِنْ أَجَابُوا إِلَى مَا فِي الْكِتَابِ جَامِعُونَ عَلَيَّ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ ، وَإِنْ أَبَوْا كَانَ أَعْظَمَ لِحُجَّتِنَا عَلَيْهِمْ ، فَاقْبَلْتُ مِنْكُمْ ، وَكَفَفْتُ عَنْهُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَيْتُمْ ، وَكَانَ الصُّلْحُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ عَلَيَّ رَجُلَيْنِ يُحْيِيَانِ مَا أَحْيَا الْقُرَّانُ ، وَيُمِيتَانِ مَا أَمَاتَ الْقُرَّانُ ، فَاخْتَلَفَ رَأْيُهُمَا وَتَفَرَّقَ حُكْمُهُمَا ، وَتَبَدَّ مَا فِي الْقُرَّانِ وَخَالَفَا مَا فِي الْكِتَابِ ، فَجَنَّبَهُمَا اللَّهُ السَّدَادَ وَدَلَّاهُمَا فِي الصَّلَالِ ، فَتَبَدَّ (13) حُكْمُهُمَا وَكَانَا أَهْلَهُ . فَانْحَزَلْتُ (14) فِرْقَةً مِمَّا فَتَرَكَنَاهُمْ مَا تَرَكَنَا حَتَّى إِذَا عَتَوْا فِي الْأَرْضِ يَمْتَلُونَ وَيُفْسِدُونَ دُونَ أَتْيَانِهِمْ فَقُلْنَا : إِدْفَعُوا إِلَيْنَا قِتْلَةَ إِخْوَانِنَا ، ثُمَّ كِتَابَ اللَّهِ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ، قَالُوا : كُلُّنَا قَتَلْتُمْ ، وَكُلُّنَا اسْتَحَلَّ دِمَاءَهُمْ وَدِمَاءَكُمْ ، وَشَدَّتْ عَلَيْنَا خَيْلُهُمْ وَرِجَالُهُمْ ، فَصَرَ عَهُمُ اللَّهُ مِصْرَعَ الظَّالِمِينَ . فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِمْ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَمَضُوا مِنْ فُورِكُمْ ذَلِكَ إِلَى عَدُوِّكُمْ فَقُلْتُمْ : كَلَّتْ سِيوفُنَا ، وَنَقِدَتْ نِبَالُنَا ، وَنَصَلَتْ (15) أَسِنَّةُ رِمَاحِنَا ، وَعَادَ أَكْثَرُهَا قِصْدًا (16) فَارْجِعْ بِنَا إِلَى مِصْرِنَا لِنَسْتَعِدَّ بِأَحْسَنِ عُدَّتِنَا ، وَإِذَا رَجَعْتَ زِدْتَ فِي مُقاتَلَتِنَا عِدَّةً مِنْ هَلَاكِ مَنَا وَفَارَقْنَا ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْوَى لَنَا عَلَى عَدُوِّنَا . فَأَقْبَلْتُ بِكُمْ حَتَّى إِذَا أَطَلَّتُمْ عَلَى الْكُوفَةِ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا بِالنُّخَيْلَةِ ، وَأَنْ تَلْزَمُوا مُعَسْكَرَكُمْ ، وَأَنْ تَضْمُوا قِوَاضِبَكُمْ (17) ، وَأَنْ تَوَطَّنُوا عَلَى الْجِهَادِ أَنْفُسَكُمْ ، وَلَا تُكْثِرُوا زِيَارَةَ أَبْنَائِكُمْ وَنِسَائِكُمْ . فَإِنَّ أَصْحَابَ الْحَرْبِ الْمُصَابِرِ وَهَا ، وَأَهْلَ التَّشْمِيرِ فِيهَا الَّذِينَ لَا يَنْوَحُونَ مِنْ سَهْرِ لَيْلِهِمْ وَلَا ظِلْمِ نَهَارِهِمْ وَلَا خَمَصِ بَطُونِهِمْ وَلَا نَصَبِ أَيْدِيهِمْ ، فَتَزَلَّتْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ مَعِيَ مُعَذَّرَةً ، وَدَخَلَتْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ الْمِصْرَ عَاصِيَةً ، فَلَا مَنْ بَقِيَ مِنْكُمْ ثَبَتَ وَصَبَرَ ، وَلَا مَنْ دَخَلَ الْمِصْرَ عَادَ إِلَيَّ وَرَجَعَ ، فَظَنَرْتُ إِلَى مُعَسْكَرِي وَلَيْسَ فِيهِ خَمَسُونَ رَجُلًا ، فَلَمَّا رَأَيْتُ مَا أَتَيْتُمْ دَخَلْتُ إِلَيْكُمْ فَمَا قَدَرْتُ عَلَى أَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا . فَمَا تَنْتَظِرُونَ ؟ أَمْ مَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدِ انْتَفَصَتْ ، وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتِشِحَتْ ، وَإِلَى شِيعَتِي بِهَا بَعْدُ قَدِ قَتَلْتُمْ ، وَإِلَى مَسَالِحِكُمْ (18) تُعْرَى ، وَإِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى ، وَأَنْتُمْ ذُوو عَدَدٍ كَثِيرٍ ، وَشَوْكَةٌ وَبَاسٌ شَدِيدٍ ، فَمَا بِالْكُمْ ؟ لِلَّهِ أَنْتُمْ ! مِنْ أَيْنَ تُوتُونَ ؟ وَمَا لَكُمْ أَنْ تُوْفَكُونَ ؟ ! وَأَنْتُمْ تُسَحَرُونَ ؟ ! وَلَوْ أَنْتُمْ عَزَمْتُمْ وَأَجْمَعْتُمْ لَمْ تُرَامُوا ، أَلَا إِنَّ الْقَوْمَ قَدِ اجْتَمَعُوا وَتَنَاشَبُوا وَتَنَاصَحُوا وَأَنْتُمْ قَدِ وَبَيْتُمْ وَتَعَاشَشْتُمْ

وافتَرَقْتُمْ ، ما أنتم إن أتممتُم عندي على ذي سَعَدَاء ، فَأَنْبَهُوا نَائِمَكُمْ وَاجْتَمَعُوا عَلَى حَقِّكُمْ ، وَتَجَرَّدُوا لِحَرْبِ عَدُوِّكُمْ ، قَدْ بَدَتِ الرُّغُوعُ عَنِ الصَّرِيحِ (19) وَقَدْ بَيَّنَّ الصُّبْحُ لِدِي عَيْنِينَ . إِنَّمَا تُقَاتِلُونَ الطُّلُقَاءَ وَأَبْنَاءَ الطُّلُقَاءِ ، وَأَوْلِيَّ الْجَفَاءِ وَمَنْ أَسْلَمَ كَرَهَا وَكَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْفَ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ حَرْبًا ، أَعْدَاءُ اللَّهِ وَالسُّنَّةِ وَالْقُرْآنِ وَأَهْلُ الْبِدْعِ وَالْأَحْدَاثِ ، وَمَنْ كَانَتْ بَوَائِقُهُ تُتَمَّى ، وَكَانَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ مَخُوفًا ، وَأَكْلَةُ الرُّشَا وَعَبْدَةُ الدُّنْيَا . لَقَدْ أَنْهَى إِلَهِي أَنْ ابْنَ النَّبَاغَةَ (20) لَمْ يُبَايِعْ حَتَّى أَعْطَاهُ ثَمَنًا وَشَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتَهُ هِيَ أَعْظَمُ مِمَّا فِي يَدِهِ مِنْ سُلْطَانِهِ ، أَلَا صَفَرَتْ يَدُ هَذَا الْبَائِعِ دِينَهُ بِالْدُّنْيَا ! وَخَزَيْتِ أَمَانَةَ هَذَا الْمُشْتَرِي نَصْرَةَ فَاسِقٍ غَادِرٍ بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ ! وَإِنَّ فِيهِمْ لَمَنْ قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَمْرَ وَجَلِدَ الْحَدَّ فِي الْإِسْلَامِ ، يُعْرِفُ بِالْفِسَادِ فِي الدِّينِ وَالْفِعْلِ السَّيِّئِ ، وَإِنَّ فِيهِمْ لَمَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِيَخَ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ رَضِيخَةً (21) . فَهَؤُلَاءِ قَادَةُ الْقَوْمِ ، وَمَنْ تَرَكْتَ ذِكْرَ مَسَاوِيهِ مِنْ قَادَتِهِمْ مِثْلَ مَنْ ذَكَرْتَ مِنْهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ مِنْهُمْ ، وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ لَوْ وُلُوا عَلَيْكُمْ لَأَظْهَرُوا فِيكُمْ الْفِسَادَ وَالْكَبْرَ وَالْفُجُورَ وَالسُّلْطَةَ بِالْجَبْرِ وَالْفِسَادِ فِي الْأَرْضِ ، وَاتَّبَعُوا الْهَوَى وَحَكَمُوا بِغَيْرِ الْحَقِّ ، وَأَلَانْتُمْ عَلَى مَا كَانَ فِيكُمْ مِنْ تَوَاكُلٍ وَتَخَاذُلٍ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَأَهْدَى سَبِيلًا ؛ فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ وَالتُّجَّابَاءُ وَالْحُكَمَاءُ ، وَحَمَلَةُ الْكِتَابِ ، وَالْمُهْتَجِدُونَ بِالْأَسْحَارِ ، وَعَمَّارُ الْمَسَاجِدِ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ ، أَفَلَا تَسْخَطُونَ وَتَهْتَمُونَ أَنْ يُبَايِعَكُمْ الْوِلَايَةَ عَلَيْكُمْ سَفَهًا وَكُفْرًا ، وَالْأَشْرَارُ الْأَرَادِلُ مِنْكُمْ ؟ ! فَاسْمَعُوا قَوْلِي - هَذَا كُمْ اللَّهُ - إِذَا قُلْتُ ، وَأَطِيعُوا أَمْرِي إِذَا أَمَرْتُ ! فَوَاللَّهِ لَئِنْ أَطَعْتُمُونِي لَا تَعْوُونَ ، وَإِنْ عَصَيْتُمُونِي لَا تَرْتُدُّونَ ، خُذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا ، وَأَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا ، وَاجْمَعُوا إِلَيْهَا فَقَدْ شُبَّتْ وَأَوْقَدَتْ نَارُهَا وَعَلَا سَنَارُهَا (22) وَتَجَرَّدَ لَكُمْ فِيهَا الْفَاسِقُونَ كَيْ يُعَدُّبُوا عِبَادَ اللَّهِ ، وَيُطْفِنُوا نُورَ اللَّهِ . أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَوْلِيَاءُ الشَّيْطَانِ مِنْ أَهْلِ الطَّمَعِ وَالْجَفَاءِ وَالْكَبْرِ بِأَوْلَى بِالْجِدِّ فِي غِيْبِهِمْ وَضَلَالِهِمْ وَبِاطِلِهِمْ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ، مِنْ أَهْلِ الْبِرِّ وَالرَّهَادَةِ وَالْإِخْبَاتِ فِي حَقِّهِمْ وَطَاعَةِ رَبِّهِمْ وَمُنَاصَحَةِ إِمَامِهِمْ . إِنِّي وَاللَّهِ ، لَوْ لَقِيْتُهُمْ فَرَدَا وَهُمْ مِرَاءُ الْأَرْضِ مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ ، وَإِنِّي مِنْ ضَلَالَتِهِمْ الَّتِي هُمْ فِيهَا وَالْهُدَى الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ لَعَلَى ثِقَةٍ وَبَيِّنَةٍ وَيَقِينٍ وَصَبْرٍ ، وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ رَبِّي لَمُشْتَاقٌ ، وَلِحُسْنِ ثَوَابِ رَبِّي لَمُنْتَظِرٌ ، وَلَكِنْ أَسَفًا يَعْتَرِينِي ، وَحُزْنًا يُخَامِرُنِي مِنْ أَنْ يَلِيَّ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهًا وَكُفْرًا وَفُجَارًا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا ، وَعِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا (23) وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا ، وَأَيْمُ اللَّهِ ، لَوْلَا - ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْنِيْبَكُمْ وَتَأْلِيْبَكُمْ وَتَحْرِيبَكُمْ ، وَلَتَرَكْتُكُمْ إِذْ وَبَيْتُمْ وَأَبَيْتُمْ حَتَّى أَلْقَاهُمْ بِنَفْسِي مَتَى حَمَّ (24) لِي لِقَاؤُهُمْ ! فَوَاللَّهِ ، إِنِّي لَعَلَى الْحَقِّ ، وَإِنِّي لِلشَّهَادَةِ لَمُحِبٌّ ، ف «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَحِجْ هِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (25) وَلَا - تُثَاقِلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقَرُّوا بِالْخَسْفِ وَتَبُوءُوا بِالذُّلِّ ، وَيَكُنْ نَصِيْبِكُمْ الْأَخْسَرُ ، إِنْ أَخَا الْحَرْبِ الْيَقْظَانَ الْأَرْقُ ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ ، وَمَنْ ضَعُفَ أَوْدَى ، وَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ فِي اللَّهِ كَانَ كَالْمَغْبُونِ الْمَهِينِ . اللَّهُمَّ اجْمَعْنَا وَإِيَّاهُمْ عَلَى الْهُدَى ، وَزَهِّدْنَا وَإِيَّاهُمْ فِي الدُّنْيَا ، وَاجْعَلِ الْآخِرَةَ خَيْرًا لَنَا وَلَهُمْ مِنَ الْأُولَى ، وَالسَّلَامُ . 26

1- ما لا يقبل الرُّقِيَّةَ ؛ كَأَنَّهُ قَدْ صَمَّ عَنْ سَمَاعِهَا (لسان العرب : ج 12 ص 344 «صمم»).

2- هو الغليظ الخشن من الطعام . وقيل : غير المأدوم ، وكلُّ بشع الطعام جَشِبٌ (النهاية : ج 1 ص 272 «جشِب»).

3- الجمعة : 2 .

4- التوبة : 128 .

5- آل عمران : 164 .

6- الجمعة : 4 .

7- أصغى فلان إناء فلان : إذا أماله ونقصه من حظِّه (لسان العرب : ج 14 ص 461 «صغأ»).

8- الإدالة : النُّصْرَةُ وَالْعَلْبَةُ (مجمع البحرين : ج 1 ص 620 «دول»).

9- الطَّغَامُ : مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا مَعْرِفَةَ ، وَقِيلَ : هُمْ أَوْغَادُ النَّاسِ وَأَرَادَلَهُمْ (النهاية : ج 3 ص 128 «طغم»).

10- نَصَّحُوهُمْ : رَمَوْهُمْ (النهاية : ج 5 ص 70 «نصح»).

- 11- شَجَرْنَا هُمْ : طَعْنَاهُمْ (النهاية : ج 2 ص 446 «شجر»).
- 12- نَهَدَ : نهض ، نهد القوم لعدوهم : إذا صمدوا له وشرعوا في قتاله (النهاية : ج 5 ص 134 «نهد»).
- 13- كَذَا فِي الْمَصْدَرِ ، وَالظَّاهِرُ أَنَّهَا تَصْحِيفٌ ، وَالصَّحِيحُ : «فُنْبَدٌ» .
- 14- خَزَلَ : أي انفرد (النهاية : ج 2 ص 29 «خزل»).
- 15- الْإِنصَالُ بِمَعْنَى التَّرْعِ وَالْإِخْرَاجِ (لسان العرب : ج 11 ص 663 «نصل»).
- 16- أَي قِطْعًا (النهاية : ج 4 ص 68 «قصد»).
- 17- الْقَضِيبُ : السيف اللطيف الدقيق ، والجمع قواضب (لسان العرب : ج 1 ص 679 «قضب»).
- 18- الْمَسْلُوحَةُ : كالثغر والمرقب يكون فيه أقوام يرقبون العدو لئلا يطرقهم على غفلة ، فإذا رأوه أعلموا أصحابهم ليتأهبوا له ، والجمع مسالحو (النهاية : ج 2 ص 388 «سلحو»).
- 19- الصَّرِيحُ : الخالص من كل شيء (النهاية : ج 3 ص 20 «صرح»).
- 20- أَي عَمْرُوبِ بْنِ الْعَاصِ ، يَنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ النَّابِغَةِ بِنْتِ حَرْمَلَةَ (أسد الغابة : ج 4 ص 232 الرقم 3971).
- 21- الرِّضِيخَةُ : العَطِيَّةُ (النهاية : ج 2 ص 228 «رضيخ»).
- 22- الشَّنَارُ : العيب والعار (النهاية : ج 2 ص 504 «شنر»).
- 23- خَوْلًا : أَي خَدَمَا وَعَبِيدًا ، يَعْنِي أَنَّهُمْ يَسْتُخْدَمُونَهُمْ وَيَسْتَعْبِدُونَهُمْ (النهاية : ج 2 ص 88 «خول»).
- 24- حَمَّ لِقَاؤَهُ : أَي قُدِّرَ (مجمع البحرين : ج 1 ص 461 «حمم»).
- 25- التوبة : 41 .

7 / 10 نامه سرگشاده امام به امت اسلام، پس از اشغال مصر

10/7 نامه سرگشاده امام به امت اسلام، پس از اشغال مصر الغارات_ به نقل از عبد الرحمان بن جندب، و او از پدرش _: عمرو بن حَمِق، حُجر بن عَدَى، حَبّه عَرْنَى، حارث أَعور و عبد الله بن سبا، پس از گشوده شدن مصر، خدمت امیر مؤمنان رسیدند، در حالی که آن حضرت، گرفته و غمگین بود و گفتند: به ما بگو که نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ علی علیه السلام به آنان گفت: «آیا [مشکلاتتان حل شده و] برای این مسئله فراغت یافته اید؟ این مصر است که گشوده شده و پیروانم آن جا کشته شده اند. نامه ای بیرون می دهم که در آن جواب سؤالتان هست و از شما می خواهم حَقّی را که از من تباه ساختید، رعایت کنید. نامه را بر پیروان من بخوانید و یاوران حق باشید». و این نسخه آن نامه است: «از بنده خدا، علی امیر مؤمنان به هر مؤمن و مسلمانی که این نامه ام را بخواند. سلام بر شما! من خدا را نزد شما می ستایم؛ خدایی که جز او معبودی نیست. اما بعد، همانا خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را به عنوان بیم دهنده جهانیان، امین بر وحی خدا و گواه بر این امت برانگیخت، در حالی که شما قوم عرب، آن روز بدترین دین و بدترین خانمان را داشتید، بر سنگ های خاره و مارهای زهرناک و خارهای پراکنده در آبادی ها می خفتید، آبی آلوده می نوشیدید و خوراکی سفت و ناگوار می خوردید، خونتان را می ریختید، فرزندانان را می کشتید، از خویشاوندانان می بُریدید، اموال یکدیگر را به ناروا می خوردید، راه هایتان ناامن بود، بت ها میان شما برپا و گناهان به شما چسبیده بود. بیشترشان به خدا ایمان نیاوردند، مگر آن که شریکی برای او قائل بودند. (1) خدای متعال بر شما منت نهاد و محمّد صلی الله علیه و آله را به عنوان فرستاده ای از خودتان به سوی شما برانگیخت و در کتاب خود فرمود: «او کسی است که در میان درس ناخواندگان، پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را برایشان می خواند، پاکشان می کرد و به آنان کتاب و حکمت می آموخت، و همانا پیش تر در گم راهی آشکاری بودند». و فرمود: «پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما برای او ناگوار بود، بر هدایت شما اصرار داشت و به مؤمنان رئوف و مهربان بود». و فرمود: «خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آن گاه که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت». و فرمود: «این فضل و احسان خداست که به هر که خواهد، می بخشد و خداوند، صاحب فضل بزرگ است». آن که فرستاده به سوی شما بود، از خودتان و هم زبان خودتان بود و شما نخستین گروندگان بودید که چهره و یاران و خاندانش برای شما آشنا بود. او به شما کتاب و حکمت و واجبات و مستحبات را آموخت و شما را به صله رحم، حفظ خون ها و آشتی میان افراد و امانت داری و پای بندی به سوگندها پس از استوارسازی آنها فرمان داد و به شما دستور داد که نسبت به هم باعاطفه، نیکوکار، بخشنده و مهربان باشید و شما را از غارتگری، ستم بر یکدیگر، حسدورزی، دشنام و تجاوز به یکدیگر، شرابخواری، کم فروشی و کاستی در سنجش ها نهی کرد و در آنچه بر شما نازل شد، به شما پیشنهاد کرد که زنا نکنید، ربا نخورید، مال یتیمان را به ستم نخورید، امانت ها را به صاحبانش برگردانید، در زمین در پی فساد نباشید و تجاوز نکنید، که خداوند تجاوزگران را دوست نمی دارد. شما را به هر خیری که به بهشت نزدیکتان می سازد و از آتش دورتان می کند، فرمان داد و از هر بدی که از بهشت دور و به دوزخ نزدیک می سازد، برحذر داشت. چون زمان آن حضرت از دنیا تمام شد، خداوند، او را سعادت مند و ستوده نزد خویش برد. و چه مصیبتی بود که بر نزدیکان فرود آمد و عموم مسلمانان را فرا گرفت؛ مصیبتی که پیش تر مانند آن به ایشان نرسیده بود و پس از آن هم مانند آن نخواهند دید. چون پیامبر خدا درگذشت، مسلمانان پس از او درباره حکومت به کشمکش پرداختند. به خدا سوگند، هرگز به ذهنم نمی آمد و بر خاطر نمی گذشت که عرب، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این خلافت را از خاندانش دور کنند و پس از وی، از من دورش سازند و مرا هراسان نساخت، جز این که مردم به سوی ابوبکر سرازیر شدند و به طرف او سبقت گرفتند تا با وی بیعت کنند. من دست نگه داشتم و دیدم که من برای تصدّی خلافت و جانشینی پس از او، شایسته تر از دیگرانم که بر سر کار آمدند و مدّتی که خدا خواست، بر این وضع صبر کردم تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشته اند و به نابود ساختن دین خدا و آیین محمّد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام فرا می خوانند. ترسیدم که اگر به یاری

اسلام و مسلمانان برنخیزیم، در دین رخنه و خرابی بزرگی پیش آید که مصیبت آن بسی بزرگ تر است از آن که حکومت بر شما را از دست بدهم؛ حکومتی که کالایی چند روزه و زوال پذیر همچون روزه و زوال پذیر همچون سراب و گذرا همچون ابر است. این بود که نزد ابو بکر رفته، با وی بیعت کردم و برای دفع آن حوادث به پا خاستم تا آن که باطل از میان رفت و کلمه الله برتری یافت، هر چند کافران خوش نداشتند. پس ابو بکر کارها را عهده دار شد، نرمش کرد و سخت گرفت، نزدیک ساخت و میانه روی کرد. دلسوزانه همراهی اش کردم و تلاشگرانه در آن جا که خدا را اطاعت کرد، پیروی اش نمودم و آزمند نبودم که اگر برای او حادثه ای پیش آید و پس از او من زنده باشم، حکومتی که با او درباره آن کشمکش داشتم، به من بازگردد. ناامید هم نبودم و اگر رابطه خصوصی میان او و عمر نبود، می پنداشتم که خلافت را از من دریغ نمی داشت. چون به بستر مرگ افتاد، عمر را خواست و خلافت را به او واگذار کرد. ما هم گوش کردیم و اطاعت و دلسوزی داشتیم. عمر، عهده دار خلافت شد. روش او پسندیده و خویش نیک بود، تا آن که چون به بستر مرگ و احتضار افتاد، پیش خود گفتم که خلافت را از من بر نمی گرداند؛ ولی مرا ششمین نفر [در شورا] قرار داد و از ولایت (و پیشوایی) من بیش از دیگران ناخرسند بودند. پیش تر شنیده بودند که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با ابو بکر احتجاج می کردم و می گفتم: ای گروه قریش! ما اهل بیت به خلافت شایسته تر از شما ایم، تا زمانی که در میان ما کسی هست که قرآن می خواند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را می شناسد و به دین حق معتقد است. آنان ترسیدند که اگر من به خلافت رسم، آنان تا زنده اند، سهمی از حکومت نداشته باشند. یک پارچه و هم دست شدند و خلافت را به عثمان دادند و چون از این که از سوی من سهمی به آنان داده شود، ناامید بودند، مرا از دایره خلافت بیروت کردند، تا آن را به دست گرفته، در میان خود بچرخانند. آن گاه به من گفتند: بیا و بیعت کن؛ وگرنه با تو خواهیم جنگید! ناخواسته و با اکراه بیعت کردم و به خاطر خدا صبر پیشه ساختم. یکی از آنان گفت: ای پسر ابوطالب، خیلی به حکومت آزمند و حریصی! گفتم: شما از من حریص تر و از آن دورترید. آیا من حریصم که میراث و حق خویش را می طلبم _ حقی که خدا و پیامبر خدا مرا بر آن شایسته تر قرار داده اند _؟ یا شما که برای خلافت رو در روی من ایستاده و آن را از من دور می کنید؟ پس مبهوت شدند. «خداوند، ستمگران را هدایت نمی کند». خداوند! من از قریش به پیشگاه تو شکایت می کنم. آنان با من قطع رحم کردند و از بهره من کاستند و جایگاه والای مرا تحقیر کردند و درباره حقی که من به آن شایسته تر بودم، با من به کشمکش پرداخته، آن را از من ربودند، سپس گفتند: حق همان است که بتوانی آن را بگیری و آن را نگه داری. یا با دلی پر و غصه دار، صبر کن، یا از غم و افسوس بمیر! پس چون نگرستم، دیدم جز خاندانم کسی همراه و مدافع و یاور من نیست. نخواستم آنان از بین بروند. چشم بر خاشاک فرو بستم و آب دهان بر استخوان در گلو مانده، فرو بردم و با فرو بردن خشم، بر آنچه تلخ تر از حنظل و دلخراش تر از تیغ تیز بود، صبر کردم. تا آن که بر عثمان انتقاد کردید، آمدید و او را کشتید و سپس برای بیعت به نزد من آمدید. من پذیرفتم و دست از آن باز کشیدم. با من کشمکش کردید و دستم را کشیدید و من باز پس کشیدم. دستم را کشیدید و باز کردید و من جمع کردم. بر سر من ازدحام کردید، تا حدی که بیمناک شدم که یکدیگر را یا مرا بکشید. گفتید: با ما بیعت کن. ما جز تو را نداریم و جز به تو راضی نیستیم. با ما بیعت کن تا دچار تفرقه و اختلاف کلمه نشویم. با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خویش فرا خواندم. هرکس به دلخواه و از روی رغبت بیعت کرد، بیعتش را پذیرفتم و هرکس نخواست، او را مجبور به بیعت نکردم و به حال خود وا گذاشتم. از جمله کسانی که با من بیعت کردند، طلحه و زبیر بودند. اگر بیعت هم نمی کردند، به بیعت وادارشان نمی کردم، همچنان که دیگران را وادار نساختم. چیزی نگذشت که خبر یافتم آن دو همراه قشونی که همه از بیعت کنندگان با من بودند _ که قول اطاعت داده بودند _، از مکه به سوی بصره بیرون شده اند. آن دو نزد کارگزار من [در بصره] و خزانه دار بیت المال و اهالی شهری رفتند که همه آنان با من بیعت کرده و در اطاعت من بودند. به تفرقه افکنی پرداختند و جمعشان را پراکندند، آن گاه به گروهی از مسلمانان پیرو من تاخته، برخی را با نیرنگ کشتند و برخی را اعدام کردند، گروهی هم دست به شمشیر برده با آنان جنگیدند، تا صادقانه به دیدار خدا شتافتند. به خدا سوگند، اگر آن گروه تنها یکی از یاران مرا بی گناه و به عمد کشته بودند، برای من کشتن همه آنان حلال و روا بود، تا چه رسد به این که گروهی از مسلمانان را کشتند که بیش از شمار آنانی بود که بر ایشان وارد شدند. البته خدا هجوم آنان را برگرداند و نابود

شدند. «پس دور باد مردم ستمگر!» . سپس به شامیان نگریستم که بادیه نشینانی پراکنده و طمع ورزانی جفاکار و اوباش بودند که از هر سو گردآمده بودند؛ کسانی که می بایست تأدیب و تربیت شوند یا سرپرستی برای آنان گماشته شود و دست آنان گرفته شود . نه مهاجر بودند، نه انصار و نه تابعان به نیکی . به سوی آنان شتافتم و به اطاعت و همبستگی فرا خواندمشان؛ اما آنان جز تفرقه و دورویی و رودر روی مسلمانان ایستادن و تیر و نیزه بر مسلمانان افکندن را نخواستند. این جا بود که مسلمانان را به نبرد با آنان برانگیختم و با ایشان جنگیدم. چون با گزش سلاح و سوزش زخم رویه رو شدند، قرآن ها را برافراشتند و شما را به آنچه در آن است ، فرا خواندند. به شما گفتم که اینان اهل دین و قرآن نیستند. از روی مکر و نیرنگ و سست کردن عزم شما و ایجاد ضعف، قرآن بر نیزه کرده اند . پس در راه حق خویش جنگتان را با آنان ادامه دهید؛ اما از من نپذیرفتید و گفتید: قبول کن . اگر به آنچه در قرآن است ، گردن نهاده اند، پس با ما در حق، همراه می شوند و اگر گردن نهاده اند، حجت ما بر ضد آنان بزرگ تر خواهد بود. من هم پذیرفتم. چون دیدم شما دست کشیدید و سست شدید، من نیز از آنان دست کشیدم. میان شما و آنان مصالحه بر دو نفر شد که آنچه را قرآن زنده می دارد، زنده بدارند و آنچه را قرآن می میراند ، بمیرانند. رأی آن دو مختلف و داوری شان ناهماهنگ شد و حکم قرآن را وا گذاشته به مخالفت با کتاب خدا پرداختند. خداوند هم از راه درست، دورشان ساخت و آنان را به وادی گم راهی افکند و داوری آنان را دور افکند، و شایسته همین نیز بودند. پس گروهی از ما کناره گرفتند. ما نیز _ تا با ما کاری نداشتند _ کارشان نداشتیم. تا آن که به فساد در زمین روی آوردند، کشتند و تباہ کردند. نزد آنان رفتیم و گفتیم: قاتلان برادرانمان را به ما تحویل دهید ، آن گاه قرآن داور بین ما و شما باشد. گفتند: ما همگی آنان را کشتیم و همه ما خون آنان و شما را هدر می دانیم . سواره ها و پیاده های آنان بر ما تاختند و خداوند هم آنان را به خاک هلاکتِ ستمگران افکند. پس چون کار آنان چنین شد، فرماتان دادم که فوری در پی دشمنانتان بشتابید. گفتید: شمشیرهایمان کُند شده، تیرهایمان تمام گشته و پیکان نیزه هایمان کُند شده و بیشتر آنها خم شده است . ما را به شهرمان برگردان تا با بهترین ساز و برگ آماده شویم، و اگر برگردی به تعداد کسانی که از ما کشته یا جدا شدند، نیروهای ما را می افزایی، که این کاژ ما را در برخورد با دشمن نیرومندتر می سازد. من شما را آوردم، چون نزدیک کوفه رسیدید، دستور دادم در نُخيله (2) فرود آید و در لشکرگاهتان بمانید و دست به شمشیر باشید و خود را مهتای جنگ نگه دارید و زیاد به دیدار فرزندان و همسرانتان نپردازید، که رزمندگان آنان اند که برای جنگ پایدارند ، آستین بهر نبرد بالا زده اند، از بیدار ماندن در شب ها و تشنگی در روزها و از گرسنگی و خستگی نمی نالند. برخی از شما عذرخواهانه با من فرود آمدند و برخی هم از روی نافرمانی به شهر وارد شدند. نه آنان که ماندند، ثبات و صبر ورزیدند و نه آنان که به شهر رفتند، دوباره نزد من بازگشتند. به لشکرگاهم نگاه کردم، جز پنجاه تن در آن نبود. چون چنین دیدم، نزد شما به کوفه وارد شدم و تا امروز نتوانسته ام شما را با خودم از آن بیرون ببرم! پس منتظر چیستید؟ آیا نمی بینید که از اطراف شما کاسته و شهرهایتان گشوده شده است و پیروان من در شهرها کشته شده اند و لشکرگاه های مرزی شما خالی می شود و شهرهایتان مورد هجوم قرار می گیرد، با آن که شمار شما بسیار و نیرو و دلاوری تان فراوان است؟ پس در چه فکری هستید؟ خدا خیرتان دهد! از کجا بر شما می تازند؟ شما را چه می شود؟ چگونه از حق منحرف می شوید؟ و چگونه افسوسنتان می کنند؟! اگر شما مصمم و هماهنگ بودید، به فکر حمله به شما نمی افتادند. هلا که دشمنان هماهنگ و همدست و دلسوز یکدیگر شدند و شما سست و نیرنگ باز و پراکنده گشتید! اگر چنین ادامه دهید ، در نظر من کامیاب به شمار نمی آید. خفتگانتان را بیدار کنید، در راه حقتان همدست شوید و دل به جنگ با دشمنانتان بدهید . خالص از ناخالص روشن شده است و بر هر که بینا باشد، صبیح آشکار است. همانا شما با کسانی می جنگید که آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان (در فتح مکه) اند، جفا کارند و از روی بی رغبتی ، اظهار مسلمانی کرده اند و پیوسته در جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند _ که همه جا جلودار صف اسلام بود _ ؛ دشمنان خدا و سنت و قرآن و بدعت گذاران و نوآوران و کسانی که از شرّ و فتنه آنان بایست پرهیز می شد؛ آنان که بر اسلام و مسلمانان خطر آفرین بودند؛ رشوه خوران و دنیاپرستان! به من چنین رسیده که عمرو عاص بیعت نکرد، مگر آن که [معاویه] بهایی برای آن بخشید و شرط کرد که عطایی به او داده شود، بزرگ تر از آنچه که از حکومت در دست اوست. الا! تهی باد دست او که دین به دنیا فروخت! و رسوا باد دستاورد این خریدارِ کمکِ فاسقِ نیرنگ باز با

اموال مسلمانان! در میان آنان کسانی اند که در میان شما شراب خوردند و حدّ اسلامی بر آنان جاری شد؛ آنان که به فساد در دین و کار زشت، معروف اند. برخی شان کسانی اند که تا هدیه ای نگرفتند، مسلمان نشدند! اینان سران این گروه هستند، و برخی کسانی از سرانشان که زشتکاری هایشان را بازگو نکردم، مثل آنان که یاد شد و بلکه بدتر از آنان اند. آنان که گفتم، اگر بر شما سلطه یابند، در میان شما فساد، تکبر، گناه، حکومت استبدادی و تباهی در زمین را رواج می دهند، از هوس ها پیروی می کنند و به ناحق حکم می رانند. شما با همه سستی و ترك یاری از آنان بهتر و رهیافته ترید. میان شما عالمان، فقیهان، پاك سیرتان، فرزندگان، حاملان کتاب خدا، شب زنده داران و آبادکنندگان مساجد با تلاوت قرآن وجود دارند. آیا شما خشم نمی گیرید و همّت نمی کنید، تا آن که نابخردان و فرومایگان و اوباش، با شما بر سر مسئله حکومت به کشمکش می پردازند؟ پس هرگاه می گویم، سخنم را بشنوید _ خدا هدایتان کند _ و چون فرمانتان می دهم، فرمانبرداری کنید. به خدا سوگند، اگر از من پیروی کنید، گم راه نمی شوید و اگر نافرمانی کنید، هدایت نمی شوید. آماده نبرد شوید و ساز و برگ آن را مهیا سازید و به سوی جنگ، هماهنگ بشتابید. به یقین آتش نبرد برافروخته و رسوایی آن بالا گرفته است و فاسقان در نبرد با شما از جان و دل به میدان آمده اند، تا بندگان خدا را شکنجه کنند و نور خدا را فرو نشانند. آگاه باشید که پیروان شیطان و طمعکاران و جفا پیشگان و متکبران، شایسته تر به تلاش در گم راهی و تباهی و باطلشان نیستند، از بندگان خدا و نیکان و پارسایان و حقگرایان در راه حقّ خود و اطاعت از پروردگارشان و دلسوزی برای پیشوایشان. به خدا سوگند، اگر من يك تنه با آنان رویارو شوم و آنان زمین را پر کرده باشند، از آنان باك و وحشتی ندارم. من به گم راهی آنان و برحق بودن خودمان، اطمینان و دلیل و یقین و صبر دارم. من شیفته دیدار خدای خویشم و چشم به راه پاداش شایسته اویم؛ ولی افسوس و اندوهی که بر من رخ می دهد و غصه ای که بر جانم می خلد، از این است که سفیهان و تبهکاران این امت بر سر کار آیند و بیت المال را میان خود دست گردان کنند، بندگان خدا را به بردگی بگیرند و با صالحان بجنگند و با نابکاران هم دست و متحد شوند. به خدا سوگند، اگر بیم آن نبود، این همه شما را سرزنش و تشویق و ترغیب بر جهاد نمی کردم؛ بلکه وقتی شما سستی نشان می دادید و از نبرد سر باز می زدید، شما را رها می کردم، تا هرگاه که مقدر باشد، خودم با آنان رویارو شوم. به خدا سوگند، من برحقم. من دوستدار شهادتم. پس «سبک بار و سنگین بار، بکوچید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید، این برایتان بهتر است». این قدر به زمین نچسبید که در خواری بمانید و دچار ذلت شوید و بهره شما زیان بارتر گردد. مرد جنگی بیدار و دیده باز است. هر کس [غافلانه] بخوابد، [دشمنان] از او غافل نمی مانند و هر که سست شود، نابود گردد و هر کس جهاد در راه خدا را واگذارد، زیانزده و خوار خواهد بود. خدایا! ما و آنان را بر محور هدایت متحد گردان، ما و آنان را به دنیا بی رغبت ساز، و برای ما و آنان، آخرت را بهتر از دنیا قرار بده. والسلام!».

1- اشاره دارد به آیه 106 سوره یوسف: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ».

2- محلّی نزدیک کوفه به سمت شام، جایی که امام علیه السلام به سوی آن بیرون رفت (معجم البلدان: ج 5 ص 278).

الفصل الثامن: هجمات عمّال معاوية 8 / 1 السياسة العلوية والسياسة الأموية بعد أن تحمّل معاوية مرارة الانكسار في صفين توصل إلى هذه النتيجة وهي عدم قدرته على مواجهة الإمام وجهاً لوجه، فانتهج أسلوباً آخر من أجل الوصول إلى أهدافه وأطماعه المشؤومة، فأتخذ سياسة غير إسلامية وغير إنسانية في مواجهة الإمام؛ وهي سياسة الإيذاء المبالغت، من قبيل: الاغتيال، وإحراق المنازل والبيوت، ونهب الأموال، وإثارة الرعب والخوف بين الناس، وسلب الأمن عن البلاد الإسلامية. وفي هذا المجال كتب المسعودي - المؤرخ المعروف - : «وكان معاوية في بقية أيام عليّ يبعث سرايا تُغير، وكذلك عليّ كان يبعث من يمنع سرايا معاوية من أذية الناس» . (1) وقد رام معاوية بانتهاجه هذه السياسة اللئيمة الخطرة الأهداف التالية: 1 - زرع اليأس في قلوب الناس من حكومة الإمام عليه السلام، وفَتّ مقاومتهم ومنعهم عن الاستمرار في معاضدة الإمام . 2 - السيطرة على المحالّ التي لها موقع سياسي هامّ كالبحر ومصر . 3 - إلقاء الإمام إلى المقابلة بالمثل، وإزالة قدسيّة الإمام من أذهان الناس . 4 - استغلال غطاء «عهد الصلح» المشروط - الذي أمضاه الإمام في التحكيم - لخدمة مصالحه وأهدافه، وبالتالي دفع الإمام لنقض العهد المذكور . والذي ساعد على إيجاد أرضية مناسبة لهذه السياسة الخطرة هو استشهاد جملة من أركان جيش الإمام من جانب، ومن جانب آخر تعب جيش الإمام وعدم طاعتهم لقائدهم . لكنّ الإمام عليه السلام - في ذلك الظرف الحساس - لم يتخطّ حدود العدالة قيّد أنملة، وأبقى درساً عملياً للحكومات التي تريد الاستنارة بنهجه في الوفاء والثبات على هذه السياسة المباركة، بل لم يكن حاضراً لنقض ذلك العهد المشروط الذي ألجئ إلى قبوله . وإليك كلام الإمام عليه السلام في هذا المجال :

فصل هشتم : شیخون های عمال معاویه

8 / 1 سیاست علوی و سیاست اموی

فصل هشتم : شیخون های عمال معاویه (1) 8 / 1 سیاست علوی و سیاست اموی پس از آن که معاویه تلخی شکست در جبهه صفین را چشید، به این نتیجه رسید که توان برخورد رویاروی با امام علیه السلام را ندارد. پس برای رسیدن به اهداف و مطامع شوم خود، راه دیگری در پیش گرفت؛ راه و سیاستی غیر اسلامی و غیر انسانی در برخورد با امام علیه السلام یعنی سیاست آزارِ غافلگیرانه، از قبیل: ترور، آتش زدن خانه ها، غارت اموال، ایجاد رعب و هراس در میان مردم، و سلب امنیت از شهرهای اسلامی. مورخ مشهور، مسعودی، در این باره می نویسد: در بقیه روزگار علی علیه السلام معاویه گروههای غارتگر را می فرستاد. علی علیه السلام هم کسانی را اعزام می کرد که جلوی مردم آزاری های فرستادگان معاویه را بگیرند. معاویه با این شیوه و سیاست پست و خطرناک، این اهداف را در نظر داشت: 1. مایوس ساختن مردم از حکومت علی علیه السلام و درهم شکستن مقاومت آنان و جلوگیری از تداوم حمایت آنان از امام علیه السلام. 2. سلطه یافتن بر جاهایی که موقعیت سیاسی مهمی داشتند، مثل بصره و مصر. 3. وا داشتن امام به مقابله به مثل و از بین بردن قداست امام علیه السلام در اذهان مردم. 4. بهره گیری از پوشش «عهدنامه صلح مشروط»، که در جریان حکمیت، امام علیه السلام آن را امضا کرده بود، در راه منافع و اهداف خویش و در نتیجه، وا داشتن امام علیه السلام به نقض آن قرار داد. آنچه زمینه ساز این سیاست خطرناک شد و به آن کمک کرد، شهادت گروهی از استوانه های لشکر امام علیه السلام از یک سو و خستگی سپاه ایشان و سرپیچی آنها از اطاعت فرماندهشان از سوی دیگر بود. ولی امام علیه السلام در آن شرایط حساس، سر سوزنی هم از مرز عدالت تجاوز نکرد و درسی عملی برای حکومت هایی برجای نهاد که می خواهند در وفا و ثبات، به شیوه آن حضرت وفادار بمانند؛ بلکه امام علیه السلام حاضر نبود همان عهدنامه مشروطی را هم که به قبول آن وادارش کردند، بشکنند. و اینک سخن امام علیه السلام در این زمینه:

1- برای آگاهی بیشتر در خصوص این فصل، به نقشه پایان کتاب مراجعه شود.

الإرشاد: ومن كلامه عليه السلام لَمَّا تَقَضَّ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ شَرَطَ الْمُوَادَعَةَ وَأَقْبَلَ يَسْتُنُّ الْغَارَاتِ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ، فَقَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ: مَا لِمُعَاوِيَةَ قَاتَلَهُ اللَّهُ؟! لَقَدْ أَرَادَنِي عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ، أَرَادَ أَنْ أَفْعَلَ كَمَا يَفْعَلُ، فَأَكُونُ قَدْ هَتَكْتُ ذِمَّتِي وَتَقَضَّتْ عَهْدِي، فَيَتَّخِذُهَا عَلَيَّ حُجَّةً، فَتَكُونُ عَلَيَّ شَيْنًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا ذُكِرْتُ. فَإِنْ قِيلَ لَهُ: أَنْتَ بَدَأْتَ، قَالَ: مَا عَلِمْتُ وَلَا أَمَرْتُ، فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: قَدْ صَدَقَ، وَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: كَذَبَ. أَمْ وَاللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لَذُو أُنَاةٍ وَحِلْمٍ عَظِيمٍ، لَقَدْ حَلُمَ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ فِرَاعِنَةِ الْأَوَّلِينَ وَعَاقَبَ فِرَاعِنَةً، فَإِنْ يُمَهِّلُهُ اللَّهُ فَلَنْ يَفُوتَهُ، وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ. فَلْيَصْنَعْ مَا بَدَأَ لَهُ فَإِنَّا غَيْرُ غَادِرِينَ بِذِمَّتِنَا، وَلَا نَاقِضِينَ لِعَهْدِنَا، وَلَا مُرَوِّعِينَ لِمُسْلِمٍ وَلَا مُعَاهِدٍ، حَتَّى يَنْقُضِيَ شَرَطَ الْمُوَادَعَةِ بَيْنَنَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (1)

الإرشاد: امام علیه السلام در بخشی از سخنانش ، آن گاه که معاویه بن ابی سفیان شرط صلح را نقض کرد و به شیخون هایی علیه مردم عراق پرداخت ، پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «معاویه را چه می شود؟ خدا او را بکشد! او از من کار بزرگی را انتظار دارد. او می خواهد من هم مثل او عمل کنم تا عهد و پیمانم را شکسته باشم و آن را حجّتی بر ضدّ من بگیرد و تا قیامت، هرگاه که از من یاد شود، مایه ننگ و بدنامی ام گردد. هرگاه به او گفته شود: تو آغاز کردی، گوید: من نه خبر دارم و نه دستور داده ام. بعضی هم بگویند: راست می گوید، برخی هم سخنش را دروغ بدانند. به خدا سوگند که خداوند ، صبر و حوصله بسیار دارد و نسبت به بسیاری از فرعون های پیشین، حلم ورزیده است، فرعون هایی را هم کیفر داده است. اگر خدا به او مهلت می دهد، از چنگ خدا نمی تواند بگریزد و خداوند، بر سر راه او در کمین است. پس هر کار می خواهد ، بکند . ما هرگز پیمان خود را نخواهیم شکست و نقض عهد نخواهیم کرد و هیچ مسلمان و معاهدی را به هراس نخواهیم افکند، تا آن شرط ترك جنگ میان ما سپری شود . إن شاء الله!». .

8 / 2 هجوم ابن الحضرمي على البصرة تاريخ الطبري عن أبي نعام: لَمَّا قُتِلَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بِمِصْرَ، خَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى عَلِيِّ بِالْكُوفَةِ وَاسْتَخْلَفَ زِيَادًا، وَقَدِمَ ابْنُ الْحَضْرَمِيِّ مِنْ قِبَلِ مُعَاوِيَةَ فَنَزَلَ فِي بَنِي تَمِيمٍ، فَأَرْسَلَ زِيَادٌ إِلَى حَضِينِ بْنِ الْمُنْذِرِ وَمَالِكِ بْنِ مِسْمَعٍ فَقَالَ: أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ مِنْ أَنْصَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَثِقَاتِهِ، وَقَدْ نَزَلَ ابْنُ الْحَضْرَمِيِّ حَيْثُ تَرَوْنَ وَأَتَاهُ مِنْ أَتَاهُ، فَأَمْنُونِي حَتَّى يَأْتِيَنِي رَأْيُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ حَضِينٌ: نَعَمْ. وَقَالَ مَالِكٌ: - وَكَانَ رَأْيُهُ مَائِلًا إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ وَكَانَ مَرُوانُ لَجًّا إِلَيْهِ يَوْمَ الْجَمَلِ - هَذَا أَمْرٌ لِي فِيهِ شُرَكَاءُ أَسْتَشِيرُ وَأَنْظُرُ. فَلَمَّا رَأَى زِيَادٌ تَنَاقَلَ مَالِكُ خَافَ أَنْ تَخْتَلِفَ رِبِيعَةُ، فَأَرْسَلَ إِلَى نَافِعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَهِ بِرِبِيعَةَ، وَأَمَّا نَافِعٌ فَأَشَارَ عَلَيْهِ نَافِعُ بَصْرَةَ بِشِيْمَانَ الْحُدَانِيِّ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ زِيَادٌ فَقَالَ: أَلَا تُجِيرُنِي وَيَتَّ مَالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ فَيُؤَكِّمُ وَأَنَا أَمِينُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: بَلَى إِنْ حَمَلْتَهُ إِلَيَّ وَنَزَلْتَ دَارِي. قَالَ: فَإِنِّي حَامِلُهُ، فَحَمَلَهُ وَخَرَجَ زِيَادٌ حَتَّى أَتَى الْحُدَانَ وَنَزَلَ فِي دَارِ صَبْرَةَ بِنِ شِيْمَانَ، وَحَوَّلَ بَيْتَ الْمَالِ وَالْمَنْبَرِ فَوَضَعَهُ فِي مَسْجِدِ الْحُدَانَ، وَتَحَوَّلَ مَعَ زِيَادٍ خَمْسُونَ رَجُلًا مِنْهُمْ أَبُو أَبِي حَاضِرٍ. وَكَانَ زِيَادٌ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ فِي مَسْجِدِ الْحُدَانَ وَيُطْعِمُ الطَّعَامَ. فَقَالَ زِيَادٌ لِجَابِرِ بْنِ وَهَبِ الرَّاسِبِيِّ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّي لَا أَرَى ابْنَ الْحَضْرَمِيِّ يَكْفُتُ، وَلَا أَرَاهُ إِلَّا سَيِّئَاتِكُمْ، وَلَا أُدْرِي مَا عِنْدَ أَصْحَابِكُ فَأَمْرُهُمْ وَأَنْظُرُ مَا عِنْدَهُمْ، فَلَمَّا صَلَّى زِيَادٌ جَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ، وَاجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فَقَالَ جَابِرٌ: يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ، تَمِيمٌ تَرَعُمُ أَنْتُمْ هُمُ النَّاسُ وَأَنْتُمْ أَصْبَرُ مِنْكُمْ عِنْدَ الْبَأْسِ، وَقَدْ بَلَّغْنِي أَنْتُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يَسِيرُوا إِلَيْكُمْ حَتَّى يَأْخُذُوا جَارَكُمْ وَيُخْرِجُوهُ مِنَ الْمِصْرِ قَسْرًا، فَكَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَقَدْ أَجْرْتُمُوهُ وَبَيْتَ مَالِ الْمُسْلِمِينَ؟! فَقَالَ صَبْرَةُ بْنُ شِيْمَانَ، وَكَانَ مُفَحِّمًا: إِنْ جَاءَ الْأَخْنَفُ جِئْتُ، وَإِنْ جَاءَ الْحُتَاتُ جِئْتُ، وَإِنْ جَاءَ شُبَّانُ فَعَيْنَا شُبَّانًا. فَكَانَ زِيَادٌ يَقُولُ: إِنِّي اسْتَضْحَكْتُ وَنَهَضْتُ، وَمَا كِدْتُ مَكِيدَةً قَطُّ كُنْتُ إِلَى الْفَضِيحَةِ بِهَا أَقْرَبَ مِنِّي لِلْفَضِيحَةِ يَوْمَئِذٍ لِمَا غَلَبَنِي مِنَ الضُّحْكِ. قَالَ: ثُمَّ كَتَبَ زِيَادٌ إِلَى عَلِيِّ: إِنَّ ابْنَ الْحَضْرَمِيِّ أَقْبَلَ مِنَ الشَّامِ فَنَزَلَ فِي دَارِ بَنِي تَمِيمٍ، وَنَعَى عُثْمَانَ وَدَعَا إِلَى الْحَرْبِ وَبَايَعْتَهُ تَمِيمٌ وَجُلُّ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَلَمْ يَبْقَ مَعِي مَنْ أَمْتَعُ بِهِ، فَاسْتَجَرْتُ لِنَفْسِي وَلِبَيْتِ الْمَالِ صَبْرَةَ بِنِ شِيْمَانَ، وَتَحَوَّلْتُ فَنَزَلْتُ مَعَهُمْ، فَشِيعَةُ عُثْمَانَ يَخْتَلِفُونَ إِلَى ابْنِ الْحَضْرَمِيِّ. فَوَجَّهَ عَلِيُّ أَعْيُنَ بَنِ ضَبْيَةَ الْمُجَاشِعِيِّ لِيُفَرِّقَ قَوْمَهُ عَنِ ابْنِ الْحَضْرَمِيِّ، فَانظُرْ مَا يَكُونُ مِنْهُ، فَإِنْ فَرَّقَ جَمَعَ ابْنَ الْحَضْرَمِيِّ فَذَلِكَ مَا تُرِيدُ، وَإِنْ تَرَقَّتْ بِهِمُ الْأُمُورُ إِلَى التَّمَادِي فِي الْعِصْيَانِ فَانْهَضْ إِلَيْهِمْ فَجَاهِدْهُمْ، فَإِنْ رَأَيْتَ مِمَّنْ قَبْلَكَ تَنَاقُلًا وَخِفْتَ أَنْ لَا تَبْلُغَ مَا تُرِيدُ، فَدَارِهِمْ وَطَوْلِهِمْ ثُمَّ تَسَمَّعْ وَأَبْصِرْ، فَكَأَنَّ جُنُودَ اللَّهِ قَدْ أَظْلَمَتْكَ تَقْتُلُ الظَّالِمِينَ. فَقَدِمَ أَعْيُنُ زِيَادًا فَنَزَلَ عِنْدَهُ، ثُمَّ أَتَى قَوْمَهُ وَجَمَعَ رِجَالًا - وَنَهَضَ إِلَى ابْنِ الْحَضْرَمِيِّ، فَدَعَاهُمْ فَشَدَّ تَمُوهُ وَنَاوَشُوهُ فَانصَرَفَ عَنْهُمْ، وَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ. فَلَمَّا قُتِلَ أَعْيُنُ بْنُ ضَبْيَةَ أَرَادَ زِيَادٌ قِتَالَهُمْ، فَأَرْسَلَتْ بَنُو تَمِيمٍ إِلَى الْأَزْدِ: إِنَّا لَمْ نَعْرِضْ لِحَارِكُمْ وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَمَاذَا تُرِيدُونَ إِلَى جَارِنَا وَحَرِينَا؟ فَكَرِهَتْ الْأَزْدُ الْقِتَالَ وَقَالُوا: إِنْ عَرَّضُوا لِحَارِنَا مَنَعْنَاكُمْ، وَإِنْ يَكْفُوا عَنْ جَارِنَا كَفْنَا عَنْ جَارِهِمْ فَأَمْسَكُوا. وَكَتَبَ زِيَادٌ إِلَى عَلِيِّ: أَنْ أَعْيُنُ بْنُ ضَبْيَةَ قَدِيمٌ فَجَمَعَ مَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَشِيرَتِهِ، ثُمَّ نَهَضَ بِهِمْ بِحَدِّ وَصِدْقِ نِيَّةٍ إِلَى ابْنِ الْحَضْرَمِيِّ، فَحَثَّهُمْ عَلَى الطَّاعَةِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الْكَفِّ وَالرُّجُوعِ عَنِ شِقَاقِهِمْ، وَوَأَقَّتَهُمْ عَامَّةً قَوْمٌ فَهَالَهُمْ ذَلِكَ، وَتَصَدَّعَ عَنْهُمْ كَثِيرٌ مِمَّنْ كَانَ مَعَهُمْ يُمَنِّيهِمْ نُصْرَتَهُ، وَكَانَتْ بَيْنَهُمْ مُنَاوَشَةٌ، ثُمَّ انصَرَفَ إِلَى أَهْلِهِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَاغْتَالُوهُ فَأُصِيبَ، رَحِمَ اللَّهُ أَعْيُنَ، فَأَرَدْتُ قِتَالَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَمْ يَخَفْ مَعِي مَنْ أَقْوَى بِهِ عَلَيْهِمْ، وَتَرَأَسَلَ الْحَيَّانَ فَأَمْسَكَ بَعْضَهُمْ عَنْ بَعْضٍ. فَلَمَّا قَرَأَ عَلِيُّ كِتَابَهُ دَعَا جَارِيَةَ بِنَ قُدَامَةَ السَّعْدِيَّ فَوَجَّهَهُ فِي خَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَعَثَ مَعَهُ شَرِيكَ بِنَ الْأَعُورِ وَيُقَالُ: بَعَثَ جَارِيَةَ فِي خَمْسِينَ مِئَةِ رَجُلٍ، وَكَتَبَ إِلَى زِيَادٍ كِتَابًا يُصَوِّبُ رَأْيَهُ فِيمَا صَنَعَ وَأَمْرَهُ بِمَعُونَةِ جَارِيَةَ بِنَ قُدَامَةَ وَالْإِشَارَةَ عَلَيْهِ، فَقَدِمَ جَارِيَةُ الْبَصْرَةَ، فَأَتَى زِيَادًا فَقَالَ لَهُ: احْتَمِزْ وَاحْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ مَا أَصَابَ صَاحِبَكَ، وَلَا تَتَّقَنَّ بِأَحَدٍ مِنَ الْقَوْمِ. فَسَارَ جَارِيَةُ إِلَى قَوْمِهِ فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ عَلِيِّ وَوَعَدَهُمْ، فَأَجَابَهُ أَكْثَرُهُمْ، فَسَارَ إِلَى ابْنِ الْحَضْرَمِيِّ فَحَصَرَهُ فِي دَارِ سِنْبِيلٍ ثُمَّ أَحْرَقَ عَلَيْهِ الدَّارَ وَعَلَى مَنْ مَعَهُ، وَكَانَ مَعَهُ سَبْعُونَ رَجُلًا - وَيُقَالُ أَرْبَعُونَ - وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَرَجَعَ زِيَادٌ إِلَى دَارِ الْإِمَارَةِ، وَكَتَبَ إِلَى عَلِيِّ مَعَ ظَبْيَانَ بْنِ عُمَارَةَ وَكَانَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَ جَارِيَةَ... وَأَنَّ جَارِيَةَ قَدِمَ عَلَيْنَا فَسَارَ إِلَى ابْنِ الْحَضْرَمِيِّ فَقَتَلَهُ حَتَّى اضْطَرَّ إِلَى دَارٍ مِنْ دُورِ بَنِي تَمِيمٍ فِي عِدَّةِ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِهِ بَعْدَ الْإِعْذَارِ وَالْإِنذَارِ وَالِدُّعَاءِ إِلَى الطَّاعَةِ، فَلَمْ يُنَبِّوْا وَلَمْ يَرْجِعُوا، فَأَضْرَمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ فَأَحْرَقَهُمْ فِيهَا وَهَدَمَتْ عَلَيْهِمْ، فَبَعْدًا لِمَنْ طَغَى وَعَصَى. (1)

1- . تاريخ الطبري : ج 5 ص 110 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 415 نحوه وراجع الغارات : ج 2 ص 373 _ 412 .

8 / 2 هجوم ابن حَضْرَمِي به بصره

8 / 2 هجوم ابن حَضْرَمِي به بصره تاریخ الطبری_ به نقل از ابی نعامة _: چون محمد بن ابی بکر در مصر کشته شد، ابن عباس، از بصره نزد علی علیه السلام در کوفه رفت و زیاد را به جای خود تعیین کرد. ابن حَضْرَمِي نیز از سوی معاویه آمد و نزد بنی تمیم منزل کرد. زیاد، حَضْرَمِي بن منذر و مالک بن مسمع را احضار کرد و به آنان گفت: شما ای گروه بکر بن وائل! از یاران و افراد مورد اعتماد امیر مؤمنان هستید. ابن حَضْرَمِي جایی فرود آمده که می بینید. کسانی هم به حمایت نزد او رفته اند. پس در مقابل هجوم او، با من به دفاع برخیزید تا فرمان امیر مؤمنان به من برسد. حَضْرَمِي گفت: باشد. مالک _ که گرایش اموی داشت و در حادثه جمل، مروان به او پناهنده شده بود _ گفت: این کاری است که مرا در آن شریکانی است. باید مشورت کنم و آن گاه نظر دهم. زیاد، چون سرسنگینی مالک را دید، ترسید که قبیله ربیعہ دچار اختلاف شوند. پس در پی نافع فرستاد و از او نظر مشورتی خواست. نافع، او را به صبره بن شیمان حدّانی راهنمایی کرد. زیاد در پی او فرستاد و گفت: آیا به من و بیت المال مسلمانان پناه می دهی؟ این اموال و غنایم شماسست، من هم امانتدار امیر مؤمنانم! گفت: باشد، به شرط این که آنها را پیش من آوری و در خانه من منزل کنی. گفت: چنین می کنم. زیاد، بیت المال را برداشت و بیرون شد تا به حدّان (1) رسید و در خانه صبره بن شیمان فرود آمد و بیت المال و منبر را هم آورد و در مسجد حدّان قرار داد. همراه زیاد، پنجاه نفر دیگر هم آمدند که از جمله آنان «ابو ابی حاضر» بود. زیاد، نماز جمعه را در مسجد حدّان برگزار می کرد و به مردم غذا می داد. زیاد، به جابر بن وهب راسبی گفت: ای ابو محمد! فکر نمی کنم که ابن حَضْرَمِي دست بردارد؛ بلکه به نظرم با شما خواهد جنگید. نمی دانم نظر یاران تو چیست تا فرمانشان بدهم و ببینیم چه دارند. زیاد چون نماز خواند، در مسجد نشست. مردم دور او جمع شدند. جابر گفت: ای گروه اُزد! تمیم می پندارند که آنان کسی هستند و هنگامه نبرد و سختی از شما صبورترند. به من خبر رسیده که آنان می خواهند نزد شما آمده، پناهنده شما را بگیرند و به زور از شهر بیرون ببرند. اگر چنین کنند، چه خواهید کرد، در حالی که او و بیت المال مسلمانان را در پناه خویش گرفته اید؟! صبره بن شیمان _ که حرمتی داشت _ گفت: اگر آحنف بیاید، می آیم. اگر حُتات بیاید، می آیم. اگر جوانان بیایند، میان ما هم جوانان هستند! زیاد پیوسته می گفت: مرا خنده گرفت و برخاستم. هرگز نقشه ای نکشیده ام که نزدیک باشد به رسوایی من بینجامد، جز آن روز که خنده ام گرفت. سپس زیاد به علی علیه السلام نوشت: ابن حَضْرَمِي از شام آمده و در خانه بنی تمیم فرود آمده و به خونخواهی عثمان مردم را به جنگ فرا می خواند. تمیم و بیشتر مردم بصره نیز با او بیعت کرده اند و من کسی را ندارم که به دفاع پردازم. خودم و بیت المال را در پناه صبره بن شیمان قرار دادم و رفتم و در نزد آنان ماندم. پیروان عثمان در رفت و آمد با ابن حَضْرَمِي هستند. علی علیه السلام اَعین بن صُبَیعه مجاشعی را فرستاد تا قوم خود را از اطراف ابن حَضْرَمِي پراکنده سازد. [و به او دستور داد]: «بنگر که چه خواهد کرد. اگر گروه ابن حَضْرَمِي پراکنده شد، این همان چیزی است که می خواهی و اگر کارها به ستیزه جویی و نافرمانی کشید، پس به جهاد با آنان برخیز. اگر در یاران خود سرسنگینی و سستی دیدی و بیم آن داشتی که به خواسته ات نرسی، با آنان مدارا کن و معطلشان کن و چشم و گوشت به آنان باشد، گویا سپاهیان خدا بر تو سایه افکن شده که ستمگران را به قتل برسانی». اَعین به نزد زیاد آمد و نزد او منزل کرد. آن گاه نزد قبیله خود رفت و مردانی را گرد آورد و به سوی ابن حَضْرَمِي شتافت و آنان را فرا خواند. دشنامش دادند و به او بد گفتند. او از نزد ایشان به خانه خود برگشت. گروهی به خانه اش وارد شده، او را کُشتند. چون اَعین بن صُبَیعه کشته شد، زیاد تصمیم به جنگ با آنان گرفت. بنی تمیم [نامه ای] نزد قبیله ازد فرستادند که: ما به پناهنده شما و هیچ يك از یارانش تعرّضی نکردیم. شما از پناهنده ما و جنگ با ما چه می خواهید؟ ازد، تمایل به جنگ نداشتند. پاسخ دادند: اگر متعرّض پناهنده ما شوند، جلوگیری می کنیم و اگر از پناهنده ما دست بدارند، ما نیز دست از پناهنده آنان برخواهیم داشت. آنان هم دست از مقابله کشیدند. زیاد به علی علیه السلام نوشت: اَعین بن صُبَیعه آمد و کسانی را از خویشاوندان خود که فرمانبردار او بودند، گرد آورد. سپس آنان را با جدّیت و تبت درست، برای مقابله با

ابن حَضْرَمِي فَرَاخَوَانِد و آنان را به اطاعت و دست کشیدن از اختلاف دعوت کرد. همه قومهش همراهش شدند. این آنان را هراسان ساخت. کسان بسیاری که همراهشان بودند و نوید یاری می دادند، از گرد ایشان پراکنده شدند و میانشان اختلاف پدید آمد. سپس به نزد خانواده اش برگشت. بر او وارد شده و او را ترور کردند و کشته شد. خداوند اعین را رحمت کند! در آن هنگام من خواستم با آنان نبرد کنم؛ اما کسانی به اندازه کافی نداشتم که علیه آنان نیرو بگیرم. دو طایفه نیز با هم نامه نگاری کردند و دست از هم کشیدند. علی علیه السلام چون نامه او را خواند، جاریه بن قدامه سعدی را فراخواند و او را همراه با پنجاه نفر از بنی تمیم روانه ساخت. شریک بن اَعُور را نیز همراه او فرستاد. نیز گفته می شود که جاریه بن قدامه را با پانصد نفر روانه ساخت. نامه ای نیز به زیاد نوشت و فکر و کار او را تأیید کرد و فرمانش داد که جاریه بن قدامه را یاری کند و نظر مشورتی به او بدهد. جاریه به بصره آمد و نزد زیاد رفت. زیاد به او گفت: دست به کار شو؛ اما مواظب باش که آنچه بر سر رفیقت آمد، بر سر تو نیاید، و به هیچ یک از این مردم اعتماد مکن. جاریه نزد قوم خودش رفت و نامه علی علیه السلام را بر آنان خواند و وعده [ای پیروزی] به آنان داد. گروه بسیاری پاسخ دادند. به سوی ابن حَضْرَمِي شتافت. او را در خانه سَدْنَبِيل محاصره کرد و خانه را بر سر او و همراهانش - که هفتاد یا چهل نفر بودند - [خراب کرد و] به آتش کشید. مردم پراکنده شدند و زیاد به دارالحکومه بازگشت و نامه ای به علی علیه السلام فرستاد، به همراه ظبیان بن عماره - که از کسانی بود که با جاریه آمده بود - ... که: جاریه نزد ما آمد و به سوی ابن حَضْرَمِي رفت و با وی جنگید و او را به یکی از خانه های بنی تمیم کشاند، همراه با تعدادی از مردان همراهش. پس از عذر آوردن و بیم دادن و دعوت به اطاعت، چون به حق باز نگشتند، آتش بر آنان و خانه شان افروخت و آنان را سوزاند و خانه را بر سرشان خراب کرد. دور باد آن که طغیان و تجاوز کند!

8 / 3 غارة النعمان بن بشير تاريخ يعقوبي: وَجَّهَ مُعَاوِيَةَ النُّعْمَانَ بِنَ بَشِيرٍ ، فَأَغَارَ عَلَى مَالِكِ بْنِ كَعْبِ الأَرْحَبِيِّ ، وَكَانَ عَامِلَ عَلِيِّ عَلَى مَسْلِحَةِ عَيْنِ التَّمْرِ . فَندَبَ عَلِيٌّ فَقَالَ : يَا أَهْلَ الكَوْفَةِ ! انْتَدِبُوا إِلَى أَخِيكُمْ مَالِكِ بْنِ كَعْبٍ ، فَإِنَّ النُّعْمَانَ بِنَ بَشِيرٍ قَدْ نَزَلَ بِهِ فِي جَمْعٍ لَيْسَ بِكَثِيرٍ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَقَطَعَ مِنَ الظَّالِمِينَ طَرْفًا . فَأَبْطُوا ، وَلَمْ يَخْرُجُوا . (1)

الكامل في التاريخ: في هذه السنة [39 هـ] فرَّق معاوية جيوشه في العراق في أطراف علي، فوجه النعمان بن بشير في ألف رجل إلى عين التمر، وفيها: مالك بن كعب مسلحة لعلِّي في ألف رجل، وكان مالك قد أذن لأصحابه فاتوا الكوفة ولم يبق معه إلا مئة رجل، فلما سمع بالنعمان كتب إلى أمير المؤمنين يخبره ويستمدّه. فخطب علي الناس، وأمرهم بالخروج إليه، فتأقلوا. وواقع مالك النعمان وجعل حذار القرية في ظهور أصحابه، وكتب مالك إلى مخنف بن سليم يستعينه، وهو قريب منه، واقتتل مالك والنعمان أشد قتال، فوجه مخنف ابنه عبد الرحمن في خمسين رجلاً، فانتهاوا إلى مالك وقد كسروا جفون سيوفهم واستقتلوا، فلما رآهم أهل الشام انهزموا عند المساء، وظنوا أن لهم مددا، وتبعهم مالك فقتل منهم ثلاثة نفر. ولما تأقل أهل الكوفة عن الخروج إلى مالك، صدع علي المنبر فخطبهم، ثم قال: يا أهل الكوفة! كلما سمعتم بجمع من أهل الشام أظلكم انجحر كل امرئ منكم في بيته، وأغلق عليه بابه انجحر الصب في جحره، والصبغ في وجارها، المغرور من غرثموه، ومن فاز بكم فاز بالسهم الأخيب، لا أحرار عند النداء، ولا إخوان عند النجاء! إنا لله وإنا إليه راجعون! ماذا مئيت به منكم؟ عمي لا يبصرون، وبكم لا ينطقون، وصم لا يسمعون! إنا لله وإنا إليه راجعون. (2)

1- تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 195، الغارات: ج 2 ص 449؛ شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 303 كلاهما نحوه.

2- الكامل في التاريخ: ج 2 ص 425، تاريخ الطبري: ج 5 ص 133، البداية والنهاية: ج 7 ص 320؛ الغارات: ج 2 ص 447-457 كلها نحوه وراجع أنساب الأشراف: ج 3 ص 205-207 ونهج البلاغة: الخطبة 69.

8 / 3 غارت نعمان بن بشیر

8 / 3 غارت نعمان بن بشیر تاریخ یعقوبی: معاویه، نعمان بن بشیر را روانه ساخت. او بر مالک بن کعب ارحبی که کارگزار علی علیه السلام بر مرزبانان «عین التمر» بود، شبیخون زد. علی علیه السلام مردم را فرا خواند و فرمود: «ای اهل کوفه! به یاری برادران مالک بن کعب بشتابید، که نعمان بن بشیر همراه گروهی _ که زیاد هم نیستند _ بر او تاخته است. باشد که خداوند، گروهی از ستمگران را نابود سازد». مردم گندی کردند و بیرون رفتند.

الکامل فی التاریخ: در این سال (39 هجری) معاویه لشکریان خود را در عراق، در اطراف قلمرو حکومت علی علیه السلام پراکند. نعمان بن بشیر را با هزار مرد به عین التمر فرستاد، که در آن جا مالک بن کعب با هزار نفر مأمور پاسگاهی برای علی علیه السلام بود. مالک به یاران خود اجازه داده بود که به کوفه بروند و جز صد نفر کسی با او نبود. چون خبر هجوم نعمان را شنید، نامه ای به امیر مؤمنان نوشت و به او گزارش داد و نیروی کمکی درخواست کرد. علی علیه السلام خطبه ای خواند و مردم را به بیرون رفتن به یاری او فراخواند؛ اما سنگینی کرده، نرفتند. مالک با نعمان درگیر شد. دیوارهای آن روستا را پشت سر یاران خویش قرار داد. مالک به مخنف بن سلیم نامه نوشت و از او یاری طلبید. وی نزدیکی های او بود. مالک و نعمان پیکار سختی کردند. مخنف، پسرش عبد الرحمان را با پنجاه نفر فرستاد. آنان در حالی به مالک رسیدند که او و همراهانش غلاف شمشیرها را شکسته و دل به مرگ و پیکار سپرده بودند. چون شامیان آنان را دیدند، عصر هنگام گریختند و پنداشتند که نیروی امدادی در راه است. مالک آنان را تعقیب کرد و سه نفر از آنان را کشت. چون کوفیان از خروج به سوی مالک و یاری آنان سستی کردند، علی علیه السلام بر منبر رفت و بر آنان خطبه خواند و فرمود: «ای اهل کوفه! هر بار که شنیدید گروهی از شامیان بر شما تاخته و فرود آمده اند، هر يك از شما در خانه خود خزید و در را به روی خود بست، آن گونه که سوسمار به لانه اش و کفتار به آشیانه اش می خزد. فریب خورده کسی است که شما فریض دهید. هر کس با شما به پیروزی برسد، با تیر شکسته پیروز شده است. نه آزاد مردانی به هنگام ندا و نه برادرانی هنگام نجوایید. إنا لله و إنا إليه راجعون! به چه رنجی از دست شما گرفتار شده ام! کورانی هستید که نمی بیند، لال هایی که سخن نمی گویند و کرانی که نمی شنوند. إنا لله و إنا إليه راجعون!».

الإمام عليّ عليه السلام في استنفار أهل الكوفة بعد غارة التّعمان بن بشير: يا أهل الكوفة! المنسّر (1) من مناسر أهل الشام، إذا أظلم عليكم أغلقتم أبوابكم، وانجحرتم في بيوتكم انجحار الصّبة في جحرها، والصّبغ في وجرها، الدليل والله من نصرتموه، ومن رمى بكم رمى بأفوق ناصيل، أف لكم! لقد لقيت منكم ترحا، ويحككم! يوما أناجيكم ويوما أناديكم، فلا أجاب عند النداء، ولا إخوان صدق عند اللقاء، أنا والله منيت بكم، صم لا تسمعون، بكم لا تنطقون، عمي لا تبصرون، فالحمد لله رب العالمين! ويحككم! أخرجوا إلى أخيكم مالك بن كعب، فإن التّعمان بن بشير قد نزل به في جمع من أهل الشام ليس بالكثير، فانهضوا إلى إخوانكم لعل الله يقطع بكم من الظالمين طرفا! ثم نزل. فلم يخرجوا، فأرسل إلى وجوههم وكبرائهم، فأمرهم أن ينهضوا ويحثوا الناس على المسير، فلم يصنعوا شيئا.

(2)

1- المنسّر: القطعة من الجيش، تمرّ قدام الجيش الكبير (النهاية: ج 5 ص 47 «نسر»).

2- الغارات: ج 2 ص 451 وراجع نهج البلاغة: الخطبة 69.

امام علی علیه السلام_ پس از شبیخون نعمان بن بشیر، در بسیج مردم کوفه برای نبرد_ «ای کوفیان! یک دسته از گروه های شامیان بر شما می تازند، درهای خودتان را می بندید و همچون سوسمار و کفتار که به لانه و آشیانه اش می خزد، به خانه هایتان می خزید. خوار کسی است که شما یاورش باشید. هر که به کمک شما تیر افکند، با تیری شکسته تیر انداخته است. اُف بر شما! چه رنجی از شما کشیدم! وای بر شما! یک روز به نجوا می خوانمتان، روزی هم به ندا. نه بر ندایم پاسخی می شنوم و نه هنگامه نبرد، برادران راستین هستید. به خدا سوگند ، گرفتار شماها شدم، که ناشنوایانی هستید که نمی شنوید، لال هایی که حرف نمی زنید و کورانی که نمی بینید. حمد و ستایش از آن پروردگار جهانیان است. وای بر شما! برای یاری برادران مالک بن کعب بیرون شوید، که نعمان بن بشیر با جمعی از شامیان_ که زیاد هم نیستند_ بر سر او فرود آمده اند. به یاری برادرانتان برخیزید، شاید خداوند به سبب شما گروهی از ستمگران را نابود کند». سپس از منبر فرود آمد. بیرون رفتند. در پی چهره ها و بزرگانشان فرستاد و فرمان داد که برخیزند و مردم را بر رفتن برانگیزند؛ ولی کاری نکردند!

8 / غارة سفيان بن عوف الغارات عن سفيان بن عوف الغامدي: دعاني معاوية فقال: إني باعيتك في جيش كثيف ذي أداة وجلادة فالزم لي جانب الفرات حتى تمر بهيت (1) فتقطعها، فإن وجدت بها جندا فأغر عليهم وإلا فامض حتى تغير على الأنبار، فإن لم تجد بها جندا فامض حتى تغير على المدائن ثم أقبل إلي، واتق أن تقرب الكوفة، وأعلم أنك إن أغرت على أهل الأنبار وأهل المدائن فكأنك أغرت على الكوفة، إن هذه الغارات يا سفيان على أهل العراق ترهب قلوبهم وتجرئ كل من كان له فينا هوى منهم ويرى فراقهم، وتدعو إلينا كل من كان يخاف الدوائر، وخرب كل ما مرت به من القرى، واقتل كل من لقيت ممن ليس هو على رأيك، واحرب (2) الأموال، فإنه شبيه بالقتل وهو أوجع للقلوب. (3)

الكامل في التاريخ: وجه معاوية في هذه السنة [39 هـ] أيضا سفيان بن عوف في ستة آلاف رجل، وأمره أن يأتي هيت فيقطعها، ثم يأتي الأنبار والمدائن فيوقع بأهلها. فأتى هيت فلم يجد بها أحدا، ثم أتى الأنبار وفيها مسلحة لعللي تكون خمسة مائة رجل وقد تفرقوا ولم يبق منهم إلا مائة رجل، وكان سبب تفرقهم أنه كان عليهم كميل بن زياد، فبلغه أن قوما بقرقيسيا يريدون الغارة على هيت فسار إليهم بغير أمر علي. فأتى أصحاب سفيان وكميل غائب عنها، فأغضب ذلك عليا على كميل، فكتب إليه ينكر ذلك عليه. وطمع سفيان في أصحاب علي لقتلهم فقاتلهم، فصبر أصحاب علي ثم قتل صاحبهم، وهو أشرس بن حسان البكري، وثلاثون رجلا، واحتملوا ما في الأنبار من أموال أهلها ورجعوا إلى معاوية. وبلغ الخبر عليا فأرسل في طلبهم فلم يدركوا. (4)

1- هيت: بلدة في العراق على الفرات من نواحي بغداد، فوق الأنبار (معجم البلدان: ج 5 ص 421).

2- الحرب: نهب مال الإنسان وتزكته لا شيء له (النهاية: ج 1 ص 358 «حرب»).

3- الغارات: ج 2 ص 464؛ شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 85.

4- الكامل في التاريخ: ج 2 ص 425، تاريخ الطبري: ج 5 ص 134، البداية والنهاية: ج 7 ص 320 وزاد في آخرهما «بلغ الخبر عليا عليه السلام فخرج حتى أتى النخيلة، فقال له الناس: نحن نكفيك، قال: ما تكفوني ولا أنفسكم، وسرح سعيد بن قيس في أثر القوم، فخرج في طلبهم حتى جاز هيت، فلم يلحقهم فرجع»، الفتوح: ج 4 ص 225 كلها نحوه وراجع أنساب الأشراف: ج 3 ص 231 ودعائم الإسلام: ج 1 ص 390.

8 / 4 غارت سفیان بن عوف

8 / 4 غارت سفیان بن عوفالغارات_ به نقل از سفیان بن عوف غامدی_ : معاویه مرا خواست و گفت: تو را با لشکر انبوه و ساز و برگ جنگی می فرستم . مسیر فرات را پیش بگیر، تا آن که به هیت (1) برسی و از آن بگذری. اگر آن جا لشکریانی دیدی بر آنان بتاز و غارت کن، وگرنه پیش برو تا شهر انبار را غارت کنی. اگر در آن جا لشکریانی نیافتی ، برو تا به مدائن شبیخون بزنی . سپس به نزد من باز گرد. مبادا به کوفه نزدیک شوی! و بدان که اگر بر مردم انبار و مدائن شبیخون بزنی، گویا کوفه را غارت کرده ای. ای سفیان! این شبیخون ها بر مردم عراق، دل هایشان را به هراس می افکند و هواداران ما را نیز که در فکر جدا شدن از آنان اند، جرئت می بخشد و کسانی را که از پیشامدها می ترسند، به سوی ما می کشاند. به هر آبادی ای که رسیدی خراب کن و هرکس را که با خودت همفکر ندیدی بکش و اموال را غارت کن که این کار هم مثل کشتن است و دل ها را بیشتر به درد می آورد.

الکامل فی التاریخ: م_عاوی_ه در م_مین س_ال (39 هجری) نیز سفیان بن عوف را با شش هزار مرد فرستاد و دستور داد که به هیت برود و از آن جا بگذرد و به انبار و مدائن رفته ، بر مردم آن جا شبیخون بزند. او به هیت رفت. آن جا کسی را نیافت. به انبار رفت که پاسگاهی با پانصد نفر برای علی علیه السلام آن جا بود. همه رفته بودند ، جز دویست نفر. سبب پراکنده شدنشان هم این بود که سردار آنان کَمیل بن زیاد، وقتی خبر یافت گروهی از قرقسیا قصد حمله به هیت را دارند، بدون فرمان علی علیه السلام به سوی آنان رفت. همراهان سفیان در حالی به انبار آمدند که کَمیل آن جا نبود. این موضوع، سبب خشم علی علیه السلام بر کَمیل شد و در این مورد، نامه انتقادآمیزی به او نوشت. چون یاران علی علیه السلام آن جا کم بودند، سفیان به طمع افتاد و با آنان جنگید. یاران علی علیه السلام مقاومت کردند، تا آن که رئیسشان اشرس بن حَسَّان بکری با سی نفر دیگر کشته شدند. غارتگران همه اموال مردم انبار را برداشته، نزد معاویه بازگشتند. چون به علی علیه السلام خبر رسید، گروهی را در پی آنان فرستاد، اما به آنان نرسیدند.

1- .شهری در کرانه فرات، بالاتر از انبار (تقویم البلدان : ص 299).

تاريخ اليعقوبي: أغار سُفْيَانُ بْنُ عَوْفٍ عَلَى الْأَنْبَارِ، فَقَتَلَ أَشْرَسَ بْنَ حَسَّانِ الْبَكْرِيِّ، فَأَتْبَعَهُ عَلِيُّ بْنُ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ، فَلَمَّا أَحَسَّ بِهِ انصَرَفَ مُؤَلِّيًا، وَتَبِعَهُ سَعِيدٌ إِلَى عَانَاتٍ فَلَمْ يَلْحَقْهُ. (1)

الغارات عن محمد بن مخنف: إنَّ سُفْيَانَ بْنَ عَوْفٍ لَمَّا أَغَارَ عَلَى الْأَنْبَارِ قَدِمَ عَلِجٌ (2) مِنْ أَهْلِهَا عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ. فَصَعَدَ الْمِنْبَرَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحَاكُمُ الْبَكْرِيَّ قَدْ أُصِيبَ بِالْأَنْبَارِ وَهُوَ مُعْتَزٌّ لَا يَخَافُ مَا كَانَ، فَأَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَلَى الدُّنْيَا فَانْتَدَبُوا إِلَيْهِمْ حَتَّى تَلَاقَوْهُمْ، فَإِنْ أَصَبْتُمْ مِنْهُمْ طَرَفًا أَنْكَلْتُمُوهُمْ عَنِ الْعِرَاقِ أبدأ مَا بَقُوا. ثُمَّ سَكَتَ عَنْهُمْ رَجَاءً أَنْ يُجِيبُوهُ أَوْ يَتَكَلَّمُوا، أَوْ يَتَكَلَّمُوا مِنْهُمْ بِخَيْرٍ فَلَمْ يَنْسِ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِكَلِمَةٍ، فَلَمَّا رَأَى صَدَمَتَهُمْ عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمْ نَزَلَ فَخَرَجَ يَمْشِي رَاحِلًا حَتَّى أَتَى النَّخِيلَةَ وَالنَّاسُ يَمْشُونَ خَلْفَهُ حَتَّى أَحَاطَ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَشْرَافِهِمْ، فَقَالُوا: ارْجِعْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَ. فَقَالَ: مَا تَكْفُونَنِي وَلَا تَكْفُونَ أَنْفُسَكُمْ، فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى صَرَفُوهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَارْجَعُوا وَهُوَ وَاجِمٌ كَثِيبٌ. وَدَعَا سَعِيدَ بْنَ قَيْسٍ الْهَمْدَانِيَّ فَبَعَثَهُ مِنَ النَّخِيلَةِ بِثَمَانِيَةِ آلَافٍ، وَذَلِكَ أَنَّهُ أُخْبِرَ: أَنَّ الْقَوْمَ جَاؤُوا فِي جَمْعٍ كَثِيبٍ. فَقَالَ لَهُ: إِنِّي قَدْ بَعَثْتُكَ فِي ثَمَانِيَةِ آلَافٍ، فَاتَّبِعْ هَذَا الْجَيْشَ حَتَّى تُخْرِجَهُ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ. فَخَرَجَ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فِي طَلَبِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ عَانَاتٍ سَرَّحَ أَمَامَهُ هَانِيَّ بْنَ الْخَطَّابِ الْهَمْدَانِيَّ، فَاتَّبَعَ آثَارَهُمْ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَدَانِيَّ أَرْضِ قِنْسَرِينَ وَقَد فَاتُوهُ، ثُمَّ انصَرَفَ. قَالَ: فَلَبِثَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرَى فِيهِ الْكَأَبَةَ وَالْحُزْنَ حَتَّى قَدِمَ عَلَيْهِ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ فَكَتَبَ كِتَابًا، وَكَانَ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ عَلِيًّا فَلَمْ يُطِقْ عَلَى الْقِيَامِ فِي النَّاسِ بِكُلِّ مَا أَرَادَ مِنَ الْقَوْلِ، فَجَلَسَ بِيَابِ السُّدَّةِ الَّتِي تَصِلُ إِلَى الْمَسْجِدِ، وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَدَعَا سَعِيدًا مَوْلَاهُ فَدَفَعَ الْكِتَابَ إِلَيْهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ، فَقَامَ سَعِيدٌ بِحَيْثُ يَسْمَعُ عَلِيُّ قِرَاءَتَهُ وَمَا يَرُدُّ عَلَيْهِ النَّاسُ، ثُمَّ قَرَأَ الْكِتَابَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ إِلَى مَنْ قُرِيَ عَلَيْهِ كِتَابِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. أَمَا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَلَا شَرِيكَ لِلَّهِ الْأَحَدِ الْقَيُّومِ، وَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ فِي الْعَالَمِينَ. أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ عَاتَبْتُكُمْ فِي رُشْدِكُمْ حَتَّى سَدَّيْتُ، أَرْجَعْتُمُونِي بِالْهُزْءِ مِنْ قَوْلِكُمْ حَتَّى بَرِمْتُ، هَزَاءٌ مِنَ الْقَوْلِ لَا يُعَادِيهِ، وَخَطِلَ مَنْ يُعْزُّ أَهْلَهُ، وَلَوْ وَجَدْتُ بُدًّا مِنْ خِطَابِكُمْ وَالْعِتَابِ إِلَيْكُمْ مَا فَعَلْتُ، وَهَذَا كِتَابِي يَقْرَأُ عَلَيْكُمْ فَرُدُّوا خَيْرًا وَأَفْعَلُوهُ، وَمَا أَظُنُّ أَنْ تَفْعَلُوا، فَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ. (3)

1- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 196.

2- العليج: الرَّجُلُ الْقَوِيُّ الضَّخْمُ (النهاية: ج 3 ص 286 «عليج»).

3- الغارات: ج 2 ص 470.

تاریخ الیعقوبی: سفیان بن عوف بر انبار هجوم آورد. اشرس بن حسان بکری کشته شد. علی علیه السلام سعید بن قیس را در پی او فرستاد. [سفیان،] چون آمدن او را احساس کرد، گریخت. سعید تا عانات او را تعقیب کرد، ولی به او نرسید.

الغارات_ به نقل از محمد بن مخنف -: سفیان بن عوف چون بر شهر انبار شیخون زد، مرد تنومندی از اهالی آن جا نزد علی علیه السلام آمد و خبر داد. حضرت بر منبر رفت و فرمود: «ای مردم! برادر بکری شما در انبار کشته شده است، شخصی که بلند همت و سرفراز و بی باک بود و پاداش الهی را بر دنیا برگزید. به سوی مهاجمان بشتابید تا با آنان رو در رو شوید. اگر ضربه ای به آنان بزنید، برای همیشه آنان را از عراق رانده اید». آن گاه، به امید پاسخ مساعد و سخن مناسب آنان سکوت کرد؛ ولی هیچ کس، حتی يك کلمه دم نزد. چون سکوت آنان را بر آنچه در دلشان بود دید، فرود آمد و پیاده به سمت نُخَیله راه افتاد، در حالی که مردم پشت سر او می رفتند، تا آن که گروهی از اشراف کوفه بر گرد او جمع شدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! برگرد، که ما تو را از این کار کفایت می کنیم. فرمود: «شما نه مرا کفایت می کنید، نه خود را!» آنان همچنان با او به سخن پرداختند تا حضرت را به خانه اش باز گرداندند. امام علیه السلام برگشت، در حالی که غمگین و آزرده خاطر بود. علی علیه السلام سعید بن قیس همدانی را خواست و او را از نخيله همراه هشت هزار نفر فرستاد؛ چرا که خبر یافته بود غارتگران با جمع انبوهی آمده اند. به وی فرمود: «تو را با هشت هزار نفر فرستادم. این قشون [غارتگر] را تعقیب و از سرزمین عراق بیرون کن». [سعید] در ساحل فُرات به تعقیب او پیش رفت تا به عانات رسید. از آن جا هانی بن خطاب همدانی را پیش فرستاد و او در پی مهاجمان رفت تا به نزدیکی های سرزمین قَسْرین (1) رسید که آنان گریخته بودند. سپس بازگشت. به گفته راوی، علی علیه السلام همچنان دلگرفته و غمگین بود، تا آن که سعید بن قیس به نزد او باز آمد، آن گاه نامه ای نوشت. آن روزها بیمار بود و نتوانست آنچه را که می خواست، ایستاده در میان مردم بگوید. پس زیر طاق دری که به مسجد وصل می شد نشست، در حالی که حسن و حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر هم همراهش بودند. غلامش سعد را خواست و نامه را به او داد و فرمود که برای مردم بخواند. سعد ایستاد، به نحوی که علی علیه السلام خواندن او و جواب مردم را بشنود و متن نامه را چنین خواند: به نام خداوند بخشنده مهربان. از بنده خدا علی به همه مسلمانانی که این نامه بر آنان خوانده شود. سلام بر شما! اما بعد؛ حمد از آن پروردگار جهانیان است و سلام بر پیامبران. برای خدای یگانه قیوم شریکی نیست. درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلام بر او در دو جهان! اما بعد؛ من در حالت رشد و هدایت شما آن قدر عتابتان کردم که خسته شدم و شما پاسخ مسخره آمیز به من دادید تا آن که بیزار گشتم؛ گفتار مسخره آمیزی که حرف در او بی اثر است و یاوه های کسی که با خانواده خویش در لجاجت و عناد است. اگر چاره ای از ملامت و خطاب شما داشتم، هرگز به نکوهستان نمی پرداختم. این نامه ام بر شما خوانده می شود. پاسخ خوبی به آن دهید و به آن عمل کنید، هر چند گمان ندارم که عمل کنید و یاری از خداست».

1- شهری در يك منزلی حلب از سمت حمص. در کوه های آن مزاری است که گویند قبر حضرت صالح علیه السلام است (معجم البلدان: ج 4 ص 403).

الإمام علي عليه السلام لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ ، فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شَاءَ حَتَّى أَتَى التَّحِيلَةَ فَأَدْرَكَهُ النَّاسُ ، وَقَالُوا : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ _ : مَا تَكْفُونَنِي أَنْفَسَكُمْ ، فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ ؟ إِنْ كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رِعَاتِيهَا ، وَإِنِّي الْيَوْمَ لِأَشْكُو حَيْفَ رِعَاتِي ، كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ الْقَادَةُ ، أَوْ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ . (1)

عنه عليه السلام _ مِنْ حُطْبَتِهِ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ بَعْدَ تَحْرِيفِهِمْ عَلَى قِتَالِ سُفْيَانَ بْنِ عَوْفٍ الَّذِي غَارَ عَلَى الْأَنْبَارِ ، بَعْدَ إِبَاءِ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَنِ الْقِتَالِ _ : أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ ، الْمُتَفَرِّقَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ، مَا عَزَّ مِنْ دَعَائِكُمْ ، وَلَا اسْتِرَاحَ مِنْ فِاسَاكُمُ ، كَلَامُكُمْ يُوهِنُ الصُّمَّ الصَّلَابَ ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمَعُ فِيكُمْ عَدُوَّكُمْ ، إِنْ قُلْتُ لَكُمْ : سِيرُوا إِلَيْهِمْ فِي الْحَرِّ ، قُلْتُمْ : أَمِهْلَنَا يَنْسَلِخَ عَنَّا الْحَرُّ ، وَإِنْ قُلْتُ لَكُمْ : سِيرُوا إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ ، قُلْتُمْ : أَمِهْلَنَا حَتَّى يَنْسَلِخَ عَنَّا الْبَرْدُ ، فِعْلَ ذِي الدِّينِ الْمَطُولِ . مَنْ فَازَ بِكُمْ فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ . أَصْبَحْتُ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ ، فَزَقَّ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ . أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ ؟ ! وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ ؟ ! أَمَا إِنَّكُمْ سَتَتَلَقُونَ بَعْدِي أَثْرَةً يَتَّخِذُهَا عَلَيْكُمْ الصُّلَالُ سُنَّةً ، وَفَقْرًا يَدْخُلُ بُيُوتَكُمْ ، وَسَيْفًا قَاطِعًا ، وَتَمْتَمُونَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّكُمْ رَأَيْتُمُونِي وَقَاتَلْتُمَ مَعِي وَقُتِلْتُمَ دُونِي . (2)

1- نهج البلاغة : الحكمة 261 ، عيون الحكم والمواعظ : ص 164 ح 3490 وفيه من «إن كانت الرعايا» .

2- الغارات : ج 2 ص 483 عن إسماعيل بن رجاء الزبيدي .

امام علی علیه السلام: چون خیر شیخون سپاه معاویه به شهر انبار (1) به امام علی علیه السلام رسید، خودش پیاده به راه افتاد تا به نُحَیله رسید. مردم به او رسیدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! ما شما را از دشمن کفایت می کنیم. فرمود: «شما مرا از [زیان] خودتان نمی توانید کفایت کنید، چگونه می خواهید از [زیان] دیگران مرا کفایت کنید؟! اگر پیش از من، مردم از ستم حاکمان شکایت داشتند، اینک من از ظلم مردم خود شکایت دارم. گویا من فرمانبرم و آنان فرماندهان اند، یا من پیروم و آنان پیشوا و مدافع!».

امام علی علیه السلام از خطبه آن حضرت خطاب به اهل کوفه، پس از آن که آنان را برای مقابله با سفیان بن عوف تشویق کرد که به انبار شیخون زده بود و اصحاب هم از نبرد، روی برتافتند: ای مردمی که بدن هایتان جمع و فکرها و دل هایتان پراکنده است! کسی که شما را فرا بخواند، عزت نمی یابد و کسی که با شما سر و کار داشته باشد، نمی آساید. سختنان صخره های سخت را فرو می شکنند، ولی کارهای شما [آن چنان سست است که] دشمنانتان را به طمع می اندازد. هرگاه در گرما گفتم: به سویشان حرکت کنید، گفتید: مهلتمان بده تا گرما سپری شود! وقتی در زمستان گفتم: به سویشان بشتابید، گفتید: مهلتی تا سوز سرما بگذرد؛ کار بدهکاران مسامحه کار در ادای دین! هر که با شما کامیاب شود، با تیر شکسته کامیاب شده است. چنان شده ام که نه سختنان را باور می کنم و نه به یاری تان چشم امید دارم. خدا میان من و شما جدایی افکند! پس از نابودی خانه و کاشانه تان از کدام خانه دفاع می کنید؟ و پس از من با کدام پیشوا به نبرد می روید؟ آگاه باشید! پس از من امتیازطلبی هایی را خواهد دید که گم راهان آنها را سنت قرار می دهند، و فقری که واردخانه هایتان می شود و شمشیری بُرنده، و آرزو خواهید کرد که کاش مرا می دیدید و همراه من پیکار می کردید و در راه من کشته می شدید».

1- انبار، شهری کوچک که در دوره ساسانیان آباد بود. آثار برجای مانده آن در شصت کیلومتری غرب بغداد دیده می شود. چون محل نگهداری گندم، جو و علوفه اسب های سپاهیان بود، انبار نامیده می شد؛ وگرنه ایرانیان به آن «فیروز شاپور» می گفتند. در سال 12 هجری به دست خالد بن ولید فتح شد. سَفَّاح، نخستین خلیفه عباسی مدّتی آن جا را مقرّ خلافت خویش قرار داد.

عنه عليه السلام من كلام له عليه السلام في استنهاض الناس: ألا وإني قد دعوتكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلاً ونهاراً، وسيراً وإعلاناً، وقلت لكم: أغزوهم قبل أن يغزواكم، فوالله ما غزيت قوماً قط في عقر دارهم إلا ذلوا. فتواكلتم وتخاذلتم حتى شئت عليكم الغارات، ومليكت عليكم الأوطان. هذا أخو غامد وقد وردت خيله الأنبار، وقتل حسان بن حسان البكري، وأزال خيلكم عن مسالحتها، وقد بلغني أن الرجل منهم كان يدخل على المرأة المسلمة، والأخرى المعاهدة، فينتزع حجلها، وقلبها (1) وقلائدها ورعاها (2)، ما تمنع منه إلا بالإسترجاع والإسترحام. ثم انصرفوا وإفرين ما نال رجلاً منهم كلم (3)، ولا أريق لهم دم، فلو أن امرأ مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما كان به ملوماً، بل كان عندي به جديراً، فيا عجباً عجباً والله يميث القلب ويجلب الهم من اجتماع هؤلاء على باطلهم، وتفرقكم عن حقائقكم! فقبحا لكم وترحاً، حين صيرتم غرضاً يرمى، يُغاز عليكم ولا تُغيرون، وتُغزون ولا تغزون، ويُعصى الله وترضون! فإذا أمرتكم بالسَّير إليهم في أيام الحرِّ قلتم: هذه حمارة القيظ، أمهلنا يسبح (4) عنا الحر، وإذا أمرتكم بالسَّير إليهم في الشتاء قلتم: هذه صبارة القر، أمهلنا يسليخ عنا البرد، كل هذا فراراً من الحرِّ والقر، فإذا كنتم من الحرِّ والقر تفرّون، فأنتم والله من السيف أقر! يا أشباه الرجال ولا رجال! حلوم الأطفال، وعقول ربات الحجال، لو ددت أتي لم أركم ولم أعرفكم معرفةً والله جرّت ندماً، وأعقبت دماً. فأنلكم الله! لقد ملأتم قلبي قيحاً، وشحنتم صَدري غيظاً، وجرعتموني نغب (5) التَّهمام (6) أنفاساً، وأفسدتم عليّ رأيي بالعصيان والخذلان حتى لقد قالت فريش: إن ابن أبي طالب رجلٌ شجاع، ولكن لا علم له بالحرب. لله أبوه! وهل أحدٌ منهم أشد لها مراساً، وأقدم فيها مقاماً مني! لقد نهضت فيها وما بلغت العشرين، وها أنا قد ذرّفت على السنين! ولكن لا رأي لمن لا يطاع! (7)

- 1- القلب: السّوار (النهاية: ج 4 ص 98 «قلب»).
- 2- الرّعات: القرطة؛ وهي من حليّ الأذن واحدها: رَعْتَةٌ ورَعْتَةٌ (النهاية: ج 2 ص 234 «رعث»).
- 3- الكلم: الجرح (النهاية: ج 4 ص 199 «كلم»).
- 4- أي يخفّ، وتسبيح الحرّ: سكن وفتّر (لسان العرب: ج 3 ص 23 «سبح»).
- 5- نغب: جمع نُغْبَة؛ أي جُرْعَة (لسان العرب: ج 1 ص 765 «نغب»).
- 6- التَّهمام: بفتح التاء: الهمّ (شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 80).
- 7- الكافي: ج 5 ص 4 ح 6 عن أبي عبد الرحمن السلمي، نهج البلاغة: الخطبة 27، الغارات: ج 2 ص 475 عن محمد بن مخنف؛ البيان والتبيين: ج 2 ص 53، أنساب الأشراف: ج 3 ص 201 والثلاثة الأخيرة نحوه وراجع الإرشاد: ج 1 ص 279.

امام علی علیه السلام در ترغیب مردم به جهاد: آگاه باشید! من شما را شب و روز و نهار و آشکار به جهاد با این گروه فراخواندم و به شما گفتم: «پیش از آن که با شما بجنگند، به نبردشان بروید، که به خدا سوگند، هیچ قومی داخل خانه های خود با دشمن نجهنگیدند، مگر آن که خوار شدند». شما هم کار را به یکدیگر واگذاشتید و به یاری نیامدید، تا شیخون ها از هر سو بر شما پیش آمد و سرزمین هایتان را گرفتند. اینک، این مرد غامدی است که لشکریانش وارد انبار شده و حسان بن حسان بکری را کشته اند و سپاه شما را از پاسگاه هایشان کنار زده اند. به من خبر رسیده که افراد آنان بر زن مسلمان یا زن اهل ذمه وارد می شدند و خلخال و گردنبند و دستبند و گوشواره از آنان می گندند، و آنان جز با گفتن «إنا لله وإنا إليه راجعون» و ترحم خواهی کاری نمی توانستند بکنند. سپس غارتگران با دست پُر برگشته اند، نه فردی از آنان زخمی شده و نه خونی از ایشان ریخته شده است. اگر پس از این حادثه، مسلمانی از اندوه بمیرد، جای ملامت نیست؛ بلکه در نزد من شایسته است! شگفتا، شگفتا! دل را ذوب می کند و اندوه می آورد این که آن گروه در راه باطلشان هماهنگ اند و شما در راه حق خویش پراکنده اید. بدا به شما و فسردگی باد بر شما، که نشانه و هدف تیرها [ی دشمن] شده اید! بر شما شیخون می زنند و نمی شورید. با شما می جنگند و پیکار نمی کنید. خدا را نافرمانی می کنند و خرسندید. وقتی در روزهای گرم فرمانتان می دهم که به سویشان بشتابید، می گویند: اینک این سوزش گرم است. مهلت بده تا گرما از ما بگذرد [و خنک شود]! و چون در زمستان فرمان می دهم که به سویشان بکوچید، می گویند: این سرمای سوزان است. مهلتمان ده تا این سرما از سرمان بگذرد! همه اینها فرار از گرما و سرماست. هرگاه شما از سرما و گرما گریزان باشید، به خدا سوگند، از شمشیر گریزان تر خواهید بود. ای مرد نمایان نامرد! ای خواب هایتان کودکانه و اندیشه هایتان همچون زنان حجله نشین! دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و نمی شناختم؛ شناختی که به خدا سوگند، برایم پشیمانی و ملامت در پی داشت. مرگتان باد! دلم را چرکین و سینه ام را خشماگین ساختید و جرعه جرعه اندوه به کامم ریختید و با نافرمانی و ترک یاری، نظرم را تباه کردید، تا آن جا که قریش گفت: «پسر ابوطالب مرد شجاعی است؛ لیکن دانش جنگ ندارد!» خدا پدرشان را خیر دهد! کدام يك از آنان از من جنگ آزموده تر و با سابقه تر در جهاد است؟ آن گاه که بیست سالم نشده بود، در میدان جنگ بودم و اینک عمرم از شصت گذشته است؛ لیکن آن که اطاعتش نکنند، رأبی هم ندارد!

الأمالي للطوسي عن ربيعة بن ناجذ: لَمَّا وَجَّهَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، سُفْيَانَ بْنَ عَوْفِ الْغَامِدِيِّ إِلَى الْأَنْبَارِ لِلْغَازَةِ، بَعَثَهُ فِي سِتَّةِ آلَافِ فَارِسٍ، فَأَغَارَ عَلَى هَيْتِ وَالْأَنْبَارِ، وَقَتَلَ الْمُسْلِمِينَ، وَسَبَى الْحَرِيمَ، وَعَرَضَ النَّاسَ عَلَى الْبِرَاءَةِ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، اسْتَنْفَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسَ، وَقَدْ كَانُوا تَفَاعَدُوا عَنْهُ، وَاجْتَمَعُوا عَلَى خِذْلَانِهِ، وَأَمَرَ مُنَادِيَهُ فِي النَّاسِ فَاجْتَمَعُوا، فَقَامَ خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ: أَيُّهَا النَّاسُ، فَوَ اللَّهُ لَأَهْلُ مِصْرِكُمْ فِي الْأَمْصَارِ أَكْثَرُ فِي الْعَرَبِ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَمَا كَانُوا يَوْمَ عَاهَدُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَمْنَعُوهُ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ حَتَّى يُبْلَغَ رِسَالَتِ اللَّهِ إِلَّا قَبِيلَتَيْنِ صَغِيرٌ مَوْلِدُهُمَا، مَا هُمَا بِأَقْدَمِ الْعَرَبِ مِيلَادًا، وَلَا بِأَكْثَرِهِ عَدَدًا، فَلَمَّا آوَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَصْحَابَهُ، وَنَصَرُوا اللَّهَ وَدِينَهُ، رَمَتْهُمُ الْعَرَبُ عَنْ قَوْسٍ وَاحِدَةٍ، وَتَحَالَفَتْ عَلَيْهِمُ الْيَهُودُ، وَعَزَّتْهُمْ الْقَبَائِلُ قَبِيلَةً بَعْدَ قَبِيلَةٍ، فَتَجَرَّدُوا لِلدِّينِ، وَقَطَعُوا مَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْعَرَبِ مِنَ الْحَبَائِلِ، وَمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْيَهُودِ مِنَ الْعُهُودِ، وَنَصَبُوا لِأَهْلِ نَجْدٍ وَتَهَامَةٍ، وَأَهْلِ مَكَّةَ وَالْيَمَامَةِ، وَأَهْلِ الْحَزْنِ وَأَهْلِ السَّهْلِ؛ قَنَاةَ الدِّينِ وَالصَّبْرِ تَحْتَ حِمَاسِ الْجِلَادِ، حَتَّى دَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَرَبُ، فَرَأَى فِيهِمْ قُرَّةَ الْعَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، فَأَنْتُمْ فِي النَّاسِ أَكْثَرُ مِنْ أَوْلِيائِكُمْ فِي أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنَ الْعَرَبِ. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آدَمٌ طَوَالًا، فَقَالَ: مَا أَنْتَ كَمُحَمَّدٍ! وَلَا نَحْنُ كَأَوْلِيائِكَ الَّذِينَ ذَكَرْتَ؛ فَلَا تُكَلِّفْنَا مَا لَا- طَاقَةَ لَنَا بِهِ! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْسِنِ مَسْمَعًا تُحْسِنُ إِجَابَةً، تُكَلِّمُكَ الثَّوَاكِلُ! مَا تَرِيدُونَنِي إِلَّا غَمًّا، هَلْ أَخْبَرْتُمْ أَنِّي مِثْلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنْتُمْ مِثْلُ أَنْصَارِهِ، وَإِنَّمَا ضَرَبْتُ لَكُمْ مَثَلًا، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ تَأْسُوا بِهِمْ. ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرَ فَقَالَ: مَا أَحْوَجَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ إِلَى أَصْحَابِ النَّهْرَوَانَ، ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَلَغَطُوا، فَقَامَ رَجُلٌ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: اسْتَبَانَ فَقَدْ الْأَشْتَرِ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ؛ لَوْ كَانَ حَيًّا لَقَلَّ اللَّغَطُ، وَلَعَلِمَ كُلُّ امْرِئٍ مَا يَقُولُ. فَقَالَ لَهُمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَدَلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -: هَبِلْتُمْ الْهَوَايِلُ! لَأَنَا أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ حَقًّا مِنَ الْأَشْتَرِ، وَهَلْ لِلْأَشْتَرِ عَلَيْكُمْ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ؟ وَغَضِبَ فَنَزَلَ. فَقَامَ حُجْرُ بْنُ عَدِيِّ وَسَعْدُ بْنُ قَيْسٍ، فَقَالَا: - لا- يَسُوؤُكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مُرْنَا بِأَمْرِكَ تَتَّبِعُهُ، فَوَ اللَّهُ الْعَظِيمِ مَا يَعْظُمُ جَزَعَنَا عَلَى أَمْوَالِنَا أَنْ تُفَرِّقَ، وَلَا عَلَى عَشَائِرِنَا أَنْ تُقْتَلَ فِي طَاعَتِكَ، فَقَالَ لَهُمْ: تَجَهَّزُوا لِلسَّيْرِ إِلَى عَدُونِنَا. ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَخَلَ عَلَيْهِ وَجْهُ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: أَشِيرُوا عَلَيَّ بِرَجُلٍ صَلِيبٍ نَاصِحٍ يَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ السَّوَادِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ قَيْسٍ: عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالنَّاصِحِ الْأَرِيبِ الشُّجَاعِ الصَّلِيبِ مَعْقِلِ بْنِ قَيْسِ التَّمِيمِيِّ، قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ دَعَاهُ فَوَجَّهَهُ وَسَارَ، وَلَمْ يُعَدِّ حَتَّى أُصِيبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

الأمالی، طوسی_ به نقل از ربیعة بن ناجذ_: چون معاویه، سفیان بن عوف غامدی را برای شیبخون به انبار فرستاد، شش هزار سواره همراهش کرد. او بر هیت و انبار شیبخون زد، مسلمانان را کشت و زنانشان را اسیر گرفت و مردم را وا داشت تا از امیر مؤمنان برائت جویند. امیر مؤمنان مردم را به حرکت فراخواند. پیش تر از یاری او بازنشسته بودند و در ترك یاری او همدست بودند. منادی او در میان مردم ندا داد. مردم گرد آمدند. امام علیه السلام به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات فرستادن بر پیامبر خدا فرمود: «اما بعد؛ ای مردم! به خدا سوگند، مردم شهر شما در میان شهرهای عرب نشین، بیش از انصار [مدینه] اند. [انصار،] آن روز که با پیامبر خدا پیمان بستند که از او و مهاجران همراهش دفاع کنند تا رسالت های الهی را ابلاغ کند، بیش از دو قبيله کوچک زادگاه نبودند. نه کهن ترین قبيله عرب بودند، نه پر جمعیت ترین آنان؛ ولی چون پیامبر خدا و یاران او را پناه دادند و خدا و آیین او را یاری کردند، همه عرب از يك کمان آنان را هدف قرار دادند و یهود بر ضد آنان هم پیمان شدند و قبایل یکی پس از دیگری با آنان جنگیدند. آنان هم دل به یاری دین خدا بستند و پیوندهای خود را با عرب بُریدید و پیمان های خویش را با یهود گسستند و با مردم نجد و تهمامه و مردم مکه و یمامه و اهل کوهستان و دشت به مبارزه پرداختند و نیزه دین را استوار داشتند و زیر پوشش نبرد، مقاومت کردند، تا آن که عرب، تن به فرمان پیامبر خدا سپرد و آن حضرت، پیش از آن که به سوی خدا پر کشد، آنان را مایه روشنی چشم خود می دید. شما امروز در میان مردم، بیش از آنان در میان مردم آن دوره از عرب هستید». مردی گندمگون و بلند بالا برخاست و گفت: نه تو مانند محمد صلی الله علیه و آله هستی و نه ما مثل آنان که یاد کردی! ما را به چیزی بالاتر از طاقتمان تکلیف مکن. امیر مؤمنان فرمود: «خوب گوش کن و خوب پاسخ بده. عذاران به سوگتان بنشینند، که جز اندوه مرا نمی افزایید! آیا من گفتم که من چونان محمدم و شما چونان یاران او؟ من تنها يك مثال زدم و امیدوارم که به آنان اقتدا کنید». مرد دیگری برخاست و گفت: امیر مؤمنان و همراهانش چه نیازمند نهر وانیان اند! مردم از هر سو حرف زدند و جنجال کردند. مردی برخاست و با صدای بلند گفت: جای خالی مالک اشتر برای مردم عراق روشن شد. اگر زنده بود، این جنجال کم می شد و هرکس می فهمید چه می گوید. امیر مؤمنان به آنان فرمود: «مادرانتان بر شما بگریند! حق من بر شما واجب تر از حق مالک اشتر است. آیا مالک اشتر، حقی بر شما داشت، بیش از حق مسلمان بر مسلمان؟». و خشمگین، فرود آمد. حُجر بن عدی و سعد بن قیس برخاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان! خدا برایت بد نیاورد! فرمان بده تا پیروی کنیم. به خدای بزرگ سوگند، در اطاعت فرمانت نه نگران اموال خویشیم که پراکنده شود، نه ناراحت از کشته شدن بستگانمان. حضرت به آنان فرمود: «آماده حرکت به سوی دشمنان باشید». سپس وارد خانه اش شد. چهره های برجسته یارانش به نزد او رفتند. به آنان فرمود: «مرد استوار و دلسوزی را معرفی کنید که مردم را از این سرزمین به سوی دشمن بسیج کند». سعد بن قیس گفت: بر تو باد_ ای امیر مؤمنان_ بر مردی دلسوز و خردمند و شجاع و نستوه، یعنی معقل بن قیس تمیمی. حضرت فرمود: «آری، چنین است». سپس او را فراخواند و رهسپارش ساخت و او رفت و برنگشت، مگر آن گاه که امیر مؤمنان به شهادت رسیده بود.

8 / 5 غارة عبد الله بن مسعدة تاريخ الطبري عن عوانة: وَجَّهَ مُعَاوِيَةَ [في سنة 39 هـ] أَيضاً عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعَدَةَ الْفَزَارِيَّ فِي أَلْفٍ وَسَبْعِمِئَةِ رَجُلٍ إِلَى تَيْمَاءَ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُصَدِّقَ مَنْ مَرَّ بِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَوَادِي، وَأَنْ يَقْتُلَ مَنْ اِمْتَنَعَ مِنْ عَطَائِهِ صَدَقَةً مَالِهِ، ثُمَّ يَأْتِي مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَالْحِجَازَ، يَقَعَلَ ذَلِكَ، وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بَشَرٌ كَثِيرٌ مِنْ قَوْمِهِ. فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا وَجَّهَ الْمُسَيَّبَ بْنَ نَجْبَةَ الْفَزَارِيَّ، فَسَارَ حَتَّى لَحِقَ ابْنَ مَسْعَدَةَ بِتَيْمَاءَ فَاقْتَتَلُوا ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى زَالَتِ الشَّمْسُ قِتَالاً شَدِيداً، وَحَمَلَ الْمُسَيَّبُ عَلَى ابْنِ مَسْعَدَةَ فَضْرَبَهُ ثَلَاثَ ضَرْبَاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ لَا يَلْتَمِسُ قَتْلَهُ وَيَقُولُ لَهُ: النَّجَاءُ النَّجَاءُ (1)! فَدَخَلَ ابْنُ مَسْعَدَةَ وَعَامَّةٌ مِنْ مَعَهُ الْحِصْنَ، وَهَرَبَ الْبَاقُونَ نَحْوَ الشَّامِ، وَأَنْتَهَبَ الْأَعْرَابُ إِبِلَ الصَّدَقَةِ الَّتِي كَانَتْ مَعَ ابْنِ مَسْعَدَةَ، وَحَصَرَهُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْمُسَيَّبُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ أَلْقَى الْحَطَبَ عَلَى الْبَابِ، وَأَلْقَى التِّيرَانَ فِيهِ، حَتَّى احْتَرَقَ. فَلَمَّا أَحْسَسُوا بِالْهَلَاكِ أَشْرَفُوا عَلَى الْمُسَيَّبِ فَقَالُوا: يَا مُسَيَّبُ! قَوْمَكَ! فَرَّقَ لَهُمْ، وَكَرِهَ هَلَاكَهُمْ، فَأَمَرَ بِالنَّارِ فَأُطْفِئَتْ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: قَدْ جَاءَتْنِي عُيُونٌ فَأَخْبَرُونِي أَنَّ جُنْدًا قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ مِنَ الشَّامِ، فَانْصَمُوا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ. فَخَرَجَ ابْنُ مَسْعَدَةَ فِي أَصْحَابِهِ لَيْلاً حَتَّى لَحِقُوا بِالشَّامِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شَبِيبٍ: سِرْ بِنَا فِي طَلْبِهِمْ، فَأَبَى ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: غَشَّيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَدَاهَنْتَ فِي أَمْرِهِمْ. (2)

1- أي انجو بنفسك (أنظر النهاية: ج 5 ص 25 «نجا»).

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 134، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 426، البداية والنهاية: ج 7 ص 320.

8 / 5 غارت عبد الله بن مسعوده

8 / 5 غارت عبد الله بن مسعوده تاریخ الطبری_ به نقل از عوانه_ : معاویه [در سال 39 هجری] عبد الله بن مسعوده فزاری را نیز با هزار و هفتصد مرد به تیماء (1) روانه کرد و به او دستور داد به هر کس از بادیه نشینان که گذر کرد، از او زکات بگیرد و هرکس را که از دادن زکات مالش سرپیچی کند، بکشد. سپس به مکه، مدینه و حجاز رود و چنین کند. گروه زیادی از قوم او نیز بر او گرد آمدند. چون خبر به علی علیه السلام رسید، مسیب بن نجبه فزاری را روانه کرد. وی در تیماء به عبد الله بن مسعوده رسید. تا نیمه آن روز، جنگ سختی با هم داشتند. مسیب به پسر مسعوده تاخت و سه ضربه بر او زد که با هیچ کدام قصد کشتن او را نداشت و به او می گفت: خودت را نجات بده، خودت را نجات بده! عبد الله بن مسعوده و همراهانش وارد دژ شدند. دیگران به سوی شام گریختند و بادیه نشینان شترهای زکاتی را که همراه وی بود، به غارت بردند. مسیب نیز او و همراهانش را سه روز محاصره کرد و سپس هیزم و آتش آورد و در قلعه را به آتش کشید. آنان چون هلاکت خویش را حس کردند، رو به مسیب گفتند: ای مسیب! ما خویشاوندیم. دل مسیب به حالشان سوخت و نخواست آنان را بکشد. دستور داد آتش را خاموش کردند. به یاران خود گفت: مأموران مخفی برایم خبر آورده اند که لشکری از سوی شام به طرف شما می آید. همه در يك جا جمع شوید. عبد الله بن مسعوده با یارانش شبانه بیرون شده، به شام رفتند. عبد الرحمان بن شیبب گفت: ما را در پی آنان روان کن. مسیب گوش نکرد. [عبد الرحمان] به وی گفت: تو به امیر مؤمنان خیانت کردی و با آنان سازش نمودی!

1- تیماء، شهر کوچکی در اطراف شام، بین شام و وادی القری بر سر راه حُجَّاج شام. چون پیامبر خدا بر قلعه های خیبر و وادی القری چیره شد، مردم تیماء به پرداخت جزیه راضی شدند. هم اینک روستایی بین دمشق و مکه به نام «تیماء» وجود دارد (ر. ک: معجم البلدان : ج 2 ص 67).

تاريخ اليعقوبي: بَعَثَ مُعَاوِيَةَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ مَسْعَدَةَ بْنِ حُدَيْفَةَ بْنِ بَدْرِ الْفَزَارِيِّ فِي جَرِيدَةِ خَيْلٍ (1)، وَأَمَرَهُ أَنْ يَقْصِدَ الْمَدِينَةَ وَمَكَّةَ فَسَارَ فِي أَلْفٍ وَسَبْعِمِئَةٍ. فَلَمَّا أَتَى عَلِيًّا الْخَبْرُ وَجَّهَ الْمُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ الْفَزَارِيَّ، فَقَالَ لَهُ: يَا مُسَيَّبُ! إِنَّكَ مِمَّنْ أَثِقُ بِصَلَاحِهِ وَبَأْسِهِ وَنَصِيحَتِهِ، فَتَوَجَّهْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَأَثِرْ فِيهِمْ، وَإِنْ كَانُوا قَوْمَكَ. فَقَالَ لَهُ الْمُسَيَّبُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ كُنْتُ مِنْ ثِقَاتِكَ. فَخَرَجَ فِي أَلْفِي رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ وَطَيِّئٍ وَغَيْرِهِمْ، وَأَعَدَّ السَّيْرَ، وَقَدَّمَ مُقَدَّمَتَهُ، فَلَقُوا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعَدَةَ، فَقَاتَلُوهُ، فَلَحِقَهُمُ الْمُسَيَّبُ، فَقَاتَلَهُمْ حَتَّى أَمَكَّنَهُ أَخْذُ ابْنِ مَسْعَدَةَ، فَجَعَلَ يَتَحَامَاهُ (2). وَانْهَزَمَ ابْنُ مَسْعَدَةَ، فَتَحَصَّنَ بِتِيْمَاءَ وَأَحَاطَ الْمُسَيَّبُ بِالْحِصْنِ، فَحَصَرَ ابْنَ مَسْعَدَةَ وَأَصْحَابَهُ ثَلَاثًا، فَنَادَاهُ: يَا مُسَيَّبُ! إِنَّمَا نَحْنُ قَوْمُكَ، فَلْيَمْسَسْكَ الرَّحْمُ، فَخَلَّى لِابْنِ مَسْعَدَةَ وَأَصْحَابِهِ الطَّرِيقَ، وَنَجَا مِنَ الْحِصْنِ. فَلَمَّا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ خَرَجُوا مِنْ تَحْتِ لَيْلَتِهِمْ حَتَّى لَحِقُوا بِالشَّامِ، وَصَدَّ بَحْ الْمُسَيَّبُ الْحِصْنَ، فَلَمْ يَجِدْ أَحَدًا. فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شَيْبٍ: دَاهَنْتَ وَاللَّهِ يَا مُسَيَّبُ فِي أَمْرِهِمْ، وَغَشَّ شَتَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. وَقَدِمَ عَلَيَّ عَلِيٌّ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا مُسَيَّبُ! كُنْتُ مِنْ نُصَاحِي، ثُمَّ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ!، فَحَبَسَهُ أَيَّامًا، ثُمَّ أَطْلَقَهُ وَوَلَّاهُ قَبْضَ الصَّدَقَةِ بِالكُوفَةِ (3).

1- جَرِيدَةُ مِنَ الْخَيْلِ: هِيَ الَّتِي جُرِّدَتْ مِنْ مَعْظَمِ الْخَيْلِ لَوْجِهِ، وَقِيلَ: الْخَالِيَةُ مِنَ الرَّجَالَةِ وَالشُّقَاطُ (أَسَاسُ الْبَلَاغَةِ لِلزَّمْخَشَرِيِّ: ص 56).

2- أَي: يَتَوَقَّاهُ وَيَجْتَنِبُهُ (أَنْظُرْ لِسَانَ الْعَرَبِ: ج 14 ص 200 «حما»).

3- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 196؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 209 نحوه.

تاریخ الیعقوبی: معاویه، عبد الله بن مسعده را با گروه ویژه ای فرستاد و دستور داد به سوی مکه و مدینه برود. او با هزار و هفتصد نفر به راه افتاد. چون خبر به علی علیه السلام رسید، مسیب بن نجبه فزاری را اعزام کرد و به او فرمود: «ای مسیب! تواز کسانی هستی که به صلاحیت، شجاعت و دلسوزی شان اطمینان دارم. به سوی این قوم برو و با آنان جدی و اثرگذار برخورد کن، هرچند خویشاوندانت باشند». مسیب گفت: ای امیر مؤمنان! برایم افتخار است که مورد اعتماد شمایم. همراه دو هزار نفر از طایفه های همدان و طی و دیگران به راه افتاد و شتابان رفت و طلایه سپاه خویش را جلو فرستاد. آنان با عبد الله بن مسعده برخورد کرده، جنگیدند. مسیب هم رسید و به نبرد با آنان پرداخت، تا آن که می توانست عبد الله بن مسعده را دستگیر کند؛ ولی از این کار پرهیز می کرد تا ابن مسعده گریخت و در تیماء به قلعه ای پناه برد. مسیب قلعه را محاصره کرد و ابن مسعده و یارانش را سه روز در محاصره داشت. ابن مسعده ندا داد: ای مسیب! ما با هم قوم و خویشیم. خویشاوندی را پاس مدار. او هم راه ابن مسعده و همراهانش را باز گذاشت تا از قلعه نجات یافتند و شب که فرا رسید در تاریکی شب به شام رفتند. بامدادان که مسیب به سراغ قلعه رفت، کسی را نیافت. عبد الرحمان بن شیب گفت: به خدا سوگند، با آنان سازش کردی و به امیر مؤمنان خیانت نمودی. مسیب نزد علی علیه السلام رفت. حضرت به او فرمود: «مسیب! تواز افراد دلسوز من بودی، آن گاه چنان کردی؟!». او را چند روز زندانی کرد، سپس آزاد ساخت و کار جمع آوری زکات در کوفه را به وی سپرد.

8 / 6 غَارَةُ الضَّحَّاكِ بْنِ قَيْسِ الْغَارَاتِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْعُودِ الْفَزَارِيِّ: دَعَا مُعَاوِيَةَ الضَّحَّاكُ بْنُ قَيْسِ الْفَهْرِيِّ، وَقَالَ لَهُ: سِرَّ حَتَّى تَمُرَّ بِنَاحِيَةِ الْكُوفَةِ، وَتَرْتَفِعَ عَنْهَا مَا اسْتَطَعْتَ، فَمَنْ وَجَدْتَهُ مِنَ الْأَعْرَابِ فِي طَاعَةِ عَلِيِّ فَأَغْرِ عَلَيْهِ، وَإِنْ وَجَدْتَ لَهُ مَسْلِحَةً (1) أَوْ خَيْلاً فَأَغْرِ عَلَيْهِمَا، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فِي بَلَدِهِ فَأَمْسِ فِي أُخْرَى، وَلَا تُقِيمَنَّ لِخَيْلٍ بَلَغَكَ أَنَّهَا قَدْ سُرِّحَتْ إِلَيْكَ لِتَلْقَاهَا فَتُقَاتِلَهَا، فَسَرِّحْهُ فِيمَا بَيْنَ ثَلَاثَةِ آلَافٍ إِلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ جَرِيدَةَ خَيْلٍ. فَأَقْبَلَ الضَّحَّاكُ يَأْخُذُ الْأَمْوَالَ، وَيَقْتُلُ مَنْ لَقِيَ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى مَرَّ بِالثَّعْلَبِيَّةِ فَأَغَارَ خَيْلَهُ عَلَى الْحَاجِّ، فَأَخَذَ أُمَّتَهُمْ، ثُمَّ أَقْبَلَ فَلَقِيَ عَمْرُو بْنَ عُمَيْسِ بْنِ مَسْعُودِ الذُّهَلِيِّ - وَهُوَ ابْنُ أُخِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقَتَلَهُ فِي طَرِيقِ الْحَاجِّ عِنْدَ الْقُطْقُطَانَةِ وَقَتَلَ مَعَهُ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ. قَالَ أَبُو رُوَيْقٍ: فَحَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَهُوَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَخْرُجُوا إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَمْرُو بْنِ عُمَيْسٍ، وَإِلَى جِيُوشِ لَكُمْ قَدْ أُصِيبَ مِنْهَا طَرْفٌ؛ أَخْرُجُوا فَقَاتِلُوا عَدُوَّكُمْ وَامْنَعُوا حَرِيمَكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. قَالَ: فَزَدُوا عَلَيْهِ رَدًّا ضَعِيفًا، وَرَأَى مِنْهُمْ عَجْزًا وَفَشْلًا فَقَالَ: وَاللَّهِ، لَوَدِدْتُ أَنْ لِي بِكُلِّ مِئَةٍ مِنْكُمْ رَجُلًا مِنْهُمْ، وَيَحْكُمُ أَخْرُجُوا مَعِي، ثُمَّ فَرَّوْا عَنِّي إِنْ بَدَأَ لَكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا أَكْرَهَ لِقَاءَ رَبِّي عَلَى نَيْبِي وَبَصِيرَتِي، وَفِي ذَلِكَ رَوْحٌ لِي عَظِيمٌ، وَفَرَجٌ مِنْ مُنَاجَاتِكُمْ وَمُقَاسَاتِكُمْ وَمُدَارَاتِكُمْ مِثْلَ مَا تُدَارِي الْبَكَارِ الْعَمِيدَةَ، وَالثِّيَابِ الْمُتَهْتَرَةَ، كُلَّمَا خِيَطَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكْتَ عَلَى صَاحِبِهَا مِنْ جَانِبٍ آخَرَ، ثُمَّ نَزَلَ. فَخَرَجَ يَمْشِي حَتَّى بَلَغَ الْغُرَيَيْنِ، ثُمَّ دَعَا حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ الْكِنْدِيَّ مِنْ خَيْلِهِ فَعَقَدَ لَهُ ثُمَّ رَايَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ، ثُمَّ سَرَّحَهُ (2). فَخَرَجَ حَتَّى مَرَّ بِالسَّمَاوَةِ - وَهِيَ أَرْضُ كَلْبٍ - فَلَقِيَ بِهَا امْرَأَةً الْقَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ أَوْسِ بْنِ جَابِرِ بْنِ كَعْبِ بْنِ عَلِيمِ الْكَلْبِيِّ أَصْهَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَكَانُوا أَدْلَاءَهُ عَلَى طَرِيقِهِ وَعَلَى الْمِيَاهِ، فَلَمَّ يَزَلُ مُغْدًا فِي أَثَرِ الضَّحَّاكِ حَتَّى لَقِيَهُ بِنَاحِيَةِ تَدْمُرَ فَوَاقَمَهُ فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً، فَقُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الضَّحَّاكِ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، وَقُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ حُجْرٍ رَجُلَانِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَعَبْدُ اللَّهِ الْغَامِديُّ، وَحَجَرَ اللَّيْلُ بَيْنَهُمْ، فَمَضَى الضَّحَّاكُ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا لَمْ يَجِدُوا لَهُ وَلَا أَصْحَابِهِ أَثَرًا. (3)

- 1- الْمَسْلُوحَةُ: كَالثَّغْرِ وَالْمَرْقَبِ يَكُونُ فِيهِ أَقْوَامٌ يَرْقُبُونَ الْعَدُوَّ لِنَلَا يَطْرُقُهُمْ عَلَى غَفْلَةٍ، فَإِذَا رَأَوْهُ أَعْلَمُوا أَصْحَابَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا لَهُ. وَالْجَمْعُ: مَسَالِحُ (النهاية: ج 2 ص 388 «سلح»).
- 2- سَرَّحْتُ فَلَانًا إِلَى مَوْضِعٍ كَذَا: إِذَا أُرْسَلْتَهُ (لسان العرب: ج 2 ص 479 «سرح»).
- 3- الْغَارَاتُ: ج 2 ص 421، الْإِرْشَادُ: ج 1 ص 271 نحوه إلى «من جانب آخر»؛ أَنْسَابُ الْأَشْرَافِ: ج 3 ص 197 نحوه.

8 / 6 غارت ضحاک بن قیس

8 / 6 غارت ضحاک بن قیس الغارات_ به نقل از عبد الرحمان بن مسعوده فزاری_ معاویه، ضحاک بن قیس فهری را خواست و به او گفت: برو تا به ناحیه کوفه بگذری و تا می توانی از کوفه دوری کن. از بادیه نشینان هر که را یافتی که در اطاعت علی است، بر او شبیخون بزن و اگر به مرزبانان یا سپاهیان علی برخوردی، بر آنان شبیخون بزن. اگر صبح در شهری بودی، عصر در شهر دیگر باش. مبادا که برای رویارویی و جنگ با سپاهی که به سوی تو فرستاده می شود، بمانی! آن گاه او را با سه یا چهار هزار نفر نیروی ویژه و زبده روانه کرد. ضحاک پیش آمد، در حالی که اموال را چپاول می کرد و بادیه نشینانی را که به آنان برمی خورد، می کشت، تا آن که به «ثعلبیه» رسید. سربازانش بر حاجیان تاختند و کالاهایشان را ربودند. پیش رفت تا به عمرو بن عمیس بن مسعود، برادر زاده عبد الله بن مسعود، صحابی پیامبر خدا رسید و میان راه حج در فُطْقَطَانَه (1)، او و مردمی را که همراهش بودند، کشت. ابوروق گوید: پدرم به من گفت که شنید علی علیه السلام نزد مردم آمد و بر منبر چنین فرمود: «ای مردم کوفه! به سوی بنده صالح، عمرو بن عمیس و سپاهیان که از آن شماس است و برخی شان کشته شده اند، بیرون شوید. بروید و با دشمنان بجنگید و از حریم خود دفاع کنید، اگر اهل کارید». پاسخ ضعیفی به او دادند. امام علیه السلام ناتوانی و سستی آنان را دید و فرمود: «به خدا سوگند، دوست داشتم در عوض صد نفر از شما، یکی از آنان را داشتم. وای بر شما! همراه من بیرون آید، سپس اگر خواستید، بگریزید! به خدا سوگند، با نیت و بصیرتی که دارم، از دیدار پروردگارم ناخرسند نیستم و در آن، برایم آسایش است و راه نجاتی برای من از هم صحبتی و برخورد و مدارا با شما، آن گونه که با شتران تازه کار آبکش یا با جامه های پوسیده مدارا می کنند، که هر طرفش را که می دوزند، طرف دیگرش بر تن صاحب جامه پاره می شود». سپس فرود آمد. خود او پیاده راه افتاد تا به غَرَّیْن (2) رسید. آن گاه حُجْر بن عدی را از سپاه خویش فراخواند و پرچمی برای او بست با چهار هزار نفر، و سپس روانه اش ساخت. حُجْر بیرون شد تا به سَمَاوَه (3) رسید که سرزمینی خشک است. در آن جا با امرء القیس بن عدی و عشیره او برخورد کرد_ که از دامادهای حسین بن علی علیه السلام بودند_ . آنان راهنمایان او به راه ها و آب ها بودند. حجر همچنان پُر شتاب در پی ضحاک بود تا در ناحیه تَدْمُرْ به او برخورد. در برابر او صف کشید و مدتی با هم جنگیدند. نوزده نفر از همراهان ضحاک و دو نفر از یاران حجر به نام های عبد الرحمان و عبد الله غامدی کشته شدند. تاریکی شب میان آن دو گروه فاصله انداخت و ضحاک، شبانه گریخت. صبح که شد، از او و همراهانش اثری نیافتند.

- 1- فُطْقَطَانَه، جایی در نزدیکی شهر کوفه است که در جانب راه خشکی کربلا قرار گرفته است (معجم البلدان: ج 4 ص 374).
- 2- تثنیه کلمه «غَرَّیْن» است؛ یعنی دو ساختمان بسیار بلند که پشت کوفه به صورت دو صومعه نزدیک قبر علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است (معجم البلدان: ج 4 ص 196).
- 3- نام آبی در دشت. و گمان می کنم که دشت «سماوه» را که میان کوفه و شام به صورت خشکی است، را به همین آب نامیده اند (معجم البلدان: ج 3 ص 245). امروز یکی از شهرهای جنوبی عراق در کرانه فرات است، بین دو شهر ناصریه و دیواتیه.

تاريخ الطبري عن عوانة: وَجَّهَ مُعَاوِيَةَ الصَّحَّاحَ بْنَ قَيْسٍ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَمُرَّ بِأَسْفَلِ إِقِصَّةٍ ، وَأَنْ يُغَيِّرَ عَلِيَّ كُلَّ مَنْ مَرَّ بِهِ مِمَّنْ هُوَ فِي طَاعَةِ عَلِيٍّ مِنْ الْأَعْرَابِ ، وَوَجَّهَ مَعَهُ ثَلَاثَةَ آلَافٍ رَجُلٍ . فَسَارَ فَأَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ ، وَقَتَلَ مَنْ لَقِيَ مِنَ الْأَعْرَابِ ، وَمَرَّ بِالثَّلَعَلِيَّةِ فَأَغَارَ عَلَى مَسَالِحِ عَلِيٍّ ، وَأَخَذَ أَمْنَعَتَهُمْ ، وَمَضَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْفُطُطَاذَةِ . فَأَتَى عَمْرَو بْنَ عُمَيْسِ بْنِ مَسْعُودٍ ، وَكَانَ فِي خَيْلِ لِعَلِيِّ وَأَمَامَهُ أَهْلُهُ ، وَهُوَ يُرِيدُ الْحَجَّ ، فَأَغَارَ عَلَى مَنْ كَانَ مَعَهُ ، وَحَبَسَهُ عَنِ الْمَسِيرِ . فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا سَرَّحَ حُجْرَ بْنَ عَبْدِ الْكِنْدِيِّ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ ، وَأَعْطَاهُمْ خَمْسِينَ خَمْسِينَ ، فَلَحِقَ الصَّحَّاحَ بِتَدْمُرٍ فَقَتَلَ مِنْهُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، وَقَتَلَ مِنْ أَصْحَابِهِ رَجُلَانِ ، وَحَالَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ ، فَهَرَبَ الصَّحَّاحُ وَأَصْحَابُهُ ، وَرَجَعَ حُجْرٌ وَمَنْ مَعَهُ . (1)

1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 135 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 426 نحوه .

تاریخ الطبری به نقل از عوانه: مَعِ اوی ه، ضحاک بن قیس را روانه کرد و به او دستور داد که از پایین واقصه (1) بگذرد و از بادیه نشینان به هر کس که در اطاعت فرمان علی علیه السلام باشد شیخون بزند. سه هزار نفر نیز همراهش کرد. او حرکت کرد. اموال مردم را گرفت و بادیه نشینانی را که به آنها بر خورد کشت. از ثعلبیه گذر کرد و به مرزبانان علی علیه السلام شیخون زد و کالاهایشان را زبود و رفت تا به قطقطانه رسید. به سوی عمرو بن عمیس بن مسعود رفت. وی از سپاهیان علی علیه السلام بود و خانواده اش پیشاپیش او بود و به حج می رفت. به همراهان او شیخون زد و آنان را از رفتن باز داشت. چون خبر به علی علیه السلام رسید، حجر بن عدی را با چهار هزار نفر فرستاد و به آنان پنجاه پنجاه داد. [حجر] در تدمر به ضحاک رسید و نوزده نفر از همراهان او را کشت. از یاران خودش نیز دو نفر کشته شدند. شب میان آنان فاصله انداخت. ضحاک و همراهانش شبانه گریختند. حجر و یارانش نیز بازگشتند.

1- یکی از منزلگاه ها در راه مکه، بین قرعاء و گردنه شیطان (معجم البلدان: ج 5 ص 354).

تاريخ اليعقوبي: جَلَسَ عَلِيٌّ فِي الْمَسْجِدِ، فَدَبَّ النَّاسَ، وَانْتَدَبَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ، فَسَارَ بِهِمْ فِي طَلَبِ الْقَوْمِ، وَأَعَدَّ الْمَسِيرَ حَتَّى لَقِيَهُمْ بِتَدْمُرَ مِنْ عَمَلِ حِمَصٍ، فَقَاتَلَهُمْ فَهَزَمَهُمْ، حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى الصَّحَاكِ، وَحَجَزَ بَيْنَهُمُ اللَّيْلُ، فَأَدْلَجَ (1) الصَّحَاكُ عَلَى وَجْهِهِ مُنْصَرِفًا، وَشَنَّ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَمَنْ مَعَهُ الْغَارَةَ فِي تِلْكَ الْبِلَادِ يَوْمَيْنِ وَلَيْلَتَيْنِ. (2)

الإمام علي عليه السلام_ بعدما أغار الصحاك بن قيس على القططانة، فبلغ علينا إقباله وأنه قد قتل ابن عميس: يا أهل الكوفة! أخرجوا إلى جيش لكم قد أصيب منه طرف، وإلى الرجل الصالح ابن عميس (3) فامنعوا حريمكم وقاتلوا عدوكم، فردوا ردا صديفا. فقال: يا أهل العراق! وددت أن لي بكم بكل ثمانية منكم رجلا من أهل الشام، وويل لهم! قاتلوا مع تصبرهم على جور. ويحكم! أخرجوا معي، ثم فرروا عني إن بدا لكم، فوالله إني لأرجو شهادة، وإنها لتدور على رأسي مع ما لي من الروح العظيم في ترك مداراتكم كما تدارى البكار الغمرة (4)، أو الثياب المتهتكة، كلما حيصت (5) من جانب تهتك من جانب. (6)

1- يُقال أدلج: إذا سار من أول الليل (النهاية: ج 2 ص 129 «دلج»).

2- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 196.

3- في المصدر: «ابن عميش»، والصحيح ما أثبتناه.

4- الغمر: الجاهل الغر الذي لم يجرب الأمور (النهاية: ج 3 ص 385 «غمر»).

5- حاص الثوب: خاطه (النهاية: ج 1 ص 461 «حوص»).

6- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 195.

تاریخ الیعقوبی: علی علیه السلام در مسجد نشست و مردم را فرا خواند. چهار هزار نفر گرد آمدند. آنان را [به فرماندهی حجر بن عدی] در پی آن گروه (ضحاک و همراهانش) روان ساخت و شتابان رفتند، تا آن که در تدمر از منطقه حمص به آنان رسیدند. با آنان جنگیدند و فراری شان دادند، تا آن که به ضحاک رسیدند. شب میان آنان حایل شد. از اول شب، ضحاک روی به بازگشت و فرار نهاد. حجر بن عدی و همراهانش تا دو شبانه روز، از هر سو بر غارتگران در آن شهرها تاختند.

امام علی علیه السلام پس از آن که ضحاک بن قیس بر قطقانه شبیخون زد و به علی علیه السلام خبر رسید که او آمده و ابن عمیس را هم کشته است: «ای اهل کوفه! به یاری سپاهیان از خودتان بیرون شوید که برخی شان هم کشته شده اند. به یاری مرد شایسته، ابن عمیس بروید و از حریم خودتان دفاع کنید و با دشمنان بجنگید». مردم پاسخی ضعیف دادند. فرمود: «ای مردم عراق! دوست داشتم که به جای هر هشت نفر شما یکی از شامیان را داشتم! وای بر آنان! آنان با پایداری در ستمکاری شان می جنگند. وای بر شما! با من بیرون آید، آن گاه اگر خواستید از گرد من فرار کنید! به خدا سوگند، من امیدوار به شهادتم و [مرغ] شهادت، بالای سرم می چرخد. به علاوه، آسودگی عظیم خواهم داشت در ترك مدارا با شما، آن گونه که باشران آبکش تازه کار یا با جامه های پوسیده مدارا می کنند که هر چه از يك طرف می دوزند، از طرف دیگر پاره می شود.

الإرشاد_ لَمَّا بَلَغَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ غَارَةَ الضَّحَّاكِ بْنِ قَيْسٍ وَقَتْلَهُ ابْنَ عُمَيْسٍ -: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أُخْرِجُوا إِلَيَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ وَإِلَى جَيْشٍ لَكُمْ قَدْ أُصِيبَ مِنْهُ طَرْفٌ، أُخْرِجُوا فِقَاتِلُوا عَدُوَّكُمْ، وَامْنَعُوا حَرِيمَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. قَالَ: فَرَدُّوا عَلَيْهِ رَدًّا ضَعِيفًا، وَرَأَى مِنْهُمْ عَجْزًا وَفَشَلًا. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُودِدْتُ أَنْ لِي بِكُلِّ ثَمَانِيَّةٍ مِنْكُمْ رَجُلًا مِنْهُمْ، وَيَحْكُمُ! أُخْرِجُوا مَعِيَ ثُمَّ قَرِّوا عَلَيَّ إِنْ بَدَأَ لَكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا أَكْرَهَ لِقَاءَ رَبِّي عَلَى نَيْتِي وَبَصِيرَتِي، وَفِي ذَلِكَ رَوْحٌ لِي عَظِيمٌ، وَفَرَجٌ مِنْ مُنَاجَاتِكُمْ وَمُقَاسَاتِكُمْ وَمُدَارَاتِكُمْ مِثْلَ مَا تُدَارَى الْبَكَارُ الْعَمِيدَةُ أَوْ الثِّيَابُ الْمُتَهْتَرَةُ، كَلَّمَا خِيَطَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكَتْ مِنْ جَانِبٍ عَلَيَّ صَاحِبِهَا. (1)

الإمام علي عليه السلام_ مِنْ كَلَامٍ لَهُ بَعْدَ غَارَةِ الضَّحَّاكِ بْنِ قَيْسٍ صَاحِبِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْحَاجِّ بَعْدَ قِصَّةِ الْحَكَمِينَ وَفِيهَا يَسْتَنْهَضُ أَصْحَابَهُ لِمَا حَدَّثَ فِيهَا لِأَطْرَافٍ -: أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُكُمْ يُوهِي الصَّمَّ الصَّلَابِ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ؛ تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَكَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدِي حَيَادٍ (2). مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاخَ قَلْبٌ مِنْ قَاسَاكُمْ، أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلَ، وَسَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ، دِفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطْوُولِ، لَا يَمْنَعُ الصَّيِّمَ الدَّلِيلُ، وَلَا يَدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ. أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟ الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مَنْ عَزَّرْتُمُوهُ. وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ - وَاللَّهِ - بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ (3) نَاصِلِ، أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصْدُقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ، مَا بِالْكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ، أَقُولُ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَغَفْلَةٍ مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ، وَطَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ؟ (4)

- 1- الإرشاد: ج 1 ص 271، الغارات: ج 2 ص 423 عن أبي روق عن أبيه؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 198 كلاهما نحوه وراجع تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 195.
- 2- حَيْدِي: أي ميلي. وَحَيَادٍ بوزن قَطَامٍ (النهاية: ج 1 ص 466 «حيد»).
- 3- أَي رَمَى بِسَهْمٍ مُنْكَسِرِ الْفُوقِ لَا نَصَلَ فِيهِ. وَالْفُوقُ: مَوْضِعُ الْوَتْرِ مِنْهُ (النهاية: ج 3 ص 480 «فوق»).
- 4- نهج البلاغة: الخطبة 29، الإرشاد: ج 1 ص 273، الأماشي للطوسي: ص 180 ح 302؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 154 كلاهما عن جندب بن عبد الله الأزدي، البيان والتبيين: ج 2 ص 56، الإمامة والسياسة: ج 1 ص 171 كلهما نحوه إلى «لا أطمع في نصركم».

الإرشاد: چون به علی علیه السلام خبر رسید که ضحاک به قیس شیخون زده و ابن عمیس را کشته است، فرمود: «ای کوفیان! به سوی بنده شایسته و سربازان خودتان که تعدادی از آنان کشته شده اند، بیرون شوید. بیرون روید و با دشمنشان بجنگید و اگر اهل کارید، از حریم خود دفاع کنید». پاسخ ضعیفی به او دادند. امام علیه السلام از آنان ناتوانی و سستی دید. آن گاه فرمود: «به خدا سوگند، دوست داشتم در مقابل هر هشت نفر از شما یکی از آنان را داشتم! وای بر شما! با من بیرون آیید و آن گاه اگر خواستید، از دور من فرار کنید! به خدا سوگند، با این نیت و بصیرتم، از دیدار پروردگار ناخرسند نیستم و اگر کشته شوم، برایم آسایشی بزرگ و گشایشی از هم صحبتی و برخورد و مدارا با شماست، آن گونه که با شتران تازه کار آبکش یا با جامه های پوسیده مدارا می کنند که هر طرفش را می دوزند، طرف دیگرش بر تن صاحب جامه پاره می شود».

امام علی علیه السلام پس از آن که ضحاک بن قیس، رفیق معاویه، پس از ماجرای حکمیت، بر حاجیان شیخون زد و حضرت علی علیه السلام یاران خود را به خاطر آنچه در اطراف پدید آمده بود، به مبارزه تشویق کرد: ای مردمی که بدن هایتان جمع، ولی خواسته هایتان مختلف است! سخنتان صخره های سخت را سست می سازد؛ ولی کارتان دشمنان را به طمع می اندازد. در مجالس چنین و چنان می گویند، ولی جنگ که پیش می آید، می گویند: حیدی حیا! (یعنی: ای جنگ! از من دور شو). کسی که شما را به یاری خواند، عزت نیافت و هر که با شما سر و کار داشت، نیاسود. عذرها و بهانه هایی با گم راهی ها آوردید! از من خواستید که به تأخیر اندازم، همچون بدهکاری که [بازپرداخت] بدهی خود را بی جهت به تأخیر می اندازد. خوار و ذلیل نمی تواند جلوی ستم را بگیرد و حق را هم جز با جدیت نتوان گرفت. پس از خانه های خود، می خواهید از کدام خانه دفاع کنید؟ و پس از من با کدام پیشوا به جهاد می روید؟ به خدا سوگند، فریب خورده کسی است که شما فریبش داده اید. کسی که با شما بخواهد برنده شود، به خدا سوگند، با ناکام ترین تیر، کامیاب شده است و هرکس با شما بخواهد به دشمن تیراندازد، با تیر شکسته تیر انداخته است. به خدا سوگند، چنان شده ام که نه سخنتان را باور می کنم و نه امید به یاری شما دارم و نه می توانم با شما دشمن را تهدید کنم. شما را چه می شود؟ داروی دردتان چیست؟ درمان شما چگونه است؟ دشمنان نیز مردانی مثل شما نیستند. آیا سخنی می گویند بدون آگاهی، و غفلتی دارید بدون پارسایی، و طمعی به غیر حق؟!».

8 / 7 غارة عبد الرحمن بن قباث الكامل في التاريخ - في أحداث سنة تسع وثلاثين هجرية - : وفيها سبب معاوية عبد الرحمن بن قباث بن أشيم إلى بلاد الجزيرة وفيها شبيب بن عامر - جد الكرماني الذي كان بخراسان - وكان شبيب بنصيبين ، فكتب إلى كميل بن زياد ، وهو بهيت ، يعلمه خبرهم . فسار كميل إليه نجدة له في ستمائة فارس ، فأدركوا عبد الرحمن ومعه معن بن يزيد السلمى ، فقاتلتهما كميل وهزمهما ، فغلب على عسكرهما ، وأكثر القتل في أهل الشام ، وأمر أن لا يتبع مدبر ولا يجهز على جريح ، وقتل من أصحاب كميل رجلاً . وكتب إلى علي بالفتح فجزاه خيراً ، وأجابته جواباً حسناً ورضي عنه ، وكان ساخطاً عليه وأقبل شبيب بن عامر من نصيبين فرأى كميلاً قد أوقع بالقوم فهنأه بالظفر ، وأتبع الساميين فلم يلحقهم ، فعبر الفرات ، وبث خيله ، فأغارت على أهل الشام حتى بلغ بعلبك . فوجه معاوية إليه حبيب بن مسلمة فلم يدركه ، ورجع شبيب فأغار على نواحي الرقة ؛ فلم يدع للعثمانيين بها ماشية إلا استاقها ، ولا خيلاً ولا سلاحاً إلا أخذة ، وعاد إلى نصيبين وكتب إلى علي . فكتب إليه علي ينهأه عن أخذ أموال الناس إلا الخيل والسلاح الذي يقاتلون به ، وقال : رحم الله شيبيا ، لقد أبعده الغارة وعجل الانتصار . (1)

1- .الكامل في التاريخ : ج 2 ص 428 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 231 ، الفتوح : ج 4 ص 227 و 228 كلاهما نحوه .

8 / 7 غارت عبد الرحمان بن قباث

8 / 7 غارت عبد الرحمان بن قباث الکامل فی التاریخ_ در رخدادهای سال 39 هجری_ : و در این سال، معاویه، عبد الرحمان بن قباث بن اشیم را به سوی شهرهای جزیره فرستاد و شیب بن عامر_ جد کرمانی که در خراسان بود_ آن جا بود. شیب در نصیبین (1) بود. نامه ای به گمیل بن زیاد که در هیت بود، نوشت و خبر آنان را به او اطلاع داد. کمیل برای کمک به او همراه ششصد سوار حرکت کرد. به عبد الرحمان رسیدند که معن بن یزید سلمی هم همراهش بود. کمیل با آنان جنگید و فراری شان داد و سپاهشان را شکست داد و از شامیان بسیار کشت و دستور داد که فراری را تعقیب نکنند و زخمی را نکشند. از یاران کمیل نیز دو نفر کشته شدند. خبر پیروزی را به علی علیه السلام نوشت. علی علیه السلام هم به او پاداش خوبی داد و پاسخی نیکو نوشت و از او راضی شد، در حالی که قبلاً از او ناراحت بود... . شیب بن عامر از نصیبین آمد و کمیل را دید که با آن گروه جنگیده است. بر پیروزی تبریکش گفت و شامیان را تعقیب کرد، ولی به آنان نرسید. از فرات گذشت و سپاه خود را هر سو پراکند و بر شامیان شیبخون زد تا به بعلبک (2) رسید. معاویه حبیب بن مسلمه را در پی او روان کرد، ولی به او نرسید. شیب بازگشت و بر اطراف رقه (3) شیبخون زد. هیچ هوادار عثمان را پیاده ندید، مگر آن که [به اسارت] به همراه آورد و هیچ اسب و سلاحی را نگذاشت، مگر آن که به غنیمت گرفت و به نصیبین برگشت و به علی علیه السلام گزارش داد. علی علیه السلام به او نامه نوشت و از گرفتن اموال، بجز اسب و اسلحه ای که با آن می جنگند، نهی کرد و فرمود: «رحمت خدا بر شیب! شیبخون را دور ساخت و پیروزی را نزدیک کرد».

-
- 1- شهری آباد بر سر راه کاروان هایی که از موصل به شام می روند، در نه فرسخی سنجار. این شهر به دست رومیان ساخته شده بود و انوشیروان آن را فتح کرد (ر. ک: معجم البلدان: ج 5 ص 288).
 - 2- شهری قدیمی از شهرهای لبنان که فاصله آن تا دمشق، سه روز است (ر. ک: معجم البلدان: ج 1 ص 453).
 - 3- از شهرهای فعلی سوریه. شهری مشهور بر کرانه فرات که فاصله آن تا حرّان سه روز است (ر. ک: معجم البلدان: ج 3 ص 59).

8 / 8 غارة بسر بن أرطاة تاريخ الطبري عن عوانة: أرسل معاوية بن أبي سفيان بعد تحكيم الحكامين بسر بن أبي أرطاة - وهو رجل من بني عامر بن لؤي - في جيش، فساروا من الشام حتى قدموا المدينة، وعامل عليّ على المدينة يومئذ أبو أيوب الأنصاري، ففرّ منهم أبو أيوب، فأتى علياً بالكوفة. ودخل بسر المدينة، قال: فصعد منبرها ولم يقابلها بها أحد، فنادى على المنبر: يا دينار، ويا نجار، ويا زريق، شيخي شيخي! عهدي به بالأمس، فأين هو! يعني عثمان. ثم قال: يا أهل المدينة! والله، لولا ما عهد إليّ معاوية ما تركت بها محتلماً إلا قتلته، ثم بايع أهل المدينة. وأرسل إلى بني سلمة، فقال: والله، ما لكم عندي من أمان، ولا مبايعة حتى تأتوني بجابر بن عبد الله. فانطلق جابر إلى أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله فقال لها: ماذا ترين؟ إني قد خشيت أن أقتل، وهذه بيعة ضلالة. قالت: أرى أن تبايع؛ فإني قد أمرت ابني عمر بن أبي سلمة أن يبايع، وأمرت حنتي عبد الله بن زمعة - وكانت ابنتها زينب ابنة أبي سلمة عند عبد الله بن زمعة فاتاه جابر فبايعه. وهدم بسر دورا بالمدينة، ثم مضى حتى أتى مكة، فخافه أبو موسى أن يقتله، فقال له بسر: ما كنت لأفعل بصاحب رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك، فخلّى عنه. وكتب أبو موسى قبل ذلك إلى اليمن: إن خيلاً مبعوثاً من عند معاوية تقتل الناس، تقتل من أبي أن يُقر بالحكومة. ثم مضى بسر إلى اليمن، وكان عليها عبيد الله بن عباس عاملاً لعلّي، فلما بلغه مسيره فرّ إلى الكوفة حتى أتى علياً، واستخلف عبد الله بن عبد الممدان الحارثي على اليمن، فاتاه بسر فقتله وقتل ابنه، ولقي بسر ثقل (1) عبيد الله بن عباس، وفيه ابنان له صغيران فذبحهما. وقد قال بعض الناس: إنّه وجد ابني عبيد الله بن عباس عند رجل من بني كنانة من أهل البادية، فلما أراد قتلهما، قال الكناني: علام تقتل هذين ولا ذنب لهما! فإن كنت قاتلتهما فاقتلني. قال: أفعل، فبدأ بالكناني فقتله، ثم قتلها، ثم رجع بسر إلى الشام. وقد قيل: إن الكناني قاتل عن الطفيلين حتى قتل، وكان اسم أحد الطفيلين اللذين قتلتهما بسر: عبد الرحمن، والآخر قثم، وقتل بسر في مسيره ذلك جماعة كثيرة من شيعة عليّ باليمن. وبلغ علياً خبر بسر، فوجه جارية بن فدامة في الفين، وهرب بن مسعود في الفين، فسار جارية حتى أتى نجران فحرق بها، وأخذ ناساً من شيعة عثمان فقتلهم، وهرب بسر وأصحابه منه، وأتبعهم حتى بلغ مكة. فقال لهم جارية: بايعونا. فقالوا: قد هلك أمير المؤمنين، فلمن تبايع؟ قال: لمن بايع له أصحاب عليّ، فتتأقلا، ثم بايعوا. ثم سار حتى أتى المدينة وأبو هريرة يصلّي بهم، فهرب منه، فقال جارية: والله، لو أخذت أبا سنور لضربت عنقه، ثم قال لأهل المدينة: بايعوا الحسن بن عليّ، فبايعوه. وأقام يومه، ثم خرج منصرفاً إلى الكوفة، وعاد أبو هريرة فصلى بهم. (2)

1- الثقل: المتاع والحشم، وأصل الثقل أن العرب تقول لكل شيء نفيس خطير موصون ثقل (لسان العرب: ج 11 ص 87 و 88 «ثقل»)

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 139، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 430، البداية والنهاية: ج 7 ص 322 وراجع أنساب الأشراف: ج 3 ص 211 - 215.

8 / 8 غارت بَسْر بن اَراطات

8 / 8 غارت بَسْر بن اَراطات تاریخ الطبری_ به نقل از عوانه_: پس از ماجرای حکمیت، معاویه بن ابی سفیان بَسْر پسر ابو اَراطات را که مردی از بنی عامر بن لُوی بود، همراه سپاهی روانه ساخت. از شام حرکت کردند تا به مدینه رسیدند. آن روز، ابو ایوب انصاری کارگزار علی علیه السلام در مدینه بود. ابو ایوب از آنان گریخت و در کوفه به نزد علی علیه السلام رفت. بَسْر وارد مدینه شد، به منبر رفت و کسی با او نجنبید. از روی منبر فریاد برآورد: ای دیناریان، ای نجاریان، ای زرقیان! ای پیر من، ای پیر من! دیروز با او بودم. اینک او کجاست؟ مقصودش عثمان بود. سپس گفت: ای مردم مدینه! به خدا سوگند، اگر فرمان معاویه به من نبود، هیچ کس از مردانتان را در مدینه زنده نمی گذاشتم. مردم مدینه با او بیعت کردند. کسانی نزد بنی سلمه فرستاد و گفت: به خدا سوگند، نزد من نه امانی دارید و نه بیعتی، تا آن که جابر بن عبد الله را بیاورید. جابر به نزد ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و به او گفت: تو چه صلاح می بینی؟ می ترسم کشته شوم، و این هم بیعتی گم راهانه است. ام سلمه گفت: من صلاح می بینم که بروی و بیعت کنی. من پسر عمر بن ابی سلمه را هم گفتم که بیعت کند. به داماد عبد الله بن زمعه هم گفتم که بیعت کند_ زینب دختر ابو سلمه زن وی بود_. جابر نیز رفت و بیعت کرد. بَسْر خانه هایی را در مدینه خراب کرد. سپس به مکه رفت. ابو موسی ترسید که وی را بکشد. بسر به او گفت: با صحابی پیامبر خدا چنین نخواهم کرد، و رهایش ساخت. پیش از آن ابو موسی به یمن نوشته بود که لشکری از سوی معاویه آمده است که مردم را می کُشد، هر کس را به حکومت گردن نهد، می کُشد. سپس بَسْر به سوی یمن رفت. عبید الله بن عباس، کارگزار علی علیه السلام در یمن بود. چون از آمدن آن لشکر خبر یافت، به کوفه گریخت و نزد علی علیه السلام رفت و عبد الله بن عبد المذان حارثی را به جای خود بر یمن گذاشت. بَسْر آمد و او و پسرش را کشت. بَسْر، بار و بُنه عبید الله بن عباس را دید که دو کودک خردسال او نیز در میان آنها بود. هر دو را سر بُرید. برخی گفته اند: دو فرزند عبید الله بن عباس را نزد مردی از بنی کنانه از بادیه نشینان دید. چون خواست آن دو را بکشد، آن مرد گفت: این دویی گناه را چرا می کشی؟ اگر آنان را می کشی، پس مرا بکش. گفت: می کشم. ابتدا آن مرد را کشت و سپس آن دو فرزند را. آن گاه بَسْر به شام بازگشت. نیز گفته اند: آن مرد کنانی در دفاع از آن دو کودک جنگید تا کشته شد. نام یکی از آن دو کودک که بَسْر آنان را کشت، عبد الرحمان بود و دیگری قُثم. بَسْر در این شیخونش تعداد زیادی از پیروان علی علیه السلام را در یمن به قتل رساند. خبر بَسْر به علی علیه السلام رسید. جاریه بن قُدامه را با دو هزار نفر و وَهَب بن مسعود را هم با دو هزار فرستاد. جاریه آمد تا به نجران رسید و آن جا را آتش زد و شماری از پیروان عثمان را گرفت و کشت. بَسْر و همراهانش از آن جا گریختند. آنان را تعقیب کرد تا به مکه رسید. جاریه به آنان گفت: با ما بیعت کنید. گفتند: امیر مؤمنان کشته شده است. به سود چه کسی بیعت کنیم؟ گفت: به نفع هر کس که یاران علی با او بیعت کردند. ابتدا نپذیرفتند. سپس بیعت کردند. آن گاه جاریه به مدینه رفت که ابو هریره با مردم نماز می خواند. او گریخت. جاریه گفت: به خدا سوگند، اگر او را بگیرم، گردنش را خواهم زد. سپس به مردم مدینه گفت: با حسن بن علی علیه السلام بیعت کنید. پس بیعت کردند. آن روز را در مدینه ماند. آن گاه به کوفه رهسپار شد. ابو هریره دوباره برگشت و با مردم نماز خواند.

تاريخ اليعقوبي: وَجَهَ مُعَاوِيَةَ بُسْرَ بْنَ أَبِي أُرْطَاةَ، وَقِيلَ: ابْنُ أُرْطَاةَ الْعَامِرِيُّ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ - فِي ثَلَاثَةِ آلَافِ رَجُلٍ، فَقَالَ لَهُ: سِرَّ حَتَّى تَمُرَّ بِالْمَدِينَةِ، فَاطْرُدْ أَهْلَهَا، وَأَخْفِ مَنْ مَرَّرْتَ بِهِ، وَأَنْهَبْ مَالَ كُلِّ مَنْ أَصَابَتْ لَهُ مَالًا مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ فِي طَاعَتِنَا. وَأُوهِمُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْفُسَهُمْ، وَأَنْتَ لَا بَرَاءَةَ لَهُمْ عِنْدَكَ، وَلَا عُدْرَ. وَسِرَّ حَتَّى تَدْخُلَ مَكَّةَ، وَلَا تَعْرَضَ فِيهَا لِأَحَدٍ. وَأَرْهَبِ النَّاسَ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَاجْعَلْهُمْ شَرَادَاتٍ، ثُمَّ امْضِ حَتَّى تَأْتِيَ صَنْعَاءَ؛ فَإِنَّ لَنَا بِهَا شِيعَةً، وَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُهُمْ. فَخَرَجَ بُسْرٌ، فَجَعَلَ لَا يَمُرُّ بِحَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ إِلَّا فَعَلَ مَا أَمَرَهُ مُعَاوِيَةُ، حَتَّى قَدِمَ الْمَدِينَةَ وَعَلَيْهَا أَبُو أَيُّوبِ الْأَنْصَارِيُّ، فَتَنَحَّى عَنِ الْمَدِينَةِ. وَدَخَلَ بُسْرٌ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ ثُمَّ قَالَ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ! مَدَّلُ السَّوَاءِ لَكُمْ، «فَرِيَّةٌ كَانَتْ أَمْدَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (1)، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْفَعَ بِكُمْ هَذَا الْمَثَلَ وَجَعَلَكُمْ أَهْلَهُ، شَاهَتِ الْوُجُوهُ، ثُمَّ مَا زَالَ يَشْتِمُهُمْ حَتَّى نَزَلَ. قَالَ: فَانْطَلَقَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ - زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ خَشِيتُ أَنْ أَقْتَلَ، وَهَذِهِ بَيْعَةٌ ضَلَالٍ. قَالَتْ: إِذَا فَبَايَعْ؛ فَإِنَّ التَّقِيَّةَ حَمَلَتْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ عَلَى أَنْ كَانُوا يَلْبَسُونَ الصُّلْبَ، وَيَحْضُرُونَ الْأَعْيَادَ مَعَ قَوْمِهِمْ. وَهَدَمَ بُسْرٌ دَوْرًا بِالْمَدِينَةِ، ثُمَّ مَضَى حَتَّى أَتَى مَكَّةَ، ثُمَّ مَضَى حَتَّى أَتَى الْيَمَنَ، وَكَانَ عَلَى الْيَمَنِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ عَامِلٌ عَلَيَّ. وَبَلَغَ عَلِيًّا الْخَبْرَ، فَقَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَوَّلَ نَقِصِكُمْ ذَهَابُ أُولِي النَّهْيِ وَالرَّأْيِ مِنْكُمْ؛ الَّذِينَ يُحَدِّثُونَ فَيَصْدُقُونَ، وَيَقُولُونَ فَيَفْعَلُونَ، وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ عَوْدًا وَبَدَأَ، وَسِرًّا وَجَهْرًا، وَلَيْلًا وَنَهَارًا؛ فَمَا يَزِيدُكُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا، مَا يَنْفَعُكُمْ الْمَوْعِظَةُ وَلَا الدُّعَاءُ إِلَى الْهُدَى وَالْحِكْمَةِ. أَمَا وَاللَّهِ، إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ، وَلَكِنْ فِي ذَلِكَ فَسَادِي، أَمْهَلُونِي قَلِيلًا، فَوَاللَّهِ، لَقَدْ جَاءَكُمْ مَنْ يُحَرِّزُكُمْ وَيُعَذِّبُكُمْ وَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ بِكُمْ. إِنَّ مِنْ ذَلِكَ الْإِسْلَامَ وَهَلَاكَ الدِّينِ أَنْ ابْنَ أَبِي سَفْيَانَ يَدْعُو الْأَرَاذِلَ وَالْأَشْرَارَ فَيُجِيبُونَ، وَأَدْعُوكُمْ، وَأَنْتُمْ لَا تُصَلِّحُونَ، فَتَرَاعُونَ، هَذَا بُسْرٌ قَدْ صَارَ إِلَى الْيَمَنِ وَقَبَلَهَا إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ. فَقَامَ جَارِيَةً بِنُ قُدَامَةَ السَّعْدِيِّ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَا - عَدَمْنَا اللَّهُ قُرْبَكَ، وَلَا أَرَانَا فِرَاقَكَ، فَنِعَمَ الْأَدَبُ أَدَبُكَ، وَنِعَمَ الْإِمَامُ وَاللَّهِ أَنْتَ، أَنَا لَهُؤْلَاءِ الْقَوْمِ فَسَرِّحْنِي إِلَيْهِمْ! قَالَ: تَجَهَّزْ؛ فَإِنَّكَ مَا عَلِمْتَنِي رَجُلًا فِي الشَّدَةِ وَالرِّخَاءِ، الْمُبَارَكُ الْمَيْمُونُ النَّقِيُّ. ثُمَّ قَامَ وَهَبُ بْنُ مَسْعُودٍ الْخَثْعَمِيُّ فَقَالَ: أَنَا أَنْتَدِبُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: ائْتَدِبْ، بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ. فَخَرَجَ جَارِيَةً فِي الْفَيْنِ، وَوَهَبُ بْنُ مَسْعُودٍ فِي الْفَيْنِ، وَأَمْرُهُمَا عَلَيٌّ أَنْ يَطْلُبَا بُسْرًا حَيْثُ كَانَ حَتَّى يَلْحِقَاهُ، فَإِذَا اجْتَمَعَا فَرَأَسَ النَّاسَ جَارِيَةً. فَخَرَجَ جَارِيَةً مِنَ الْبَصْرَةِ، وَوَهَبُ مِنَ الْكُوفَةِ، حَتَّى التَّمِيَا بِأَرْضِ الْحِجَازِ. وَنَفَذَ بُسْرٌ مِنَ الطَّائِفِ، حَتَّى قَدِمَ الْيَمَنَ، وَقَدْ تَنَحَّى عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ عَنِ الْيَمَنِ، وَاسْتَخْلَفَ بِهَا عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَدَانِ الْحَارِثِيُّ، فَأَتَاهُ بُسْرٌ فَقَتَلَهُ، وَقَتَلَ ابْنَهُ مَالِكَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، وَقَدْ كَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ خَلْفَ ابْنِهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَقُتِمَ عِنْدَ جُورِيَّةَ ابْنَةِ قَارِظِ الْكِنَانِيَّةِ - وَهِيَ أُمَّهُمَا - وَخَلَّفَ مَعَهَا رَجُلًا مِنْ كِنَانَةَ. فَلَمَّا انْتَهَى بُسْرٌ إِلَيْهَا دَعَا ابْنِي عُبَيْدِ اللَّهِ لِيَقْتُلَهُمَا، فَقَامَ الْكِنَانِيُّ فَانْتَضَى سَيْفَهُ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا قَتْلَنَّ دُونَهُمَا فَأَلَاقِي عُدْرًا لِي عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ، فَضَارَبَ بِسَيْفِهِ حَتَّى قُتِلَ، وَخَرَجَتْ نِسْوَةٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُتِلْنَ: يَا بُسْرُ! هَذَا (2) الرَّجُلُ يُقْتَلُونَ، فَمَا بَالُ الْوِلْدَانِ؟ وَاللَّهِ مَا كَانَتْ الْجَاهِلِيَّةُ تَقْتُلُهُمْ، وَاللَّهِ إِنَّ سُلْطَانًا لَا يَشْتَدُّ إِلَّا يَقْتُلُ الصَّبِيَانَ وَرَفَعَ الرَّحْمَةَ لِسُلْطَانٍ سَوَاءٍ. فَقَالَ بُسْرٌ: وَاللَّهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَضَعَّ فَيْكُنَّ السَّيْفَ، وَقَدَّمَ الطِّفْلِينَ فَذَبَحَهُمَا... ثُمَّ جَمَعَ بُسْرٌ أَهْلَ نَجْرَانَ فَقَالَ: يَا إِخْوَانَ النَّصَارَى! أَمَا وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَئِنْ بَلَغَنِي عَنْكُمْ أَمْرٌ أَكْرَهُهُ لَأَكْتَبَنَّ قَتْلَكُمْ. ثُمَّ سَارَ نَحْوَ جَيْشَانَ - وَهُمْ شِيعَةٌ لِعَلِيٍّ - فَقَاتَلَهُمْ، فَهَزَمَهُمْ، وَقَتَلَ فِيهِمْ قَتْلًا ذَرِيعًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى صَنْعَاءَ. وَسَارَ جَارِيَةً بِنُ قُدَامَةَ السَّعْدِيِّ حَتَّى أَتَى نَجْرَانَ وَطَلَبَ بُسْرًا، فَهَرَبَ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ، وَلَمْ يَقُمْ لَهُ، وَقَتَلَ مِنْ أَصْحَابِهِ خَلْقًا، وَأَتْبَعَهُمْ بِقَتْلِ وَأَسْرٍ حَتَّى بَلَغَ مَكَّةَ، وَمَرَّ بُسْرٌ حَتَّى دَخَلَ الْحِجَازَ لَا يَلْوِي عَلَى شَيْءٍ. فَأَخَذَ جَارِيَةً بِنُ قُدَامَةَ أَهْلَ مَكَّةَ بِالْبَيْعَةِ، فَقَالُوا: قَدْ هَلَكَ عَلَيٌّ فَلِمَنْ نُبَايِعُ؟ قَالَ: لِمَنْ بَايَعَ لَهُ أَصْحَابُ عَلِيٍّ بَعْدَهُ، فَتَبَايَعُوا. فَقَالَ: وَاللَّهِ، لَتُبَايَعَنَّ وَلَوْ بِأَسْتَاهِكُمْ، فَبَايَعُوا وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ، وَقَدْ اصْطَلَحُوا عَلَى أَبِي هُرَيْرَةَ فَصَلَّى بِهِمْ، فَفَرَّ مِنْهُ أَبُو هُرَيْرَةَ. فَقَالَ جَارِيَةً: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ! بَايَعُوا لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَبَايَعُوا. ثُمَّ خَرَجَ يُرِيدُ الْكُوفَةَ، فَردَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَبُو هُرَيْرَةَ... وَحَدَّثَ أَبُو الْكَنُودِ أَنَّ جَارِيَةً مَرَّ فِي طَلَبِ بُسْرٍ فَمَا كَانَ يَلْتَفِتُ إِلَى مَدِينَةٍ، وَلَا يَعْرِجُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْيَمَنِ وَنَجْرَانَ، فَقَتَلَ مَنْ قَتَلَ، وَهَرَبَ مِنْهُ بُسْرٌ، وَحَرَّقَ تَحْرِيقًا، فَسَمِّيَ مُحْرَقًا. (3)

112 : النحل .-1

2.- هكذا في المصدر ، والصحيح : «هؤلاء» .

3.- تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 197 وراجع الغارات : ج 2 ص 607_628 والفتوح : ج 4 ص 231_240 .

تاریخ الیعقوبی: معاویه، بَسْر بن ابی اَرطاط را _ بسر بن اَرطاط عامری از بنی عامر هم گفته اند _ با سه هزار نفر فرستاد و به او گفت: برو تا به مدینه بگذری. اهل مدینه را آواره کن، به هر که گذشتی او را بهراسان و به هر کس رسیدی که مالی داشت و در اطاعت ما نبود، غارتش کن. به مردم مدینه چنین وانمود کن که قصد جانشان را کرده ای و هیچ برائت و عذری نزد تو ندارند. پیش برو تا به مگه برسی. در مگه متعرض کسی نشو. مردم بین مگه و مدینه را به وحشت بینداز و آنان را آواره و پراکنده ساز. سپس پیش برو تا به صنعا برسی، که آن جا پیروانی داریم و نامه آنان به من رسیده است. بَسْر خارج شد. به هیچ قبیله ای از قبایل عرب نمی گذشت، مگر آن که طبق دستور معاویه با آنان رفتار می کرد تا آن که به مدینه رسید. فرماندار مدینه ابو ایوب انصاری بود که از مدینه گریخت. بَسْر وارد شد و به منبر رفت و سپس گفت: ای مردم مدینه! مثل بدی برای شماست: «آبادی امن و مطمئنی که رزق و روزی اش فراوان از هر سوی می آمد، پس به نعمت های خدا ناسپاسی کردند، خدا هم به خاطر عملکردشان جامه گرسنگی و ترس بر آنان چشانند». آگاه باشید که خداوند این مثل را بر شما وارد ساخته و شما را اهل آن قرار داده است. بدا به چهره هایتان! سپس پیوسته به آنان دشنام می داد، تا فرود آمد. جابر بن عبد الله انصاری نزد ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: بیم آن داشتم که کشته شوم. این بیعت هم بیعت گم راهی است. ام سلمه گفت: پس بیعت کن. همانا تقیّه اصحاب کهف را وا داشت که صلیب [برگردن] بیاویزند و در جشن ها با مردمشان شرکت کنند. بَسْر در مدینه خانه هایی را ویران کرد. سپس رفت تا به مگه رسید، و باز هم رفت تا وارد یمن شد. فرماندار علی علیه السلام در یمن عبید الله بن عباس بود. خبر به علی علیه السلام رسید. به سخنرانی ایستاد و فرمود: «ای مردم! اولین کاهش شما، رفتن خردمندان و صاحبان فکر از میان شما بود؛ آنان که سخن می گفتند و راست می گفتند؛ می گفتند و عمل می کردند. من شما را در رفت و برگشت و نهان و آشکار و شب و روز دعوت کردم، و دعوت من جز بر فرارتان نمی افزایشد. نه موعظه سودتان می بخشد و نه دعوت به هدایت و حکمت. به خدا سوگند، من می دانم که چه چیزی شما را اصلاح می کند؛ ولی در این کاژ تباه شدن من است. اندکی مهلتم دهید، به خدا سوگند، کسی به سراغ شما می آید که اندوهگینتان می سازد، شما را شکنجه می دهد، خدا هم او را به سبب شما عذاب می کند. از ذلّت اسلام و تباهی دین همین است که پسر ابو سفیان، اراذل و اوباش و اشرار را فرا می خواند، جوابش می دهند، و من شما را فرا می خوانم و شما صلاح نمی یابید و می گریزید. این بَسْر است که به یمن آمده است. پیش از آن نیز به مگه و مدینه رفته است». حجاریه بن قدامه سعدی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! خدا ما را از قُرب تو محروم نکند و دوری تو را نشانمان ندهد! تربیت تو تربیت خوبی است. به خدا سوگند، تو پیشوای خوبی هستی. من برای نبرد با این قوم آماده ام. مرا به سویشان اعزام کن. حضرت فرمود: «مهیّا شو. تا آن جا که می دانم، تو در سختی و آسایش، دلیر مردی و خجسته و نیک سرشتی». سپس وهب بن مسعود خُثَمی برخاست و گفت: من [مردم را] فرا می خوانم، ای امیر مؤمنان! فرمود: «فرا خوان. خداوند بر تو خجستگی دهد!». جاریه با دو هزار نفر و وهب بن مسعود هم با دو هزار نفر بیرون شدند. علی علیه السلام آنان را فرمان داد که در پی بَسْر باشند، هر جا که باشد، تا به او برسند. وقتی به هم رسیدند، جاریه فرمانده همه است. جاریه از بصره خارج شد و وهب از کوفه، تا در سرزمین حجاز به هم برخوردند. بَسْر از طائف گذشت تا وارد یمن شد. عبید الله بن عباس از یمن گریخته بود و عبید الله بن عبد المدان حارثی را به جای خود گذاشته بود. بَسْر آمد و او و پسرش مالک بن عبد الله را کشت. عبید الله بن عباس دو پسرش عبد الرحمان و قُثم را نزد جویریّه دختر قارظ کنانی _ که مادر آن دو بود _ گذاشته بود و مردی از کنانه را هم به جای خود گذاشته بود. چون بَسْر به نزد آن زن رسید، دو پسر عبید الله را طلبید تا آنان را بکشد. آن مرد کنانی شمشیرش را کشید و گفت: به خدا سوگند، در دفاع از این دو کشته می شوم، تا عذری نزد خدا و مردم داشته باشم. با شمشیرش به زد و خورد پرداخت تا کشته شد. زنانی از بنی کنانه بیرون آمدند و گفتند: ای بَسْر! مردان اند که می جنگند، بچه ها چه کرده اند؟ به خدا سوگند، [در] جاهلیّت هم کودکان را نمی کشتند. به خدا حکومتی که جز با کشتن کودکان و بی رحمی استوار نشود، بد حکومتی است. بَسْر گفت: به خدا سوگند، تصمیم داشتم شما زنان را نیز از دم تیغ بگذرانم. آن دو کودک را پیش کشید و سرشان را بُرید ... سپس بَسْر مردم نجران را گرد آورد و گفت: ای برادران

مسیحی! به آن که جز او معبودی نیست، سوگند، اگر از شما گزارش ناخوشایندی دریافت کنم، کشته هایتان را افزون خواهم ساخت. سپس به سوی جیشان - که پیروان علی علیه السلام بودند - شتافت و با آنان جنگید و تار و مارشان کرد و قتل عامشان کرد. آن گاه به صنعا بازگشت. جاریه بن قدامه سعدی به راه افتاد تا به نجران رسید و بوسه را طلبید. بوسه از او به جاهای دیگر گریخت و برای مقابله با او نایستاد و از یاران او گروهی را کشت و با کشتن و اسیر گرفتن در پی آنان افتاد، تا به مکه رسید. بوسه گذشت تا وارد حجاز شد و به چیزی توجه نمی کرد. جاریه بن قدامه از مردم مکه بیعت گرفت. گفتند: علی علیه السلام کشته شده است، با چه کسی بیعت کنیم؟ گفت: با هرکس که یاران علی علیه السلام پس از او با وی بیعت کردند. اما آنان بیعت نمی کردند. گفت: به خدا سوگند، باید بیعت کنید، هرچند با نشیمنگاه هایتان! پس بیعت کردند و وارد مدینه شد، در حالی که با ابو هریره سازش کرده بودند که با آنان نماز بخواند. ابو هریره از او گریخت. جاریه گفت: ای مردم مدینه! با حسن بن علی علیهما السلام بیعت کنید. آنان هم بیعت کردند. سپس به قصد کوفه خارج شد. مردم مدینه ابو هریره را بازگرداندند... ابو الکنود گفته است: جاریه در پی بوسه می رفت و به هیچ شهری و به هیچ چیز توجهی نمی کرد، تا آن که به یمن و نجران رسید و بسیاری را کشت و بوسه از وی گریخت. نیز بسیاری از جاها را آتش زد. از این رو «آتش افروز» نامیده شد.

الاستيعاب: أرسل معاوية بن ربيعة إلى اليمن، فسبى نساءً مسلمات، فأقمن في السوق. (1)

تاريخ اليعقوبي عن أبي خالد الوالبي: قرأت عهد علي لجارية بن قدامة: أوصيك يا جارية بتقوى الله؛ فإنها جموع الخير، وسير على عون الله، فالق عدوك الذي وجهتك له، ولا تقاتل إلا من قاتلك، ولا تجهز على جريح، ولا تسخرن دابة، وإن مشيت ومشي أصحابك. ولا تستأثر على أهل المياه بمياههم، ولا تشربن إلا فضلهم عن طيب نفوسهم، ولا تشتمن مسلماً ولا مسلمة؛ فتوجب على نفسك ما لعلك تؤدب غيرك عليه. ولا تظلمن معاهداً، ولا معاهدة، وأذكر الله، ولا تقتر ليلاً ولا نهاراً، وأحملوا رجالتكم، وتواسوا في ذات أيديكم، وأجدد السير، وأجل العدو من حيث كان، واقتله مقبلاً، وأردده بغيظه صاعراً. وأسفك الدم في الحق، واحقنه في الحق، ومن تاب فأقبل توبته، وإخبارك في كل حين بكل حال، والصدق الصدق! فلا رأي لكذوب. (2)

1- الاستيعاب: ج 1 ص 243 الرقم 175.

2- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 200.

الاستیعاب: معاویه، بُسر بن أرطاط را به یمن فرستاد. او هم زنان مسلمان را به اسارت گرفت و آنان در بازار به فروش گذاشته شدند.

تاریخ الیعقوبی_ به نقل از ابو خالد والبی_: فرمان علی علیه السلام به جاریة بن قدامه را خواندم: «ای جاریه! تو را به تقوای الهی که فرا گیرنده خیر است، فرا می خوانم. به یاری خدا حرکت کن و با دشمنت که تو را به سوی او گسیل دادم، رویاروی شو و جز با کسی که با تو بجنگد، نجنگ. بر زخمی حمله نکن و هر چند تو و یارانت پیاده باشید، حیوانی را از آنان به تصرف مگیر. آب صاحبان آب را به خودت اختصاص مده و جز بازمانده آب آنان را، آن هم از روی رضایتشان، منوش. به زن و مرد مسلمان دشنام مده که بر خویشان همان فراهم آوری که به خاطر آن شاید دیگری را ادب می کنی. به هیچ زن و مرد پیمان بسته ای (اهل کتاب) ستم مکن. به یاد خدا باش و نه در شب و نه در روز، سستی مکن. پیاده نظام خود را سوار کنید و در آنچه در دست شماست، ایثار کنید. در کوه و دشت بشتاب و دشمن را از هر جا که هست، بکوچان. اگر روی آورد، او را بکش و با خشم و خواری برگردان. خون را به حق بریز و به حق نگه دار. هر کس توبه کرد، توبه اش را بپذیر. در هر لحظه و هر حال، خبرها را برسان. راست باش، راست، که دروغگو را اندیشه و فکری نیست!».

الغارات عن عبد الرحمن السلمي: رَجَعَ بُسْرٌ فَأَخَذَ عَلَى طَرِيقِ السَّمَاءِ، حَتَّى أَتَى الشَّامَ فَقَدِمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِحْمَدِ اللَّهَ؛ فَإِنِّي سِرْتُ فِي هَذَا الْجَيْشِ أَقْتُلُ عَدُوَّكَ - ذَاهِبًا وَرَاجِعًا - لَمْ يَنْكَبْ رَجُلٌ مِنْهُمْ نَكْبَةً. فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: اللَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ لَا أَنْتَ!! وَكَانَ الَّذِي قَتَلَ بُسْرًا فِي وَجْهِهِ - ذَاهِبًا وَرَاجِعًا - ثَلَاثِينَ أَلْفًا، وَحَرَّقَ قَوْمًا بِالنَّارِ. (1)

الغارات عن الكلبي ولوط بن يحيى الأزدي: إِنَّ ابْنَ قَيْسِ بْنِ زُرَّارَةَ الشَّاذِي فَخَذَ مِنْ هَمْدَانَ قَدِيمَ عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرَهُ بِخُرُوجِ بُسْرٍ، فَذَبَّ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسَ فَتَثَاقَلُوا عَنْهُ، فَقَالَ: أَلَا تُرِيدُونَ أَنْ أُخْرَجَ بِنَفْسِي فِي كَتِيبَةٍ تَتَّبِعُ كَتِيبَةَ فِي الْفِيَا فِي (2) وَالْجِبَالِ؟! ذَهَبَ وَاللَّهِ مِنْكُمْ أَوْلُو النَّهْيِ وَالْفَضْلِ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ فَيُجِيبُونَ، وَيُؤْمَرُونَ فَيَطِيعُونَ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُخْرَجَ عَنْكُمْ فَلَا - أَطْلُبُ بِبَصْرِكُمْ مَا اخْتَلَفَ الْجَدِيدَانِ. فَقَامَ جَارِيَةٌ بِنُ قَدَامَةِ، فَقَالَ: أَنَا أَكْفِيكُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: أَنْتَ لَعَمْرِي لَمَيْمُونَ النَّقِيبَةِ، حَسَنُ النَّيَّةِ، صَالِحُ الْعَشِيرَةِ. وَنَدَبَ مَعَهُ الْفَقِيمِينَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفَا. وَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الْبَصْرَةَ فَيَضُمَّ إِلَيْهِ مِثْلَهُمْ، فَشَخَصَ جَارِيَةً وَخَرَجَ مَعَهُ يُشِيعُهُ، فَلَمَّا وَدَّعَهُ قَالَ: اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَلَا تَحْتَقِرْ مُسْلِمًا وَلَا مُعَاهِدًا، وَلَا تَغْصِبَنَّ مَالًا وَلَا وُلْدًا وَلَا دَابَّةً وَإِنْ حَفِيتَ وَتَرَجَلْتَ، وَصَلِّ الصَّلَاةَ لَوَقْتِهَا. فَقَدِمَ جَارِيَةُ الْبَصْرَةَ فَضَمَّ إِلَيْهِ مِثْلُ الَّذِي مَعَهُ ثُمَّ أَخَذَ طَرِيقَ الْحِجَازِ حَتَّى قَدِمَ الْيَمَنَ، لَمْ يَغْصِبْ أَحَدًا، وَلَمْ يَقْتُلْ أَحَدًا إِلَّا قَوْمًا ارْتَدَّوْا بِالْيَمَنِ، فَقَتَلَهُمْ وَحَرَّقَهُمْ، وَسَأَلَ عَنْ طَرِيقِ بُسْرٍ، فَقَالُوا: أَخَذَ عَلَى بِلَادِ بَنِي تَمِيمٍ، فَقَالَ: أَخَذَ فِي دِيَارِ قَوْمٍ يَمْنَعُونَ أَنْفُسَهُمْ، فَانصَرَفَ جَارِيَةً فَأَقَامَ بِجُرَشٍ. (3)

- 1- الغارات: ج 2 ص 639؛ شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 17 وفيه من «أحمد الله...».
- 2- هي البراري الواسعة، جمع فيفاء (النهاية: ج 3 ص 485 «فيف»).
- 3- الغارات: ج 2 ص 622.

الغارات_ به نقل از عبدالرحمان سلمی_ : بُسر بازگشت و راه سماوه را پیش گرفت تا به شام رسید. نزد معاویه رفت و گفت: ای امیر مؤمنان! خدا را شکر کن، با این سپاهی که برای جنگ با دشمنت رفتم، چه در رفتن و چه بازگشت، به هیچ يك از آنان آسیبی نرسید. معاویه گفت: این کار خداست، نه تو! بُسر در رفت و برگشت، سی هزار تن را کشته و گروهی را هم به آتش سوزانده بود.

الغارات_ به نقل از کلبی و لوط بن یحیی_ : پسر قیس بن زُراره شاذی، از طایفه ای از هَمْدان، نزد علی علیه السلام آمد و او را از خروج بُسر آگاهانید. علی علیه السلام مردم را فرا خواند، ولی سنگینی کردند. فرمود: «آیا می خواهید من خودم با گردانی در پی گردانی از نیروها در دشت ها و کوه ها بیرون بروم؟ به خدا سوگند، خردمندان و فرزندان شما رخت بر بسته اند؛ آنان که هرگاه فرا خوانده می شدند، اجابت می کردند و چون فرمان می یافتند، فرمان می بردند. تصمیم گرفته ام از شما دور شوم و تا شب و روز در گردش است (برای همیشه) از شما یاری نطلبم». جاریة بن قدامه برخاسته، گفت: من به جای آنان تو را کفایت می کنم، ای امیر مؤمنان! فرمود: «به جانم سوگند، تو خجسته سیرت و نیک آهنگ و شایسته دودمانی». و همراه او دوهزار نفر را فرا خواند (و گفته اند: هزار نفر) و فرمانش داد که به بصره رود و همان تعداد هم از آن جا بر آنان بیفزاید. جاریه بیرون شد و حضرت برای بدرقه او همراهش بیرون آمد. چون با او بدرود گفت، فرمود: «از خدایی پروا کن که به سوی او باز می گردی. هیچ مسلمان یا غیر مسلمان عهد بسته ای را تحقیر مکن، هیچ مال و مرکب و فرزندی را به غصب مگیر، هر چند پا برهنه و پیاده باشی، و نماز را به وقتش بخوان». جاریه به بصره آمد و به تعدادی که با او بودند، بر نفرات خود افزود. سپس راه حجاز در پیش گرفت تا به یمن رسید. نه کسی را غاصبانه گرفت و نه کسی را کُشت، مگر گروهی را در یمن که به ارتداد از دین برگشته بودند. آنان را کُشت و سوزاند و مسیر بُسر را پرسید. گفتند: به سوی سرزمین بنی تمیم رفته است. گفت: به سوی سرزمین قومی که از خویشان دفاع می کنند! جاریه برگشت و در جُرش (1) ماند.

1- از استان های یمن در سمت مکه (معجم البلدان : ج 2 ص 126). پیامبر خدا در سال دهم هجری، با صلح آن جا را گشود. امروز یکی از شهرهای حجاز است.

الغارات عن أبي ودّك الشاذي: قَدِمَ زُرَّارَةُ بْنُ قَيْسِ الشَّاذِي فَخَبَّرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْعِدَّةِ الَّتِي خَرَجَ فِيهَا بُسْرٌ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ؛ أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّ أَوَّلَ فُرْقَتِكُمْ وَبَدَأَ تَقْصِيصُكُمْ ذَهَابُ أَوْلِي النَّهْيِ وَأَهْلِ الرَّأْيِ مِنْكُمْ، الَّذِينَ كَانُوا يُلْقُونَ فَيْصَ دَقُّونَ، وَيَقُولُونَ فَيَعْدِلُونَ، وَيَدْعُونَ فَيُجِيبُونَ، وَأَنَا وَاللَّهِ قَدْ دَعَوْتُكُمْ عَوْدًا وَبَدَأَ وَسِرًّا وَجَهَارًا، وَفِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ، فَمَا يَزِيدُكُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِدْبَارًا، أَمَا تَنْفَعُكُمْ الْعِظَةُ وَالذُّعَاءُ إِلَى الْهُدَى وَالْحِكْمَةِ، وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَيُقِيمُ أَوْدُكُمْ، وَلِكِنِّي وَاللَّهِ لَا أُصْلِحُكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي، وَلَكِنْ أَمْهَلُونِي قَلِيلًا، فَكَأَنَّكُمْ وَاللَّهِ بِأَمْرِي قَدْ جَاءَكُمْ يَحْرِمُكُمْ وَيَعْدِبُكُمْ فَيَعْدِبُهُ اللَّهُ كَمَا يُعْدِبُكُمْ. إِنَّ مِنْ ذُلِّ الْمُسْلِمِينَ وَهَلَاكِ الدِّينِ أَنْ ابْنَ أَبِي سَفْيَانَ يَدْعُو الْأَرَاذِلَ وَالْأَشْرَارَ فَيُجَابُ، وَأَدْعُوكُمْ وَأَنْتُمْ الْأَفْضَلُونَ الْأَخْيَارُ فَتُرَاوِعُونَ وَتُدَافِعُونَ، مَا هَذَا بِفِعْلِ الْمُتَّقِينَ، إِنَّ بُسْرَ بْنَ أَبِي أُرْطَاةَ وَجَّهَ إِلَى الْحِجَازِ، وَمَا بُسْرٌ؟! لَعْنَةُ اللَّهِ، لِيَتَدَبَّ إِلَيْهِ مِنْكُمْ عِصَابَةٌ حَتَّى تَرُدُّوهُ عَنِّي، فَإِنَّمَا خَرَجَ فِي سِيَرَتِي أَوْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَسَكَتَ النَّاسُ مَلِيًّا لَا يَنْطِقُونَ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ أَمْخَرَسُونَ أَنْتُمْ لَا تَتَكَلَّمُونَ؟ فَذَكَرَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنِ مُسَافِرِ بْنِ عَفِيْفٍ قَالَ: قَامَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَوْفٍ الْأَزْدِيُّ فَقَالَ: إِنْ سِرْتِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سِرْنَا مَعَكَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ مَا لَكُمْ؟ لَا سُدَّدْتُمْ لِمَقَالِ الرُّشْدِ، أَفِي مِثْلِ هَذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أُخْرَجَ؟! إِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنْ فُرْسَانِكُمْ وَشُجْعَانِكُمْ، وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجَنْدَ وَالْمِصْرَ، وَبَيْتَ الْمَالِ، وَجِبَايَةَ الْأَرْضِ، وَالْقِضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ النَّاسِ، ثُمَّ أَخْرَجَ فِي كِتَابِيَّةٍ اتَّبَعَ أُخْرَى فِي الْفَلَوَاتِ وَشَعَفِ الْجِبَالِ، هَذَا وَاللَّهِ الرَّأْيُ السَّوِّءُ، وَاللَّهِ لَوْلَا-رَجَائِي عِنْدَ لِقَائِهِمْ، لَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُمْ، لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ لَشَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ، فَوَاللَّهِ إِنَّ فِي فِرَاقِكُمْ لِرَاحَةً لِلنَّفْسِ وَالْبَدَنِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَارِيَةٌ مِنْ قُدَامَةِ السَّعْدِيِّ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا أَعْدَمْنَا اللَّهُ نَفْسَكَ، وَلَا أَرَانَا اللَّهُ فِرَاقَكَ، أَنَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ، فَسَرَّحْنِي إِلَيْهِمْ، قَالَ: فَتَجَهَّزْ؛ فَإِنَّكَ مَا عَلِمْتُ مِيمُونَ النَّقِيبَةَ. وَقَامَ إِلَيْهِ وَهَبُ بْنُ مَسْعُودٍ الْخَثْعَمِيُّ، فَقَالَ: أَنَا أُنْتَدِبُ إِلَيْهِمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: فَانْتَدِبْ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ، وَنَزَلَ. (1)

1- الغارات: ج 2 ص 624، الإرشاد: ج 1 ص 272؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 215 كلاهما نحوه وليس فيهما من «إن بسر بن أبي أُرطاة...» .

الغارات_ به نقل از ابو وْدَاك شاذی_ : زرارة بن قيس شاذی آمد و خروج بَسْر به همراه عده ای را به علی علیه السلام خبر داد. حضرت بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد؛ ای مردم! نخستین جدایی و آغاز کاهش شما، رفتن خردمندان و فرزندانگانشماست؛ آنان که چون سخن به آنان گفته می شد، تصدیق می کردند؟ می گفتند و عدالت داشتند؛ فرا خوانده می شدند و اجابت می کردند. به خدا سوگند، من شما را در آغاز و پایان و آشکار و نهان و شب و روز و صبح و عصر فرا خواندم، و دعوتم جز بر فرار و رویگردانی شما نیفزود. آیا پند و دعوت به هدایت و حکمت، سودتان نمی بخشد؟ من به آنچه شما را اصلاح می کند و کجی تان را استوار می سازد، دانایم؛ ولی به خدا سوگند، شما را به بهای تباه ساختن خودم اصلاح نمی کنم! ولی اندکی مهلتم دهید. به خدا سوگند، کسی بر شما مسلط خواهد شد که محرومتان ساخته، عذابتان می کند و خدا هم او را عقوبت می کند، آن گونه که او شما را شکنجه می دهد. از ذلت مسلمانان و تباهی دین است که پسر ابو سفیان، فرومایگان و اشرار را فرا می خواند و پاسخ می شنود؛ ولی من شما شایستگان و نیکان را دعوت می کنم، طفره می روید و امروز و فردا می کنید! این، کار تقوا پیشگان نیست. بَسْر بن اِطْرَاط روی به حجاز آورده است. و مگر بَسْر کیست؟ خدا لعنتش کند! گروهی از شما به سویس بشتابید تا او را از غارتش بازگردانید. او با ششصد نفر یا بیشتر تاخته است». مردم مدتی سرافکنده، ساکت ماندند و چیزی نگفتند. فرمود: «شما را چه می شود؟ لال شده اید که حرف نمی زنید؟». حارث بن حصیره از مسافر بن عفیف نقل کرده است که ابو برده اَزْدی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! اگر حرکت کنی با تو کوچ می کنیم. [خطاب به جمع] فرمود: «خداوند! شما را چه می شود؟ زبانتان به گفتار راست استوار مباد! آیا در چنین موقعیتی سزاوار است که من برون آیم؟ در این وضعیت، مردی از شجاعان و تک سواران شما که قبولش دارید، باید به مقابله برآید. سزاوار نیست که من سپاه و شهر و بیت المال و کار جمع آوری خراج و داوری میان مسلمانان و بازرسی حقوق مردم را رها کنم و همراه گردانی در پی گردانی دیگر، در دشت ها و کوهستان ها بیرون آیم. به خدا سوگند، این اندیشه بدی است. به خدا سوگند، اگر امید شهادت در نبرد با آنان نداشتم _ که امید دارم که نصیبم شود _ اسبم را نزدیک آورده، پا در رکاب نهاده، از شما جدا می شدم و هرگز _ تا زمین در چرخش است _ جویای شما نمی شدم. به خدا سوگند، آسایش جسم و جان در دوری از شماست». جاریة بن قُدّامه سعدی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند، ما را بی تو قرار ندهد و به هجرانت مبتلایمان نسازد! من آماده نبرد با آنانم. مرا به سوی آنان اعزام کن. فرمود: «آماده شو. از وقتی که یاد دارم، تو خجسته سرشت بوده ای!». وَهْب بن مسعود خُثَعْمی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! من مردم را به سوی آنان فرا می خوانم. فرمود: «فراخوان. خداوند تو را برکت دهد!». و فرود آمد.

الفتوح_ بعد غارة بسر بن أرطاة على حصر موت واستنفار الإمام عليه السلام أهل الكوفة_- قال لهم علي: ما لكم لا تردون جوابا ولا ترجعون قولاً؟ أذعوكم إلى جهاد عدوكم سراً وجهراً فلم يزدكم دعائي إلا فرارا، أتناشدون الأشعار وتتسلون عن الأسفار، تربت يداكم! لقد نسيتم الحرب والاستعداد لها، فأصبحت قلوبكم فارغة عن ذكرها. قال: فلم يجبه أحد منهم بشيء. فقال: أليس من العجب أن معاوية يأمر فيطاع ويدعو فيجاب، وأمركم فتخالفون وأذعوكم فلا تجيبون؟ ذهب والله أولو النهى والفضل والتقى، الذين كانوا يقولون فيصدقون، ويدعون فيجيبون، ويلقون عدوهم فيصبرون، وبقيت في حثالة قوم لا ينتفعون بموعظة ولا يفكرون في عاقبة. لقد هممت أن أشخص عنكم فلا أطلب نصركم ما اختلف الجديان (1)، وإني لعالم بما يصلحكم ويقيم أودكم، وكأني بكم وقد ولاكم من بعدي من يحرر منكم عطاءكم ويسومكم سوء العذاب، والله المستعان وعليه التكلان. فلما فرغ علي عليه السلام ونظر أنه ليس يجيبه أحد، انصرف إلى منزله. (2)

1- الجديان: الليل والنهار (لسان العرب: ج 3 ص 111 «جدد»).

2- الفتوح: ج 4 ص 237.

الفتوح: پس از آن که بُسْر بن ارطاط بر حَضْرَموت شیخون زد و امام علیه السلام کوفیان را برای جهاد فراخواند، به آنان فرمود: «شما را چه می شود که جوابم را نمی دهید و چیزی نمی گوید؟ آشکارا و نهان شما را به نبرد با دشمنان فرامی خوانم و فراخوان من جز بر گریزتان نمی افزاید؟ آیا شعر و رجز می خوانید و از عزیمت گریزانید؟ دستانتان پریشان و بریده باد! جنگ و آمادگی نبرد را از یاد برده اید و دل هایتان از یاد آن غافل مانده است». کسی چیزی پاسخش نداد. فرمود: «آیا شگفت نیست که معاویه فرمان می دهد و می پذیرند، فرا می خواند و جواب می دهند؛ ولی من فرمانتان می دهم، مخالفت می کنید و فرا می خوانم، جواب نمی دهید؟! به خدا سوگند، خردمندان و فرزندگان و پرهیزگاران شما رفته اند؛ آنان که چون سخن می گفتند، راست می گفتند و چون فراخوانده می شدند، پاسخ می دادند و با دشمن رو به رو شده، مقاومت می کردند. اکنون من با فرومایگانی مانده ام، که نه از پند بهره می گیرند و نه به سرانجام می اندیشند. تصمیم گرفته ام از شما جدا شوم و همواره تا شب و روز در رفت و آمدند، از شما یاری نخواهم. من می دانم که چه چیزی شما را اصلاح و کژی شما را درست می کند. گویا می بینم پس از من کسی بر شما حاکم می شود که از حقوقتان محرومتان می کند و بدترین شکنجه را بر شما وارد می آورد. از خدا یاری می خواهم و تکیه بر اوست». چون سخن علی علیه السلام پایان یافت و دید کسی پاسخ نمی دهد، به خانه اش بازگشت.

الغارات عن عبد الرحمن بن نعيم: اجتمع ذات يوم هو [أي بسر] وعبيد الله بن العباس عند معاوية - بعد صلح الحسن عليه السلام - فقال ابن عباس لمعاوية: أنت أمرت هذا الفاطح البعيد الرحم القليل الرحم بقتل ابني. فقال معاوية: ما أمرته بذلك ولا هويت. فعضب بسر ورمى بسيفه وقال: قلدتني هذا السيف وقلت: إخطب به الناس حتى إذا بلغت ما بلغت، قلت: ما هويت ولا أمرت. فقال معاوية: خذ سيفك! فلعمري إنك لعاجز حين تلقى سيفك بين يدي رجل من بني عبد مناف، وقد قتلت ابنه أمس. فقال عبيد الله بن عباس: أتراني كنت قاتله بهما؟ فقال ابن لعبيد الله: ما كنا نقتل بهما إلا يزيد وعبد الله ابني معاوية. فضحك معاوية، وقال: وما ذنب يزيد وعبد الله؟!

(1)

1- الغارات: ج 2 ص 661؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 216 عن هشام، شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 17 عن أبي الحسن المدائني وكلاهما نحوه.

الغارات_ به نقل از عبدالرحمان بن نعیم_: پس از صلح امام حسن علیه السلام ، روزی بُسر و عبید الله بن عَبّاس [که به معاویه پیوسته بود] با هم نزد معاویه بودند. عبید الله بن عَبّاس به معاویه گفت: آیا تو به این بی رحم قطع کننده رَحِم دستور دادی پسرانم را بکشد؟ معاویه گفت: من نه فرمان دادم و نه دلم این را می خواست . بُسر خشمگین شد و شمشیرش را پرت کرد و گفت: تو این شمشیر را به من دادی و گفתי مردم را با آن سرکوب کن ، تا هر جا که بکُشد! حالا می گویی نه دستور دادم و نه مایل بودم؟ معاویه گفت: شمشیرت را بردار. به جانم سوگند، وقتی پیش مردی از بنی عبد مناف که دیروز دو پسرش را کشته ای شمشیرت را پرت می کنی، ناتوانی! عبید الله بن عَبّاس گفت: به من حق می دهی در برابر آن دو فرزند، او را بکشم؟ یکی از پسران عبید الله گفت: در مقابل آن دو، جز یزید و عبد الله (پسران معاویه) را نمی کشیم. معاویه خندید و گفت: یزید و عبد الله چه گناهی کرده اند؟!

M555_T1_File_6510281

الفصل التاسع: تمنى الاستشهاد 9 / 1 إنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ الْمَوْتَ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَمِّ الْعَاصِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ، وَقَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ، وَعَلَى ابْتِلَائِي بِكُمْ أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ، وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ. إِنْ أَمَهَلْتُمْ خُضَّتُمْ، وَإِنْ حَوْرِبْتُمْ خُرْتُمْ، وَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ، وَإِنْ أُجِئْتُمْ إِلَى مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ. لَا أَبَا لِعَيْرِكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَالْجِهَادِ عَلَى حَقِّكُمْ؟ الْمَوْتُ أَوْ الذُّلُّ لَكُمْ؟ فَوَاللَّهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي - وَلِيَأْتِيَنِي - لَيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَنَا لِيُصْحَبْتِكُمْ قَالٍ، وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ. لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَمَا دِينَ يُجَمِّعُكُمْ! وَلَا حَمِيَّةَ تَشْحَذُكُمْ! أَوْ لَيْسَ عَجَبًا أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجَفَاءَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ - وَأَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ، وَبَقِيَّةُ النَّاسِ - إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٍ مِنَ الْعَطَاءِ، فَتَفَرِّقُونَ عَنِّي وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟! إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضَى فَرَضُونَهُ، وَلَا سُخْطًا فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ الْمَوْتُ! قَدْ دَارَسْتُمْ الْكِتَابَ، وَفَاتَحْتُمْ الْحِجَابَ، وَعَرَفْتُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ، وَسَوَّغْتُمْ مَا مَجَّجْتُمْ، لَوْ كَانَ الْأَعْمَى يَلْحُظُ، أَوْ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ! وَأَقْرَبُ بِقَوْمٍ - مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ - قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ! وَمُؤَدِّبُهُمْ ابْنُ التَّابِغَةِ! (1)

1- نهج البلاغة: الخطبة 180؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 107، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 413 كلاهما نحوه إلى «تختلفون علي».

فصل نهم : در آرزوی شهادت

9 / 1 مرگ، محبوب ترین است

فصل نهم : در آرزوی شهادت 9 / 1 مرگ، محبوب ترین است امام علی علیه السلام_ در خطبه ای در نکوهش یاران نافرمان خویش : « خدا را ستایش می کنم در هر امری که حُکم کرد و هر کاری که مقدر نمود و بر این که مرا مبتلا به شما کرد، ای گروهی که هرگاه فرمان دادم، اطاعت نکردید و چون خواندم، پاسخ ندادید، اگر شما را مهلت دادند، به لاف زنی پرداختید و اگر به جنگتان آمدند سستی نشان دادید و اگر مردم بر محور يك پیشوا گرد آمدند، زخم زبان زدید و اگر به سختی گرفتار شدید ، باز پس رفتید! دشمنان بی پدر باد! با یاری تان و جهادتان در راه حق خود، منتظر چه هستید؟ مرگ یا ذلت؟ به خدا سوگند ، اگر روز مرگم فرارسد_ که البته خواهد آمد_ ، میان من و شما در حالی جدایی خواهد انداخت که از با شما بودن بیزارم و با شما اندک و تنهایم! خدا خیرتان دهد! آیا دینی نیست که شما را گرد آورد؟ یا غیرتی نیست که شما را آماده سازد؟ آیا شگفت نیست که معاویه، جفا کاران فرومایه را فرا می خواند و بی آن که کمک و بخششی به آنان کند، پیروی اش می کنند، و من شما را که بازماندگان اسلام و باقی مانده مردمید با بخشش و عطا به یاری فرا می خوانم و از دور و بر من پراکنده می شوید و با من مخالفت می کنید؟! از فرمان من نه خشنودی برمی آید، تا آن را بپسندید و نه خشمی که بر محور آن جمع شوید. محبوب ترین چیزی که دیدارش کنم، در نظر من مرگ است. قرآن را به شما آموخته ام و با برهان و دلیل بر شما حکم رانده ام و آنچه را نمی شناختید ، یادتان دادم و آنچه را [ناگوارانه] از دهان بیرون می افکندید ، گوارایتان ساختم . اگر کور بود، می دید. اگر خواب بود، بیدار می گشت و چه بسیار به خداشناسی نزدیک اند قومی که پیشوایشان معاویه است و آموزگارشان پسر نابغه (عمر و عاص)!» .

9 / 2 اللَّهُمَّ مَلِّتُهُمْ وَمَلُونِيَا لِنَاغَارَاتٍ عَنْ أَبِي صَالِحِ الْحَنْفِيِّ: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ وَقَدْ وَضَعَ الْمُصْحَفَ عَلَى رَأْسِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْوَرَقَ يَتَفَعَّقُ عَلَى رَأْسِهِ . قَالَ : فَقَالَ : اللَّهُمَّ قَدْ مَنَعُونِي مَا فِيهِ فَأَعْطِنِي مَا فِيهِ ، اللَّهُمَّ قَدْ أَبْغَضْتُهُمْ وَأَبْغَضُونِي ، وَمَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي ، وَحَمَلُونِي عَلَى غَيْرِ خُلُقِي وَطَبِيعَتِي وَأَخْلَاقِي لَمْ تَكُنْ تُعْرِفُ لِي ، اللَّهُمَّ فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ ، وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي ، اللَّهُمَّ مِثْ (1) قُلُوبَهُمْ كَمَا يُمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ . (2)

الغارات عن ابن أبي رافع: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ اذْذَحَمُوا عَلَيْهِ حَتَّى اذْذَمُوا رِجْلَهُ . فَقَالَ : اللَّهُمَّ قَدْ كَرِهْتُهُمْ وَكَرِهُونِي ، فَأَرِحْنِي مِنْهُمْ وَأَرِحْهُمْ مِنِّي . (3)

تاريخ الإسلام عن محمد بن ابن الحنفية: كَانَ أَبِي يُرِيدُ السَّامَ ، فَجَعَلَ يَعْقِدُ لِيَاؤَهُ ثُمَّ يَحْلِفُ لَا يَحِلُّهُ حَتَّى يَسِيرَ ، فَيَأْبَى عَلَيْهِ النَّاسُ ، وَيَتَشَدَّرُ عَلَيْهِ رَأْيُهُمْ وَيَجْبُنُونَ ، فَيَحِلُّهُ وَيُكْفِّرُ عَنْ يَمِينِهِ ، فَعَلَّ ذَلِكَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ ، وَكُنْتُ أَرَى حَالَهُمْ فَأَرَى مَا لَا يَسُرُّنِي . فَكَلَّمْتُ الْمِسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ يَوْمَئِذٍ ، وَقُلْتُ : أَلَا تَكَلِّمُهُ أَيْنَ يَسِيرُ بِقَوْمٍ لَا وَاللَّهِ مَا أَرَى عِنْدَهُمْ طَائِلًا ؟ قَالَ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، يَسِيرُ لِأَمْرٍ (4) قَدْ حُ (5) ، قَدْ كَلَّمْتُهُ فَرَأَيْتَهُ يَأْبَى إِلَّا الْمَسِيرَ . قَالَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ : فَلَمَّا رَأَى مِنْهُمْ مَا رَأَى قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَقَدْ مَلُونِي ، وَأَبْغَضْتُهُمْ وَأَبْغَضُونِي ، فَأَبْدِلْنِي خَيْرًا مِنْهُمْ ، وَأَبْدِلْهُمْ شَرًّا مِنِّي . (6)

1- ماث: ذاب (مجمع البحرين: ج 3 ص 1734 «موث»).

2- الغارات: ج 2 ص 458؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 156، تاريخ دمشق: ج 42 ص 534 كلاهما نحوه وراجع الفتوح: ج 4 ص 237.

3- الغارات: ج 2 ص 459؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 250 وزاد في آخره «فما بات إلا تلك الليلة».

4- في المصدر: «الأمر»، والصحيح ما أثبتناه كما في الطبقات الكبرى.

5- م. حم هذا الأمر: قضي (لسان العرب: ج 12 ص 151 «حم»).

6- تاريخ الإسلام للذهبي: ج 3 ص 606، الطبقات الكبرى: ج 5 ص 93.

9 / 2 من و مردم، خسته از یکدیگر

9 / 2 من و مردم، خسته از یکدیگر الغارات_ به نقل از ابوصالح حنفی_: علی علیه السلام را دیدم که خطبه می خواند، در حالی که قرآن بر سر نهاده بود و حتی ورق آن را بر سرش دیدم که تکان می خورد و خش خش می کرد. فرمود: «خدایا! مردم مرا از حقی که در قرآن برابم بود، باز داشتند. پس آنچه در آن است، مرا عطا کن. خدایا! من از اینان ناخرسند بدم و اینان از من. من اینان را خسته کردم و آنان مرا. و مرا بر آنچه جز خُلق و خوی و سرشت من است، وا داشتند که برابم بی سابقه بود. خدایا! بهتر از اینان را برای من جایگزین کن و بدتر از مرا برای اینان. خدایا! دل هایشان را ذوب کن، همچنان که نمک در آب ذوب می شود».

الغارات_ به نقل از ابن ابی رافع_: علی علیه السلام را دیدم در حالی که انبوه مردم بر گرد او جمع شده بودند، تا آن جا که پایش را خون انداختند. فرمود: «خدایا! من از اینان ناخشنودم و اینان از من. پس مرا از دست اینان راحت کن و آنان را از دست من» (1).

تاریخ الإسلام_ به نقل از محمد بن حنفیه_: پدرم آهنگ شام داشت و پرچم خود را می بست و سوگند می خورد که آن را نگشاید تا آن که حرکت کند. مردم روی برمی تافتند و پراکنده می شدند و می ترسیدند. پدرم پرچم را می گشود و برای سوگندی که خورده بود، کفاره می داد. چهار بار چنین کرد. من حال مردم را می دیدم و صحنه ای را مشاهده می کردم که برابم خوشایند نبود. آن روز با مسور بن مخرمه صحبت کردم و گفتم: نمی خواهی با امام علیه السلام صحبت کنی که با این گروه بی فایده کجا می خواهد برود؟ گفت: ای ابو القاسم! به خاطر موضوعی حرکت می کند که حتمی است. با او حرف زدم و دیدم فکری جز رفتن ندارد. چون امام علیه السلام از این گروه، آنچه را دید که دید، فرمود: «خدایا! من اینان را خسته کردم و اینان مرا. من آنان را به خشم آوردم و آنان مرا. برای من بهتر از اینان را جایگزین کن و برای آنان بدتر از مرا!».

1- در نقل أنساب الأشراف افزوده شده است: پس جز همان شب، زنده نبود!

الإمام علي عليه السلام_ في خطبته عليه السلام عند وصول خبر الأنبار إليه: أم والله لو ددت أن ربي قد أخرجني من بين أظهركم إلى رضوانه، وإن المنيّة لترصّدني، فما يمنع أشقاها أن يخضّب بها؟_ وترك يده على رأسه ولحيته_ عهدٌ عهدته إليّ النبيّ الأمي، وقد خاب من افتري، ونجا من اتقى وصدق بالحسنى. (1)

الإرشاد عن الإمام علي عليه السلام: يا أهل الكوفة! خذوا أهبتكم لجهاد عدوكم معاوية وأشياعه. قالوا: يا أمير المؤمنين، أمهلنا يذهب عنا القرّ. فقال: أم والله الذي فلق الحبة وبرأ النسمة، ليظهرن هؤلاء القوم عليكم، ليس بأنهم أولى بالحق منكم، ولكن لطاعتهم معاوية ومعصيتكم لي. والله لقد أصبحت الأمم كلها تخاف ظلم رعاتها، وأصبحت أنا أخاف ظلم رعيتي، لقد استعملت منكم رجالاً فخانوا وعادروا، ولقد جمع بعضهم ما اتتمنته عليه من فيء المسلمين فحمله إلى معاوية، وآخر حمله إلى منزله تهاؤناً بالقرآن، وجرأةً على الرحمن، حتى لو أنني اتتمنت أحدكم على علاقة سوط لخائني، ولقد أعيتهموني! ثم رفع يده إلى السماء فقال: اللهم إني قد سئمت الحياة بين ظهرائي هؤلاء القوم، وتبرمت الأمل. فأتح لي صاحبي حتى أستريح منهم ويستريحوا مني، ولن يفلحوا بعدي. (2)

1- الإرشاد: ج 1 ص 280، الاحتجاج: ج 1 ص 413 ح 89.

2- الإرشاد: ج 1 ص 277.

امام علی علیه السلام در خطبه ای، آن گاه که خبر حمله به انبار به وی رسید: به خدا سوگند، دوست داشتم خداوند مرا از میان شما نزد رضوان خویش می بُرد. مرگ در کمین من است و (با اشاره به سر و محاسن خویش، فرمود:) چه چیزی بدبخت ترین مردم را بازداشته که اینها را به خون رنگین کند؟ عهدی است که پیامبر اُمّی با من در میان گذاشته است. هر که دروغ بزند، زیانکار است و هر که پروا پیشه کند و پاداش نیک الهی را باور داشته باشد، نجات می یابد.

الإرشاد: امام علی علیه السلام فرمود: «ای کوفیان! برای جهاد با دشمنان معاویه و پیروانش آماده شوید». گفتند: ای امیر مؤمنان! مهلت بده تا سرما بگذرد. فرمود: «سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، این گروه بر شما چیره خواهند شد، نه به آن دلیل که آنان از شما به حق سزاوارترند، بلکه بدان جهت که آنان از معاویه پیروی می کنند و شما مرا نافرمانی می کنید. به خدا سوگند، همه ملت ها از ستم حاکمان بیم دارند و من از ستم مردم خویش. مردانی از شما را به کار گماشتم، خیانت کردند و نیرنگ زدند. برخی آنچه را از غنایم مسلمانان را که به امانت به آنان سپرده بودم، جمع کرده، نزد معاویه فرستادند و بعضی آنها را به خانه های خود بردند، همه از روی سست گرفتن قرآن و گستاخی بر خدا، تا آن جا که اگر یکی از شما را بر بند تازیانه ای امین قرار دهم، خیانت می کند. مرا خسته کردید!». سپس دست خود را به آسمان گشود و چنین گفت: «خدایا! من از زندگی در میان این گروه خسته شده ام و آرزوهایم گسسته است. دوست و هم نفسم (یعنی مرگ) را به من ارزانی کن، تا من از دست اینان بیاسایم و آنان از من آسوده شوند و پس از من هرگز رستگار نخواهند شد».

نهج البلاغة: من خطبة له عليه السلام وقد تواترت عليه الأخبار باستيلاء أصحاب معاوية على البلاد، وقدم عليه عاملاً على اليمن، وهما عبيد الله بن عباس وسعيد بن نمران لما غلب عليهما بسر بن أبي أرطاة، فقام عليه السلام على المنبر صجراً يتأقل أصحابه عن الجهاد، ومخالفتهم له في الرأي فقال: ما هي إلا الكوفة، أفضدها وأسطها، إن لم تكوني إلا أنت نهب أعاصيرك فببحك الله! وتمثل بقول الشاعر: لعمري أباك الخير يا عمرو إنني على وضري (1) من ذا الإناء قليل ثم قال عليه السلام: أنبت بسراقداً طلع اليمن، وإني والله لأظن أن هؤلاء القوم سيدالون (2) منكم باجتماعهم على باطلهم، وتفرقكم عن حقاكم، وبمعصيتكم إمامكم في الحق، وطاعتهم إمامهم في الباطل، وبإدائهم الأمانة إلى صاحبهم وخيانتكم، وبصلاحهم في بلادهم وفسادكم. فلو اتتمنت أحدكم على قعب (3) لخشيت أن يذهب بعلاقته. اللهم إني قد مللتهم وملوني، وسدمتهم وسدمني، فأبدلني بهم خيراً منهم، وأبدلهم بي شراً مني، اللهم ميث قلوبهم كما يماث الملح في الماء، أما والله لو ددت أن لي بكم ألف فارس من بني فراس بن غنم. هنالك لو دعوت أباك منهم فوارس مثل أرمية الحميم ثم نزل عليه السلام من المنبر. (4)

- 1- الوضري: وسخ الدسم واللبن أو غسالة السقاء والقصعة ونحوهما (القاموس المحيط: ج 2 ص 154 «الوضري»).
- 2- من الإدالة: الغلبة (النهاية: ج 2 ص 141 «دول»).
- 3- القعب: القدح الضخم، الغليظ، الجافي (لسان العرب: ج 1 ص 683 «قعب»).
- 4- نهج البلاغة: الخطبة 25، الغارات: ج 2 ص 635 نحوه إلى «في الماء».

نهج البلاغة: گزارش های پیاپی به آن حضرت رسید که سربازان معاویه بر شهرها سلطه یافته اند و دو کارگزار امام در یمن، عبید الله بن عباس و سعید بن نمران که مغلوب بوسر بن اَرتات شده بودند، نزد علی علیه السلام بازگشتند. حضرت، دل تنگ از سستی یارانش از جهاد و مخالفشان با نظر وی، بر منبر ایستاد و فرمود: «اینک جز کوفه نمانده است که در اختیار من است. ای کوفه! اگر تنها تو مانده باشی و گردبادهایت که می وزد، پس زشت باد چهره ات!». سپس شعر شاعر را خواند که: ای عمر و! سوگند به جان پدر خوبت، که من از این ظرف غذا، به [چرب و] چرک اندکی رسیده ام. سپس فرمود: «خبر یافته ام که بوسر بر یمن وارد گشته است. به یقین و سوگند به خدا، چنین می پندارم که این قوم بر شما چیره شوند، به خاطر وحدتی که بر باطلشان دارند و پراکندگی ای که شما در راه حقتان دارید، و به خاطر نافرمانی شما از پیشوایتان در راه حق، و پیروی آنان از پیشوایشان در راه باطل، و به خاطر امانتداری آنان و خیانت شما، و به خاطر اصلاحگری آنان در شهرهایشان و فسادانگیزی شما. من اگر یکی از شما را بر یک قدحی چوبی امین بشمارم، بیم آن دارم که بند آن را برباید! خدایا! اینان از من خسته شده اند، من هم از اینان به ستوه آمده ام. من از آنان دل تنگ شده ام و آنان از من. مرا به بهتر از اینان جایگزین ببخش و اینان را به بدتر از من جایگزین بده. خدایا! دل هایشان را آب کن، آن گونه که نمک در آب، ذوب می شود. به خدا سوگند، دوست داشتم به جای شما، هزار سوار از فرزندان فراس بن غنم (1) داشتم». [و این شعر را در وصف فرزندان فراس خواند: «برای یاری، اگر آنان را بخوانی سوارانی چون ابرهای تابستان به سویت خواهند شتافت». سپس از منبر فرود آمد.

1- بنی فراس، به غیرت و دلیری معروف بودند.

البداية والنهاية عن زهير بن الأرقم: خَطَبْنَا عَلِيَّ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَقَالَ: بُنْتُ أَنْ يُسْرَاقَ دِ طَلَعَ الْيَمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَحْسَبُ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ، وَمَا يَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ إِلَّا بِعَصِيَانِكُمْ إِمَامَكُمْ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ، وَخِيَانَتِكُمْ وَأَمَانَتِهِمْ، وَإِفْسَادِكُمْ فِي أَرْضِكُمْ وَإِصْلَاحِهِمْ، قَدْ بَعَثْتُ فُلَانًا فَخَانَ وَعَدَرَ، وَبَعَثْتُ فُلَانًا فَخَانَ وَعَدَرَ، وَبَعَثْتُ الْمَالَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، لَوْ ائْتَمَنْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قَدْحٍ لَأَخَذَ عِلَاقَتَهُ، اللَّهُمَّ سَمِّمْتُهُمْ وَسَمِّمُونِي، وَكْرِهْتُهُمْ وَكْرِهُونِي، اللَّهُمَّ فَارِحْهُمْ مِنِّي وَأَرْحِنِي مِنْهُمْ. قَالَ: فَمَا صَلَّى الْجُمُعَةَ الْآخِرَى حَتَّى قُتِلَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ. (1)

راجع: ص 272 (ما ينتظر أشقاها؟ !)

1- البداية والنهاية: ج 7 ص 326، تاريخ دمشق: ج 42 ص 535 نحوه.

البدایة والنهاية_ به نقل از زهیر بن ارقم_: روز جمعه علی علیه السلام برای ما خطبه خواند و فرمود: «خبر یافته ام که بُسر بر یمن وارد شده است. به خدا سوگند، می پندارم که این گروه بر شما پیروز خواهند شد. چیرگی آنان هم جز به این جهت نیست که شما از پیشوایتان نافرمانی می کنید و آنان از زمامدارشان پیروی، شما خیانت می کنید، آنان امانتداری، شما در زمین خود فساد می کنید، آنان اصلاح. فلانی را به مأموریت فرستادم، خیانت و حيله کرد. فلانی را فرستادم، خیانت و حيله کرد و مال را نزد معاویه فرستاد. اگر یکی از شما را بر يك جام آب امین شمارم، بند آن را می برد. خدایا! من اینان را به ستوه آوردم، اینان هم مرا خسته کردند. من از اینان ناخشنودم، اینان هم از من. خدایا! آنان را از دست من و مرا از دست آنان راحت کن.» نماز جمعه دیگر را نخوانده بود که شهید شد. خدا از او راضی باشد و راضی اش سازد!

ر. ك: ص 273 (آن شقی ترین، در انتظار چیست؟).

الفصل العاشر: آخر خطبة خطبها الإمام نهج البلاغة: روي عن نوف البكالي قال: خطبنا بهذه الخطبة أمير المؤمنين علي عليه السلام بالكوفة وهو قائم على حجارة نَصَبَها له جعدة بن هبيرة المخزومي، وعليه مدرعة من صوف وحمائل سيفه ليف، وفي رجليه نعلان من ليف، وكان جبينه ثقبه بعير. فقال عليه السلام: الحمد لله الذي إليه مصائر الخلق، وعواقب الأمر. نحمده على عظيم إحسانه ونير برهانه، ونوامي فضله وامتنانه، حمداً يكون لحقه قضاء، ولشكره أداء، وإلى ثوابه مقرباً، ولحسن مزیده موجباً. ونستعين به استعانة راج لفضله، مؤملاً لنفعه، واثقاً بدفعه، معتزلاً له بالطول، مدعياً له بالعمل والقول. ونؤمن به إيمان من رجاه موقناً، وأتاب إليه مؤمناً، ونحن له مدعياً، وأخلص له موحداً، وعظمه ممجداً، ولاذ به راغباً مجتهداً. لم يولد سبب حائه فيكون في العز مشاركاً، ولم يلد فيكون موروثاً هالكاً. ولم يتقدمه وقت ولا زمان. ولم يتجاوزة زيادة ولا نقصان، بل ظهر للعقول بما أرانا من علامات التدبير المتقن والقضاء المبرم. فمن شواهد خلقه خلق السموات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند. دعاهن فأجبن طابعات مدعيات، غير متلكنات ولا مبطنات. ولولا إقرارهن له بالرؤيوية وإذعائهن بالطواعية لما جعاهن موضعاً لعرشه، ولا مسكناً لملائكته، ولا مصعداً للكلم الطيب والعمل الصالح من خلقه. جعل نجومها أعلاماً يستدل بها الحيران في مختلف فجاج (1) الأقطار. لم يمنع ضوء نورهما ادلهما سبب جف الليل المظلم. ولا استطاعت جلايب سواد الحنادس أن ترد ما شاع في السموات من تلالو نور القمر. فسبحان من لا يخفى عليه سواد غسق داج ولا ليل ساج (2) في بقاع الأرضين المتطائفات، ولا في يقاع (3) الشفع (4) المتجاورات. وما يتجلجل به الرعد في أفق السماء، وما تلاشت عنه بروق الغمام، وما تسقط من ورقة تزيلها عن مسقطها عواصف الأنواء وانهطال السماء، ويعلم مسقط القطرة ومقرها، ومسحب الذرة ومجرها، وما يكفي البعوضة من قوتها، وما تحمل الأثني في بطنها. الحمد لله الكائن قبل أن يكون كرسي أو عرش، أو سماء أو أرض أو جان أو إنس، لا يدرك بوهيم، ولا يقدر بفهم. ولا يشغله سائل، ولا ينقصه نائل، ولا ينظر بعين، ولا يحد بأين. ولا يوصف بالأزواج، ولا يخلق بعلاج. ولا يدرك بالحواس. ولا يقاس بالناس. الذي كلم موسى تكليماً، وأراه من آياته عظيماً. بلا جوارح ولا أدوات، ولا نطق ولا لهوات. بل إن كنت صادقاً أيها المتكلم لوصف ربك فصف جبرائيل وميكائيل وجنود الملائكة المقربين في حجرات القدس مرجحين (5)، متولها عقولهم أن يحدوا أحسن الخالقين. فإنما يدرك بالصفات ذوو الهيئات والأدوات، ومن ينقصي إذا بلغ أمد حده بالفناء؛ فلا إله إلا هو، أضاء بنوره كل ظلام، وأظلم بظلمته كل نور. أوصيكم عباد الله بتقوى الله الذي ألبسكم الرياش (6) وأسبغ عليكم المعاش. ولو أن أحداً يحد إلى البقاء سلباً، أو إلى دفع الموت سيلاً، لكان ذلك سليمان بن داود عليه السلام الذي سخر له ملك الجن والإنس مع النبوة وعظيم الزلفة، فلما استوفى طعمته، واستكمل مدته، رمته قسي الفناء بنبال الموت، وأصبحت الديار منه خالية، والمسكين معطلة، وورثها قوم آخرون، وإن لكم في القرون السالفة لبعرة! أين العمالقة وأبناء العمالقة! أين الفراعنة وأبناء الفراعنة! أين أصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبيين، وأطفوا سنن المرسلين، وأحيوا سنن الجبارين! أين الذين ساروا بالجيوش وهزموا بالالوف. وعسكروا العساكر ومدنوا المدائن. ومنها: قد لبس للحكمة جنتها، وأخذها بجميع أدبها من الإقبال عليها، والمعرفة بها، والتفرغ لها؛ فهي عند نفسه ضالته التي يطلبها، وحاجته التي يسأل عنها؛ فهو مغترب إذا اغترب الإسلام، وصد رب بعسب (7) ذنبه، وأصق الأرض بجرائه (8). بقية من بقايا حجته، خليفة من خلايف أنبيائه. ثم قال عليه السلام: أيها الناس! إنني قد بثت لكم المواعظ التي وعظ الأنبياء بها أممهم، وأديت إليكم ما أدت الأوصياء إلى من بعدهم، وأدبتكم بسوطي فلم تستقيموا. وحدونكم بالزواج فلم تستوسقوا (9). لله أنتم! أتتوقعون إماماً غيري يطأ بكم الطريق، ويرشدكم السبيل؟ ألا- إنه قد أدبر من الدنيا ما كان مقبلاً، وأقبل منها ما كان مدبراً، وأزمع (10) الترحال عباد الله الأخيار، وبعوا قليلاً من الدنيا لا يبقى بكثير من الآخرة لا يفنى. ما ضر إخواننا الذين سفكت دماؤهم وهم بصفين إلا يكونوا اليوم أحياء؟ يسبون الغصص ويشربون الرنق (11). قد- والله- لقوا الله فوقهم أجورهم، وأحلهم دار الأمان بعد خوفهم. أين إخواني الذين ركبوا الطريق ومضوا على الحق؟ أين عمارة؟ أين ابن التيهان؟ أين ذو الشهادتين؟ أين نظراؤهم من إخوانهم الذين تعاقبوا على المنية، وأبرد رؤوسهم إلى الفجرة. قال: ثم صد رب بيده على لحيته الشريفة الكريمة فأطال البكاء، ثم قال عليه السلام: أوه على إخواني الذين تلوا

الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَقَفُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ. ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَإِنِّي مُعَسِكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ! قَالَ نَوْفٌ: وَعَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَلِقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَلِأَبِي أَيُّوبِ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَلِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخَرَ وَهُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ، فَمَا دَارَتِ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَتَرَجَعَتِ الْعَسَاكِرُ، فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَتِ رَاعِيَهَا تَخْتَطِفُهَا الذَّنَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ.

(12)

- 1- الفِجَاجُ : جمع فِجٍ ؛ وهو الطريق الواسع (النهاية : ج 3 ص 412 «فجج»).
- 2- لَيْلٌ سَاجٍ : أي يَغْطِي بِظِلَامِهِ وَسُكُونِهِ (النهاية : ج 2 ص 344 «سجا»).
- 3- الْيَفَاعُ : المشرف من الأرض والجبل ، وكلّ شيء مرتفع فهو يفاع (لسان العرب : ج 8 ص 414 «يفع»).
- 4- السُّفْعُ : جمع سفعة ؛ نوع من السواد ليس بالكثير ، وقيل : هو سواد مع لون آخر (النهاية : ج 2 ص 374 «سفع») والمراد بها الجبال كما تظهر للناظر إليها من بعيد.
- 5- ارْجَحَنَّ الشَّيْءُ : إذا مَالَ مِنْ ثِقَلِهِ وَتَحَرَّكَ (النهاية : ج 2 ص 198 «رجحن»).
- 6- الرِّيشُ : ما ظَهَرَ مِنَ اللَّبَاسِ (النهاية : ج 2 ص 288 «ريش»).
- 7- عَسِيبُ الذَّنَبِ : مَنِيئُهُ مِنَ الْجِلْدِ وَالْعِظَمِ (لسان العرب : ج 1 ص 599 «عسب»).
- 8- الْجِرَانُ ، مَقْدَمُ عُنُقِ الْبَعِيرِ مِنَ الْمَذْبَحِ إِلَى الْمُنْحَرِ ، وَالْبَعِيرُ أَقْلٌ مَا يَكُونُ نَفْعُهُ عِنْدَ بَرُوكِهِ . وَإِلْصَاقُ جِرَانِهِ بِالْأَرْضِ كِنَايَةٌ عَنِ الضَّعْفِ .
- 9- أَي فَلَمْ تَجْتَمِعُوا عَلَى الطَّاعَةِ (أنظر النهاية : ج 5 ص 185 «وسق»).
- 10- أَزْمَعُ : عَدَا وَخَفَّتْ (لسان العرب : ج 8 ص 143 «زمع»).
- 11- مَاءٌ رَنْقٌ : كَدِرٌ (لسان العرب : ج 10 ص 127 «رنق»).
- 12- نَهَجَ الْبَلَاغَةَ : الْخُطْبَةَ 182 ، بَحَارُ الْأَنْوَارِ : ج 4 ص 313 ح 40 .

فصل دهم: آخرین خطبه امام

اشاره

فصل دهم: آخرین خطبه امامنهج البلاغه: از نوف بکالی روایت است که این خطبه را امیر مؤمنان علی علیه السلام در کوفه ایراد کرد، در حالی که بر روی سنگی ایستاده بود که جعده بن هبیره مخزومی برای او نهاد، بر تن او جبه ای پشمین بود و بند شمشیرش از پوست درخت خرما بود، در پاهایش نیز کفشی از لیف خرما بود و پیشانی اش نیز [از سجده بسیار] همچون پینه زانوی شتر. فرمود: «ستایش خدایی را که سرانجام مردم و فرجام کارها به سوی اوست. او را بر نیکی بزرگش، بر دلیل آشکارش، بر بخشش و منتش می ستاییم؛ ستایشی که ادای حق او و شکر او باشد و به پاداشش نزدیک سازد و افزایش نعمتش را موجب شود. از او مدد می جوئیم، مدد خواستن کسی که به عطای او امیدوار و به سود او آرزومند و به دفع او مطمئن و به بزرگواری اش معترف و با رفتار و گفتار، فرمانبردار اوست. و به او ایمان داریم، ایمان کسی که از روی یقین به او امید بسته و از روی ایمان، به او بازگشته و از روی پذیرش، در پیشگاه او خاضع است و موحدانه، کار را برای او خالص می سازد و سپاسمندان بزرگش می دارد و با رغبت و تلاش، به او پناه می برد. خدای سبحان نه زاده شده، تا در عزت شریکی داشته باشد و نه زاده است، تا خود از بین رود و از او ارث برند، و نه وقت و زمان بر او پیشی جسته، و نه افزایش کاستی بر او راه یافته است؛ بلکه با نشانه های تدبیر استوار و تقدیر حتمی که نشانمان داده، بر خردها آشکار شده است. از نشانه های خلقت او، آفرینش آسمان هاست، که بی ستون، استوار و برقرار است و بی تکیه گاه، پا برجاست. آنها را فرا خواند، فرمانبردار و پذیرا پاسخ دادند، بی توقف و درنگ! اگر نبود که به پروردگاری او اقرار داشتند و به اطاعتش تسلیم، آسمان ها را جایگاه عرش خود و قرارگاه فرشتگانش و فرازگاه سخن پاک و کار شایسته آفریده هایش قرار نمی داد. ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد، تا سرگشته راه ها و درّه های گوناگون، با آنها راه را بیابد. تاریکی پرده های شب تار، از نورافشانی آنها نمی تواند جلوگیری کند و پوشش های ظلمت شب دیجور، مانع درخشش فروغ ماه در آسمان ها نیست. منزّه است خدایی که بر او پوشیده نیست سیاهی شب تار و شب آرام گرفته در عمق دره های زمین و بلندی های کوه های تیره رنگ به هم پیوسته و پیچیدن صدای غرش رعد در افق آسمان و آذر خشی که از ابرها بر می جهد و برگی که با وزش بادهای انواء (1) و بارش باران از آسمان از درخت فرو می افتد. می داند که هر قطره کجا فرو می چکد و قرار می گیرد و مورچه خرد [دانه را] از کجا می کشد و به کجا می برد و قوت و خوراکی که پشه را کفایت می کند و آنچه در شکم ماده است، چیست. ستایش خدایی را که پیش از آن که کرسی و عرش و آسمان و زمین و جن و انس باشند، بوده است. نه با خیال، درک می شود، نه با فهم، به اندازه می آید، نه خواهنده ای مشغولش می کند و نه بخششی از او می کاهد، نه با چشم می نگرد و نه با کجا محدود می شود، نه با همسان و جفت، توصیف می شود و نه با ابزار آفریده می شود و نه با حواس درک می شود و نه با مردم قیاس می شود؛ همو که با موسی علیه السلام سخن گفت و از نشانه های بزرگ خویش به او نشان داد، بی آن که از اندام و ابزار و نطق و زبانک بهره گیرد. ای آن که در وصف خدا، خود را به رنج می افکنی! اگر راست می گویی، به توصیف جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب پرداز که در سراپرده های قدس ساکن اند و از توصیف خدا که برترین آفریدگار است، سرگشته و حیران اند؛ چرا که چیزهایی را می توان وصف کرد که دارای شکل ها و ابزارها باشند و چون سرآمدشان سرآید، نابود شوند. پس معبودی جز او نیست، با فروغش هر تاریکی را روشن ساخته و با ظلمت آفرینی اش هر نور را تاریک ساخته است. ای بندگان خدا! شما را به پروای از خدا سفارش می کنم؛ همو که بر شما جامه پوشاند و وسایل زندگی تان را فراهم ساخت. اگر کسی وسیله ای برای همیشه ماندن، یا راهی برای دور ساختن مرگ داشت، همانا سلیمان بن داوود بود که خداوند، همراه پیامبری و جایگاهی عظیم، بر جن و انس او را حکومت داده بود. چون روزی مقدرش را بر گرفت و مدتش سرآمد، کمان نیستی با تیرهای مرگ، او را هدف قرار داد و زمین از او تهی شد، خانه ها خالی و رها ماند و به ارث به گروهی دیگر رسید. همانا برای شما در روزگاران

گذشته عبرت است. عمالقه و فرزندان‌شان کجایند؟ (2) فرعون‌ها و فرعون زادگان کجایند؟ ساکنان شهرهای رس کجایند؛ همانان که پیامبران را کشتند و سنت‌های انبیا را خاموش ساختند و شیوه گردنکشان را زنده کردند؟ کجایند آنان که با لشکریان به هر سو می رفتند و هزاران را هزیمت می دادند؛ آنان که سپاه‌ها به راه انداختند و شهرها ساختند؟». و در بخشی از این خطبه فرمود: «سپر حکمت را پوشیده و همه آداب آن - همچون روی آوردن به آن و شناخت آن و خود را برای آن فارغ ساختن - را برگرفته است. پس حکمت نزد او، گمشده اوست که می جویدش و نیاز اوست که می خواهدش. او غریب است، آن‌گاه که اسلام غریب است و از ناتوانی [همچون شتری آزرده،] دم خود را می جنباند و جلوی گردنش را بر زمین می چسباند. بازمانده‌ای از بقایای حجت خداست و جانشینی از جانشینان پیامبران الهی». سپس فرمود: «ای مردم! من پنجاهایی را که پیامبران به امت‌های خویش می دادند، برایتان گسترده و آنچه را جانشینان انبیا به انسان‌های پس از خود می رسانند، به شما رساندم. با تازیانه تأدیبه شما را ادب کردم، اما استوار نشدید و با بیم دادن‌ها شما را به راه حق کشاندم، اما بر فرمان برداری همراه نشدید. خدا خیرتان دهد! آیا پیشوایی جز من می خواهید که شما را به راه آورد و راهنمایی‌تان کند؟ آگاه باشید که آنچه از دنیا روی آورده بود، روی گردانده است و آنچه رویگردان بود، روی آورده است. بندگان خوب خدا، آهنگ کوچ کردند و دنیای ناپایدار اندک را به آخرت پاینده و فراوان فروختند. مگر برادرانی که در صفت قیام خون‌هایشان ریخت و امروز زنده نیستند زیان کردند تا غصه‌ها بخورند و تیره‌ها بنوشند؟ به خدا سوگند، خدا را دیدار کردند. پروردگار هم پاداش کاملشان را داد و پس از بیمشان، در سرای ایمنی جایشان داد. کجایند برادرانم، آنان که به راه افتادند و راه حق پیمودند؟! عمار کجاست؟ ابن تیّهان کجاست؟ ذوالشهادتین کجاست؟ (3) کجایند همانند‌های آنان، برادرانی که پیمان مرگ بستند و سرهای مطهرشان نزد فاجران برده شد؟». نوف گوید: امام علیه السلام پس از این سخن دست خود را بر محاسن خویش زد و بسیار گریست و سپس فرمود: «دریغاً بر آن برادرانی که قرآن را تلاوت و آن را استوار کردند، در واجب‌های قرآن اندیشه کردند و آنها را برپا داشتند، سنت را زنده کردند و بدعت را میراندند، به جهاد فراخوانده شدند و پاسخ دادند و به رهبر اعتماد کردند و از وی پیروی نمودند». سپس با صدای بلند ندا داد: «بندگان خدا، نبرد! نبرد! آگاه باشید، من همین امروز لشکر می آریم. هر که می خواهد به سوی خدا بکجد، پس برون آید!». نوف گوید: برای حسین علیه السلام پرچمی برای فرماندهی ده هزار نفر بست، قیس بن سعد را هم با ده هزار نفر تجهیز کرد، ابو ایوب انصاری را هم سرکرده ده هزار نفر ساخت و برای دیگران هم تعدادی دیگر فراهم آورد، در حالی که می خواست به صفین برگردد. هنوز جمعه نشده بود که ابن ملجم ملعون بر وی ضربت زد، لشکرها برگشتند و ما همچون گوسفندانی شدیم که چوپانشان را گم کرده باشند و گره‌ها از هر سو آنها را بر بایند!

1- انواء، جمع نوء است که به دو معنا به کار می رود: یکی به معنای باران، و دیگری به معنای افول و ظهور ستارگان. عرب بر این باور بودند که اگر ستاره‌ای فرود آید و ستاره دیگری طلوع کند، حتماً بادهای شدیدی می وزد و باران از آسمان نازل می شود (ر. ک: مجمع البحرین: ج 3 ص 1843 ماده «نوء»).

2- عمالقه گروهی از فرزندان عملیق از نسل حضرت نوح بودند که در ناحیه یمن و حجاز حکومت داشتند. (م)

3- برای اطلاع از شرح احوال یاران امام علیه السلام، ر. ک: ج 13 ص 7 (یاران و کارگزاران امام علی).

دلایل تنهایی امام علی

طرح مسئله

دلایل تنهایی امام علی‌اکنون و در فرجام این نگاه گذرا، این پرسش مهم را در میان می‌نهیم که اگر کشورداری بر مبنای سیاست‌هایی که بدان اشاره شد، عملاً امکان‌پذیر است و سیاست‌هایی از این دست، بایسته و شایسته و کارآمد است، چرا مردم از سیاستمداری حق‌مدار چون علی علیه السلام که با حمایت گسترده آنان به قدرت رسید، پس از گذشت مدتی کوتاه، فاصله گرفتند و او در ماه‌های پایانی زندگی تنها ماند؟

طرح مسئله‌هاکنون اندکی ابعاد موضوع را بکاویم و مسئله را به روشنی طرح کنیم. پرسش بنیادین این است که فاصله گرفتن مردم از علی علیه السلام، آن هم بدان گستردگی، در زمانی که به واقع چندان طولانی نبوده، به چه دلیل بوده است؟ چرا امام علیه السلام عملاً نتوانست حمایت گسترده مردم را از حکومت، حفظ کند؟ چرا در حکومت امام علی علیه السلام رشته الفت حاکم و مردم گسست و میان مردم، تفرقه افتاد و امام علیه السلام نتوانست بین کسانی که یکسر با او بیعت کرده بودند، وفاق ایجاد کند و «وحدت کلمه» را در میان آنان، استوار بدارد؟ چرا امام علیه السلام در روزگار پایان عمر، از عدم حمایت مردم در راه تحقق آرمان‌های والایش و شکل دادن به اصلاحات، شکوه می‌کرد و دردگذارانه می‌فرمود:

هَيْهَاتَ! أَنْ أَطَّلَعَ بِكُمْ سَرَازَ الْعَدْلِ أَوْ أَقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ! (1) هیهات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و کجی ای را که در حق راه یافته، راست نمایم! چرا آنان را درد جانکاه حیات سیاسی خود دانسته، می فرمود: اُرِيدُ اُدَاوِي بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي . (2) می خواهم به وسیله شما درمان کنم؛ امّا شما درد من هستید . و از نافرمانی ها و سرکشی ها ناله می کرد و می فرمود: مُنِيتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ . (3) به کسانی مبتلا شده ام که پیروی نمی کنند . و از گرایش های پراکنده، ونبوه بی ثمر حضور با دل های ناپیوسته شان شکوه می کرد و می فرمود: لَا- غِنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَادِدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ . (4) بی نیازی با شمار بسیاران نیست ، با آن که دل هایتان ، کم به هم پیوسته است . و داشتن یارانی اندک در حد نیروهای بدر را تمنا می کرد و می فرمود: لَوْ كَانَ لِي بَعْدَ اَهْلِ بَدْرِ ... (5) اگر یارانی به تعداد بدریان داشتم... و...؟

1- ر . ك : ج 6 ص 564 ، ح 2767 .

2- ر . ك : ج 6 ص 243 (آغاز برانگیخته شدن اعتراض) .

3- ر . ك : ج 6 ص 557 (گرفتار نافرمانان) .

4- ر . ك : ج 6 ص 563 (سپاه فراوان ، امّا بی ثمر) .

5- ر . ك : ج 6 ص 571 (آرزوی یارانی به تعداد اهل بدر) .

باری! آن همه واپسگرایی، پس از آن رویکرد شگفت در هنگامه بیعت، ریشه در چه داشت؟ آن تنهایی شگفت آور، پس از آن رویکرد ناباورانه در تأیید و همراهی، آیا نشان دهنده آن نیست که حکومت کردن بر اساس مبانی سیاست علوی و با شیوه رفتار حکومتی علی علیه السلام، عملاً و در عینیت جامعه، امکان پذیر نیست و مدینه فاضله علوی، صحنه ای جز صفحه ذهن و عالم پندار ندارد؟ در این بحث می‌کوشیم تا در حدّ توان و امکان، بر اساس متون تاریخی و واقعیت جامعه اسلامی آن روز، به پاسخ سؤال یاد شده پردازیم. اما پیش تر، سزاوار است که چند نکته را، گرچه گذرا، طرح کنیم:

1. نقش خواص در دگرگونی های سیاسی و اجتماعینتش خواص و نخبگان در دگرگونی های جامعه، نقشی بنیادین و گسترده است. آنها بیشترین و مؤثرترین تأثیر را در تحولات سیاسی و اجتماعی، در طول تاریخ این بخش از جامعه داشته اند. (1) به واقع، آنان غالباً به جای توده های مردم تصمیم می گیرند، و مردمان، غالباً در پیروی از آنان، درنگ نمی کنند. شگفتا که در این نقش آفرینی و جریان سازی، آنان بدان گونه نقش بازی می کنند که مردم می پندارند خود، تصمیم گرفته اند و با اراده خود، راه می روند! در روزگاری همچون صدر اسلام، رؤسای قبایل، در دگرگونی های سیاسی و اجتماعی، نقش محوری داشتند. در روزگاری دیگر، نخبگان فکری و پیشوایان اجتماعی چنین نقشی داشتند، و امروز، سردمداران احزاب و تشکّل های سیاسی و مدیران نهادهای بزرگ فرهنگی، آموزشی و اطلاع رسانی و گردانندگان مطبوعات و

1- ر. ک: میزان الحکمة با ترجمه فارسی / جلد دهم / بخش 418 / آنچه توده مردم را فاسد می کند .

دیگر رسانه ها، جریان سازان و نقش آفرینان و تصمیم گیرندگان اصلی جوامع هستند.

2. نقش مردم کوفه در حکومت علیدر جغرافیای سیاسی صدر اسلام، سرزمین عراق، نقش پل ارتباطی بین شرق و غرب اسلامی را بازی می کرد و از جمله مراکز تأمین نیروی نظامی برای قدرت مرکزی بود و در عراق، کوفه از جایگاهی ویژه و نقشی حساس تر برخوردار بود. کوفه به سال هفدهم هجری، برای استقرار سپاهیان ساخته شد و سامان دهندگان آن، با هدف ایجاد اردوگاهی بزرگ برای سپاهیان، آن را بنیاد نهادند. بدین سان، روشن است که کوفه، مرکز نظامیان بود؛ یعنی کسانی که اندیشه ای جز نبرد نداشتند و در نتیجه، در اندیشه فتح و گشودن مرزها و دست یافتن به غنیمت ها و ... بودند. مردمانی که در کوفه گرد آمده بودند، از مدینه - که بیشترین صحابیان، در آن دیار بودند -، به دور بودند. رفت و آمد اصحاب نیز بدان جا اندک بود. سیاست عمر بر این بود که صحابیان، در شهرها پراکنده نشوند؛ بلکه در مدینه و اطراف آن باقی بمانند. (1) از این رو، کوفیان به لحاظ آگاهی های لازم از شریعت و آموزه های دینی، در سطحی پایین قرار داشتند. عمر، صریحاً از صحابیانی که آهنگ ورود به کوفه را داشته اند، خواسته بود که به آنان، حدیث یاد ندهند و انس آنان را با قرآن، به هم نزنند. (2) انس و آمیختگی کوفیان با قرآن، در حد قرائت بود و نه فراتر از آن. این نکته را از کلام خلیفه نیز می توان یافت. چنین شد که کسانی در کوفه با عنوان «قُرَاء» به هم آمدند که بعدها هسته اولیه خوارج را تشکیل دادند. نکته ای که بسی جای تأکید و تأمل دارد، بافت قبیله ای موجود در کوفه و حاکمیت

1- المستدرک علی الصحیحین: ج 1 ص 193 ح 374.

2- کنز العمال: ج 1 ص 292 ح 29479.

تنهایی علی از زبان خود او

اشاره

خوی قبیله گرایی و چیرگی فرهنگ و معیارهای زندگانی قبیله ای بر رفتارها و مناسبات آنهاست. در این فرهنگ، رئیس قبیله، نقش آفرین حرکت ها و تلاش هاست و دیگر افراد، پیروانی بی اختیار و دنباله روانی بدون موضع اند. از این رو، باید با تأکید، این حقیقت را باز گوئیم که وقتی گفته می شود که مردم، علی علیه السلام را تنها گذاشتند، یعنی خواص، نخبگان و رؤسای قبایل جامعه اسلامی، او را وا گذاشتند. این واقعیت تلخ، در مردم عراق و بویژه کوفیان، نمود روشن تری دارد. اکنون و پس از بیان آنچه که چونان درآمدی بر این بحث آمد، به بررسی علل تنها ماندن علی علیه السلام، بر اساس سخنان و کلام خود مولا می پردازیم.

تنهایی علی از زبان خود او پیش تر گفتیم که تاریخ، گواه صادق این مدعاست که ایام کوتاه حکومت علی علیه السلام، جلوه زیباترین چهره حکومت استوار بر ارزش های انسانی بوده است. شیوه حکومت او نه تنها برای انسان های معتقد به ارزش های انسانی اسلام، جاذبه آفرین بود، که انسان های بی اعتماد به این ارزش ها نیز مجذوب آن بودند و گاه از این که آن شکر و جاذبه را بر زبان آورند، تن نمی زدند. بدین سان، فاصله گرفتن مردم را نباید در ناستواری شیوه حکومتی امام علی علیه السلام جستجو کرد؛ بلکه باید علل و عوامل آن را کاوید که بی گمان، زمینه ها و اسباب و دلایلی دیگر دارد. علی علیه السلام، خود به گونه ای روشن و به بهترین وجه، از رویگردانی مردم از حکومتش سخن گفته است و چرایی و چگونگی رویکرد آغازین، و رویگردانی واپسین آنان را به خویش، ضمن خطابه ها و پاسخگویی به پرسش ها بیان کرده است. اکنون بر آنیم که زمینه ها، دلایل و علل رویگردانی مردم و تنهایی علی علیه السلام را بررسی کنیم:

1. تضادّ خواست ها

(1) . تضادّ خواست هانخستين دليل فاصله گرفتن مردم از امام علي عليه السلام ، تفاوت بنيادين دو گونه نگاه به حكومت بود. به واقع ، اين دو نگاه ، تضادّی اصولی در انگیزه ها و هدف ها داشت. بخش عظیمی از مردمِ شركت كننده در خيزش عليه عثمان (بويزه شماری از نقش آفرينان آن حركت ، مانند طلحه و زبير) ، در پی باز گرداندن جامعه به سيره و سنّت نبوی نبودند. آنان ، برای حاكميت يافتن ارزش های اصیل اسلامی ، شمشير نمی زدند. انحصار طلبی های حزبی و تصميم گيري های قبيله ای بني امیّه در حكومت _ كه از مجرای حكومت عثمان شكل می گرفت _ ، آنان را به ستوه آورده بود. برای آنها هدف از برچیدن بساط عثمان و بيعت با علي عليه السلام ، به واقع ، گشودن اين گره و حلّ اين مشكل بود ؛ گرچه در شعار ، چیز دیگری می گفتند. اما امام علي عليه السلام بعد از آن همه اصرار مردمان و انكار و تن زدن های او ، زمام خلافت را به دست گرفت ، تا مگر حقّی را بازستاند و جامعه را به سيره و سنّت نبوی باز گرداند و ارزش های اصیل اسلامی فراموش شده در اجتماع را زنده گرداند و در تمام زمينه های اداری ، فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی و قضایی ، اصلاحات را بگستراند. او از جمله ، در یکی از آغازين خطابه های خود ، چشم انداز اين دگرسانی را بازگفته است.

به دیگر سخن، مردم را، کشش ها و کوشش های مادی و دنیوی برمی انگیزت، و علی علیه السلام را، حق مداری، خداجویی و دغدغه احیای ارزش های دینی. چنین بود که امام علیه السلام فرمود: لَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونََنِي لِأَنْفُسِكُمْ. (1) خواست من و شما یکی نیست. من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. در چنین هنگامه ای، وقتی مردمانی پافشاری علی علیه السلام را در اهداف خود دیدند و ناهمسویی خود را با این اهداف یافتند، سر خویش گرفتند و از جمع خواستاران علی علیه السلام بیرون رفتند و از حمایت علی علیه السلام سر باز زدند. چنین بود که هر چه زمان به پیش می رفت، دغدغه های دینی و انگیزه های الهی و سمت و سوی اسلامی _ انسانی حکومت علوی، نمود بیشتری پیدا می کرد، و از سوی دیگر، حمایت ها نیز کاهش می یافت و فاصله ها بیشتر می شد و همراهی کسانی که در پی چیزی جز حق بودند، می کاست.

2. خیانت خواص و پیروی عوام از آنان

(2)2. خیانت خواص و پیروی عوام از آنان در روزگار حاکمیت امیر مؤمنان، نقش بنیادین در تصمیم گیری های غالب مردم را رؤسای قبایل، ایفا می کردند. امام علیه السلام بسی تلاش کرد تا معیارگرایی را در صفحه ذهن و صحنه زندگی مردم بگستراند، تا آنان، راه را با معیار حق برگزینند و مردمان را بدان بسنجند، نه این که حق را با معیار افراد و شخصیت های برجسته و ... (1) متأسفانه، تلاش امام علی علیه السلام در این زمینه، به نتیجه مطلوب نرسید. چیرگی وضع _ بدان گونه که گفته آمد _، مانع جدی اصلاحات بنیادی حکومت علی علیه السلام بود و این برای امام، سخت رنج آور بود که تصمیم های ایشان، گاه با مخالفت فردی که جمعی انبوه را به دنبال داشت، سترون می ماند. امام علیه السلام این فضای ملال آور را بدین سان ترسیم کرده است: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَّجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعٌ كُلُّ نَاعٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى زُكْنٍ وَثِيقٍ. (2) مردم، سه دسته اند: عالم ربّانی، آموزنده ای که در راه رستگاری است، و

1- ر. ک: ج 4 ص 77 (حق مداری در شناخت مردان).

2- نهج البلاغة: حکمت 147.

فرومایگانی به هر سورونده که در پی هر بانگی و با هر باد، به سویی روند. نه از روشنی دانش، فروغی یافتند، و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند. امام علی علیه السلام، در این بیان ارجمند، مردمان را در گزینش راه زندگی، به سه گروه تقسیم کرده است: 1. دانشورانی راه یافته: «عالم ربّانی»؛ 2. جستجوگران حق و راهیانِ رهایی از تاریکی و تباهی: «متعلّم علی سبیل النجاة»؛ 3. مردمانی که نه راه درست و استوار را می شناسند، و نه جهت حرکت را می دانند؛ بلکه تصمیم بر حرکت پیروی ناآگاهانه از خواص، آنان را جهت می دهد. امام علیه السلام آنان را «هَمَّجٌ رَعاع» نامیده است؛ مگس های خُرد نشسته بر صورت چارپایان، و فرومایگان احمقی که با هر بادی به سویی حرکت می کنند و بدون دستیابی به موضعی استوار، با هر جریانی به يك سو می شوند. در تحلیل امام علیه السلام کسانی که نه راه درست زندگی را می دانند و نه به خود اجازه اندیشیدن و دانستن می دهند و از سرِ ناآگاهی، از دیگران پیروی می کنند، مگس هایی را مانند که گرداگرد نادان تر از خود، گرد آمده اند و از آن، بهره می جویند. این گونه کسان، نه پایگاه فکری استواری دارند و نه در موضعی استوار، توان ایستادن دارند. ایشان، بدون توجّه به این که پیشرو آنان کیست و بدون دریافتن این که حق می گوید یا باطل، تنها بدین جهت که وجاهت ریاستی دارد و عنوان ریاست قبیله را يدك می کشد و یا عنوان ریاست حزب را بر پیشانی دارد، یا به هر دلیل دیگری، در ذهن و جان خود، احترامی ویژه برای او قائل اند و از او پیروی می کنند، درست مانند توده مگسی که به هر سو باد وزد، روانه می شوند، بدون این که چرایی حرکت و جهت آن را دریابند.

گامی فراتر در تبیین ریشه ها

برای علی علیه السلام بسی رنج آور بود که بخش عظیمی از مردم معاصر او، در گروه سوم، جای داشتند. امیر مؤمنان، با توده ای عظیم رو به رو بود که نه اهل تشخیص بودند و نه در راه تحقیق. و گدازنده تر و تلخ تر از آنچه یاد شد، فقدان همدلی برای شنیدن این مسائل و مصائب اجتماعی، و نبود هوشمندانی است که امام علیه السلام این همه را با آنان در میان نهد. به دیگر سخن، علی علیه السلام نمی تواند از دردها پرده برگیرد و بگوید که با چه کسانی همراه است و بر چه مردمانی حکم می راند؛ و چون آهنگ واگویی برخی از آنچه را که با آن درگیر است، با یکی از خواص خود (کمیل) می کند، دست او را می گیرد و به صحرا می برد و با اندوه و آه، بر این واقعیت تلخ و گدازنده، تأکید می کند که آنچه خواهد گفت، برای همگان، گفتنی نیست و بسیاری تاب شنیدن آن را ندارند، و این که هر انسانی از ظرفیت فکری و روحی بیشتری برخوردار باشد، ارزشمندتر است و ... آن گاه، امام علیه السلام از راز حمایت نکردن مردم از خویش پرده بر می گیرد و ریشه تمامی ناهنجاری ها و رویگردانی ها از اصلاحات و برنامه های اصلاحی خود را جهل مردم و پیروی ناآگاهانه آنان از خواص خیانتکار، معرفی می کند.

گامی فراتر در تبیین ریشه هاروزی علی علیه السلام در جمع خانواده و گروهی از خواص به سخن ایستاد و از مشکلات خود با مردمان، با صراحتی بیشتر سخن گفت و چرایی و چگونگی سر برآوردن فتنه را بیان نمود و ریشه های فتنه را روشن ساخت و از علل اختلاف در جامعه اسلامی آن روز، پرده برگرفت و نشان داد که چرا مردم، با برنامه های اصلاحی او همسو نیستند و بازگرداندن شیوه حکومت و حاکمیت را به سیره و سنت نبوی بر نمی تابند و از سیاست های او حمایت نمی کنند. امام علیه السلام این کلام بیدارکننده را با کلام نبوی آغاز کرد که فرموده بود:

أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ: إِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطَوْلُ الْأَمَلِ. (1) بیشترین چیزی که بر شما از آن می ترسم، دو خصلت است: پیروی هوا، و آرزوهای دور و دراز. آن گاه، حضرت علیه السلام تصریح می کند که فتنه های سیاسی ای که جامعه اسلامی را دچار تفرقه کرده و جناح ها و دسته بندی ها را پدید آورده است، ریشه در مفاسد اخلاقی، خودخواهی ها و هواپرستی ها دارد: **إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءِ تَتَّبَعُ وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ، يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا**. 2 همانا شروع فتنه ها و بحران ها، هواهایی است که پیروی می گردد، و دستورهایی است که بدعت گذارده می شوند و با حکم خداوند، مخالفت می گردد و در آن فضا، مردانی، مردانی را به حکومت می گمارند. بدین سان، امام علیه السلام نشان می دهد که خودخواهی ها، هواپرستی ها و خودمحوری ها به نوآوری های بی معیار و بی بنیاد ضدّ دین، در پوششی از دین، تبدیل می شوند و با چنین رویکردی است که گروه گرایی کور، آغاز می گردد، فتنه های اخلاقی به فتنه های فرهنگی تبدیل شده، در نهایت، از فتنه سیاسی و اجتماعی سر بر می آورند و فتنه گران، در چنین هنگامه ای است که برای توجیه مقاصد خود و امکان گسترش فتنه، از چاشنی حق، سوء استفاده کرده، حق نمایی می کنند. **عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَشْدَارٌ مِي دَهْدُ كِه: أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَىٰ ذِي حِجْبِي، لَكِنَّهُ يُوَخِّدُ مِنْ هَذَا ضَيْغُتٌ وَمِنْ هَذَا ضَيْغُتٌ**. 3 بدانید که اگر حقیقت خالص گردد، اختلافی نخواهد بود، و اگر باطل تنها

باشد، بر خردمندان پنهان نمی ماند؛ لیکن پاره ای از این و پاره ای از آن، گرفته می شود. به واقع، امام علیه السلام با این سخن، چهره فرهنگی روزگار خود را رقم می زند و بر این نکته آگاهی می دهد که در روزگاران گذشته، حق و باطل با هم در آمیخته است و فتنه جویان باطل گستر، برای رسیدن به هدف باطل عرضه داشته شده، حق نمایی کرده اند و در نتیجه، پس از گذشت يك نسل، بدعت، به گونه سنت تلقی گردیده است و اکنون که او آهنگ روشن کردن چهره باطل و نمایش درست چهره حق را دارد، چون مردمان عمق فاجعه را در نمی یابند، بسی دشوار است. امام علی علیه السلام، سخنی از پیامبر خدا را گزارش می کند که آن بزرگوار، در آینه زمان، از چنین فضایی سخن گفته و آن را پیش بینی کرده است: *إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَرَبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، يَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَيَتَّخِذُونَهَا سُنَّةً فَإِذَا غُيِّرَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ قَدْ غُيِّرَتِ السُّنَّةُ... (1)* به درستی که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه ها شما را فراگیرد؛ [فتنه هایی] که کودکان در آن بزرگ، و بزرگان، پیر گردند. مردم بر آن اساس حرکت کنند و آن را سنت و روش قرار دهند، به گونه ای که اگر چیزی از آن دگرگون شود، فریاد برآید که: سنت، دگرگون شد! شگفتا! بر ذهن و زبان و اندیشه و باور مردم، آن چنان آموزه های نبوی وارونه می رود که کسی چون علی علیه السلام، تجسم عینی حق و حق مداری، وقتی آهنگ بازسازی و اصلاح اندیشه و فکر می کند، فریاد برمی آورد که: «سنت، دگرگون شد!» و... .

درد گزاری ها ، اتمام حجت برای همگان

آیا در چنین فضایی اصلاحات اساسی و دگرسانی های بنیادی و بازگرداندن جامعه به سنت نبوی، امکان پذیر است؟ چنین است که امام علیه السلام در این سخن، پس از مقدمه، به اصل سخن باز می گردد و با صراحت، از بدعت ها می گوید و بخشی از بدعت های روا داشته شده بر سنت را گزارش می کند و از آنچه زمامداران پیشین، چونان میراثی برای مردم و نهاده اند، دردمندانه پرده برمی گیرد، با تأکید بر این که دیگر از او کاری ساخته نیست؛ چرا که اگر بر این دگرگونی فرهنگی پای نبندد و مبارزه با انحرافات فرهنگی را ادامه دهد، سپاه، پراکنده خواهد شد و او تنها خواهد ماند؛ تنهای تنها. کلام دردگذارانه امام را بنگرید: **وَلَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَحَوْلَتْهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَإِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي**. (1) اگر مردم را به کنار گذاردن سنتشان و دارم و سنت ها را به جایگاه نخستین و آن گونه که در زمان پیامبر خدا بود، تغییر دهم، سپاهم پراکنده شود و تنها مانم یا با گروهی اندک از پیروانم .

درد گزاری ها ، اتمام حجت برای همگان آنچه را امام علیه السلام به اجمال در صحرا برای کمیل بن زیاد بیان کرد ، یعنی خیانت نخبگان و پیروی توده ها، و آنچه را در این مورد در مجلس خاصّی _ که جمعی از مقربان و پیروان مخلص را در برداشت _ بیان فرمود، دیگر بار در يك سخنرانی طولانی در ماه های آخر حکومت خود به صورت مفصّل در برابر همه مردم بازگفت و بدین گونه، حجت را بر همگان تمام کرد . امام علیه السلام در این سخنرانی که به «خطبه قاصعه» (2) معروف شده و پس از جنگ

1- ر . ك : ج 3 ص 574 ح 1349 .

2- نهج البلاغة : خطبه 192 .

با نخبگان (خواص)

نهروان ایراد شده است، نکات بنیادی بسیار مهمی را در چرایی و چگونگی شکست انقلاب های دینی قبل از اسلام، بیان کرده و آینده تاریخ اسلام را به گونه ای دقیق، پیش بینی کرده است.

با نخبگان (خواص) امام علی علیه السلام در کلام والای خویش، سرنوشت ابلیس را گزارش می کند که شش هزار سال عبادت خدا می کرد و با اشاره به جایگاه او، به نخبگانی که سابقه درخشانی در خدمت به اسلام داشته اند، اشاره می کند و می آگاهاند که مبادا به سرنوشتی مانند سرنوشت ابلیس، گرفتار آیند: فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِدَائِهِ. (1) بندگان خدا! پرهیزید از این که دشمن خدا، شما را به بیماری خود، مبتلا گرداند و با بانگ خویش برانگیزد. و آن گاه، راه رهیدن از آن سرنوشت را روشن می کند که باید از تعصب ها، گرایش های گروهی بی اساس و کینه ورزی های جاهلی و برتری جویی های بی پایه، دست بردارند: فَأَطِئُوا مَا كَمَنْ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَحْوَاتِهِ وَنَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ، وَاعْتَمِدُوا وَضَعَ التَّدَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ وَإِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَخَلَعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ. 2 پس آتش عصبیت را که در دل هایتان نهفته است، خاموش سازید و کینه های جاهلیت را براندازید که این حمیت، در مسلمان، از آفت های شیطان و نخوت او و انگیزش های وی و افسون دمیدن های اوست. تکیه کنید بر نهادن

هشدار به عوام

فروتنی بر سرهای خویش و دور افکندن گردنفرازی به زیر پاها، و فرود آوردن تکبر از گردن هاتان.

هشدار به عوامچهره های برجسته جامعه، جریان آفرین های سیاسی و فرهنگی، و دارندگان و جاهت قومی، مکتبی و مسلکی، چون به درگیری های متعصبانه روی آورند، از ابزار شعله ورسازی فتنه ها، یعنی مردم و جامعه، بهره گیری ابزاری کرده، جامعه را به کام آتش اختلاف، فرو می برند. امام علی علیه السلام در ادامه خطبه خویش، با تأکید فراوان، به مردم سفارش می کند که اگر بزرگان و نخبگان آنان از برتری جویی دست نکشیدند و همچنان بر نخوت و کبر و آتش افروزی پای فشردند، از پیروی آنان، تن زنند و در جهت اهداف نامشروع آنان، قرار نگیرند و به دقت بنگرند که همه فتنه ها، فسادها و ناهنجاری ها، ریشه در مواضع آنان دارد: *أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ وَتَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ ... فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصِيَّةِ وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ ... وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَأَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَجُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ . (1) هان ، بترسید! بترسید از پیروی مهتران و بزرگانتان که به گوهر خود نازیدند و نژاد خویش ، برتر دیدند . پس آنان ، پایه های عصیبت اند و ستون های فتنه ... آنان ، پایه های فسق اند و ملازم بریدن از پدر و مادر؛ و شیطان ، آنان را مرکب گم راهی و سپاهی که بدیشان بر مردمان صولت یابد ، برگزید . آن گاه امام علیه السلام درباره آنچه یاد شد، توضیحات بیدارگری ارائه می کند. سپس به*

بحث اخلاقی و سیاسی بسی مهمی در تعامل اجتماعی پرداخته و از آزمون های دشوار الهی برای پرورش انسان ها سخن می گوید و تأکید می کند که مصائب و دشواری های گونه گون زندگی، در جهت سازندگی معنوی انسان و پاکسازی او از رذایل اخلاقی، بویژه خودخواهی و کبر و برتری جویی است، بدان گونه که خداوند متعال، نماز، روزه و زکات را برای چنین هدفی تشریح کرده است. آن گاه، امام علیه السلام مردمان را به نگرستن به تاریخ و تأمل در حوادث و عبرت آموزی از سرنوشت انقلاب های دینی پیش از اسلام فرا می خواند، تا چگونگی فرجام آنها را دریابد و نقش اختلاف و تفرقه را در به شکست انجامیدن دعوت ها بازشناسند، تا مبادا برتری جویی ها و خودخواهی های نخبگان و خواص، و پیروی های ناآگاهانه عوام، حکومت اسلامی را به سرنوشت انقلاب های پیشین دچار سازد. امام علیه السلام در این بخش از سخن، با صراحت اعلام خطر می کند و با کلامی روشن، بر خواص و عوام، حجت را تمام می کند: *أَلَا وَانْتُمْ قَدْ نَقَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَتَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ، ... وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَةِ أَعْرَاباً وَبَعْدَ الْمُوَالَاةِ أَحْزَاباً، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ ... أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَعَطَلْتُمْ حُدُودَهُ وَأَمْتُّمُ أَحْكَامَهُ . (1)* همانا شما رشته فرمانبرداری را از دست ها بُریدید و با داوری های دوران جاهلیت، در دژ خداوندی که پیرامونتان بود، رخنه کردید ... و بدانید که شما پس از هجرت، به خوی بادیه نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی، دسته دسته شدید . با اسلام، جز به نام آن، بستگی ندارید و از ایمان، جز نشان آن را نمی شناسید ... بدانید که شما رشته اسلام را گسستید . حدود آن را تعطیل کردید و احکام آن را میراندید .

خطر ترك امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

خطر ترك امر به معروف و نهی از منکر از نگاه امام علی علیه السلام یکی از عوامل اصلی تداوم انقلاب اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر است. اقامه همه ارزش های اسلامی و انسانی، ارتباط مستقیم با این فریضه دارد. اگر این فریضه فراموش شود، ارزش ها به فراموشی سپرده خواهند شد، و روزی که جامعه اسلامی از ارزش های دینی روی گرداند و به چیزی جز اسلام پناه برد، نصرت الهی را از دست خواهد داد، در پیکار با دشمنان خارجی، فرو خواهد ماند، حکومت محمدی و علوی شکست خواهد خورد، اشرار بر جامعه اسلامی سلطه خواهند یافت و دعای نیکان، مستجاب نخواهد شد. امام علیه السلام در ادامه خطبه قاصعه و سخنانی که گذشت، در این باره چنین فرمود: **إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبْتُمْ أَهْلَ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلَ وَلَا ميكائيلَ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمُفَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ. وَإِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَقَوَارِعِهِ وَأَيَّامِهِ وَوَقَائِعِهِ. فَلَا تَسْتَبِطُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَتُهَاجِرُوا بِبَطْشِهِ، وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ. فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَيْنِ أَيْدِيَكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَالْعُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي.** (1) اگر شما به چیزی جز اسلام پناه برید، کافران با شما پیکار خواهند کرد. آن گاه، نه جبرئیل ماند و نه میکائیل و نه مهاجران و نه انصار که شما را یاری کنند، جز شمشیر بر یکدیگر زدن، تا خدا میان شما داوری کند. و همانا نمونه ها و داستان ها در دسترس شماست از عذاب خدا و سختی های او و روزهای الهی و رُخدادهایش. سپس وعده عذاب را دیر می انگارید به بهانه ناآگاهی از کیفر او و سبک

شمردن انتقام او و ایمن بودن از کيفرش، که همانا خدای سبحان، [مردم] دوران گذشته را که پیش از شما بودند، نفرین نکرد، جز برای آن که امر به معروف و نهی از منکر را وا گذاشتند. پس خدا، بی خردان را به خاطر انجام دادن معصیت ها، و خردمندان را به جهت رها کردن نهی از منکر، لعنت کرد. پیش از امام علی علیه السلام پیامبر اسلام نیز این خطر را برای مردم، چنین بازگو کرده بود که: يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَكُمْ: مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا فَلَا أُجِيبَ لَكُمْ وَتَسْأَلُونِي فَلَا أُعْطِيكُمْ، وَتَسْتَصِيروني فَلَا أَنْصِرْكُمْ. (1) ای مردم! خداوند به شما می فرماید: به خوبی فرمان دهید و از زشتی باز دارید، پیش از آن که دعا کنید و دعایتان را مستجاب نکنم و از من بخواهید و به شما نبخشم و از من یاری طلبید و یاری تان نرسانم. خطر ترك فریضه امر به معروف و نهی از منکر، برای تداوم انقلاب اسلامی، به حدی است که امام علی علیه السلام تا آخرین لحظات زندگی، مردم را از آن برحذر می داشت و در آخرین جمله وصیت نامه اش فرمود: لا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُؤَلِّيَ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ. (2) امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، تا پلیدان بر شما مسلط گردند و آن گاه، دعا کنید و مستجاب نشود. در ادامه خطبه قاصعه، امام علیه السلام پس از تنبّه دادن به خطر ترك امر به معروف و نهی

1- میزان الحکمة با ترجمه فارسی: جلد هشتم / بخش 349 / حدیث 12727.

2- ر. ک: ص 350 ح 2961.

از منکر و پشت کردن به ارزش ها برای آینده امت، تصریح می کند که هم اکنون، جامعه اسلامی با این مشکل روبه روست. بنابراین، اگر علاج نگردد، مردم باید در انتظار سلطه اشراک باشند: *أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ وَعَظَلْتُمْ حُدُودَهُ وَأَمْتُمْ أَحْكَامَهُ*. (1) بدانید که شما رشته اسلام را گسستید و حدود آن را معطل گذارید و احکام آن را میرانید. آری! دست از اطاعت پیشوای حکیم و حقجوی کشیدن و دژ استوار دین را با گرایش ها و منش های جاهلانه شکستن، و معیارگرایی، شایسته سالاری، تشگل، همسویی و همدلی را و نهادن و به تفرقه و تفرعن های شیطانی خو کردن، به عناوین پر طمطراق بسنده کردن، و از حق و حقیقت و ایمان و اسلام، فقط عناوین را یدک کشیدن، از اقامه امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی سر باز زدن و احکام دین را میراندن و... اینهاست راز شکست و فرو افتادن در دشواری ها و ماندن در گردونه حرکت ها و در نتیجه، تباه شدن، و چیرگی شیطانی دشمن را با چشم دیدن و ...

3. عدالت در توزیع

(3) . عدالت در توزیع انسان ها غالباً در کمند کشش ها و جاذبه های مادی و دنیوی هستند. اگر کسی یا کسانی به تمتع های دنیوی خو کردند و زندگی را از متاع دنیوی انباشتند و در بهره وری از آن، رفاه زدگی و تنعم پروری را پیشه خود ساختند، جدا شدن از آن، بس دشوار خواهد بود. پس از پیامبر خدا و به روزگار خلافت خلفای سه گانه، از جمله سیاست های غلط، تطمیع چهره های موجّه، و تبعیض در بهره ور ساختن خواصّ وابسته بود. بدین سان، کسان بسیاری برکشیده شدند که آن جایگاه عالی، شایسته آنان نبود و کسانی فرو افتادند که به ناحق، بر آنها ظلم شده بود. اکنون امام علیه السلام آهنگ زدودن این فاصله وحشتناک طبقاتی و نا به سامانی بهره وری کسان را از حکومت داشت و این مطلب را به صراحت، در یکی از آغازین خطبه هایش بیان کرده بود. (1) روشن بود که این سیاست، کسان بسیاری را علیه امام علیه السلام برمی انگیخت و آنان _ که غالباً از خواص و چهره های موجّه بودند _ ، با ترفندهای گونه گون، عوام بسیاری را

1- ر. ک: ج 3 ص 558 ح 1339 .

برای توجیه مخالفت های خود و پنهان داشتن راز جدایی از علی علیه السلام به دنبال خود می کشاندند. چنین بود که علاقه مندان به امام علی علیه السلام مکرر از او می خواستند که از این سیاست، روی گرداند و رؤسای قبایل و چهره های پرنفوذ سیاسی و شخصیت های پُر طَمَطُراق بهره ور از امتیازات اقتصادی ویژه را برای مدّتی فراموش کند و با آنها و بهره وری هایشان برخورد نکند؛ اما امام علیه السلام آن پیشنهادها را با اصول و مبانی حکومت علوی در تضاد می دید و از پذیرش آنها، تن می زد. گویا امام علیه السلام پذیرفتن آن پیشنهادها را نوعی دست کشیدن از اهداف و آرمان های حکومتی اسلام می دانست و نمی پذیرفت. اکنون به نمونه هایی از این گونه پیشنهادها و پاسخ های امام، بنگریم: 1. در کتاب الغارات، چنین آمده است: علی علیه السلام، از فرار مردم به سوی معاویه، نزد مالک اشتر، شکوه کرد. اشتر گفت: ای امیر مؤمنان! ما با مردمان جَمَل، با همراهی بصریان و کوفیان جنگیدیم و رأی [همگان] یکی بود و پس از آن، اختلاف کردند و دشمنی برپا داشتند، نیت ها سست شد و عدالت، کم گردید؛ و تو آنان را به عدالت می خوانی و با حق، در میانشان رفتار می کنی و حقّ فروافتادگان را از مهتران می ستانی و آنان، نزد تو بر فروافتادگان، برتری ندارند. گروهی از آنان که با تو بودند، وقتی به این امر مبتلا شدند، ناله سر دادند و از این عدالت، اندوهناک گشتند. [اما] هدیه های معاویه، نزد ثروتمندان و بزرگان بود و جان مردم به سوی دنیا پَر کشید، و کسانی که دل به دنیا نمی سپارند، اندک اند؛ و بسیاری شان، کسانی اند که حق را دور می افکنند و با باطل، همراهی می کنند و دنیا را ترجیح می دهند. اگر بر آنان بذل و بخشش کنی _ ای امیر مؤمنان _، گردن های مردم به سوی تو کشیده می شود و

خیرخواهی شان را به سوی خود می کشانی و دوستی شان برایت خالص می گردد . خداوند ، کارت را سامان دهد _ ای امیرمؤمنان _ و دشمنت را نابود گرداند و جمعیت آنان را پراکنده سازد و حيله ایشان را سست گرداند و کارهاشان را پراکنده کند ، که او به آنچه می کند ، داناست . علی علیه السلام در پاسخ او ، خدا را سپاس گفت و بر او درود فرستاد و فرمود : «اَمَّا اَنْجَحَ گفتمی ؛ رفتار و منشم بر پایه عدالت است . به درستی که خداوند می فرماید : «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ؛ (1) هرکه کار شایسته کند ، به سود خود اوست ؛ و هرکه بدی کند ، به زیان خود اوست ، و پروردگار تو به بندگان [خود] ، ستمکار نیست» ؛ و من از این که کوتاهی کرده باشم در آنچه گفتمی ، هراسان ترم . و اما آن که بر زبان آوردی که حق بر آنان گران است و بدین سبب از ما جدا شدند ؛ پس خداوند ، آگاه است که آنان از ستم [ما] از ما جدا نشدند و آن گاه که از ما کناره گرفتند ، به عدالت ، فراخوانده نشدند ؛ [بلکه] جز دنیای فانی را که گویا از آن جدا شده اند ، نجسند و روز رستاخیز ، مورد بازخواست قرار گیرند که آیا دنیا را طلب کردند یا برای خدا رفتار کردند . و اما داستان بذل و بخشش و خریدن مردان که بر زبان راندی ، به درستی که ما را توان آن نیست که از ثروت های عمومی ، به هرکس بیش از حقش پردازیم ، که خداوند فرمود و سخنش حق است : «كَمْ مِّنْ فِدْيَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِدْيَةً كَثِيرَةً بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ ؛ (2) بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار ، به اذن خدا پیروز شدند ، و خداوند ، با شکیبایان است» . و محمد صلی الله علیه و آله را به تنهایی برانگیخت و پس از مدتی ، اندک او را بسیار کرد و

1- .فصّلت ، آیه 46 .

2- .بقره ، آیه 249 .

گروهش را پس از خواری، عزیز گردانید، و اگر خداوند بخواهد، ما را برای کار بگمارد و دشواری‌ها را بر ایمان هموار گرداند و سختی‌ها را آسان سازد. و من آنچه از اندیشه تو را که خشنودی خدا در آن است، پذیرا هستم و تواز امین‌ترین یاران منی و مورد اعتمادترین آنها و خیرخواه‌ترین و صاحب‌نظرترین آنان نزد منی». (1) 2. در همان کتاب، از ربیع و عماره، چنین گزارش شده است: گروهی از یاران علی علیه السلام نزد او رفتند و گفتند: ای امیر مؤمنان! این ثروت‌ها را ببخش و اشراف و بزرگان عرب و قریش را بر آزاد شده‌های غیر عرب، برتری ده، و نیز آن را که از گریختن و مخالفت فراوانش هراس داری، [برتری ده]. [ربیع] گوید: آنان، این سخن را از آن رو گفتند که معاویه، با آنان که به سویش می‌رفتند، چنین می‌کرد. علی علیه السلام به آنان فرمود: «آیا مرا فرمان می‌دهید که پیروزی را با ستم بجویم؟ به خدا سوگند، چنین نکنم تا خورشید طلوع می‌کند و ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد. به خدا سوگند، اگر این ثروت‌ها از آن من بود، به برابری میانشان رفتار می‌کردم، چه رسد که اینها اموال عمومی است». 3 2. سهل بن حنیف _ که فرماندار امام علی علیه السلام در مدینه بود _، نامه‌ای برای حضرت فرستاد و گزارش داد که گروهی از مردم مدینه به معاویه پیوسته‌اند. امام علیه السلام در پاسخ نوشت: پس از حمد و سپاس خدا؛ به من خبر رسیده که گروهی از مردمی که نزد توبه سر می‌برند، پنهانی نزد معاویه می‌روند. دریغ مخور بر این که شمار مردانت کاسته

می شود و کمکشان از دستت می رود. در گم راهی آنان و رهیافتگی تو، فرارشان از هدایت و حقیقت به سوی کوری و نادانی بس! آنان، مردم دنیایند و بدان رو کرده و شتابان در پی اش افتاده اند. عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و آن را فهم کردند و دانستند که مردم، در نظر ما در برابر عدالت و حق برابرند. پس به سوی برتری جویی گریختند. دور باشند از رحمت خدا! به خدا، آنان از ستمی نگریختند و به عدالت نرسیدند و ما در این کار، امیدواریم که خداوند، دشواری ها را هموار و سختی ها را آسان سازد، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ! وَالسَّلَام! (1)**

4. اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمان

(4)4. اجتناب از ابزارهای نامشروع در اجرای فرمانجامعه انسانی _ بدان گونه که باید باشد _ جامعه ای است سرشار از ارزش های انسانی؛ جامعه ای است که قانون و عدالت، روابط را ایجاد می کند و یا پیوندها را می گسلد، سرکشی ها را می زداید و ناهنجاری ها را هنجار می بخشد. اما روشن است که دست یافتن به چنین مرحله ای در جامعه انسانی، تا چه حدی دشوار است. جامعه ای که امام علی علیه السلام بر آن حکومت می کند، چگونه است؟ گرایش های مردمی در سطح عمومی آن، چه سان است؟ کشش ها و کوشش های عموم مردم، بر چه اساسی رقم می خورد؟ بر جامعه آن روز، 25 سال، کسانی دیگر حکومت کرده اند؛ حکومت هایی که بویژه در سال های پایانی با سرکشی ها، انتقادات و رویارویی ها روبه رو بوده اند و آن گاه، در برابر آنها خشونت ها، برخوردهای تند، سیاست کردن ها و گاه زندان، شکنجه و خشونت، به کار رفته است. جامعه در سطح عامه، با قانون و ارزش آن به درستی آشنا نشده بودند و حاکمان، بر این نَمَط در میان مردم حکم می راندند. حاکمان، هر جا در اجرای خواست های خود، از مردم ناهنجاری می دیدند، زور، خشونت و غلبه با قدرت را نه راه پایانی، که

آغازین راه می دانستند و بدان عمل می کردند. در سیاست اموی، هدف، وسیله را توجیه می کند و سیاستمدار، از هر گونه ابزاری، حتی نامشروع و با هر کیفیتی در اجرای سیاست و برنامه ها و فرمان هایش بهره می گیرد. رهبر این سیاست، با کسانی به زبان تطمیع سخن می گوید و با دیگرانی به زبان تهدید، و سرانجام، با کسانی به زبان تزویر. معاویه، با بهره گیری از چنین سیاستی بر شام حکم می راند و شاید حفظ منافع ملی (!) شام، چنین اقتضا می کرد و او چنان می کرد. اما علی علیه السلام چه کند؟ در سیاست علوی که استفاده از ابزار نامشروع برای اجرای سیاست ها روا نیست و رهبر مردم، تنها با زبان توجیه و تبیین و تعلیم سخن می گوید، و نه زبان تطمیع به کار می گیرد و نه با تزویر و تهدید و خشونت عمل می کند، چگونه باید مردمانی را که بدان شیوه خو کرده اند، به راه آورد. شگفت آور این که توده مردم شام، بدون این که از معاویه چیزی دریافت کنند، تنها با سیاست تزویر، تطمیع و تهدید، بدون چون و چرا از او اطاعت می کردند؛ اما توده مردم کوفه، با این که در کنار امام علیه السلام از منافع مادی نیز بی بهره نبودند، فرمان نمی بردند. سخن امام علیه السلام در این باره، چنین است: *أُولَئِكَ عَجَبًا أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاءَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ _ وَأَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ ، وَبَقِيَّةُ النَّاسِ _ إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٍ مِنَ الْعَطَاءِ ، فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟! (1)* آیا شگفت نیست که معاویه، جفاکاران فرومایه را می خواند و بی آن که به آنان کمک و بخششی کند، او را پیروی می کنند؛ ولی من شما را _ که یادگار اسلام و بازمانده مردمید _ ، با کمک مالی و بخشش فرا می خوانم و از گرد من پراکنده می شوید و با من ناسازگاری می کنید.

امام علیه السلام خوب می دانست که جامعه، در سطحی از آگاهی نیست که سخنان از سر سوز و پیراسته از شائبه های او را دریابد. می دانست که با خشونت و تهدید، بسیاری و حتی کسانی از بلندپایگان را می توان به اطاعت و داشت و کارها را، گرچه موقت، به سامان آورد؛ ولی او چنین نکرد و فرمود: لَقَدْ كُنْتُ أَمِيرًا، فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا، وَكُنْتُ أَمْسٍ نَاهِيًا، فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا، وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَلَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمُ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ. (1) بدانید که من دیروز امیر مؤمنان بودم؛ ولی امروز فرمانبردارم، و بازمی داشتم، و امروز خود، باز داشته می شوم. شما ماندن را دوست می دارید و برای من [روا] نیست که وا دارم شما را بر آنچه خوش نمی دارید. در سیاست علوی، دستیابی به اهداف، در صورتی صحیح است که مردمان، آزادانه بیندیشند و برنامه های اصلاحی را برگزینند و بدان، گردن نهند. امام علیه السلام هرگز روا نمی داشت که آنچه را حق و استوار می دانست، با زبان شمشیر و خشونت، به مردمان بقبولاند و آنان را به اطاعت وا دارد؛ چرا که در نهایت، مردم، راهی را بخواهند گزید که بدان دل بسته اند. به دیگر سخن، اگر این پرسش را در پیش دید امام علی علیه السلام بنهید که: «چرا مردم تنهایت گذاشتند؟»، امام علیه السلام در پاسخ می گوید: من حاضر نبودم با زبان شمشیر، آنان را به فرمانبری وا دارم. آنان نیز متأسفانه به لحاظ فرهنگی و ساخت اجتماعی و شیوه هایی که بر آنها رفته بود و بدانها خو گرفته بودند، چنان نبودند که ارج و عظمت این راه را بفهمند و بدان گردن نهند. امام علیه السلام بر این باور بود که با خشونت، مشکل حکومت به گونه ای زودگذر، حل می شود؛ اما آن حاکمیت و حکومت، دیگر علوی نخواهد بود. امام علیه السلام این حقیقت را بارها بیان کرده است:

یا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَتَرُونِي لَا أَعْلَمُ مَا يُصْلِحُكُمْ ، بَلِي ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُصْلِحَكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي . (1) ای کوفیان! آیا گمان می کنید که نمی دانم چه چیزی شما را اصلاح می کند؟ چرا؛ ولی خوش نمی دارم شما را با تباه ساختن خویش ، به راه آورم . و باز فرمود: وَلَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي يُصْلِحُكُمْ هُوَ السَّيْفُ ، وَمَا كُنْتُ مُتَحَرِّيًا صَدَّاحِكُمْ بِفَسَادِ نَفْسِي وَلَكِنْ سَيِّئًا لَمَّطٌ عَلَيْكُمْ بَعْدِي سُلْطَانٌ صَعْبٌ . (2) می دانم آنچه شما را اصلاح می کند ، شمشیر است ؛ ولی من اصلاح شما را با تباه کردن خویش نمی جویم . لیکن پس از من ، حکومتی خشن بر شما مسلط خواهد گردید . امام علی علیه السلام تصریح می کند که راه تعامل با مردم و سر به راه کردن آنان را با زبان خشونت و شمشیر می داند و می تواند با شمشیر، کزی های آنان را راست کند و سرکشان را به اطاعت وا دارد؛ اما این کار را نمی کند. او می فرماید: اصلاح شما با بهره گیری از خشونت، بهایی دارد و آن، تباه ساختن ارزش های اخلاقی است که حاضر نیستیم چنین بهایی را بپردازیم. این، نه با خوی من سازگار است و نه با فلسفه حکومت من؛ اما بدانید که پس از من، روزگار دشواری در انتظار شماست. شما با این رفتارها و برخوردها، زمینه را برای حکومت کسانی آماده می سازید که با شما جز با زبان شمشیر، سخن نخواهند گفت و به شما هرگز رحم نخواهند کرد: لَا يُصْلِحُ لَكُمْ - يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ - إِلَّا مَنْ أَخْرَأَكُمْ وَأَخْرَأَهُ اللَّهُ . (3) اصلاح نمی کند شما را - ای مردمان عراق - ، مگر آن که خوارتان کند ، و

1- ر. ک : ج 4 ص 274 ح 1722 .

2- ر. ک : ج 6 ص 548 ح 2756 .

3- ربيع الأبرار : ج 4 ص 250 .

تحقق پیشگویی های امام علی علیه السلام

اشاره

خداوند نیز او را خوار گرداند .

تحقق پیشگویی های امام علی علیه السلام، امام علیه السلام با این سوز و گدازها، مظلومانه از میان مردم رفت؛ در حالی که از دست مردم، شکوه می کرد. به گفته او: *إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُوا حَيْفَ رُعَاتِهَا وَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي* . (1) اگر شهروندان، پیش از من از ستم زمامداران شکایت می کردند، به درستی که من امروز از ستم شهروندان، شکوه دارم . او به مردم گفته بود که ظلم مردم به زمامدار و پیشوای عادل نیز چونان عملکرد زمامدار و پیشوای ستم گستر، برای جامعه خطرناک است؛ و جامعه ای که حق زمامدار و امام عادل را نمی گزارد و از اطاعت او و همبستگی و همدلی با او - که برترین حق پیشواست - تن می زند، در چنگال فتنه خواهد افتاد و در آتش سقوط، خواهد سوخت: ... *وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَاءُ أَوْ أَحْجَفَ الْوَالِي بَرَعِيَّةً اخْتَلَفَ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ الشُّنَنِ فَعْمِلَ بِالْهَوَى وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ . فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَّلَ وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعِلَ فَهُنَالِكَ تَذُلُّ الْأَبْرَارُ وَتَعَزُّ الْأَشْرَارُ وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ عِنْدَ الْعِبَادِ* . (2) و اگر شهروند بر زمامدار چیره گردد یا زمامدار بر شهروند ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد و نشانه های جور، آشکار گردد و تبهکاری در دین بسیار شود و راه روشن سنت ها رها گردد، از روی هوا رفتار شود و بیماردلی فراوان گردد و بیمی نباشد که حقی بزرگ، معطل ماند یا باطلی سترگ، انجام شود . در این هنگام، نیکان خوار شوند و بدکاران بزرگ مقدار، و عقوبت های

1- ر . ك : ج 10 ص 430 ح 4698 و 4697 .

2- ر . ك : ج 4 ص 190 ح 1580 .

الهی بر بندگان، بزرگ گردد. سی و چهار سال پس از شهادت امام علی علیه السلام پیشگویی آن بزرگوار درباره کوفیان، به روشنی تحقق یافت. به روزگار خلافت عبد الملک بن مروان، گروهی از خوارج که «آزارقه» نامیده می شدند، در ناحیه اهواز، علیه حکومت مرکزی قیام کردند. تنها نقطه ای که می توانست بدان جانیر و گسیل کند، کوفه بود. مردم، زیر بار نرفتند و از رفتن به نبرد، تن زدند. عبد الملک در خطابه ای حماسی، از خواص و نزدیکانش چاره جویی کرد و گفت: **فَمَنْ يَنْتَدِبُ لَهُمْ مِنْكُمْ بِسَيْفٍ قَاطِعٍ وَسِنَانٍ لَامِعٍ؟ (1)** چه کسی برای آنان داوطلب می شود، با شمشیری برنده و نیزه ای آبدیده؟ همه سکوت کردند. **حَجَّاجُ بْنُ يُوسُفَ** که به تازگی عبد الله بن زبیر را در مکه سرکوب کرده بود، به پا خاست و اعلام آمادگی کرد؛ اما عبد الملک، نپذیرفت و ضمن اشاره به مشکل اعزام نیرو به جبهه اهواز، از آنان خواست که توانمندترین افراد خود را برای امارت عراق و جنگ با آزارقه، نامزد کنند. باز هم تنها کسی که اعلام آمادگی کرد، **حَجَّاجُ بْنُ يُوسُفَ** بود. نکته جالب این است که عبد الملک، از **حَجَّاجُ** می پرسد که چگونه می خواهد این مردم سرکش و گریزپا را به پیروی وا دارد: **إِنَّ لِكُلِّ أَمِيرٍ آلَةً وَقَلَائِدَ، فَمَا آلتُكَ وَقَلَائِدُكَ؟ (2)** هر امیری ابزار و گردن افزاری دارد. ابزار و گردن افزار تو چیست؟ و **حَجَّاجُ** پاسخ می دهد که: زبان شمشیر و ابزار خشونت! با آنان با زبان شمشیر سخن خواهد گفت و تازیانه خشونت را بر خواهد کشید. سیاست تهدید و تطمیع را

1- الفتوح: ج 7 ص 5.

2- الفتوح: ج 7 ص 6.

خواهد گستراند و ریشه مخالفان را از بُن برخواهد کند: فَمَنْ نَارَعَنِي قَصَّ مَتْنُهُ وَمَنْ دَنَا مِنِّي أَكْرَمْتُهُ، وَمَنْ نَأَى عَنِّي طَلَبْتُهُ وَمَنْ ثَبَّتَ لِي طَاعَتَهُ وَمَنْ وَلِيَ عَنِّي لَحِقْتُهُ وَمَنْ أَدْرَكَتُهُ قَتَلْتُهُ... إِنَّ آلَتِي: أَرْزَعُ بِدِرْهَمِكَ مَنْ يُؤَالِيكَ، وَأَحْصِدُ بِسَيْفِكَ مَنْ يُعَادِيكَ. (1) آن که با من بستیزد، او را بشکنم، و آن که به من نزدیک شود، بزرگش شمارم. آن که از من دور شود، در جستجویش باشم، و آن که در برابرم پایداری کند، بر او آسیب رسانم، و آن که بر من پشت کند، به دنبالش روم، و آن را که بیابم، بکشم... به درستی که ابزارم این است: زَرَّتْ رَا دَر دُوسْتَانَتِ كِشْتِ مِي كِنَم، وَ بَا شَمَشِيرَتِ، آن را که با تو دشمنی کند، درو می کنم! عبد الملك، این شیوه را پسندید و به سال 74 هجری، حجاج را به حکومت کوفه و بصره گمارد و او در نخستین رویارویی با مردم، در خطابه ای هشدار دهنده به مردم گفت: به درستی که سرهایی می بینم که رسیده اند و هنگام چیدن آنها رسیده است و من عهده دار این کارم و گویا به خون ها می نگرم که میان عمامه ها و ریش ها موج می زند... بدانید که من چیزی را وعده ندهم، جز آن که بدان عمل کنم، و چیزی را بر زبان نیاورم، جز آن که به اجرا گذارم، و نزدیک نشوم، مگر آن که بفهمم، و دور نشوم، مگر آن که بشنوم. پس پرهیزید از این فریادها، تجمع ها، قهرمان بازی ها، قیل و قال ها، و این که فلانی چه می گوید و کار فلانی به کجا می انجامد. شما را چه می شود، ای مردم عراق؟ ای جدایی طلبان؟ ای اهل نفاق و اخلاق زشت؟ همانا شما ساکنان قریه ای هستید که [به فرموده خداوند] «امن و امان

بود و روزی اش از هرسو فراوان می رسید . پس [ساکنانش] نعمت های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آنچه انجام می دادند ، طعم گرسنگی و هراس را به آنان چشانید ...» (1) بدانید که شمشیرم به زودی از خون شما سیراب گردد و پوستتان را جدا کند . پس هرکه می خواهد ، خون خود را حفظ کند . 2 حجاج در همان آغازین سخن خود، نشان داد که از چشمانش مرگ می بارد و از شمشیرش خون . او با تندترین و تحقیرآمیزترین تعبیرها و عناوین، با کوفیان سخن گفت و فرجام سرکشی ها را نشان داد و به صراحت گفت که شمشیرش را از خون کسانی که از پیروی او تن زنند و آهنگ گردنفرازی داشته باشند، سیراب خواهد کرد. پس از این سخنرانی هول انگیز که از کلمه کلمه آن خون می بارید، در دومین روز حکومتش ، بیانیه ای صادر کرد که آن را در کوی ها و برزن های کوفه، جار زدند: **أَلَا! إِنَّا قَدْ أَجَلْنَا مَنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْمُهَلَبِ ثَلَاثًا ، فَمَنْ أَصَبْنَا بَعْدَ ذَلِكَ فَعُقُوبَتُهُ ضَرْبُ عُنُقِهِ .** (2)

1- .نحل، آیه 112 .

2- .الفتح : ج 7 ص 13 .

بدانید که ما به یاران مُهَلَّب، سه روز مهلت دادیم و هرکه را پس از آن بگیریم، کيفرش زدنِ گردن اوست. و برای این که نشان دهد این بیانیه بدون هیچ تردیدی اجرا خواهد شد، به فرمانده نیروی انتظامی و حاجب خود، زیاد بن عروه دستور داد که شماری از سپاه در شهر بگردند و مردم را به جبهه اعزام کنند و هر آن که را تأخیر کرد و یا امتناع ورزید، بکشند. و بدین گونه، همه نیروهایی که مهَلَّب بن ابی صفره را - که از جانب او فرماندهی جنگ با ازارقه را به عهده داشت - تنها گذاشته بودند، به جبهه بازگشتند و حتّی يك نفر هم تخلف نکرد. (1)

بدین سان، عبد الملك، با اجرای سیاست تهدید و تطمیع در گستره جامعه آن روز، تمام مخالفان حکومت مرکزی را سرکوب کرد و در سال 75 هجری با خاطری آسوده، راهی حج شد! یعقوبی می نویسد: ولما استقامت الأمور لعبد الملك وصلحت البلدان ولم تبق ناحية تحتاج إلى صلاحها والإهتمام بها، خرج حاجًا سنة 75. (2) و چون کارها به سود عبد الملك، سامان گرفت و شهرها آرامش یافت و منطقه ای نماند که نیازمند ساماندهی و توجّه بدان باشد، در سال 75 هجری برای حج گزاردن، بیرون رفت. اصلاح، رام کردن و ایجاد آرامش در زیر برق شمشیر! این، همان اصلاحی است که امام علی علیه السلام آن را به بهای فاسد شدن اصلاح کننده می دانست و حاضر نبود بپذیرد و جامعه را بدین گونه به «اصلاح» آورد. او نمی توانست به سیاستی تن در دهد که

1- الفتوح: ج 7 ص 13.

2- تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 273.

مشکل حکومت را به بهای تباه ساختن ارزش های انسانی حل می کند. چنین جامعه ای و چنین مشکل زدایی ها و راه حل هایی چه نیازی به برانگیخته شدن رسولان دارد؟ و چه نیازی به رهبران الهی و چه نیازی به علی علیه السلام دارد؟ در چنین سیاستی، حکومت علوی بی مفهوم است. هرکس که زوری در بازو داشته باشد و دریدگی ای در عمل، عاطفه را به يك سو نهد و خرد انسانی را به سویی دیگر، کرامت های اخلاقی را وا بنهد و به هر آنچه بر چیرگی اش کارآمد است، روی آورد، می تواند حکومت کند. در حکومت علی علیه السلام ارزش ها اصالت دارند. او به هیچ بهایی حاضر نیست ارزش های انسانی و اسلامی را قربانی کند. حکومتی که در آن ارزش ها قربانی می شوند و معیارها و ارزش های انسانی در مسلخ مصالح زمامداری گردن زده می شوند، حکومتی شیطانی و اموی است. این گونه حکومت ها علوی و اسلامی نخواهند بود، گرچه عنوان علی علیه السلام و اسلام را نیز یدک بکشند. اکنون این را نیز بیفزاییم که در جهان امروز، سیاست شمشیر و زور و خشونت، دیگر کارآیی ندارد. ابزارهای نظامی، به تدریج، کارآیی خود را از دست می دهند و زمامداران، با شیوه های جدیدی حکومت ها را پی می نهند. اکنون ارزش های انسانی به گونه ای دیگر قربانی می شوند و بردن عدالت اجتماعی به مسلخ اصلاحات اقتصادی و خُرد کردن فرودستان در زیر بار پیشرفت های اقتصادی، از جمله این سیاست هاست.

5. عوامل جنبی**الف - شبهه جنگ با اهل قبله**

(5) عوامل جنبی آنچه تا بدین جا برشمردیم، اصلی ترین عوامل سستی مردم و تنهایی امام علی علیه السلام در روزگار پایانی حکومت ایشان بود. عوامل دیگری نیز برای این کناره گیری مردم، می توان شمرد که هر چند تأثیرگذاری آنها در حد و حدود عوامل پیش گفته نیست، ولی نقش آنها در ضعیف و خسته شدن مردم، شایان توجه است. این عوامل را که بدان ها عنوان «عوامل جنبی» داده ایم، بر می شمیریم:

الف - شبهه جنگ با اهل قبله حکومت علی علیه السلام در آغازین گام های استقرارش، متأسفانه در کام جنگ فرو رفت: جنگ داخلی و نبرد با اهل قبله. جنگ های پیش از آن، یکسر با کافران بود و نبرد با کافران، بدون شبهه و ابهام بود؛ اما جنگ های روزگار حکومت علی علیه السلام که در جهت خاموش ساختن فتنه ها و در راه اصلاح و بازگرداندن جامعه اسلامی به سیره و سنت نبوی بدانها تن داده بود، جنگ با اهل قبله بود؛ جنگ با کسانی که عنوان مسلمانی داشتند و گاه در پرونده سیاسی - اجتماعی آنها نقطه های درخشان فراوانی نیز یافت می شد. چنین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله - که در آینده زمان، این حوادث را می دید و چگونگی آنها را

پیش بینی کرده بود _ ، از يك سو این نبردها را قتال بر مبنای تأویل قرآن می دانست و از سوی دیگر، بر دشواری آنها تأکید کرده بود. (1)

جنگ با اهل قبله، برای تنگ اندیشان، دغدغه ایمانی ایجاد می کرد. آنان به درستی نمی توانستند تصمیم بگیرند و از این رو، از همراهی باز می ایستادند. هوشیاران سیاستمداری هم که به گونه ای با امام علیه السلام مشکل داشتند، هم تن زدن خود را بدین سان توجیه می کردند و هم برای عموم، شبهه افکنی می کردند. چنین بود که از همان آغاز، چهره های به ظاهر موجهی مانند: سعد بن ابی وقاص، أسامة بن زید و عبد الله بن عمر، از همراهی با علی علیه السلام تن زدند و چون امام علیه السلام دلیل همراهی نکردن آنها را پرسید، سعد بن ابی وقاص گفت: إني أكره الخروج في هذا الحرب لئلا أصيب مؤمنا فإن أعطيتني سيفاً يعرف المؤمن من الكافر قاتلت معك . به درستی که خوش نمی دارم برای این نبرد ، بیرون روم ، که مبدا مؤمنی را بکشم . اگر به من شمشیری دهی که مؤمن را از کافر باز شناسد ، به همراه تو خواهم جنگید ! و اسامه گفت: أنت أعز الخلق عليّ، ولكنني عاهدت الله أن لا أقاتل أهل « لا اله إلا الله » . تو گرامی ترین فرد در نزد منی ؛ ولیکن با خداوند عهد کرده ام که با اهل « لا اله الا الله » نجنگم . و عبد الله بن عمر گفت: لست أعرف في هذا الحرب شيئاً ، أسألك ألا تحمِلني علي ما لا أعرف . (2)

1- ر . ك : ج 4 ص 453 (اهداف امام علی در نبرد با سرکشان) .

2- ر . ك : ج 3 ص 515 (زندگی نامه گروهی از روی گرانندگان از بیعت) .

من از این گونه جنگ، آگاهی ندارم و از تو می‌خواهم مرا بر آنچه بدان آگاه نیستم، واداری. آمادگی ذهنی مردم برای پذیرش شبهه ناروا بودن نبرد با اهل قبله از يك سو، و شبهه افکنی های مخالفان برنامه های اصلاحی امام علیه السلام و بویژه شبکه تبلیغاتی معاویه از سوی دیگر، سازماندهی و بسیج نیروها را با مشکل جدی روبه رو کرده بود. از این رو، غالباً امام علیه السلام ناچار می شد شخصا وارد عمل شود و مردم را توجیه کند و زمینه ها و عوامل و چگونگی موضعگیری هایش را بازگوید. امام علیه السلام در آغاز آشکار شدن فتنه ها و ناچار شدن برای جنگ با فتنه آفرینان فرمود: وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ، فَأَمْضُوا لِمَا تُمْرُونَ بِهِ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَّيَّنُوا، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُكْرَهُهُ غَيْرًا. (1)

در نبرد میان شما و اهل قبله گشوده شد، و این علم را برنندارد، مگر آن که بینا و شکیبیا و آگاه به جایگاه حق است. پس بدانچه شما را فرمان داده اند، روی آرید و از آنچه شما را بازداشته اند، دست بردارید و تا چیزی را آشکارا ندانید، شتاب میاورید؛ چرا که ما را در آنچه ناخوش می دارید، راه دیگری نیز هست. با این که امام علیه السلام در توجیه ذهنی مردم، از هیچ فرصتی دریغ نمی کرد و از چرایی مواضع و علل حوادث، برای مردمان سخن می گفت، با این همه، برای بسیاری دشوار بود که بپذیرند علی علیه السلام یکسر حق می گوید و موضعی استوار دارد و طلحه، زبیر و عایشه، یکسر باطل می گویند و به راه باطل می روند. (2)

1- نهج البلاغة: خطبه 173.

2- ر. ك: ج 5 ص 29 (مشتبه شدن امور بر کسانی که چشم بصیرت نداشتند).

ب _ خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت

ب _ خستگی رزم آوران از جنگ بدون غنیمت مردمان آن روزگار، گو این که مسلمان بودند و با فرمان پیشوای الهی آهنگ نبرد می کردند، اما سطح فرهنگ و گرایش هایشان چنان نبود که در گام هایی که برمی دارند، خداجوی باشند و اخلاص پیشه کنند. در جنگ ها، جمع آوری غنیمت، یکی از انگیزه های مؤثر بود، بویژه برای کسانی که روزگاری طولانی بدان خوی کرده بودند. اکنون روزها و ماه ها در صحنه نبرد می ماندند، بدون این که از آنچه فراچنگ می آوردند، بتوانند بهره گیرند. آنان در دوران زمامداران پیش از امام علی علیه السلام، به کسب غنایم در جنگ و بهره وری از آن غنایم، به ویژه در جنگ های فارس و روم، عادت کرده بودند. اکنون امام علی علیه السلام از آغازین روزهای نبرد، از آنها می خواست که به اموال مردمان، دست درازی نکنند و بدانند که در آنچه در اوج جنگ به دست می آورند، حق تصرف ندارند. بنا بر این، پذیرفتن جنگ بدون غنایم، برای مردم، بسی دشوار بود. آنان که همراه علی علیه السلام بودند، غالباً از چنان ایمان و درایتی برخوردار نبودند که در نبرد با فتنه انگیزان، فقط به خدا بیندیشند و «شمشیر در پی حق بزنند» و از نبرد، جز رضای الهی تمنایی نداشته باشند. بسیاری از آنان، در جنگ، بیشتر و پیشتر از آن که به حق و دین و خاموش سازی فتنه بیندیشند، به منافع خود فکر می کردند. متون تاریخی نشان می دهد که از جمله اعتراضاتی که مکرر در جمل و نهروان طرح می شد _ و حجم بسیاری هم داشت _ این بود که چرا زنان دشمنان، به اسارت گرفته نمی شوند و اموالشان تقسیم نمی گردد. ابن ابی الحدید، این واقعیت تاریخی را بر اساس اتفاق گزارشگران نقل کرده، می نویسد: *اتَّفَقَتِ الرُّوَاهُ كُلُّهَا عَلَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبَضَ مَا وَجَدَ فِي عَسْكَرِ الْجَمَلِ مِنْ سِلَاحٍ وَدَابَّةٍ وَمَمْلُوكٍ وَمَتَاعٍ وَعُرُوضٍ ، فَقَسَّمَهُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ ، وَأَتَّهَمَ قَالُوا لَهُ : إِقْسَمْ بَيْنَنَا أَهْلَ*

ج - از دست دادن یاران برجسته

البَصْرَةَ فَأَجْعَلُهُمْ رَقِيقًا، فَقَالَ: لَا. فَقَالُوا: فَكَيْفَ تُجِلُّ لَنَا دِمَائَهُمْ وَتُحَرِّمُ عَلَيْنَا سَبِيَّهُمْ؟ (1) گزارشگران، اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام آنچه را در سپاه جمل یافت از اسلحه، چارپا، بردگان، کالاها و اشیای دیگر، در میان یارانش تقسیم کرد. یارانش گفتند: مردم بصره را میان ما تقسیم کن و آنان را برده قرار ده. فرمود: «نه». گفتند: چگونه خونشان برای ما حلال است و اسیر گرفتن آنان، حرام؟ فرسودگی و خستگی نیروهای رزمی پس از دو سال نبرد بدون غنیمت و بدون بهره مادی، چون با شبهه نامشروع بودن جنگ با اهل قبله ضمیمه شود و با دیگر عوامل بنیادین تنهایی امام علیه السلام - که از آن یاد شد - گره بخورد، روشن است که فرجامی جز نافرمانی نخواهد داشت. چنین شد که امام علیه السلام در پایان دوران حکومتش در بسیج نیروها با مشکل جدی مواجه بود.

ج - از دست دادن یاران برجسته مدیر جامعه و پیشوای مردم، در چیرگی بر مشکلات و گشودن گره های اجتماعی، سیاسی و... بیشتر از هر چیزی مرهون نیروهای همگام و عناصر همراه در کادر رهبری است. وجود هوشمندان از خود گذشته و خردمندان تلاشگری که از سر اخلاص، با پیشوا همراهی کنند و در گردونه های دشوار، ایثار کنند، در پیشبرد مدیریت جامعه نقشی شگرف ایفا خواهند کرد. نقش این گونه کسان در زدودن ابهام ها، رساندن پیام ها، تبیین موضع ها و ایجاد تحرک در نیروها که به گونه ای غیر مستقیم، آرمان های رهبری را در جامعه عینیت می بخشند، بسی مهم است. در کشاکش نبرد صقیین، نقش خطابه ها و حماسه سرایی های کسانی چون مالک اشتر، هاشم مرقال و... روشن است و گواهی بر آنچه گذشت.

1- ر. ک: ج 6 ص 291 (جنگ نهروان (فتنه مارقین)).

سوگمندان، امام علی علیه السلام در اواخر حکومت خود، این گونه کسان را دیگر همراه ندارد. برجسته ترین یاران امام علیه السلام که زبان هایی گویا داشتند و مفسران موجه راه او بودند، دیگر نیستند. جای مالک اشتر، عمار، هاشم مرقال، محمد بن ابی بکر، عبد الله بن بدیل، زید بن صوحان و .. در میان یاران امام علیه السلام خالی است. دیگر آن خطابه های پرشور، انگیزاننده و تحرک آفرین، در میان سپاه به گوش نمی رسد، و از سوی دیگر، کم نبودند سلسله عناصر کژاندیش، انحراف آفرین و گاه بیمار دلان تیره جان که اشکال می تراشیدند و سستی می آفریدند. امام علیه السلام در پی این گونه جوسازی ها، اشکال تراشی ها و تن زدن از همراهی هاست که از سر سوز و درد، از آن بیدار دلان، بصیران و زمزمه گران شب و شیران روز، و یکه تازان میدان عمل و رزم آوران صحنه های نبرد، یاد می کند و می گوید: کجایند مردمی که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند و قرآن خواندند و آن را [در دل های خود] استوار ساختند و به سوی نبرد، بسیج شدند و مانند روی آوردن ماده شتر به بچه خود، به سوی شتافتند. شمشیرها را از نیام بر آوردند و گروه گروه و صف در صف، اطراف زمین را گرفتند؟ برخی از آنان، نجات یافتند و برخی دیگر مُردند. نه به زندگان، مژده داده شدند و نه بر مردگان، تعزیت داده شدند. چشمانشان از گریه، تباه و شکم هاشان از روزه، لاغر و لب هاشان از دعا، خشک بود. از شب زنده داری، رنگشان زرد و بر رخسارشان، گرد خشوع [آشکار] بود. اینان اند برادران من که رفته اند. پس سزاست که تشنه دیدارشان باشیم و بر جدایی شان، انگشت بر دهان گیریم. (1) و در فرجام سخن سرشار از دردگذاری ای که در واپسین روزهای حیات خود

ایراد کرد، فرمود: کجایند برادران من که راه حق پیمودند و بر حقیقت [از دنیا] رفتند؟ کجاست عمّار؟ کجاست پسر تیّهان؟ (1) و کجاست ذوالشهادتین؟ (2) و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر، پیمان مرگ بستند و سرهایشان نزد فاجران برده شد؟ (3) این نکته را نیز بیفزاییم که بخشی از همراهان و سپاهیان امام علی علیه السلام خوارج بودند که آنان نیز پس از جریان صفین، در مقابل امام علیه السلام ایستادند؛ برخی شان در نهروان، کشته شدند و برخی نیز خانه نشین شده بودند. بدین سان، علی علیه السلام تنها بود، تنهای تنها، بدون یاران رزم آور، سخنورانی حماسه آفرین، و حماسه سازانی خردورز و نستوه ...

1- مالك بن تيهان انصاری از صحابیان بدر که در صفین شهید شد .

2- خُزَيْمَةُ بن ثابت انصاری که در بدر و جنگ های دیگر شرکت داشت و در صفین ، به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی او را برابر گواهی دو تن دانست (ر . ك : ج 13 ص 187 (خزیمه بن ثابت (ذو شهادتین)).

3- ص 197 (آخرین خطبه امام) .

اوج قدرت رهبری در اوج تنهایی

اوج قدرت رهبری در اوج تنهاییاکنون و در پایان این تحلیل گذرا، سزاوار است به نکته ای بس مهم و ارجمند در سیاست علوی و شیوه پیشوایی امیر مؤمنان پردازیم. ندیده ام که کسی بدین نکته آگاهی یافته و یا به روشنی و صراحت، در رهبری امام علی علیه السلام آن را مطرح کرده باشد. این نکته تأمل برانگیز و اعجاب آور، همان توان رهبری و قدرت مدیریت و استواژ گامی امام علی علیه السلام در پیشوایی در روزگاری است که تا بدین جا ابعاد آن، تبیین گردید. اسناد تاریخی نشان می دهند که علی علیه السلام در دوران تنهایی، بالاترین، نیرومندترین و شکوهمندترین رهبری را به ظهور رسانده است. از این رو، چون می گوئیم علی علیه السلام تنها ماند، نباید چنین بپنداریم که او با آن همه نافرمانی ها، دردگذاری ها و گله مندی ها، خانه نشین شد، یا صحنه را رها کرد، و یا در ماه های پایانی حکومت، علنا قدرت رهبری و توان مدیریت جامعه را از دست داد و تا هنگامه شهادت، تنها به دردگذاری، گله مندی از نافرمانی ها و عدم حمایت مردمان و سستی نخبگان، بسنده کرد. هرگز! متون تاریخی و اسناد فراوان گزارش دهنده سیره علوی، نشان دهنده آن است که پرتلاش ترین و سختکوشانه ترین دوره از روزگار حکومت علی علیه السلام، روزگار تنهایی اوست. هرگز بر قهرمان بی بدیل صحنه های نبرد و چیره دست ترین چهره گردونه های سختی و دشواری، یأس، حاکم نشد. يك تنه، خلأها را پُر کرد، سخن ها گفت، حماسه ها سرود، و راهی را که در روز اول حکومت اعلام کرده بود، تا آخرین

لحظه زندگی ادامه داد و دمی آرام نگرفت و فارغ نشست. در جامعه ای که بخش عظیمی از خواص و نخبگان آن با امام علی علیه السلام همدلی و همراهی نکردند و عوام دنباله رو آنها، در فضایی آکنده از شبهه جنگ با اهل قبله و نبرد با چهره های باسابقه و گاه مقدس نما، به سستی و نافرمانی روی آوردند و رزم آوران، پس از گذار از سه جنگ خونین بدون غنیمت، کاملاً فرسوده شدند، در هنگامی که امام علیه السلام برترین یاران خود را از دست داده بود و شبیخون های مکرر سپاه جهل مدار و ارزش ستیز معاویه و غارتگری هایش مردم را به ستوه آورده بود، امام علیه السلام با این همه، نستوه ایستاد و بر بسیج مردمان علیه ستمگری ها و جنایت های معاویه تأکید کرد و در چنین هنگامه آکنده از یأس و سستی و دلهره، بدون بهره گیری از ابزار خشونت، مردم را برای حضور مجدد در جبهه نبرد با معاویه بسیج کرد. امام علیه السلام باید از چه توان رهبری و قدرت مدیریت و جاذبه پیشوایی ای برخوردار باشد که در چنین هنگامی هم بتواند بایستد و در بسیج نیروها تا این اندازه توفیق یابد؟ آخرین سخنرانی حماسه گستر و شورانگیز علی علیه السلام که قبل از اعزام مجدد نیرو به صفین انجام شد، گواه این مدعاست. نوف بکالی، چهره ظاهری امام علیه السلام به هنگام ایراد خطبه و سخنان هیجانبار وی و چگونگی آرایش سپاه را چنین گزارش کرده است: امیر مؤمنان، این خطبه را در کوفه بر ما ایراد کرد، در حالی که بر سنگی ایستاده بود که جَعَدَه، پسر هبیره مخزومی، آن را بر پا داشته بود. جامه ای پشمین بر تن داشت و حمایل شمشیرش از لیف خرما و در پایش نعلینی از لیف خرما بود. نشان سجده بر پیشانی اش، همچون داغ شتر بر سر زانو بود. نوف می گوید که آن گاه امام علیه السلام در پایان سخن، با صدایی بلند، ندا داد: الْجِهَادَ، الْجِهَادَ، عِبَادَ اللَّهِ... وَإِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الزَّوَّاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ.

جهاد، جهاد، بندگان خدا!... من همین امروز، لشکر آماده می کنم. هر که می خواهد به سوی خدا بر کشد، بیرون شود. آن گاه، سازماندهی سپاه را بدین گونه گزارش می کند: برای حسین علیه السلام ده هزار سپاه، و برای قیس بن سعد، ده هزار سپاه، و برای ابو ایوب، ده هزار سپاه قرار داد و برای دیگران هم رقم های دیگر، و آماده بازگشت به صفین بود و جمعه نیامده بود که ابن ملجم ملعون، او را ضربت زد. سپاهیان بازگشتند و ما چون گوسفندانی بودیم که شبان خود را از دست داده است و گرگ ها از هرسو آنان را می ربایند. (1)

بدین سان و بر پایه آنچه آمد، اظهارات دردمندانه امام علیه السلام و گله های مکرر او از یارانش، به دلیل ضعف و اظهار عجز از رهبری و اداره مردم با آن ویژگی ها که ترسیم شد، نبود؛ بلکه امام علیه السلام به جای به کارگیری زبان خشونت و شمشیر برای بسیج مردم، از این زبان، در جهت به حرکت درآوردن آنان بهره می گرفت. بسیج نیرویی سنگین در شرایطی که شرح آن گذشت، در مدتی کم تر از یک هفته (در همان هفته پیش از شهادتش)، نشان دهنده توانمندی فوق العاده حضرت در بسیج توده های مردم از یک سو، و موفقیت سیاست های علوی در کشورداری از سوی دیگر است. آنچه آمد، نگاهی بود گذرا به زمینه ها، علل و عوامل سستی مردم در هنگامه ای بدان سان، و ترسیمی از سیره علوی در اداره کشور. سخن را در این زمینه به پایان می بریم و از خداوند متعال در بهره گیری از معارف آفتابگون علوی و آموزه های دریاوار آل الله علیهم السلام توفیق می طلبیم.

بخش هشتم : شهادت امام علی

اشاره

بخش هشتم : شهادت امام علیفصل یکم : خبر دادن پیامبر از شهادت علیفصل دوم : پیشگویی امام درباره شهادت خویشفصل سوم : توطئه برای ترور امامفصل چهارم : ترور امامفصل پنجم : از ترور تا شهادتفصل ششم : پس از شهادتفصل هفتم : زیارت امام

الفصل الأول: إخبار النبي باستشهاده 1 / 1 الشهادة من ورائك إمام علي عليه السلام: إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ: «الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (1) عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنْ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَحِيَرْتَ عَنِّي الشَّهَادَةَ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟ فَقَالَ لِي: إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ. (2)

1- العنكبوت: 1 و 2.

2- نهج البلاغة: الخطبة 156، نهج السعادة: ج 1 ص 381 نحوه، بحار الأنوار: ج 41 ص 7 ح 8؛ كنز العمال: ج 16 ص 193 ح 44216 نقلاً عن وكيع وزاد في آخره «فقال لي: أجل».

فصل یکم : خبر دادن پیامبر از شهادت علی

1 / 1 شهادت در پی توست

فصل یکم : خبر دادن پیامبر از شهادت علی 1 / 1 شهادت در پی توست امام علی علیه السلام : چون خدای سبحان این آیه را نازل کرد: «الم * آیا مردم پنداشتند همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نمی شوند؟»، دانستم که تا پیامبر خدا میان ماست، فتنه و آزمونی بر ما نازل نمی شود. گفتم : ای پیامبر خدا! این فتنه ای که خداوند تو را از آن آگاهانیده چیست؟ فرمود: «ای علی! امت من پس از من امتحان می شوند». گفتم: ای پیامبر خدا! مگر روز احد که برخی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و این بر من دشوار بود، به من نفرمودی که: «مژده باد بر تو، که شهادت از پی توست»؟ به من فرمود: «آری، چنین است، و آن گاه صبر تو چگونه خواهد بود؟». گفتم: ای پیامبر خدا! این از جاهای صبر نیست، بلکه از موارد مژده و سپاس است.

أسد الغابة عن ابن عباس: قَالَ عَلِيٌّ - يَعْنِي لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : إِنَّكَ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ ، حِينَ أُخِرْتَ عَنِّي الشَّهَادَةَ ، وَاسْتُشْهِدَ مَنْ اسْتُشْهِدَ : إِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا خُضِبَتْ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ بَدَمٍ ، وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَمَا أَنْ تُثَبِّتَ لِي مَا أَثْبَتَ ، فَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالْكَرَامَةِ . (1)

الإمام علي عليه السلام: حَظَبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ : ... ثُمَّ بَكَى ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا يُبْكِيكَ ؟ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، أَبْكَى لِمَا يُسْتَحَلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ ، كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ ، وَقَدْ انْبَعَثَ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ، سَدِّمِيقُ عَاقِرٍ نَاقَةَ ثَمُودَ ، فَضَدَّ رَبَّكَ صَدْرَبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخَضَّبَ مِنْهَا لِحْيَتَكَ . قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي ؟ فَقَالَ : فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ . ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَلِيُّ ، مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي ، وَمَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي ، لِأَنَّكَ مِنِّي كَنَفْسِي ، وَرُوحُكَ مِنْ رُوحِي ، وَطِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنِي وَإِيَّاكَ ، وَأَصْطَفَانِي وَإِيَّاكَ ، فَاخْتَارَنِي لِنُبُوءَةِ ، وَاخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ ، فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوءَتِي . يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ وَصِيِّي ، وَأَبُو وُلْدِي ، وَزَوْجُ ابْنَتِي ، وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي ، أَمْرُكَ أَمْرِي ، وَنَهْيُكَ نَهْيِي ، أُقْسِمُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوءَةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ ، إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَأَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ ، وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ . (2)

1- أسد الغابة : ج 4 ص 110 الرقم 3789 ، المعجم الكبير : ج 11 ص 295 ح 12043 وفيه «فقال علي: أما بيئت ما بيئت» بدل «يا رسول الله ، إنا أن تثبت لي ما أثبتت» .

2- الأماالي للصدوق : ص 155 ح 149 .

أَسَدُ الْغَابَةِ_ به نقل از ابن عَبَّاسِ: _ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: روز اُحد که شهادت من به تأخیر افتاد و شهیدان به شهادت رسیدند، به من فرمودی که: «شهادت از پی توست، پس آن گاه که این از خون آن (اشاره به سر و محاسن خویش) رنگین شود، شکیبایی ات چگونه خواهد بود؟». عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای پیامبر خدا! اگر آنچه را که برایم فرمودی، محقق شود، این از موارد صبر نیست، بلکه از موارد بشارت و کرامت است.

امام علی علیه السلام: روزی پیامبر خدا [در آستانه ماه رمضان] برای ما خطبه خواند... سپس گریست . گفتم : ای پیامبر خدا! چه چیزی تو را می گریاند؟ فرمود : «ای علی! برای آن می گریم که در این ماه، حرمت تو را می شکنند . گویا می بینم که تو در حال نماز خواندن برای پروردگار خویشی که شقی ترین اولین و آخرین، همزاد پی کننده ناقه قوم ثمود ، بر می خیزد و بر فرق سرت ضربتی می زند که محاسن تو با آن رنگین می گردد». گفتم : ای پیامبر خدا! آیا این حادثه، در حالت سلامتِ دین من است؟ فرمود: «در سلامتِ دین توست». سپس فرمود: «ای علی! هرکس تو را بکشد ، مرا کشته است . هر کس تو را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است . هر که تو را دشنام دهد ، مرا دشنام داده است ؛ چرا که تو همچون جان من برای منی . روح تو از روح من و سرشت تو از سرشت من است . خداوند متعال من و تو را آفرید ، و من و تو را برگزید؛ مرا برای نبوت برگزید و تو را برای امامت . هر کس امامت تو را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده است . ای علی! تو وصی من ، پدر فرزندان من ، همسر دختر من و جانشین من بر امت منی ، در حیاتم و پس از مرگم . فرمان تو فرمان من است و نهی تو نهی من . به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت و مرا بهترین آفریده ها قرار داد ، سوگند می خورم که تو حجت خدا بر آفریدگان و امین او بر رازش و جانشین او بر بندگان اویی» .

1 / 2 إِنَّكَ مَقْتُولًا لِمَعْجَمِ الْكَبِيرِ عَنْ جَابِرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعُودُهُ وَهُوَ مَرِيضٌ وَمَخْضُوبَةٌ مِنْ هَذِهِ - [يَعْنِي] لِحَيْتَتِهِ مِنْ رَأْسِهِ - . (1)

المستدرک علی الصحیحین عن أنس بن مالک: دَخَلْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعُودُهُ وَهُوَ مَرِيضٌ وَعِنْدَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَتَحَوَّلَا حَتَّى جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: مَا أَرَاهُ إِلَّا هَالِكًا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّهُ لَنْ يَمُوتَ إِلَّا مَقْتُولًا، وَلَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَمْلَأَ غَيْظًا. (2)

مسند ابن حنبل عن فضالة بن أبي فضالة الأنصاري: خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَائِدَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ مَرَضٍ أَصَابَهُ ثَقُلَ مِنْهُ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبِي: مَا يُقِيمُكَ فِي مَنْزِلِكَ هَذَا؟ لَوْ أَصَابَكَ أَجْلُكَ لَمْ يَلِكْ إِلَّا أَعْرَابُ جُهَيْنَةَ، تُحْمَلُ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَإِنْ أَصَابَكَ أَجْلُكَ وَلَيْتَكَ أَصْحَابُكَ وَصَلُوا عَلَيْكَ. فَقَالَ عَلِيُّ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَمُوتَ حَتَّى أُوْمَرُ ثُمَّ تُخَضَّبُ هَذِهِ - يَعْنِي لِحَيْتَتَهُ - مِنْ دَمِ هَذِهِ - يَعْنِي هَامَتَهُ - فَقُتِلَ، وَقُتِلَ أَبُو فَضَالَةَ مَعَ عَلِيِّ يَوْمَ صِفِّينَ. (3)

-
- 1- المعجم الكبير: ج 2 ص 247 ح 2038، المعجم الأوسط: ج 7 ص 218 ح 7318، دلائل النبوة لأبي نعيم: ص 553 ح 491 وفيهما «مؤمر» بدل «امرؤ»، تاريخ دمشق: ج 42 ص 536 كلها عن جابر بن سمرة.
 - 2- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 150 ح 4673، تاريخ دمشق: ج 42 ص 536 ح 9050 و ح 9051، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 433، الفصول المهمة: ص 129 كلها نحوه.
 - 3- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 219 ح 802، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 694 ح 1187، تاريخ دمشق: ج 42 ص 547 ح 9060 و ص 548، الاستيعاب: ج 4 ص 293 الرقم 3156، أسد الغابة: ج 6 ص 241 الرقم 6166، الإصابة: ج 7 ص 267 الرقم 10394، الفصول المهمة: ص 129 والأربعة الأخيرة نحوه، البداية والنهاية: ج 6 ص 218.

1 / 2 تو کشته خواهی شد

1 / 2 تو کشته خواهی شد المعجم الکبیر۔ به نقل از جابر۔: پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «تو مردی هستی که خلافت خواهی یافت و تو کشته خواهی شد و این از خون آن (اشاره به محاسن و سر وی) رنگین خواهد شد».

المستدرک علی الصحیحین۔ به نقل از انس بن مالک۔: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام عیادت می کرد. وی بیمار بود و ابو بکر و عمر نیز پیش او بودند. کنار رفتند تا پیامبر خدا نشست. یکی به دیگری گفت: چنین می بینم که او خواهد مُرد. پیامبر خدا فرمود: «او نخواهد مُرد، مگر به صورت قتل. او نخواهد مُرد، مگر آن که پُر از خشم شود».

مسند ابن حنبل۔ به نقل از فضالة بن ابی فضاله انصاری۔: همراه پدرم به عیادت علی بن ابی طالب علیه السلام رفتیم، در بیماری ای که به او رسیده بود و از آن سنگین شده بود. پدرم به او گفت: چه چیز تو را در این منزل نگه داشته است؟ اگر اجلت فرا رسد، جز بادیه نشینان جُهینه کسی به تو نخواهد رسید. [بہتر است] تو را به مدینه ببرند، که اگر مرگت فرا رسد، یاران تو عهده دار کار تو گردند و بر تو نماز بخوانند. علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا به من فرموده است که من نمی میرم تا آن که به حکومت برسم. آن گاه محاسنم از خون سرم رنگین می شود». پس کشته شد. ابو فضاله در روز صفین در رکاب علی علیه السلام کشته شد.

1 / 3 بِأَبِي الْوَحِيدِ الشَّهِيدِ مُسْنَدُ أَبِي يَعْلَى عَنْ عَائِشَةَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ التَّرَمَّ عَلَيَّا وَقَبَّلَهُ وَيَقُولُ: بِأَبِي الْوَحِيدِ الشَّهِيدِ، بِأَبِي الْوَحِيدِ الشَّهِيدِ. (1)

الأُمَالِي لِلْمُفِيدِ عَنْ عَائِشَةَ: جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَأْذِنُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ، فَاسْتَأْذَنَ دَفْعَةً أُخْرَى، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَدْخُلْ يَا عَلِيُّ. فَلَمَّا دَخَلَ قَامَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاعْتَنَقَهُ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: بِأَبِي الشَّهِيدِ، بِأَبِي الْوَحِيدِ الشَّهِيدِ. (2)

-
- 1- .مسند أبي يعلى : ج 4 ص 318 ح 4558 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 549 ح 9061 ، المناقب للخوارزمي : ص 65 ح 34 ، ينابيع المودة : ج 2 ص 397 ح 32 وفيه «يا أبا الوحيد الشهيد» ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 220 .
2- .الأُمَالِي لِلْمُفِيدِ : ص 72 ح 6 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 306 ح 7 .

1 / 3 پدرم فدای شهید تنها!

1 / 3 پدرم فدای شهید تنها! مسند ابی یعلیٰ به نقل از عایشه _: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که علی را در بر گرفت و بوسید، در حالی که می گفت: «پدرم فدای تنهای شهید! پدرم فدای تنهای شهید!».

الأمالی ، مفید_ به نقل از عایشه _: علی بن ابی طالب علیه السلام خدمت پیامبر آمد و اجازه ورود خواست . پیامبر صلی الله علیه و آله اذن نداد. بار دیگر اجازه خواست . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! داخل شو». چون وارد شد، پیامبر خدا به سوی او بلند شد، او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: «پدرم فدای شهید! پدرم فدای تنهای شهید!».

1 / 4 قَاتِلُهُ أَشَقَى الْآخِرِينَ الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؟ قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: أَشَقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَأَشَقَى الْآخِرِينَ الَّذِي يَطْعَنُكَ يَا عَلِيُّ. وَأَشَارَ إِلَى حَيْثُ يُطْعَنُ. (1)

المعجم الكبير عن صهيب: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَوْمًا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟ قَالَ: الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: صَدَقْتَ، فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟ قَالَ: لَا عِلْمَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، وَأَشَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِهِ إِلَى يَافُوخِهِ. فَكَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ: أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّهُ قَدِ ابْتَعَثَ أَشْقَاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ - يَعْنِي لِحْيَتَهُ - مِنْ هَذِهِ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى مُقَدِّمِ رَأْسِهِ. (2)

الإمام علي عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، تَدْرِي مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: عَاقِرُ النَّاقَةِ. قَالَ: تَدْرِي مَنْ شَرُّ، وَقَالَ مَرَّةً: مَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: فَاتِلُكَ. (3)

-
- 1- الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى: ج 3 ص 35، الإمامة والسياسة: ج 1 ص 182، أنساب الأشراف: ج 3 ص 259 عن أبي بكر بن عبد الله بن أنس أو أيوب بن خالد وفيه من «أشقى الأولين عاقرة الناقة...»، شرح نهج البلاغة: ج 9 ص 117 نحوه.
 - 2- المعجم الكبير: ج 8 ص 38 ح 7311، تاريخ دمشق: ج 42 ص 546 ح 9056_9059، مسند أبي يعلى: ج 1 ص 257 ح 481، أسد الغابة: ج 4 ص 110 الرقم 3789 كلاهما عنه عن الإمام علي عليه السلام نحوه، وفيها «انبعث» بدل «ابتعث»، الاستيعاب: ج 3 ص 219 الرقم 1875؛ مجمع البيان: ج 10 ص 756 كلاهما نحوه إلى «يافوخه».
 - 3- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 566 ح 953 عن الضحَّاك بن مزاحم، تاريخ بغداد: ج 1 ص 135 ح 1، تاريخ دمشق: ج 42 ص 551 ح 9064، البداية والنهاية: ج 7 ص 326؛ شرح الأخبار: ج 2 ص 444 ح 796 والأربعة الأخيرة عن جابر بن سمرة و ص 429 ح 777 عن أيوب بن خالد والأربعة الأخيرة نحوه.

1 / 4 قاتل او بدبخت ترین پَسینیان است

1 / 4 قاتل او بدبخت ترین پَسینیان استالطَبقات الکبریٰ_ به نقل از عبید اللّه_ : پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! بدبخت ترین اولین و آخرین کیست؟». گفت: خداوند و پیامبرش داناترند. فرمود: «بدبخت ترین پیشینیان پی کننده ناقه صالح است و بدبخت ترین آخرین ها_ ای علی_ کسی است که تو را ضربت می زند» و به محلّ خوردن ضربت بر سرش اشاره کرد .

المعجم الکبیر_ به نقل از صهیب_ : روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «بدبخت ترین پیشینیان کیست؟». گفت: آن کس که ناقه صالح را پی کرد ، ای پیامبر خدا! فرمود: «درست گفتی . پس بدبخت ترین آخرین (آیندگان) کیست؟». گفت: نمی دانم ، ای پیامبر خدا! فرمود: «آن که به این جای تو ضربت می زند» و با دستش به فرق سر علی علیه السلام اشاره کرد . علی علیه السلام پیوسته به اهل عراق می گفت: «به خدا سوگند ، دوست داشتم شقی ترین شما انگیخته شود و این را با خون این رنگین کند» و دست بر جلوی سر خود می گذاشت و سپس به محاسن خود اشاره می کرد.

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا فرمود: «ای علی! می دانی بدبخت ترین پیشینیان کیست؟». گفتم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: «پی کننده شتر صالح». [سپس] فرمود: «می دانی بدتر از او کیست؟» و يك بار فرمود: «بدبخت ترین آخرین (آیندگان) کیست؟». گفتم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: «کُشنده تو».

1 / 5 قَاتِلُهُ أَشْقَى هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَعْجَمِ الْكَبِيرِ عَنْ جَابِرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَشْقَى ثَمُودَ؟ قَالَ: مَنْ عَقَرَ النَّاقَةَ. قَالَ: فَمَنْ أَشْقَى هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ. قَالَ: قَاتِلُكَ. (1)

مسند أبي يعلى عن أبي سنان: مَرَضَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَرَضًا شَدِيدًا حَتَّى أَدْنَفَ (2)، وَخَفِنَا عَلَيْهِ، ثُمَّ إِنَّهُ بَرَأَ وَنَقَهُ، فَقُلْنَا: هَنِيئًا لَكَ أَبَا الْحَسَنِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَاكَ، قَدْ كُنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ. قَالَ: لِكِنِّي لَمْ أَخَفْ عَلَى نَفْسِي، أَخْبَرَنِي الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ أَنِّي لَا أَمُوتُ حَتَّى أُضْرَبَ عَلَى هَذِهِ - وَأَشَارَ إِلَى مُقَدِّمِ رَأْسِهِ الْأَيْسَرِ - فَتُخَضَّبَ هَذِهِ مِنْهَا بِدَمٍ - وَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ - وَقَالَ لِي: يَقْتُلُكَ أَشْقَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، كَمَا عَقَرَ نَاقَةَ اللَّهِ أَشْقَى بَنِي فُلَانٍ مِنْ ثَمُودَ. (3)

الإصابة: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ أَدْرَكَ الْجَاهِلِيَّةَ وَهَاجَرَ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ وَقَرَأَ عَلَى مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، ذَكَرَ ذَلِكَ أَبُو سَعِيدٍ بْنُ يُوْنُسَ، ثُمَّ صَارَ مِنْ كِبَارِ الْخَوَارِجِ، وَهُوَ أَشْقَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالنَّصِّ الثَّابِتِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (4)

-
- 1- المعجم الكبير: ج 2 ص 247 ح 2037، تاريخ دمشق: ج 42 ص 550 ح 9063؛ شرح الأخبار: ج 2 ص 451 ح 809 عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن الإمام علي عليه السلام وكلاهما نحوه.
 - 2- دَنَفَ الْمَرِيضُ: أَي تَقَلَّ، وَأَدْنَفَ مِثْلُهُ (لسان العرب: ج 9 ص 107 «دنف»).
 - 3- مسند أبي يعلى: ج 1 ص 286 ح 565، تاريخ دمشق: ج 42 ص 542.
 - 4- الإصابة: ج 5 ص 85 الرقم 6396.

1 / 5 قاتل او بدبخت ترین این امت است

1 / 5 قاتل او بدبخت ترین این امت استالمعجم الکبیر۔ به نقل از جابر: پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «شقی ترین فرد قوم ثمود کیست؟». گفت: آن که ناقه را پی کرد. فرمود: «بدبخت ترین فرد این امت کیست؟». گفت: خداوند، داناتر است. فرمود: «قاتل تو».

مسند ابی یعلیٰ۔ به نقل از ابی سنان: علی بن ابی طالب علیه السلام به سختی بیمار شد به نحوی که بستری و سنگین شد. بر او بیمناک شدیم. بعد خوب شد و بهبود یافت. گفتیم: عافیت بر تو گوارا باد، ای ابا الحسن! خدا را شکر که سلامتی ات داد. بر جان تو بیمناک بودیم. فرمود: «ولی من بر خودم بیمناک نبودم. راستگوی تصدیق شده (پیامبر صلی الله علیه و آله) به من خبر داده است که من نمی میرم، مگر آن که بر این جایم (اشاره به سمت چپ جلوی سرش) ضربت فرود آید و این از خون سرم رنگین شود (و محاسنش را گرفت)، و همواره من فرموده است: شقی ترین فرد این امت تو را می کشد، آن گونه که ناقه صالح را شقی ترین فرد بنی فلان از قوم ثمود پی کرد».

الإصابة: عبدالرحمان بن ملجم مرادی، دوره جاهلیت را درک کرد، در دوره خلافت عمر هجرت کرد و نزد معاذ بن جبل، قرآن خواند. این را ابو سعید بن یونس گفته است. سپس از بزرگان خوارج شد. او طبق حدیث ثابت شده از پیامبر خدا، با کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام شقی ترین فرد این امت است.

1 / 6 قَاتِلُهُ أَشَقَى النَّاسِ مَسْنَدُ ابْنِ حَنْبَلٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ: كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ رَفِيقَيْنِ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ الْعَشِيرَةِ ، فَلَمَّا نَزَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقَامَ بِهَا رَأَيْنَا نَاسًا مِنْ بَنِي مُدَلِجٍ يَعْمَلُونَ فِي عَيْنِ لَهْمٍ فِي نَخْلٍ فَقَالَ لِي عَلِيٌّ: يَا أَبَا الْيَقْظَانِ ، هَلْ لَكَ أَنْ تَأْتِيَ هُوَ لَاءِ فَنَنْظُرَ كَيْفَ يَعْمَلُونَ ؟ . فَجِئْنَاهُمْ فَنَظَرْنَا إِلَى عَمَلِهِمْ سَاعَةً ثُمَّ عَشِينَا النَّوْمَ فَأَنْطَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ فَأَضْطَجَعْنَا فِي صَوْرِ (1) مِنَ النَّخْلِ فِي دَقْعَاءِ (2) مِنَ التُّرَابِ فَتَمْنَا ، فَوَاللَّهِ مَا أَهَبْنَا إِلَّا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُحَرِّكُنَا بِرِجْلِهِ وَقَدْ تَتَرَّبْنَا مِنْ تِلْكَ الدَّقْعَاءِ ، فَيَوْمَئِذٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ: «يَا أَبَا تُرَابٍ» لِمَا يَرَى عَلَيْهِ مِنَ التُّرَابِ . قَالَ: أَلَا أَحَدْتُكُمَا بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ: أَحْيِمِرُ ثَمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ يَا عَلِيُّ عَلَى هَذِهِ _ يَعْنِي قَرْنَهُ _ حَتَّى تُبَلَّ مِنْهُ هَذِهِ _ يَعْنِي لِحْيَتَهُ _ . (3)

المستدرک علی الصحیحین عن سعید بن أبي هلال عن زيد بن أسلم: إنَّ أبَا سَيِّدِنَا الدُّوَلِيَّ حَدَّثَهُ أَنَّهُ عَادَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَكْوَى لَهُ أَشْكَاهَا ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ تَخَوَّفْنَا عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي شَكْوَاكَ هَذِهِ . فَقَالَ: لِكِنِّي وَاللَّهِ مَا تَخَوَّفْتُ عَلَى نَفْسِي مِنْهُ؛ لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: إِنَّكَ سَتَضْرِبُ ضَرْبَةً هَاهُنَا وَضَرْبَةً هَاهُنَا _ وَأَشَارَ إِلَى صُدْغِيهِ _ فَيَسِيلُ دَمُهَا حَتَّى تَخْتَضِبَ لِحْيَتِكَ ، وَيَكُونُ صَاحِبِهَا أَشْقَاهَا ، كَمَا كَانَ عَاقِرُ النَّاقَةِ أَشَقَى ثَمُودَ . (4)

- 1- الصُّورُ: الْجَمَاعَةُ مِنَ النَّخْلِ ، وَلَا وَاحِدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ (النَّهْيَةُ: ج 3 ص 59 «صور»).
- 2- الدَّقْعَاءُ: عَامَّةُ التُّرَابِ ، وَقِيلَ: التُّرَابُ الدَّقِيقُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ (لسان العرب: ج 8 ص 89 «دقع»).
- 3- مسند ابن حنبل: ج 6 ص 365 ح 18349 ، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 687 ح 1172 ، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 151 ح 4679 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 280 ح 152 ، السيرة النبوية لابن هشام: ج 2 ص 249 ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 549 ح 9062 و ص 550 ، دلائل النبوة لأبي نعيم: ص 552 ح 490 ، الكامل للمبرّد: ج 3 ص 1166 ؛ مجمع البيان: ج 10 ص 756 والأربعة الأخيرة نحوه .
- 4- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 122 ح 4590 ، السنن الكبرى: ج 8 ص 104 ح 16069 ، المعجم الكبير: ج 1 ص 106 ح 173 ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 543 ح 9053 ، المناقب للخوارزمي: ص 380 ح 400 ، التاريخ الكبير: ج 8 ص 320 الرقم 3167 ، أسد الغابة: ج 4 ص 109 الرقم 3789 وفيهما من «لأني سمعت...» ؛ شرح الأخبار: ج 2 ص 445 ح 799 والثلاثة الأخيرة نحوه .

1 / 6 قاتل او بدبخت ترین مردم است

1 / 6 قاتل او بدبخت ترین مردم استمسند ابن حنبل_ به نقل از عمّار یاسر_: من و علی علیه السلام در غزوه ذات العشیره همراه بودیم. چون پیامبر خدا در آن جا فرود آمد و اقامت گزید، مردمی از بنی مدلج را دیدیم که در چشمه ای که در نخلستان داشتند، کار می کردند. علی علیه السلام به من گفت: «ای ابو یقظان! می خواهی نزد آنان برویم و ببینیم چگونه کار می کنند؟». پیش آنان رفتیم و ساعتی به تماشای کارشان پرداختیم. خواب ما را فرا گرفت. من و علی علیه السلام رفتیم و در بین توده ای از درخت های خرما روی خاک خوابیدیم. به خدا سوگند، از خواب بیدار نشدیم تا آن که پیامبر خدا با پایش ما را تکان داد. ما هم از آن زمین خاکی، خاک آلود شده بودیم. آن روز بود که چون پیامبر خدا، علی علیه السلام را خاک آلود دید، او را «ابو تراب» صدا زد و فرمود: «آیا به شما دو تن خبر دهم از دو مردی که بدبخت ترین مردم اند؟». گفتیم: آری، ای پیامبر خدا! فرمود: «سرخ روی قوم ثمود که ناقه را پی کرد و آن که _ ای علی _ بر فرق تو ضربت می زند تا این که محاسنت از خون آن تر می شود».

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از سعید بن ابی هلال، از زید بن اسلم_: ابو سنان دلی به من خبر داد که علی علیه السلام را در بیماری وی _ که او را آزار می داد _ عیادت کرد. گوید: به او گفتم: در این بیماری ات بر جان تو بیمناکیم، ای امیر مؤمنان! فرمود: «ولی به خدا سوگند، من از این بیماری بر جان خویش نمی ترسم، چرا که از پیامبر خدا _ که صادق و تصدیق شده است _ شنیدم که می فرمود: به یقین تو ضربتی این جا و ضربتی آن جا خواهی خورد (و به دو طرف سرش اشاره کرد) و خون آن جاری خواهد شد تا آن که محاسن تو رنگین شود. صاحب آن ضربت شقی ترین فرد امت است، آن گونه که پی کننده ناقه صالح، شقی ترین فرد قوم ثمود بود».

الفصل الثاني: إخبار الإمام باستشهاده 2 / 1 إني مَقْتُولُ مسند ابن حنبل عن زيد بن وهب: قَدِمَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ مِنَ الْخَوَارِجِ، فِيهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: الْجَعْدُ بْنُ بَعْجَةَ، فَقَالَ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ يَا عَلِيُّ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ مَقْتُولٌ، ضَرْبَةٌ عَلَى هَذَا تَخْضِبُ هَذِهِ - يَعْنِي لِحَيْثُ مِنْ رَأْسِهِ - عَهْدٌ مَعَهُودٌ، وَقَضَاءٌ مَقْضِيٌّ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى. (1)

مسند أبي يعلى عن أبي الأسود الدُّثَلِيِّ عن الإمام عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَانِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، وَقَدْ وَضَعْتُ قَدَمِي فِي الْغَرَزِ (2) فَقَالَ لِي: لَا تَقْدِمِ الْعِرَاقَ، فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يُصِيبَكَ بِهَا ذُبَابُ السَّيْفِ (3). قَالَ عَلِيُّ: وَآيْمُ اللَّهِ، لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ: فَمَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ مُحَارِبًا يُخْبِرُ بِذَا عَن نَفْسِهِ. (4)

- 1- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 197 ح 703، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 1 ص 543 ح 909، تاريخ دمشق: ج 42 ص 544، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 154 ح 4687 وفيه «نعجة» بدل «بعجة»، الزهد لابن حنبل: ص 165، البداية والنهاية: ج 7 ص 324؛ الإرشاد: ج 1 ص 320، الغارات: ج 1 ص 108 وفيه «نعجة» بدل «بعجة» والخمسة الأخيرة نحوه.
- 2- الغرز: ركاب كور الجمل، مثل الركاب للسرّج (النهاية: ج 3 ص 359 «غرز»).
- 3- ذباب السيف: حدّ طرفه الذي بين شفتيه (لسان العرب: ج 1 ص 383 «ذب»).
- 4- مسند أبي يعلى: ج 1 ص 259 ح 487، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 151 ح 4678، تاريخ دمشق: ج 42 ص 545، أسد الغابة: ج 4 ص 109 الرقم 3789، الصواعق المحرقة: ص 124، البداية والنهاية: ج 7 ص 325 كلاهما نحوه.

فصل دوم : پیشگویی امام درباره شهادت خویش

2 / 1 من کشته خواهم شد

فصل دوم : پیشگویی امام درباره شهادت خویش 2 / 1 من کشته خواهم شدمسند ابن حنبل_ به نقل از زید بن وهب _: علی علیه السلام نزد گروهی از اهل بصره از خوارج رفت. در جمع آنان مردی به نام جعد بن بعجه بود. به آن حضرت گفت: یا علی! تقوا پیشه کن، که خواهی مُرد. علی علیه السلام فرمود: «بلکه کشته خواهم شد. ضربتی بر این، این را رنگین می سازد (یعنی محاسنش از خون سرش). عهدی است حتمی و تقدیری است مقدر شده، و هر که دروغ بندد، ناکام و زیانکار است».

مسند ابی یعلی_ به نقل از ابوالأسود دُئلی از امام علی علیه السلام_: عبد الله بن سلام پیش من آمد، در حالی که پا در رکاب نهاده بودم و به من گفت: به عراق مرو. می ترسم آن جا تیزی شمشیر بر تو برسد. [عبد الله گوید:] علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، پیامبر خدا مرا از آن آگاه ساخته است». ابوالأسود (راوی حدیث) گوید: من مثل آن روز را هرگز ندیده ام که جنگاوری این گونه از کشته شدن خویش خبر دهد.

الإرشاد عن الإمام علي عليه السلام: أتاكم شهْرُ رَمَضانَ ، وهو سَيدُ الشُّهورِ ، وأوَّلُ السَّنَةِ ، وفيه تَدورُ رَحَى السُّلطانِ ، ألا وإنَّكم حاجُّوا العامَ صَمًّا واحِداً ، وآيةُ ذلكَ أتى لَسْتُ فيكم . فكانَ أصحابُه يقولونَ : إنَّه يَنعَى إلينا نَفْسَهُ ، فَضَرَبَ عليه السلامَ في لَيْلَةِ تِسْعِ عَشْرَةَ ، وَمَضَى في لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ ذَلِكَ الشَّهْرِ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام_ في ذِكْرِ مَجِيءِ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُؤَالِهِ عَنِ أَشْيَاءَ : قَالَ : كَمْ يَعِيشُ وَصِدِّي نَبِيَّكُمْ بَعْدَهُ ؟ قَالَ : ثَلَاثِينَ سَنَةً . قَالَ : ثُمَّ مَاذَا يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ ؟ قَالَ : يُقْتَلُ وَيُضْرَبُ عَلَى قَرْنِهِ فَتُخَصَّبُ لِحْيَتُهُ . قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَيَخْطُ هَارُونَ وَإِمْلَاءَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ . (2)

الإمام علي عليه السلام_ في حُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ وُصُولِ خَبَرِ الْأَنْبَارِ إِلَيْهِ : أَمَّ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ رَبِّي قَدَّ أَخْرَجَنِي مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ إِلَى رِضْوَانِهِ ، وَإِنَّ الْمَنِيَّةَ لَتُرْصِدُنِي ، فَمَا يَمْنَعُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَ بِهَا ؟ _ وَتَرَكَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ _ عَهْدُ عَهْدَهُ إِلَيَّ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ، وَنَجَا مَنْ اتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى . (3)

راجع : ج 10 ص 412 (إنَّ الأُمَّةَ ستغدر بك) .

1- .الإرشاد : ج 1 ص 320 ، روضة الواعظين : ص 150 وفيه إلى «نفسه» ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 271 وفيه إلى «لست فيكم» وكلاهما عن الأصبغ بن نباتة .

2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 52 ح 19 عن صالح بن عقبة ، بحار الأنوار : ج 42 ص 191 ح 2 .

3- .الإرشاد : ج 1 ص 280 ، الاحتجاج : ج 1 ص 413 ح 89 .

الارشاد: امام علی علیه السلام فرمود: «ماه رمـضان شـما را فرا رسید، که سرور ماه ها و آغاز سال است و آسیاب حکومت در این ماه می چرخد. آگاه باشید که به یقین شما امسال در يك صـف به حج خواهید رفت و نشانه اش آن است که من میان شما نیستم». یاران آن حضرت می گفتند: او خبر شهادت خویش را به ما می دهد. پس در شب نوزده رمضان ضربت خورد و شب بیست و یکم همان ماه جان باخت.

امام صادق علیه السلام در یادکرد آمدن مردی از یهود به نزد امیر مؤمنان علیه السلام و پرسیدنش از برخی چیزها: گفت: وصی پیامبر شما پس از او چه قدر زندگی می کند؟ فرمود: «سی سال». پرسید: پس از آن چه می شود؟ می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: «کشته می شود». ضربتی بر سرش فرود می آید و محاسنش خونین می شود». گفت: به خدا که درست گفتی. این خبر به خط هارون و املائی موسی علیه السلام همین گونه است.

امام علی علیه السلام در خطبه اش هنگامی که خبر شهر انبار به ایشان رسید: آگاه باشید، به خداوند سوگند، دوست داشتم پروردگارم مرا از میان شما بیرون ببرد و به رضوانش برساند. مرگ در کمین من است. چه چیزی آن بدبخت ترین را از رنگین کردن آن، بازداشته است؟ (و دستش را به سر و محاسنش گذاشت) پیمانی بود که به پیامبر اُمّی واگذاشته شد. هر کس افترا بست، زیان دید و هر کس تقوا پیشه کرد، و [پاداش] نیکوتر را گواهی نمود، رهایی یافت.

ر. ک: ج 10 ص 413 (پیمان شکنی اُمّت).

2 / 2 ما يَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا؟ الغارات عن ابن أبي ليلى عن الإمام علي عليه السلام: إِنِّي مَيِّتٌ أَوْ مَقْتُولٌ بَلْ قَتَلًا، ما يَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ؟! - وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ - . (1)

تاريخ بغداد عن عبد الله بن سبع: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَى الْمِنْبَرِ وَهُوَ يَقُولُ: ما يَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا؟ عَهْدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَتُخْضَبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ - وَأَشَارَ ابْنُ دَاوُدَ (2) إِلَى لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ - فَقَالَ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبَرْنَا مَنْ هُوَ حَتَّى نَبَدِرَهُ؟ فَقَالَ: أَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا قَتَلَ بِي غَيْرَ قَاتِلِي . (3)

البداية والنهاية عن ثعلبة بن يزيد: قَالَ عَلِيٌّ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَتُخْضَبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ لِلْحِيَّتِهِ مِنْ رَأْسِهِ فَمَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا؟! فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبْعٍ: وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! لَوْ أَنَّ رَجُلًا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَبْدَانِ عِزَّتِهِ. فَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ أَنْ يُقْتَلَ غَيْرَ قَاتِلِي . (4)

تاريخ دمشق عن سعيد بن المسيب: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَى الْمِنْبَرِ وَهُوَ يَقُولُ: لَتُخْضَبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَجَبِينِهِ - فَمَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا؟ قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ ادَّعَى عَلِيٌّ عِلْمَ الْغَيْبِ، فَلَمَّا قُتِلَ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ كَانَ عَهْدَ إِلَيْهِ . (5)

- 1- الغارات: ج 1 ص 7 و ص 30 عن نمير العبيسي نحوه .
- 2- هو عبد الله بن داوود، وهو ممن وقع في سلسلة سند هذا الحديث، والسند هكذا: «عبد الله بن داوود عن الأعمش عن سلمة بن كهيل عن سالم بن أبي الجعد عن عبد الله بن سبع» .
- 3- تاريخ بغداد: ج 12 ص 58 الرقم 6441، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 275 ح 1078، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 587 ح 6، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 34 كلّها نحوه .
- 4- البداية والنهاية: ج 7 ص 324، تاريخ دمشق: ج 42 ص 542 وفيه «يخبتن» بدل «يحبس» .
- 5- تاريخ دمشق: ج 42 ص 549 .

2 / 2 آن شقی ترین، در انتظار چیست؟

2 / 2 آن شقی ترین، در انتظار چیست؟ الغارات_ به نقل از ابن ابی لیلی ، از امام علی علیه السلام: «من خواهم مرد، یا کشته می شوم، و بلکه کشته خواهم شد. آن بدبخت ترین اُمَّتْ منتظر چیست تا این محاسن را از بالایش به خون رنگین کند؟» و دست خود را بر محاسن خود زد.

تاریخ بغداد_ به نقل از عبد الله بن سبع_ : شنیدم که علی علیه السلام بر فراز منبر می گفت: «آن شقی ترین منتظر چیست؟ پیامبر خدا مرا خبر داده است که این، از خون این رنگین خواهد شد» (ابن داوود که در سند روایت است ، به محاسن و سرش اشاره کرد). گفت: ای امیر مؤمنان! به ما خبر ده که کیست تا پیش تر از آن، سراغش رویم؟ فرمود: «شما را به خدا سوگند ، مبادا مردی جز قاتل من به خاطر من کشته شود!».

البدایة والنهائة_ به نقل از ثعلبة بن یزید_ : علی علیه السلام فرمود: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، این محاسن از خون سر رنگین خواهد شد. چه چیزی آن شقی ترین فرد را از انجام دادن آن بازداشته است؟». عبد الله بن سبع گفت: به خدا سوگند_ ای امیر مؤمنان_ که اگر کسی چنین کند، دودمانش را نابود می کنیم. فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که مبادا کسی جز قاتل من به قصاص خونم کشته شود».

تاریخ دمشق_ به نقل از سعید بن مسیب_ : علی علیه السلام را بر منبر دیدم، در حالی که می فرمود: «یقیناً این با این رنگین خواهد شد (و با دست خود اشاره به محاسن و پیشانی خود کرد). پس چه چیزی آن شقی ترین فرد را بازداشته است؟» [با خود] گفتم : علی علیه السلام ادّعی علم غیب کرد. چون کشته شد، دانستم که پیش تر به او گفته شده بود.

الإمام علي عليه السلام: ما يحبس أسقاها أن يجيء فيقتلني؟ ! اللهم إني قد سئمتهم وسئموني فأرحني منهم وأرحهم مني! (1)

عنه عليه السلام: ألم يأن لأشقاها؟ لتخصبن هذه من هذه، يعني لحيته من رأسه. (2)

الإرشاد عن الأجلح عن أشياخ كندة: سمعتهم أكثر من عشرين مرة يقولون: سمعنا عليا عليه السلام على المنبر يقول: ما يمنع أسقاها أن يخضبها من فوقها بدم؟ ويضع يده على لحيته عليه السلام. (3)

البداية والنهاية: كان أمير المؤمنين عليه السلام قد تنصت عليه الأمور، واضطرب عليه جيشه، وخالفه أهل العراق، ونكلوا عن القيام معه، واستحل أمر أهل الشام، وصالوا وجالوا يمينا وشمالاً، زاعمين أن الإمرة لمعاوية بمقتضى حكم الحكّمين في خلعهما علياً وتولية عمرو بن العاص معاوية عند خلو الإمرة عن أحد، وقد كان أهل الشام بعد التحكيم يسعون معاوية الأمير، وكلما ازداد أهل الشام قوة ضغف جأش (4) أهل العراق، هذا وأميرهم علي بن أبي طالب خير أهل الأرض في ذلك الزمان، أعبدتهم وأزهدتهم، وأعلمتهم وأخشاهم لله عز وجل، ومع هذا كله خذلوه وتخلوا عنه، حتى كره الحياة وتمنى الموت، وذلك لكثرة الفتن وظهور المحن، فكان يكثر أن يقول: ما يحبس أسقاها؟ أي ما ينتظر؟ ما له لا يقتل؟ ثم يقول: واللّه لتخصبن هذه - ويشير إلى لحيته - من هذه - ويشير إلى هامته - . (5)

1- المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 587 ح 8، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 34 كلاهما عن عبيدة، أنساب الأشراف: ج 3 ص 260 عن محمّد بن عبيدة.

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 537 عن سالم بن أبي الجعد.

3- الإرشاد: ج 1 ص 13، الأمالي للطوسي: ص 267 ح 493 عن هبيرة بن يريم، إعلام الوری: ج 1 ص 310، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 119 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 42 ص 193 ح 8؛ الكامل في التاريخ: ج 2 ص 434، الكامل للمبرّد: ج 3 ص 1167 كلاهما نحوه.

4- الجأش: نفس الإنسان. قيل: ومنه: رابط الجأش؛ أي يربط نفسه عن الفرار؛ لشجاعته (تاج العروس: ج 9 ص 67 «جأش»).

5- البداية والنهاية: ج 7 ص 324.

امام علی علیه السلام: «چه چیزی آن شقی ترین فرد را باز داشته از این که بیاید و مرا به قتل برساند؟ خدایا! من اینان را خسته کردم، اینان هم مرا به ستوه آوردند. مرا از دست اینان و اینان را از دست من راحت کن».

امام علی علیه السلام: آیا برای آن شقی ترین فرد، فرصتش نرسیده است؟ قطعاً این از این رنگین خواهد شد (یعنی محاسنش از خون سرش).

الإرشاد_ به نقل از اجلح از پیرمردان کِنده_: بیش از بیست بار شنیدم که پیران کِنده می گفتند: شنیدیم که علی علیه السلام بر فراز منبر می فرمود: «چه چیزی مانع می شود از این که شقی ترین فرد اُمَّت این محاسن را از بالا با خون رنگین سازد؟» و دست خود را بر محاسن خود می گذاشت.

البدایة والنهائة: کارها بر امیر مؤمنان مکدر و آشفته شده بود. لشکرش نافرمانی می کردند. اهل عراق با او مخالفت کرده، از قیام همراه او سر باز زدند. کار شامیان بالا گرفت، تاختند و چپ و راست، جولان می دادند و به گمان این که به مقتضای حکم داوران (در صفین) که هر دو علی علیه السلام را خلع کردند و آن گاه که امارت از آن کسی نبود، عمرو عاص آن را به معاویه سپرد، حکومت را از آن معاویه می دانستند. پس از حکمیّت، شامیان معاویه را امیر می نامیدند و هر چه نیروی شامیان افزوده می شد، روحیه عراقیان سست تر می گشت. این در حالی بود که امیر آنان علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین انسان روی زمین در آن زمان و عابدترین، پارساترین، داناترین و خداترس ترین مردم بود. با این همه، او را یاری نکردند و تنهانش گذاشتند، تا آن جا که از زندگی سیر شد و آرزوی مرگ کرد، و این به خاطر فتنه ها و محنت های فراوان بود. بسیار می فرمود: «چه چیز مانع آن شقی ترین شده است؟ منتظر چیست؟ چرا نمی کشد؟». سپس می فرمود: «به خدا سوگند که این از این (اشاره به محاسن و فرق سرش) رنگین خواهد شد».

2 / 3 لَتُخَضَّ بِنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى عَنْ أُمِّ جَعْفَرٍ سَرِيَّةٍ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَأَصِيبُ عَلَى يَدَيْهِ الْمَاءَ إِذْ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَرَفَعَهَا إِلَى أَنْفِهِ، فَقَالَ: وَهَذَا لَكَ، لَتُخَضَّ بِبَدَمٍ! قَالَتْ: فَأَصِيبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ. (1)

مسند ابن حنبل عن عبد الله بن سبع: خَطَبَنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَتُخَضَّ بِنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ. قَالَ: قَالَ النَّاسُ: فَأَعْلِمْنَا مَنْ هُوَ؟ وَاللَّهِ لَنُبَيِّرَنَّ (2) عِزَّتَهُ! قَالَ: أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ أَنْ يُقْتَلَ غَيْرُ قَاتِلِي. (3)

الإمام علي عليه السلام: بِاللَّهِ، لَتُخَضَّ بِنَّ هَذِهِ مِنْ دَمِ هَذَا - يَعْنِي لِحْيَتَهُ مِنْ رَأْسِهِ - . (4)

الغارات عن مازن: رَأَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَيُخَضَّ بِبَدَمٍ مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ، فَمَا يَحْسِبُ أَشْقَاكُمْ. (5)

1- الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى: ج 3 ص 35، أنساب الأشراف: ج 3 ص 260، مقتل أمير المؤمنين: ص 60 ح 43 نحوه.

2- لَنُبَيِّرَنَّ؛ البوار: الهلاك (لسان العرب: ج 4 ص 86 «بور»).

3- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 328 ح 1339، تاريخ دمشق: ج 42 ص 539 و540، مسند أبي يعلى: ج 1 ص 294 ح 586 كلاهما نحوه.

4- الغارات: ج 2 ص 444 عن أبي حمزة عن أبيه، الإرشاد: ج 1 ص 319، إرشاد القلوب: ص 225 كلاهما نحوه؛ المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 587 ح 7 عن أبي حمزة عن أبيه، الطَّبَقَاتِ الْكُبْرَى: ج 3 ص 34 عن نبل بنت بدر عن زوجها، أنساب الأشراف: ج 3 ص 260 عن هشام عن أبيه، مسند أبي يعلى: ج 1 ص 293 ح 584 عن ثعلبة الحمّاني، الاستيعاب: ج 3 ص 220 الرقم 1875، تاريخ دمشق: ج 42 ص 537 عن سالم بن أبي الجعد.

5- الغارات: ج 2 ص 444.

2 / 3 خضاب شدن محاسن از خون سر

2 / 3 خضاب شدن محاسن از خون سرالطبقات الکبری_ به نقل از اُمّ جعفر، کنیز علی علیه السلام_: من به دستان حضرتش آب می ریختم که سرش را بالا گرفت، محاسن خود را در دست گرفت و تا بینی اش بالا آورد و فرمود: «آه بر تو، که با خون رنگین خواهی شد». روز جمعه شهید شد.

مسند ابن حنبل_ به نقل از عبد الله بن سبع_: علی علیه السلام بر ما خطبه خواند و فرمود: «سوگند به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، یقیناً این از این رنگین خواهد شد». مردم گفتند: به ما بگو که چه کسی چنین خواهد کرد. سوگند به خدا دودمانش را ریشه کن خواهیم کرد. فرمود: «شما را به خدا مبادا که به قصاص خونم جز قاتلم کشته شود».

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، این از خون این رنگین خواهد شد (یعنی محاسنش از خون سرش).

الغارات_ به نقل از مازن_: علی علیه السلام را دیدم که محاسن خویش را در دست گرفته بود و می فرمود: «به خدا سوگند، این را از بالایش به خون رنگین خواهد ساخت. چه چیزی شقی ترین شما را بازداشته است؟».

الغارات عن ثعلبة بن يزيد الحماني: شهدت لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُطْبَةً، فَجِئْتُ إِلَى أَبِي فَقُلْتُ: أَسَمِعْتَ مِنْ هَذَا حُطْبَةً أَنفَا لَيْسَتْ قَتْلًا؟ قَالَ: وما ذاك؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَالَّذِي فَلقَ الحَبَّةَ وَبرَأَ النَّسَمَةَ لِتُخَضَّبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذَا _ يَعْنِي لِحَيْتِهِ مِنْ رَأْسِهِ _ . قَالَ: سَمِعْتُ ذَلِكَ . (1)

عَلَلُ الشَّرَائِعِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نَابَتَةَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مَنَعَكَ مِنَ الْخِضَابِ وَقَدْ اخْتَضَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: أَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَ لِحَيْتِي مِنْ دَمِ رَأْسِي بَعْدَ عَهْدِ مَعَهُودٍ أَخْبَرَنِي بِهِ حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (2)

الفتوح: قَدِمَ عَلِيُّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ مِنْ سَفَرِهِ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُهْنِنُونَهُ بِظَفَرِهِ بِالْخَوَارِجِ، وَدَخَلَ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ، فَصَلَّى فِيهِ زَكْعَتَيْنِ ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَطَبَ حُطْبَةً حَسَنَاءَ ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! كَمْ بَقِيَ مِنْ شَهْرِنَا هَذَا _ يَعْنِي شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي هُمْ فِيهِ _ ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ: سَبْعَ عَشْرَةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى لِحَيْتِهِ وَهِيَ يَوْمٌ ذِي بِيضَاءَ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَيَخْضِدَنَّهَا بِالدَّمِ إِذَا انْبَعَثَ أَشْقَاهَا، قَالَ ثُمَّ جَعَلَ يَقُولُ: أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي خَلِيلِي مَنْ عَذِيرِي مِنْ مُرَادٍ (3)

1- الغارات: ج 2 ص 444؛ الاستيعاب: ج 3 ص 219 الرقم 1875 نحوه .

2- علل الشرائع: ص 173 ح 1 وراجع الصواعق المحرقة: ص 134 وينايع المودة: ج 2 ص 421 ح 162 .

3- الفتوح: ج 4 ص 276، مطالب السؤول: ص 47؛ كشف الغمة: ج 1 ص 276 كلاهما نحوه .

الغارات_ به نقل از ثعلبیه بن یزید حَمّانی_ : شاهد خطبه ای از علی علیه السلام بودم. نزد پدرم آمدم و گفتم: آیا پیش تر از او خطبه ای شنیده ای که خبر از کشته شدنش بدهد؟ گفت: چطور مگر؟ گفتم: شنیدم که می گفت: «به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید سوگند، این از این رنگین خواهد شد» (یعنی محاسنش از خون سرش). گفت: این را شنیده ام.

علل الشرائع_ به نقل از اصبع بن نباته_ : به امیر مؤمنان گفتم: چرا خضاب نمی کنی، با آن که پیامبر خدا خضاب می کرد؟ فرمود: «منتظر بدبخت ترین امتم که محاسنم را از خون سرم رنگین کند، پس از خبری حتمی که ح_بیم پیامبر خدا به من خبر داده است».

الفتوح: علی علیه السلام از سفر خویش باز آمد. مردم به استقبالش شتافتند و او را بر پیروزی اش بر خوارج تبریک می گفتند. وارد مسجد بزرگ (در کوفه) شد. دو رکعت نماز در آن خواند. سپس بر منبر رفت و خطبه نیکویی ایراد کرد. آن گاه رو به پسرش حسین علیه السلام نمود و فرمود: «ای ابو عبد الله! از این ماه (یعنی ماه رمضان) که در آن بودند) چه قدر مانده است؟». حسین علیه السلام گفت: هفده روز، ای امیر مؤمنان! [راوی گوید:] پس دست خویش را بر محاسن خود زد_ که آن روز سفید بود_ و فرمود: «آن گاه که شقی ترین فرد امت انگیخته شود، این را به خون رنگین خواهد کرد». سپس فرمود: 1 «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت، مرادی، عذرخواهی بیاور!».

2 / 4 يفتلني رجلٌ خاملٌ الذكرِ الإمامِ عليٍّ عليه السلام: إنَّما يفتلني رجلٌ خاملٌ الذكرِ، ضئيلُ النَّسبِ، غيلةٌ في غيرِ مَاقِطٍ (1) حربٍ، ولا معركةِ رجالٍ، ويلمُّهُ أشقى البشرِ، ليودنَّ أنَّ أمَّهُ هبَلتِ بهِ! أما إنَّه وأحمرَ ثمودَ لمقرَّونانٍ في قرنٍ. (2)

2 / 5 معرفةُ الإمامِ بِقاتلِها الإرشادُ عن أبي الطفيلِ عامرِ بنِ واثلةٍ: جَمَعَ أميرُ المؤمنينَ عليه السلامُ النَّاسَ لِلبيعةِ، فجاءَ عبدُ الرَّحمنِ بنُ مُلجَمِ المُرادِيُّ - لعنةُ اللهِ - فرَدَّه مرَّتينِ أو ثلاثاً ثُمَّ بايَعَهُ، وقالَ عندَ بيعتِهِ لَهُ: ما يحبسُ أشقاها؟ فوالَّذي نَفسي بيدهِ لَتُخَصِبَنَّ هذِهِ مِن هَذَا. ووَضَعَ يَدَهُ على لِحْيَتِهِ ورَأْسِهِ عليه السلامِ، فَلَمَّا أدبَرَ ابنُ مُلجَمٍ عَنهُ مُنصَرِفًا قالَ عليه السلامُ مُتَمَثِّلاً: أشدُّد حَيَازيمَكَ لِلمَوْتِ فَإِنَّ المَوْتَ لا قِيكَ ولا تَجزَعُ مِنَ المَوْتِ إِذا حَلَّ بوادِيكَ كَمَا أَضَحَكَكَ الدَّهْرُ كَذَاكَ الدَّهْرُ يُبكيكَ (3)

1- ماقط: الموضع الذي يقتتلون فيه (لسان العرب: ج 7 ص 258 «أقط»).

2- شرح نهج البلاغة: ج 1 ص 235.

3- الإرشاد: ج 1 ص 11، روضة الواعظين: ص 147، شرح الأخبار: ج 2 ص 291 ح 607، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 182 ح 14 نحوه؛ الطبقات الكبرى: ج 3 ص 33، المعجم الكبير: ج 1 ص 105 ح 169، تاريخ دمشق: ج 42 ص 545، مقاتل الطالبين: ص 45، أسد الغابة: ج 4 ص 110 الرقم 3789 وليس فيها البيت الأخير.

2 / 4 مردی گم نام می کشد**2 / 5 امام، قاتل خود را می شناخت**

2 / 4 مردی گم نام می کشد امام علی علیه السلام: به یقین مرا مردی گم نام خواهد کشت، از تباری پست، به صورت ترور، نه در میدان کارزار و نه در معرکه مردان. وای بر مادرش، آن که شقی ترین انسان است و آرزو می کند که کاش مادرش بر او باردار نشده بود! هلا، که او و مرد سرخ رنگ و بور قوم ثمود (کشنده ناقه صالح) هم زنجیر و هم بندند!.

2 / 5 امام، قاتل خود را می شناخت لا یرشاد_ به نقل از ابو طفیل عامر بن وائله_: امیر مؤمنان مردم را برای بیعت جمع کرد. عبد الرحمان بن ملجم مرادی_ که خدا لعنش کند_ آمد و حضرت دو یا سه بار او را رد کرد. سپس بیعت کرد. امام علیه السلام هنگام بیعت او به وی فرمود: «آن شقی ترین را چه چیزی باز می دارد؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست، این از این خونین خواهد شد» و دست خود را بر محاسن و سرش نهاد. چون ابن ملجم پشت کرد که برود، حضرت، این شعر شاعر را خواند: کمر بند خویش را برای مرگ محکم کن که مرگ تو را دیدار خواهد کرد. از مرگ، آن گاه که بر تو فرود آید بی تابی مکن و مهراس. آن گونه که روزگاز تو را خندانده است همچنین خواهد گریاند.

الإرشاد عن المعلّى بن زياد: جاء عبد الرحمن بن ملجم - لعنه الله - إلى أمير المؤمنين عليه السلام يستحمله، فقال له: يا أمير المؤمنين، إحملني. فنظر إليه أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال له: أنت عبد الرحمن بن ملجم المرادي؟ قال: نعم. قال: أنت عبد الرحمن بن ملجم المرادي؟ قال: نعم. قال: يا غزوان، إحمله على الأشقر. فجاء بفرس أشقر فركبه ابن ملجم المرادي وأخذ بعنائه، فلما ولى قال أمير المؤمنين عليه السلام: أريد حباءه ويريد قتلي عذيرك (1) من خليلك من مراد قال: فلما كان من أمره ما كان، وضرب أمير المؤمنين عليه السلام قبض عليه وقد خرج من المسجد، فجيء به إلى أمير المؤمنين، فقال عليه السلام: واللّه لقد كنت أصنع بك ما أصنع، وأنا أعلم أنك قاتلي، ولكن كنت أفعل ذلك بك لأستظهر بالله عليك. (2)

الطبقات الكبرى عن محمد بن سيرين: قال علي بن أبي طالب للمرادي: أريد حباءه ويريد قتلي عذيرك من خليلك من مراد (3)

الإرشاد عن الأصعب بن نباتة: أتى ابن ملجم أمير المؤمنين عليه السلام فبايعه فيمن بايع، ثم أدبر عنه فدعاه أمير المؤمنين عليه السلام فتوثق منه وتوكد عليه ألا يغدر ولا ينكث، ففعل، ثم أدبر عنه، فدعاه الثانية أمير المؤمنين عليه السلام فتوثق منه وتوكد عليه ألا يغدر ولا ينكث، ففعل، ثم أدبر عنه، فدعاه أمير المؤمنين عليه السلام الثالثة فتوثق منه وتوكد عليه ألا يغدر ولا ينكث. فقال ابن ملجم: واللّه يا أمير المؤمنين ما رأيتك فعلت هذا بأحد غيري. فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أريد حباءه ويريد قتلي عذيرك من خليلك من مراد إرض يابن ملجم فوالله ما أرى أن تفي بما قلت. (4)

1- عذيرك: أي هات من يعذرك فيه (النهاية: ج 3 ص 197 «عذر»).

2- الإرشاد: ج 1 ص 12، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 182 ح 14 عن رجاء بن زياد نحوه إلى آخر الشعر، بحار الأنوار: ج 42 ص 308 ح 8.

3- الطبقات الكبرى: ج 3 ص 34، أنساب الأشراف: ج 3 ص 261، الكامل للمبرّد: ج 3 ص 1118، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 434، الاستيعاب: ج 3 ص 220 الرقم 1875 عن عبد العزيز العبدوي وعبيدة، مقاتل الطالبين: ص 45، الفتوح: ج 4 ص 276، الفصول المهمة: ص 136 عن جابر بن عبد الله الأنصاري؛ شرح الأخبار: ج 2 ص 445 ح 798، روضة الواعظين: ص 148 وفي السبعة الأخيرة «حياته» بدل «حباءه»، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 182 ح 14 عن رجاء بن زياد.

4- الإرشاد: ج 1 ص 12، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 310 نحوه، بحار الأنوار: ج 42 ص 192 ح 7.

الإرشاد_ به نقل از معلی بن زیاد_: عبد الرحمان بن ملجم ملعون به نزد امیر مؤمنان آمد و از او می خواست که مرکب برایش مهیا سازد و گفت: ای امیر مؤمنان! مرا سواره ساز. امیر مؤمنان به او نگاه کرد و سپس فرمود: «تو عبد الرحمان بن ملجم مرادی هستی؟». گفت: آری. فرمود: «تو عبد الرحمان بن ملجم مرادی هستی؟». گفت: آری. فرمود: «ای غزوان! او را بر اسب اشقر (سرخ مایل به زرد) سوار کن». او اسب سرخ رنگی آورد که ابن ملجم مرادی بر آن سوار شد و عنان آن را گرفت. چون برگشت که برود، علی علیه السلام [با تمثّل به شعر شاعر عرب] فرمود: «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت، مرادی، عذرخواهی بیاور!». چون ماجرای او اتفاق افتاد و بر امیر مؤمنان ضربت زد، در حالی که از مسجد بیرون رفته بود، دستگیر شد. او را نزد امیر مؤمنان آوردند. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، با آن که می دانستم تو قاتل منی؛ ولی به تو خوبی می کردم. با تو آن گونه رفتار می کردم تا نزد خدا علیه تو حجّت داشته باشم».

الطبقات الکبری_ به نقل از محمد بن سیرین_: علی بن ابی طالب علیه السلام به مرادی فرمود: «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت، مرادی، عذرخواهی بیاور!».

الإرشاد_ به نقل از اصبع بن نباته_: ابن ملجم به نزد امیر مؤمنان آمد و جزو بیعت کنندگان با وی بیعت کرد. سپس برگشت که برود. امیر مؤمنان صدایش کرد و از او پیمان مؤکد گرفت که نیرنگ نزند و پیمان نشکند. او هم قول داد. روی کرد که برود. بار دوم امیر مؤمنان، او را صدا کرد و از او عهد و پیمان محکم گرفت که نیرنگ نزند و پیمان نشکند. او هم قول داد. خواست برود. برای سومین بار امیر مؤمنان او را خواست و از او پیمان گرفت که نیرنگ نزند و پیمان نشکند. ابن ملجم گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، ندیدم که با کسی جز من این گونه رفتار کنی. امیر مؤمنان [با تمثّل به شعر شاعر] فرمود: «من بخشش بر او را می خواهم و او قتل مرا می خواهد برای دوست خودت، مرادی، عذرخواهی بیاور! برو، ای ابن ملجم! به خدا سوگند، فکر نمی کنم که به آنچه گفتی وفا کنی!».

تاريخ اليعقوبي: قَدِمَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمِ الْمُرَادِيِّ الْكُوفَةَ لِعَاشِرِ بَقِيَّةِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ (540)، فَلَمَّا بَلَغَ عَلِيًّا قُدُومَهُ قَالَ: وَقَدْ وَافَى؟ أَمَا إِنَّهُ مَا بَقِيَ عَلَيَّ غَيْرُهُ، هَذَا أَوَانُهُ. فَنَزَلَ عَلَيَّ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ، فَأَقَامَ عِنْدَهُ شَهْرًا يَسْتَحِدُّ سَيْفَهُ. (1)

تاریخ الی‌عقوبی: عبد الرحمان بن ملجم مرادی ده روز مانده به آخر شعبان سال چهارم هجری به کوفه آمد. چون به علی علیه السلام خبر آمدنش رسید، فرمود: «آمد؟ آگاه باشید که جز او کسی بر ضد من نمانده است. اینک وقت آن رسیده است». [ابن مُلْجَم] به منزل اشعث بن قیس کندی وارد شد و یک ماه آن جا ماند و مشغول تیز کردن شمشیر خود بود.

الفصل الثالث: التآمر في اغتيال الإمام الإبراهيم عن أبي مخنف لوط بن يحيى وإسماعيل بن راشد وأبي هشام الرفاعي وأبي عمرو الثقفي وغيرهم: إن نَفَرًا مِنَ الْخَوَارِجِ اجْتَمَعُوا بِمَكَّةَ، فَتَذَاكُرُوا الْأُمْرَاءَ، فَعَابَوْهُمْ وَعَابُوا أَعْمَالَهُمْ عَلَيْهِمْ، وَذَكَرُوا أَهْلَ النَّهْرَوَانِ وَتَرَحَّمُوا عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: لَوْ أَنَا شَرِينَا أَنْفُسَنَا لِلَّهِ، فَأَتَيْنَا أَيْمَةَ الضَّلَالِ، فَطَلَبْنَا غَيْرَتَهُمْ (1)، فَأَرَحْنَا مِنْهُمْ الْعِبَادَ وَالْبِلَادَ، وَثَارْنَا بِإِخْوَانِنَا لِلشُّهَادَةِ بِالنَّهْرَوَانِ. فَتَعَاهَدُوا عِنْدَ انْقِضَاءِ الْحَجِّ عَلَى ذَلِكَ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ: أَنَا أَكْفِيكُمْ عَلِيًّا، وَقَالَ الْبُرْكَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التَّمِيمِيُّ: أَنَا أَكْفِيكُمْ مُعَاوِيَةَ، وَقَالَ عَمْرُو بْنُ بَكْرِ التَّمِيمِيُّ: أَنَا أَكْفِيكُمْ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ، وَتَعَاهَدُوا عَلَى ذَلِكَ، وَتَوَافَقُوا عَلَيْهِ وَعَلَى الْوَفَاءِ، وَاتَّعَدُوا لِشَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ تِسْعِ عَشْرَةَ، ثُمَّ تَفَرَّقُوا. فَأَقْبَلَ ابْنُ مُلْجَمٍ - وَكَانَ عِدَادُهُ فِي كِنْدَةَ - حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ، فَلَقِيَ بِهَا أَصْحَابَهُ، فَكَتَمَهُمْ أَمْرَهُ مَخَافَةَ أَنْ يَنْتَشِرَ مِنْهُ شَيْءٌ. فَهُوَ فِي ذَلِكَ إِذْ زَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ - مِنْ تَيْمِ الرُّبَابِ - فَصَادَفَ عِنْدَهُ قُطَامَ بِنْتَ الْأَخْضَرِ التَّمِيمِيَّةِ، وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ أَبَاهَا وَأَخَاهَا بِالنَّهْرَوَانِ، وَكَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ نِسَاءِ زَمَانِهَا، فَلَمَّا رَأَاهَا ابْنُ مُلْجَمٍ شَغَفَ بِهَا وَاشْتَدَّ إِعْجَابُهُ بِهَا، فَسَأَلَ فِي نِكَاحِهَا وَخَطَبَهَا فَقَالَتْ لَهُ: مَا الَّذِي تُسَمِّي لِي مِنَ الصَّدَاقِ؟ فَقَالَ لَهَا: احْتَكَمِي مَا بَدَا لَكَ. فَقَالَتْ لَهُ: أَنَا مُحْتَكِمَةٌ عَلَيْكَ ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ، وَوَصِيْفَا وَخَادِمَا، وَقَتْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ لَهَا: لِكِ جَمِيعُ مَا سَأَلْتِ، وَأَمَّا قَتْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَأَتَى لِي بِذَلِكَ؟ فَقَالَتْ: تَلْتَمِسُ غَيْرَتَهُ، فَإِنَّكَ قَتَلْتَهُ شَفِيتَ نَفْسِي وَهَنَّاكَ الْعَيْشَ مَعِي، وَإِنْ قُتِلْتَ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا. فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا أَقْدَمَنِي هَذَا الْمِصْرَ - وَقَدْ كُنْتُ هَارِبًا مِنْهُ لَا أَمْنُ مَعَ أَهْلِهِ - إِلَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنْ قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَلَكِ مَا سَأَلْتِ. قَالَتْ: فَأَنَا طَالِبَةٌ لَكَ بَعْضُ مَنْ يُسَاعِدُكَ عَلَى ذَلِكَ وَيَقْوِيكَ. ثُمَّ بَعَثَتْ إِلَى وَرْدَانَ بْنِ مُجَالِدٍ - مِنْ تَيْمِ الرُّبَابِ - فَخَبَّرَتْهُ الْخَبَرَ وَسَأَلَتْهُ مَعُونَةَ ابْنِ مُلْجَمٍ، فَتَحَمَّلَ ذَلِكَ لَهَا، وَخَرَجَ ابْنُ مُلْجَمٍ فَأَتَى رَجُلًا مِنْ أَشْجَعٍ يُقَالُ لَهُ شَيْبُ بْنُ بَجْرَةَ، فَقَالَ: يَا شَيْبُ، هَلْ لَكَ فِي شَرَفِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ قَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: تُسَاعِدُنِي عَلَى قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَكَانَ شَيْبُ عَلَى رَأْيِ الْخَوَارِجِ - فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ مُلْجَمٍ، هَبْلَتَكَ الْهَبُولُ، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِذَا، وَكَيْفَ تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ: نَكْمُنُ لَهُ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ، فَإِذَا خَرَجَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَتَكْنُنَا بِهِ، وَإِنْ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ شَفِينَا أَنْفُسَنَا وَأَدْرَكْنَا ثَارَنَا. فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى أَجَابَهُ، فَأَقْبَلَ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ عَلَى قُطَامٍ - وَهِيَ مُعْتَكِفَةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ، قَدْ صَرَبَتْ عَلَيْهَا قَبَّةٌ - فَقَالَ لَهَا: قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُنَا عَلَى قَتْلِ هَذَا الرَّجُلِ. قَالَتْ لَهُمَا: فَإِذَا أَرَدْتُمَا ذَلِكَ فَالْقِيَانِي فِي هَذَا الْمَوْضِعِ. فَأَنْصَرَفَا مِنْ عِنْدِهَا فَلَبِثَا أَيَّامًا، ثُمَّ أَتِيَاهَا وَمَعَهُمَا الْآخِرُ لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ لِتِسْعِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، فَدَعَتْ لَهُمْ بِحَرِيرٍ فَعَصَبَتْ بِهِ صُدُورَهُمْ، وَتَقَلَّدُوا أَسْيَافَهُمْ وَمَضُوا وَجَلَسُوا مُقَابِلَ السُّدَّةِ الَّتِي كَانَ يَخْرُجُ مِنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَقَدْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ أَلْقَوْا إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مَا فِي نَفْسِهِمْ مِنَ الْعَزِيمَةِ عَلَى قَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوِطَائِهِمْ عَلَيْهِ وَحَضَرَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لِمَعُونَتِهِمْ عَلَى مَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ. (2)

1- العِرَّةُ: العُقْلَةُ (النهاية) ج 3 ص 354 «غرر».

2- الإرشاد: ج 1 ص 17، روضة الواعظين: ص 148 وفيه «المبارك» بدل «البرك»؛ المعجم الكبير: ج 1 ص 97 الرقم 168، تاريخ الطبري: ج 5 ص 143 كلاهما عن إسماعيل بن راشد، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 35، مروج الذهب: ج 2 ص 423، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 434، أنساب الأشراف: ج 3 ص 251 و 253 عن لوط بن يحيى وعوانة بن الحكم وغيرهما، تاريخ دمشق: ج 42 ص 558 وفيه «عمرو بن بكير»، أسد الغابة: ج 4 ص 112 الرقم 3789 كلاهما عن محمد بن سعد، الاستيعاب: ج 3 ص 218 الرقم

1785 ، مقاتل الطالبين : ص 43 و ص 46 والعشرة الأخيرة نحوه وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 311 .

فصل سوم : توطئه برای ترور امام

اشاره

فصل سوم : توطئه برای ترور امام‌الرشاد_ به نقل از ابو مِخْنَف لوط بن یحیی و اسماعیل بن راشد و ابو هشام رفاعی و ابو عمرو ثقفی و دیگران_ : گروهی از خوارج در مگّه گرد آمدند و درباره زمامداران صحبت کردند و از آنان و رفتارشان با خوارج عیبجویی کردند. سپس یادی از نهر وانیان کرده، بر آنان رحمت فرستادند. یکی به دیگری گفت: کاش ما جان خود را با خدا معامله کنیم، سراغ سران گم راهی برویم و غافلگیرانه آنان را ترور کنیم و مردم و شهرها را از آنان آسوده کنیم و انتقام خون برادران شهیدمان در نهر وانیان را هم بگیریم. با هم عهد بستند که پس از پایان حج در پی این کار روند. عبدالرحمان بن ملجم گفت: کشتن علی با من. بُرک بن عبد الله تمیمی گفت: من هم معاویه را می کشم. عمرو بن بکر تمیمی گفت: کشتن عمرو عاص هم به عهده من. بر این مسئله با هم پیمان بستند و توافق کردند و قول دادند که به عهد وفا کنند. وعده را برای ماه رمضان، شب نوزدهم گذاشتند و از هم جدا شدند. 1 ابن ملجم_ که کمک کارانش در قبیله کینه بودند_ وارد کوفه شد و همفکران خویش را در آن جا دیدار کرد و تصمیم خود را از آنان پوشیده داشت تا چیزی از او فاش نشود. در کوفه بود که به دیدار مردی از همفکرانش از قبیله تیم الرّباب رفت و نزد او با قُطام دختر اخضر تیمیه برخورد کرد، که امیر مؤمنان پدر و برادرش را در نهر وانیان کشته بود. قُطام از زیباترین زنان زمان خود بود. چون ابن ملجم او را دید، شیفته او شد و از او خوشش آمد. درخواست کرد که با او ازدواج کند و خواستگاری کرد. قُطام گفت: برای من چه مهریه ای معین می کنی؟ گفت: هر چه که تو بخواهی. گفت: من سه هزار درهم، یک غلام نوجوان، یک خدمت گزار و کشتن علی بن ابی طالب را تعیین می کنم. گفت: همه اینها را می پذیرم؛ ولی کشتن علی بن ابی طالب، چگونه ممکن است؟ گفت: او را غافلگیرانه می کُشی. اگر او را کُشتی، دلم را آرام می کنی و زندگی با من برایت گوارا خواهد شد و اگر کشته شدی، پاداش الهی برایت بهتر از دنیاست. گفت: به خدا سوگند، من که از این شهر گریزان بودم و از مردمش ایمن نبودم و جز برای همین خواسته که کشتن علی بن ابی طالب باشد، به این شهر نیامدم. پس خواسته ات را می پذیرم. گفت: من در پی کسانی برای یاری و حمایت تو جهت این کار خواهم بود. آن گاه قُطامه، وردان بن مجالد، از قبیله تیم الرباب را طلبید و خبر را به او بازگفت و از او خواست که ابن ملجم را یاری کند. او هم به عهده گرفت. ابن ملجم بیرون آمد و نزد مردی از قبیله اشجع به نام شیب بن بجره رفت و به او گفت: ای شیب! می خواهی به شرافت دنیا و آخرت برسی؟ گفت: چه طور؟ گفت: در کشتن علی بن ابی طالب، مرا کمک کن. شیب، همفکر خوارج بود. به وی گفت: ای ابن ملجم! عزاداران بر تو بگریند! دنبال فاجعه بزرگی هستی. چگونه او را خواهی کشت؟ گفت: در مسجد بزرگ کوفه کمین می کنیم و وقتی برای نماز صبح بیرون می آید، او را ترور می کنیم. اگر او را بکشیم، دل خود را تسلی می دهیم و انتقام خونمان را می گیریم. گفتگویشان ادامه یافت، تا سرانجام [شیب] قبول کرد. با او به مسجد نزد قُطام آمدند که چادری در مسجد بزرگ کوفه زده و معتکف بود. به قُطام گفت: به این توافق رسیده ایم که این مرد را بکشیم. گفت: هرگاه خواستید اقدام کنید، مرا در همین جا دیدار کنید. آن دو از نزد او بیرون آمدند و چند روزی را گذراندند و به همراه شخص دیگری شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری نزد او رفتند. وی حریری طلبید و به سینه های آنان پیچید، شمشیرهایشان را حمایل کردند و رفتند و در مقابل دری که علی علیه السلام از آن جا برای نماز وارد می شد، نشستند. پیش از آن، تصمیم خود را برای کشتن امیر مؤمنان با اشعث بن قیس هم در میان گذاشته بودند، او هم با ایشان همدست شده بود. اشعث آن شب برای یاری آنان در تصمیمشان حاضر شده بود.

العدد القويّة عن أبي مجلز: جاء رجلٌ من مُرادٍ إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو يُصَلِّي في المسجدِ، فقال له: احترس فإنَّ أناساً من مُرادٍ يريدون قتلَكَ، فقال: إنَّ مع كلِّ رجلٍ ملكين يحفظانِهِ ممّا لم يُقدَّر، فإذا جاء القدرُ حَلَّياً بينَهُ وبينَهُ، وإنَّ الأجلَ جُنَّةٌ حصينةٌ. وقال الشعبيُّ: أنشد أمير المؤمنين عليه السلام قبل أن يُستشهدَ بأيّامٍ: تِلْكُمْ قُرَيْشٌ تَمَنَّانِي لِتَقْتُلَنِي فَلَا وَرَبِّكَ مَا فَازُوا وَلَا ظَفِرُوا فَإِنْ بَقِيتُ فَرَهْنُ ذِمَّتِي لَهُمْ وَإِنْ عُدِمْتُ فَلَا يَبْقَى لَهَا أَثْرٌ وَسَوْفَ يورثُهُم فَقدي على وَجَلٍ ذُلُّ الحِياةِ بما خانوا وما غَدَروا (1)

1- العدد القويّة: ص 238 ح 15 و 16، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 114 وليس فيه الشعر، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 312 وفيه الشعر فقط، بحار الأنوار: ج 42 ص 222 ح 31؛ تاريخ دمشق: ج 42 ص 554 وليس فيه الشعر وراجع نهج البلاغة: الحكمة 201 وشرح الأخبار: ج 2 ص 5 ح 384.

العدد القویة_ به نقل از ابو مجلز_: مردی از قبیله مراد به نزد امیر مؤمنان آمد، در حالی که حضرت در مسجد نماز می خواند. گفت: مواظب خود باش . کسانی از [قبیله] مراد قصد کشتن تو را دارند. فرمود: «با هرکس دو فرشته است که او را از آنچه مقدر نیست ، حفظ می کنند . وقتی که تقدیر فرا برسد، او را با تقدیر وا می گذارند. اجل، سپر مستحکمی است». شعبی گوید: چند روز پیش از شهادت، امیر مؤمنان این اشعار را خواند: «این قریش بود که در آرزوی کشتن من بود به خدا سوگند ، پیروز و کامیاب نشدند. اگر بمانم، عهده ام در گرو آنان است و اگر بمیرم، اثری از آن پیمان نمی ماند. از دست دادن من، خواری ترس باری برای آنان به میراث می نهد به خاطر خیانت ورزی ها و نیرنگ بازی هایشان. 1

تحقیقی درباره توطئه گران ترور امام

اشاره

تحقیقی درباره توطئه گران ترور امامهمان گونه که در متون تاریخی ملاحظه شد ، بر اساس گزارش مورخان شیعه و اهل سنت ، امام علی علیه السلام با توطئه شماری از بقایای خوارج به شهادت رسید. حاصل گزارش های مورخان نخستین در این باره این است که پس از پایان یافتن جنگ نهروان، جمعی از خوارج در مکه گرد آمدند و ضمن سوگواری بر کشته های خود، در باره چگونگی انتقامجویی در این ماجرا و چاره جویی برای حل مشکلات جاری جهان اسلام با یکدیگر مشورت کردند و در نهایت به این جمع بندی رسیدند که همه فتنه ها به سه تن باز می گردد: علی علیه السلام، معاویه و عمرو بن عاص، و تا اینان زنده اند، نا به سامانی های امت اسلام، تداوم خواهد یافت. سه تن از آن جمع، کشتن آنان را به عهده گرفتند. عبد الرحمان بن ملجم از قبیله بنی مراد، کشتن علی علیه السلام را به عهده گرفت. بُرک بن عبد الله از قبیله بنی تمیم، کشتن معاویه را، و عمرو بن بکر از همین قبیله کشتن عمرو بن عاص را. آنها تصمیم گرفتند در یکی از شب های ماه رمضان که هر سه نفر ناچار از آمدن به مسجد هستند، و بنا بر مشهور نزد ما در شب نوزدهم ماه، آنان را ترور کنند. عمرو بن بکر که مأمور کشتن عمرو عاص بود، دیگری را که آن شب به نماز رفته بود کشت، بُرک بن عبد الله، معاویه را زخمی کرد؛ اما ابن ملجم با تحریک زن زیبایی

به نام قطام و با همکاری وردان بن مجالد و شیب بن بجره، نیت پلید خود را عملی ساخت و امام علی علیه السلام را به قتل رساند. آنچه ذکر شد، می توان گفت تقریباً مورد اتفاق همه مورخان اسلامی است؛ اما آیا به راستی داستان چنین بوده است و یا حقیقت، چیزی دیگر است؟ آیا همان طور که در متون تاریخی آمده است، خوارج طراح اصلی ترور امام علیه السلام بوده اند و معاویه هیچ نقشی در آن نداشته است؟ آیا داستانسرایی هایی که در ارتباط با نقش قطام در ترور امام شده است، صحت دارد؟ و یا آن که طراح اصلی ترور امام علیه السلام معاویه بوده و همه آنچه در تاریخ درباره عاملان ترور امام علیه السلام آمده، ساختگی است و برای تبرئه کردن معاویه از قتل آن حضرت، جعل شده است؟ برخی از تاریخ نویسان معاصر، طرفدار فرضیه اخیر هستند و اصولاً دخالت خوارج را در قتل امام علیه السلام انکار می کنند. دکتر سید جعفر شهیدی، ضمن اشاره به این نظریه می نویسد: من نمی خواهم همانند تاریخ نویس معاصر اباضی، شیخ سلیمان یوسف بن داوود بگویم خوارج، یاران علی علیه السلام بودند و در کشتن او شرکت نداشتند و قبیل بنی مراد - که ابن ملجم از آنان بود - در شمار خوارج نیست و داستان پسر ملجم و آن دو تن دیگر، برساخته قصه پردازان معاویه است تا حقیقت را بر مردم نهمان سازند. بر چند جای کتاب او، هم در حضور وی در الجزیره خُرده گرفتیم و هم در نامه به وی نوشتیم؛ اما اگر کسی بگوید توطئه شهادت علی علیه السلام چنان که بر زبان ها افتاده است نیست، گفته اش را چندان دور از حقیقت نمی دانم. (1) و نیز پس از نقد برخی از متونی که در شرح نقش قطام در توطئه ترور آن حضرت است، می نویسد:

1. نقش خوارج

مجموع این تناقض ها ساختگی بودن اصل داستان را تأیید می کند. گویا داستان قطام را ساخته و به کار آن سه تن پیوند داده اند تا بیشتر در ذهن ها جای گیرد. (1) به نظر می رسد برای آن که پژوهشگر در ریشه یابی جریان توطئه ترور امام علیه السلام و شناسایی عوامل آن به حقیقت نزدیک شود، باید نقش هر يك از خوارج، معاویه و قطام را در قتل امام علیه السلام به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهد:

1. نقش خوارج نقش شماری از خوارج در توطئه قتل امام علیه السلام از مسلمات تاریخ اسلام و غیرقابل انکار است. خود خوارج نیز به این مطلب اذعان داشتند و بعضا آن را می ستودند. عمران بن حطان در ستایش از اقدام ابن ملجم، چنین سروده است: چه ضربتی از پروا پیشه! که اراده نکرده بود جز رسیدن به رضایت خدای صاحب عرش را. من روزی که از او یاد می کنم، از نظر وزنه عملا و را نزد خداوند، برترین مردم می پندارم. (2) همچنین ابن ابی میّاس مرادی می گوید: ما بودیم که ابو الحسن حیدر را ضربت زدیم، و فرقت شکافت. ما بودیم که با ضربت شمشیری که فرارفت و با صلابت فرود آمد حکومت او را از نظامش برون آوردیم. بزرگانی هستیم در سحرگاه و عزیزانی هستیم آن گاه که مرگ، جامه و ردای مرگ به برکند.

1- علی از زبان علی: ص 162.

2- شرح نهج البلاغة: ج 5 ص 93.

2. نقش معاویه

بی تردید، اگر چنین مسئله ای ساخته و پرداخته داستان سرایان معاویه بود، این موضوع مهم تاریخی از دید مورخان و محدثان، پنهان نمی ماند. البته میزان نقش خوارج در این توطئه و این که آیا آنان مستقل عمل کرده اند و یا در این اقدام پلید، آلت دست معاویه و یا مزدوران او بوده اند و همچنین چگونگی اجرای توطئه، مسائلی است قابل تأمل و بررسی.

2. نقش معاویه از نظر تاریخی سندی که بتواند به روشنی توطئه قتل امام علیه السلام را با معاویه مرتبط کند، وجود ندارد؛ اما قرآینی وجود دارد که پژوهشگر با عنایت به آنها نمی تواند نقش او را در این رابطه نفی نماید. تردیدی نیست که معاویه در صدد قتل امام علیه السلام بوده است؛ زیرا او خوب می دانست که تا علی علیه السلام زنده است، نمی تواند به خلافت برسد، و از سوی دیگر، نه تنها قتل امام علیه السلام در میدان نبرد، عادتاً میسر نیست؛ بلکه تجربه واقعه صفین ثابت کرد که اگر بار دیگر این جنگ تکرار شود، به شکست قطعی و نابودی معاویه خواهد انجامید. بنابراین، بهترین راه برای از میان برداشتن امام علیه السلام ترور اوست؛ راهی که در مورد مالک اشتر، کارآمدترین نیروهای همراه امام علیه السلام تجربه شده بود. برای اجرای نقشه ترور، بهترین راه آن است که این نقشه به دست یاران سابق امام علیه السلام (یعنی بقایای خوارج که به تازگی با ایشان درگیر شده اند) اجرا شود که در صدد خونخواهی همفکران خود هستند و برای این اقدام خطرناک و پلید، انگیزه کافی دارند. علاوه بر این، ردیابی توطئه و رسیدن به طراح اصلی آن، به سادگی امکان پذیر نیست. شاید علت عدم وجود سند تاریخی برای اثبات ارتباط این ماجرا به معاویه همین مسئله باشد. اصولاً این گونه تصمیم گیری های سری در حکومت ها چیزی نیست که مورخان از آنها مطلع شوند و در تاریخ ثبت نمایند.

یکی دیگر از قراین قابل تأمل، نقش اشعث در این ماجراست. او با امام علیه السلام قلباً همراه نبود؛ بلکه امام علیه السلام را تهدید به ترور کرده بود. (1) امام علیه السلام او را رسماً منافق خواند؛ اما به دلیل آن که او رئیس قبیله کِنده بود و کنار گذاشتن وی این قبیله بزرگ را از همراهی امام علیه السلام بازمی داشت، راهی جز مدارا و مماشات با وی نداشت. نقش اشعث در تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام و نیز حکم قرار دادن ابو موسی و جریان های پس از آن، حاکی از ارتباط مخفی او با معاویه است. بنابراین، آگاه بودن وی از توطئه ترور امام علیه السلام پیش از وقوع آن و ارتباط ابن ملجم با او قبل از اقدام، می تواند ردّ پای توطئه دمشق در این ماجرا باشد. ابن ابی الدنیا از استاد خود عبد الغفار نقل می کند: از بسیاری شنیدم که ابن ملجم، شب را نزد اشعث بود و چون سحرگاه شد، بدو گفت: صبح، آشکار شد! (2) بسیاری از مورّخان نقل کرده اند که ابن ملجم پیش از اقدام به ترور، هنگامی که در مسجد از جلوی اشعث می گذشت، اشعث به او گفت: «بشتاب، بشتاب برای کار خود که سپیده، تو را شناساند». (3) حجر بن عدی چون گفته او را شنید، احساس کرد که مقصود او چیست. بدو گفت: ای لوچ! او را شهید کردی؟ و فوراً از مسجد خارج شد که جریان را به امام علیه السلام بگوید که ایشان از راهی دیگر وارد مسجد شد و حُجر، هنگامی رسید که کار، تمام شده بود. این قراین می تواند مؤید نظریه دخالت دمشق در ترور امام علیه السلام باشد؛ اما نه به این معنا که خوارج دخالت نداشته اند؛ بلکه بدین معنا که آنان (و لوبه وسایطی)، تحت

1- ر. ك: ج 10، ص 438، ح 4706.

2- مقتل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب: ص 36.

3- ر. ك: ص 319 (سپیده دم نوزدهم).

3. نقش قُطام

تأثیر نیرنگ معاویه دست به این اقدام زده اند . چنان که همین احتمال در جریان تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام نیز جاری است. تنها نکته ای که ممکن است به این نظریه خدشه وارد کند ، این مسئله است که اگر معاویه در طراحی توطئه ترور امام علیه السلام دخالت داشت، این طرح ، شامل او و همکار نزدیکش عمرو عاص نمی شد؟ در پاسخ این شبهه می توان گفت: اولاً این احتمال هست که جریان ضربت خوردن به ران معاویه مانند کشته شدن دیگری به جای عمرو عاص ، صحنه سازی سیاسی باشد تا زمامدار آینده با مردم ، کم تر مشکل داشته باشد. ثانیاً در توطئه های غیر مستقیم که عوامل مخالف طراحان اصلی توطئه کارگردانان آن هستند، چه بسا آتش توطئه دامنگیر طراحان اصلی آن نیز می شود ، بویژه در آن عصر که اطلاع رسانی سریع ، امکان پذیر نبود.

3. نقش قُطامدر مورد نقش قُطام در قتل امام علیه السلام مورخان دچار افراط و تفریط شده اند . برخی نقش او را در این ماجرا پر رنگ کرده اند . شاید نخستین تاریخ نویسی که داستان قُطام را در توطئه قتل امام علیه السلام بزرگ کرد، ابن اعثم بود . علامه مجلسی نیز این داستان را از کتابی ناشناخته به صورت يك رُمان عشقی نقل کرده است . همین داستان ، هنگامی که به دست جرجی زیدان (داستان نویس مسیحی عرب) می افتد ، شاخ و برگ های فراوانی پیدا می کند. در مقابل ، برخی از محققان معاصر با اشاره به ایرادات و تناقضاتی در این داستان، اصل وجود چنین ماجرای را در قتل امام علیه السلام زیر سؤال برده اند. به نظر می رسد که اصل وجود قُطام و نقش او در توطئه ترور امام علیه السلام غیرقابل انکار است ؛ چنان که داستان پردازی هایی که در این زمینه در الفتوح ابن اعثم (1) و بحار الأنوار (2)

1- الفتوح : ج 4 ص 275 _ 276 .

2- بحار الأنوار: ج 42 ص 228 .

و نوشته جرجی زیدان (1) آمده نیز غیر واقعی است. مؤلفان مصادر کهن، مانند: الطبقات الكبرى (م 230 ق)، الإمامة والسياسة (م 276 ق)، أنساب الأشراف (م 279 ق)، الأخبار الطوال (م 282 ق)، الكامل مبرّد (م 285 ق)، تاریخ الطبری (م 310 ق)، الفتوح (م 314 ق) مُرُوج الذهب (م 346 ق) و مقاتل الطالبیین (م 356 ق) بر نقش زنی به نام «قطام» که پدر و برادر، و در بعضی از متون عمویش، در جنگ نهروان کشته شده بودند و از این جهت، کینه امام علیه السلام را به دل داشت، در توطئه قتل امام علیه السلام و ارتباط او با ابن ملجم، اتفاق دارند. بنا بر این، به آسانی نمی توان اصل داستان را انکار کرد؛ اما چگونگی آن، قابل تشکیک است و آنچه در این باره به صورت یک رُمان آمده، قطعاً باطل است. شاید نزدیک ترین گزارش به واقع، متن أنساب الأشراف و الإمامة والسياسة باشد که در آن آمده: ابن ملجم به کوفه آمد و کار خود را پنهان داشت و با زنی به نام قُطام دختر علقمه _ که از خوارج بود و علی علیه السلام در جنگ با خوارج، برادرش را کشته بود _ ازدواج کرد. ازدواج با او به این شرط بود که علی علیه السلام را به قتل برساند. مدّتی نزد او ماند. روزی قطام به او _ که پنهان می زیست _ گفت: مدّتی طولانی است که دوست داری نزد خانواده ات بمانی و از کاری که به خاطر آن آمده ای، چشم پوشیده ای! گفت: با یاران خودم وقتی را قرار گذاشته ام که از آن فرا نخواهم رفت. (2)

1- کتاب 17 رمضان .

2- أنساب الأشراف: ج 3 ص 250 و 253، الإمامة والسياسة: ج 1 ص 179 و 180 .

الفصل الرابع: اغتيال الإمام 4 / 1 ليلة التاسع عشر الإرشاد عن عثمان بن المغيرة: لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَعَشَّى لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ وَلَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَلَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، وَكَانَ لَا يَزِيدُ عَلَى ثَلَاثِ لُقَمٍ ، فَقِيلَ لَهُ فِي لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي فِي ذَلِكَ ، فَقَالَ : يَا تُبْنِي أَمْرُ اللَّهِ وَأَنَا خَمِيصٌ (1) ، إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ . فَأُصِيبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ . (2)

الإرشاد عن أم موسى - خادمة علي عليه السلام وهي حاضنة فاطمة ابنته - : سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِابْنَتِهِ أُمِّ كُلْثُومٍ : يَا بُنَيَّةُ ، إِنِّي أُرَانِي قَلَّ مَا أَصْحَبْتُكُمْ . قَالَتْ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ، يَا أَبَتَاهُ ؟ قَالَ : إِنِّي رَأَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي وَهُوَ يَمَسُّحُ الْعُبَارَ عَنِّي وَجْهِي وَيَقُولُ : يَا عَلِيُّ ، لَا عَلَيْكَ ، قَدْ قُضِيَتْ مَا عَلَيْكَ . قَالَتْ : فَمَا مَكْنَتُنَا إِلَّا ثَلَاثًا حَتَّى ضَرَبَ تِلْكَ الصَّرْبَةَ ، فَصَاحَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ فَقَالَ : يَا بُنَيَّةُ لَا تَفْعَلِي ، فَإِنِّي أَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُسِيرُ إِلَيَّ بِكَفِّهِ : يَا عَلِيُّ ، هَلُمَّ إِلَيْنَا ، فَإِنَّ مَا عِنْدَنَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ . (3)

1- رجل خميص : إذا كان ضامر البطن (النهاية : ج 2 ص 80 «خمص»).

2- الإرشاد : ج 1 ص 14 و ص 320 ، كشف الغمة : ج 2 ص 60 وفيهما «ابن عباس» بدل «عبد الله بن جعفر» ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 201 ح 41 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 271 ، إعلام الوری : ج 1 ص 309 ؛ الكامل في التاريخ : ج 2 ص 434 وفيه «أبي جعفر» بدل «عبد الله بن جعفر» ، أسد الغابة : ج 4 ص 111 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 555 وفيه «ابن عباس» بدل «عبد الله بن جعفر» . والأصح «عبد الله بن جعفر» لأسنه زوج زينب بنت الإمام علي عليه السلام كما أشار إليه في المناقب لابن شهر آشوب وإعلام الوری .

3- الإرشاد : ج 1 ص 15 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 311 ، روضة الواعظين : ص 151 ؛ المناقب للخوارزمي : ص 387 ح 402 وفيه إلى «قضيت ما عليك» .

فصل چهارم : ترور امام

4 / 1 شب نوزدهم

فصل چهارم : ترور امام 4 / 1 شب نوزدهم ایرشاد_ به نقل از عثمان بن مُغیره_: چون ماه رمضان فرارسید، امیر مؤمنان يك شب نزد امام حسن علیه السلام افطار می کرد، يك شب نزد امام حسین علیه السلام و يك شب نزد عبد الله بن جعفر، و بیش از سه لقمه نمی خورد. شبی از این شب ها در این باره از او پرسیدند . فرمود: «می خواهم وقتی تقدیر الهی می رسد، شکمم خالی باشد . یکی دو شب بیشتر نمانده است» . پس در آخر شب ترور شد.

الإرشاد_ به نقل از امّ موسی، که کنیز علی علیه السلام و سرپرست دخترش فاطمه بود_: شنیدم که علی علیه السلام به دخترش امّ کلثوم می فرمود: «دخترم! فکر می کنم که زمان اندکی با شما باشم». پرسید: چه طور پدرم؟ فرمود: «پیامبر خدا را در خواب دیدم که غبار از چهره ام می زدود و می فرمود: ای علی! غصه مخور . آنچه بر عهده ات بود به انجام رساندی». سه روز نگذشت که آن ضربت بر او فرود آمد. امّ کلثوم فریاد کشید . حضرت فرمود: «دخترم! چنان مکن . من پیامبر خدا را می بینم که با دست خود به من اشاره می کند: ای علی! نزد ما بیا . همانا آنچه پیش ماست ، برایت بهتر است» .

الإمام الحسن عليه السلام: أَتَيْتُهُ [عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام] سَحْرًا فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنِّي بَتُّ اللَّيْلَةَ أَوْقِظُ أَهْلِي، فَمَلَكَتْنِي عَيْنَايَ وَأَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَقَيْتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ (1) وَاللَّدَدِ (2)؟ فَقَالَ لِي: أَدْعُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ أَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا لِي مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ شَرًّا لَهُمْ مِنِّي. (3)

الإمام الحسين عليه السلام: قَالَ لِي عَلِيٌّ: سَدَّحَ لِي اللَّيْلَةَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَقَيْتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ؟ قَالَ: أَدْعُ عَلَيْهِمْ. قُلْتُ: اللَّهُمَّ أَبْدِلْنِي بِهِمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لِي مِنْهُمْ، وَأَبْدِلْهُمْ بِي مَنْ هُوَ شَرٌّ مِنِّي. فَخَرَجَ، فَصَدَّرَبَهُ الرَّجُلُ. (4)

1- الأود: المجهود والمشقة (لسان العرب: ج 3 ص 74 «أود»).

2- اللدد: الخصومة الشديدة (لسان العرب: ج 3 ص 391 «لدد»).

3- الطبقات الكبرى: ج 3 ص 36، أسد الغابة: ج 4 ص 113 الرقم 3789، تاريخ دمشق: ج 42 ص 559 كلاهما عن محمد بن سعد، أنساب الأشراف: ج 3 ص 255، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 434، مقاتل الطالبين: ص 53 عن أبي عبد الرحمن السلمي، الإمامة والسياسة: ج 1 ص 180 والأربعة الأخيرة نحوه؛ نهج البلاغة: الخطبة 70.

4- أسد الغابة: ج 4 ص 112 الرقم 3789 عن أبي عبد الرحمن السلمي وفي آخره «كذا في هذه الرواية: الحسين بن علي، وإثما هو الحسن».

امام حسن علیه السلام: سحرگاهی نزد علی علیه السلام رفتم و پیش او نشستم. فرمود: «من شب را بیدار مانده بودم تا آن که خانواده ام را بیدار کنم. نشسته، خوابم ربود. پیامبر خدا را دیدم. گفتم: ای پیامبر خدا! از امت تو بسیار رنج و عداوت دیدم. فرمود: نفرینشان کن. گفتم: خدایا به جای اینان، بهتر از اینان را به من بده و به جای من بدتر از مرا بر آنان بگمار.»

امام حسین علیه السلام: علی علیه السلام به من گفت: «امش ب پیامبر خدا را به خواب دیدم. گفتم: ای پیامبر خدا! از امت تو بسیار رنج کشیدم و دشمنی دیدم. فرمود: نفرینشان کن. گفتم: خدایا! به جای اینان بهتر از اینان را به من بده و به جای من بدتر از مرا بر آنان بگمار.» بیرون رفت و آن مرد بر او ضربت زد.

مسند أبي يعلى عن أبي صالح عن الإمام علي عليه السلام: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي فَشَكَّوتُ إِلَيْهِ مَا لَقَيْتُ مِنْ أُمَّتِهِ، مِنْ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ، فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي: لَا تَبْكُ يَا عَلِيُّ، وَالتَّمَّتْ، وَالتَّمَّتْ فَأَذَا رَجُلَانِ يَتَصَدَّعَانِ، وَإِذَا جَلَامِيدٌ يُرْضَخُ بِهَا رُؤُوسُهُمَا حَتَّى تُفْصَحَ (1)، ثُمَّ يَرْجِعُ - أَوْ قَالَ: يَعُودُ - . قَالَ: فَغَدَوْتُ إِلَى عَلِيٍّ كَمَا كُنْتُ أَغْدُو عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ فِي الْخَزَائِنِ لَقَيْتُ النَّاسَ فَقَالُوا: قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (2).

الإرشاد عن الحسن البصري: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا، وَلَمْ يَخْرُجْ إِلَى الْمَسْجِدِ لِصَلَاةِ اللَّيْلِ عَلَى عَادَتِهِ، فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ أُمُّ كَلْثُومٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا - : مَا هَذَا الَّذِي قَدْ أَسْهَرَكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي مَقْتُولٌ لَوْ قَدْ أَصْبَحْتُ. وَأَتَاهُ ابْنُ النَّبَاحِ فَأَذَنَهُ بِالصَّلَاةِ، فَمَشَى غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ أُمُّ كَلْثُومٍ: مَرُّ جَعْدَةَ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَ: نَعَمْ، مُرُوا جَعْدَةَ فَلْيُصَلِّ. ثُمَّ قَالَ: لَا مَفَرَّ مِنَ الْأَجْلِ، فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ (3).

الإرشاد: رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهَرَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، فَأَكْثَرَ الْخُرُوجَ وَالتَّنَظَّرَ فِي السَّمَاءِ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ، وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُ بِهَا، ثُمَّ يُعَاوِدُ مُضْجَعَهُ، فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ شَدَّ إِزَارَهُ وَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: أَسَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيكَ وَلَا تَجْرَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ فَلَمَّا خَرَجَ إِلَى صَحْنِ الدَّارِ اسْتَقْبَلَتْهُ الْإِوْرُ فَصَيَّحَتْ فِي وَجْهِهِ، فَجَعَلُوا يَطْرُدُونَهُنَّ فَقَالَ: «دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحٌ»، ثُمَّ خَرَجَ فَأُصِيبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (4).

- 1- فضخ رأسه: شدخه (لسان العرب: ج 3 ص 45 «فضخ»).
- 2- مسند أبي يعلى: ج 1 ص 269 ح 516؛ الإرشاد: ج 1 ص 15، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 311، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 233 ح 78 وفيهما إلى «رؤوسهما»، إعلام الوری: ج 1 ص 310 نحوه وفيها «مصقذان» بدل «يتصعدان».
- 3- الإرشاد: ج 1 ص 16، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 63 نحوه، روضة الواعظين: ص 151، إعلام الوری: ج 1 ص 310، شرح الأخبار: ج 2 ص 430 ح 782، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 310 كلاهما نحوه.
- 4- الإرشاد: ج 1 ص 16، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 63 نحوه، روضة الواعظين: ص 151، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 310، إعلام الوری: ج 1 ص 311 وفيها «دعوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ»؛ مروج الذهب: ج 2 ص 425 نحوه.

مسند ابی یعلیٰ به نقل از ابو صالح: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از رنج و عداوتی که از امتش دیده بودم، به او شکایت کردم و گریستم. به من فرمود: ای علی! گریه نکن و بنگر. نگریستم. دو مرد را دیدم که آه و نَفَس عمیق می کشند و صخره ها و سنگ های خارا را دیدم که بر سرشان می زنند تا آن که آن را می شکافد و زخمی می کند و سپس به حالت اول برمی گردد». ابو صالح گوید: صبح مثل هر روز به قصد خانه علی علیه السلام بیرون آمدم. به بازار خَرازان که رسیدم، مردم را دیدم که می گفتند: امیر مؤمنان، کشته شد.

الإرشاد_ به نقل از حسن بصری: آن شب که امیر مؤمنان در سحرگاهش کشته شد، علی علیه السلام بیدار بود و طبق عادتش برای نماز شب به مسجد رفت. دخترش ام کلثوم_ که رحمت خدا بر او باد_ گفت: چه چیزی خواب را از شما ربوده است؟ فرمود: «صبح که شود، من کشته می شوم». ابن نباح نزد حضرت آمد و او را برای نماز خبر داد. حضرت اندکی رفت و دوباره برگشت. دخترش ام کلثوم گفت: به جعهده بگو با مردم نماز بخواند. فرمود: «باشد. به جعهده بگویید نماز بخواند». سپس فرمود: «از اجل نمی توان گریخت». پس به سوی مسجد بیرون شد.

الإرشاد: نقل شده که علی علیه السلام آن شب بیدار بود. زیاد بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و می گفت: «به خدا نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته اند. این همان شبی است که به آن وعده ام داده اند». سپس به رخت خواب برمی گشت. چون سپیده زد، کمر بندش را بست و بیرون شد، در حالی که می گفت: «کمر بندت را برای مرگ محکم ببند که مرگ تو را دیدار خواهد کرد. و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو وارد شود». چون به حیاط خانه بیرون شد، مرغایبان جلوی او آمدند و به روی او بانگ برآوردند. آنها را دور می کردند. حضرت فرمود: «مرانیدشان که نوحه گرند!». سپس بیرون رفت و ضربت خورد.

فضائل الصحابة لابن حنبل عن الحسن بن كثير عن أبيه : خَرَجَ عَلَيَّ إِلَى الْفَجْرِ فَأَقْبَلَنِ الْوَزُّ يَصِيحُ فِي وَجْهِهِ فَطَرَدُوهُنَّ عَنْهُ . فَقَالَ : ذَرُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحُ . فَضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ . (1)

أنساب الأشراف عن الحسن بن بزيع : إِنَّ عَلِيًّا خَرَجَ اللَّيْلَةَ الَّتِي ضَرَبَ فِي صَبِيحَتِهَا فِي السَّحَرِ وَهُوَ يَقُولُ : أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا فَيْكَ وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ (2)

-
- 1- فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 560 ح 944 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 555 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 434 ، أسد الغابة : ج 4 ص 112 الرقم 3789 ، الفتوح : ج 4 ص 277 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 13 نحوه ؛ الإرشاد : ج 1 ص 17 ، روضة الواعظين : ص 151 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 310 نحوه ، إعلام الوری : ج 1 ص 311 وفي الثلاثة الأخيرة «فإنهن صوائح تتبعها نوائح» ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص 201 ح 41 نحوه وراجع تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 212 .
- 2- أنساب الأشراف : ج 3 ص 259 ، المصنّف لابن أبي شيبة : ج 6 ص 175 ح 28 عن هانئ ، الكامل للمبرّد : ج 3 ص 1121 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 183 ؛ خصائص الأنمة عليهم السلام : ص 63 ، إعلام الوری : ج 1 ص 311 .

فضائل الصحابة، ابن حنبل_ به نقل از حسن بن کثیر، از پدرش_: علی علیه السلام برای نماز صبح بیرون شد. مرغابیان در حیاط خانه رو به روی او صیحه می زدند. آنها را کنار زدند. فرمود: «واگذاریدشان که آنها نوحه گرند!». پس ابن ملجم بر او ضربت زد.

أنساب الأشراف_ به نقل از حسن بن بزيع_: علی علیه السلام همان شبی که در سحرگاهش ضربت خورد، خارج شد، در حالی که می گفت: «کمر بندت را برای مرگ محکم ببند که مرگ تو را دیدار خواهد کرد. و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو وارد شود».

مروج الذهب: كان [عليّ عليه السلام] يُكثِرُ من ذكرِ هَذَيْنِ البَيْتَيْنِ: أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَأَقْبِكَ وَلَا تَجَزَّعَ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ وَسَمِعَا مِنْهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ، فَإِنَّهُ قَدْ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ، وَقَدْ عَسَرَ عَلَيْهِ فَتُحَ بَابِ دَارِهِ، وَكَانَ مِنْ جُدُوعِ النَّحْلِ، فَاقْتَلَعَهُ وَجَعَلَهُ نَاحِيَةً، وَانْحَلَّ إِزَارَهُ، فَشَدَّهُ وَجَعَلَ يُشِدُّ هَذَيْنِ البَيْتَيْنِ الْمُتَقَدِّمِينَ. (1)

الفتوح: جاء عليّ عليه السلام إلى بابِ دارٍ مُفْتَتِحَةٍ لِيُخْرِجَ، فَتَعَلَّقَ البَابَ بِمِثْرَةٍ فَحَلَّ مِثْرَتَهُ وَهُوَ يَقُولُ: أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَأَقْبِكَ وَلَا تَجَزَّعَ مِنَ الْمَوْتِ فَقَدْ حَلَّ بِوَادِيكَ فَقَدْ أَعْرَفُ أَقْوَامًا وَإِنْ كَانُوا صَعَالِيكََا مَسَارِيحَ (2) إِلَى النَّجْدَةِ وَلِلْغَيِّ مَثَارِيكََا (3)

بحار الأنوار عن أم كلثوم بنت عليّ عليه السلام: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةً تَسَعُ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدِمْتُ إِلَيْهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ طَبَقًا فِيهِ فُرْصَانٌ مِنْ حُبْرِ السَّعِيرِ وَقِصْعَةٌ فِيهَا لَبَنٌ وَمِلْحٌ جَرِيشٌ، فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَيَّ فُطُورِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَتَأَمَّلَهُ حَرَكَ رَأْسَهُ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيدًا عَالِيًا، وَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ مَا ظَنَنْتُ أَنْ بِنْتًا تَسُوءُ أَبَاهَا كَمَا قَدِ اسَاءَتْ أَنْتِ إِلَيَّ. قَالَتْ: وَمَا ذَا يَا أَبَاهُ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّةُ أَتَقْدِمِينَ إِلَى أَبِيكَ إِدَامِينَ فِي فَرْدِ طَبَقٍ وَاحِدٍ؟ أ تُرِيدِينَ أَنْ يَطُولَ وَقُوفِي غَدَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟! أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَتَّبِعَ أَخِي وَإِنْ عَمِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَا قُدِّمَ إِلَيْهِ إِدَامَانِ فِي طَبَقٍ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قَبِضَهُ اللَّهُ، يَا بُنَيَّةُ مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ وَمَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وَقُوفُهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَا بُنَيَّةُ إِنَّ الدُّنْيَا فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ... يَا بُنَيَّةُ وَاللَّهِ لَا آكُلُ شَيْئًا حَتَّى تَرْفَعِينَ أَحَدَ الْإِدَامِينَ، فَلَمَّا رَفَعْتَهُ تَقَدَّمَ إِلَى الطَّعَامِ فَأَكَلَ فُرْصًا وَاحِدًا بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ، ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَامَ إِلَى صَلَاتِهِ فَصَلَّى وَلَمْ يَزَلْ رَاكِعًا وَسَاجِدًا وَمُبْتَهَلًا وَمُتَضَّرِّعًا إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَيُكثِرُ الدُّخُولَ وَالْخُرُوجَ وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ وَهُوَ قَلْبٌ يَتَمَلَّمُ... قَالَتْ: وَلَمْ يَزَلْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ قَائِمًا وَقَاعِدًا وَرَاكِعًا وَسَاجِدًا، ثُمَّ يَخْرُجُ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ يَقْلُبُ طَرَفَهُ فِي السَّمَاءِ وَيَنْظُرُ فِي الْكَوَاكِبِ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ، وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعدْتُ بِهَا، ثُمَّ يَعُودُ إِلَى مُصَلَّاهُ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ، وَيُكثِرُ مِنْ قَوْلٍ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَيُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ، وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ كَثِيرًا. قَالَتْ: فَلَمَّا رَأَيْتُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ قَلَقًا مُتَمَلِّمًا كَثِيرَ الذِّكْرِ وَالِاسْتِغْفَارِ أَرَقْتُ مَعَهُ لَيْلَتِي وَقُلْتُ: يَا أَبْتَاهُ مَا لِي أُرَاكَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ لَا تَذُوقُ طَعْمَ الرُّقَادِ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّةُ إِنَّ أَبَاكَ قَتَلَ الْأَبْطَالَ وَخَاصَّ الْأَهْوَالَ وَمَا دَخَلَ الْخَوْفُ لَهُ جَوْفَ (4)، وَمَا دَخَلَ فِي قَلْبِي رُعبٌ أَكْثَرَ مِمَّا دَخَلَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ. فَقُلْتُ: يَا أَبَاهُ مَا لَكَ تَنْعَى نَفْسَكَ مُنْذُ اللَّيْلَةِ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّةُ قَدْ قَرَّبَ الْأَجَلَ وَانْقَطَعَ الْأَمَلُ. قَالَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ: فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي: يَا بُنَيَّةُ لَا تَبْكِينَ فَإِنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ إِلَّا بِمَا عَهَدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ إِنَّهُ نَعَسَ وَطَوَى سَاعَةً، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ مِنْ نَوْمِهِ وَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ إِذَا قَرُبَ وَقْتُ الْأَذَانِ فَأَعْلِمِينِي. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ أَوَّلَ اللَّيْلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالِدُعَاءِ وَالتَّصَوُّعِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى. قَالَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ: فَجَعَلْتُ أَرْقُبُ وَقْتُ الْأَذَانِ، فَلَمَّا لَاحَ الْوَقْتُ أَتَيْتُهُ وَمَعِيَ إِنَاءٌ فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ أَيْقَظْتُهُ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ وَقَامَ وَلَبَسَ ثِيَابَهُ وَفَتَحَ بَابَهُ، ثُمَّ نَزَلَ إِلَى الدَّارِ وَكَانَ فِي الدَّارِ إِوْرُوقٌ قَدْ أَهْدَى إِلَى أَخِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَزَلَ خَرَجَ وَرَاءَهُ وَرَفْرَفَ وَصَحَنَ فِي وَجْهِهِ، وَكَانَ قَبْلَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ يَصِحَّ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَوَارِخُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ، وَفِي غَدَاةٍ غَدٍ يَظْهَرُ الْقَضَاءُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَاهُ هَكَذَا تَتَطَيَّرُ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ مَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ يَتَطَيَّرُ وَلَا يُتَطَيَّرُ بِهِ، وَلَكِنْ قَوْلٌ جَرَى عَلَى لِسَانِي، ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّةُ بِحَقِّي عَلَيْكَ إِلَّا مَا أَطْلَقْتِيهِ، فَقَدْ حَبَسْتِ مَا لَيْسَ لَهُ لِسَانٌ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْكَلَامِ إِذَا جَاعَ أَوْ عَطِشَ، فَأَطْعِمِيهِ وَأَسْقِيهِ وَإِلَّا حَلِّي سَبِيلَهُ يَأْكُلُ مِنْ حَشَائِشِ الْأَرْضِ (5).

1- مروج الذهب: ج 2 ص 429.

2- في المصدر: «مصاريع» وهو تصحيف، والصحيح ما أثبتناه كما في الديوان والمناقب.

- 3- .الفتوح : ج 4 ص 277 ؛ الديوان المنسوب إلى الإمام عليّ عليه السلام : ص 400 الرقم 317 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 310 كلاهما نحوه .
- 4- .كذا في المصدر ، والصحيح : «وما دخل الخوفُ له جوفاً» ، أو «وما دخل الجوفُ له خوفٌ» .
- 5- .بحار الأنوار : ج 42 ص 276 نقلاً عن بعض الكتب القديمة .

مروج الذهب: علی علیه السلام این دو [بیت] را بسیار بر زبان می آورد: «کمر بندت را برای مرگ محکم ببند که مرگ تو را دیدار خواهد کرد. و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو وارد شود». این دو بیت از آن حضرت، هنگام شهادت هم شنیده شد. او به سوی مسجد بیرون شد. گشودن در خانه، بر او دشوار گشت. در خانه از شاخه های خرما بود. آن را از جا کند و کناری گذاشت. کمر بندش باز شد. آن را محکم بست، در حالی که آن دو بیت پیشین را می خواند.

الفتوح: علی علیه السلام در خانه را باز کرد تا بیرون شود. در به شال کمرش گیر کرد. آن را باز کرد و می گفت: «کمر بندت را برای مرگ محکم ببند که مرگ تو را دیدار خواهد کرد. و از مرگ نترس و بی تابی مکن آن گاه که بر تو فرود آید. اقوامی را می شناسم هر چند افراد عادی و ناتوان بودند که به سوی خیر شتابان بودند و بدی را وا می گذاشتند».

بحار الأنوار_ به نقل از اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام _: چون شب نوزدهم ماه رمضان شد، هنگام افطار او، يك سینی که دو قرص نان جو و ظرفی که در آن شیر و نمک ساییده بود، پیش او نهادم. چون از نماز فارغ شد، رو به افطار کرد. چون در آن به دقت نگریست، سرش را تکان داد و به شدت گریست و فرمود: «دخترم! فکر نمی کردم که دختری به پدرش بدی کند، آن طور که تو به من بدی کردی!». گفتم: کدام بدی، پدرم؟ فرمود: «دخترم! دو نوع غذا در يك سینی جلوی پدرت می گذاری؟ آیا می خواهی فردای قیامت، توقف من در برابر خدا طول بکشد؟ دوست دارم که از برادرم و پسر عمویم پیامبر خدا پیروی کنم که تا زنده بود، هرگز دو غذا در يك سینی جلویش نگذاشتند. دخترم! هیچ کس نیست که خوراک و نوشیدنی و پوشاکش خوب و دلپذیر باشد، مگر آن که روز قیامت، توقفش در پیشگاه خدا بیشتر به درازا می کشد. دخترم! در حلال دنیا حساب است و در حرامش عقاب ... دخترم! به خدا چیزی نمی خورم تا یکی از دو غذا را برداری». چون برداشتم، رو به غذا آورد و يك گرده نان با نمک سوده خورد. سپس خداوند را حمد و ثنا گفت. سپس به نماز ایستاد و همچنان در رکوع و سجود و نیایش و نالیدن به درگاه خدای سبحان بود، زیاد داخل و خارج می شد و به آسمان می نگریست، ناآرام بود و نالان ... آن شب همواره در حال قیام و قعود و رکوع و سجود بود. دم به دم بیرون می رفت، نگاهش را به آسمان می انداخت، به ستارگان می نگریست و می گفت: «به خدا که نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته اند. این همان شب موعود است!». دوباره به عبادتگاه خویش برمی گشت و می گفت: «خدایا! مرگ را بر من مبارك گردان» و بسیار «إنا لله و إنا إليه راجعون» و «لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم» می گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و دودمانش درود می فرستاد و زیاد استغفار می کرد. چون دیدم که ایشان بی تاب و نالان است و بسیار ذکر و استغفار می گوید، آن شب همراه او خوابم نبرد. گفتم: پدر! شما را چه شده که می بینم امشب طعم خواب را نمی چشی؟ فرمود: «دخترم! پدرت دلاوران را کشته و به صحنه های خطر وارد شده و هرگز نهرا سیده است و هیچ شبی مثل امشب، رعب و هراس در دلم نیفتاده است». سپس گفت: «إنا لله و إنا إليه راجعون!». گفتم: پدر! چرا از اول امشب، خبر از مرگ می دهی؟ فرمود: «دخترم! اجل نزدیک شده و آرزو بریده است». اُمّ کلثوم گوید: گریستم. فرمود: «دخترم! گریه مکن. این سخن را جز به دلیل عهد و سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله با من فرموده است، نگفتم». سپس لختی سر بر زانو نهاد و چرت زد. چون چشم گشود، گفت: «دخترم! وقتی هنگام اذان نزدیک شد، خبرم کن». دوباره به نماز و دعا و نیایش به درگاه خدای متعال پرداخت که از اول شب، همین حالت را داشت. مراقب وقت اذان بودم. چون وقتش شد، همراه ظرفی که آب داشت، نزد او آمدم. بیدارش کردم. وضو گرفت، برخاست، جامه اش را پوشید، در را گشود و به حیاط خانه رفت. در خانه مرغابی هایی بود که به برادرم حسین علیه السلام هدیه شده بود. چون به حیاط رفت، مرغابی ها در پی او بال زنان و صیحه زنان بیرون شدند. پیش از آن شب، صیحه نزده بودند. فرمود: «لا إله إلا الله! ناله زنانی که در پی آنها نوحه کنانی خواهند بود و در صبح فردا قضای الهی آشکار می شود». گفتم: پدر! این گونه فال بد می زنی؟

فرمود: «دخترم! هیچ يك از ما خاندانِ اهل فال بد زدن نیستیم و به ما نیز فال بد نمی زنند؛ لیکن سخنی بود که بر زبانم گذشت». سپس فرمود: «دخترم! تو را به حقی که بر گردنت دارم، اینها را آزاد کن. حیواناتِ زبان بسته ای را نگه داشته ای که هرگاه گرسنه یا تشنه شوند، نمی توانند حرف بزنند. یا به آب و غذایشان برس، یا آزادشان کن تا از خس و خاشاک زمین بخورند». (1)

1- بحار الأنوار: ج 42 ص 276. علاء مه مجلسی در آغاز این نقل گفته است: «در برخی کتاب های کهن روایتی درباره چگونگی شهادتش دیدیم و بخشی از آن را به اختصار به اندازه ای که با کتاب ما تناسب داشته باشد، آوردیم» و این نقل طولانی است و ما بخش هایی از آن را درباره شهادت مولا امیر مؤمنان برگزفتم.

تنبيه الخواطر عن إسماعيل بن عبد الله الصلعي: لَمَّا كَثُرَ الإِخْتِلَافُ بَيْنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقُتِلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ تَخَوَّفْتُ عَلَى نَفْسِي الْفِتْنَةَ، فَمَاعَزَمْتُ عَلَى اعْتِزَالِ النَّاسِ، فَتَنَحَّيْتُ إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَأَقَمْتُ فِيهِ حِينًا لَا أُدْرِي مَا فِيهِ النَّاسُ مُعْتَزِلًا لِأَهْلِ الْهَجْرِ وَالْإِرْجَافِ، فَخَرَجْتُ مِنْ بَيْتِي لِبَعْضِ حَوَائِجِي وَقَدْ هَدَأَ اللَّيْلُ وَنَامَ النَّاسُ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ يُنَاجِي رَبَّهُ وَيَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ بِصَوْتِ شَجِيٍّ وَقَلْبِ حَزِينٍ، فَضُضْتُ (1) إِلَيْهِ وَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَرَانِي، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَا حَسَنَ الصُّحْبَةِ، يَا خَلِيفَةَ النَّبِيِّينَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، الْبَدِيُّ الْبَدِيعُ لَيْسَ مِثْلَكَ شَيْءٌ، وَالذَّائِمُ غَيْرُ الْغَافِلِ، وَالْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، أَنْتَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، أَنْتَ خَلِيفَةُ مُحَمَّدٍ وَنَاصِرُ مُحَمَّدٍ وَمُفَضَّلُ مُحَمَّدٍ، أَنْتَ الَّذِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَنْصُرَ وَرَاصِيَّ مُحَمَّدٍ وَخَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَالْقَائِمَ بِالْقِسْطِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ، اعْطِفْ عَلَيْهِ بِنَصْرِ أَوْ تَوْفَاهُ بِرَحْمَةٍ. قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَعَدَ مِقْدَارَ التَّشَهُدِ، ثُمَّ إِنَّهُ سَلَّمَ فِيمَا أَحْسَبُ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ، ثُمَّ مَضَى فَمَشَى عَلَى الْمَاءِ، فَنَادَيْتُهُ مِنْ خَلْفِهِ: كَلَّمَنِي يَرْحَمَكَ اللَّهُ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ وَقَالَ: الْهَادِي خَلْفَكَ فَاسْأَلْهُ عَنْ أَمْرِ دِينِكَ. فَقُلْتُ: مَنْ هُوَ يَرْحَمَكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: وَصِيُّ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِهِ، فَخَرَجْتُ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْكُوفَةِ فَأَمْسَيْتُ دُونَهَا، فَبِتُّ قَرِيبًا مِنَ الْحَيْرَةِ، فَلَمَّا أَجَنَّنِي اللَّيْلُ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى اسْتَرَّ بِرَأْيِي، ثُمَّ صَفَّ قَدَمَيْهِ فَأَطَالَ الْمُنَاجَاةَ، وَكَانَ فِيمَا قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي سِرْتُ فِيهِمْ مَا أَمَرَنِي رَسُولُكَ وَصَدَفَيْكَ فَظَلَمُونِي، فَقَتَلْتَ الْمُنَافِقِينَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَجَهَلُونِي. وَقَدْ مَلَأْتُهُمْ وَمَلُونِي وَأَبْغَضْتُهُمْ وَأَبْغَضُونِي، وَلَمْ تَبَقْ خَلَّةً أَنْتَظَرُهَا إِلَّا الْمُرَادِيَّ، اللَّهُمَّ فَعَجِّلْ لَهُ الشَّقَاوَةَ وَتَغَمَّدْنِي بِالسَّعَادَةِ، اللَّهُمَّ قَدْ وَعَدْتَنِي نَبِيِّكَ أَنْ تَتَوَقَّانِي إِلَيْكَ إِذَا سَأَلْتُكَ، اللَّهُمَّ وَقَدْ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي ذَلِكَ، ثُمَّ مَضَى، فَقَفَوْتُهُ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: فَلَمَّ الْبَثُ إِذْ نَادَى الْمُنَادِي بِالصَّلَاةِ، فَخَرَجَ وَاتَّبَعْتُهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَعَمَّمَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بِالسَّيْفِ. (2)

1- كذا في المصدر، ولعله تصحيف: «فَنَصَّت».

2- تنبيه الخواطر: ج 2 ص 2، بحار الأنوار: ج 42 ص 252 ح 54.

تنبيه الخواطر_ به نقل از اسماعیل بن عبد الله صلی_ : چون میان یاران پیامبر خدا اختلاف زیاد شد و عثمان بن عفان کشته شد ، من از فتنه بر خودم بیمناک شدم . تصمیم به گوشه گیری از مردم گرفتم و به منطقه ساحل دریا رفته ، مدتی آن جا ماندگار شدم ، بی خبر از آنچه میان مردم می گذرد و برکنار از انتقاد کنندگان و شایعه پراکنان . يك بار برای کاری شبانه از خانه ام بیرون آمدم . شب آرام بود و مردم خفته بودند . مردی را کنار دریا دیدم که با پروردگارش مناجات و نیایش می کرد و با صدای جانشوز و دلی غمگین به درگاه خدا می نالید . نزدیک شدم و از جایی که مرا نبیند ، به او گوش فرا دادم . شنیدم که می گفت : ای نیکو همدم ! ای جانشین پیامبران ! ای مهربان ترین مهربانان و ای آغازگر آفریدگار ! کسی چون تو نیست . ابدی هستی و بی غفلت ، زنده نامیرا . تو هر روز دست اندرکار امری هستی . تو جانشین محمد صلی الله علیه و آله ، یاور محمد ، برتری بخش محمدی . تویی آن که می خواهمت تا وصی محمد صلی الله علیه و آله ، جانشین محمد و عدالت گستر پس از محمد را یاری کنی . یا با نظر لطف ، پیروزش کنی و یا با رحمت خویش ، جانش را بگیری . آن گاه سرش را بلند کرد و به اندازه تشهد نشست . آن گاه به گمانم به سمت رو به روی خود سلام داد . سپس رفت و بر روی آب رفت . از پشت سر صدایش زدم : با من حرف بزن ، خدای رحمت کند ! نگاهی نکرد و گفت : راهنما پشت سر توست . از او امر دینت را بپرس . گفتم : او کیست ، رحمت خدا بر تو باد؟ گفت : آن که پس از محمد صلی الله علیه و آله وصی اوست . به سمت کوفه بیرون شدم . پیش از آن که به کوفه برسم ، شب فرا رسید . شب را نزدیک «حیره» ماندم . چون تاریکی شب مرا فرا گرفت ، مردی را دیدم که جلو آمد ، تا آن که پشت تپه ای پنهان شد . قدم هایش را صاف گذاشت . مناجاتی طولانی داشت و از جمله می گفت : «خدایا ! من با آنان آن گونه که فرستاده و برگزیده تو فرمان داد ، رفتار کردم ؛ اما بر من ستم کردند . آن گونه که فرمانم دادی ، منافقان را کُشتم ، قدر مرا نشناختند . من اینان را خسته کرده ام و اینان هم مرا به ستوه آورده اند . من از اینان ناخشنودم و اینان از من . هیچ دوستی و صمیمیتی نمانده است که چشم به راهش باشم ، مگر آن مرد مرادی (کُشنده ام) . خدایا ! شقاوت او را نزدیک کن و مرا غرق در سعادت کن . خدایا ! پیامبرت به من وعده داده که هرگاه از تو خواستم ، مرا نزد خویش ببری . اینک مشتاق دیدار تو هستم» . سپس رفت . در پی او رفتم . وارد خانه اش شد . دیدم که او علی بن ابی طالب علیه السلام بود . چیزی نگذشته بود که منادی به نماز فرا خواند . او بیرون شد . من در پی او روان شدم ، تا وارد مسجد شد . ابن ملجم _ که لعنت خدا بر او باد _ با شمشیر بر فرق او زد .

4 / 2 فَجُرَّ النَّاسُ عَشْرَ رِجَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَخَلَ ابْنُ النَّبَّاحِ [المُؤَدِّنُ] عَلَيْهِ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَقَالَ: الصَّلَاةُ. فَأَخَذَتْ يَدَيْهِ، فَقَامَ وَمَشَى ابْنُ النَّبَّاحِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمَشَى خَلْفَهُ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْبَابِ نَادَى: أَيُّهَا النَّاسُ الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ. وَكَذَلِكَ كَانَ يَصْنَعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، وَيَخْرُجُ وَمَعَهُ دِرْتُهُ يُوَقِّظُ النَّاسَ. فَأَعْرَضَهُ الرَّجُلَانِ، فَرَأَيْتُ بَرِيْقَ السَّيْفِ وَسَمِعْتُ قَانِلاً يَقُولُ: الْحُكْمُ يَا عَلِيُّ لِلَّهِ لَا لَكَ. ثُمَّ رَأَيْتُ سَيْفًا ثَانِيًا؛ فَأَمَّا سَيْفُ ابْنِ مُلْجَمٍ فَأَصَابَ جَبْهَتَهُ إِلَى قَرْنِهِ وَوَصَلَ إِلَى دِمَاعِهِ، وَأَمَّا سَيْفُ ابْنِ بَجْرَةَ فَوَقَعَ فِي الطَّلَاقِ. وَقَالَ عَلِيُّ: لَا يَقُوتَنَّكُمْ الرَّجُلُ. (1)

الإرشاد: كَانَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بَانِتًا فِي الْمَسْجِدِ، فَسَمِعَ الْأَشْعَثَ يَقُولُ لِابْنِ مُلْجَمٍ: النَّجَاءُ النَّجَاءُ لِحَاجَتِكَ فَقَدْ فَضَّحَكَ الصُّبْحُ، فَأَحَسَّ حُجْرٌ بِمَا أَرَادَ الْأَشْعَثُ، فَقَالَ لَهُ: قَتَلْتَهُ يَا أَعْوَرُ. وَخَرَجَ مُبَادِرًا لِيَمِضِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُخْبِرُهُ الْخَبَرَ وَيُحَذِّرُهُ مِنَ الْقَوْمِ، وَخَالَفَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَسَبَّهَ ابْنَ مُلْجَمٍ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، وَأَقْبَلَ حُجْرٌ وَالنَّاسُ يَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. (2)

مروج الذهب: كَانَ عَلِيُّ يَخْرُجُ كُلَّ غَدَاةٍ أَوَّلَ الْأَذَانِ يُوَقِّظُ النَّاسَ لِلصَّلَاةِ، وَقَدْ كَانَ ابْنُ مُلْجَمٍ مَرَّ بِالْأَشْعَثِ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لَهُ: فَضَّحَكَ الصُّبْحُ، فَسَمِعَهَا حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ، فَقَالَ: قَتَلْتَهُ يَا أَعْوَرُ قَتَلْتَكَ اللَّهُ. وَخَرَجَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَادِي: أَيُّهَا النَّاسُ، الصَّلَاةُ. فَشَدَّ عَلَيْهِ ابْنُ مُلْجَمٍ وَأَصْحَابُهُ وَهُمْ يَقُولُونَ: الْحُكْمُ لِلَّهِ، لَا لَكَ، وَضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ فِي قَرْنِهِ، وَأَمَّا سَبَبُ فَوْقَعَتْ ضَرْبَتَهُ بِعِضَادَةِ الْبَابِ، وَأَمَّا مُجَاشِعُ بْنُ وَرْدَانَ فَهَرَبَ، وَقَالَ عَلِيُّ: لَا يَقُوتَنَّكُمْ الرَّجُلُ. وَشَدَّ النَّاسُ عَلَى ابْنِ مُلْجَمٍ يَرْمُونَهُ بِالْحَصْبَاءِ، وَيَتَنَاوَلُونَهُ وَيَصِيحُونَ، فَضَرَبَ سَاقَهُ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ بِرِجْلِهِ، وَضَرَبَ الْمُغِيرَةَ بْنُ نَوْفَلِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَجْهَهُ فَصَرَعهُ، وَأَقْبَلَ بِهِ إِلَى الْحَسَنِ. (3)

1- أنساب الأشراف: ج 3 ص 255، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 36، تاريخ دمشق: ج 42 ص 559، أسد الغابة: ج 4 ص 113 الرقم 3789 وفيه «ابن التَّيَّاح».

2- الإرشاد: ج 1 ص 19، روضة الواعظين: ص 149، إعلام الوري: ج 1 ص 390، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 312 نحوه

3- مروج الذهب: ج 2 ص 424، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 36 و 37، أنساب الأشراف: ج 3 ص 253، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 435، أسد الغابة: ج 4 ص 113 الرقم 3789 عن محمد بن سعد، المناقب للخوارزمي: ص 383 ح 401 عن إسماعيل بن راشد وكلها نحوه.

4 / 2 سپیده دم نوزدهم

4 / 2 سپیده دم نوزدهم امام حسن علیه السلام: ابن تَبَّاح [مؤذُن] خدمت علی علیه السلام آمد و گفت: نماز! دست او را گرفتم. برخاست. ابن تَبَّاح از پیش رو و من از پشت سر او به راه افتادیم. چون از در بیرون شد، ندا داد: «ای مردم، نماز، نماز!» . کار هر روز او بود. بیرون می آمد و تازیانه اش در دستش بود و مردم را بیدار می کرد. آن دو مرد با او رو به رو شدند. برق شمشیر را دیدم و شنیدم که کسی گفت: حکومت از آن خداست نه تو، ای علی! سپس شمشیر دومی را دیدم. اما شمشیر ابن ملجم بر پیشانی تافرق سر او فرود آمد و به مغز سر رسید؛ اما شمشیر ابن بجره به سقف خورد. علی علیه السلام فرمود: «این مرد، فرار نکند!».

الإرشاد: حُجر بن عدی آن شب در مسجد بیتوته کرده بود. شنید که اشعث به ابن ملجم می گوید: زود باش، کارت را بکن. الآن صبح رسوایت می کند. حُجر، دریافت که مقصود اشعث چیست. به او گفت: ای لوچ، او را کشتی! و به سرعت بیرون آمد تا به امیر مؤمنان خبر دهد و او را از نقشه آنان، بر حذر دارد. امیر مؤمنان از راه دیگری آمد و وارد مسجد شد. ابن ملجم پیش شتافت و با شمشیر بر او ضربت زد. حُجر وقتی برگشت که مردم می گفتند: امیر مؤمنان کشته شد، امیر مؤمنان کشته شد.

مروج الذهب: علی علیه السلام هر روز صبح اول اذان بیرون می آمد و مردم را برای نماز بیدار می کرد. ابن ملجم بر اشعث گذر کرد که در مسجد بود. به ابن ملجم گفت: صبح رسوایت کرد! حُجر بن عدی آن را شنید. گفت: ای لوچ، او را کشتی! خدا تو را بکشد! علی علیه السلام بیرون شد، در حالی که ندا می داد: «ای مردم، نماز!» . ابن ملجم و همراهانش بر او حمله کردند، در حالی که می گفتند: حکومت از آن خداست، نه برای تو، ای علی! ابن ملجم با شمشیر بر فرق سر حضرت زد و ضربت شیب به چارچوب در خورد، اما مجاشع بن وردان گریخت. علی علیه السلام فرمود: «این مرد نگریزد!» . مردم به طرف ابن ملجم دویدند و با سنگ ریزه بر او می زدند و دشنامش می دادند و فریاد می کشیدند. مردی از همدان پایش را جلوی ساق او گرفت و مغیره بن نوفل بن حارث هم بر صورت او زد و او را بر زمین انداخت و او را نزد حسن علیه السلام آورد.

تاريخ اليعقوبي: وضَّ رَبُّهُ [ابن مُلْجَم] عَلَى رَأْسِهِ، فَسَقَطَ وَصَاحَ: خُذُوهُ، فَابْتَدَرَهُ النَّاسُ، فَجَعَلَ لَا يَقْرَبُ مِنْهُ أَحَدٌ إِلَّا نَفَحَهُ بِسَيْفِهِ، فَبادَرَ إِلَيْهِ فُتْمُ بْنُ الْعَبَّاسِ، فَاحْتَمَلَهُ وَضَّ رَبُّهُ بِهِ الْأَرْضَ، فَصَاحَ: يَا عَلِيُّ، ذَحَّ عَنِّي كَلْبَكَ، وَأْتِي بِهِ إِلَى عَلِيٍّ، فَقَالَ: ابْنُ مُلْجَمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: يَا حَسَنُ سَأَنَّكَ بِخَصْمِكَ، فَأَشْبَعُ بَطْنَهُ، وَأَشَدُّ وَثَاقَهُ، فَإِنْ مِتُّ فَأَلْحِقْهُ بِي أَخَاصِمُهُ عِنْدَ رَبِّي، وَإِنْ عِشْتُ فَعَفِّوْهُ أَوْ قِصَّاصُ. (1)

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أسيّاخه: فَلَمَّا أَحَسَّ الإِمَامُ بِالضَّرْبِ لَمْ يَتَأَوَّهُ وَصَبَرَ وَاحْتَسَبَ، وَوَقَعَ عَلَى وَجْهِهِ وَلَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ قَائِلًا: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ صَاحَ وَقَالَ: قَتَلَنِي ابْنُ مُلْجَمٍ قَتَلَنِي اللَّعِينُ ابْنُ الْيَهُودِيَّةِ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ، أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَفُوتَنَّكُمْ ابْنُ مُلْجَمٍ... فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ الضَّجَّةَ نَارَ إِلَيْهِ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ، وَصَارُوا يَدُورُونَ وَلَا يَدْرُونَ أَيْنَ يَذْهَبُونَ مِنْ شِدَّةِ الصَّدْمَةِ وَالذَّهْشَةِ، ثُمَّ أَحَاطُوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَشُدُّ رَأْسَهُ بِمِئْزَرِهِ، وَالِدَّمُ يَجْرِي عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ، وَقَدْ خُصِبَتْ بِدِمَائِهِ وَهُوَ يَقُولُ: هَذَا مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... فَدَخَلَ النَّاسُ الْجَامِعَ فَوَجَدُوا الْحَسَنَ وَرَأْسَ أَبِيهِ فِي حِجْرِهِ، وَقَدْ غَسَلَ الدَّمَ عَنْهُ وَشَدَّ الضَّرْبَةَ وَهِيَ بَعْدَهَا تَشْحَبُ دَمًا، وَوَجْهُهُ قَدْ زَادَ بَيَاضًا بِصَفْرَةٍ، وَهُوَ يَرْمُقُ السَّمَاءَ بِطَرْفِهِ وَلِسَانِهِ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَيُوحِّدُهُ، وَهُوَ يَقُولُ: أَسْأَلُكَ يَا رَبَّ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى فَأَخَذَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِهِ فَوَجَدَهُ مَغْشِيًا عَلَيْهِ، فَعِنْدَهَا بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا وَجَعَلَ يَقْبَلُ وَجْهَ أَبِيهِ وَمَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَمَوْضِعَ سُجُودِهِ، فَسَقَطَ مِنْ دُمُوعِهِ قَطْرَاتٌ عَلَى وَجْهِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَفَتَّحَ عَيْنَيْهِ فَرَأَهُ بَاكِيًا، فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ يَا حَسَنُ مَا هَذَا الْبُكَاءُ؟ يَا بُنَيَّ لَارُوعٌ عَلَى أَبِيكَ بَعْدَ الْيَوْمِ، هَذَا جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى وَخَدِيجَةُ وَفَاطِمَةُ وَالْحَوْرُ الْعَيْنُ مُحَدِّقُونَ مُنْتَظِرُونَ قُدُومَ أَبِيكَ، فَطَبَّ نَفْسًا وَقَرَّ عَيْنًا، وَكَفَّفَ عَنِ الْبُكَاءِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدِ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، يَا بُنَيَّ أَتَجَزَعُ عَلَى أَبِيكَ وَغَدًا تَقْتُلُ بَعْدِي مَسْمُومًا مَظْلُومًا؟ وَيَقْتُلُ أَخُوكَ بِالسَّيْفِ هَكَذَا، وَتَلْحَقَانِ بِجَدِّكُمَا وَأَبِيكُمَا وَأُمَّكُمَا. (2)

1- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 212.

2- بحار الأنوار: ج 42 ص 281.

تاریخ الیعقوبی: ابن ملجم بر سر آن حضرت زد. حضرت افتاد و فریاد زد: «بگیریدش!». مردم در پی او شتافتند. هرکس به او نزدیک می شد، با دم شمشیرش او را می زد. قُثم بن عبّاس پیش آمد، او را بلند کرد و بر زمین زد. [ابن ملجم] فریاد کشید: ای علی! سگ خود را از من دور کن. او را نزد علی علیه السلام آوردند. حضرت فرمود: «ابن ملجمی؟». گفت: آری. فرمود: «حسن! به دشمنت برس، شکمش را سیر کن و او را محکم ببند. اگر مُردم، او را به من ملحق کن تا نزد پروردگارم با او به مخاصمه پردازم، و اگر زنده ماندم، یا می بخشم یا قصاص می کنم».

بحار الأنوار_ به نقل از لوط بن یحیی، از اساتید روایتش: چون امام علیه السلام ضربت را حس کرد، ننالید، صبر کرد و به حساب خدا و اجر او گذاشت و به رو افتاد، و در حالی که کسی نزد او نبود، می گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مَلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ!». سپس فریاد کشید: «ابن ملجم، مرا کُشت. به خدای کعبه، این ملعونِ یهودی زاده مرا کُشت. ای مردم! ابن ملجم از دستتان نگریزد...». چون مردم صدای ضججه را شنیدند، هر که در مسجد بود، به سمت او دوید. همه می چرخیدند و از شدت و وحشت فاجعه، نمی دانستند کجا می روند. دور علی علیه السلام را گرفتند، در حالی که سرش را با پارچه می بست و خون بر صورت و محاسنش جاری بود و محاسنش به خونس رنگین شده بود و می فرمود: «این، همان است که خدا و پیامبرش وعده داده بودند، و خدا و رسول راست گفتند...». مردم وارد مسجد جامع کوفه شدند. امام حسن علیه السلام را دیدند که سر پدرش بر دامن اوست، خون ها را شسته و جای ضربت را بسته؛ ولی همچنان از آن خون بیرون می زند و رنگ چهره اش هرچه بیشتر سفید متمایل به زرد می شود، با گوشه چشم به آسمان می نگرد و زبانش به تسبیح خدا و توحید او گویاست و می گوید: «از تو می خواهم، ای خدای بلند مرتبه برتر!». امام حسن علیه السلام سر او را بر دامن گرفت. دید که از هوش رفته است. در آن لحظه به شدت گریست و شروع کرد به بوسیدن چهره و بین دو چشم و جایگاه سجده پدرش. قطراتی از اشک دیدگانش بر صورت امیر مؤمنان چکید. دیدگان را گشود و او را گریان دید. فرمود: «پسرم! این گریه چیست؟ پسرم! از این روز به بعد، بر پدرت نگران نباش. اینک این جدّت محمّد مصطفی است و اینها خدیجه و فاطمه و حوریان بهشتی اند که همه حلقه زده و منتظر قدم پدرت هستند. راحت و آسوده باش و چشمت روشن باد! دست از گریه بدار که صدای ناله فرشتگان به آسمان بلند است. فرزندم! بر پدرت بی تابی می کنی، در حالی که فردا پس از من مسموم و مظلوم، کشته خواهی شد و برادرت همین گونه با شمشیر کشته خواهد شد و به جدّ و پدر و مادرتان می پیوندید؟».

تاريخ الطبري عن محمد بن الحنفية: كُنْتُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَصَلِّي تِلْكَ اللَّيْلَةَ الَّتِي ضُرِبَ فِيهَا عَلَيَّ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ ، فِي رِجَالٍ كَثِيرٍ مِنْ أَهْلِ الْمِصْرِ ، يُصَلُّونَ قَرِيبًا مِنَ السُّدَّةِ ، مَا هُمْ إِلَّا قِيَامٌ وَرُكُوعٌ وَسُجُودٌ ، وَمَا يَسَامُونَ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى آخِرِهِ ، إِذْ خَرَجَ عَلَيَّ لِصَلَاةِ الْغَدَاةِ ، فَجَعَلَ يُنَادِي : أَيُّهَا النَّاسُ ، الصَّلَاةُ ، الصَّلَاةُ ، الصَّلَاةُ ، فَمَا أَدْرِي أَخْرَجَ مِنَ السُّدَّةِ فَتَكَلَّمْتُ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ أَمْ لَا ! فَظَنَرْتُ إِلَى بَرِيقٍ ، وَسَمِعْتُ : الْحُكْمُ لِلَّهِ يَا عَلِيُّ لَا لَكَ وَلَا لِأَصْحَابِكَ ، فَرَأَيْتُ سَيْفًا ، ثُمَّ رَأَيْتُ ثَانِيًا ، ثُمَّ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ : لَا يَقُوتَنَّكُمْ الرَّجُلُ . وَشَدَّ النَّاسُ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ . قَالَ : فَلَمَّ أَبْرَحَ حَتَّى أَخَذَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَأَدْخَلَ عَلَيَّ ، فَدَخَلْتُ فِيْمَنْ دَخَلَ مِنَ النَّاسِ ، فَسَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ : النَّفْسُ بِالنَّفْسِ ، إِنْ أَنَا مُتُّ فَاقْتُلُوهُ كَمَا قَتَلَنِي ، وَإِنْ بَقِيتُ رَأَيْتُ فِيهِ زَأْبِي . (1)

1- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 146 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 99 ح 168 ، تهذيب الآثار (مسند علي بن أبي طالب) : ص 75 ح 137 كلاهما عن محمد بن حنيف ، المناقب للخوارزمي : ص 383 ح 401 ، مقاتل الطالبين : ص 48 عن عبد الله بن محمد الأزدي ؛ الإرشاد : ج 1 ص 20 عن محمد بن عبد الله بن محمد الأزدي وكلاهما نحوه ، كشف الغمة : ج 2 ص 56 .

تاریخ الطبری_ به نقل از محمد بن حنفیه_ : به خدا سوگند ، من نیز در آن شبی که علی علیه السلام در مسجد بزرگ کوفه ضربت خورد ، نماز می خواندم ، در بین مردان بسیاری از اهل شهر ، که نزدیک طاق نماز می خواندند و همگی در حال قیام و رکوع و سجود بودند و از اول شب تا آخر آن خسته نمی شدند ، که علی علیه السلام برای نماز صبح خارج شد . ندا می داد : «ای مردم ، نماز ! نماز!». نمی دانم از زیر آن طاق بیرون آمد و این سخنان را گفت یا نه! چشمم به درخششی افتاد و شنیدم که : حکومت از آن خداست ، ای علی ، نه برای تو و نه برای یارانت! شمشیری دیدم و شمشیر دیگری ، و آن گاه شنیدم که علی علیه السلام می گفت : «این مرد از چنگتان نگریزد!». مردم از هر سو به طرف او حمله آوردند . چیزی نگذشت که ابن ملجم دستگیر شد و او را نزد علی علیه السلام آوردند . من نیز همراه مردم وارد شدم . شنیدم که علی علیه السلام می گفت : «جان در مقابل جان! اگر من مُردم ، او را بکشید ، آن گونه که او مرا کشت و اگر زنده ماندم ، خودم ببینم چه می کنم» .

فضائل الصحابة لابن حنبل عن الليث بن سعد: إِنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مُلْجَمٍ ضَرَبَ عَلِيًّا فِي صَلَاةِ الصُّبْحِ عَلَى دَهْسٍ (1) بِسَيْفٍ كَانَ سَمَّهُ بِالسَّمِّ. (2)

عمدة الطالب: خَرَجَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ أَقْبَلَ يُنَادِي: الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، فَشَدَّ عَلَيْهِ ابْنُ مُلْجَمٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فَضْرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ، فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ فِي مَوْضِعِ الضَّرْبَةِ الَّتِي ضَرَبَهُ بِهَا عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ (3)

الإمام زين العابدين عليه السلام: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ مَعَهُ آخِرُ فَوْقَعَتْ ضَرْبَتُهُ عَلَى الْحَاظِطِ، وَأَمَّا ابْنُ مُلْجَمٍ فَضْرَبَهُ فَوَقَعَتْ الضَّرْبَةُ وَهُوَ سَاجِدٌ عَلَى رَأْسِهِ عَلَى الضَّرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَخْذًا ابْنَ مُلْجَمٍ وَأَوْتَقَاهُ، وَاحْتَمَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَادْخَلَ دَارَهُ، فَفَعَدَّتْ لُبَابَةٌ عِنْدَ رَأْسِهِ وَجَلَسَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا فَقَالَ: الرَّفِيقُ الْأَعْلَى خَيْرٌ مُسْتَقْرًّا وَأَحْسَنُ مُقِيلًا، ضَرْبَةٌ بِضَرْبَةٍ أَوْ الْعَفْوُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ، ثُمَّ عَرِقَ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْمُرُنِي بِالرَّوْحِ إِلَيْهِ عَشَاءً ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (4)

1- الدَّهْسُ: مَا سَهَّلَ وَلَا نَ مِنَ الْأَرْضِ (النهاية: ج 2 ص 145 «دهس»).

2- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 558 ح 940، تاريخ دمشق: ج 42 ص 557، الرياض النضرة: ج 3 ص 236 وفيهما «دهش» بدل «دهس».

3- عمدة الطالب: ص 61، بحار الأنوار: ج 42 ص 281.

4- الأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ: ص 365 ح 768 عن عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ رَزِينِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْإِمَامِ الرِّضَا عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، بحار الأنوار: ج 42 ص 205 ح 9.

فضائل الصحابة، ابن حنبل_ به نقل از لیث بن سعد_: عبد الرحمان بن ملجم بر روی زمینی نرم، علی علیه السلام را در نماز صبح با شمشیری زهرآلود ضربت زد.

عمدة الطالب: علی علیه السلام [از خانه] خارج شد. چون داخل مسجد گشت، شروع کرد به ندای: «نماز، نماز!». ابن ملجم_ که لعنت خدا بر او باد_ بر او حمله کرد و با شمشیر بر سرش ضربت زد. ضربتش بر جای ضربت عمرو بن عبدِود در روز خندق فرود آمد.

امام زین العابدین علیه السلام: آن گاه که ابن ملجم ملعون امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زد و همراه او کس دیگری هم بود که ضربت او به دیوار فرود آمد، ابن ملجم ضربت زد و ضربت او در حالی که حضرت در سجده بود، بر سر وی فرود آمد، به جای ضربتی که از پیش بود. حسن و حسین علیهما السلام بیرون آمدند و ابن ملجم را گرفته، بازداشت کردند. امیر مؤمنان را برداشتند و به خانه اش بردند. لبابه در بالای سر او و امّ کلثوم در پایین پای حضرت نشستند. حضرت دیدگانش را گشود و به آن دو نگاه کرد و فرمود: «رفیق برتر، قرارگاهی بهتر و سرنوشتی نیکوتر است. ضربتی به ضربتی، یا بخشش، اگر مرگ اتفاق افتاد». سپس بی حال و کسل شد و اندکی بعد، به هوش آمد و فرمود: «پیامبر خدا را دیدم که سه بار مرا دستور داد که شب نزد او بروم!».

مقتل أمير المؤمنين عن عمران بن ميثم عن أبيه: إِنَّ عَلِيًّا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ فَكَبَّرَ فِي الصَّلَاةِ ثُمَّ قَرَأَ مِنْ سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ إِحْدَى عَشْرَةَ آيَةً، ثُمَّ ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ مِنَ الصَّفِّ عَلَى قَرْنِهِ . (1)

مقتل أمير المؤمنين عن عمر بن عبد الرحمن بن نفع بن جعدة بن هبيرة: إِنَّهُ لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ تَأَخَّرَ فَدَفَعَ فِي ظَهْرِ جَعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ . (2)

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أشياخه عن محمد بن الحنفية: إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِحْمِلُونِي إِلَى مَوْضِعِ مُصَلِّيَّ فِي مَنْزِلِي . قَالَ: فَحَمَلْنَاهُ إِلَيْهِ وَهُوَ مُدْبِتٌ وَالنَّاسُ حَوْلُهُ، وَهُمْ فِي أَمْرِ عَظِيمٍ بَاكِينَ مَحْزُونِينَ، قَدْ أَشْرَفُوا عَلَى الْهَلَاكِ مِنَ شِدَّةِ الْبُكَاءِ وَالنَّحْيِبِ . (3)

4 / 3 فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ - فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ . (4)

-
- 1- مقتل أمير المؤمنين: ص 30 ح 5 .
 - 2- مقتل أمير المؤمنين: ص 30 ح 6 .
 - 3- بحار الأنوار: ج 42 ص 288 .
 - 4- خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 63؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 259، تاريخ دمشق: ج 42 ص 561، أسد الغابة: ج 4 ص 114 الرقم 3789 كلاهما عن شيخ من قریش، الكامل للمبرّد: ج 3 ص 1118 .

4 / 3 به خدای کعبه ، رستگار شدم!

اشاره

مقتل أمير المؤمنين_ به نقل از عمران بن میثم، از پدرش_: همانا علی علیه السلام برای نماز صبح بیرون شد، برای نماز تکبیر گفت، سپس از سوره انبیاء یازده آیه خواند . آن گاه ابن ملجم از صف نماز، ضربتی بر فرق او زد.

مقتل أمير المؤمنين_ به نقل از ع_مر بن عبد الرحمان بن نفیع بن جعدة بن هبیره_: چون ابن ملجم بر علی علیه السلام در نماز ضربت زد، آن حضرت عقب آمد و جعدة بن هبیره را با اشاره به پشتش به جلو هل داد و او با مردم نماز خواند (1).

بحار الأنوار_ به نقل از لوط بن یحیی، از استادان حدیثش، از محمد بن حنفیه_: پدرم علی علیه السلام فرمود: «مرا به محلّ نماز در خانه ام ببرید». او را به آن جا بردیم، در حالی که بیمار بود و مردم در پیرامون او و در غمی بزرگ، گریان و اندوهگین بودند، به حدّی که از شدت گریه و شیون در آستانه مرگ قرار داشتند.

4 / 3 به خدای کعبه ، رستگار شدم! امام علی علیه السلام_ چون ابن ملجم بر او ضربت زد_: به خدای کعبه سوگند ، رستگار شدم!

1- در این که آیا آن حضرت را در نماز ضربت زد یا پیش از ورود به نماز و این که آیا امام علیه السلام کسی را به جای خود تعیین کرد که نماز را به پایان ببرد یا نه ، اختلاف است. بیشتر بر آن اند که جعدة بن هبیره را به جای خود نهاد و او آن نماز را با مردم خواند .

المنـاقب لابن شهر آشوب عن محمد بن عبد الله الأزدي: أقبل أمير المؤمنين يُنادي: الصلاة، الصلاة، فإذا هو مضروب، وسمعت قائلاً يقول: الحكم لله يا علي لا لك ولا لأصحابك، وسمعت علياً يقول: فزت ورب الكعبة، ثم يقول: لا يفوتنكم الرجل. (1)

الإمامة والسياسة عن المدائني: لما كان اليوم الذي تواعدوا فيه خرج عدو الله، فقعد لعلي حين خرج علي لصلاة الصبح، صبيحة نهار الجمعة، ليلة عشر بقيت من رمضان سنة أربعين، فلما خرج للصلاة وثب عليه وقال: الحكم لله لا لك يا علي، وضربه على قرنه بالسيف. فقال علي: فزت ورب الكعبة. ثم قال: لا يفوتنكم الرجل. فشدد الناس عليه، فأخذوه. (2)

1- المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 312 عن محمد بن حنيف؛ الاستيعاب: ج 3 ص 219 الرقم 1875 نحوه.

2- الإمامة والسياسة: ج 1 ص 180.

المناقب ، ابن شهر آشوب_ به نقل از محمد بن عبد الله ازدي_ : امير مؤمنان آمد، در حالی که ندا می داد: «نماز، نماز!». مورد ضربت قرار گرفت و شنیدم گوینده ای می گفت: حکومت ، از آن خداست، ای علی، نه برای تو و یاران تو ، و شنیدم علی علیه السلام می گفت: «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم!». سپس می فرمود: «این مرد از چنگتان نگریزد!».

الإمامة والسياسة_ به نقل از مدائنی_ : چون روزی که با هم قرار گذاشته بودند رسید، آن دشمن خدا بیرون شد و در کمین علی علیه السلام نشست ، آن گاه که برای نماز صبح بیرون می آمد، صبحدم روز جمعه، ده شب مانده به آخر رمضان سال چهارم. چون حضرت برای نماز بیرون آمد، به سوی او جست و گفت: حکومت ، از آن خداست، نه برای تو ، ای علی! و با شمشیر بر فرق او ضربت زد. علی علیه السلام فرمود: «به خدای کعبه سوگند ، رستگار شدم!». سپس فرمود: «مبادا آن مرد بگریزد!». مردم حمله کردند و او را دستگیر نمودند.

چرا امام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟

مبادی علم امام

چرا امام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ بر پایه متون تاریخی و حدیثی _ که بخشی از آنها گذشت _ بی تردید، امام علی علیه السلام از شهادت خود خبر داشت، تاریخ آن را می دانست و قاتل خود را نیز می شناخت، و حتی برخی از خواص آن حضرت نیز از این جریان مطلع بودند. (1) از این رو، این پرسش قابل طرح است که: چرا امام علیه السلام خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ آیا او مکلف نبود که از قتل خود پیشگیری کند، تا امت اسلامی از برکات وجود او بیشتر بهره ببرند؟ و آیا رفتن امام علیه السلام به مسجد در شبی که می داند ترور خواهد شد، افکندن نفس در مهلکه نیست؟ این پرسش درباره سایر امامان از اهل بیت علیهم السلام نیز وجود دارد که: اگر آنان از چگونگی شهادت خود خبر داشتند، چرا از آن پیشگیری نمی کردند؟

مبادی علم امامپیش از آن که به پاسخ پرسش های مذکور پردازیم، لازم است به سؤال دیگری جواب دهیم که: اصولاً ائمه علیهم السلام از کجا می دانستند که چگونه شهید می شوند؟ پاسخ تفصیلی این پرسش را در کتاب اهل البيت في الكتاب والسنة تحت عنوان: «مبادی علومهم» آورده ایم و پاسخ اجمالی آن این است که مبادی دانش های متنوع و گسترده اهل بیت علیهم السلام عبارت است از: آموزش پیامبر اسلام (که از طریق امام علی علیه السلام به

1- ر. ک: الإرشاد: ج 1 ص 322، شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 291.

چرا امام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟

همه آنان منتقل شده است)، کتب انبیای الهی، کتاب امام علی علیه السلام، مصحف فاطمه علیها السلام، کتاب جَفَر، کتاب جامعه، و الهام. (1) و بر اساس متونی که در فصل چهارم همان بخش آورده ایم، امامان اهل بیت، از طریقی که بدانها اشارت رفت، آنچه را که می خواستند بدانند، می دانستند.

چرا امام، خود را در معرض کشته شدن قرار داد؟ برای توجیه پیشگیری نکردن امامان از شهادت خود (با این که از آن مطلع بودند)، پاسخ های متعددی ارائه شده است که می توان گفت اصلی ترین آنها بدین شرح است:

1. عدم علم تفصیلی پاسخ نخست این که هر چند اهل بیت علیهم السلام اجمالاً می دانستند چگونه شهید می شوند، اما علم تفصیلی به این موضوع نداشتند، هر چند سبب عدم علم تفصیلی آنان، عدم خواست آنان باشد. این پاسخ برخلاف ظاهر روایاتی است که دلالت دارد ائمه علیه السلام به تفصیل از جریان شهادت خود خبر داشتند و لااقل در مورد شخص امام علی علیه السلام با آن همه متون تاریخی و حدیثی که بخشی از آن ملاحظه شد، این توجیه قابل قبول نیست و شگفت از مرحوم شیخ مفید که می فرماید: «این که امام، به وقت شهادت خویش علم داشته باشد، حدیثی که بر این علم دلالت کند وجود ندارد!»

2. عدم علم در هنگام تحقق تقدیر الهی پاسخ دوم این است که امامان علیهم السلام به تفصیل، جریان شهادت خود را می دانند؛ اما در هنگامی که طبق تقدیر قطعی الهی باید شهید شوند، آن علم و اطلاع از آنان سلب

1- ر. ک: اهل بیت در قرآن و حدیث: جلد یکم / بخش چهارم / فصل سوم: مبادی علوم اهل بیت.

می‌گردد. روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که بنا بر يك احتمال می‌تواند مؤید این پاسخ باشد: حسن بن جهم گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: امیر مؤمنان، قاتل خود و شبی را که در آن به شهادت می‌رسد و جایی را که در آن کشته می‌شود، می‌دانست و سخن آن حضرت _ وقتی صیحه اردد ها را در خانه شنید _ که: «صیحه کنگدگانی اند که در پی آنها نوحه گران اند» و سخن ام کلثوم به آن حضرت که: «کاش نماز را امشب داخل خانه بخوانی و به دیگری دستور دهی که با مردم نماز بخواند» و امتناع آن حضرت، و ورود و خروج مکرر او در آن شب بدون سلاح، در حالی که می‌دانست ابن ملجم ملعون او را با شمشیر می‌کشد، همه اینها از دلایلی است که آن حضرت نمی‌بایست خود را در معرض قرار می‌داد. ایشان فرمود: «ذَلِكَ كَانَ، وَلَكِنَّهُ خَيْرٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لِتَمْضِي مَقَادِيرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ اینها بود؛ ولی آن حضرت در آن شب مَخِير شده بود که تقدیر خدای متعال را محقق سازد». (1) در برخی از نسخه‌های مصدر این حدیث، به جای کلمه «خیر (مخیر شده بود)» «خیر (متخیر شده بود)» آمده است. بنابراین، احتمال سخن امام علیه السلام، به روشنی دلالت دارد که برای امام علیه السلام در آن لحظه حالتی پیش آمد که تکلیفی برای پیشگیری از قتل خود نداشت تا تقدیر الهی جریان یابد.

3. امام، مکلف است شهادت را انتخاب کند بی تردید، تقدیر شهادت برای امام علیه السلام براساس حکمت بالغه الهی است و مصالح ملزمه ای دارد که باید تحقق پیدا کند. از این رو، امام علیه السلام نه تنها نباید از آن پیشگیری نماید؛ بلکه با این که دقیقاً می‌داند چگونه شهید می‌شود، باید شهادت را انتخاب

1- الکافی: ج 1 ص 259 ح 4، بحار الأنوار: ج 42 ص 246 ح 47.

پاسخ شیخ مفید

کند، و انتخاب شهادت با علم به وقت و چگونگی آن، فضیلتی است که جز پیشوایان بزرگ الهی و خواص اصحاب آنان، آن را بر نمی تابند. هر چند ندیدم کسی این پاسخ را ارائه کرده باشد؛ اما به نظر می رسد که این بهترین سخن در توجیه پیشگیری نکردن امامان اهل بیت علیهم السلام از شهادت خود با علم به چگونگی آن است که با دلایل عقلی و نقلی (1) نیز تأیید می شود. اکنون متن پاسخ شیخ مفید و علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیهما - را برای مزید اطلاع پژوهشگران در این جا می آوریم.

پاسخ شیخ مفید علامه مجلسی روایت کرده است که: در کتاب المسائل العکبریة از شیخ مفید سؤال شده است: نزد ما اجماعی است که امام می داند چه خواهد شد. پس چرا امیر مؤمنان به مسجد رفت، با آن که می دانست کشته می شود و قاتل و زمان کشته شدن را هم می دانست؟ و چرا حسین بن علی علیهما السلام به کوفه رفت، با آن که می دانست آنان یاری اش نمی کنند و او در این سفر کشته می شود؟ و چرا وقتی محاصره اش کردند و می دانست که آب را به روی او بسته اند و اگر چند ذراع زمین را حفر کند، آب می جوشد، ولی زمین را نکند و به ضرر خویش کمک کرد تا از تشنگی جان باخت؟ و چرا امام حسن علیه السلام با معاویه قرار داد بست و حکومت را به او سپرد، با آن که می دانست او پیمان می شکند و به عهد خود وفا نمی کند و شیعیان پدرش را می کشد؟ شیخ مفید جواب داد: اما پاسخ این که «امام می داند چه پیش خواهد آمد»، اجماع ما بر خلاف آن است و چنین سخنی مورد اجماع شیعه نیست. اجماع شیعه بر این

1- روایتی که از حسن بن جهم از امام رضا علیه السلام نقل شد، بنا بر آن که «لکنّه خیر» خوانده شود، می تواند از مؤیدات این پاسخ باشد.

است که امام، حکم هر چه را پیش آید، می داند، نه آن که به خود پیشامدها دانا باشد و به نحو تفصیل و جزئی بر آنها آگاه باشد. این نکته اصلی را که همه آن سؤال ها را بر آن استوار کرده، ساقط می کند. منعی نمی بینیم که امام، با آگاهی یافتن از طریق خدای تعالی بعضی از حوادث را بداند؛ ولی این سخن که او همه آنچه را خواهد شد، می داند، به این اطلاق، قبول نداریم و گوینده اش را بر صواب نمی دانیم، چرا که ادعایی بدون دلیل است. سخن این که امیر مؤمنان، قاتل و زمان شهادتش را می دانست، خبرهای متعددی آمده که او فی الجمله می دانست که کشته خواهد شد و نیز قاتلش را به طور مشخص می شناخت، اما این که زمان شهادتش را بداند، دلیلی بر آن نیست و اگر هم باشد، لازمه اش آن نخواهد بود که اعتراض کنندگان می پندارند. بعید نیست که خداوند متعال او را متعبد ساخته بوده است که بر شهادت صبر کند و آماده مرگ باشد، تا بدین وسیله او را به درجات والایی برساند که جز با شهادت نمی رسد و نیز می دانست که با این کار، اطاعت خدا می کند؛ اطاعتی که اگر به جز آن هم مکلف می شد، آن را رد نمی کرد و امیر مؤمنان با این کار، خود را به هلاکت نیفکنده و بر کشته شدن خود کمک نکرده است، کمک کردنی که نزد خردمندان ناپسند است. اما «علم امام حسین علیه السلام به این که کوفیان یاری اش نمی کنند»، ما یقین به این نداریم، چون نه دلیل عقلی برای آن هست، نه چیزی شنیده شده است. اگر هم علم به آن داشت، پاسخش همان پاسخی است که در مورد علم امیر مؤمنان علیه السلام به زمان شهادتش و قاتلش گفتم. اما این ادعای او که ما (شیعیان) می گوئیم: «حسین علیه السلام جای آب را می دانست و می توانست آب تهیه کند»، ما چنین نمی گوئیم و در هیچ روایتی هم چنین نیامده است. به علاوه، آب طلبیدن و تلاش امام علیه السلام برای تهیه آب، برخلاف آن حکم می کند

پاسخ علامه طباطبایی

و اگر ثابت شود که او بر جای آب آگاه بود، باز هم عقلاً ممنوع نیست که وی متعبد و مکلف به ترك تلاش برای آب طلبیدن بوده است، از آن رو که جلوگیری شده بود، همان گونه که درباره امیر مؤمنان یاد کردیم، جز آن که ظاهر حال، برخلاف آن است، آن سان که پیش تر گفتیم. سخن درباره علم امام حسن علیه السلام به سرانجام سپردن حکومت به معاویه، برخلاف آن است که گذشت. در روایت است که او به فرجام کار آگاه بود و شاهد حال هم گواه آن است، جز آن که وی با آن کار، جلوی شتاب در کشته شدن خود و تسلیم شدن یارانش را به معاویه گرفت و لطفی در آن بود که وی تا زمان وفاتش زنده بماند و لطفی برای باقی ماندن بسیاری از پیروان، خانواده و فرزندان او بود، و نیز دفع فسادى در دین که می توانست از فسادى که با آتش بس او پدید آمد، بسی بزرگ تر باشد و او داناتر بود که چه کرده است، به همان دلیل که یاد کردیم و جهات آن را بیان کردیم. (پایان کلام شیخ مفید) علامه مجلسی می افزاید: سیّد مهنا بن سنان نیز همین سؤال را از علامه حلّی در مورد امیر مؤمنان پرسید. وی جواب داد که: احتمال دارد او را از وقوع شهادت در آن شب خبر داده بودند؛ ولی نمی دانست در چه وقتی از آن شب یا در کجا کشته می شود و پاسخ دیگر این که تکلیف حضرتش با تکلیف ما متفاوت است. پس جایز است که خون شریف خود را در راه خدای متعال نثار کند، همان گونه که بر مجاهد، واجب است پایداری کند، هر چند مقاومتش به شهادت بینجامد.

پاسخ علامه طباطبایی علامه سیّد محمد حسین طباطبایی _ رضوان الله تعالی علیه _ در این باره می فرماید: امام علیه السلام به حقایق جهان هستی، در هرگونه شرایطی وجود داشته باشند، به اذن

خدا واقف است، اعم از آنها که تحت حس قرار دارند و آنها که بیرون از دایره حس اند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده. دلیل این مطلب، از راه نقل، روایات متواتری است که در جوامع حدیث شیعیه مانند کتاب الکافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و کتاب بحار الأنوار و غیر آنها ضبط شده است. به موجب این روایات که به حدّ و حصر نمی آیند، امام علیه السلام از راه موهبت الهی و نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجّهی می داند... نکته ای که باید به سوی آن عطف توجّه کرد، این است که این گونه علم موهبتی به موجب ادلّه عقلی و نقلی که آن را اثبات می کند، قابل هیچ گونه تخلف نیست و تغییر نمی پذیرد و سر مویی به خطا نمی رود و به اصطلاح، علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلّق گرفته است. همچنین لازمه این مطلب این است که هیچ گونه تکلیفی به متعلّق این گونه علم (از آن جهت که متعلّق این گونه علم و حتمی الوقوع است) تعلّق نمی گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی کند؛ زیرا تکلیف، همواره از راه امکان به فعل تعلّق می گیرد و از راه این که فعل و ترکش هر دو در اختیار مکلف اند، فعل یا ترک خواسته می شود؛ و اما از جهت ضروری الوقوع و متعلّق قضای حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد. مثلاً صحیح است خدا به بنده خود بفرماید: فلان کاری که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار توست، بکن؛ ولی محال است بفرماید: فلان کاری را که به موجب مشیّت تکوینی و قضای حتمی من البته تحقق خواهد یافت و برو برگرد ندارد، بکن یا مکن؛ زیرا چنین امر و نهی ای لغو و

بی اثر است . همچنین انسان می تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد ، اراده کرده ، برای خود مقصد و هدف قرار دهد و برای تحقق دادن آن به تلاش و کوشش پردازد؛ ولی هرگز نمی تواند امری را که به طور یقین (بی تغییر و تخلف) و به طور قضای حتمی شدنی است ، اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده ، تعقیب کند؛ زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان ، کم ترین تأثیری در امری که به هر حال شدنی است و از آن جهت که شدنی است ، ندارد . از این بیان روشن می شود که: 1 . این علم موهبتی امام علیه السلام اثری در اعمال او و ارتباطی با «تکالیف خاصّ» او ندارد و اصولاً هر امر مفروض ، از آن جهت که متعلّق قضای حتمی و حتمی الوقوع است ، متعلّق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی شود. آری . متعلّق قضای حتمی و مشیّت قاطع حق تعالی همان رضا به قضای الهی است ، چنان که سیدالشهدا علیه السلام در آخرین ساعت زندگی در میان خاک و خون می گفت: «راضی به تقدیر تو و تسلیم فرمان توام، که معبودی جز تو نیست» و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند ، فرمود: «رضای خدا، رضای ما خاندان است». 2 . حتمی بودن فعل انسان از نظر تعلق قضای الهی منافاتی با اختیاری بودن آن از نظر فعالیت اختیاری انسان ندارد؛ زیرا قضای آسمانی به فعل (با همه چگونگی های آن) تعلق گرفته است ، نه به مطلق فعل . مثلاً خداوند خواسته است که انسان فلان فعل اختیاری را به اختیار خود انجام دهد و در این صورت ، تحقق خارجی این فعل اختیاری از آن جهت که متعلّق خواست خداست ، حتمی و غیرقابل اجتناب است و

در عین حال اختیاری است و نسبت به انسان، صفت امکان دارد. 3. این که ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است، نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت، مانند این که گفته شود: اگر سیدالشهدا علیه السلام علم به واقع داشت، چرا مُسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط صیداوی نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آن که خدا می فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ (1) خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید»؟ (2)

1- بقره، آیه 195 .

2- بررسی های اسلامی: ص 170_167 .

الفصل الخامس: من الاغتيال إلى الاستشهاد 5 / 1 أمر الإمام بالإحسان إلى قاتله 5 / 1 - أطيبوا طعامه وألينوا فراشه أنساب الأشراف - في ذكر ما جرى بعد اغتيال الإمام عليه السلام: - أمّا ابن ملجم فأخذ وأدخل على عليّ، فقال: أطيبوا طعامه وألينوا فراشه، فإن أعش فأنا وليّ دمي؛ فإما عفوت وإما اقتصصت، وإن أمت فألحقوه بي «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (1). (2)

الإمام الباقر عليه السلام: إن عليّ بن أبي طالب عليه السلام خرج يُوقظ الناس لصلاة الصبح، فصرّبه عبد الرحمن بن ملجم بالسيف على أم رأسه، فوقع على ركبتيه وأخذه فالتزمه حتى أخذه الناس وحمل عليّ حتى أفاق، ثم قال للحسن والحسين عليهما السلام: احبسوا هذا الأسير وأطعموه واسقوه وأحسنوا إيساره، فإن عشت فأنا أولى بما صنع بي؛ إن شئت استقدت وإن شئت عفوت وإن شئت صالحت، وإن مت فذلك إليكم، فإن بدا لكم أن تقتلوه فلا تمثلوا به. (3)

1- البقرة: 190 .

2- أنساب الأشراف: ج 3 ص 256، الإمامة والسياسة: ج 1 ص 181، تاريخ دمشق: ج 42 ص 559، أسد الغابة: ج 4 ص 113 الرقم 3789 كلاهما عن محمد بن سعد وفيهما «أخاصمه عند رب العالمين» بدل الآية .

3- قرب الإسناد: ص 143 ح 515 عن أبي البختری عن الإمام الصادق عليه السلام، الجعفریات: ص 53 نحوه، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 312، روضة الواعظين: ص 153؛ السنن الكبرى: ج 8 ص 317 ح 16759 عن إبراهيم بن محمد وفي الثلاثة الأخيرة من «أطعموه...»، تاريخ دمشق: ج 42 ص 557 عن أنس بن عياض نحوه وكلاهما عن الإمام الصادق عنه عليهما السلام .

فصل پنجم : از ترور تا شهادت

5 / 1 فرمان امام درباره نیکی کردن با قاتلش

5 / 1_1 خوراکش را نیکو و بسترش را نرم کنید

فصل پنجم : از ترور تا شهادت 5 / 1 فرمان امام درباره نیکی کردن با قاتلش 5 / 1_1 خوراکش را نیکو و بسترش را نرم کنید آنساب الأشراف_ در ذکر آنچه پس از ترور امام علیه السلام پیش آمد_: ابن ملجم را گرفته ، نزد علی علیه السلام آوردند. فرمود: «خوراکش را خوب و بسترش را نرم کنید. اگر زنده ماندم، من صاحب اختیار خون خویشم، یا عفو می کنم یا قصاص، و اگر مُردم، او را به من ملحق کنید (و تجاوز از حد نکنید، که خداوند تجاوزگران را دوست نمی دارد)».

امام باقر علیه السلام: علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون شد و مردم را برای نماز صبح بیدار می کرد که عبد الرحمان بن ملجم با شمشیر بر فرق سر او زد . حضرت به دوزانو افتاد و ابن ملجم را گرفت و چسبید، تا این که مردم او را دستگیر کردند و علی علیه السلام را بردند، تا به هوش آمد . سپس به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: «این اسیر را زندانی کنید، به او آب و غذا بدهید و با او خوش رفتاری کنید. اگر زنده ماندم، من شایسته ترم که درباره آنچه با من شد، تصمیم بگیرم ، اگر خواستم قصاص می کنم و اگر خواستم می بخشم و اگر خواستم مصالحه می کنم. اما اگر مُردم ، اختیار با شماست . اگر خواستید او را بکشید ، اما مُثله اش نکنید».

الإمام عليّ عليه السلام لَمَّا أُتِيَ بِابْنِ مُلْجَمٍ أُسِيرًا عِنْدَهُ: إِنَّهُ أُسِيرٌ؛ فَأَحْسِنُوا نَزْلَهُ، وَكْرِمُوا مَثْوَاهُ؛ فَإِنْ بَقِيَتْ قَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ، وَإِنْ مُتُّ فَاقْتُلُوهُ قَتَلْتِي «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (1). (2)

مقتل أمير المؤمنين عن عامر الشعبي: لَمَّا ضَرَبَ رَبِّ عَلِيٍّ تِلْكَ الضَّرْبَةَ قَالَ: مَا فَعَلَ ضَارِبِي؟ قَالُوا: قَدِ أَخَذْنَاهُ. قَالَ: أَطْعَمُوهُ مِنْ طَعَامِي، وَاسْقُوهُ مِنْ شَرَابِي؛ فَإِنْ أَنَا عَشْتُ رَأَيْتُ فِيهِ رَأْيِي، وَإِنْ أَنَا مُتُّ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً لَا تَزِيدُوهُ عَلَيْهَا. (3)

المستدرك على الصحيحين عن الشعبي: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ عَلِيًّا تِلْكَ الضَّرْبَةَ أَوْصَى بِهِ عَلِيٌّ فَقَالَ: قَدِ ضَرَبْتَنِي فَأَحْسِنُوا إِلَيْهِ وَالْبِنَا لَهُ فِرَاشُهُ؛ فَإِنْ أَعِشَ فَهَضْمٌ (4) أَوْ قِصَاصٌ، وَأَنْ أَمُتَ فَعَالِجَةٌ؛ فَإِنِّي مُخَاصِمُهُ عِنْدَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ. (5)

الفتوح: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْتَدُهُ وَيَقُولُ لِمَنْ فِي مَنْزِلِهِ: أَرْسَلْتُمْ إِلَى أُسَيْرِكُمْ طَعَامًا؟ (6)

1- البقرة: 190.

2- الطبقات الكبرى: ج 3 ص 35، أنساب الأشراف: ج 3 ص 261، أسد الغابة: ج 4 ص 111 الرقم 3789، تاريخ دمشق: ج 42 ص 558، المناقب للخوارزمي: ص 391 ح 407 كلها عن محمد ابن الحنفية.

3- مقتل أمير المؤمنين: ص 40 ح 23، المناقب للخوارزمي: ص 388 ح 403، الفصول المهمة: ص 134 كلاهما نحوه؛ كشف الغمة: ج 2 ص 59.

4- يُقَالُ: هَضَمَ لَهُ مِنْ حَقِّهِ: تَرَكَ لَهُ مِنْهُ شَيْئًا عَنْ طَيْبِ نَفْسٍ (تاج العروس: ج 17 ص 760 «هضم»).

5- المستدرك على الصحيحين: ج 3 ص 155 ح 4691، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 37، أسد الغابة: ج 4 ص 113 الرقم 3789 كلاهما نحوه.

6- الفتوح: ج 4 ص 279.

امام علی علیه السلام آن گاه که ابن ملجم را به عنوان اسیر به نزد او آوردند، فرمود: «او اسیر است. با او رفتار خوب داشته باشید و جای خوب به او بدهید. اگر ماندم، یا می کشم یا می بخشم و اگر مُردم او را به سزای کشتن من بکشید» و تجاوز از حدّ نکنید، که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد».

مقتل امیر المؤمنین به نقل از عامر شعبی: چون آن ضربت بر علی علیه السلام وارد شد، می پرسید: ضارب من چه شد؟ گفتند: گرفتیمش. فرمود: «از غذای من به او بخورانید و از آنچه می نوشم، به او بنوشانید. اگر زنده ماندم، بینم با او چه می کنم و اگر مُردم، تنها يك ضربت بر او بزنید، نه بیشتر».

المستدرک علی الصحیحین به نقل از شعبی: چون ابن ملجم آن ضربت را بر علی علیه السلام زد، حضرت سفارش او را کرد و فرمود: «او به من ضربت زده است. به او نیکی کنید و بسترش را نرم کنید. اگر ماندم، یا بخشش یا قصاص، و اگر مُردم، او را بکشید، که من نزد پروردگارم با او مخاصمه خواهم داشت».

الفتوح: علی علیه السلام از او (قاتل خویش) احوالپرسی می کرد و به اهل خانه می فرمود: «آیا برای اسیرتان غذا فرستادید؟».

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أشياخه: أغميَ عليه ساعة طويلاً وأفاق _ وكذلك كان رسولُ الله صلى الله عليه وآله يُغمى عليه ساعة طويلاً ويُفيقُ أخرى؛ لأنه صلى الله عليه وآله كان مَسْموماً _ فلَمَّا أفاق ناولَهُ الحَسَنُ عليه السلام قِعْباً (1) من لَبَنٍ، فَشَرِبَ مِنْهُ قَلِيلاً ثُمَّ نَحَاهُ عَنْ فِيهِ وَقَالَ: إِحْمِلُوهُ إِلَى أُسَيْرِكُمْ، ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِحَقِّي عَلَيْكَ يَا بُنَيَّ إِلَّا مَا طَيَّبْتُمْ مَطْعَمَهُ وَمَشْرَبَهُ، وَارْفُقُوا بِهِ إِلَى حِينِ مَوْتِي، وَتَطْعِمُوهُ مِمَّا تَأْكُلُ وَتَسْقِيهِ مِمَّا تَشْرَبُ حَتَّى تَكُونَ أَكْرَمَ مِنْهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ حَمَلُوا إِلَيْهِ اللَّبَنَ وَأَخْبَرُوهُ بِمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّهِ. (2)

5 / 1 _ إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ إِمَامَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ -: يَا بُنَيَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ، لَا أَلْفَيْتَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا، تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي. أَنْظَرُوا إِذَا أَمُتُّ مِنْ ضَرِبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، وَلَا تَمَثَّلُوا بِالرَّجُلِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ! (3)

الاستيعاب: لَمَّا أَخِذَ [ابْنُ مُلْجَمٍ] قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِحْبِسُوهُ؛ فَإِن مِتُّ فَاقْتُلُوهُ، وَلَا تَمَثَّلُوا بِهِ، وَإِن لَمْ أَمُتْ فَالْأَمْرُ إِلَيَّ فِي الْعَفْوِ أَوْ الْقِصَاصِ. (4)

1- القَعْبُ: القَدْحُ الصَّخْمُ، الغَلِيظُ، الجافِي (لسان العرب: ج 1 ص 683 «قعب»).

2- بحار الأنوار: ج 42 ص 289.

3- نهج البلاغة: الكتاب 47، روضة الواعظين: ص 152؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 148، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 435، المعجم الكبير: ج 1 ص 100 ح 168، تهذيب الآثار (مسند علي بن أبي طالب): ص 75 ح 137 وفيه إلى «بالرجل»، المناقب للخوارزمي: ص 386 ح 401 والثلاثة الأخيرة عن إسماعيل بن راشد، الرياض النضرة: ج 3 ص 238.

4- الرياض النضرة: ج 3 ص 236، الاستيعاب: ج 3 ص 219 الرقم 1875، وفيه «اجلسوه» بدل «احبسوه».

5 / 1 _ 2 مبدا مثله اش کنید!

بحار الأنوار_ به نقل از لوط بن یحیی ، از اساتیدش در روایت _: [علی علیه السلام] ساعتی طولانی بی هوش بود و به هوش آمد (پیامبر خدا نیز چنین بود، یعنی ساعتی طولانی بی هوش می شد و دوباره به هوش می آمد؛ چرا که آن حضرت هم مسموم شده بود). چون به هوش آمد، امام حسن علیه السلام ظرف شیری به وی داد. اندکی از آن نوشید . سپس آن را از دهانش دور ساخت و فرمود: «نزد اسیرتان ببرید». سپس به حسن علیه السلام فرمود: «فرزندم! به حقی که بر تو دارم ، قسمت می دهم که آب و غذایش را خوب قرار دهید و تا لحظه مرگ من با او مدارا کنید. از آنچه خود می خوری و می نوشی به او هم بخوران و بنوشان تا برتر از او باشی». در آن هنگام شیر نزد ابن ملجم بردند و آنچه را امیر مؤمنان درباره او گفته بود ، به او خبر دادند.

5 / 1 _ 2 مبدا مثله اش کنید! امام علی علیه السلام_ در وصیّتی که پس از ضربت ابن ملجم ملعون به امام حسن و امام حسین علیهما السلام داشت _: ای فرزندان عبدالمطلب! مبدا که خود را به خون های مسلمانان بیالایید و بگویید: امیر مؤمنان کشته شده است. هلا، که به قصاص خون من جز قاتلم را نکشید! بنگرید، اگر من از این ضربت او مُردم، به او يك ضربت در مقابل آن ضربت بزنید . این مرد را مُثله نکنید، که از پیامبر خدا شنیدم می فرمود: «از مثله کردن پرهیزید، هرچند نسبت به سگ هار و گزنده!». .

الاستیعاب: چون او (ابن ملجم) را گرفتند، علی علیه السلام فرمود: «او را حبس کنید . اگر من مُردم، او را بکشید، ولی مُثله اش نکنید و اگر مُردم، پس تصمیم عفو یا قصاص با خود من است». .

5 / 1 _ 3 ألم أحسن إليك؟ !تاريخ الطبري عن إسماعيل بن راشد: قال عليّ: عَلِيٌّ بِالرَّجُلِ [ابن مُلْجَمٍ] ، فَادْخَلَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَيَّ عَدُوِّ اللَّهِ ، أَلَمْ أَحْسِنَ إِلَيْكَ ؟ ! قَالَ : بَلَى ، قَالَ : فَمَا حَمَلَكَ عَلَيَّ هَذَا ؟ قَالَ : سَمِعْتُهُ أَرْبَعِينَ صَبَّاحًا ، وَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَقْتُلَ بِهِ شَرَّ خَلْقِهِ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا أَرَاكَ إِلَّا مَقْتُولًا بِهِ ، وَلَا أَرَاكَ إِلَّا مِنْ شَرِّ خَلْقِهِ . (1)

5 / 2 خِطَابُ أُمِّ كَلْثُومٍ لِابْنِ مُلْجَمٍ تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ عَنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ رَاشِدٍ : إِنَّ النَّاسَ دَخَلُوا عَلَيَّ الْحَسَنِ فَرَزَعِينَ لِمَا حَدَّثَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ ، فَبَيْنَمَا هُمْ عِنْدَهُ وَابْنُ مُلْجَمٍ مَكْتُوفٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ نَادَتْهُ أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ وَهِيَ تَبْكِي : أَيَّ عَدُوِّ اللَّهِ ! لَا بَأْسَ عَلَيَّ أَبِي ، وَاللَّهِ مُخْزِيكَ ، قَالَ : فَعَلَى مَنْ تَبْكِينَ ؟ وَاللَّهِ لَقَدْ اشْتَرَيْتُهُ بِأَلْفٍ ، وَسَمَّمْتُهُ بِأَلْفٍ ، وَلَوْ كَانَتْ هَذِهِ الضَّرْبَةُ عَلَيَّ جَمِيعِ أَهْلِ الْمِصْرِ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ . 2

1- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 145 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 99 ح 168 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 435 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 30 ح 6 عن عمر بن عبد الرحمن بن نفيح بن جعدة بن هبيرة ، المناقب للخوارزمي : ص 383 ح 401 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 328 .

5 / 1_ 3 آیا با تو نیکی نکردم؟

5 / 2 خطاب اُمّ کلثوم به ابن ملجم

5 / 1_ 3 آیا با تو نیکی نکردم؟ تاریخ الطبری_ به نقل از اسماعیل بن راشد _: علی علیه السلام فرمود: «آن مرد (ابن ملجم) را بیاورید». او را نزد علی علیه السلام آوردند. سپس فرمود: «ای دشمن خدا! آیا به تو نیکی نکرده بودم؟». گفت: چرا. فرمود: «پس چه چیزی تو را بر این کار وا داشت؟». گفت: چهل روز تیغ خود را تیز کردم و از خدا خواستم که با آن، بدترینِ خلقش کشته شود! حضرت فرمود: «جز این نمی بینم، که با همین تیغ کشته می شوی و تو را نمی بینم، جز این که از بدترین خلقِ خدایی».

5 / 2 خطاب اُمّ کلثوم به ابن ملجم تاریخ الطبری_ به نقل از اسماعیل بن راشد _: مردم به حضور حسن علیه السلام آمدند و از حادثه ای که برای علی علیه السلام پیش آمده بود، بی تاب بودند. در همان حال که ابن ملجم هم دست بسته در برابرش بود، اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام با گریه خطاب به او گفت: ای دشمن خدا! پدرم را باکی نیست [و بهبود خواهد یافت]. خدا تو را خوار می کند. گفت: پس بر چه کس گریه می کنی؟ به خدا سوگند، شمشیر را به هزار [درهم] خریدم و با هزار [درهم] آن را زهراگین کردم. اگر این ضربت بر همه اهل شهر وارد می شد، یکی هم زنده نمی ماند.

5 / 3 زيارة الطيبمقاتل الطالبيين عن عمر بن تميم وعمرو بن أبي بكر: إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا ضَرَبَ جُمُعَ لَهُ أَطِبَاءُ الكَوْفَةِ؛ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِجَرْحِهِ مِنْ أَثِيرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ هَانِي السَّكُونِيِّ، وَكَانَ مُتَطَبِّبًا صَاحِبَ كُرْسِيِّ يُعَالِجُ الجِرَاحَاتِ، وَكَانَ مِنَ الأَرْبَعِينَ غُلَامًا الَّذِينَ كَانَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ أَصَابَهُمْ فِي عَيْنِ التَّمْرِ فَسَبَاهُمْ، وَإِنَّ أَثِيرًا لَمَّا نَظَرَ إِلَى جَرْحِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا بِرِئَةِ شَاةٍ حَارَّةٍ وَاسْتَخْرَجَ عِرْقًا مِنْهَا، فَأَدَخَلَهُ فِي الجُرْحِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهُ فَإِذَا عَلَيْهِ بَيَاضُ الدَّمَاعِ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِعْهَدْ عَهْدَكَ؛ فَإِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ قَدْ وَصَلَتْ صَدْرَتُهُ إِلَى أُمَّ رَأْسِكَ. (1)

5 / 4 وصايا الإمام تاريخ دمشق عن عقبه بن أبي الصهباء: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلَجِّمٍ عَلِيًّا دَخَلَ عَلَيْهِ الحَسَنُ وَهُوَ بَاكٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا بُنَيَّ؟ قَالَ: وَمَا لِي لَا أَبْكِي وَأَنْتَ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الآخِرَةِ، وَآخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ احْفَظْ أَرْبَعًا وَأَرْبَعًا لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ، قَالَ: وَمَا هُنَّ يَا أَبَتِي؟ قَالَ: إِنَّ أَعْنَى الغِنَى العَقْلُ، وَأَكْبَرَ الفَقْرِ الحُمُقُ، وَأَوْحَشَ الوَحْشَةِ العُجْبُ، وَأَكْرَمَ الحَسَبِ الكَرَمُ وَحُسْنُ الخُلُقِ. قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَتِي هَذِهِ الأَرْبَعُ، فَأَعْطِنِي الأَرْبَعَ الأُخَرَ، قَالَ: إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الأَحْمَقِ؛ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ، وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الكَذَّابِ؛ فَإِنَّهُ يَقْرِبُ إِلَيْكَ البَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ القَرِيبَ، وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ البَخِيلِ؛ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا يَكُونُ إِلَيْهِ، وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الفَاجِرِ؛ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ. (2).

1- مقاتل الطالبيين: ص 51، الاستيعاب: ج 3 ص 221 الرقم 1875 عن عبد الله بن مالك نحوه.

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 561، دستور معالم الحكم: ص 75، كنز العمال: ج 16 ص 266 ح 44388، ينابيع المودة: ج 2 ص 417 ح 157؛ نهج البلاغة: الحكمة 38 وفي الثلاثة الأخيرة من «يا بُنَيَّ، احْفَظْ أَرْبَعًا وَأَرْبَعًا...»، كشف الغمّة: ج 2 ص 198 عن الإمام الحسن عليه السلام وكلها نحوه، بحار الأنوار: ج 78 ص 111 ح 6.

5 / 3 دیدار پزشك**5 / 4 وصیت های امام**

3 / 5 دیدار پزشك مقاتل الطالبیین_ به نقل از عمر بن تمیم و عمرو بن ابی بكار_: چون علی علیه السلام ضربت خورد، همه پزشكان كوفه را برای او گرد آوردند . هیچ كس از آنان از اثیر بن عمرو بن هانی سكونی نسبت به جراحی او داناتر نبود. او طیبِ مداواگر و صاحب كرسی بود و جراحی ها را درمان می كرد و از جمله چهل جوانی بود كه خالد بن ولید ، آنان را در «عین التمر» به اسارت گرفته بود. چون اثیر به زخم امیر مؤمنان نگاه كرد، ریه گرم گوسفندی طلبید و از آن رگی بیرون كشید و آن را در شكاف زخم گذاشت ، سپس بیرون آورد كه سفیدی مغز بر آن بود. گفت: ای امیر مؤمنان، وصیت خود را بكن . ضربت دشمن خدا به مغز سرت رسیده است.

4 / 5 وصیت های امامتاریخ دمشق_ به نقل از عقبه بن ابی صهباء_: چون ابن ملجم؛ علی علیه السلام را ضربت زد، حسن علیه السلام گریان بر او وارد شد. فرمود: «پسرم! چرا گریه می کنی؟». گفت: چرا گریه نکنم، در حالی كه تو در اولین روز آخرت و آخرین روز دنیایی؟ فرمود: «پسرم! چهار چیز و چهار چیز را مراقبت كن . با عمل به آنها سفارش، هر كار كنی ، زیان نمی بینی». گفت: آن چهار چیز كدام است ، پدر؟ فرمود: «خرد، سرشارترین ثروت است . حماقت، بزرگ ترین فقر است . عجب، وحشتناك ترین تنهایی است ، و بزرگواری و اخلاق نیکو، برترین شرافت است». [حسن علیه السلام] گوید: گفتم: پدر! این شد چهارتا . آن چهار سفارش دیگر را هم بفرما. فرمود: «از دوستی با نادان بپرهیز، چرا كه می خواهد به تو سود برساند، ولی زیان می زند؛ از دوستی با دروغگو برحذر باش، چرا كه دور را برایت نزدیک جلوه می دهد و نزدیک را دور ؛ از رفاقت با بخیل بپرهیز، چرا كه در شدیدترین حالت نیاز، از تو دریغ می كند؛ و از دوستی با گنهكار بپرهیز، چرا كه تو را به اندك می فروشد».

الإمام عليّ عليه السلام من وصيّة له للحسن والحسين عليهما السلام ما ضرب به ابن ملجم لعنه الله: أوصيكمما بتقوى الله، وألا تبغيا الدنيا وإن بغتكما، ولا تأسفا على شيء منها زوي عنكما، وقولا بالحق، وأعمالا للأجر، وكونا للظالم خصما، وللمظلوم عوناً. أوصيكمما وجميع ولدي وأهلي ومن بلغه كتابي بتقوى الله ونظم أمركم وصلاح ذات بينكم؛ فإني سمعت جدكما صلى الله عليه وآله يقول: صلاح ذات البين أفضل من عامة الصلاة والصيام. والله الله في الأيتام؛ فلا تغبوا (1) أفواههم، ولا يضيعوا بحضرتكم. والله الله في جيرانكم؛ فإنهم وصية نبيكم. ما زال يوصي بهم حتى ظننا أنه سيورثهم. والله الله في القرآن، لا يسبقكم بالعمل به غيركم. والله الله في الصلاة؛ فإنها عمود دينكم. والله الله في بيت ربكم، لا تخلوه ما بقيتم؛ فإنه إن ترك لم تناظروا. والله الله في الجهاد بأموالكم وأنفسكم وألسنتكم في سبيل الله. وعليكم بالتواصل والتبادل، وإياكم والتدابير والتقاطع. لا تتركوا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فيؤلى عليكم شراؤكم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم. ثم قال: يا بني عبد المطلب، لا أفيئكم تخوضون دماء المسلمين خوفاً، تقولون: قتل أمير المؤمنين. ألا لا تقتلن بي إلا قاتلي. أنظروا إذا أنا مت من صدريته هذه، فأضربوه ضربة بضربة، ولا تمثلوا بالرجل؛ فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إياكم والمثلة ولو بالكلب العقور. (2)

1- أي لا تجيعوهم بأن تطعموهم يوماً وتتركوهم يوماً (بحار الأنوار: ج 42 ص 257).

2- نهج البلاغة: الكتاب 47، روضة الواعظين: ص 152؛ المعجم الكبير: ج 1 ص 101 ح 168، المناقب للخوارزمي: ص 385 ح 401 كلاهما عن إسماعيل بن راشد، جواهر المطالب: ج 2 ص 101 كلها نحوه.

امام علی علیه السلام_ در وصیّتی به امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس از ضربتِ ابن ملجم ملعون_: شما دو تن را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و این که در پی دنیا نروید، هر چند دنیا در پی شما باشد. بر آنچه از دنیا که از دستتان می‌رود، تأسّف نخورید. حق بگویید و برای اجر [آخرت] عمل کنید. خصم ستمگر و یاور مظلوم باشید. شما و همه فرزندان و خانواده ام را و هر کس را که این نامه ام به او می‌رسد، به تقوای الهی، نظم در کارها و آشتی دادن میان خودتان سفارش می‌کنم. همانا از جدّتان شنیدم که می‌فرمود: «آشتی دادن میان افراد از همه نماز و روزه بهتر است». خدای را، خدای را، در مورد یتیمان! مبادا دهانشان را گاهی سیر نگه دارید و گاه گرسنه بدارید و در حضور شما تباه شوند. خدای را، خدای را درباره همسایگان، که این سفارش پیامبران است. پیوسته نسبت به آنان سفارش می‌کرد، تا حدّی که پنداشتیم آنان را از ارثبران قرار می‌دهد. خدای را، خدای را درباره قرآن! مبادا دیگران در عمل به آن از شما جلو بیفتند. خدای را، خدای را درباره نماز، که ستون دین شماست! خدای را، خدای را درباره خانه پروردگارتان! تا هستید، آن را خالی (از زائر) نگذارید؛ چرا که اگر خانه خداها شود، [از عذاب الهی] مهلت داده نمی‌شوید. خدای را، خدای را درباره جهاد با اموال و جان‌ها و زبان‌هایتان در راه خدا! بر شما باد پیوند و بذل و بخشش به یکدیگر و پرهیزید از پشت کردن به هم و قطع رابطه! امر به معروف و نهی از منکر را وا نگذارید که در نتیجه، بدان‌تان بر شما مسلط شوند و آن‌گاه دعا کنید و دعایتان مستجاب نشود. ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا ببینم که وارد خون‌های مسلمانان شده‌اید و می‌گویید: امیر مؤمنان کشته شده است. هلا که به قصاص خون من، جز قاتلم را نکشید! بنگرید، اگر من از این ضربت مُردم، به او يك ضربت در مقابل آن ضربت بزنید. این مرد را مُثله نکنید، که از پیامبر خدا شنیدم می‌فرمود: «از مُثله کردن پرهیزید، هر چند نسبت به سگ‌ها و گزنده!».

الكافي عن عبد الرحمن بن الحجاج: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، أَوْصَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرَسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ إِنَّ صَدَّائِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. ثُمَّ إِنِّي أَوْصِيكَ يَا حَسَنُ وَجَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَوُلْدِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَلَا تَمُوتَنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ» وَأَنَّ الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَنْظَرُوا ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصِي لَوْهُمْ يُهَوَّنُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ الْحِسَابَ. اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ؛ فَلَا تُعْتَبَرُوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضْعِعُوا بِحَضْرَتِكُمْ؛ فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَعْنِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ، كَمَا أَوْجَبَ لِأَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ. اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ؛ فَلَا يَسْقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ أَحَدٌ غَيْرَكُمْ. اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى بِهِمْ، وَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يوصي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورِّثُهُمْ. اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ؛ فَلَا يَخْلُو مِنْكُمْ مَا بَيْتُهُمْ؛ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطَرُوا، وَأَدْنَى مَا يَرْجِعُ بِهِ مَنْ أُمَّهُ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ مَا سَلَفَ. اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ؛ فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ، إِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ. اللَّهُ اللَّهُ فِي الزَّكَاةِ؛ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ. اللَّهُ اللَّهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؛ فَإِنَّ صِيَامَهُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ. اللَّهُ اللَّهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ؛ فَشَارِكُوهُمْ فِي مَعَايِشِكُمْ. اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَالسِّبْيِ؛ فَإِنَّهَا يُجَاهِدُ رَجُلَانِ: إِمَامٌ هُدَى، أَوْ مُطِيعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهِ دَاهٍ. اللَّهُ اللَّهُ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ؛ فَلَا يُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَبَيْنَ ظَهْرَانِكُمْ وَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ. اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ لَمْ يُحَدِّثُوا حَدِيثًا وَلَمْ يُؤْوُوا مُحَدِّثًا؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى بِهِمْ، وَلَعَنَّ الْمُحَدِّثَ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ، وَالْمُؤْوِيَّ لِلْمُحَدِّثِ. اللَّهُ اللَّهُ فِي النِّسَاءِ وَفِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ؛ فَإِنَّ آخِرَ مَا تَكَلَّمُ بِهِ نَبِيُّكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِالضَّعِيفِينَ: النِّسَاءِ، وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ. الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، يَكْفِيكُمْ اللَّهُ مَنْ آذَاكُمْ وَبَغَى عَلَيْكُمْ، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولِي اللَّهُ أَمْرَكُمْ شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ، وَعَلَيْكُمْ يَا بَنِيَّ بِالتَّوَّاصِلِ وَالتَّبَادُلِ وَالتَّبَارُّ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّمَّاطُحَ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَرُّقَ، «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالتَّعَدُّونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (1)، حَفِظْكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ، وَحَفِظْ فِيكُمْ نَبِيَّكُمْ، أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. (2)

1- المائدة: 2.

2- الكافي: ج 7 ص 49 ح 7، تهذيب الأحكام: ج 9 ص 176 ح 714 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام وعن سليم بن قيس، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 189 ح 5433 عن سليم بن قيس، تحف العقول: ص 197، نهج البلاغة: الكتاب 45: المعجم الكبير: ج 1 ص 101 ح 168 عن إسماعيل بن راشد، تاريخ الطبري: ج 5 ص 147، مقتل أمير المؤمنين: ص 45 ح 30 عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، مقاتل الطالبين: ص 51 عن عمر بن تميم وعمرو بن أبي بكر، المناقب للخوارزمي: ص 385 ح 401 عن إسماعيل بن راشد، البداية والنهاية: ج 7 ص 328 كلها نحوه.

الکافی_ به نقل از عبد الرحمان بن حجاج_ : امام موسی بن جعفر علیهما السلام وصیت امیر مؤمنان را برایم فرستاد و آن، چنین بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان . این چیزی است که علی بن ابی طالب وصیت کرده است. وصیت کرده است که گواهی می دهد جز خدای یکتا معبودی نیست و شریکی ندارد و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست . او را به هدایت و آیین حق فرستاد، تا او را بر همه دین ها غالب سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. درود خدا بر او و خاندانش! سپس، همانا نماز و عبادت و حیات و مرگم برای خداوند ، پروردگار جهانیان است، شریکی ندارد، به این فرمان یافته ام و من از مسلمانانم. سپس_ ای حسن_ تو را و همه خانواده و فرزندانم را و هرکس را که این نامه ام به او برسد ، سفارش می کنم به تقوای الهی و این که جز به مسلمانی نپذیرد، همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید . همانا از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: آشتی دادن میان افراد، از همه نماز و روزه، برتر است و آنچه نبود کننده و زداینده دین است، تباهی (و اختلاف) میان افراد است. لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم! به بستگانتان بنگرید، به آنان نیکی کنید، تا خداوند حساب شما را آسان بگیرد. خدای را، خدای را، درباره یتیمان! مبادا دهانشان را گاهی سیر نگه دارید و گاه گرسنه بدارید و در حضور شما تباه شوند. از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: هرکس یتیمی را سرپرستی کند تا به بی نیازی برسد، به خاطر این عمل، خداوند بهشت را بر او واجب می کند، همان گونه که برای خورنده مال یتیم، آتش را واجب کرده است . خدای را، خدای را درباره قرآن! مبادا کسی جز شما در عمل به آن بر شما پیشی بگیرد. خدای را، خدای را درباره همسایگانتان! همانا پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنان سفارش کرد و پیوسته پیامبر خدا نسبت به آنان سفارش می کرد، تا حدّی که پنداشتیم آنان را از ارثبران قرار می دهد. خدای را، خدای را، درباره خانه پروردگارتان! تا هستید، مبادا از شما خالی بماند؛ چرا که اگر وا گذاشته شود، [از عذاب الهی] مهلت داده نمی شوید. هرکس که آهنگ خانه خدا کند، کم ترین بهره ای که می برد ، این است که گناهان گذشته اش آمرزیده می شود. خدای را، خدای را درباره نماز، که بهترین کار است و ستون دین شماس است! خدای را، خدای را، درباره زکات، که خشم پروردگارتان را فرو می نشاند! خدای را، خدای را درباره ماه رمضان، که روزه گرفتن در آن، سپری در مقابل آتش است! خدای را، خدای را درباره فقیران و بینوایان! آنان را در زندگی های خودتان شریک کنید. خدای را، خدای را درباره جهاد با اموال و جان ها و زبان هایتان! همانا دو کس جهاد می کند: پیشوای هدایتگر، یا فرمانبری که به هدایت او اقتدا می کند. خدای را، خدای را درباره دودمان و نسل پیامبرتان! مبادا در حضور شما و میان شما ستم ببینند ، در حالی که شما می توانید از آنان دفاع کنید. خدای را، خدای را، درباره یاران پیامبرتان! آنان که نه بدعتی گذاشتند، نه بدعت گذاری را پناه دادند. همانا پیامبر خدا نسبت به آنان سفارش کرد و بدعت گذار را ، چه از آنان و چه از دیگران و نیز پناه دهنده به بدعت گذار را لعنت کرد. خدای را، خدای را درباره زنان و کنیزانتان! آخرین سخنی که پیامبرتان گفت این بود که: شما را نسبت به دو گروه ناتوان سفارش می کنم: زنان و کنیزانتان . نماز، نماز، نماز! در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری ترسید . هر که شما را بیازارد و بر شما تجاوز کند، خداوند مدافع شماست. آن گونه که خدای متعال فرمانتان داده است، به مردم نیکو بگویید، امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که خداوند بدان شما را بر کارتان مسلط سازد، آن گاه دعا کنید و دعایان علیه آنان مستجاب نشود. فرزندانم! بر شما باد نیکی و بذل و بخشش به یکدیگر . پرهیزید از قطع رابطه و پشت به هم کردن و تفرقه! «و بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید و بر گناه و تجاوز همدیگر را یاری نکنید و از خدا پروا کنید که خداوند، سخت کیفر است.» . شما اهل بیت را خداوند حفظ کند و پیامبرتان را نیز درباره [رفتار و کردار] شما حفظ کند . شما را به خدا می سپارم و سلام و رحمت و برکات الهی را بر شما می خواهم.».

الإمام علي عليه السلام بعد ضربته التي ضربها إياه ابن ملجم وقد جلس الناس حوله يعودونه وطلبوا منه أن يوصيهم: الحمد لله حتى قدره متبعين أمره، وأحمده كما أحب، ولا إله إلا الله الواحد الأحد الصمد كما انتسب. أيها الناس! كل امرئ لاق في فراره ما منه يفر، والأجل مساق النفس إليه، والهرب منه موافاته، كم اطردت الأيام أبحاثها عن مكنون هذا الأمر، فأبى الله عز ذكره إلا إخفاءه، هيئات علم مكنون. أما وصيتي فإن لا تشركوا بالله جل ثناؤه شينا، ومحمدا صلى الله عليه وآله فلا تصدعوا سنيته، أقيموا هذين العمودين، وأوقدوا هذين المصباحين، وخلاكم ذم (1) ما لم تشردوا، حمل كل امرئ مجهوده، وخفف عن الجهد، رب رحيم، وإمام عليم، ودين قوي. أنا بالأمس صاحبكم وأنا اليوم عبرة لكم، وغدا مفارقكم، إن تثبت الوطأة في هذه المزلّة فذاك المراد، وإن تدحض القدم، فإنا كنا في أفياء أغصان وذرى رياح، وتحت ظل غمامة اضمحل في الجو متلفتها، وعفا في الأرض محطها، وإنما كنت جارا جاورك بديني أياما وقد تعقبون مني جنة خلاء، ساكنة بعد حركة، وكاظمة بعد نطق، ليعظكم هذوي وخفوت أطرافي وقد كون أطرافي؛ فإنه أوعظ لكم من التاطق البليغ، ودعتكم وداع مرصد للتلاقي، غدا ترون أيامي، ويكشف الله عز وجل عن سرائري، وتعرفوني بعد خلو مكاني، وقيام غيري مقامي، إن أبق فأنا وليي دمي، وإن أفن فالفناء ميعادي، وإن أعف فالفعل لي قربة، ولكم حسنة، فاعفوا واصفحوا، «ألا تحبون أن يغفر الله لكم» (2). فبالها حسرة على كل ذي غفلة أن يكون عمره عليه حجة أو تؤديه أيامه إلى شقوة، جعلنا الله وإياكم ممن لا يقصر به عن طاعة الله رغبة، أو تحل به بعد الموت بقمة؛ فإنما نحن له وبه. ثم أقبل على الحسن عليه السلام فقال: يا بني ضربة مكان ضربة ولا تأثم (3).

1- يقال: افعل ذلك وخلاك ذم؛ أي أعذرت وسقط عنك الذم (النهاية: ج 2 ص 76 «خلا»).

2- النور: 22.

3- الكافي: ج 1 ص 299 ح 6 عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر رفعه، نهج البلاغة: الخطبة 149 وفيه من «أيها الناس» إلى «غيري مقامي»، إثبات الوصية: ص 165؛ المعجم الكبير: ج 1 ص 96 ح 167 عن عوانة بن الحكم، مروج الذهب: ج 2 ص 436 كلها نحوه.

امام علی علیه السلام هنگامی که ضربت خورد و عیادت کنندگان به دور او گرد آمدند و خواستند که وصیت کند: _ خدای را سپاس، آن گونه که شایسته تقدیر اوست و ما پیرو فرمان اویم. او را می ستایم، آن گونه که دوست دارد. معبودی جز خدای یکتا و بی نیاز نیست، آن گونه که خود معرفی نموده است. ای مردم! هر کس در عین فرار، آنچه را از آن می گریزد، دیدار می کند. اجل، بستر حرکت جان به سوی اوست و گریختن از آن، نزدیک شدن به آن است. چه بسیار روزها سپری کردم که از حقیقت پنهان این موضوع، کاوش می کردم؛ اما خدای عزیز جز پنهان داشتن آن را نخواست. هیهات که دانشی است پنهان! اما سفارش من این است که چیزی را شریک خداوند ستوده قرار ندهید. سنت محمد صلی الله علیه و آله را تباہ نکنید. این دو ستون (توحید و آیین پیامبر صلی الله علیه و آله) را برپا دارید و این دو چراغ فروزان را روشن نگه دارید، و تا پراکنده نشده اید، بر شما ملامتی نیست. بر هر کسی به اندازه توانش تکلیف نهاده اند و بر دوش جاهلان، تکلیف را سبک کرده اند. پروردگاری است مهربان، پیشوایی دانا و آیینی استوار. من دیروز همراه و هم نشین شما بودم، امروز مایه پند شمایم، فردا هم از شما جدا می شوم. اگر گام در این لغزشگاه ثابت بماند و نلغزد، مطلوب همین است و اگر قدم بلغزد، همانا ما در سایه سار شاخه های درختان و وزشگاه بادها و زیر سایه ابری بودیم که فشرده گی آن در فضا از بین رفته و نشانه آن بادها در زمین محو شده است. من همسایه شما بودم، چند روزی بدنم در همسایگی تان بود و به زودی از من پیکری بی جان می بینید که پس از حرکت، آرام است و پس از گویایی، خموش. آرامش پیکرم و فرو افتادن نگاهم و سکون اعضايم برای شما مایه پند باشد. همانا این برای شما از هر گوینده زبان آوری پند آموزتر است. شما را وداع می کنم، همانند وداع کسی که در انتظار دیدار است. فردا به یاد روزهای من می افتید و خداوند سرّ درونم را بر شما آشکار می سازد و در نبود من و بودن کس دیگری به جای من، مرا خواهید شناخت. اگر زنده بمانم، خودم صاحب اختیار خون خویشم و اگر بمیرم، میعادگاه من فناست. اگر ببخشایم، عفو بر ایم مایه قرب به خدا و برای شما حسنه است. پس ببخشایید و درگذرید، «آیا دوست ندارید که خداوند، شما را بیامرزد؟». چه حسرتی بر غافلان، که عمرشان حجّتی به زیانشان گردد، یا روزگارشان آنان را به شقاوت بکشاند. خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواسته ای آنان را از اطاعت خدا باز نمی دارد و پس از مرگ، انتقام او بر آنان فرود نمی آید. همانا ما برای آن و به خاطر آنیم. سپس به حسن علیه السلام روی کرد و فرمود: «پسرم! يك ضربت به جای يك ضربت بزن و گناه مکن».

عنه عليه السلام: وَصِيَّتِي لَكُمْ: أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هَذِينَ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذِينَ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ دَمًّا! أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبِكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ، إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَى فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفَى فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ». وَاللَّهُ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَفَّارٍ وَرَدٍّ، وَطَالِبٍ وَجَدَ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» (1). (2)

1- آل عمران: 198 .

2- نهج البلاغة: الكتاب 23، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 108 وفيه إلى «يغفر الله لكم» .

امام علی علیه السلام: سفارش من به شما این است که چیزی را برای خدا شریک قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را تباه نسازید. این دو ستون (توحید و آیین پیامبر صلی الله علیه و آله) را برپا دارید و این دو چراغ فروزان را برافروخته نگه دارید، و دیگر از ملامتی باک نداشته باشید. من دیروز همراه و هم نشین شما بودم، امروز مایه پند و عبرت شمایم، فردا هم از شما جدا می شوم. اگر ماندم، خودم صاحب اختیار خون خویشم، و اگر مُردم، میعادگاه من فناست. اگر ببخشایم، عفو برای من مایه تقرّب به خدا و برای شما حسنه است. پس عفو کنید، «آیا دوست ندارید خداوند، شما را ببامرزد؟». به خدا سوگند، از مرگ، چیزی ناگهان بر من فرود نیامد که از آن بدم آید و چیزی برایم آشکار نشد که آن را نشناسم. من نبودم، مگر مثل جویای آبی که به آب برسد و جوینده ای که گم شده اش را بیابد (و آنچه نزد خداوند است، برای نیکان بهتر است).

الإمام الحسن عليه السلام: لَمَّا حَضَرَ رَتِ أَبِي الْوَفَاءِ أُقْبِلَ يُوَصِّي فَقَالَ: هذا ما أوصى به عليُّ بنُ أبي طالبٍ أخو مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنُ عَمِّهِ وَوَصِيُّهُ وَصَاحِبُهُ. وَأَوَّلُ وَصِيَّتِي أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُهُ وَخَيْرُهُ، اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ، وَارْتَضَاهُ لِخَيْرَتِهِ، وَأَنَّ اللَّهَ بَاعَثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَسَائِلُ النَّاسِ عَنِ أَعْمَالِهِمْ، وَعَالِمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ. ثُمَّ إِنِّي أُوصِيكَ يَا حَسَنُ - وَكَفَى بِكَ وَصِيًّا - بِمَا أَوْصَانِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ يَا بُنَيَّ فَالْزَمِ بَيْتَكَ، وَابِكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ، وَلَا تَكُنْ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّكَ. وَأُوصِيكَ يَا بُنَيَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِهَا، وَالزَّكَاةِ فِي أَهْلِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا، وَالصُّمْتِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، وَالْإِقْتِصَادِ فِي الْعَمَلِ، وَالْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِ، وَإِكْرَامِ الضَّيْفِ، وَرَحْمَةِ الْمَجْهُودِ وَأَصْحَابِ الْبَلَاءِ، وَصِلَةَ الرَّحِمِ، وَحُبَّ الْمَسَاكِينِ وَمُجَالَسَتِهِمْ، وَالتَّوَاضُعِ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَفْضَلِ الْعِبَادَةِ، وَقَصْرِ الْأَمَلِ، وَذِكْرِ الْمَوْتِ، وَالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا؛ فَإِنَّكَ رَهْنٌ مَوْتٍ، وَعَرَضٌ بِلَاءٍ، وَطَرِيحٌ سَقَمٍ. وَأُوصِيكَ بِخَشْيَةِ اللَّهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَعَلَانِيَتِهِ، وَأَنْهَاكَ عَنِ التَّسَرُّعِ بِالْقَوْلِ وَالْفِعْلِ، وَإِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ فَاذْبُدْ بِهِ، وَإِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَتَانَّهُ حَتَّى تُصِيبَ رُشْدَكَ فِيهِ. وَإِيَّاكَ وَمَوَاطِنَ التُّهْمَةِ وَالْمَجْلِسِ الْمَظْنُونِ بِهِ السُّوءِ؛ فَإِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يُعَيِّرُ جَلِيسَهُ. وَكُنْ لِلَّهِ يَا بُنَيَّ عَامِلًا، وَعَنِ الْخَنَا زَجُورًا، وَبِالْمَعْرُوفِ آمِرًا، وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا، وَوَاخِ الْإِخْوَانَ فِي اللَّهِ، وَأَحْبَبِ الصَّالِحِينَ لِصَدَاقِهِ، وَدَارِ الْفَاسِقِينَ عَنِ دِينِكَ، وَأَبْغِضْهُ بِقَلْبِكَ، وَزَايِلْهُ بِأَعْمَالِكَ لِئَلَّا تَكُونَ مِثْلَهُ. وَإِيَّاكَ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرِيقَاتِ، وَدَعِ الْمُمَارَاةَ وَمُجَارَاةَ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا عِلْمَ. وَاقْتَصِدْ يَا بُنَيَّ فِي مَعِيشَتِكَ، وَاقْتَصِدْ فِي عِبَادَتِكَ، وَعَلَيْكَ فِيهَا بِالْأَمْرِ الدَّائِمِ الَّذِي تُطِيقُهُ. وَالزَّمِ الصُّمْتَ تَسَلِّمًا، وَقَدِّمِ لِنَفْسِكَ تَعْنَمًا، وَتَعَلَّمِ الْخَيْرَ تَعَلَّمَ، وَكُنْ لِلَّهِ ذَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَارْحَمِ مِنْ أَهْلِكَ الصَّغِيرَ، وَوَقِّرْ مِنْهُمْ الْكَبِيرَ، وَلَا تَأْكُلَنَّ طَعَامًا حَتَّى تَصَدَّقَ مِنْهُ قَبْلَ أَكْلِهِ. وَعَلَيْكَ بِالصَّوْمِ؛ فَإِنَّهُ زَكَاةُ الْبَدَنِ وَجَنَّةٌ لِأَهْلِهِ، وَجَاهِدْ نَفْسَكَ، وَاحْذَرْ جَلِيسَكَ، وَاجْتَنِبْ عَدُوَّكَ، وَعَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ، وَأَكْثِرِ مِنَ الدُّعَاءِ؛ فَإِنِّي لَمْ أَلِكْ يَا بُنَيَّ نُصْحًا، وَهَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَبَيْنَكَ. وَأُوصِيكَ بِأَخِيكَ مُحَمَّدٍ خَيْرًا؛ فَإِنَّهُ شَدِيدُ تَقِيَّتِكَ وَابْنُ أَيْبِكَ، وَقَدْ تَعَلَّمَ حُبِّي لَهُ. وَأَمَّا أَخُوكَ الْحَسَنُ بْنُ فَهْرٍ ابْنُ أُمَّكَ، وَلَا أَزِيدُ الْوَصَاةَ بِذَلِكَ، وَاللَّهُ الْخَلِيفَةُ عَلَيْكُمْ، وَإِيَّاهُ أَسْأَلُ أَنْ يُصَلِّحَكُمْ، وَأَنْ يَكْفِيَ الطُّغَاةَ الْبُغَاةَ عَنْكُمْ، وَالصَّبْرَ الصَّبْرَ حَتَّى يَتَوَلَّى اللَّهُ الْأَمْرَ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. (1)

امام حسن علیه السلام: چون هنگام وفات پدرم رسید، آغاز به وصیت کرد و فرمود: «این، چیزی است که علی بن ابی طالب، برادر محمد فرستاده خدا و پسر عمو و وصی و هم نشین او وصیت کرده است. اولین وصیت این است که گواهی می دهم که جز خداوند، هیچ معبودی نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و برگزیده اوست. او را به علم خویش برگزید و برای برگزیدگی او را پسندید، و این که خداوند، همه در گور خفتگان را برمی انگیزد و مردم را از کارهایشان بازخواست می کند و به آنچه در سینه هاست، داناست. سپس تو را - ای حسن - وصیت می کنم - و همین برای سفارش به تو کافی است - به آنچه پیامبر خدا وصیت کرده است. پس اگر چنین است، در خانه ات بمان و بر خطای خویش گریه کن و هرگز مباد که بزرگ ترین هم و فکرت دنیا باشد! فرزندم! تو را وصیت می کنم به نماز در وقتش، زکات در اهل آن و در جای آن، سکوت در هنگام شب، میانه روی در عمل، عدالت در خشم و رضا، خوش رفتاری با همسایه، مهمان نوازی، مهربانی به ناتوانان و گرفتاران، صله رحم، دوست داشتن بینوایان و هم نشینی با آنان، فروتنی - که از برترین عبادت هاست -، کوتاهی آرزو، یاد مرگ، و پارسایی در دنیا - چرا که تو در گرو مرگی و هدف و آماج بلا و به خاک افتاده بیماری هستی - . تو را سفارش می کنم به خداترسی در کار نهان و آشکار، و برحذر می دارم از شتابزدگی در گفتار و عمل. هرگاه کاری از امر آخرت پیش آمد، به آن آغاز کن و هرگاه کاری دنیوی پیش آمد، درنگ کن، تا درباره آن به حق بررسی. از جاهای تهمت خیز و مجلس مورد بدگمانی پرهیز؛ چرا که هم نشین بد، هم نشین خود را خراب می کند. فرزندم! برای خدا کار کن، از سخن زشت برحذر باش، فرمان دهنده به نیکی و بازدارنده از منکر و زشتی باش و با برادران دینی به خاطر خدا برادری کن. نیک را به خاطر نیکی اش دوست بدار، با فاسق برای دفاع از دینت مدارا کن، ولی به دل او را دشمن بدار و در عمل از او کناره بگیر تا مانند او نباشی. از نشستن در گذرگاه ها پرهیز و مجادله و کشمکش با نابخرد و نادان را واگذار. فرزندم! در زندگی ات میانه رو باش. در عبادت معتدل باش و در عبادت، به امر دائمی که طاقتش را داری بپرداز. ساکت باش تا سالم بمانی و برای خویشتن پیش فرست تا سود ببری. خیر بیاموز تا بدانی و در هر حال به یاد خدا باش. از خانواده ات کوچک را ترحم و بزرگ را احترام کن و غذایی مخور تا آن که پیش از خوردنش از آن صدقه بدهی. بر توباد روزه گرفتن که زکات بدن و سپر ایمنی روزه دار است. با نفس خویش جهاد کن، از هم نشینت حذر کن و از دشمنت دوری کن. بر توباد حضور در مجالس ذکر و زیاد دعا کن. پسرم! من از خیرخواهی و دلسوزی چیزی بر تو کم نگذاشتم و فروگذار نکردم و اینک جدایی میان من و توست. درباره برادرت محمد، سفارش به خوبی می کنم. او برادر تو و فرزند پدر توست و می دانی که من دوستش دارم. اما برادرت حسین، او پسر مادر توست و بیش از این سفارش نمی کنم. خداوند جایگزین [من] بر شماست. از او می خواهم که شما را به سامان برساند و شر طغیانگران تجاوزکار را از شما دور سازد. صبر کنید، صبر، تا خداوند کار را بر عهده گیرد. و لا قوه الا بالله العلی العظیم!».

تاريخ الطبري: نَظَرَ [عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام] إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ، فَقَالَ: هَلْ حَفِظْتَ مَا أَوْصَيْتُ بِهِ أَحْوِيكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِمِثْلِهِ، وَأَوْصِيكَ بِتَوْقِيرِ أَحْوِيكَ؛ لِعَظِيمِ حَفَّهِمَا عَلَيْكَ، فَاتَّبَعَ أَمْرَهُمَا، وَلَا تَقْطَعْ أَمْرًا دُونَهُمَا. ثُمَّ قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِهِ؛ فَإِنَّهُ شَدِيدُ تَمِيقِكُمْ، وَابْنُ أَيْكُمَا، وَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنَّ أَبَاكُمْ كَانَ يُحِبُّهُ. وَقَالَ لِلْحَسَنِ: أَوْصِيكَ أَيُّ بَنِي بَنِي بَنِي اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ لَوَقْتِهَا، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ عِنْدَ مَحَلِّهَا، وَحُسْنِ الْوُضوءِ؛ فَإِنَّهُ لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ، وَلَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ مِنْ مَانِعِ زَكَاةٍ، وَأَوْصِيكَ بِغَفْرِ الذَّنْبِ، وَكَظْمِ الْغَيْظِ، وَصِلَةِ الرَّحِمِ، وَالْحِلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ، وَالتَّقْوَةِ فِي الدِّينِ، وَالتَّشَبُّتِ فِي الْأَمْرِ، وَالتَّعَاهُدِ لِلْقُرْآنِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِ، وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالتَّهْيِئَةِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاجْتِنَابِ الْفَوَاحِشِ. (1)

الإمام الباقر عليه السلام: لَمَّا احْتَضَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَعَ بَنِيهِ: حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَابْنَ الْحَنْفِيَّةِ وَالْأَصَاغِرَ مِنْ وُلْدِهِ، فَوَصَّاهُمْ وَكَانَ فِي آخِرِ وَصِيَّتِهِ: يَا بَنِيَّ، عَاشِرُوا النَّاسَ عِشْرَةً إِنْ غِبْتُمْ حَتَّى إِذَا أَحْبَبْتُمْ الرَّجُلَ مِنْ غَيْرِ خَيْرٍ سَبَقَ مِنْهُ إِلَيْكُمْ فَارْجُوهُ، وَإِذَا أَبْغَضْتُمْ الرَّجُلَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ سَبَقَ مِنْهُ إِلَيْكُمْ فَاحْذَرُوهُ. (2)

-
- 1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 147، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 436، المعجم الكبير: ج 1 ص 101 ح 168، المناقب للخوارزمي: ص 384 ح 401 كلاهما عن إسماعيل بن راشد نحوه، مقتل أمير المؤمنين: ص 48 ح 32 عن أبي عبد الرحمن السلمى نحوه وفيه من «أوصيك أي بني بتقوى الله...» وراجع الكامل للمبرّد: ج 3 ص 1168 والفتوح: ج 3 ص 280.
- 2- الأُمالي للطوسي: ص 595 ح 1232 عن جابر بن يزيد، تنبيه الخواطر: ج 2 ص 75، بحار الأنوار: ج 42 ص 247 ح 50 و ص 253 ح 55 وراجع نهج البلاغة: الحكمة 10 و عيون الحكم والمواعظ: ص 242 ح 4606.

تاریخ الطبری: علی علیه السلام به محمد حنفیه نگریست و فرمود: «آیا آنچه به برادرانت وصیت کردم، به خاطر سپردی؟». گفت: آری. فرمود: «تورا هم به همان سفارش می کنم. سفارش می کنم که برادرانت را احترام کنی، چرا که حق آن دو بر تو بسی بزرگ است. از فرمان آن دو پیروی کن و بدون آنان در کاری تصمیم نگیر». سپس فرمود: «شما دورا نسبت به او سفارش می کنم. او برادر شما و پسر پدر شماست و می دانستید که پدرتان دوستش داشت». به حسن علیه السلام فرمود: «پسرم! من تورا به تقوای الهی سفارش می کنم و به برپا داشتن نماز در وقتش، پرداخت زکات به جایش و نیکو وضو گرفتن؛ چرا که جز با وضو نمازی نیست و هر کس زکات ندهد، نمازش پذیرفته نیست. تورا سفارش می کنم به بخشودن گناه، فرو خوردن خشم، صلح و رحیم، بردباری در برابر نادانی، ژرفنگری در دین، استواری در کار، پرداختن به قرآن، خوب رفتار کردن با همسایه، امر به معروف، نهی از منکر و دوری از زشتی ها».

امام باقر علیه السلام: چون هنگام جان دادن امیر مؤمنان فرارسید، فرزندان را گرد خود خواند: حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، محمد حنفیه و فرزندان کوچک را، و به آنان وصیت کرد. در پایان وصیت او چنین بود: «فرزندانم! با مردم آن گونه معاشرت کنید که اگر از میانشان رفتید، نسبت به شما عاطفه داشته باشند و اگر از دنیا رفتید، بر شما بگریند. فرزندانم! دل ها سپاهانی آراسته اند که با مودت و علاقه به هم می نگرند و با هم نجوا می کنند. در دشمنی نیز چنین است. پس هرگاه کسی را بی آن که سابقه نیکی از او داشته باشید، دوستش داشتید، به او امیدوار باشید و هرگاه از کسی بی آن که سابقه بدی به شما داشته باشد، بدتان آمد، از او برحذر باشید».

الإمام الكاظم عليه السلام في بيان وصية أمير المؤمنين عليه السلام: هذا ما قضى به علي بن أبي طالب في أمواله هذه الغد من يوم قدم مسكن ابتغاء وجه الله والدار الآخرة والله المستعان على كل حال، ولا يحل لامرئ مسلم يؤمن بالله واليوم الآخر أن يقول في شيء قضيته من مالي ولا يخالف فيه أمري من قريب أو بعيد. أما بعد، فإن ولائدي اللاتي أطوف عليهن السبعة عشر منهن أمهات أولاد معهن أولادهن، ومنهن حبالى ومنهن من لا ولد له، فقضاي فيهن إن حدثت بي حدث أنه من كان منهن ليس لها ولد وليست بحبلى فهي عتيق لوجه الله عز وجل ليس لأحد عليهن سبيل، ومن كان منهن لها ولد أو حبلى فتمسك على ولدها وهي من حظها، فإن مات ولدها وهي حية فهي عتيق ليس لأحد عليها سبيل، هذا ما قضى به علي في مال الغد من يوم قدم مسكن، شهد أبو سمر بن أبرهة، وصعصعة بن صوحان، ويزيد بن قيس، وهياج بن أبي هياج، وكتب علي بن أبي طالب بيده لعشر خلون من جمادى الأولى سنة سبع وثلاثين. (1)

الإمام علي عليه السلام: قاتلوا أهل الشام مع كل إمام بعدي. (2)

5 / 5 عيادة الإمام أسد الغابة عن عمرو ذي مر: لما أصيب علي بالضريرة دخلت عليه وقد عصب رأسه. قال: قلت: يا أمير المؤمنين، أرني ضربتك، قال: فحلها، فقلت: خدش وليس بشيء، قال: إنني مفارقكم، فبكت أم كلثوم من وراء الحجاب، فقال لها: أسكتي! فلو ترين ما أرى لما بكيت، قال: فقلت: يا أمير المؤمنين، ماذا ترى؟ قال: هذه الملائكة وفود والنبيون، وهذا محمد صلى الله عليه وآله يقول: يا علي، أبشر، فما تصير إليه خير مما أنت فيه. (3)

1- الكافي: ج 7 ص 50 ح 7 عن عبد الرحمن بن الحجاج.

2- الغارات: ج 2 ص 580 عن ميسرة، بحار الأنوار: ج 100 ص 42 ح 52.

3- أسد الغابة: ج 4 ص 114 الرقم 3789؛ شرح الأخبار: ج 2 ص 434 ح 789 عن عمر بن زمر وراجع الخرائج والجرائح: ج 1 ص

178 ح 11 وعيون المعجزات: ص 49 وبحار الأنوار: ج 42 ص 223 ح 32.

امام کاظم علیه السلام در بیان وصیت امیر مؤمنان: این چیزی است که علی بن ابی طالب، فردای روزی که به مسکن (1) وارد شد، مقرر نمود، به خاطر رضای الهی و برای پاداش سرای آخرت، و در هر حال، استعانت از خداست، و هیچ مسلمانی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، حق ندارد درباره آنچه در دارایی ام مقرر کردم، سخنی بگوید یا فرمان مرا مخالفت کند، چه از افراد نزدیک باشد یا دور. اما بعد؛ کنیزانی که دارم و به آنان سر می زنم، هفده نفرند. برخی از آنان صاحبان فرزندند که فرزندانشان همراه آنان اند، برخی از آنان باردارند و برخی فرزندی ندارند. وصیت من درباره آنان - اگر حادثه ای برایم پیش آمد - چنین است: هر کدام از آنان که فرزند ندارد و باردار هم نیست، در راه خدا آزاد است و کسی بر آنها راه و سلطه ندارد. هر کدامشان که فرزند دارد یا باردار است، به خاطر فرزندش نگه داشته می شود و از سهم فرزندش آزاد می شود. پس اگر فرزندش مُرد و او زنده بود، آزاد است و کسی راهی بر او ندارد. این چیزی است که علی در مال خود مقرر کرد، فردای روز ورودش به مسکن». بر این وصیت، ابو سمر بن ابرهه، صعصعة بن صوحان، یزید بن قیس و هیاج بن ابی هیاج، گواهی دادند و علی بن ابی طالب علیه السلام، آن را با دست خویش در روز دهم جمادی اول سال 37 هجری نوشت.

امام علی علیه السلام: با شامیان در رکاب هر پیشوایی پس از من بجنگید.

5 / 5 عیادت امام‌اسد الغابه به نقل از عمر و ذی مرّ: چون علی علیه السلام ضربت خورد، بر او وارد شدم، در حالی که سرش بسته بود. گفتم: ای امیر مؤمنان! جای ضربت را نشانم بده. آن را گشود. گفتم: خراشی است و چیزی نیست! فرمود: «من از شما جدا خواهم شد». أمّ کلثوم از پشت پرده گریست. حضرت به او فرمود: «آرام باش، اگر آنچه را من می بینم، می دیدی، گریه نمی کردی». گفتم: ای امیر مؤمنان! چه می بینی؟ فرمود: «اینها فرشتگان اند که دسته دسته آمده اند و پیامبران، و این محمد صلی الله علیه و آله است که می گوید: ای علی، مژده! آنچه به سوی من می روی، برایت بهتر از وضعی است که اکنون در آن به سر میبری».

1- محلّی در عراق، کنار نهر دُجیل، بین بغداد و دریاچه ثرثار (معجم البلدان: ج 5 ص 127).

الأمالي للمفيد عن الأصبع بن نباتة: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجِمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَدَوْنَا عَلَيْهِ نَقَرًا مِنْ أَصْحَابِنَا ، أَنَا وَالْحَارِثُ وَسُوَيْدُ بْنُ عَفْلَةَ وَجَمَاعَةٌ مَعَنَا ، فَقَعَدْنَا عَلَى الْبَابِ فَمَعَنَا الْبُكَاءُ فَبَكَيْنَا ، فَخَرَجَ إِلَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ : يَقُولُ لَكُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : انصَرِفُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ . فَانصَرَفَ الْقَوْمُ غَيْرِي ، وَاشْتَدَّ الْبُكَاءُ مِنْ مَنزِلِهِ فَبَكَيْتُ فَخَرَجَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ انصَرِفُوا . فَقُلْتُ : لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَا تُتَابِعُنِي نَفْسِي ، وَلَا تَحْمِلُنِي رِجْلِي أَنْ انصَرِفَ حَتَّى أَرَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ : فَتَلَبَّثْتُ ، فَادْخُلْ ، وَلَمْ يَلْبِثْ أَنْ خَرَجَ فَقَالَ لِي : ادْخُلْ ، فَادْخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا هُوَ مُسْتَتِدٌّ ، مَعْصُوبُ الرَّأْسِ بِعِمَامَةٍ صَفْرَاءَ ، قَدْ نَزَفَ وَاصْفَرَ وَجْهَهُ ، مَا أُدْرِي وَجْهَهُ أَصْفَرَ أَمْ الْعِمَامَةُ ، فَأَكْبَيْتُ عَلَيْهِ فَتَقَبَّلَتْهُ وَبَكَيْتُ ، فَقَالَ لِي : لَا تَبْكُ يَا أَصْبَعُ ؛ فَإِنَّهَا وَاللَّهِ الْجَنَّةُ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّي أَعْلَمُ وَاللَّهِ أَنَّكَ تَصِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ ، وَإِنَّمَا أَبْكِي لِفِقْدَانِي إِيَّاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . (1)

1- .الأمالي للمفيد: ص 351 ح 3 ، الأمالي للطوسي: ص 123 ح 191 .

الأمالی، مفید به نقل از اصبع بن نباته: چون ابن ملجم، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را ضربت زد، فردایش ما عده ای از یاران خدمتش رسیدیم. من بادم و حارث و سدید بن غفله و گروهی با ما بودند. بر در خانه نشستیم. صدای گریه شنیدیم. ما هم گریستیم. حسن بن علی علیهما السلام بیرون آمد و گفت: «امیر مؤمنان می فرماید: به خانه هایتان برگردید». آن گروه رفتند، جز من. صدای گریه از خانه اش شدت یافت. من نیز گریستم. حسن علیه السلام بیرون آمد و گفت: «مگر به شما نگفتم بازگردید؟». گفتم: ای پسر پیغمبر! نه به خدا، دلم همراهی نمی کند. پاهایم طاقت مرا ندارد که برگردم، مگر آن که امیر مؤمنان دروذهای خدا بر او باد. را ببینم. گفت: «پس صبر کن». وارد شد. چیزی نگذشت که بیرون آمد و گفت: وارد شو. بر امیر مؤمنان وارد شدم، در حالی که تکیه داده بود و سرش با دستاری زرد بسته شده بود. خون از وی رفته و چهره اش زرد شده بود. نمی دانم که چهره اش زردتر بود یا دستارش. خود را به روی او افکندم و او را بوسیدم و گریه کردم. فرمود: «اصبع! گریه نکن. به خدا سوگند، اینک این بهشت است». به او گفتم: فدایت شوم! به خدا می دانم که به بهشت می روی؛ اما گریه ام بر این است که تو را. ای امیر مؤمنان. از دست می دهم.

بحار الأنوار عن محمد ابن الحنفية: بتنا ليلة عشرين من شهر رمضان مع أبي وقد نزل السم إلى قدميه، وكان يصلي تلك الليلة من جلوس، ولم يزل يوصينا بوصاياها ويعزينا عن نفسه ويخبرنا بأمره وتبينه إلى حين طلوع الفجر، فلما أصبح استأذن الناس عليه، فأذن لهم بالدخول، فدخلوا عليه وأقبلوا يسلمون عليه، وهو يرد عليهم السلام، ثم قال: أيها الناس أسألوني قبل أن تفقدوني، وخففوا سؤلكم لمصيبة إمامكم، قال: فبكي الناس عند ذلك بكاء شديداً، وأشفقوا أن يسألوه تخفيفاً عنه، فقام إليه حجر بن عدي الطائي وقال: فيا أسفى على المولى النبي أبو (1) الأطهار حيدر الزكي قتله كافر حيث زنىم لعين فاسق نغل شقي فبلعن ربنا من حاد عنكم وبرا منكم لعنا وبنا لأنكم بيوم الحشر ذكري وأنتم عتره الهادي النبي فلما بصير به وسمع شعره قال له: كيف لي بك إذا دعيت إلى البراءة مني، فما عساك أن تقول؟ فقال: والله يا أمير المؤمنين، لو قطعت بالسيف إرباً إرباً، وأضرم لي النار وألقيت فيها لآثرت ذلك على البراءة منك، فقال: وفقت لكل خير يا حجر، جزاك الله خيراً عن أهل بيت نبيك. (2)

1- كذا، والصحيح: «أبي»، وأيضاً البيت الثاني سقيم الوزن، مع الأقواء الذي يوجد فيه وما بعده بشكل واضح.

2- بحار الأنوار: ج 42 ص 290.

بحار الأنوار_ به نقل از محمد بن حنفیه_ : شب بیستم ماه رمضان را با پدرم به صبح آوردیم، در حالی که زهر تا قدم های او نفوذ کرده بود. آن شب را نشسته نماز می خواند و پیوسته وصیت هایش را به ما می گفت و درباره خودش ما را دلداری می داد و تا طلوع سپیده، از وضع خود به ما خبر می داد و بیان می کرد. صبح که شد ، مردم اجازه ورود خواستند . اجازه داد که وارد شوند. وارد شدند، به او سلام می دادند، او هم سلامشان را جواب می داد. سپس فرمود: «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید از من پرسید ؛ ولی به خاطر آنچه برای امام شما پیش آمده، سؤال هایتان را سبک و کوتاه کنید». آن لحظه بود که مردم به شدت گریستند و به خاطر مراعات حال او دلشان نیامد که چیزی پرسند. حُجر بن عَادی برخاست و اشعاری با این مضمون خواند: اندوه و اسف بر مولای پرهیزگار پدر پاکان، حیدر پاک سرشت! کافری بدکار و پیمان شکن و فرومایه و ملعون و فاسق و حرام زاده شقی ، او را کشت. لعنت پروردگار ما بر هر کس که از شما رویگردان و بیزار باشد، لعنتی سخت. چرا که روز قیامت، شما خاندان ذخیره منید و شما خاندان پیامبر هدایتگرید. [علی علیه السلام] چون چشمش به او افتاد و شعرش را شنید، فرمود: «چگونه خواهی بود آن گاه که تو را به برائت جستن از من وا دارند؟ آن گاه چه خواهی گفت؟». گفت: به خدا سوگند _ ای امیر مؤمنان _ اگر با شمشیر قطعه قطعه شوم و آتش افروزند و مرا در آن افکنند، این را بر ابراز برائت از تو ترجیح می دهم. فرمود: «ای حُجر! برای هر خیری موفق باشی و خدا درباره دودمان پیامبرت به تو جزای نیک دهد».

5 / 6 كَلِمَاتُ الْإِمَامِ قُبَيْلَ مَوْتِهَا لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَلَامِهِ قُبَيْلَ مَوْتِهِ: وَاللَّهِ، مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدُ كَرِهَتُهُ، وَلَا طَالِعُ أَنْكَرَتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَفَّارِبٍ وَرَدٍّ، وَطَالِبٍ وَجَدٍّ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» (1). (2)

العدد القويّة عن الواقدي: آخِرُ كَلِمَةٍ قَالَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِيَّ إِذَا مِتُّ فَأَلْحِقُوا بِي ابْنَ مُلْجِمٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - أَخَاصِيَهُ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ قَرَأَ: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (3) الْآيَةَ. (4)

الإمام الكاظم عليه السلام في ذِكْرِ شَهَادَةِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حَتَّى قُبِضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتُهُ. (5)

-
- 1- آل عمران: 198 .
 - 2- نهج البلاغة: الكتاب 23، غرر الحكم: ح 10131، عيون الحكم والمواعظ: ص 505 ح 9278 وليس فيهما الآية، بحار الأنوار: ج 42 ص 254 ح 57 .
 - 3- الزلزلة: 7 و 8.
 - 4- العدد القويّة: ص 242 ح 20؛ أنساب الأشراف: ج 3 ص 259 وفيه «كان آخر ما تكلم به «فَمَنْ يَعْمَلُ» الآية»، بحار الأنوار: ج 42 ص 254 ح 56 .
 - 5- الكافي: ج 7 ص 52 ح 7 عن عبد الرحمن بن الحجاج، كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 191 ح 5433، تهذيب الأحكام: ج 9 ص 178 ح 714 كلاهما عن سليم بن قيس، الغيبة للطوسي: ص 195 ح 157 كلاهما عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام .

5 / 6 سخنان امام در آستانه مرگ

5 / 6 سخنان امام در آستانه مرگ امام علی علیه السلام در سخنانش در آستانه وفاتش: به خدا سوگند، از مرگ چیزی ناگهان بر من فرود نیامد که از آن بدم آید و چیزی برایم آشکار نشد که آن را نشناسم. من نبودم، مگر مثل جویای آبی که به آب برسد، و جوینده ای که گم شده اش را بیابد «و آنچه نزد خداوند است، برای نیکان بهتر است».

العدد القویة_ به نقل از واقدی: آخرین سخنی که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود، چنین بود: «فرزندانم! اگر مُردم، ابن ملجم ملعون را به من ملحق کنید، تا نزد پروردگار جهانیان با او مخاصمه کنم. سپس این آیه را خواند: «پس هرکس همسنگ ذره ای کار نیک کند، آن را می بیند و هر کس همسنگ ذره ای کار بد کند، آن را می بیند»».

امام کاظم علیه السلام در یاد کرد شهادت امام علی علیه السلام: سپس پیوسته آن حضرت می فرمود: «لا إله إلا الله، لا إله إلا الله!» تا آن که جان داد. درودها و رحمت خدا بر او باد!

5 / 7 لقاء المحبوب بالأمالى للصدوق عن حبيب بن عمرو: دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ فَحَلَّ عَنْ جِرَاحَتِهِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا جُرْحُكَ هَذَا بِشَيْءٍ وَمَا بِكَ مِنْ بَأْسٍ، فَقَالَ لِي: يَا حَبِيبُ، أَنَا وَاللَّهِ مُفَارِقُكُمْ السَّاعَةَ. قَالَ: فَبَكَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ وَبَكَتْ أُمُّ كُلثومٍ وَكَانَتْ قَاعِدَةً عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهَا: مَا يُبْكِيكِ يَا بِنْتِي؟ فَقَالَتْ: ذَكَرْتُ يَا أَبَةَ إِنَّكَ تُفَارِقُنَا السَّاعَةَ فَبَكَيْتُ، فَقَالَ لَهَا: يَا بِنْتِي لَا تَبْكِينَ، فَوَاللَّهِ لَوْ تَرِينَ مَا يَرَى أَبُوكَ مَا بَكَيتِ. قَالَ حَبِيبٌ: فَقُلْتُ لَهُ: وَمَا الَّذِي تَرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: يَا حَبِيبُ، أَرَى مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ وَالنَّبِيِّينَ بَعْضُهُمْ فِي آثَرِ بَعْضٍ وَقُوفًا إِلَى أَنْ يَتَلَقَّوْنِي، وَهَذَا أَخِي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ عِنْدِي يَقُولُ: إِقْدَمْ؛ فَإِنَّ أَمَامَكَ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ. قَالَ: فَمَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى تُوفِّيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

ربيع الأبرار عن أسماء بنت عُميس: أَنَا لَعِنَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ، إِذْ شَهَقَ شَهَقَةً، ثُمَّ أَعْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: مَرَحِبًا، مَرَحِبًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ، وَأَوْرَثَنَا الْجَنَّةَ، فَقِيلَ لَهُ: مَا تَرَى؟ قَالَ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَخِي جَعْفَرٌ، وَعَمِّي حَمزَةٌ، وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ مُفْتَحَةٌ، وَالْمَلَائِكَةُ يَنْزِلُونَ يُسَلِّمُونَ عَلَيَّ وَيُبَشِّرُونَ، وَهَذِهِ فَاطِمَةُ قَدْ طَافَ بِهَا وَصَائِفُهَا مِنَ الْحَوْرِ، وَهَذِهِ مَنَازِلِي فِي الْجَنَّةِ، «لِمِثْلِهِ ذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمَلُ مِلُونًا» (2). (3)

1- الأمالى للصدوق: ص 396 ح 510، روضة الواعظين: ص 154 وراجع إثبات الوصية: ص 164.

2- الصافات: 61.

3- ربيع الأبرار: ج 4 ص 208.

5 / 7 دیدار محبوب

5 / 7 دیدار محبوباً مالی، صدوق به نقل از حبیب بن عمرو: در آن بیماری ای که به جان باختن امیر مؤمنان انجامید، خدمت او رسیدم. زخم خویش را گشود. گفتم: «ای امیر مؤمنان! این زخم شما چیزی نیست و خطری برای شما ندارد». به من فرمود: «ای حبیب! به خدا سوگند، همین ساعت از شما جدا خواهم شد». آن گاه بود که گریستم. امّ کلثوم هم که کنار حضرت نشسته بود، گریست. به او فرمود: «دخترم! چرا گریه می کنی؟». گفت: به یاد این افتادم که هم اکنون از ما جدا می شوی. این بود که گریستم. به او فرمود: «دخترم! گریه مکن. به خدا سوگند، اگر آنچه را پدرت می بیند، می دیدی، گریه نمی کردی». حبیب گوید: به حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان! چه می بینی؟ فرمود: «ای حبیب! فرشتگان آسمان ها و پیامبران را می بینم که پشت سر هم برای ایستاده اند تا با من دیدار کنند و این برادرم محمد، پیامبر خداست که کنارم نشسته، می گوید: بیا. همانا آنچه پیش روی توست، برایت بهتر از آن وضعی است که در آنی». [حبیب] گوید: همین که از پیش او بیرون آمدم، وفات کرد.

ربیع الأبرار به نقل از اسماء بنت عمیس: پس از ضربت ابن ملجم بر علی بن ابی طالب علیه السلام نزد او بودم که صیحه ای زد و از هوش رفت. سپس به هوش آمد و فرمود: «خوش آمدید، خوش آمدید! حمد خدایی را که به وعده اش وفا کرد و بهشتمان داد». به او گفتند: چه می بینی؟ فرمود: «این پیامبر خداست، و برادرم جعفر، و عمویم حمزه. درهای آسمان گشوده است و فرشتگان فرود می آیند و بر من سلام و بشارت می دهند و این، فاطمه است که حوریان زیبا روی بر گرد اویند و اینها منزل های من در بهشت است.» (برای چنین پاداشی عمل کنندگان عمل کنند) «.

بحار الأنوار عن محمد ابن الحنفية: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةٌ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَأُظْلَمَ اللَّيْلُ - وَهِيَ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ مِنَ الْكَائِنَةِ - جَمَعَ أَبِي أَوْلَادَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَوَدَّعَهُمْ ... ثُمَّ عَرَضْنَا عَلَيْهِ الْمَأْكُولَ وَالْمَشْرُوبَ فَأَبَى أَنْ يَشْرَبَ فَنَظَرْنَا إِلَى شَفْتَيْهِ وَهُمَا يَخْتَلِجَانِ بِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَجَعَلَ جَبِينُهُ يَرِشَحُ عَرَقًا وَهُوَ يَمَسْحُهُ بِيَدِهِ ، قُلْتُ : يَا أَبَتِ أَرَأَيْكَ تَمَسَّحُ جَبِينَكَ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ، إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ (1) رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَدَنَتْ وَفَاتُهُ عَرَقَ جَبِينُهُ وَصَارَ كَاللُّوْلُوِ الرَّطْبِ وَسَكَرَ أَنْبُتُهُ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَيَا عَوْنَ ، ثُمَّ نَادَى أَوْلَادَهُ كُلَّهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ صَغِيرًا وَكَبِيرًا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ ، وَجَعَلَ يُودِّعُهُمْ وَيَقُولُ : اللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ ، أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ وَهُوَ يَبْكُونَ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَهَ ، مَا دَعَاكَ إِلَى هَذَا ؟ فَقَالَ لَهُ : يَا بُنَيَّ إِنِّي رَأَيْتُ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي قَبْلَ هَذِهِ الْكَائِنَةِ بَلِيلَةً ، فَشَدَّ كَوْتُ إِلَيْهِ مَا أَنَا فِيهِ مِنَ التَّدَلُّلِ وَالْأَذَى مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، فَقَالَ لِي : أَدْعُ عَلَيْهِمْ ، فَقُلْتُ : اللَّهُمَّ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي وَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ ، فَقَالَ لِي : قَدْ اسْتَجَابَ اللَّهُ دُعَاكَ ، سَيَنْقُلُكَ إِلَيْنَا بَعْدَ ثَلَاثِ ، وَقَدْ مَضَتْ الثَّلَاثُ ، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَوْصِيكَ - يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - خَيْرًا ، فَأَنْتُمْ مَنِّي وَأَنَا مِنْكُمْ ... ثُمَّ قَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَيَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَأَنِّي بِكُمْ وَقَدْ خَرَجْتَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي الْفِتْنُ مِنْ هَهُنَا ، فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ . ثُمَّ قَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ شَهِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ؛ فَعَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالصَّبْرِ عَلَى بَلَائِهِ ، ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ سَاعَةً ، وَأُفَاقَ وَقَالَ : هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَمِّي حَمَزَةٌ وَأَخِي جَعْفَرٌ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُلُّهُمْ يَقُولُونَ : عَجَّلْ قُدُومَكَ عَلَيْنَا فَإِنَّا إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ ، ثُمَّ أَدَارَ عَيْنَيْهِ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ وَقَالَ : أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ جَمِيعًا سَدَّدَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا حَفِظَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ، خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ خَلِيفَةً . ثُمَّ قَالَ : وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ يَا رَسُولَ رَبِّي . ثُمَّ قَالَ : «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمَلُ مِلُونًا» (2) «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (3) وَعَرَقَ جَبِينُهُ وَهُوَ يَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا ، وَمَا زَالَ يَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا وَيَتَشَدَّدُ الشَّهَادَتَيْنِ . ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَغَمَّضَ عَيْنَيْهِ وَمَدَّ رِجْلَيْهِ وَيَدَيْهِ وَقَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَكَانَتْ وَفَاتُهُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَكَانَتْ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ . (4)

1- كذا في المصدر .

2- الصافات : 61 .

3- النحل : 128 .

4- بحار الأنوار : ج 42 ص 290_293 .

بحار الأنوار_ به نقل از محمد بن حنفیه_ : چون شب بیست و یکم شد و شب تاریک گشت _ آن شب، دومین شب حادثه بود _ پدرم فرزندان و خانواده خود را جمع کرد و با آنان خداحافظی نمود... سپس آب و غذا آوردیم. چیزی ننوشید. به لب هایش نگاه کردیم، به ذکر خدا مشغول بود. پیشانی اش عرق می کرد و او با دست خود آن را پاک می کرد. گفتم: پدر! می بینم که دست بر پیشانی می کشی. فرمود: «پسرم! از جدت پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: هرگاه مرگ مؤمن فرارسد و وفاتش نزدیک شود، پیشانی اش عرق می کند و مثل لؤلؤ تر و تازه می شود و ناله اش آرام می گیرد». سپس فرمود: «ای ابو عبد الله! ای عون!». سپس همه فرزندان، کوچک و بزرگ را به اسم، یکی پس از دیگری صدا کرد. با همه خداحافظی می کرد و می فرمود: «خداوند، جانشین من بر شما خواهد بود. از شما خداحافظی می کنم». و آنان می گریستند. حسن علیه السلام گفت: پدر! چه چیز تو را به گفتن این سخنان وا داشت؟ فرمود: «پسرم! يك شب پیش از این حادثه، جدت پیامبر خدا را در خواب دیدم. به او از این خواری و آزاری که از امّش کشیدم، شکایت کردم. فرمود: نفریشان کن. گفتم: خداوند! بدتر از مرا جایگزین من در میان آنان کن و بهتر از اینان را برای من برگزین. به من فرمود: خداوند دعایت را پذیرفت. سه روز دیگر تو را پیش ما می آورد. سه روز گذشته است. ای ابو محمد! و ای ابو عبد الله! سفارش به نیکی می کنم. شما از منید و من از شما میم». سپس فرمود: «ای ابو محمد! ای ابو عبد الله! گویا می بینم که از همین جا فتنه ها بر شما سر برمی آورد. پس صبر کنید تا خدا داوری کند، که او بهترین داوران است». سپس فرمود: «ای ابو عبد الله! تو شهید این امتی. بر تو باد تقوای الهی و صبر بر آزمون خدا». سپس ساعتی از هوش رفت و به هوش آمد و فرمود: «این پیامبر خداست و عمویم حمزه و برادرم جعفر و یاران پیامبر خدا، و همه می گویند: برای آمدن نزد ما بشتاب. ما مشتاق توایم». سپس چشمانش را به چهره همه خانواده اش گرداند و فرمود: «از همه شما خداحافظی می کنم. خدا همه شما را پشتیبانی و نگهداری کند. خداوند، جانشین من در میان شماست و در جانشین بودن، خداوند برایتان بس است». سپس فرمود: «و علیکم السلام، ای فرستادگان الهی!». سپس این آیات را خواند: «پس برای چنین پاداشی، عمل کنندگان عمل کنند» و «خداوند با کسانی است که پرهیزگاری داشتند و آنان که نیکوکارند» و پیشانی اش عرق کرد، در حالی که بسیار ذکر خدا می گفت و پیوسته و بسیار خدا را یاد می کرد و شهادتین می گفت. سپس رو به قبله شد، چشمانش را بست، دست ها و پاهایش را دراز کرد و گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله، وحده لا شريك له وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله». سپس جان داد. وفاتش شب 21 رمضان، شب جمعه بود، به سال چهلم هجری.

5 / 8 بُكَاءُ الْأَرْضِ الْمَسْتَدْرِكِ عَلَى الصَّحِيحِينَ عَنْ أَسْمَاءِ الْأَنْصَارِيَّةِ: مَا رُفِعَ حَجْرٌ بِإِبْلِيَاءِ لَيْلَةَ قَتْلِ عَلِيٍّ إِلَّا وَوُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيْطٌ . (1)

المستدرك على الصحيحين عن ابن شهاب: قَدِمْتُ دِمَشْقَ وَأَنَا أُرِيدُ الْغَزْوَ، فَأَتَيْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ لِأَسَلِّمَ عَلَيْهِ، فَوَجَدْتُهُ فِي قُبَّةٍ عَلَى فَرَسٍ بِقُرْبِ الْقَائِمِ وَتَحْتَهُ سِمَاطَانِ، فَسَلَّمْتُ ثُمَّ جَلَسْتُ، فَقَالَ لِي: يَا بَنَ شَهَابِ، أَتَعْلَمُ مَا كَانَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ صَبَاحَ قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُمْتُ مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ حَتَّى أَتَيْتُ خَلْفَ الْقُبَّةِ، فَحَوَّلَ إِلَيَّ وَجْهَهُ فَأَحْنَا عَلَيَّ فَقَالَ مَا كَانَ؟ فَقُلْتُ لَمْ يُرْفَعِ حَجْرٌ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَوُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ، فَقَالَ: لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ يَعْلَمُ هَذَا غَيْرِي وَغَيْرِكَ، لَا يَسْمَعَنَّ مِنْكَ أَحَدٌ، فَمَا حَدَّثْتُ بِهِ حَتَّى تُؤْفَى . (2)

-
- 1- .المستدرك على الصحيحين : ج 3 ص 155 ح 4694 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 389 ح 326 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 346 عن أبي حمزة عن الإمام الصادق عليه السلام وعن سعيد بن المسيب نحوه .
 - 2- .المستدرك على الصحيحين : ج 3 ص 122 ح 4591 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 567 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 389 ح 325 ، الرياض النضرة : ج 3 ص 237 وراجع مقتل أمير المؤمنين : ص 113 ح 107 والمناقب للخوارزمي : ص 388 ح 404 والفصول المهمة : ص 138 .

5 / 8 گریستن زمین

5 / 8 گریستن زمین المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از اسماء انصاریه_: شبی که علی علیه السلام کشته شد، در «ایلیاء» (1) هیچ سنگی را برنداشتند، مگر آن که زیر آن خون تازه دیده شد.

المستدرک علی الصحیحین_ ب_ ه_ ن_ ق_ ل_ از ابن شهاب_: به دمشق رفتم. آهنگ نبرد داشتم. پیش عبد الملک رفتم تا بر او سلام کنم. او را در قُبّه ای بر روی بساطی یافتم، نزدیک ستون که زیر او دو فرش گسترده بود. سلام دادم و نشستم. به من گفت: ای ابن شهاب! آیا می دانی صبح روز کشته شدن علی بن ابی طالب در بیت المقدس چه رخ داد؟ گفتم: آری. گفت: پس بیا. از پشت مردم رفتم تا به پشت قُبّه رسیدم. صورتش را به طرف من گرفت و خم شد و پرسید: چه اتفاق افتاد؟ گفتم: هیچ سنگی را در بیت المقدس برنداشتند، مگر آن که زیر آن خون تازه بود. گفت: کسی جز من و تو این را نمی داند. مبادا کسی از تو بشنود! من با کسی در میان نگذاشتم تا او درگذشت.

1- نام شهر بیت المقدس و معنای آن، بیت الله (خانه خدا) است (معجم البلدان: ص 293).

9/5 تاريخُ شَهَادَتِهِ كَانَ اغْتِيالَ الإمامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يدِ ابْنِ مَلْجَمٍ عَلَى المَشْهُورِ فِي فجرِ اليَوْمِ التَّاسِعِ عَشْرَ (1) مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ . وَكَانَتْ شَهَادَتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةِ الجُمُعَةِ 2 الحَادِي والعَشْرِينَ (2) مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ (40 هـ) ، وَالَّذِي يَصَادَفُ لَيْلَةَ نَزولِ القُرْآنِ . (3) وَهناك أَقْوَالٌ أُخْرَى حَوْلَ تاريخِ اغْتِيالِهِ وَهِيَ : اليَوْمِ السَّابِعِ عَشْرَ ، (4) وَالحَادِي والعَشْرُونَ (5) مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ . كما ذُكِرَتْ أَقْوَالٌ أُخْرَى حَوْلَ تاريخِ شَهَادَتِهِ وَهِيَ : اليَوْمِ الثَّالِثِ والعَشْرُونَ ، (6) وَالتَّاسِعِ عَشْرَ ، (7) وَالسَّابِعِ عَشْرَ ، (8) وَالسَّابِعِ والعَشْرُونَ (9) مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ (40 هـ) . وَهناك اِخْتِلافٌ أَيْضاً بَيْنَ المؤرِّخِينَ حَوْلَ سَنَةِ الإمامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ شَهَادَتِهِ ؛ فَقَدْ ذَكَرَ أَكْثَرَ المؤرِّخِينَ وَالمُحَدِّثِينَ مِنَ الفَرِيقَيْنِ أَنَّ عَمْرَهُ الشَّرِيفَ كانَ (63 سَنَةً) (10) يَبْدَأُ هُنَاكَ أَقْوَالٌ أُخْرَى فِي هَذَا المَضْمَارِ ، وَهِيَ : (58 سَنَةً) (11) وَ(65 سَنَةً) (12) وَ(64 سَنَةً) . (13)

- 1- الإرشاد : ج 1 ص 9 و ص 19 ، الغيبة للطوسي : ص 195 ح 158 ، إعلام الوری : ج 1 ص 309 ، روضة الواعظين : ص 147؛ مقتل أمير المؤمنين: ص 59 ح 40 ، المناقب للخوارزمي: ص 396 ح 416 وفيه «ضربه قبل دخول العشر الأواخر بليلتين» .
- 2- الكافي : ج 1 ص 452 ، تهذيب الأحكام : ج 9 ص 178 ح 714 ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 4 ص 191 ح 5433 ، الإرشاد : ج 1 ص 9 ، إثبات الوصية : ص 165 ، تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 212 ، إعلام الوری : ج 1 ص 309 ، روضة الواعظين : ص 147 ؛ المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 154 ح 4688 ، فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 557 ح 939 ، مروج الذهب : ج 2 ص 426 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 59 ح 40 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 587 ، مقاتل الطالبين : ص 54 ، المناقب للخوارزمي : ص 396 ح 416 .
- 3- الكافي : ج 1 ص 457 ح 8 ، الأمالي للصدوق : ص 397 ح 510 ، تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 213 ، روضة الواعظين : ص 154 ؛ المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 154 ح 4688 ، التاريخ الكبير : ج 2 ص 363 الرقم 2760 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 157 ، الأخبار الطوال : ص 216 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 95 ح 88 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 586 .
- 4- أنساب الأشراف : ج 3 ص 253 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 584 و 585 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 151 و 152 ، مروج الذهب : ج 2 ص 426 ، أسد الغابة : ج 4 ص 112 الرقم 3789 ، شرح نهج البلاغة : ج 1 ص 15 .
- 5- الكافي : ج 7 ص 52 ح 7 ، الغيبة للطوسي : ص 195 ح 157 ، إثبات الوصية : ص 164 ؛ تاريخ دمشق : ج 42 ص 586 و 587 ، الكامل للميرد : ج 3 ص 1118 ، المناقب للخوارزمي : ص 392 ح 411 .
- 6- الكافي : ج 7 ص 52 ح 7 ، الغيبة للطوسي : ص 195 ح 157 ؛ الكامل للميرد : ج 3 ص 1118 _ 1120 ، المناقب للخوارزمي : ص 392 ح 411 .
- 7- فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 559 ح 942 ، الطبقات الكبرى : ج 3 ص 37 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 257 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 152 ، أسد الغابة : ج 4 ص 113 الرقم 3789 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 331 .
- 8- المعجم الكبير : ج 1 ص 95 ح 164 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 136 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 584 ، المناقب للخوارزمي : ص 396 ح 416 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 331 .
- 9- الطبقات الكبرى : ج 3 ص 39 ، الفتوح : ج 3 ص 281 .
- 10- الكافي : ج 1 ص 452 ، تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 212 ؛ المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 156 ح 4696 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 96 ح 165 ، تاريخ بغداد : ج 1 ص 136 ، التاريخ الصغير : ج 1 ص 107 ، أنساب الأشراف : ج 3 ص 258 ، تاريخ الطبري :

- : ج 5 ص 151 ، مروج الذهب : ج 2 ص 358 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 10 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 64 ح 50 ، الإمامة والسياسة :
ج 1 ص 181 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 331 .
- 11- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 156 ح 4695 ، تاریخ بغداد : ج 1 ص 136 ، المعجم الكبير : ج 1 ص 96 ح 166 ،
تاريخ دمشق : ج 42 ص 11 ، مقتل أمير المؤمنين : ص 63 ح 47 و 48 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 151 .
- 12- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 151 ؛ إثبات الوصية : ص 165 .
- 13- .مقاتل الطالبیین : ص 54 ، التاريخ الصغير : ج 1 ص 107 .

5 / 9 تاریخ شهادتش

5 / 9 تاریخ شهادتش ترور امام علیه السلام به دست ابن ملجم، طبق مشهور، در سپیده دم نوزدهم ماه رمضان بود و شهادتش در شب جمعه (1) بیست و یکم از ماه رمضان سال چهارم هجری (2) و مصادف با شب نزول قرآن بود. در تاریخ ترور آن حضرت، گفته های دیگری نیز هست، مانند هفدهم و بیست و یکم ماه رمضان. در باره تاریخ شهادتش نیز اقوال دیگری هست: بیست و سوم، نوزدهم، هفدهم و بیست و هفتم ماه رمضان سال چهارم هجری. میان مورخان درباره سنّ امام علیه السلام در هنگام شهادت نیز اختلاف دیده می شود. بیشتر محدثان و مورخان شیعه و اهل سنت، عمر او را 63 سال ذکر کرده اند و البته در این مورد اقوال دیگری هم هست که عبارت است از 58 سال، 65 سال و 64 سال.

1- زمان شهادت او را شب یکشنبه نیز گفته اند (الکافی: ج 1 ص 452) و نیز روز یکشنبه (مقتل امیر المؤمنین: ص 61 ح 44، المناقب، خوارزمی: ص 392 ح 411).

2- این مسئله مورد اتفاق است و در همه منابع موجود، آمده است.

الكافي: قُتِلَ عليه السلام في شهرِ رَمَضانَ لِتَسْعِ بَقِيَن مِنْهُ لَيْلَةَ الأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الهِجْرَةِ ، وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ وَسِتِّينَ سَنَةً . (1)

الإرشاد: كَانَتْ وَفَاةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ قُبَيْلَ الْفَجْرِ مِنْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ لَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الهِجْرَةِ قَتِيلًا بِالسَّيْفِ ، قَتَلَهُ ابْنُ مُلْجَمِ المُرَادِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فِي مَسْجِدِ الكَوْفَةِ ، وَقَدْ خَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوَقِّظُ النَّاسَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ لَيْلَةَ تِسْعِ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ ، وَقَدْ كَانَ ارْتِصَدَّهُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ لِذَلِكَ ، فَلَمَّا مَرَّ بِهِ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ مُسْتَخْفٍ بِأَمْرِهِ مُمَكِّرٌ بِإِظْهَارِ النَّوْمِ فِي جُمْلَةِ النَّيَامِ نَارَ إِلَيْهِ فَصَدَّ رَبَّهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ وَكَانَ مَسْمُومًا ، فَمَكَثَ يَوْمَ تِسْعَةِ عَشْرَ وَلَيْلَةَ عِشْرِينَ وَيَوْمَهَا وَلَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ إِلَى نَحْوِ الثَّلَاثِ الْأَوَّلِ مِنَ اللَّيْلِ ، ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَهِيدًا ، وَلَقِيَ رَبَّهُ تَعَالَى مَظْلُومًا . (2)

تاريخ اليعقوبي- بَعْدَ ذِكْرِ إِصَابَةِ الإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالسَّيْفِ - فِي خَبَرٍ : أَقَامَ يَوْمَيْنِ وَمَاتَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوَّلَ لَيْلَةٍ مِنَ الْعَشْرِ الْأَخِيرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ سَنَةَ (40) ، وَمِنْ شَهْرِ الْعَجَمِ فِي كَانُونِ الْآخِرِ ، وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ وَسِتِّينَ سَنَةً ، وَغَسَلَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ بِيَدِهِ ، وَصَلَّى عَلَيْهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ سَبْعًا ، وَقَالَ : أَمَا إِنَّهُ لَا يُكَبَّرُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ ، وَدُفِنَ بِالكَوْفَةِ فِي مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ الْغَرِيُّ . (3)

1- الكافي: ج 1 ص 452، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 19، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 39 وفيهما «ليلة الجمعة».

2- الإرشاد: ج 1 ص 9.

3- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 212.

الکافی: امام علیه السلام در بیست و یکم ماه رمضان، شب یکشنبه، سال چهارم هجری کشته شد، در حالی که 63 سال داشت.

الإرشاد: درگذشت امیر مؤمنان، پیش از فجر شب جمعه، شب بیست و یکم از ماه رمضان سال چهارم هجری بود که با شمشیر کشته شد. ابن ملجم مرادی - که لعنت خدا بر او باد - او را در مسجد کوفه شهید کرد، در حالی که وی برای بیدار کردن مردم برای نماز صبح در شب نوزدهم ماه رمضان بیرون شده بود. ابن ملجم از اول شب در کمین کشتن امام علیه السلام بود. چون حضرت در مسجد بر او گذشت - و او هدف خود را پنهان می کرد و حيله گرانه وانمود می کرد که در میان خفتگان به خواب رفته است -، به سوی حضرت پرید و با شمشیر زهرآلود بر فرق سر او زد. امام علیه السلام روز نوزدهم، شب بیستم، روز بیست و یکم را تا حدود ثلث اول شب، زنده بود. سپس شهید شد و مظلومانه به دیدار پروردگارش شتافت.

تاریخ الیعقوبی - پس از یادکرد ضربت خوردن امام علیه السلام با شمشیر - : امام علیه السلام دو روز زنده بود و شب جمعه، اولین شب از دهه آخر ماه رمضان سال چهارم هجری درگذشت، که از ماه های عجم در ماه کانون دوم (ژانویه) بود، در حالی که 63 سال داشت. فرزندش امام حسن علیه السلام او را غسل داد و بر او نماز خواند و هفت تکبیر بر او گفت و فرمود: «آگاه باشید که پس از او بر احدی این گونه تکبیر گفته نمی شود». در کوفه، در جایی که به آن «عَرَى» گفته می شود، دفن شد.

المستدرك على الصحيحين عن الحرith بن مخشى: إِنَّ عَلِيًّا قُتِلَ صَبِيحَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ رَمَضَانَ، قَالَ: فَسَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ وَهُوَ يَخْطُبُ وَذَكَرَ مَنَاقِبَ عَلِيٍّ فَقَالَ: قُتِلَ لَيْلَةَ أَنْزَلَ الْقُرْآنُ، وَلَيْلَةَ أُسْرِي بِعَيْسَى، وَلَيْلَةَ قُبُضِ مُوسَى. قَالَ: وَصَلَّى عَلِيَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. (1)

الإمام الباقر عليه السلام: لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ، وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ، إِنَّهُ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَائِيلُ وَعَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ، لَا يَنْتَنِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ. وَاللَّهُ مَا تَرَكَ بِيَضَاءٍ وَلَا حَمَاءٍ إِلَّا سَبَعُمِنَهُ دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ. وَاللَّهُ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يَوْشَعَ بْنُ نُونٍ، وَاللَّيْلَةَ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بِعَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَاللَّيْلَةَ الَّتِي نَزَلَ فِيهَا الْقُرْآنُ. (2)

-
- 1- المستدرك على الصحيحين: ج 3 ص 154 ح 4688، الدر المنثور: ج 2 ص 226 عن الحرith بن مخشي؛ المناقب للكوفي: ج 2 ص 587 ح 1098 عن حرith بن المخش وفيهما إلى «موسى».
- 2- الكافي: ج 1 ص 457 ح 8 عن أبي حمزة، الإرشاد: ج 2 ص 7 عن أبي إسحاق السبيعي وغيره، بشارة المصطفى: ص 240 عن أبي الطفيل، تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 213؛ المعجم الكبير: ج 3 ص 80 ح 2725، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 38 كلاهما عن هبيرة بن يريم، البداية والنهاية: ج 7 ص 333 عن أبي خالد بن جابر، مجمع الزوائد: ج 9 ص 202 ح 14798 عن أبي الطفيل وكلها نحوه.

المستدرک علی الصحیحین۔ به نقل از حریث بن مخشی: _ علی علیه السلام صبحدم بیست و یکم رمضان کشته شد. شنیدم که حسن علیه السلام در خطبه ای در مناقب علی علیه السلام می گفت: «شب نزول قرآن کشته شد، شبی که عیسی علیه السلام را به معراج بردند، شبی که موسی علیه السلام جان باخت». [راوی] گوید: حسن بن علی علیهما السلام بر وی نماز گزارد.

امام باقر علیه السلام: چون امیر مؤمنان وفات یافت، حسن بن علی علیهما السلام در مسجد کوفه به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس فرمود: «ای مردم! امشب، مردی از دنیا رفت که نه پیشینیان از او سبقت گرفتند و نه آیندگان به مقام او می رسند. او صاحب پرچم پیامبر خدا بود. از سمت راستش جبرئیل و از سوی چپ او میکائیل حرکت می کرد. باز نمی گشت تا آن که خداوند برایش فتح آورد. به خدا سوگند، درهم و دیناری از خود بر جای نگذاشت، مگر هفتصد درهم که اضافه سهمش از بیت المال بود و می خواست با آن خدمتکاری برای خانواده اش بخرد. به خدا سوگند، در شبی درگذشت که یوشع بن نون، وصی موسی علیه السلام درگذشته بود، شبی که عیسی بن مریم علیهما السلام به آسمان عروج داده شد، شبی که در آن قرآن نازل شد».

الإمام الحسن عليه السلام: قُتِلَ عَلِيُّ لَيْلَةَ نَزْلِ الْقُرْآنِ . (1)

المناقب لابن شهر آشوب: قُبِضَ [عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَتِيلاً فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَقْتَ التَّنْوِيرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ ، لِتِسْعَةِ عَشَرَ مَضِينٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، عَلَى يَدَي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمِ الْمُرَادِيِّ ، وَقَدْ عَاوَنَهُ وَرْدَانُ بْنُ مُجَالِدٍ مِنْ تَيْمِ الرُّبَابِ ، وَشَيْبُ بْنُ بَجْرَةَ ، وَالْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ ، وَقَطَامُ بِنْتُ الْأَخْضَرِ ، فَضَرَبَهُ سَيْفًا عَلَى رَأْسِهِ مَسْمُومًا . (2)

-
- 1- .التاريخ الكبير : ج 2 ص 363 الرقم 2760 ، تعجيل المنفعة : ص 117 ح 215 كلاهما عن خالد بن جابر عن أبيه .
2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 307 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 199 ح 1 .

امام حسن علیه السلام: علی علیه السلام شب نزول قرآن کشته شد.

المناقب، ابن شهر آشوب: علی علیه السلام در مسجد کوفه، هنگام سحرگاه شب جمعه نوزدهم ماه رمضان، به دست عبدالرحمان بن ملجم مرادی کشته شد، در حالی که وردان بن مجالد از قبیله تیم الرّباب و شیبب بن بجره و اشعث بن قیس و قُطام دختر اخضر با او همدستی کرده بودند. ابن ملجم، شمشیری زهرآلود بر سر آن حضرت زد.

الفصل السادس: بعد الاستشهاد 6 / التَّجْهِيزُ وَالدَّفْنُ فَرَحَةَ الْغُرِيِّ عَنْ أُمِّ كَلثُومِ بِنْتِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْرَجَ عَهْدُ أَبِي إِلَى أَخَوَيْ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ قَالَ: يَا بَنِيَّ إِنَّ أَنَا مِتُّ فَغَسَّلَانِي، ثُمَّ نَشَّفَانِي بِالْبُرْدَةِ الَّتِي نَشَفْتُمْ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، ثُمَّ حَنَطَانِي وَسَجَّيَانِي عَلَى سَرِيرِي، ثُمَّ انْتَظِرَا حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ لَكُمْ مَقْدَمُ السَّرِيرِ فَاحْمِلَا مُؤَخَّرَهُ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ أُشَبِّعُ جِنَازَةَ أَبِي، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْغُرِيِّ رَكَزَ (1) الْمُقَدَّمُ فَوَضَعَ عَنَّا الْمُؤَخَّرَ، ثُمَّ بَرَزَ الْحَسَنُ بِالْبُرْدَةِ الَّتِي نَشَفَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ وَفَاطِمَةَ فَنَشَفَ بِهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَخَذَ الْمِعْوَلَ فَضَرَبَ رَبَّ ضَرْبَةً فَانَشَقَّ الْقَبْرَ عَنْ ضَرْبِهِ، فَإِذَا هُوَ بِسَاجَةِ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا قَبْرُ إِدْخَرَهُ نُوْحُ النَّبِيُّ لِعَلِيِّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِمِائَةِ عَامٍ. قَالَتْ أُمُّ كَلثُومٍ: فَانَشَقَّ الْقَبْرَ، فَلَا أُدْرِي أَعَارَ سَيِّدِي فِي الْأَرْضِ أَمْ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ؟ إِذْ سَمِعْتُ نَاطِقًا لَنَا بِالتَّعْزِيَةِ: أَحْسَنَ اللَّهُ لَكُمْ الْعِزَاءَ فِي سَيِّدِكُمْ وَحُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. (2)

1- رَكَزَ: ثَبَتَ بِالْأَرْضِ (أَنْظَرَ مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ: ج 2 ص 728 «رَكَزَ»).

2- فَرَحَةُ الْغُرِيِّ: ص 34، بَحَارُ الْأَنْوَارِ: ج 42 ص 216 ح 17 وَرَاجِعِ الْمَنَاقِبِ لِابْنِ شَهْرَآشُوبٍ: ج 2 ص 348.

فصل ششم : پس از شهادت

6 / 1 تجهیز و خاکسپاری

فصل ششم : پس از شهادت 6 / 1 تجهیز و خاکسپاری فَرحة الغَریّـَ به نقل از اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام _: آخرین سخن پدرم به برادرانم این بود که فرمود: «پسرانم! اگر مُردم، مرا غسل دهید . سپس با بُردی که با آن پیامبر خدا و فاطمه علیها السلام را خشک کردید ، مرا هم خشک کنید . آن گاه مرا حنوط کنید و در تابوتم قرار دهید . سپس منتظر بمانید تا وقتی که جلوی تابوت بلند شد، شما عقب آن را بلند کنید.» [اُمّ کلثوم] گوید: من هم برای تشییع جنازه پدرم بیرون شدم، تا آن که به منطقه پشتِ غَری رسیدیم، که جلوی تابوت فرود آمد و ما عقب آن را پایین آوردیم. آن گاه ، حسن علیه السلام بُردی را که با آن پیامبر خدا و فاطمه علیها السلام را خشک کرده بودند ، بیرون آورد و امیر مؤمنان را با آن خشک کرد . آن گاه کلنگ را گرفت و ضربه ای زد .قبری در میان ضریحی شکافته شد و ناگاه ، قطعه ساجی پیدا شد که بر آن نوشته شده بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان . این قبری است که نوح پیامبر برای علی وصیّ پیامبر، هفتصد سال پیش از توفان آماده ساخته است.» اُمّ کلثوم گفت : قبر شکافته شد. نمی دانم سرورم در زمین نماند یا به آسمان برده شد؟ آن گاه صدایی را شنیدم که چنین تسلیت‌مان می گفت: «خداوند عزای شما را در باره سرورتان و حجّت خدا بر خلق، نیک گرداند!».

الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا أُصِيبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: غَسَّلَانِي وَكَفَّنَانِي وَحَنَطَانِي وَاحْمِلَانِي عَلَى سَرِيرِي، وَاحْمِلَا مُؤَخَّرَهُ تَكْفِيَانِ مُقَدَّمَهُ، فَإِنكُمَا تَنْتَهِيَانِ إِلَى قَبْرِ مَحْفُورٍ، وَلِحَدِّ مَلْحُودٍ، وَلَبَنِ مَوْضُوعٍ، فَالْحَدَانِي وَأَشْرَجَا اللَّبْنَ عَلَيَّ، وَارْفَعَا لَبَنَةً مِمَّا يَلِي رَأْسِي فَانظُرَا مَا تَسْمَعَانِ. فَأَحْذَا اللَّبَنَةَ مِنْ عِنْدِ الرَّأْسِ بَعْدَمَا أَشْرَجَا عَلَيْهِ اللَّبْنَ، فَإِذَا لَيْسَ فِي الْقَبْرِ شَيْءٌ وَإِذَا هَاتِفٌ يَهْتَفُ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا فَالْحَقَّهُ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ، وَكَذَلِكَ يَفْعَلُ بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ، حَتَّى لَوْ أَنَّ نَبِيًّا مَاتَ فِي الْمَشْرِقِ وَمَاتَ وَصِيُّهُ فِي الْمَغْرِبِ لَأَلْحَقَ اللَّهُ الْوَصِيَّ بِالنَّبِيِّ. (1)

فضائل الصحابة لابن حنبل عن هارون بن سعد: كَانَ عِنْدَ عَلِيِّ مِسْكَ فَوْصَى أَنْ يُحَنِّطَ بِهِ، وَقَالَ: فَضَّلْتُ مِنْ حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (2)

الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا غُسِّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُوذُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ: إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمِ السَّرِيرِ كُفَيْتُمْ مُؤَخَّرَهُ، وَإِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ كُفَيْتُمْ مُقَدَّمَهُ. (3)

العدد القويّة: وَلَمَّا تُوفِّيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَسَّلَهُ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَقِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، وَقِيلَ: إِنَّهُ لَمْ يُغَسَّلْ لِأَنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ. قِيلَ: كُفِّنَ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ بَيْضٍ لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلَا عِمَامَةٌ، وَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ بَقَايَا حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَحَنَطُوهُ بِهَا، وَصَلَّى عَلَيْهِ وَلَدَّهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَبَّرَ عَلَيْهِ خَمْسًا، وَقِيلَ: سِتًّا، وَقِيلَ: سَبْعًا. (4)

-
- 1- تهذيب الأحكام: ج 6 ص 106 ح 187، فرحة الغري: ص 30 كلاهما عن سعد الإسكاف.
 - 2- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 559 ح 943، المستدرک علی الصحیحین: ج 1 ص 515 ح 1337 عن أبي وائل، تاريخ دمشق: ج 42 ص 563، أسد الغابة: ج 4 ص 115 الرقم 3789 نحوه، الرياض النضرة: ج 3 ص 237 عن هارون بن سعيد.
 - 3- الكافي: ج 1 ص 457 ح 9، فرحة الغري: ص 31 كلاهما عن علي بن محمد رفعه، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 64.
 - 4- العدد القويّة: ص 242 ح 21، بحار الأنوار: ج 42 ص 254 ح 56 وراجع جواهر المطالب: ج 2 ص 109.

امام صادق علیه السلام: چون امیر مؤمنان ضربت خورد، به حسن و حسین _ دروذهای خدا بر آنان باد _ فرمود: «مرا غسل دهید، کفن کنید، حنوط کنید، درون تابوتم بگذارید و عقب تابوت را بردارید، چون جلوی آن را دیگران برمی دارند. به قبر گنده و آماده ای ولحد و خشت قبر فراهم شده ای می رسید. مرا در قبر بگذارید، خشت بر روی لحد بگذارید، از طرف سرم يك خشت را بردارید، ببینید چه می شنوید». آن دو بزرگوار، خشتی از طرف سر لحد برداشتند، پس از آن که خشت های لحد را چیده بودند. دیدند در قبر چیزی نیست. ناگهان هاتقی ندا داد: «امیر مؤمنان، بنده شایسته ای بود. خداوند او را به پیامبرش ملحق ساخت و با اوصیا پس از انبیا چنین می کند. حتی اگر پیامبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب از دنیا برود، خداوند وصی را به نبی ملحق می کند».

فضائل الصحابة، ابن حنبل _ به نقل از هارون بن سعد _: نزد علی علیه السلام مُشکی بود. وصیت کرد که او را با آن حنوط کنند. فرمود: «اضافه ای از حنوط پیامبر خداست».

امام صادق علیه السلام: چون امیر مؤمنان را غسل دادند، از سوی خانه ندا آمد: «اگر جلوی تابوت را بگیرید، برای عقب آن کسانی هستند و اگر عقب آن را بگیرید، جلویش را دیگران می گیرند».

العدد القویة: چون آن حضرت درگذشت، دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر او را غسل دادند. نیز گفته اند: محمد بن حنفیه. نیز گفته اند: او را غسل ندادند، چرا که وی سالار شهیدان بود. گفته اند: در سه پارچه سفید که پیراهن و عمامه در آن سه نبود، کفن شد و نزد آن حضرت چیزی از باقی مانده حنوط پیامبر خدا بود که با آن حنوطش کردند. فرزندش حسن علیه السلام بر او نماز خواند و پنج تکبیر بر او گفت، نیز گفته شده: شش یا هفت تکبیر.

الإرشاد عن حسان بن عليّ العنزي عن مولى لعلبيّ عليه السلام: لَمَّا حَصَرَ رَتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاءُ قَالَ لِلْحَسَنِ وَالْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْمِلَانِي عَلَى سَرِيرِي، ثُمَّ أَخْرِجَانِي وَأَحْمِلَا مُؤَخَّرَ السَّرِيرِ؛ فَإِنَّكُمَا تُكْفِيَانِ مُقَدَّمَهُ، ثُمَّ اتَّبِئَا بِي الْغَرِيِّينَ؛ فَإِنَّكُمَا سَتَرِيَانِ صَخْرَةَ بَيْضَاءَ تَلْمَعُ نُورًا، فَأَحْتَفِرَا فِيهَا؛ فَإِنَّكُمَا تَجِدَانِ فِيهَا سَاجِدَةً، فَادْفِنَانِي فِيهَا. قَالَ: فَلَمَّا مَاتَ أَخْرَجْنَاهُ وَجَعَلْنَا نَحْمِلُ مُؤَخَّرَ السَّرِيرِ وَنُكْفِي مُقَدَّمَهُ، وَجَعَلْنَا نَسْمَعُ دَوِيًّا وَحَفِيفًا حَتَّى أَتَيْنَا الْغَرِيِّينَ، فَإِذَا صَخْرَةٌ بَيْضَاءَ تَلْمَعُ نُورًا، فَأَحْتَفَرْنَا إِذَا سَاجِدَةٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا: «مِمَّا ادَّخَرَ نُوْحٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». فَدَفَنَاهُ فِيهَا، وَإِنْصَدَّ رَفْنَا وَنَحْنُ مَسْرُورُونَ بِإِكْرَامِ اللَّهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَحِقْنَا قَوْمٌ مِنَ الشَّيْعَةِ لَمْ يَشْهَدُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ، فَأَخْبَرْنَاهُمْ بِمَا جَرَى وَبِإِكْرَامِ اللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: نُحِبُّ أَنْ نُعَايِنَ مِنْ أَمْرِهِ مَا عَايَنْتُمْ. فَقُلْنَا لَهُمْ: إِنَّ الْمَوْضِعَ قَدْ عُفِيَ أَثَرُهُ بِوَصِيَّةٍ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَضَوْا وَعَادُوا إِلَيْنَا فَقَالُوا: إِنَّهُمْ احْتَفَرُوا فَلَمْ يَجِدُوا شَيْئًا. (1)

6 / 2 حُطْبَةُ الْإِمَامِ الْحَسَنِ بَعْدَ أَبِيهِ تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَابِرٍ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ - لَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ قَامَ خَطِيْبًا، فَقَالَ: - لَقَدْ قَتَلْتُمُ اللَّيْلَةَ رَجُلًا فِي لَيْلَةٍ فِيهَا نَزَلَ الْقُرْآنُ، وَفِيهَا رُفِعَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَفِيهَا قُتِلَ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ فَتَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. وَاللَّهُ مَا سَبَقَهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ، وَلَا يُدْرِكُهُ أَحَدٌ يَكُونُ بَعْدَهُ، وَاللَّهُ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيَبْعَثُهُ فِي السَّرِيَّةِ وَجَبْرِيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، وَاللَّهُ مَا تَرَكَ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا ثَمَانِمِئَةً - أَوْ سَبْعِمِئَةً - أُرْصَدَهَا لِخَادِمِهِ. (2)

- 1- الإرشاد: ج 1 ص 23، إعلام الوری: ج 1 ص 393، فرحة الغري: ص 36 عن حسان بن عليّ القسري عن مولى لعلبيّ عليه السلام، روضة الواعظين: ص 152 وراجع الخرائج والجرائح: ج 1 ص 234 ح 78.
- 2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 157، مقتل أمير المؤمنين: ص 95 ح 88 عن جابر وفيه إلى «فتى موسى»؛ روضة الواعظين: ص 154 عن حبيب بن عمرو نحوه.

6 / 2 خطبه امام حسن پس از پدرش

الإرشاد_ به نقل از حَبَّان بن علی عنزی، از غلامی آزاد شده علی علیه السلام: چون وفات امیر مؤمنان فرا رسید، به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: «وقتی که من مُردم، مرا درون تابوتم بگذارید. سپس تابوت مرا بیرون آورید. عقب تابوت را بردارید، که جلوی آن را برمی دارند. سپس مرا به «غَرَّیْن» (1) ببرید. آن جا سنگ سفید نورافشانی را خواهید دید. آن جا را حفر کنید. در آن جا تخته چوبی می بینید. مرا آن جا دفن کنید». چون وفات یافت، او را بیرون بردیم و عقب تابوت را برداشتیم و جلوی آن بلند شده بود. صدای زمزمه و خَش خَش می شنیدیم، تا به غَرَّیْن رسیدیم. آن جا سنگ سفید نورافشانی بود. آن جا را کندید. به تخته چوبی برخوردیم که بر آن نوشته بود: «از آنچه نوح برای علی بن ابی طالب آماده کرده است». پس او را در آن دفن کردیم و از این که خداوند، امیر مؤمنان را مورد اکرام قرار داده، خوش حال برگشتیم. گروهی از شیعه به ما پیوستند که در نماز بر آن حضرت حضور نیافته بودند. آنچه را که گذشت و اکرام الهی را نسبت به امیر مؤمنان به آنان خبر دادیم. گفتند: دوست داریم آنچه را شما از قضیه او دیدید، ما هم به چشم خود ببینیم. به آنان گفتیم: طبق وصیت خود آن حضرت، نشانه های محلّ دفن را محو کردیم. رفتند و برگشتند و گفتند که آن جا را کاویدند، ولی چیزی نیافتند.

6 / 2 خطبه امام حسن پس از پدرش تاریخ الطبری_ به نقل از خالد بن جابر: شنیدم حسن علیه السلام پس از کشته شدن علی علیه السلام به خطبه ایستاد و فرمود: «دیشب مردی را کشتید، در شبی که قرآن نازل شده و در این شب، عیسی بن مریم علیهما السلام به آسمان رفته است و در این شب، یوشع بن نون، وصیّ موسی علیه السلام کشته شده است. به خدا سوگند، کسی پیش از او به این شرافت دست نیافته و آیندگان نیز این شرافت را نخواهند یافت. به خدا سوگند، پیامبر خدا او را به جنگ می فرستاد، در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او بود. به خدا، درهم و دیناری از خود به جا نگذاشت، مگر هشتصد (یا هفتصد) درهم که آن را برای [خریدن] خادم ذخیره کرده بود».

1- غرّیْن، دو بنا مثل صومعه در پشت کوفه بود (معجم البلدان: ج 4 ص 196).

خصائص أمير المؤمنين للنسائي عن هبيرة بن يريم: خَرَجَ إِلَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَ: لَقَدْ كَانَ فِيكُمْ بِالْأَمْسِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخَرُونَ. وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ فِيهِ: لِأَعْظَى الرَّيَّةِ غَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَيُقَاتِلُ جَبْرَيْلَ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلَ عَنْ يَسَارِهِ، ثُمَّ لَا تُرَدُّ رَأْيَتُهُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. مَا تَرَكَ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِلَّا سَدَّ بَعْمِنَةَ دِرْهَمٍ أَخَذَهَا مِنْ عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ. (1)

راجع: ص 380 (تاريخ شهادته).

6 / 3 في رثاء الإمام المناقب لابن شهر آشوب: رَثَى الْإِمَامَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: أَيْنَ مَنْ كَانَ لِعِلْمِ الْإِمَامِ الْمُصْطَفَى فِي النَّاسِ بَابَا أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا مَا قَحَطَ النَّاسُ سَحَابًا أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا نَوْدِيَ فِي الْحَرْبِ اسْتَجَابَا أَيْنَ مَنْ كَانَ دُعَاهُ مُسْتَجَابًا وَمُجَابًا وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَلَّ الْعُيُونَ وَمَا أُرْدَى مِنَ الْبُكَاءِ عَلَى عَلِيٍّ لَا تَقْبَلَنَّ مِنَ الْخَلِيٍّ فَلَيْسَ قَلْبُكَ بِالْخَلِيٍّ لِلَّهِ أَنْتَ إِذَا الرَّحَالُ تَضَعُضَعَتْ وَسَطَ النَّدِيِّ فَرَجَتْ غَمَّتَهُ وَلَمْ تَرَكَنَّ إِلَى فِشَلٍ وَعِيٍّ وَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَذَلَ اللَّهُ خَاذِلِيهِ وَلَا أَعْـمَدَ عَنْ قَاتِلِيهِ سَيْفَ الْفَنَاءِ (2)

1- خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 68 ح 22، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 426 ح 1720، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 1 ص 548 ح 922، تاريخ دمشق: ج 42 ص 578 كلها عن عمرو بن حبشي وص 579، صحيح ابن حبان: ج 15 ص 383 ح 6936، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 188 ح 4802 عن عمر بن علي عن الإمام زين العابدين عليه السلام، المعجم الكبير: ج 3 ص 79 ح 2719 - 2724، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 502 ح 42، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 38، مروج الذهب: ج 2 ص 426 كلها نحوه وراجع الفتوح: ج 4 ص 282.

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 313، بحار الأنوار: ج 42 ص 241.

6 / 3 در سوگ امام

خصائص أمير المؤمنين ، نسایی۔ به نقل از هبيرة بن يريم۔: حسن بن علي عليهما السلام به نزد ما آمد، در حالی که عمامه سیاهی بر سر داشت. فرمود: «دیروز مردی میان شما بود که نه پیشینیان به او رسیدند و نه آیندگان به او خواهند رسید. همانا پیامبر خدا درباره او فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، خدا و رسولش هم او را دوست دارند و جبرئیل از سمت راست او می جنگد و میکائیل از سمت چپش و پرچمش جز با فتح الهی برای او از صحنه نبرد بر نمی گردد . هیچ درهم و دیناری برجای نگذاشت، مگر هفتصد درهم که از سهم خود او از بیت المال بود و می خواست با آن خادمی برای خانواده اش بخرد.

ر . ك : ص 381 (تاریخ شهادتش).

6 / 3 در سوگ امام المناقب ، ابن شهر آشوب : امام حسن علیه السلام۔ در سوگ امام علی علیه السلام چنین سرود: «کجاست آن که میان مردم باب علم [پیامبر] مصطفی بود؟ کجاست آن که در قحط سالی برای مردم، ابر بود؟ کجاست آن که چون به جنگ می خواندند پاسخ می داد؟ کجاست آن که دعایش مستجاب و پذیرفته بود؟». نیز از اشعار اوست: «چشم ها را بگذار بر علی هر چه می خواهند بگیرند . بر این گریه، گلایه بی غمان را نپذیر چرا که قلب تو خالی از درد و غم نیست. چه شگفت مردی هستی! آن گاه که مهمانان سواره در مجلس و نزد تو فرود می آیند . اندوه او را برطرف می سازی بی آن که به سستی و خستگی بگروی». . نیز از آن حضرت است: «خدا خوار کننده او را خوار کند و شمشیر فنا را هرگز از سر قاتلانش غلاف نکند».

الكامل للمبرّد عن أبي الأسود الدُّئليّ في رثاء الإمام عليّ عليه السلام: أَلَا أبلغُ مُعاوِيَةَ بنَ حَرَبٍ فَلَا قَرَّتْ عُيُونُ الشّامِينَا أفي شَهْرِ الصَّيَامِ فَجَعَتُمونا بِخَيْرِ النَّاسِ طُرّاً أَجمَعِينا! قَتَلْتُم خَيْرَ مَنْ رَكَبَ المَطايا وَرَحَلَهَا وَمَنْ رَكَبَ السِّفِينا وَمَنْ لَبَسَ النِّعالَ وَمَنْ حَذَّاهَا وَمَنْ قَرَأَ المِثانِي وَالْمُبِينا إِذا اسْتَقْبَلتَ وَجَهَ أَبِي حُسَيْنٍ رَأَيْتَ البَدْرَ راعِ النَّاطِرِينا لَقَدْ عَلِمَت قُرَيْشٌ حَيْثُ كانَتْ بِأَنَّكَ خَيْرُها حَسَباً وَدِيناً (1)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 150 ، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 438 ، مروج الذهب: ج 2 ص 428 وفيه «النور فوق» بدل «البدر راع» ، المعجم الكبير: ج 1 ص 103 وليس فيه البيت الخامس وفيه «خيسها» بدل «رحلها» ، أنساب الأشراف: ج 3 ص 265 وليس فيه البيت الثاني والخامس ، الفصول المهمة: ص 138 ؛ روضة الواعظين: ص 153 وفيه «أكرمهم» بدل «رحلها» وراجع أسد الغابة: ج 4 ص 116 الرقم 3789 ووفيات الأئمة: ص 75 .

الکامل ، میرد به نقل از ابو الأسود دُئلی در مرثیه امام علی علیه السلام: به معاویة بن حرب برسان که هرگز چشم شماتت کنندگان روشن مباد! آیا در ماه روزه، ما را به فاجعه شهادت بهترین همه انسان ها نشانید؟ بهترین کسی را کشتید که بر مرکب ها سوار شد و آنها را رام کرد و به راه انداخت و بهترین کسی که بر کشتی نشست. و بهترین کسی که کفش به پا کرد و راه پیمود و بهترین کسی که آیات مثنوی (سوره حمد) و قرآن مبین را خواند. هرگاه با سیمای پدر حسین رویه رو می شدی ماه تمام را می دیدی که بینندگان را خیره می ساخت. قریش هرجا که بودند، می دانستند که تو در شرافت و دین از همه برتری.

الكامل للمبرّد عن أبي زييد الطائي- يرثي عليّ بن أبي طالب عليه السلام-: إِنَّ الْكِرَامَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ خُلُقٍ رَهْطٍ أَمْرِي خَارَهُ لِلدِّينِ مُخْتَارٌ
 طَبَّ بَصِيرٍ بِأَضْغَانِ الرَّجَالِ وَلَمْ يُعَدَّلْ بِحَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ أَحْبَارٌ وَقَطْرَةَ قَطْرَتِ إِذْ حَانَ مَوْعِدُهَا وَكُلُّ شَيْءٍ لَهُ وَقْتُ وَمِقْدَارٌ حَتَّى تَنْصَلَّهَا فِي
 مَسْجِدِ طَهْرٍ عَلَى إِمَامٍ هُدَى إِنْ مَعَشَرَ جَارُوا حُمَّتْ لِيَدْخُلَ جَنَاتِ أَبُو حَسَنِ وَأُوجِبَتْ بَعْدَهُ لِلْقَاتِلِ النَّارُ (1)

الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَعَصَعَةً بَنُ صُوحَانَ: أَلَا مَنْ لِي بِنَشْرِكَ يَا أُخِيًّا وَمَنْ لِي أَنْ أُبَيِّنَكَ مَا أَرَى
 طَوْتِكَ خُطُوبٌ دَهْرٌ قَدْ تَوَلَّى كَذَاكَ خُطُوبُهُ نَشْرًا وَطِيًّا وَكَانَتْ فِي حَيَاتِكَ لِي عِظَاتٌ وَأَنْتَ الْيَوْمَ أَوْعَظُ مِنْكَ حَيًّا (2)

1- .الكامل للمبرّد: ج 3 ص 1123 .

2- .روضه الواعظين: ص 153 .

الکامل ، مبرّد_ به نقل از ابی زبید طایبی در سوگ علی بن ابی طالب علیه السلام_ : نیکان بزرگوار، هر اخلاق برجسته ای که دارند همه مدیون و وابسته به مردی هستند که خداوند ، او را برای دین برگزید. طیب بینایی که از انگیزه ها و کینه های مردان آگاه بود و حامل علم پیامبر بود و در این کار، همتا و همانندی نداشت. قطره ای بود که چون وقتش رسید، فرو چکید و هر چیز را زمان و اندازه ای معین است. تا آن که در مسجدی پاک، بر پیشوایی هدایتگر نشست اگر چه گروهی او را در پناه داشتند. مقدر شد که ابو الحسن علیه السلام وارد بهشت شود و پس از او برای قاتلش آتش واجب گشت.

امام صادق علیه السلام : چون امیر مؤمنان کشته شد، صعصعة بن صُوحان چنین سرود: هلا ، برادرم! کیست که جای انس مرا به تو بگیرد؟ و کیست که شکوه ام را نزد او برم؟ حوادث دهر گذرا، تو را دربر گرفت آری ، حوادث روزگار، این چنین می گسترند و درهم می پیچند. تو در حال حیات برایم موعظه ها داشتی و امروز، بیش از دوران حیاتت برایم مایه پند و موعظه ای.

المناقب لابن شهر آشوب عن أبي صالح: لَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذَا [اليوم] (1) نَقَصَ الْفِقْهُ وَالْعِلْمُ مِنْ أَرْضِ الْمَدِينَةِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ نَقْصَانَ الْأَرْضِ نَقْصَانُ عُلَمَائِهَا وَخِيَارِ أَهْلِهَا، إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ هَذَا الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ، وَلَكِنَّهُ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءَ جُهَالًا، فَيَسْأَلُوا فَيُفْتَوُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَيَضِلُّوا وَأَضَلُّوا. (2)

بحار الأنوار عن لوط بن يحيى عن أشياخه: لَمَّا أَحْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفَ صَعَصَعَةً بِنُ صُوحَانَ الْعَبْدِيِّ عَلَى الْقَبْرِ، وَوَضَعَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى فُؤَادِهِ وَالْأُخْرَى قَدْ أَخَذَ بِهَا التُّرَابَ وَيُضْرِبُ بِهِ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَأبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ قَالَ: هَنِينًا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ! فَلَقَدْ طَابَ مَوْلِدُكَ، وَقَوِي صَبْرُكَ، وَعَظَمَ جِهَادُكَ، وَظَهَّرْتَ بِرَّأَيْكَ، وَرَبِحْتَ تِجَارَتَكَ، وَقَدِمْتَ عَلَى خَالِقِكَ، فَتَلَقَّاكَ اللَّهُ بِبِشَارَتِهِ، وَحَفَّتْكَ مَلَائِكَتُهُ، وَاسْتَقَرَّتْ فِي جِوَارِ الْمُصْطَفَى، فَأَكْرَمَكَ اللَّهُ بِجِوَارِهِ، وَلَحِقَتْ بِدَرْجَةِ أَخِيكَ الْمُصْطَفَى، وَشَرِبْتَ بِكَاسِهِ الْأَوْفَى، فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْنَا بِاقْتِفَائِنَا أَثْرَكَ وَالْعَمَلَ بِسِيرَتِكَ، وَالْمُؤَالَاةَ لِأَوْلِيَانِكَ، وَالْمُعَادَاةَ لِأَعْدَائِكَ، وَأَنْ يَحْشُرَنَا فِي زُمْرَةِ أَوْلِيَانِكَ، فَقَدْ نِلْتَ مَا لَمْ يَنْلَهُ أَحَدٌ، وَأَدْرَكَتْ مَا لَمْ يَدْرِكْهُ أَحَدٌ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ بَيْنَ يَدَيِ أَخِيكَ الْمُصْطَفَى حَقَّ جِهَادِهِ، وَفُتِمْتَ بِدِينِ اللَّهِ حَقَّ الْقِيَامِ، حَتَّى أَقَمْتَ السُّنَنَ، وَأَبْرَتَ الْفِتْنَ وَاسْتَقَامَ الْإِسْلَامَ، وَانْتَضَمَ الْإِيمَانُ، فَعَلَيْكَ مِنِّي أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ. بِكَ اشْتَدَّ ظَهْرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَاتَّصَحَّتْ أَعْلَامُ السُّبُلِ، وَأَقِيَمْتَ السُّنَنَ، وَمَا جُمِعَ لِأَحَدٍ مَنَاقِبُكَ وَخِصَالُكَ، سَدَّ بَقْتٌ إِلَى إِجَابَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُقَدِّمًا مُؤَثِّرًا، وَسَارَعَتْ إِلَى نُصْرَتِهِ، وَوَقَّيْتَهُ بِنَفْسِكَ، وَزَمَيْتَ سَيْفَكَ ذَا الْفَقَارِ فِي مَوَاطِنِ الْخَوْفِ وَالْحَذَرِ، قَصَمَ اللَّهُ بِكَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَذَلَّ (3) بِكَ كُلَّ ذِي بَأْسٍ شَدِيدٍ، وَهَدَمَ بِكَ حُصُونَ أَهْلِ الشُّرْكِ وَالْكَفْرِ وَالْعَدْوَانِ وَالرَّدْيِ، وَقَتَّلَ بِكَ أَهْلَ الضَّلَالِ مِنَ الْعِيدِ، فَهَنِينًا لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كُنْتَ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُرْبًا، وَأَوْلَهُمْ سِلْمًا، وَأَكْثَرَهُمْ عِلْمًا وَفَهْمًا، فَهَنِينًا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَقَدْ شَرَّفَ اللَّهُ مَقَامَكَ، وَكُنْتَ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَسَبًا، وَأَوْلَهُمْ إِسْلَامًا، وَأَوْفَاهُمْ بَعِينًا، وَأَشَدَّهُمْ قَلْبًا، وَأَبْدَلَهُمْ لِنَفْسِهِ مُجَاهِدًا، وَأَعْظَمَهُمْ فِي الْخَيْرِ نَصِيبًا؛ فَلَا حَرَمَنَا اللَّهُ أَجْرَكَ، وَلَا أَذَلَّنَا بَعْدَكَ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ كَانَتْ حَيَاتُكَ مَفَاتِحَ لِلْخَيْرِ وَمَغَالِقَ لِلشَّرِّ، وَإِنَّ يَوْمَكَ هَذَا مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ وَمِغْلَاقُ كُلِّ خَيْرٍ، وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ قَبِلُوا مِنْكَ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، وَلَكِنَّهُمْ آثَرُوا الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. ثُمَّ بَكَى بِكَاءٍ شَدِيدًا وَأَبَكَى كُلَّ مَنْ كَانَ مَعَهُ، وَعَدَلُوا إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَالْعَبَّاسِ وَيَحْيَى وَعَوْنٍ وَعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَعَزَّوهُمْ فِي أَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَانصَرَفَ النَّاسُ، وَرَجَعَ أَوْلَادُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشِيعَتُهُمْ إِلَى الْكُوفَةِ. (4)

1- ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .

2- المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 308 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 236 ح 45 .

3- كذا في المصدر ، والظاهر أنها بالمعجمة .

4- بحار الأنوار : ج 42 ص 295 .

المناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از ابو صالح_: چون علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، ابن عباس گفت: امروز، از سرزمین مدینه، فقه و دانش کاسته شد. سپس گفت: کاهش زمین، به فقدان عالمان آن و بهترین های اهل زمین است. خداوند این دانش را از سینه مردان جدا نمی کند، بلکه با گرفتن دانشمندان دانش را می گیرد، تا آن جا که وقتی دانایی باقی نماند، مردم نادانان را به ریاست می پذیرند. پس آنان مورد سؤال قرار می گیرند و بدون آگاهی فتوا می دهند، که هم گم راه می شوند و هم گم راه می کنند.

بحار الأنوار_ به نقل از لوط بن یحیی، از اساتید روایتش_: چون امیر مؤمنان به خاک سپرده شد، صعصعة بن صوحان عبدی کنار قبر ایستاد، دست بر دلش نهاد و با دست دیگر خاک بر می داشت و بر سر خود می ریخت. آن گاه گفت: پدر و مادرم فدایت، یا امیر مؤمنان! سپس گفت: گوارایت باد، ای علی! پاک به دنیا آمدی. صبر تو نیرومند و جهاد تو عظیم بود و با فکر خویش به پیروزی رسیدی و تجارتت سودآور بود. به دیدار آفریدگارت رفتی و خداوند هم با بشارت تو را پذیرفت و فرشتگان تو را در بر گرفتند. در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله آمدی. خداوند هم با این جوار و همسایگی تو را کرامت بخشید. به رتبه برادرت مصطفی پیوستی و از جام سرشار او نوشیدی. از خداوند می خواهم که بر ما منت نهد که پیرو تو باشیم و به سیره تو عمل کنیم و با دوستان دوستی کنیم و با دشمنان دشمن باشیم و ما را در زمره دوستانت برانگیزد. تو به مقامی رسیدی که کسی بدان نرسید و به درجه ای نایل شدی که کسی به آن رتبه نایل نشد، و به جهاد راستین در راه خدا و در پیش روی برادرت مصطفی پرداختی و آن گونه که باید به یاری دین خدا برخاستی، تا آن که سنت ها را برپا داشتی و فتنه ها را ریشه کن ساختی. اسلام استوار و پا برجا شد و ایمان سامان یافت. پس بهترین درود و سلام از من بر تو باد! مؤمنان به تو پشت گرم شدند و با تو نشانه های راه، آشکار شد، سنت ها برپا گشت و منقبت ها و خصلت های تو در هیچ کس فراهم نیامد. در پاسخ گویی به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله پیشتاز بودی، به یاری او شتافتی، جانت را سپر جانش ساختی و شمشیرت ذوالفقار را در صحنه های خوف و هراس، برکشیدی. با جهاد تو خداوند هر جبار سرکش را درهم شکست، و با تو هر دلاور نیرومند، خوار شد. خداوند به دست تو دژهای مشرکان و کافران و متجاوزان و فرومایگان را ویران ساخت و دشمنان گم راه را به دست تو کشت. گوارا باد بر تو، ای امیر مؤمنان! از همه مردم به پیامبر خدا نزدیک تر بودی. اولین مسلمان و داناترین و فهیم ترین مردم بودی. گوارایت باد، ای ابو الحسن! خداوند جایگاهت را شرافت بخشید. در نسب و شرافت از همه مردم به پیامبر خدا نزدیک تر بودی و از همه زودتر مسلمان شدی. از همه یقینت سرشارتر، دلت استوارتر، در راه آن حضرت فداکارتر و در بهره، خیر تو عظیم تر بود. خداوند ما را از پاداش تو محروم نگرداند و پس از تو خوارمان نسازد. به خدا سوگند، زندگانی ات کلیدهای خیر و قفل های شر بود و امروز که شهید شدی، کلید بدی ها و قفل نیکی هاست. اگر مردم سخنت را می پذیرفتند، از بالا و زیر پایشان از نعمت های الهی می خوردند؛ لیکن آنان دنیا را بر آخرت ترجیح دادند. آن گاه به شدت گریست و همه همراهانش را گریاند. روی به امام حسن و امام حسین و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عون و عبد الله علیهم السلام کرده، در سوگ پدرشان_ که درود خدا بر او باد_ تسلیتشان گفتند. مردم برگشتند. فرزندان امیر مؤمنان و پیروان آنان نیز به کوفه بازگشتند.

الكافي عن أسيد بن صفوان: لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَدَهَشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبُضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَجَاءَ رَجُلٌ بَاكِيًا وَهُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَهُوَ يَقُولُ: الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النَّبِيِّ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ! كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا، وَأَخْلَصَهُمْ إِيْمَانًا، وَأَشَدَّهُمْ يَقِينًا، وَأَخَوْفَهُمْ لِلَّهِ، وَأَعْظَمَهُمْ عَنَاءً، وَأَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَمَنَّهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ، وَأَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، وَأَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ، وَأَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً، وَأَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَشَبَّهُهُمْ بِهِ هَدِيًّا وَخُلُقًا وَسَدَمًا وَفِعْلًا، وَأَشْرَفَهُمْ مَنَزَلَةً، وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَعَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا. قَوِيَتْ حِينَ ضَعُفَ أَصْحَابُهُ، وَبَرَزَتْ حِينَ اسْتَكَانُوا، وَنَهَضَتْ حِينَ وَهِنُوا، وَلَزِمَتْ مِنْهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ هَمَّ أَصْحَابُهُ، وَكُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقًّا، لَمْ تُنَازِعْ وَلَمْ تَضْرِعْ بَرِغَمَ الْمُنَافِقِينَ، وَغَيْظَ الْكَافِرِينَ، وَكَرِهَ الْحَاسِدِينَ، وَصَغَرَ الْفَاسِقِينَ. فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا، وَنَطَقْتَ حِينَ تَتَعَمَّعُوا، وَمَصَّيْتَ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا، فَاتَّبَعُوكَ فَهَدُوا، وَكُنْتَ أَخْفَصَهُمْ صَوْتًا، وَأَعْلَاهُمْ قُنُوتًا، وَأَقْلَهُمْ كَلَامًا، وَأَصَوْبَهُمْ نُطْقًا، وَأَكْبَرَهُمْ رَأْيًا، وَأَشَجَعَهُمْ قَلْبًا، وَأَشَدَّهُمْ يَقِينًا، وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَأَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ. كُنْتَ وَاللَّهِ يَعْصُوبَا لِلدِّينِ، أَوَّلًا وَآخِرًا: الْأَوَّلُ حِينَ تَفَرَّقَ النَّاسُ، وَالْآخِرُ حِينَ فَشِلُوا، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَبًا رَحِيمًا، إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا، فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ ضَعُفُوا، وَحَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا، وَرَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَشَمَّرْتَ إِذْ (1) اجْتَمَعُوا، وَعَلَوْتَ إِذْ هَلَعُوا، وَصَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا، وَأَدْرَكَتْ أوتَارَ مَا طَلَبُوا، وَنَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا. كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا صَدَبًا وَنَهَبًا، وَلِلْمُؤْمِنِينَ عَمَدًا وَحِصْنًا، فَطَرَتْ وَاللَّهِ بِنِعْمَانِهَا وَفُزْتَ بِجَبَائِهَا، وَأَحْرَزْتَ سَوَابِقَهَا، وَذَهَبَتْ بِفَضَائِلِهَا، لَمْ تَقُلْ حُجَّتْكَ، وَلَمْ يَزُغْ قَلْبُكَ، وَلَمْ تَضْعَفْ بِصِيرَتِكَ، وَلَمْ تَجِبْ نَفْسُكَ وَلَمْ تَخْرُ. كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحْرَكُهُ الْعَوَاصِفُ، وَكُنْتَ كَمَا قَالَ: آمَنَ النَّاسُ فِي صَدْحَتِكَ وَذَاتِ يَدِكَ، وَكُنْتَ كَمَا قَالَ: ضَعِيفًا فِي بَدَنِكَ، قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، مُتَوَاضِعًا فِي نَفْسِكَ، عَظِيمًا عِنْدَ اللَّهِ، كَبِيرًا فِي الْأَرْضِ، جَلِيلًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مِهْمَزٌ، وَلَا لِقَائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ، وَلَا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ، وَلَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ، الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ، وَالْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقُّ، وَالْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ، شَأْنُكَ الْحَقُّ وَالصَّدْقُ وَالرَّفْقُ، وَقَوْلُكَ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَأَمْرٌ كَلِمٌ وَحَزْمٌ، وَرَأْيُكَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ، وَقَدْ نُهِجَ السَّبِيلُ، وَسَدَّ هُلَّ الْعَسِيرِ وَأُطْفِنَتِ النَّيْرَانُ، وَاعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ، وَقَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ، فَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، وَثَبَّتَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَسَدَّ بَقْتٌ سَبَقًا بَعِيدًا، وَأَتَعَبَتْ مَنْ بَعَدَكَ تَعَبًا شَدِيدًا، فَجَلَلَتْ عَنِ الْبُكَاءِ، وَعَظُمَتْ رِزْيَتُكَ فِي السَّمَاءِ، وَهَدَدَتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرًا، فَوَاللَّهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا. كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحِصْنًا، وَوَفَّةً (2) رَاسِيًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ غِلَظَةً وَغَيْظًا، فَأَلْحَقَكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ، وَلَا أَحْرَمْنَا أَجْرَكَ، وَلَا أَضَمْنَا بَعْدَكَ. وَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ وَبَكَى وَبَكَى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصَادِفُوهُ. (3)

1- في المصدر: «إذا»، والصحيح ما أثبتناه كما في بقية المصادر.

2- الفتنة: أعلى الجبل، وهو على الاستعارة (مجمع البحرين: ج 3 ص 1518 «قن»).

3- الكافي: ج 1 ص 454 ح 4، كمال الدين: ص 388 ح 3، الأملاني للصدوق: ص 312 ح 363 كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ج 42 ص 303 ح 4 وج 100 ص 354 ح 1.

الکافی_ به نقل از اُسید بن صفوان_: روزی که امیر مؤمنان درگذشت، آن جا از صدای گریه به لرزه درآمد و مردم مثل روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مدهوش شدند. مردی گریان و شتابان و «إنا لله و إنا إليه راجعون» گویان آمد، در حالی که می گفت: «امروز، خلافت نبوت قطع شد» تا آن که آمد و در مقابل درِ اتاقی که امیر مؤمنان در آن بود ایستاد و گفت: رحمت خدا بر تو باد، ای ابو الحسن! اولین مسلمان از این قوم بودی و در ایمان، خالص ترین آنان و در یقین استوارترین از همه خداترس تر بودی و بیش از همه رنج کشیدی و بیش از همه دور و بر پیامبر خدا بودی و برای اصحاب او ایمن ترین بودی. مناقب تو از همه برتر، سابقه ات از همه ارجمندتر و درجه ات از همه بالاتر بود و به پیامبر خدا از همه نزدیک تر و در رفتار و اخلاق و شیوه و عمل، از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه تر بودی. منزلت تو بالاتر و نزد آن حضرت از همه گرامی تر بود. خدایت از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان پاداش نیکو دهد. آن گاه که اصحابش ضعیف شدند، تو نیرومند شدی، آن گاه که عقب نشستند تو به میدان شتافتی و آن گاه که سست شدند، تو قیام کردی. آن گاه که اصحاب او در اندیشه های دیگر بودند، تو به شیوه رسول خدا پایبند ماندی، با آن که به حق جانشین او بودی. به رغم منافقان و خشم آوردن کافران و ناخشنودی حسودان و خواری و خفت فاسقان درگیر نشدی و زاری نکردی. وقتی دیگران سست شدند، تو برای امر خدا به پا خاستی و چون در سخن گفتن، تردید و درنگ کردند، تو زبان گشودی. آن گاه که آنان ایستادند، تو با نور الهی پیش رفتی. آنان از تو پیروی کردند و هدایت شدند. صدایت از همه پایین تر و عبادت از همه والاتر بود. از همه کم حرف تر و از همه درستگوتر، از همه بزرگ اندیشه تر و از همه دلیرتر و با یقین تر و نیکوکارتر و به کارها آشناتر بودی. به خدا سوگند که در اول و آخر، سرور و سالار دین بودی: اول، آن گاه که مردم پراکنده شدند و آخر، آن گاه که سست گشتند. برای مؤمنان پدری مهربان بودی و آنان در کفالت تو بودند. باری را که دیگران از برداشتن آن ناتوان بودند، تو بر دوش کشیدی و آنچه را تباه کردند، تو نگه داشتی و آنچه را وا گذاشتند، تو به آن پرداختی. وقتی فراهم گشتند، تو آستین بالا زدی و آن گاه که بی تاب شدند، تو والا شدی. آن گاه که شتاب کردند، تو شکیبایی کردی و آنچه را طلب می کردند، تو به چند برابرش رسیدی و آنان در سایه تو به آنچه نمی پنداشتند، رسیدند. بر کافران غذایی ریزان و دمان بودی و برای مؤمنان تکیه گاه و دژی استوار. به خدا سوگند، تو با نعمت های ولایت و خلافت سرشته شدی و از این عطیه کامیاب گشتی و سوابق آن را به دست آوردی و فضیلت های آن را بردی. حجت و دلیل تو کاسته نشد، قلبت به کژی دچار نگشت، بصیرتت ضعیف نشد، نترسیدی و فرو نیفتادی. همچون کوه بودی که تندبادها آن را از جای نمی جنبانند. آن گونه بودی که [پیامبر خدا] فرمود: مردم در هم نشینی و قدرت و توان تو ایمان آوردند، و آن گونه بودی که [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: در بدن خود ضعیف، (1) اما در کار خدا پرتوان! در پیش خود فروتن و نزد خداوند، بزرگوار! در زمین بزرگ بودی و نزد مؤمنان، والا قدر! هیچ گوینده ای را جای عیبجویی در تو نبود و احدی را درباره تو طمعی برای ناحق نبود و برای هیچ کس نزد تو ملاحظه کاری و سازش نبود. ناتوان زبون و خوار، نزد تو نیرومند و عزیز بود تا آن که حقت را بستانی، و نیرومند عزیز در نزد تو خوار و ناتوان بود، تا حق را از او بستانی [و به صاحبش برسانی]. نزدیک و دور، در نگاه عادلانه ات در حق برابر بودند. کار تو حق بود و راستی و مدارا. سخت حکم قاطع و حتمی، و فرمان تو بردباری و دوراندیشی بود و اندیشه ات دانش و تصمیم در آنچه کردی. به وسیله تو راه هموار گشت و دشواری آسان شد و آتش فتنه ها خاموش گشت و دین اعتدال گرفت و اسلام قوت یافت. پس امر خدا چیره گشت، هر چند کافران خوش نداشتند. اسلام و مؤمنان با توبه ثبات و استقرار دست یافتند. بسیار پیش رفتی و پیشی گرفتی و آیندگان پس از خود را به رنج و زحمت شدید افکندی. تو فراتر از آئی که گریه جبرانت کند. داغ مصیبت در آسمان، بزرگ به شمار آمد و مردم را خرد کرد. إنا لله و إنا إليه راجعون! به قضای الهی راضی هستیم و تسلیم فرمان اویم. به خدا که هرگز مسلمانان به مصیبتی چون فقدان تو گرفتار نخواهند شد. برای مؤمنان پناه و دژ استوار و قلّه ای بلند بودی، و بر کافران، سختگیر و خشمگین. خدای متعال تو را به پیامبرش ملحق سازد و ما را از پاداش سوگواری محروم نسازد و پس از تو گم راهمان نکند. مردم ساکت بودند تا سخن او به پایان رسید. گریست و اصحاب پیامبر خدا نیز گریستند. پس هر چه او را جستجو کردند، نیافتندش.

1- شاید مراد آن باشد که به جسم خود و مادیات ، چندان اهمیّت نمی دادی .

4 / 6 مَوْقِفُ عَائِشَةَ مِنْ قَتْلِ الْإِمَامِ مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: لَمَّا أَنْ جَاءَ عَائِشَةَ قَتْلُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَجَدَتْ . (1)

الاستيعاب عن عائشة_ لَمَّا بَلَغَهَا قَتْلُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِتَصْنَعَ الْعَرَبُ مَا شَاءَتْ ؛ فَلَيْسَ أَحَدٌ يَنْهَاهَا . (2)

تاريخ الطبري: لَمَّا انْتَهَى إِلَى عَائِشَةَ قَتْلُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتْ: فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّرَ عَيْنَا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ فَمَنْ قَتَلَهُ؟ فَقِيلَ: رَجُلٌ مِنْ مُرَادٍ، فَقَالَتْ: فَإِنْ يَكُنْ نَائِيًا فَلَقَدْ نَعَاهُ غُلَامٌ لَيْسَ فِيهِ الثَّرَابُ فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ أَبِي سَلَمَةَ: أَلَيْعَلِّي تَقُولِينَ هَذَا؟ فَقَالَتْ: إِيَّيْ أَنْسَى، فَإِذَا نَسِيْتُ فَذَكَّرُونِي . (3)

-
- 1- مقاتل الطالبيين: ص 55؛ الجمل: ص 159 وفيه «خَرَّتْ سَاجِدَةً شَكَرًا عَلَى مَا بَلَغَهَا مِنْ قَتْلِهِ» .
 - 2- الاستيعاب: ج 3 ص 218 الرقم 1875، ذخائر العقبى: ص 201، الرياض النضرة: ج 3 ص 237 .
 - 3- تاريخ الطبري: ج 5 ص 150، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 438، مقاتل الطالبيين: ص 55، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 40، أنساب الأشراف: ج 3 ص 263 وفيهما إلى «المسافر»، جواهر المطالب: ج 2 ص 104؛ الجمل: ص 159 نحوه، الشافي: ج 4 ص 355، بحار الأنوار: ج 32 ص 340 ح 318 _ 326 وراجع الأخبار الموقفيات: ص 131 ح 59 .

6 / 4 موضع عایشه در برابر کشته شدن امام

4 / 6 موضع عایشه در برابر کشته شدن اماممقاتل الطالبیین_ به نقل از ابوالبختری_: چون خبر کشته شدن علی علیه السلام به عایشه رسید، سجده کرد.

الاستیعاب: از عایشه نقل شده است که چون خبر کشته شدن علی علیه السلام به او رسید، گفت: اکنون عرب هر چه می خواهد بکند . کسی نیست که او را نهی کند!

تاریخ الطبری: چون خبر کشته شدن علی علیه السلام به عایشه رسید، این شعر را خواند: پس عصایش را افکند و آرزوها بدان آرام گرفت همان گونه که با آمدن مسافر از سفر ، دیده روشن می گردد. [سپس پرسید :] چه کسی او را کشت؟ گفتند: مردی از قبیله مراد. گفت: اگرچه دور بود، ولی اشکال ندارد . کسی که خبر مرگ او را آورد، پاینده باشد! زینب دختر ابی سلمه گفت: آیا درباره علی علیه السلام این حرف را می زنی؟ گفت: من فراموش می کنم . هرگاه از یادم رفت ، به یادم آورید!

6 / 5 كَلَامُ مُعَاوِيَةَ لَمَّا جِيءَ بِنَعِيِّ الإِمَامِ تَارِيخِ دِمَشْقَ عَنِ الْمَغِيرَةِ: لَمَّا جِيءَ مُعَاوِيَةَ بِنَعِيِّ عَلِيٍّ وَهُوَ قَائِلٌ مَعَ امْرَأَتِهِ بِنْتِ قَرْظَةَ فِي يَوْمِ صَائِفٍ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مَاذَا فَقَدُوا مِنَ الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْفِضْلِ وَالْفِقْهِ! فَقَالَتْ امْرَأَتُهُ: أَنْتِ بِالْأَمْسِ تَطْعَنُ فِي عَيْنَيْهِ وَتَسْتَرْجِعُ الْيَوْمَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: وَيَلِّكَ! لَا تَدْرِينَ مَاذَا فَقَدُوا مِنْ عِلْمِهِ وَفَضْلِهِ وَسَوَابِقِهِ. (1)

6 / 6 قِصَاصُ ابْنِ مُلْجَمٍ تَهْذِيبَ الْأَحْكَامِ عَنْ أَبِي مَطَرٍ: لَمَّا صَدَّ رَبُّ ابْنِ مُلْجَمٍ الْفَاسِقُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْتُلُهُ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَحْبَسُهُ؛ فَإِذَا مِتُّ فَأَقْتُلُوهُ، وَإِذَا مِتُّ فَادْفِنُونِي فِي هَذَا الظَّهْرِ فِي قَبْرِ أَخَوَيْ هُوْدٍ وَصَالِحٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. (2)

-
- 1- تاريخ دمشق: ج 42 ص 583، مقتل أمير المؤمنين: ص 105 ح 94 وفيه «الخير» بدل «الحلم»، المناقب للخوارزمي: ص 391 ح 408 نحوه.
- 2- تهذيب الأحكام: ج 6 ص 33 ح 66، فرحة الغري: ص 38.

6 / 5 سخن معاویه، آن گاه که خبر وفات امام را به او دادند

6 / 6 قصاص ابن ملجم

5 / 6 سخن معاویه، آن گاه که خبر وفات امام را به او دادند تاریخ دمشق به نقل از مغیره: چون خبر درگذشت علی علیه السلام به معاویه رسید، وی که با همسرش دختر قرظه در نیم روز یک روز گرم تابستانی خوابیده بود گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون! چه دانش و بردباری و فضیلت و فقهی را از دست دادند! همسرش گفت: تو دیروز نیزه بر چشمش می زدی، امروز در مرگ او «إنا لله...» می گویی؟! گفت: وای بر تو! تو نمی دانی که با مرگ او چه علم و فضل و سوابقی را از کف دادند.

6 / 6 قصاص ابن ملجمتهذیب الأحكام بـه نقل از ابـ و مطر: چـون ابن ملجم فاسق ـ که لعنت خدا بر او باد ـ امیر مؤمنان را ضربت زد، حسن علیه السلام به امام علیه السلام گفت: او را بکشم؟ فرمود: «نه؛ ولی زندانی اش کن. اگر من مُردم، او را بکشید و اگر مُردم، مرا در همین پُشت، در قبر دو برادرم هود و صالح علیهما السلام به خاک سپارید».

فضائل الصحابة لابن حنبل عن الحسن بن كثير عن أبيه: قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، خَلَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مُرَادٍ؛ فَلَا تَقُومُ لَهُمْ زَاعِبَةٌ (1) أَوْ رَاعِيَةٌ أَبَدًا، قَالَ: لَا، وَلَكِنْ احْبِسُوا الرَّجُلَ، فَإِنِ أَنَا مُتُّ فَاقْتُلُوهُ، وَإِنِ أَحْسُ فَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ. (2)

مقاتل الطالبين عن عبد الله بن محمد الأزدي: أَدْخَلَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى عَلِيٍّ، وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فِيمَنْ دَخَلَ، فَسَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ» (3) إِنْ أَنَا مُتُّ فَاقْتُلُوهُ كَمَا قَتَلَنِي، وَإِنْ سَلِمْتُ رَأَيْتُ فِيهِ رَأْيِي. (4)

الإرشاد: جَاءَ النَّاسُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُرْنَا بِأَمْرِكَ فِي عَدُوِّ اللَّهِ؛ فَلَقَدْ أَهْلَكَ الْأُمَّةَ وَأَفْسَدَ الْمِلَّةَ! فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ عِشْتُ رَأَيْتُ فِيهِ رَأْيِي، وَإِنْ هَلَكْتُ فَاصْنَعُوا بِهِ مَا يُصْنَعُ بِقَاتِلِ النَّبِيِّ، أَقْتُلُوهُ ثُمَّ حَرِّقُوهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِالنَّارِ. (5)

مسند ابن حنبل عن أبي يحيى: لَمَّا صَدَّرَ ابْنُ مُلْجَمٍ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّرْبَةَ قَالَ عَلِيٌّ: إِفْعَلُوا بِهِ مَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَفْعَلَ بِرَجُلٍ أَرَادَ قَتْلَهُ، فَقَالَ: أَقْتُلُوهُ ثُمَّ حَرِّقُوهُ. (6)

- 1- رَزَعَبَ البَعِيرُ بِحَمَلِهِ: مَرَّ بِهِ مُثْقَلًا (لسان العرب: ج 1 ص 449 «زعب»). وفي تاريخ دمشق: «راعية أو راغية»، والراغية: الناقة (أنظر لسان العرب: ج 14 ص 330 «رغا»).
- 2- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 560 ح 944، تاريخ دمشق: ج 42 ص 555 وراجع البداية والنهاية: ج 8 ص 13.
- 3- المائدة: 45.
- 4- مقاتل الطالبين: ص 49، المعجم الكبير: ج 1 ص 99 ح 168، تاريخ الطبري: ج 5 ص 146، المناقب للخوارزمي: ص 383 ح 401 والثلاثة الأخيرة عن محمد بن الحنفية، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 435 نحوه؛ الإرشاد: ج 1 ص 21، إعلام الوری: ج 1 ص 391، روضة الواعظين: ص 150، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 312 نحوه.
- 5- الإرشاد: ج 1 ص 21، إعلام الوری: ج 1 ص 391، روضة الواعظين: ص 150، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 312 نحوه وفيه من «إن عشت...».
- 6- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 200 ح 713، تاريخ دمشق: ج 42 ص 560 ح 9065، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 155 ح 4692 عن أبي يحيى، تهذيب الآثار (مسند علي بن أبي طالب): ص 70 ح 6 كلاهما نحوه.

فضائل الصحابة، ابن حنبل_ به نقل از حسن بن كثير، از پدرش _: گفتم: ای امیر مؤمنان! قبیله مراد را به ما واگذار کن، که برای آنان هرگز بار شتر و گله گوسفندی باقی نماند و نابودشان کنیم. فرمود: «نه؛ ولی این مرد را زندانی کنید. اگر من مُردم، او را بکشید و اگر زنده ماندم، برای زخم [من] اقصا ص است».

مقاتل الطالیین_ به نقل از عبد الله بن محمد ازدی _: ابن ملجم ملعون را بر علی علیه السلام وارد کردند. من نیز با کسانی که وارد شدند، داخل رفتم. شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: «جان در برابر جان». اگر مُردم، او را بکشید، همچنان که مرا کشت و اگر سالم ماندم، درباره آن فکر خواهم کرد».

الإرشاد: مردم نزد امیر مؤمنان آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! دستور خود را درباره این دشمن خدا بفرما، که اَمّت را هلاک کرد و آیین را تباه ساخت. امیر مؤمنان به آنان فرمود: «اگر زنده ماندم، خودم می دانم که چه کنم و اگر از دنیا رفتم، با او همان کنید که با قاتل پیامبر می کنند. او را بکشید، پس از آن به آتش بسوزانید».

مسند ابن حنبل_ به نقل از ابو تحیی _: چون ابن ملجم به علی علیه السلام آن ضربت را زد، علی علیه السلام فرمود: «با او همان کنید که پیامبر خدا می خواست با کسی انجام دهد که قصد کشتن حضرتش را داشت». پس فرمود: «بکشیدش و سپس بسوزانیدش».

تاريخ اليعقوبي: اجتمع الناس، فبايعوا الحسن بن علي، وخرج الحسن ابن علي إلى المسجد الجامع، فخطب خطبة له طويلة، ودعا بعبد الرحمن بن ملجم، فقال عبد الرحمن: ما الذي أمرك به أبوك؟ قال: أمرني أن لا أقتل غير قاتله، وأن أشيع بطنك، وأنعم وطاءك، فإن عاش أقتض أو أعمو، وإن مات أحييتك به. فقال ابن ملجم: إن كان أبوك ليقول الحق ويقضي به في حال الغضب والرضا، فصبره الحسن بالسيف، فالتفاه بيده فندرت (1)، وقتله (2).

الإرشاد: لما قضى أمير المؤمنين عليه السلام وفرغ أهله من دفنه جلس الحسن عليه السلام وأمر أن يؤتى بابن ملجم، فجاء به، فلما وقف بين يديه قال له: يا عدو الله! قتلت أمير المؤمنين، وأعظمت الفساد في الدين. ثم أمر به فصدرت عنقه، واستوهبت أم الهيثم بنت الأسود النخعية جيفته منه لتتولى إحراقها، فوهبها لها، فأحرقتها بالنار (3).

تاريخ الطبري: وقد كان علي نهى الحسن عن المثلة، وقال: يا بني عبد المطلب، لا ألفيتكم تخوضون دماء المسلمين، تقولون: قتل أمير المؤمنين، قتل أمير المؤمنين! ألا لا يقتلن إلا قاتلي. انظر يا حسن؛ إن أنا مت من صرته هذه فاضرب به صرة بصرية، ولا تمثل بالرجل؛ فإنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إياكم والمثلة ولو أنها بالكلب العقور. فلما قبض عليه السلام بعث الحسن إلى ابن ملجم، فقال للحسن: هل لك في خصلة؟ إنني والله ما أعطيت الله عهدا إلا وفيت به، إنني كنت قد أعطيت الله عهدا عند الحطيم أن أقتل عليا ومعاوية أو أموت دونهما، فإن شئت خلّيت بيني وبينه، ولك الله علي إن لم أقتله أو قتلته ثم بقيت - أن آتيك حتى أصع يدي في يدك. فقال له الحسن: أما والله حتى تعين النار فلا. ثم قدمه فقتله، ثم أخذته الناس فأدرجوه في بوري، ثم أحرقوه بالنار (4).

1- ندرت: سقطت ووقعت (النهاية: ج 5 ص 35 «ندر»).

2- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 214.

3- الإرشاد: ج 1 ص 22 عن أبي مخنف وإسماعيل بن راشد وأبي هشام الرفاعي وأبي عمرو التففي وغيرهم، روضة الواعظين: ص 150، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 313، إعلام الوري: ج 1 ص 391 كلاهما نحوه؛ الفصول المهمة: ص 134 وراجع مقاتل الطالبيين: ص 54.

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 148، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 435 و 436، المعجم الكبير: ج 1 ص 100 ح 168 نحوه، تهذيب الآثار (مسند علي بن أبي طالب): ص 75 ح 137 كلاهما عن إسماعيل بن راشد وليس فيهما قول النبي صلى الله عليه وآله، البداية والنهاية: ج 7 ص 331 وليس فيه صدره نحوه.

تاریخ الیعقوبی: مردم جمع شدند و با حسن بن علی علیهما السلام بیعت کردند. حسن بن علی علیهما السلام به مسجد جامع بیرون آمد و خطبه بلندی خواند و عبد الرحمان بن ملجم را فرا خواند. ابن ملجم گفت: پدرت تو را به چه چیز فرمان داد؟ فرمود: «مرا امر کرد که جز قاتلش را نکشم، شکمت را سیر کنم، جای تو را نرم سازم. اگر زنده ماند، خودش قصاص یا عفو می کند و اگر درگذشت، تو را به او ملحق کنم». ابن ملجم گفت: حقا که پدرت در حال خشم و رضا حق می گفت و به حق داوری می کرد. حسن علیه السلام با شمشیر بر او ضربت زد. او ضربت را با دست گرفت. دستش قطع شد. آن گاه [حسن علیه السلام] او را کشت.

الإرشاد: چون علی علیه السلام درگذشت و خانواده اش از خاکسپاری او آسودند، حسن علیه السلام نشست و فرمود تا ابن ملجم را آوردند. چون در مقابل امام علیه السلام ایستاد، ایشان فرمود: «ای دشمن خدا! امیر مؤمنان را کشتی و فساد بزرگی در دین پدید آوردی». سپس دستور داد گردنش را زدند. امّ هانم دختر اسود نخعی جسد او را درخواست کرد تا عهده دار سوزاندنش شود. امام علیه السلام جسدش را به او داد. او هم با آتش آن را سوزاند.

تاریخ الطبری: علی علیه السلام حسن علیه السلام را از مُثله کردن [قاتلش] نهی کرده و فرموده بود: «ای فرزندان عبد المطلب! مبادا شما را چنین بیابم که به ریختن خون های مسلمانان پرداخته اید و می گوئید: امیر مؤمنان کشته شد، امیر مؤمنان کشته شد! آگاه باشید، به قصاص خون من جز قاتلم کشته نشود. حسن! بنگر اگر من از این ضربت جان باختم، او را تنها يك ضربت در مقابل آن ضربت بزن و این مرد را مُثله نکن، که من از پیامبر خدا شنیدم می فرمود: از مُثله کردن بپرهیزید، هرچند که درباره سگ هار و درنده باشد!». چون حضرت وفات یافت، امام حسن علیه السلام فرستاد ابن ملجم را آوردند. ابن ملجم به امام علیه السلام گفت: آیا می خواهی برایت چیزی بگویم؟ به خدا سوگند، من هرگز عهدی با خدا نبستم، مگر آن که به آن وفا کردم. من کنار خانه خدا با خدا عهد بستم که علی و معاویه را بکشم یا در این راه کشته شوم. اگر بخواهی، مرا آزاد کن تا در پی کشتن معاویه بروم. برای توست عهد خدا بر گردن من که اگر او را نکشتم، یا اگر کشتم و زنده ماندم، که پیش تو آیم و دستم را در دستت بگذارم. حسن علیه السلام فرمود: «نه به خدا سوگند، مگر آن که آتش را ببینی!». سپس او را پیش کشید و کشت. آن گاه مردم جسدش را گرفته، در حصیر پیچاندند و به آتش کشیدند.

6 / 7 مَكَانُ قَبْرِ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْ أُخْرِجُونِي إِلَى الظَّهْرِ فَإِذَا تَصَوَّبْتَ أَقْدَامُكُمْ وَاسْتَقْبَلْتُمْ رِيحَ فَادِنُونِي ، وَهُوَ أَوَّلُ طُورِ سَيْنَاءَ ، فَفَعَلُوا ذَلِكَ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام : كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ يَأْتِي النَّجْفَ وَيَقُولُ : وَاذِي السَّلَامِ وَمَجْمَعِ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ وَنِعَمِ الْمَضْجَعِ لِلْمُؤْمِنِينَ هَذَا الْمَكَانُ . وَكَانَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي بِهَا . (2)

فرحة الغري عن أحمد بن حباب : نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ فَقَالَ : مَا أَحْسَنَ ظَهْرَكَ ، وَأَطْيَبَ قَعْرَكَ ! اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي بِهَا . (3)

1- تهذيب الأحكام : ج 6 ص 34 ح 69 ، فرحة الغري : ص 50 كلاهما عن الشمالي ، جامع الأخبار : ص 73 ح 94 .

2- تاريخ دمشق : ج 1 ص 213 عن محمد بن مسلم .

3- فرحة الغري : ص 31 ، إرشاد القلوب : ص 439 .

6 / 7 جای قبر امام

6 / 7 جای قبر امامام باقر علیه السلام: در وصیت امیر مؤمنان بود که مرا به پشت کوفه بیرون ببرید، هر جا که گام هایتان پایین آمد و بادی به سوی شما وزید، آن جا دفنم کنید. آن جا آغاز طور سیناست. پس چنان کردند.

امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان به نجف می رفت و می فرمود: «وادی السلام، محلّ گرد آمدن روح های مؤمنان است و این جا برای مؤمن آرامگاه خوبی است» و می فرمود: «خداوندا! قبر مرا در این جا قرار بده».

فَرَحَةُ الْغَرِيِّ_ به نقل از احمد بن حنبل: امیر مؤمنان به پشت کوفه نگاه کرد و فرمود: «چه نیکوست پشت تو و چه پاک است ژرفای تو! خدایا، قبر مرا در این جا قرار بده!».

تهذيب الأحكام عن أبي طالب: سألت الحسن بن عليّ عليهما السلام: أين دفنتم أمير المؤمنين؟ قال: على شفير الجرف، ومَرَرْنَا بِهِ لَيْلًا عَلَى مَسْجِدِ الْأَشْعَثِ، وَقَالَ: اِدْفِنُونِي فِي قَبْرِ أَخِي هُوْدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

الإرشاد عن جابر بن يزيد: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ دُفِنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دُفِنَ بِنَاحِيَةِ الْغُرَيِّينَ، وَدُفِنَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ، وَدَخَلَ قَبْرَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (2)

فرحة الغري عن أبي بصير: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ، قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُفِنَ مَعَ أَبِيهِ نُوحٍ فِي قَبْرِهِ، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَنْ تَوَلَّى دَفْنَهُ؟ فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ بِالرُّوحِ وَالرَّيْحَانِ. (3)

تهذيب الأحكام عن أبي بصير: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ دُفِنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دُفِنَ فِي قَبْرِ أَبِيهِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ: وَأَيْنَ قَبْرُ نُوحٍ؟ النَّاسُ يَقُولُونَ: إِنَّهُ فِي الْمَسْجِدِ، قَالَ: لَا، ذَاكَ فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ. (4)

الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَرَجُلَانِ آخَرَانِ، حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ تَرَكُوها عَنْ أَيْمَانِهِمْ، ثُمَّ أَخَذُوا فِي الْجَبَانَةِ حَتَّى مَرُّوا بِهِ إِلَى الْغُرَيِّ، فَدَفَنُوهُ وَسَوَّوْا قَبْرَهُ فَانصَرَفُوا. (5)

- 1- تهذيب الأحكام: ج 6 ص 34 ح 67، جامع الأخبار: ص 72 ح 92، فرحة الغري: ص 38 وزاد في آخره «وصالح»؛ مقاتل الطالبين: ص 54 عن الحسن بن عليّ الخلال عن جدّه نحوه وفيه «حتى خرجنا به إلى الظهر بجنب الغري» بدل «قال: ادفنوني...».
- 2- الإرشاد: ج 1 ص 24، إعلام الوري: ج 1 ص 393، فرحة الغري: ص 51، بحار الأنوار: ج 42 ص 220 ح 26.
- 3- فرحة الغري: ص 48، بحار الأنوار: ج 42 ص 218 ح 22.
- 4- تهذيب الأحكام: ج 6 ص 34 ح 68، جامع الأخبار: ص 73 ح 93، فرحة الغري: ص 70 وص 64.
- 5- الكافي: ج 1 ص 458 ح 11، فرحة الغري: ص 90 كلاهما عن عبد الله بن بكير عن بعض أصحابنا.

تهذيب الأحكام_ به نقل از ابو طالب _: از حسن بن علی علیهما السلام پرسیدم: امیر مؤمنان را کجا به خاک سپردید؟ گفت: «بر کناره سراسیمی. یک شب با او بر مسجد اشعث گذشتیم و فرمود: مرا در قبر برادرم هود علیه السلام دفن کنید».

الإرشاد_ به نقل از جابر بن یزید _: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: امیر مؤمنان کجا به خاک سپرده شد؟ فرمود: «در سمتِ غَریین دفن شد. دفن او پیش از دمیدن صبح بود. حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن حنفیه فرزندان علی علیه السلام و عبد الله بن جعفر، وارد قبر او شدند».

فَرحة الغری_ به نقل از ابو بصیر _: از امام باقر علیه السلام درباره مدفن امیر مؤمنان پرسیدم، چون مردم درباره آن اختلاف داشتند. فرمود: «امیر مؤمنان همراه پدرش نوح علیه السلام در قبر او دفن شد». گفتم: فدایت شوم! چه کسی او را به خاک سپرد؟ فرمود: «پیامبر خدا همراه با فرشتگان کاتب و روح و ریحان».

تهذيب الأحكام_ به نقل از ابو بصیر _: به امام صادق علیه السلام گفتم: امیر مؤمنان کجا دفن شد؟ فرمود: «در قبر پدرش نوح علیه السلام دفن شد». پرسیدم: قبر نوح کجاست؟ مردم می گویند که در مسجد است. فرمود: «نه؛ در پشت کوفه است».

امام صادق علیه السلام: چون امیر مؤمنان جان باخت، حسن و حسین علیهما السلام و دو مرد، دیگر او را بیرون بردند، تا آن که از کوفه بیرون شدند و کوفه را در سمت راست خویش قرار دادند و از سمت گورستان [کوفه] رفتند تا به غری رسیدند. او را آن جا به خاک سپردند و قبر را صاف کردند و برگشتند.

فرحة الغري عن عبد الرحيم القصير: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَدْفُونٌ فِي قَبْرِ نُوحٍ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ نُوحٌ؟ قَالَ: نُوحُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قُلْتُ: كَيْفَ صَارَ هَكَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِدِّيقِي، هَيَّا اللَّهُ لَهُ مَضْجَعُهُ فِي مَضْجَعِ صِدِّيقِي. يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَنَا بِمَوْتِهِ وَبِالْمَوْضِعِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَنُوطًا مِنْ عِنْدِهِ مَعَ حَنُوطِ أَخِيهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَخْبَرَهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ قَبْرَهُ، فَلَمَّا قُبِضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِيهَا أَوْصَى بِهِ ابْنِيهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذَا مِتُّ فَغَسِّلَانِي وَحَنِّطَانِي وَاحْمِلَانِي بِاللَّيْلِ سِرًّا، وَاحْمِلَا يَا بَنِيَّ بِمُؤَخَّرِ السَّرِيرِ وَاتَّبِعَاهُ، فَإِذَا وُضِعَ فَضَعَا، وَادْفِنَانِي فِي الْقَبْرِ الَّذِي يَوْضَعُ السَّرِيرُ عَلَيْهِ، وَادْفِنَانِي مَعَ مَنْ يُعِينُكُمَا عَلَى دَفْنِي فِي اللَّيْلِ، وَسَوِيَاهُ. (1)

فرحة الغري عن أبي بكر بن عيَّاش: سَأَلْتُ أَبَا حَصِينٍ وَالْأَعْمَشَ وَغَيْرَهُمْ فَقُلْتُ: أَخْبِرْكُمْ أَحَدًا أَنَّهُ صَلَّى عَلَيَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ شَهِدَ دَفْنَهُ؟ قَالُوا: لَا، فَسَأَلْتُ أَبَاكَ مُحَمَّدَ بْنَ السَّائِبِ فَقَالَ: أَخْرَجَ بِهِ لَيْلًا، وَخَرَجَ بِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَعِدَّةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَدُفِنَ فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ، فَقُلْتُ لِأَبِيكَ: لِمَ فَعَلَ بِهِ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَخَافَةَ أَنْ يَنْبُشَهُ الْخَوَارِجُ وَغَيْرُهُمْ. (2)

تاريخ اليعقوبي: دُفِنَ بِالْكُوفَةِ فِي مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ: الْغَرِيُّ. (3)

1- فرحة الغري: ص 49، بحار الأنوار: ج 42 ص 219 ح 23.

2- فرحة الغري: ص 124، بحار الأنوار: ج 42 ص 222 ح 30؛ مقتل أمير المؤمنين: ص 79.

3- تاريخ اليعقوبي: ج 2 ص 213.

فَرَحَةُ الْغَرِيِّ_ به نقل از عبدالرحیم قصیر_ : از امام باقر علیه السلام درباره قبر امیر مؤمنان پرسیدم. فرمود: امیر مؤمنان در قبر نوح علیه السلام دفن شده است». گفتم: نوح کیست؟ فرمود: «نوح پیامبر». گفتم چگونه چنین شد؟ فرمود: امیر مؤمنان صدیق است. خداوند آرامگاه او را در قبر يك صدیق قرار داد. ای عبد الرحیم! پیامبر خدا ما را از رحلت آن حضرت و محلّ دفن وی خبر داده بود. خداوند متعال برای او از پیش خود، حنوطی با حنوط برادرش پیامبر خدا فرستاده بود و به وی خبر داده بود که فرشتگان او را وارد قبرش می کنند. چون حضرت درگذشت، جزو وصیت هایش به دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام چنین بود: هرگاه جان دادم، مرا غسل دهید، حنوط کنید و شبانه و مخفیانه مرا بردارید. فرزندانم! عقب تابوت را بردارید و در پی آن روید، هرگاه [جلوی تابوت] پایین آمد، شما هم زمین بگذارید و مرا در قبری دفن کنید که تابوت بر روی آن گذاشته می شود و مرا به کمک کسانی که برای دفنم یاری تان می کنند، شبانه به خاک بسپارید و محلّ دفن را هموار کنید».

فَرَحَةُ الْغَرِيِّ_ به نقل از ابو بکر بن عیاش_ : از ابو حُصَین و اعمش و دیگران پرسیدم: آیا کسی به شما خبر داده است که بر امیر مؤمنان نماز خوانده یا شاهد دفن او بوده؟ گفتند: نه. از پدرت محمد بن سائب پرسیدم. گفت: حضرت را شبانه بیرون بردند. حسن و حسین علیهما السلام، محمد بن حنفیه، عبد الله بن جعفر و تعدادی از افراد خانواده اش او را بیرون بردند و در پشت کوفه به خاک سپرده شد. به پدرت گفتم: چرا چنین کردند؟ گفت: بیم آن داشتند که خوارج و دیگران قبر او را بشکافند.

تاریخ الیعقوبی: امام علیه السلام در منطقه کوفه در محلّی به نام «غَرِّی» به خاک سپرده شد.

6 / 8 إخفاء قبر الإمام الصادق عليه السلام: إن أمير المؤمنين عليه السلام أمر ابنه الحسن أن يحفر له أربعة قبور في أربعة مواضع: في المسجد، وفي الرحبة، وفي الغري، وفي دار جعدة بن هبيرة، وإنما أراد بهذا أن لا يعلم أحد من أعدائه موضع قبره عليه السلام. (1)

إرشاد القلوب: لما قبض وغسل وكفن أخرج إلى مسجد الكوفة أربع توابت فصلّي عليها، ثم أدخل تابوت إلى البيت والثلاثة الباقية منها ما بُعث إلى جهة بيت الله الحرام، ومنها ما حمل إلى مدينة الرسول، ومنها ما نُقل إلى البيت المقدس، وفعل ذلك لإخفائه عليه السلام. (2)

6 / 9 ظهور قبر الإمام مكتاب من لا يحضره الفقيه عن صفوان عن الإمام الصادق عليه السلام: سار وأنا معه في القادسية حتى أشرف على النجف... ثم قال عليه السلام: إعدل بنا، قال: فعَدَلْتُ بِهِ فَلَمْ يَزَلْ سائراً حَتَّى أَتَى الْغُرِّيَّ، فَوَقَفَ عَلَى الْقَبْرِ فَسَأَلَ السَّلَامَ مِنْ آدَمَ عَلَى نَبِيِّ نَبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَأَنَا أَسْوَاقُ السَّلَامَ مَعَهُ حَتَّى وَصَلَ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ خَرَّ عَلَى الْقَبْرِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَعَلَا نَحِيْبَهُ، ثُمَّ قَامَ فَصَدَّقْتَنِي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ - وَفِي خَبَرٍ آخَرَ: سِتُّ رَكَعَاتٍ - وَصَلَّيْتُ مَعَهُ، وَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا الْقَبْرُ؟ قَالَ: هَذَا الْقَبْرُ قَبْرِ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (3)

-
- 1- فرحة الغري: ص 32 عن محمد بن الحسن الجعفري قال: وجدت في كتاب أبي وحدثنني أمي عن أمها، بحار الأنوار: ج 42 ص 214 ح 15 وج 100 ص 250 ح 44.
 - 2- إرشاد القلوب: ص 435.
 - 3- كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 2 ص 586 ح 3195، كامل الزيارات: ص 84 ح 83، فرحة الغري: ص 99.

6 / 8 پنهان داشتن قبر امام**6 / 9 آشکار شدن قبر امام**

6 / 8 پنهان داشتن قبر امامامام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان به فرزندش حسن علیه السلام دستور داد که برای او چهار قبر در چهار جا بکند: در مسجد، در رَحبه، در غری و در خانه جعده بن هبیره. با این کار می خواست کسی از دشمنانش جای قبر او را نداند.

إرشاد القلوب: چون علی علیه السلام درگذشت و او را غسل دادند و کفن کردند، چهار تابوت به سوی مسجد کوفه بردند و بر آنها نماز خواندند. آن گاه تابوتی را به خانه بردند و سه تابوت دیگر را، یکی به سوی بیت الله الحرام فرستادند، یکی را به سمت مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی را به طرف بیت المقدس. چنین کردند، تا جای دفن او را مخفی کنند.

6 / 9 آشکار شدن قبر امام کتاب من لا یحضره الفقیه_ به نقل از صفوان جمّال (ساریان)_: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که در قادسیه (1) ره می سپرد، تا آن که بر نجف اشراف یافت... سپس فرمود: «ما را بگردان». راه را برگرداندم. همچنان می رفت تا به غری رسید، بر قبری ایستاد و شروع کرد به سلام دادن از آدم علیه السلام بر یکایک پیامبران علیهم السلام. من هم همراه او سلام می گفتم، تا آن که سلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. آن گاه به روی قبر افتاد، بر آن سلام داد و ناله اش بلند شد. سپس برخاست، چهار رکعت نماز خواند (در نقل دیگری شش رکعت آمده است) که من نیز با او نماز خواندم. سپس پرسیدم: ای پسر پیامبر! این قبر کیست؟ فرمود: «این قبر جدّ علی بن ابی طالب علیه السلام است».

1- قادسیه، شهری در پانزده فرسخی کوفه که چهار میل تا عذیب فاصله دارد و جنگ معروف بین مسلمانان و ایرانیان در آن جا اتفاق افتاد (ر. ک: معجم البلدان: ج 4 ص 291).

فرحة الغري عن صفوان الجمال: خَرَجْتُ مَعَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ أُرِيدُ الْكُوفَةَ، فَلَمَّا جُزْنَا بَابَ الْحَيْرَةِ قَالَ: يَا صَفْوَانُ. قُلْتُ: لَيْتَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: تُخْرُجُ الْمَطَايَا إِلَى الْقَائِمِ وَجِدَّ الطَّرِيقَ إِلَى الْغَرِيِّ. قَالَ صَفْوَانُ: فَلَمَّا صِرْنَا إِلَى قَائِمِ الْغَرِيِّ أَخْرَجَ رِشَاءً (1) مَعَهُ دَقِيقًا قَدْ عَمِلَ مِنَ الْكِنْبَارِ (2)، ثُمَّ تَبَعَدَ مِنَ الْقَائِمِ مَغْرِبًا حُطِيَّ كَثِيرَةً، ثُمَّ مَدَّ ذَلِكَ الرِّشَاءَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى آخِرِهِ فَوَقَفَ، ثُمَّ صَدَّرَ بِيَدِهِ إِلَى الْأَرْضِ فَأَخْرَجَ مِنْهَا كَفًّا مِنْ تُرَابٍ فَشَدَّمَهُ مَلِيًّا، ثُمَّ أَقْبَلَ يَمْشِي حَتَّى وَقَفَ عَلَى مَوْضِعِ الْقَبْرِ الْآنَ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْمُبَارَكَةَ إِلَى التُّرْبَةِ، فَقَبِضَ مِنْهَا قَبِضَةً، ثُمَّ شَدَّ هَقَّ شَدَّ هَقَةً حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ فَارَقَ الدُّنْيَا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: هَاهُنَا وَاللَّهِ مَشْهُدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ خَطَّ تَخْطِيطًا، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا مَنَعَ الْأَبْرَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ إِظْهَارِ مَشْهُدِهِ؟ قَالَ: حَدَرَا مِنْ بَنِي مَرْوَانَ وَالْخَوَارِجِ أَنْ تَحْتَالَ فِي أَذَاهِ. (3)

الكافي عن صفوان الجمال: كُنْتُ أَنَا وَعَامِرٌ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُدَاعَةَ الْأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُفِنَ بِالرُّحْبَةِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَأَيْنَ دُفِنَ؟ قَالَ: إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَآتَى بِهِ ظَهَرَ الْكُوفَةِ قَرِيبًا مِنَ النَّجْفِ يَسْرَةً عَنِ الْغَرِيِّ يَمَنَةً عَنِ الْحَيْرَةِ، فَدَفَنَهُ بَيْنَ ذِكْوَاتِ 4 بَيْضٍ. فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَهَبَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ فَتَوَهَّمَتْ مَوْضِعًا مِنْهُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لِي: أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ _ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ _ . (4)

1- الرِّشَاءُ: الحبل (لسان العرب: ج 14 ص 322 «رشا»).

2- الكِنْبَارُ: حَبْلُ النَّارِجِيلِ، وَهُوَ نَخِيلُ الْهِنْدِ تُتَّخَذُ مِنْ لَيْفِهِ حَبَالٌ لِلْسَّفَنِ (لسان العرب: ج 5 ص 153 «كنبر»).

3- فرحة الغري: ص 92، بحار الأنوار: ج 100 ص 235 ح 1.

4- الكافي: ج 1 ص 456 ح 5، كامل الزيارات: ص 81 ح 77، فرحة الغري: ص 62 وفيه «خزاعة» بدل «جداعة».

فَرَحَةُ الْغَرَىْ - به نقل از صفوان جَمَّال -: همراه امام صادق علیه السلام از مدینه به قصد کوفه خارج شدم. چون از دروازه «حیره» (1) گذشتیم، فرمود: «ای صفوان!». گفتم: بله، ای پسر پیامبر خدا! فرمود: «مَرکب ها را به سمت منطقه قائم بیرون می بری و راه را به سمت غری جدا می کنی». چون به قائم غری رسیدیم، ریسمان نازکی که همراه داشت و از لیف نارگیل درست شده بود، در آورد و سپس با گام هایی بسیار به سمت مغرب از قائم فاصله گرفت، طناب را تا آخرش باز کرد و ایستاد. دستش را به زمین زد و مشتی خاک برگرفت و مدتی آن را بوید. آن گاه پیش رفت تا در جایگاه کنونی قبر ایستاد. دست مبارکش را بر خاک زد، مشتی خاک برداشت، سپس صیحه ای کشید که پنداشتم جان داد. چون به هوش آمد، فرمود: «به خدا سوگند، قبر امیر مؤمنان همین جاست». آن گاه خطوطی رسم کرد. گفتم: ای پسر پیامبر! چه چیزی مانع از آن است که نیکان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قبر امیر مؤمنان را آشکار کنند؟ فرمود: «بیم از مروانیان و خوارج است که به آزار او پردازند».

الکافی - به نقل از صفوان جَمَّال -: من و عامر و عبد الله بن جذاعه از دی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. عامر به آن حضرت گفت: فدایت شوم! مردم می پندارند که امیر مؤمنان در «رُحبه» (2) دفن شده است. فرمود: «نه». گفتم: پس کجا؟ فرمود: «چون آن حضرت وفات یافت، حسن علیه السلام جسد او را برداشت و به پشت کوفه، نزدیک نجف، سمت چپ غری و سمت راست حیره آورد و بین تپه های سفیدی او را به خاک سپرد». [راوی گوید:] بعدها به آن جایگاه رفتم و جایی از آن را همان قبر پنداشتم. نزد حضرت آمده، خبر دادم. حضرت سه بار فرمود: «درست یافتی. خدای رحمت کند!».

1- شهری از دوران جاهلیت، پر نهر، در يك فرسخی کوفه که منزلگاه خاندان نعمان بن منذر بود (تقویم البلدان: ص 299).

2- رُحبه، روستایی است مقابل قادسیه در يك منزلی کوفه (معجم البلدان: ج 3 ص 33).

الكافي عن عبد الله بن سنان: أتاني عمر بن يزيد فقال لي: إركب، فركبت معه، فمضينا حتى أتينا منزل حفص الكناسي، فاستخرجته فركب معنا، ثم مضينا حتى أتينا الغري فانتبهنا إلى قبر، فقال: إنزلوا هذا قبر أمير المؤمنين عليه السلام، فقلنا من أين علمت؟ فقال: أتيت مع أبي عبد الله عليه السلام حيث كان بالحيرة غير مرة، وخبرني أنه قبره. (1)

الإرشاد: تولى غسله وتكفينه ابنه الحسن والحسين عليهما السلام، وحمله إلى الغري من نجف الكوفة، فدناه هناك وعفا موضع قبره بوصية كانت منه إليهما في ذلك؛ لما كان يعلمه عليه السلام من دولة بني أمية من بعده، واعتقادهم في عداوته، وما ينتهون إليه بسوء النيات فيه من قبيح الفعال والمقال بما تمكّنوا من ذلك، فلم يزل قبره عليه السلام مخفي حتى دل عليه الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام في الدولة العباسية، وزاره عند وروده إلى أبي جعفر [المنصور] - وهو بالحيرة - فعرفته الشيعة واستأنفوا إذ ذاك زيارته عليه السلام وعلى ذريته الطاهرين، وكان سنة عليه السلام يوم وفاته ثلاثا وستين سنة. (2)

الإرشاد عن عبد الله بن حازم: خرجنا يوما مع الرشيد من الكوفة نتصد يد، فصرنا إلى ناحية الغريين والثوية، فرأينا طباء فارس لنا عليها الصقورة والكلاب، فجاولتها ساعة ثم لجأت الطباء إلى الأكمة (3) فسقطت عليها فسقطت الصقورة ناحية ورجعت الكلاب، فعجب الرشيد من ذلك، ثم إن الطباء هبطت من الأكمة فهبطت الصقورة والكلاب، فرجعت الطباء إلى الأكمة فتراجعت عنها الكلاب والصقورة، ففعلت ذلك ثلاثا، فقال الرشيد: أركضوا؛ فمن لقيتموه فأتوني به، فأتينا به بشيخ من بني أسد، فقال له هارون: أخبرني ما هذه الأكمة؟ قال: إن جعلت لي الأمان أخبرتك. قال: لك عهد الله وميثاقه أن لا أهيجك ولا أؤذيك. قال: حدثني أبي عن آبائي أنهم كانوا يقولون: إن في هذه الأكمة قبر علي بن أبي طالب عليه السلام، جعله الله حرما لا يأتي إليه شيء إلا آمن. فنزل هارون فدعا بماء وتوضأ وصلى عند الأكمة وتمرغ عليها وجعل يبكي، ثم انصرفنا. (4)

1- الكافي: ج 1 ص 456 ح 6، كامل الزيارات: ص 82 ح 79، فرحة الغري: ص 63.

2- الإرشاد: ج 1 ص 10، إعلام الوری: ج 1 ص 312 نحوه إلى «بالحيرة».

3- الأكمة: الرابية؛ وهي ما ارتفع من الأرض (النهاية: ج 1 ص 59 «أكم» وح 2 ص 192 «ربا»).

4- الإرشاد: ج 1 ص 26، إرشاد القلوب: ص 435، فرحة الغري: ص 119 كلاهما عن عبد الله بن حازم، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 234 ح 78 كلها نحوه، بحار الأنوار: ج 42 ص 224 ح 33.

الکافی_ به نقل از عبد الله بن سنان_: عمر بن یزید به نزد من آمد و گفت: سوار شو. همراه او سوار بر مرکب شدم. رفتیم تا به خانه حفص کناسی رسیدیم. او را هم فراخواندیم. سوار شد و همراه ما آمد، تا آن که به غری آمدیم و به قبری رسیدیم. گفت: فرود آید. این قبر امیر مؤمنان است. گفتیم: از کجا دانسته ای؟ گفت: آن گاه که امام صادق علیه السلام در حیره بود، بارها همراه آن حضرت به این جا آمده ام و آن حضرت مرا خبر داده که این قبر اوست.

الإرشاد: فرزندان حسن و حسین علیهما السلام به فرمان امام علیه السلام عهده دار غسل و کفن آن حضرت شدند و او را به غری نجف بردند و همان جا به خاک سپردند و طبق وصیت آن حضرت به دو فرزندش، جای قبر را محو کردند، چون امام علیه السلام می دانست پس از او بنی امیه به قدرت می رسند و دشمن آن حضرت اند و هرچه بتوانند با تیت های شومشان از سخن ناروا و کارهای زشت درباره او انجام می دهند. بنا بر این، همچنان قبر آن حضرت پنهان بود، تا آن که امام صادق علیه السلام در عصر بنی عباس به آن راهنمایی کرد و آن گاه که بر منصور دوانیقی در حیره وارد می شد، [در بین راه،] آن قبر را زیارت کرد و شیعیان آن مکان را شناختند. از آن پس، پیروان او به زیارت آن حضرت پرداختند. درود خدا بر او و خاندان پاک او! سن آن حضرت هنگام شهادت 63 سال بود.

الإرشاد_ به نقل از عبد الله بن حازم_: روزی همراه هارون الرشید به قصد شکار بیرون رفتیم. به طرف غریین و ثویّه (1) رفتیم. آهوانی را دیدیم. بازها و سگ های شکاری را در پی آنها روان کردیم. ساعتی چرخیدند تا آن که آهوها به تپه هایی پناه بردند و خود را روی آنها افکندند. بازها در ناحیه ای فرود آمدند. سگ ها هم برگشتند. هارون از این واقعه شگفت زده شد. آن گاه آهوان از تپه ها به زیر آمدند. دوباره بازها به پرواز آمدند و سگ ها در پی آنها رفتند. دوباره آهوان به تپه ها بازگشتند و سگ ها و بازها هم برگشتند. این صحنه سه بار تکرار شد. هارون گفت: بتازید و هرکس را در این منطقه یافتید، بیاورید. پیرمردی از بنی اسد را نزد او آوردیم. هارون گفت: این تپه ها چیست؟ گفت: اگر امانم دهی، خبر می دهم. گفت: با خدا عهد و پیمان می بندم که با تو کاری نداشته باشم و آزارت نکنم. گفت: پدرم از پدرانش نقل کرده که می گفتند: قبر علی بن ابی طالب علیه السلام در این تپه هاست. خداوند آن را حرم قرار داده است و هر چیزی که به آن جا پناهنده شود، ایمن گردد. هارون فرود آمد و آبی طلبید. وضو گرفت و نزد آن تپه ها نماز خواند. خود را به آن خاک ها افکند و گریه آغاز کرد. آن گاه بازگشتیم.

1- جایی نزدیک کوفه (معجم البلدان: ج 2 ص 87).

بحثی در باره جای قبر امام

بحثی در باره جای قبر امامعلّامه مجلسی گفته است: بدان که در برخی زمان ها بین مخالفان در جای قبر شریف آن حضرت اختلاف بود. عدّه ای معتقد بوده اند که آن حضرت در صحن مسجد کوفه مدفون است و عدّه ای گفته اند در دارالحکومه دفن شده است. نیز گفته اند که امام حسن علیه السلام او را به مدینه برده و در بقیع دفن کرده است. برخی از جاهلان شیعه هم او را در آرامگاهی در کُرخ زیارت می کردند. اجماع شیعه بر آن است که آن حضرت در غری، در جایگاهی که میان عام و خاص معروف است، دفن شده و این نزد شیعه از متواترهاست و نسل در نسل از ائمه دین علیهم السلام آن را روایت کرده اند. سبب این اختلاف هم پنهان داشتن قبر آن حضرت از بیم خوارج و منافقان بوده است و جای قبر را جز شیعیان خاصّ کسی نمی شناخت، تا آن که در زمان سَفّاح، امام صادق علیه السلام وارد حیره شد و قبر آن حضرت را برای پیروان او آشکار ساخت. از آن روز تاکنون همه شیعیان او را در همین مکان زیارت می کنند. عبد الکریم بن احمد بن طاووس، کتابی در تعیین جایگاه قبر آن حضرت نوشته و گفته های مخالفان را رد کرده است. نام کتاب را فرحة الغری نامیده و در آن اخبار

متواتری را آورده است که ما در ابواب مختلف کتاب خود آن را پراکندید. عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة (1) از ابو الفرج اصفهانی نقل کرده است که: احمد بن عیسی، از حسین بن نصر، از زید بن معدل، از یحیی بن شعیب، از ابو مخنف، از فضل بن جریح، از اسود کندی واجلح نقل کرده که این دو گفته اند: علی علیه السلام در حالی که 64 سال داشت، در سال چهلیم هجری، شب 21 ماه رمضان درگذشت. فرزندش حسن بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عباس او را غسل دادند. در سه جامه که پیراهن در بین آنها نبود، کفن شد. فرزندش حسن علیه السلام بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و در رُحبه، نزدیک درهای قبیله کِنده، هنگام نماز صبح به خاک سپرده شد. این روایت ابو مخنف است. ابو الفرج گفته است: روایت کرده است مرا احمد بن سعید، از یحیی بن حسن علوی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از حسن بن علی خَلال، از جدش که گفت: به حسین بن علی علیهما السلام گفتم: امیر مؤمنان را کجا دفن کردید؟ فرمود: «او را شبانه از خانه اش بیرون آوردیم، تا آن که به منزل اشعث گذشتیم و از آن جا او را به سوی پشت کوفه نزدیک غَرّی بردیم». مجلسی گوید: این روایت، درست است و عمل هم بر طبق همین است. در گذشته نیز گفتیم که فرزندان مردم بهتر از دیگران و بیگانگان قبر پدرانشان را می شناسند. همین قبری که در غَرّی است، همان است که فرزندان علی علیه السلام از دیرباز تاکنون زیارت می کردند و می گفتند: این قبر پدر ماست. هیچ کس از شیعه و دیگران در این موضوع تردیدی ندارند. یعنی فرزندان علی علیه السلام از نسل امام حسن و امام حسین علیهما السلام و جز این دو از گذشتگان و متأخران، جز این قبر را زیارت نمی کردند و جز بر این آستان

نمی ایستادند. ابو الفرج علی بن عبد الرحمان جوزی از ابو الغنائم روایت کرده است که گفت: در کوفه سیصد تن از اصحاب در گذشته اند که از میان آنان جز قبر امیر مؤمنان شناخته شده نیست، و آن همان قبری است که هم اکنون مردم آن را زیارت می کنند. امام صادق علیه السلام و پدرش امام محمد باقر علیه السلام آن گاه که آن جا قبر آشکاری نبود، آمده و آن را زیارت کرده اند. در آن ناحیه درختان شیوخ (1) نیز بود، تا آن که محمد بن زید داعی، حاکم دیلم آمد و قُبّه ای بر قبر آن حضرت آشکار ساخت. (2)

1- درختی از نوع مرگبات که در جاهای زراعتی و کنار جاده ها می روید (المنجد).

2- بحار الأنوار: ج 42 ص 337.

الفصل السابع: زيارة الإمام 7 / 1 ثوابُ زيارته رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام: بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا أَبَهَ، مَا لِمَنْ زَارَكَ بَعْدَ مَوْتِكَ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، مَنْ أَتَانِي زَائِرًا بَعْدَ مَوْتِي فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَتَى أَبَاكَ زَائِرًا بَعْدَ مَوْتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَتَى أَخَاكَ زَائِرًا بَعْدَ مَوْتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَتَاكَ زَائِرًا بَعْدَ مَوْتِكَ فَلَهُ الْجَنَّةُ . (2)

كامل الزيارات: قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَبَهَ مَا جَزَاءُ مَنْ زَارَكَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بُنَيَّ مَنْ زَارَنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا، أَوْ زَارَ أَبَاكَ، كَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ . (3)

-
- 1- .المقنعة: ص 462، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 40 كلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 317، عوالي اللآلي: ج 1 ص 305 ح 6 من دون إسنادٍ إلى المعصوم نحوه .
 - 2- .تهذيب الأحكام: ج 6 ص 20 ح 44، المزار للمفيد: ص 180 كلاهما عن عبد الله بن سنان، روضة الواعظين: ص 186، جامع الأخبار: ص 75 ح 99 كلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .
 - 3- .كامل الزيارات: ص 91 ح 92 عن المعلى بن أبي شهاب عن الإمام الصادق عليه السلام، الأمالي للصدوق: ص 114 ح 94، بشارة المصطفى: ص 245 كلاهما عن العلاء بن المسيب عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام وفيهما «من زارني أو زار أباك أو زارك أو زار أخاك كان حقًا عليّ أن أزوره . . .» بدل «من زارني . . .» .

فصل هفتم : زیارت امام

7 / 1 ثواب زیارت او

فصل هفتم : زیارت امام 7 / 1 ثواب زیارت او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هرکس علی را پس از وفاتش زیارت کند، بهشت برای اوست.

امام صادق علیه السلام : در حالی که حسن بن علی علیهما السلام در دامان پیامبر خدا بود، سرش را بلند کرد و گفت: پدر! پاداش آن که تو را پس از وفاتت زیارت کند، چیست؟ فرمود: «پسرم! هرکس پس از وفاتم به زیارت من آید، بهشت برای اوست، و هر کس به زیارت پدرت پس از وفاتش بیاید، بهشت برای اوست و هر کس به زیارت برادرت پس از وفاتش بیاید، بهشت برای اوست و هرکس تو را پس از وفاتت زیارت کند، بهشت برای اوست».

کامل الزیارات : امام حسن علیه السلام به پیامبر خدا گفت : پدر! پاداش آن که تو را زیارت کند ، چیست؟ پیامبر خدا فرمود : «پسرم ! هر کس مرا در حال حیات یا پس از مرگم زیارت کند، یا پدرت را زیارت کند، بر خداوند حقّ است که من نیز روز قیامت او را زیارت کنم و او را از گناهانش برهانم».

الإمام الصادق عليه السلام: أتى أعرابيٌّ إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسولَ الله، إنَّ منزلي ناءٍ عن منزلك، وإني أشتاقك وأشتاقُ إلى زيارتك، وأقدمُ فلا أجِدُ عليَّ بنَ أبي طالبٍ عليه السلام، فيؤنِّسني بِحَدِيثِهِ وَمَوَاعِظِهِ، وأرجعُ وأنا مُتأسِّفٌ على رُؤيتِكَ . فقالَ عليه السلام: مَنْ زارَ عليًّا عليه السلامَ فقدَ زارني، وَمَنْ أَحَبَّهُ فقدَ أَحَبَّني، وَمَنْ أَبغَضَهُ فقدَ أَبغَضَني، أبلغَ قومَكَ هذا عَنِّي، وَمَنْ أتاهُ زائراً فقدَ أتاني وأنا المُجازي لَهُ يَوْمَ القِيامَةِ، وَجَبْرَيْلُ، وَصالحُ المُؤمِنينَ . (1)

الكافي عن يونس بن أبي وهب القصري: دَخَلْتُ المَدِينَةَ فَأتَيْتُ أبا عبدِ اللهِ عليه السلام، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَتَيْتُكَ وَلَمْ أُرَ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام، قالَ: بِسَ ما صَدَّ نَعْتُ لولا- أَنَّكَ مِنْ شيعَتِنَا ما نَظَرْتُ إِلَيْكَ، أ لا تَزورُ مَنْ يَزورُهُ اللهُ مَعَ المَلائِكَةِ، وَيَزورُهُ الأنبياءُ، وَيَزورُهُ المُؤمِنونَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، ما عَلِمْتُ ذلكَ . قالَ: إِعْلَمِ أَنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام، أَفضَلُ مِنَ الأئِمَّةِ كُلِّهِم، وَلَهُ ثوابُ أَعْمالِهِم، وَعَلَى قَدَرِ أَعْمالِهِمُ فَضَّلوا . (2)

الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ تَرَكَ زِيارَةَ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلامَ لَمْ يَنْظُرِ اللهُ إِلَيْهِ، أ لا تَزورونَ مَنْ تَزورُهُ المَلائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ عَلَيْهِمُ السلام؟ إِنَّ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلامَ أَفضَلُ مِنْ كُلِّ الأئِمَّةِ، وَلَهُ مِثْلُ ثوابِ أَعْمالِهِم، وَعَلَى قَدَرِ أَعْمالِهِمُ فَضَّلوا . (3)

-
- 1- المزار الكبير: ص 38 ح 13 عن إسحاق بن عمّار، بحار الأنوار: ج 100 ص 262 ح 17 .
 - 2- الكافي: ج 4 ص 580 ح 3، كامل الزيارات: ص 89 ح 90 عن أبي وهب البصري، تهذيب الأحكام: ج 6 ص 20 ح 45 وفيهما «قبر أمير المؤمنين» بدل «أمير المؤمنين»، فرحة الغري: ص 74 كلاهما عن أبي وهب القصري .
 - 3- المقنعة: ص 462، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 40، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 317 وفيه إلى «والنبيون» .

امام صادق علیه السلام: بادیه نشینی نزد پیامبر خدا آمد و گفت: ای پیامبر خدا! خانه ام از خانه تو دور است و من مشتاق تو و زیارت توام، می آیم و تو را نمی یابم و علی بن ابی طالب را دیدار می کنم و او با سخن و پندهایش با من همدمی می کند و من برمی گردم، در حالی که از ندیدن تو متأسفم. فرمود: «هرکس علی را زیارت کند، مرا دیدار کرده است، هرکس او را دوست بدارد، دوستدار من است و هرکه او را دشمن دارد، با من دشمنی کرده است. به قبیله ات از قول من این را برسان و هرکس به زیارت او آید، به زیارت من آمده است و من و جبرئیل و مؤمنان صالح در قیامت او را پاداش می دهیم».

الکافی_ به نقل از یونس بن ابی وَهَبِ قَصْرِي_-: وارد مدینه شدم و به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. گفتم: «فدایت شوم! پیش تو آمده ام و امیر مؤمنان را زیارت نکرده ام. فرمود: «بد کردی! اگر نه آن که از شیعیان مایی، به تو نگاه نمی کردم. چرا زیارت نمی کنی کسی را که خداوند، با فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را زیارت می کنند؟!». گفتم: فدایت شوم! این را نمی دانستم. فرمود: «بدان که امیر مؤمنان برتر از همه امامان است و [همانند] پاداش عمل آنان برای اوست و آنان به اندازه عمل هایشان برتری یافته اند».

امام صادق علیه السلام: هر کس زیارت امیر مؤمنان را ترک کند، خداوند به او نمی نگرد. چرا زیارت نمی کنید آن را که فرشتگان و پیامبران زیارتش می کنند؟ همانا امیر مؤمنان، برتر از همه امامان است و برای او همانند پاداش عمل های همه آنان است، در حالی که آنان به اندازه عمل هایشان برتری یافته اند.

تهذيب الأحكام عن أبي عامر الساجي: أتيت أبا عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام فقلت له: يا بن رسول الله، ما لمن زار قبره - يعني أمير المؤمنين - وعمّر تربته -؟ قال: يا أبا عامر، حدّثني أبي عن أبيه عن جدّه الحسين بن عليّ عن عليّ عليهم السلام أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال له: واللّه لتفتلن بأرض العراق، وتدفن بها. قلت: يا رسول الله، ما لمن زار قبورنا وعمّرها وتعاهدّها؟ فقال لي: يا أبا الحسن! إنّ الله جعل قبرك وقبر ولدك بقاعاً من بضع الجنّة وعرصه من عرصاتها، وإنّ الله جعل قلوب نجباء من خلقه وصفوته من عباده تحنّ إليكم وتحتمل المدلّة والأذى فيكم، فيعمّرون قبوركم ويكثرون زيارتها تقرّبنا منهم إلى الله مودّة منهم لرسوله، أولئك يا عليّ المخصوصون بشفاعتي والواردون حوضي، وهم زوّاري عدا في الجنّة. يا عليّ! من عمّر قبوركم وتعاهدّها فكأنّما أعان سلميماً بن داوود على بناء بيت المقدس، ومن زار قبوركم عدل ذلك له ثواب سبعين حجّة بعد حجّة الإسلام، وخرج من ذنوبه حتّى يرجع من زيارتكم كيوم ولدته أمّه، فأبشّر وبشّر أوليائك ومحبّيك من النعيم وقوّة العين بما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر. ولكنّ حثالة من الناس يعيرون زوّار قبوركم بزيارتكم كما تُعيّر الزانية بزناها، أولئك شرار أمتي، لا نالتهم شفاعتي، ولا يردون حوضي. (1)

1- تهذيب الأحكام: ج 6 ص 22 ح 50، فرحة الغري: ص 77 عن أبي عامر التباني، المزار للمفيد: ص 228 ح 12 نحوه وفيه «هم زوّاري وجيراني» بدل «هم زوّاري».

تهذيب الأحكام_ به نقل از ابو عامر ساجی _: خدمت امام صادق عليه السلام رسيدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! پاداش کسی که قبر او (امير مؤمنان) را زیارت کند و تربت او را آباد سازد، چیست؟ فرمود: «ای ابو عامر! پدرم از پدرش از جدش حسين بن علی عليهما السلام از علی عليه السلام روایت کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: به خدا سوگند، در سرزمین عراق کشته و در آن جا دفن می شوی. گفتم: ای پیامبر خدا! هرکس قبور ما را زیارت کند و آنها را آباد سازد و به آنها رسیدگی کند، چه پاداشی دارد؟ فرمود: ای ابو الحسن! خداوند قبر تو و قبر فرزندان را بقعه هایی از بقعه های بهشت و عرصه ای از عرصات بهشت قرار داده است و به یقین، خداوند دل های پاک سرشتان از خلقتش و برگزیدگان از بندگانش را چنان قرار داده که به سوی شما کشیده می شوند و در راه شما هرگونه خواری و آزار را تحمل می کنند، قبور شما را آباد می کنند و بسیار به زیارت آنها می روند، برای نزدیک شدن به پروردگار و به نشانه دوستی با پیامبر خدا. ای علی! آنان به شفاعتم ویژه هستند و بر حوض من (کوثر) وارد می شوند و آنان فردا در بهشت، زائران من اند. ای علی! هرکس قبور شما را آباد و به آنها رسیدگی کند، گویا در ساختن بیت المقدس، سلیمان بن داوود را یاری کرده است. هرکس قبور شما را زیارت کند، ثواب آن [زیارت] برابر با ثواب هفتاد حج واجب پس از حج واجب است و از گناهانش بیرون می آید، مثل روزی که از مادرش به دنیا آمده است، تا آن که از زیارت شما برگردد. پس مژده باد بر تو، و به دوستان و پیروانت نیز بشارت بده که نعمت های الهی و روشنایی چشم از آن آنهاست، چیزهایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل بشری خطور کرده است. لیکن برخی از مردم بی مقدار، همان گونه که زناکار را به خاطر زنایش ملامت می کنند، زائران شما را هم به خاطر زیارت شما سرزنش می کنند. آنان بدترین امت من اند. هرگز مباد که شفاعتم بدانان رسد و بر حوض من وارد نخواهند شد.»

تهذيب الأحكام عن جعفر بن محمد بن مالك عن رجاله يرفعه: كُنْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَدْ ذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ ابْنُ مَارِدٍ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لِمَنْ زَارَ جَدَّكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: يَابْنَ مَارِدٍ، مَنْ زَارَ جَدِّي عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً مَقْبُولَةً وَعُمْرَةً مَبْرُورَةً، وَاللَّهُ يَابْنَ مَارِدٍ مَا يُطْعِمُ اللَّهُ النَّارَ قَدَمَا اغْبَرَّتْ فِي زِيَارَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شِئَا كَانَ أَوْ رَاكِبًا، يَابْنَ مَارِدٍ! أَكْتُبُ هَذَا الْحَدِيثَ بِمَاءِ الذَّهَبِ. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: مَنْ زَارَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا شِئَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً وَعُمْرَةً، فَإِنْ رَجَعَ مَا شِئَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّتَيْنِ وَعُمْرَتَيْنِ. (2)

2 / 7 ما يُقَالُ فِي زِيَارَتِهَا لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: زَارَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَقَفَ عَلَى الْقَبْرِ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَعَمِلْتَ بِكِتَابِهِ، وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جِوَارِهِ، وَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ، وَأَلْزَمَ أَعْدَاءَكَ الْحُجَّةَ فِي قَتْلِهِمْ إِيَّاكَ، مَعَ مَالِكَ مِنَ الْحَجَجِ الْبَالِغَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ. اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ، رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ، مَوْلَعَةً بِذِكْرِكَ وَدُعَائِكَ، مُحِبَّةً لِمَصْفُوعَةِ أَوْلِيَائِكَ، مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ، صَابِرَةً عَلَى نُزُولِ بَلَائِكَ، شَاكِرَةً لِنِعْمَتِكَ، ذَاكِرَةً لِسَوَابِغِ الْآثَرِ، مُشْتَاقَةً إِلَى فَرَحَةِ لِقَائِكَ، مُتَزَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ، مُسْتَتِنَةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ، مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ، مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَثَنَائِكَ. ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى الْقَبْرِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْهَاتُ، وَسُدُّ بِلِ الرَّاغِبِينَ إِلَيْكَ شَارِعَةً، وَأَعْلَامَ الْقَاصِدِينَ إِلَيْكَ وَاضِحَةً، وَأَفْنِدَةَ الْعَارِفِينَ مِنْكَ فَازِعَةً، وَأَصْوَاتَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ صَاعِدَةً، وَأَبْوَابَ الْإِجَابَةِ لَهُمْ مُفْتَحَةً، وَدَعْوَةَ مَنْ نَاجَاكَ مُسْتَجَابَةً، وَتَوْبَةَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْكَ مَقْبُولَةً، وَعِبْرَةَ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرَحُومَةً، وَالْإِعَانَةَ لِمَنْ اسْتَعَانَ بِكَ مَوْجُودَةً، وَالْإِغَاثَةَ لِمَنْ اسْتَعَاثَ بِكَ مَبْدُولَةً، وَعِدَائِكَ لِعِبَادِكَ مُنْجِرَةً، وَزَلَّلَ مِنْ اسْتِقَالِكَ مُقَالَةً، وَأَعْمَالَ الْعَامِلِينَ لَدَيْكَ مَحْفُوظَةً، وَأَرْزَاقَكَ إِلَى الْخَلَائِقِ مِنْ لَدُنْكَ نَازِلَةً، وَعَوَائِدَ الْمَزِيدِ لَهُمْ مُتَوَاتِرَةً، وَذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِينَ مَغْفُورَةً، وَحَوَائِجَ خَلْقِكَ عِنْدَكَ مَقْضِيَةً، وَجَوَائِزَ السَّائِلِينَ عِنْدَكَ مُؤَفَّرَةً، وَعَوَائِدَ الْمَزِيدِ إِلَيْهِمْ وَاصِلَةً، وَمَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةً، وَمَنَاهِلَ الظَّمَاءِ مُتَرَعَّةً. اللَّهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي، وَأَقْبَلْ ثَنَائِي، وَأَعْطِنِي جَزَائِي، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ أَوْلِيَائِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، إِنَّكَ وَلِيُّ نِعْمَائِي، وَمُنْتَهَى رَجَائِي، وَغَايَةُ مُنَايَ فِي مُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ. أَنْتَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ اغْفِرْ لِأَوْلِيَائِنَا، وَكُفِّ عَنَّا أَعْدَاءَنَا، وَاشْغَلْهُمْ عَنَّا، وَأُظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْيَا، وَأُدْحِضْ كَلِمَةَ الْبَاطِلِ وَاجْعَلْهَا السُّفْلَى، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. 3

1- تهذيب الأحكام: ج 6 ص 21 ح 49، فرحة الغري: ص 75.

2- تهذيب الأحكام: ج 6 ص 20 ح 46 عن الحسين بن إسماعيل الصيمري، فرحة الغري: ص 75 عن الحسين بن إسماعيل الصيرفي

7 / 2 آنچه در زیارتش گفته می شود

تهذیب الأحكام_ به نقل از جعفر بن محمد بن مالک، با ذکر سلسله سند خود در حدیث: _ نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم. از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شد. ابن مارد به امام صادق علیه السلام گفت: برای کسی که جدّت امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت کند، چه پاداشی است؟ فرمود: «ای پسر مارد! هرکس جدم را با معرفت به حقّ او زیارت کند، خداوند برای هر گام او پاداش يك حجّ مقبول و عمره پذیرفته می دهد. به خدا سوگند، ای پسر مارد! آتش دوزخ، هرگز قدمی را که در راه زیارت امیر مؤمنان غبار آلود شده باشد، نمی سوزاند، چه پیاده رفته باشد، چه سواره. ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس».

امام صادق علیه السلام: هر کس امیر مؤمنان علیه السلام را پیاده زیارت کند، خداوند برای هر قدم او ثواب حجّ و عمره می نویسد. پس اگر پیاده برگردد، خداوند برای هر گام او ثواب دو حج و دو عمره می نویسد.

7 / 2 آنچه در زیارتش گفته می شود امام صادق علیه السلام: امام زین العابدین علیه السلام قبر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را زیارت کرد، بر کنار قبر ایستاد، گریست و سپس گفت: «سلام بر تو، ای امیر مؤمنان! رحمت و برکات خدا بر تو باد! سلام بر تو، ای امین خدا در زمین خدا و حجّت او بر بندگانش! گواهی می دهم که تو در راه خدا به حقّ جهاد کردی و به کتاب خدا عمل کردی و از سنت پیامبر خدا پیروی نمودی، تا آن که خداوند تو را به جوار رحمت خویش خواند و با گزینش خود، تو را به سوی خویش برد و با وجود برخورداری تو از حجّت های رسا بر همه آفریده های او، بر دشمنانت با کشتن تو حجّت را تمام کرد. خداوند! پس دل و جان مرا به تقدیر خودت مطمئن، و به قضای خویش راضی قرار بده، و به یادت و دعایت مشتاق ساز، و مرا دوستدار بندگان و دوستان برگزیده ات قرار بده، و در زمین و آسمان محبوبم گردان، و مرا بر فرود آمدن بلایت شکیبا ساز، و سپاس گزار نعمت های فراوانت قرار بده و مرا یاد کننده نعمت های سرشار خویش کن و مشتاق شادمانی دیدارت گردان، و توشه بردارنده برای روز پاداشت قرار بده، و مرا پیرو سنت های اولیای خود و دور از اخلاق دشمنانت و مشغول از دنیا به حمد و ثنای خود، قرار بده».

آن گاه صورت خود را بر قبر نهاد و گفت: «پروردگارا! دل های خداترسان به سوی تو شیفته و شیدا است و راه های خواستارانت باز است و نشانه های جویندگان تو آشکار است و دل های عارفان، از [شهود جلال] تو هراسان است. صداهای خوانندگان به سوی تو بالا می رود و درهای اجابت به روی آنان گشوده است و دعای هر که با تو مناجات کند، مستجاب است و توبه هرکس که به درگاهت روی آرد، پذیرفته است و اشک هرکس که از بیم تو بگرید، مورد رحمت است و یاری برای هرکس که از تو یاری بطلبد، فراهم است و فریادرسی برای هر که به تو پناه آورد، مهیاست و وعده هایت به بندگان محقق است و لغزش هر که از تو پوزش خواهد، بخشوده است و کارهای نیک عمل کنندگان نزد تو محفوظ است و رزق های تو به سوی آفریدگان از نزد تو نازل است و عطاهای افزون به آنان پیاپی می رسد و گناهان اهل استغفار، آمرزیده است و نیازهای آفریدگان نزد تو برآورده است و جایزه ها و عطاهای سائلان در نزد تو فراوان است و عطاهای افزون به آنان می رسد و خوان نعمت برای آنان که از تو احسان می طلبند، آماده است و سرچشمه ها برای تشنگان، پُر آب است. پروردگارا! پس دعایم را مستجاب کن، درودم را پذیرا باش، پاداشم را عطا کن و میان من و اولیائم جمع گردان، به حقّ محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. همانا تو سرپرست نعمت های منی و نهایت امیدم [و پایان عشقم] در حیات دنیا و سرای آخرتم. تو معبود و سرور و مولای منی. دوستانمان را پیامرز، آزار دشمنانمان را از ما برگردان و آنان را از آزار ما مشغول ساز. سخن و مکتب حق را آشکار و برتر گردان و سخن و آیین باطل را سرکوب و پایین بگردان؛ همانا تو بر هر چیز توانایی».

الإمام الباقر عليه السلام: مَضَيْتُ مَعَ وَالِدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى قَبْرِ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّجَفِ بِنَاحِيَةِ الْكُوفَةِ، فَوَقَّفَ عَلَيْهِ ثُمَّ بَكَى، وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَيْمَةِ، وَخَلِيلِ النَّبِيِّ، وَالْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ، السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الْإِيمَانِ، وَمِيزَانِ الْأَعْمَالِ، وَسَيْفِ ذِي الْجَلَالِ، السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، الْحَاكِمِ فِي يَوْمِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى شَجَرَةِ التَّقْوَى، السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ، وَنِعْمَتِهِ السَّابِغَةِ، وَنِقْمَتِهِ الدَّامِغَةِ، السَّلَامُ عَلَى الصِّرَاطِ الْوَاضِحِ، وَالنَّجْمِ الْوَالِدِ، وَالْإِمَامِ النَّاصِحِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ وَسَيْلَتِي إِلَى اللَّهِ وَذَرِيعَتِي، وَلي حَقُّ مُوَالَاتِي وَتَأْمِيلِي؛ فَكُنْ لِي شَفِيعِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْوُقُوفِ عَلَى قَضَاءِ حَاجَتِي؛ وَهِيَ فَكَاكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَاصْرِفْنِي فِي مَوْقِفِي هَذَا بِالنُّجْحِ، وَبِمَا سَأَلْتُهُ كُلَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَقُدْرَتِهِ. اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كَامِلاً، وَتُبّاً رَاجِحاً، وَقَلْباً زَاكِياً، وَعَمَلاً كَثِيراً، وَأَدَباً بَارِعاً، وَاجْعَلْ ذَلِكَ كُلَّهُ لِي، وَلَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (1)

1- . مستدرک الوسائل : ج 10 ص 222 ح 11900 نقلاً عن المزار القديم ، المزار للشهيد الأول : ص 46 نحوه إلى «ورحمة الله وبركاته» ، بحار الأنوار : ج 100 ص 330 ح 29 .

امام باقر علیه السلام: همراه پدرم علی بن حسین علیهما السلام به زیارت قبر جدّم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در نجف در سمت کوفه رفتم. حضرت ایستاد و گریست و چنین گفت: «سلام بر پدر امامان، دوست خاصّ نبوت، ویژگی یافته با برادری [پیامبر خدا]! سلام بر پیشوای ایمان و میزان عمل ها و شمشیر خدای باشکوه! سلام بر شایسته مؤمنان، وارث علم پیامبران و داور روز جزا! سلام بر درخت تقوا! سلام بر حجّت بالغه الهی و نعمت سرشار و انتقام کوبنده خدا! سلام بر راه روشن و ستاره آشکار و پیشوای دلسوز، و رحمت و برکات خدا بر تو باد!». سپس خطاب به امیر مؤمنان گفت: «تو به درگاه خداوند، وسیله و شفیع منی، و مرا حقّ دوستی و امید داشتن است. پس در ادای حاجتم که آزاد شدنم از آتش دوزخ است، نزد خدای متعالّ شفیع من باش و مرا از این درگاه، با برآمدن همه حاجت ها و خواسته هایم به رحمت و قدرت خدا کامیاب برگردان. خداوندا! مرا عقلی کامل، اندیشه ای برتر، دلی پاک، عملی بسیار و ادبی عالی ارزانی دار. همه اینها را به سود من قرار بده، نه بر زیانم، به رحمت تو، ای مهربان ترین مهربانان!».

المزار للشهيد الأول عن صفوان: سألت الصادق عليه السلام، فقلت: كيف تزور أمير المؤمنين عليه السلام، فقال... قل: السَّلَامُ عَلَى أَبِي الأَئِمَّةِ وَخَلِيلِ التُّبُوَّةِ المَخْصُوصِ بِالأُخُوَّةِ. السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ وَالإِيمَانِ وَكَلِمَةِ الرَّحْمَنِ. السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الأَعْمَالِ، وَمُقَلَّبِ الأَحْوَالِ، وَسَيِّفِ ذِي الجَلَالِ، وَسَاقِي السَّلْسَبِيلِ الزُّلَالِ. السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ المُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَالحَاكِمِ يَوْمَ الدِّينِ. السَّلَامُ عَلَى شَجَرَةِ التَّقْوَى، وَسَامِعِ السَّرِّ وَالتَّجْوَى. السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللّهِ البَالِغَةِ، وَنِعْمَتِهِ السَّابِغَةِ، وَنِقْمَتِهِ الدَّامِغَةِ. السَّلَامُ عَلَى الصَّرَاطِ الوَاضِحِ، وَالتَّجَمُّعِ اللَّائِحِ، وَالإِمَامِ التَّاصِحِ، وَالرِّزَادِ القَادِحِ وَرَحْمَةِ اللّهِ وَبَرَكَاتِهِ. ثُمَّ تَقُولُ: اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي نَبِيِّكَ، وَوَلِيِّهِ، وَنَاصِرِهِ، وَوَصِيِّهِ، وَوَزِيرِهِ، وَمُسْتَوْدِعِ عِلْمِهِ، وَمَوْضِعِ سِرِّهِ، وَبَابِ حِكْمَتِهِ، وَالتَّاطِقِ بِحُجَّتِهِ، وَالدَّاعِي إِلَى شَرِيعَتِهِ، وَخَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ، وَمُفْرَجِ الكَرْبِ عَن وَجْهِهِ، قَاصِمِ الكَفَرَةِ، وَمُرْغِمِ الفَجْرَةِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ مِن نَبِيِّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِن مُوسَى. اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصَرَّ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخَذَلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَالعَنَ مَنْ نَصَبَ لَهُ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالأَخِيرِينَ، وَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَدَّقْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَاءِ أَنْبِيَائِكَ يَا رَبَّ العَالَمِينَ. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: إذا أردت زيارة قبر أمير المؤمنين عليه السلام فتوضأ واغتسل وامش على هَيْئَتِكَ وقل: الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَةِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَنْ فَرَضَ طَاعَتَهُ رَحْمَةً مِنْهُ وَتَطَوُّلاً مِنْهُ عَلَيَّ بِالإِيمَانِ. الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي سَيَّرَنِي فِي بِلَادِهِ، وَحَمَلَنِي عَلَى دَوَابِّهِ، وَطَوَى لِي البَعِيدَ، وَدَفَعَ عَنِّي المَكْرُوهَ حَتَّى أَدْخَلَنِي حَرَمَ أَخِي رَسُولِهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَرَانِيهِ فِي عَافِيَةٍ. الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ زُورِ قَبْرِ وَصِيِّ رَسُولِهِ. الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَبْدُ اللّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. ثُمَّ تَدْنُو مِنَ القَبْرِ وَتَقُولُ: السَّلَامُ مِنَ اللّهِ، وَالتَّسْلِيمُ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِ اللّهِ عَلَى رِسَالَتِهِ، وَعِزَائِمِ أَمْرِهِ، وَمَعْدِنِ الوَحْيِ وَالتَّنْزِيلِ، وَخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ، وَالمُهَيِّمِ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ، وَالشَّاهِدِ عَلَى الخَلْقِ، وَالسَّرَاحِ المُنِيرِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ المَظْلُومِينَ أَفْضَلَ وَأَكْمَلَ وَأَرْفَعَ وَأَنْفَعَ وَأَشْرَفَ مَا صَدَّقْتَ عَلَى أَنْبِيَائِكَ وَأَصْفِيائِكَ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ وَخَيْرِ خَلْقِكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَوَصِيِّ رَسُولِكَ الَّذِي بَعَثْتَهُ بِعِلْمِكَ، وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ، وَالدَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ، وَدِيَانَ الدِّينِ بِعَدْلِكَ، وَفَصَلَ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ. اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ القَوَامِينَ بِأَمْرِكَ مِنْ بَعْدِهِ، المُطَهَّرِينَ الَّذِينَ ارْتَضَى بَيْنَهُمْ أَنْصَارًا لِدِينِكَ، وَحَفَظْتَ عَلَى سِرِّكَ، وَشَهِدْتَ عَلَى خَلْقِكَ، وَأَعْلَمْتَ لِعبَادِكَ، وَصَلِّ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا مَا اسْتَطَعْتَ. السَّلَامُ عَلَى خَالِصَةِ اللّهِ مِنْ خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَى المُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَامُوا بِأَمْرِكَ، وَآزَرُوا أَوْلِيَاءَ اللّهِ وَخَافُوا لِخَوْفِهِمْ. السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ، وَوَارِثَ عِلْمِ الأَوَّلِينَ وَالأَخِيرِينَ، وَصَاحِبَ المَقَامِ وَالصَّرَاطِ المُسْتَقِيمِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدِ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ المُنْكَرِ، وَاتَّبَعْتَ الرِّسُولَ، وَتَلَوْتَ الكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَوَفَيْتَ بِعَهْدِ اللّهِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَنَصَحْتَ لِلّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَجَدْتَ بِنَفْسِكَ صَابِرًا، مُجَاهِدًا عَن دِينِ اللّهِ مُوقِفًا لِرَسُولِهِ طَالِبًا لِمَا عِنْدَ اللّهِ، رَاغِبًا فِيهَا وَعَدَدَ اللّهُ مِنْ رِضْوَانِهِ، مَضِيَّتَ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَاهِدًا وَشَهِيدًا وَمَشْهُودًا، فَجَزَاكَ اللّهُ عَن رَسُولِهِ وَعَنِ الإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الجَزَاءِ، وَلَعَنَ اللّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللّهُ مَنْ بَايَعَ عَلَى قَتْلِكَ وَلَعَنَ اللّهُ مَنْ خَالَفَكَ، وَلَعَنَ اللّهُ مَنْ افْتَرَى عَلَيْكَ وَظَلَمَكَ وَعَصَبَكَ، وَمَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ، أَنَا إِلَى اللّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَلَعَنَ اللّهُ أُمَّةً خَالَفَتْكَ، وَأُمَّةً جَحَدَتْ وَلايَتَكَ، وَأُمَّةً تَظَاهَرَتْ عَلَيْكَ وَأُمَّةً قَتَلَتْكَ وَأُمَّةً قَاتَلَتْكَ وَأُمَّةً خَذَلَتْكَ وَخَذَلْتَ عَنْكَ، الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مِثْوَاهُمْ وَبَسَّ الوَرْدَ المَمْرُودُ. اللّهُمَّ العَنَ أُمَّةً قَتَلَتْ أَنْبِيَاءَكَ وَأَوْصِيَاءَ أَنْبِيَائِكَ بِجَمِيعِ لَعْنَاتِكَ، وَأَصْلَبَهُمْ حَرَّ نَارِكَ، وَالعَنَ الجَوَابِيئَ وَالتَّطَوَاغِيئَ وَالفِرَاعِيئَةَ وَالأَلَاتِ وَالعُزْرَى وَالجِبْتَ وَالتَّطَاغُوتَ وَكُلَّ نِدٍّ يُدْعَى مِنَ دُونِ اللّهِ وَكُلَّ مُحَدِّثٍ مُفْتَرٍ، اللّهُمَّ العَنَهُمْ وَأَشْيَاعَهُمْ وَاتِّبَاعَهُمْ وَمُحِبِّيَهُمْ وَأَوْلِيَاءَهُمْ لَعْنًا كَثِيرًا. اللّهُمَّ العَنَ قِتْلَةَ الحُسَيْنِ - ثَلَاثًا - اللّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا لا تُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ العَالَمِينَ،

وضاعف عليهم عذابك بما شاقوا ولاة أمرك ، وأعد لهم عذاباً لم تحله بأحدٍ من خلقك ، اللهم وأدخل على قتلة أنصار رسولك وأنصار أمير المؤمنين وعلى قتلة الحسين وأنصار الحسين ، وقتلة من قتل في ولاية آل محمد عليهم السلام أجمعين عذاباً مضاعفاً في أسفل درك الجحيم لا يخفف عنهم العذاب وهم فيه مبلسون ، ملعونون ناكسوا رؤوسهم قد عاينوا الندامة والخزي الطويل بقتلهم عترة نبيك ورسولك وأتباعهم من عبادك الصالحين . اللهم والعنهم في مستسّر السرّ وظاهر العلانية ، وسد مائك وأرضك . اللهم اجعل لي لسان صدق في أوليائك وحبب إليّ مشاهدتهم ومشاهدتهم حتى تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعاً في الدنيا والآخرة يا أرحم الراحمين . واجلس عند رأسه وقل : سلام الله وسلام ملائكته المقرّبين والمسلمين بقلوبهم ، والتاطقين بفضلك ، والشاهدين على أنك صادق صديق عليك يا مولاي ، صلى الله على روحك وبدنك ، طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر أشهد لك يا وليّ الله ووليّ رسوله بالبلاغ والأداء ، وأشهد أنك حبيب الله ، وأنت باب الله ، وأنت وجه الله الذي منه يؤتى ، وأنت سبيل الله وأنت عبد الله ، وأنت أخو رسوله ، أتيتك وإفداً لعظيم حالك ومنزلتك عند الله وعند رسوله ، متقرباً إلى الله بزيارتك ، طالياً خلاص رقبتي ، متعوذاً بك من نار استحققتها بما جئت على نفسي ، أتيتك انقطاعاً إليك وإلى ولدك الخلف من بعدك على تزكية الحق ، فقلبي لكم مسلم ، وأمري لكم متبع ، ونصرتي لكم معدة ، أنا عبد الله ومولاك وفي طاعتك الوفاء إليك ، أتمس بذلك كمال المنزلة عند الله ، وأنت ممن أمرني الله بصلته ، وحنني على برّه ، ودلني على فضله وهداني بحبه ، ورغبني في الوفاة إليه ، وألهمني طلب الحوائج من عنده ، أنتم أهل بيت ؛ سد من تولاكم ولا يخيب من أتاكم ولا يخسر من يهواكم ولا يسعد من عاداكم ، لا أحد أحداً أفزع إليه خيراً لي منكم ، أنتم أهل بيت الرحمة ودعائم الدين وأركان الأرض والشجرة الطيبة . اللهم لا تخيب توجهي إليك برسولك وآل رسولك ، ولا ترد استشفاعي بهم إليك . اللهم أنت مننت عليّ بزيارة مولاي وولايته ومعرفته ، فأجعلني ممن ينصره وممن ينتصر به ، وممن عليّ بنصري لدينك في الدنيا والآخرة ، اللهم إني أحيا على ما حيي عليه عليّ بن أبي طالب عليه السلام ، وأموت على ما مات عليه عليّ بن أبي طالب عليه السلام . (2)

1- المزار للشهيد الأول : ص 46 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 287 ح 18 .

2- تهذيب الأحكام : ج 6 ص 25 ح 53 ، فرحة الغري : ص 80 كلاهما عن يونس بن ظبيان ، كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 587 ح 3197 ، كامل الزيارات : ص 95 ح 95 كلها نحوه ، بحار الأنوار : ج 100 ص 271 ح 14 .

المزار، شهید اول - به نقل از صفوان - از امام صادق علیه السلام پرسیدم: امیر مؤمنان را چگونه زیارت می کنی؟ فرمود: «... بگو: سلام بر پدر امامان، دوست خاص نبوت، ویژگی یافته با برادری [پیامبر خدا!] سلام بر پیشوای دین و ایمان و کلمه خدای رحمان! سلام بر میزان عمل ها و دگرگون کننده حال ها و شمشیر خدای باشکوه و ساقی سلسبیل (1) زلال! سلام بر شایسته مؤمنان، وارث علم پیامبران و داور روز جزا! سلام بر درخت تقوا و شنوای راز و نجوا! سلام بر حجت بالغه الهی و نعمت سرشار و انتقام کوبنده خدا! سلام بر راه روشن و ستاره آشکار و پیشوای دلسوز و بر فروزنده نور، و رحمت و برکات خدا بر تو باد! سپس می گویی: خداوندا! بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، درود فرست، بر او که برادر پیامبر تو و ولی و یاور اوست و وصی، وزیر، ودیعت گاه علم و جایگاه راز و باب حکمت اوست؛ آن که به حجت او گویاست و به شریعت او دعوتگر است و جانشین او در امتش و زداینده غم و رنج از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و در هم کوبنده کافران و به ذلت کشنده فاجران است؛ آن که او را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، همچون هارون نسبت به موسی قرار دادی. خدایا! با دوستدارش دوستی کن و با دشمنش دشمنی کن، یاورش را یار باش و خوار کننده اش را خوار ساز و از اولین و آخرین، هر که با او به عداوت برخیزد، لعنتش کن و بهترین درودی را که بر هر یک از جانشینان پیامبرانت فرستاده ای، بر او فرست، ای پروردگار جهانیان!».

امام صادق علیه السلام: هرگاه خواستی قبر امیر مؤمنان را زیارت کنی، وضو بگیر و غسل کن و آرام راه برو و بگو: خدا را سپاس که مرا گرمی داشت، با شناخت پیامبر خدا و کسی که طاعتش را واجب ساخت، از روی رحمت خود و نعمتی که با ایمان بر من عطا کرد. خدا را شکر که مرا در سرزمین هایش به سیر و داشت و مرا بر مرکب های خود، سوار کرد و راه دور را برای من پیمود و بدی را از من دور کرد، تا آن که مرا به حرم برادر پیامبر خودش وارد کرد و در کمال عافیت آن را نشانم داد. خدا را سپاس که مرا از زائران قبر وصی پیامبرش قرار داد. خدا را سپاس که مرا به این راه، رهنمون شد و اگر خداوند هدایتمان نمی کرد، راه نمی یافتیم. گواهی می دهم که جز خداوند معبودی نیست، تنها و بی شریک است و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، از نزد او حق را آورد و گواهی می دهم که علی، بنده خدا و برادر پیامبر خداست. سپس به قبر نزدیک می شوی و می گویی: سلام از خدا و سلام و درود بر محمد، امین خدا بر رسالت او و فرمان های استوارش و معدن و جایگاه وحی و قرآن، پایان بخش آنچه گذشت و گشاینده آنچه در پیش است و حافظ و نگه دارنده همه اینها و گواه بر خلق، و چراغ روشنی بخش! و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خداوندا! بر محمد و دودمان مظلوم او درود فرست، برترین، کامل ترین، والاترین، سودمندترین و گرمی ترین درودی که بر پیامبران و برگزیدگان فرستاده ای. خداوندا! بر امیر مؤمنان درود فرست، بنده تو و بهترین آفریدگان پس از پیامبرت و برادر فرستاده ات و جانشین پیامبرت؛ آن که او را به علم خویش برانگیختی و هدایتگر هر کس از بندگانت که خواستی قرار دادی و او را راهنمای بر کسانی که با رسالت های خود مبعوثشان ساختی قرار دادی و او را به عدل خویش، ادا کننده جزا و داور میان خلق خود ساختی! سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خدایا! بر پیشوایان از نسل او درود فرست؛ آنان که پس از او برپا دارنده فرمان خدایند و پاکانی که برای یاری دین، آنان را پسندیده ای تا حافظان راز تو، شاهدان بر خلق و نشانه های روشن برای بندگانت باشند. بر همه آنان به هر قدر که بتوانی، درود فرست. سلام بر خالصان خدا از میان خلقش! سلام بر مؤمنانی که فرمان تو را برپا داشته، اولیای خدا را پشتیبانی کردند و برای خوف آنان، خائف شدند! سلام بر فرشتگان خدا! سلام بر تو، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو، ای دوست دوست خدا! سلام بر تو، ای برگزیده خدا! سلام بر تو، ای ولی خدا! سلام بر تو، ای حجت خدا! سلام بر تو، ای ستون دین و وارث علم اولین و آخرین و صاحب مقام و راه راست! گواهی می دهم که تو نماز را برپا داشتی و زکات پرداختی، امر به معروف و نهی از منکر کردی، از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کردی، قرآن را آن گونه که شایسته است، بر خواندی، به پیمان الهی وفا کردی و در راه خدا آن گونه که شایسته است، به جهاد پرداختی، خیر خواه خدا و پیامبرش بودی و [برای خدا] صبورانه

جانت را نثار کردی، در دفاع از دین خدا و حمایت از پیامبرش به عشق وعده های الهی به رضوان، جهاد کردی و بر راهی که شاهد و شهید و مشهود آن بودی، پیش رفتی. خداوند از سوی پیامبرش و اسلام و مسلمانان بهترین پاداشت دهد و گشونده تو را لعنت کند و نیز کسی را که بر کشتن تو بیعت کرد، یا با تو به مخالفت برخاست و بر تو دروغ بست و ستم کرد و حق تو را غصب نمود و هرکس که این را شنید و به آن راضی شد. من در پیشگاه خداوند از آنان بیزارم. خدا لعنت کند امتی را که با تو مخالفت کردند و ولایت تو را انکار نمودند و امتی را که بر ضد تو همدست شدند و امتی را که تو را کشتند و امتی را که با تو پیکار کردند و امتی را که تو را خوار ساختند و دیگران را به ترک یاری تو فراخواندند. خدا را سپاس که جایگاه آنان را دوزخ قرار داد، و بد جایگاه و محلّ ورودی است. خدایا! با همه لعنت های خود، امتی را لعنت کن که پیامبران و جانشینان پیامبران را کشتند. گرمای آتش خود را به آنان بچشان، طاغوت ها، پیشوایان ستم، فرعون ها، لات و عَزّی و جِبْت و طاغوت را لعنت کن. هر همتایی جز خدا که خوانده می شود، و هر نوآور و بدعتگذارِ افترازننده را لعنت کن. خدایا! آنان را و پیروان، دوستداران و همبستگان آنان را بسیار لعن کن. خدایا! قاتلان حسین علیه السلام را لعنت کن (سه بار). خدایا! عذابشان کن؛ عذابی که به هیچ يك از جهانیان وارد نساخته ای، و به خاطر آن که با والیان امرت مخالفت کردند، عذابت را دو چندان کن و برای ایشان عذابی را آماده کن که بر هیچ يك از آفریدگانت روا نداشته ای! خدایا! بر کشدگان یاوران پیامبرت و یاران امیر مؤمنان و بر کشدگان حسین علیه السلام و یاوران حسین و قاتلان همه کسانی که در راه ولایت دودمان محمد صلی الله علیه و آله کشته شده اند، بر همه آنان عذابی دوچندان در پایین ترین طبقه دوزخ برسان؛ عذابی که هرگز از آنان سبک و کاسته نشود و پیوسته گرفتار آن عذاب باشند، مطرود و سرافکنده، که پشیمانی و خواری دراز مدّت را به خاطر کشتن دودمان پیامبر و فرستاده ات و پیروان آنان از بندگان صالحت را به چشم ببینند. خدایا! آنان را در نهان نهان و آشکار آشکار، در آسمان و زمین لعنت کن. خدایا! برای من درباره اولیای خویش، زبان راست قرار بده (2) و شهادتگاه و حرم آنان را برایم محبوب گردان، تا آن که مرا هم به ایشان ملحق سازی و در دنیا و آخرت، مرا دنباله رو آنان قرار دهی، ای مهربان ترین مهربان! آن گاه، طرف سر آن حضرت نشسته، بگو: سلام خدا و سلام فرشتگان مقرب پروردگار و آنان که با دل هایشان تسلیم اند و به فضیلت تو گویایند و شاهدند که تو راستگو و صدیقی، بر تو باد، ای مولای من! درود خدا بر روح و جان تو، پاک و پاکیزه و پاک شده، از نسل پاک و پاکیزه و پاک شده. ای ولیّ خدا و ولیّ پیامبر! او گواهی می دهد که پیام را رساندی و تکلیف را ادا کردی. گواهی می دهد که تو دوست خدا، درگاه خدا و جهت و سوی خدا هستی که از تو به خدا می رسند، و این که تو راه خدا و بنده خدا و برادر پیامبر خدایی. به زیارت آمده ام؛ چرا که حال و جایگاه تو نزد خدا و رسول، بسی بزرگ است. با زیارتت به خدا تقرب می جویم و خواهان رهایی از دوزخم. به تو از آتشی پناه می برم که با ستمی که بر خویش کرده ام، مستحقّ آنم. آمده ام، از همه چیز بریده ام و به تو و فرزندانم _ که در تزکیه و پیرایش حق، جانشین تو هستند _ پیوسته ام. دلم تسلیم شما و کارم پیر و شما و یاری ام فراهم شده برای شماست. من بنده خدا و غلام توام، و در اطاعت تو به سویت آمده ام و با این زیارت، منزلت والا در پیشگاه خدا را می جویم. تو از آنانی که خداوند فرمانم داده که با آنان پیوند داشته باشم و بر نیکی بر آنان مرا وا داشته و بر فضیلت آنان رهنمونم گشته و به محبتشان راهنمایی ام کرده، و تشویقم نموده که نزد آنان آیم، و الهامم کرده که حاجت هایم را نزد تو بطلبم. شما خاندانی هستید که هرکس ولایت شما را داشته باشد، سعادت مند می گردد و هر کس سراغ شما آید، محروم نمی شود و هر که هوادار شما گردد، زیان نمی کند و هرکس با شما دشمنی کند، سعادت نمی یابد. برای پناه جستن هیچ کس را برای خودم بهتر از شما نمی شناسم. شما خاندان رحمت و ستون های دین و پایه های زمین و درخت پاکید. خدایا! روی کردنم را به سوی تو به واسطه پیامبرت و خاندان رسولت محروم مساز و شفیع قرار دادنشان را به درگاه تو رد مکن. خدایا! تو بر من منت نهادی که به زیارت و ولایت و معرفت او توفیقم دادی. پس مرا از یاورانش و از آنان که به سبب او پیروزی می یابند، قرار بده. بر من منت بگذار در دنیا و آخرت، که یاور دینت باشم. خدایا! من زنده ام بر آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن زیسته است و می میرم بر آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن مُرده است.

-
- 1- سلسبیل نام چشمه ای در بهشت است .
 - 2- ادعای صادقانه در دوستی ، ولایت و تبعیت و هماهنگی دل و زبان است .

عنه عليه السلام في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام: يا صفوان إذا حدث لك إلى الله حاجة فزُرْهُ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ حَيْثُ كُنْتَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صِفْوَةَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَى مَنْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ وَاخْتَارَهُ مِنْ بَرِيَّتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللَّهِ مَا دَجَى اللَّيْلُ وَغَسَقَ، وَأَضَاءَ النَّهَارُ وَأَشْرَقَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا صَمَتَ صَامِتٌ، وَنَطَقَ نَاطِقٌ، وَذَرَّ شَارِقٌ وَرَحِمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ. السَّلَامُ عَلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، صَاحِبِ السَّوَابِقِ وَالْمَنَاقِبِ وَالتَّجْدَةِ، وَمُبِيدِ الْكُتَائِبِ، الشَّدِيدِ الْبَأْسِ، الْعَظِيمِ الْمِرَاسِ، الْمَكِينِ الْأَسَاسِ، سَاقِيِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْكَأْسِ مِنْ حَوْضِ الرَّسُولِ الْمَكِينِ الْأَمِينِ. السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ النَّهْيِ وَالْفَضْلِ وَالطَّوَانِلِ، وَالْمَكْرُمَاتِ وَالنَّوَانِلِ، السَّلَامُ عَلَى فَارِسِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَيْثِ الْمُؤَحِّدِينَ، وَقَاتِلِ الْمُشْرِكِينَ، وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ. السَّلَامُ عَلَى مَنْ آيَدَهُ اللَّهُ بِجَبْرِئِيلَ وَأَعَانَهُ بِمِيكَائِيلَ وَأَزْلَفَهُ فِي الدَّارِينَ، وَحَبَاهُ بِكُلِّ مَا تَقَرَّبَ بِهِ الْعَيْنُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَعَلَى أَوْلَادِهِ الْمُتَجَبِّينَ وَعَلَى الْأَيْمَةِ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَفَرَضُوا عَلَيْنَا الصَّلَوَاتِ، وَأَمَرُوا بِإِيْتَاءِ الزَّكَاةِ، وَعَرَّفُونَا صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَقِرَاءَةَ الْقُرْآنِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا يَعْسُوبَ الدِّينِ، وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ، وَيَدَهُ الْبَاسِطَةَ وَأُذُنَهُ الْوَاعِيَةَ، وَحِكْمَتَهُ الْبَالِغَةَ، وَنِعْمَتَهُ السَّابِغَةَ، السَّلَامُ عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ، السَّلَامُ عَلَى نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَنِقْمَتِهِ عَلَى الْفُجَّارِ. السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُتَّقِينَ الْأَخْيَارِ. السَّلَامُ عَلَى أَخِي رَسُولِ اللَّهِ وَابْنِ عَمِّهِ، وَزَوْجِ ابْنَتِهِ وَالْمَخْلُوقِ مِنْ طِينَتِهِ. السَّلَامُ عَلَى الْأَصْلِ الْقَدِيمِ وَالْفَرْعِ الْكَرِيمِ. السَّلَامُ عَلَى الثَّمَرِ الْجَنِيِّ. السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. السَّلَامُ عَلَى شَجَرَةِ طُوبَى وَسِدْرَةِ الْمُنتَهَى. السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ، وَنُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، وَإِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، وَمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، وَعِيسَى رُوحِ اللَّهِ، وَمُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، وَمَنْ بَيْنَهُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا. السَّلَامُ عَلَى نُورِ الْأَنْوَارِ وَسَمَلِيلِ الْأَطْهَارِ وَعُنَاصِرِ الْأَخْيَارِ. السَّلَامُ عَلَى الْوَالِدِ الْأَيْمَةِ الْأَبْرَارِ. السَّلَامُ عَلَى حَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَجَنِبِهِ الْمَكِينِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَى أَمِينِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَتِهِ فِي عِبَادِهِ، وَالْحَاكِمِ بِأَمْرِهِ، وَالْقَيِّمِ بِدِينِهِ، وَالنَّاطِقِ بِحِكْمَتِهِ، وَالْعَامِلِ بِكِتَابِهِ، أَخِي الرَّسُولِ، وَزَوْجِ الْبَتُولِ، وَسَيْفِ اللَّهِ الْمَسْلُوبِ. السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الدَّلَالِ وَالْآيَاتِ الْبَاهِرَاتِ وَالْمُعْجَزَاتِ الْفَاهِرَاتِ، وَالْمُنْجِي مِنَ الْهَلَكَاتِ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي مُحْكَمِ الْآيَاتِ، فَقَالَ تَعَالَى: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» (1). السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ، وَوَجْهِهِ الْمُضِيِّ، وَجَنِبِهِ الْعَلِيِّ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَى حُجَّجِ اللَّهِ وَأَوْصِيَاءِهِ، وَخَاصَّةِ اللَّهِ وَأَصْفِيَاءِهِ، وَخَالِصَتِهِ وَأَمَنَائِهِ، وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، فَصَدْتُكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِينَ اللَّهِ وَحُجَّتَهُ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ، مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ، مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ، مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ بِزِيَارَتِكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ فِي خَلَاصِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَفَضَاءِ حَوَائِجِي حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. ثُمَّ انكَبَّ عَلَى الْقَبْرِ فَقَبَّلَهُ وَقُل: سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَالْمُسَلَّمِينَ لَكَ بِقُلُوبِهِمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالنَّاطِقِينَ بِفَضْلِكَ، وَالشَّاهِدِينَ عَلَى أَنَّكَ صَادِقٌ أَمِينٌ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ. أَشْهَدُ لَكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَوَلِيَّ رَسُولِهِ بِالْبَلَاغِ وَالْأَدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ جَنِبُ اللَّهِ وَبَابُهُ، وَحَبِيبُ اللَّهِ وَوَجْهُهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ، وَأَنَّكَ سَبِيلُ اللَّهِ، وَأَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِزِيَارَتِكَ، رَاغِبًا إِلَيْكَ فِي الشَّفَاعَةِ، أَبْتَغِي بِشَفَاعَتِكَ خَلَاصَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، مُتَعَوِّذًا بِكَ مِنَ النَّارِ هَارِبًا مِنْ دُنُوبِي الَّتِي احْتَطَبْتُهَا عَلَى ظَهْرِي، فَرِعًا إِلَيْكَ رَجَاءَ رَحْمَةِ رَبِّي، أَتَيْتُكَ اسْتَشْفِعُ بِكَ يَا مَوْلَايَ، وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ لِيَقْضِيَ بِكَ حَوَائِجِي، فَاشْفَعْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَمَوْلَاكَ وَزَائِرُكَ، وَلَكَ عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ، وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ، وَالشَّانُ الْكَبِيرُ، وَالشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَبْدِكَ الْمُرْتَضَى، وَأَمِينِكَ الْأَوْفَى، وَعُرْوَتِكَ الْوُثْقَى، وَيَدِكَ الْعُلْيَا، وَجَنِبِكَ الْأَعْلَى، وَكَلِمَتِكَ الْحُسْنَى، وَحُجَّتِكَ عَلَى الْوَرَى، وَصِدْقِكَ الْأَكْبَرِ، وَسَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، وَرُكْنِ الْأَوْلِيَاءِ، وَعِمَادِ الْأَصْفِيَاءِ، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْسُوبِ الدِّينِ، وَقُدُوةِ الصَّالِحِينَ، وَإِمَامِ الْمُخْلِصِينَ، وَالْمَعْصُومِ مِنَ الْخَلَالِ، الْمُهَذَّبِ مِنَ الزَّلَلِ، الْمُطَهَّرِ مِنَ الْعَيْبِ الْمُنْزَهَ مِنَ الرَّيْبِ، أَخِي نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ رَسُولِكَ، الْبَائِتِ عَلَى فِرَاشِهِ، وَالْمُؤَاسِي لَهُ بِنَفْسِهِ، وَكَاشِفِ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ سَيِّفًا لِنُبُوتِهِ، وَآيَةً لِرِسَالَتِهِ، وَشَاهِدًا عَلَى أُمَّتِهِ وَدَلَالَةً لِحُجَّتِهِ، وَحَامِلًا لِرَايَتِهِ، وَوَقَايَةً لِمُهْجَتِهِ، وَهَادِيًا لِأُمَّتِهِ، وَيَدًا لِبَاسِهِ، وَتَاجًا لِرَأْسِهِ، وَبَابًا لِسِرِّهِ، وَمِفْتَاحًا لظَهْرِهِ، حَتَّى هَزَمَ جُيُوشَ الشَّرِكِ بِإِذْنِكَ، وَأَبَادَ عَسَاكِرَ

الكُفْرِ بِأَمْرِكَ ، وَبَدَلَ نَفْسَهُ فِي مَرَضَةِ رَسُولِكَ ، وَجَعَلَهَا وَقْفًا عَلَى طَاعَتِهِ ، فَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ صَلَاةً دَائِمَةً بَاقِيَةً . ثُمَّ قُلْ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ
اللَّهِ وَالشُّهَابِ الثَّاقِبِ ، وَالنُّورِ الْعَاقِبِ ، يَا سَلْمِيلَ الْأَطَائِبِ . يَا سَيِّدَ اللَّهِ ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى ذُنُوبًا قَدْ أَثْقَلَتْ ظَهْرِي ، وَلَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا
رِضَاهُ ، فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَمَكَ عَلَى سِيَرِهِ ، وَاسْتَرَعَاكَ أَمْرَ خَلْقِهِ ، كُنْ لِي إِلَى اللَّهِ شَفِيعًا ، وَمِنَ النَّارِ مُجِيرًا ، وَعَلَى الدَّهْرِ ظَهِيرًا ؛ فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ
وَوَلِيِّكَ وَزَائِرُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ . (2)

1- الزخرف : 4 .

2- المزار الكبير : ص 215 ح 5 عن صفوان ، مصباح الزائر : ص 149 نحوه ، بحار الأنوار : ج 100 ص 305 ح 23 .

امام صادق علیه السلام در باره زیارت امیر المؤمنین علیه السلام: ای صفوان! هرگاه برایت نیازی به درگاه خداوند پیش آمد، هر جا که باشی، آن حضرت را با این زیارت، زیارت کن: سلام بر تو، ای پیامبر خدا! سلام بر تو، ای برگزیده خدا! سلام بر تو، ای امین خدا! سلام بر کسی که خداوند او را از میان مخلوقاتش برگزید و به خویش اختصاص داد. سلام بر تو، ای دوست خدا، تا هرگاه که شب تاریک شود و ظلمت فراگیر گردد و روز، روشن شود و بتابد! سلام بر تو تا وقتی که ساکتی خموش می ماند و گویایی سخن می گوید و تا خورشید می تابد، و رحمت و برکات خدا بر تو باد! سلام بر مولایمان امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، دارای سوابق و مناقب و بزرگواری، و نابود کننده گردان نیرومند و شجاعان قوی پنجه و قدرت های استوار پایه، ساقی مؤمنان با جام از حوض کوثر رسول قدرتمند امین! سلام بر صاحب عقل کامل و فضیلت ها و نعمت ها و کرامت ها و عطاها! سلام بر تک سوار مؤمنان و شیر یکتاپرستان و کشنده مشرکان و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان، و رحمت و برکات الهی بر او باد! سلام بر آن که خداوند، با جبرئیل تأییدش کرد و با میکائیل یاری اش نمود و در دو سرا مقربش داشت و به او بخشید آنچه دیده را روشن می سازد! و درود خدا بر او و دودمان پاک او و بر فرزندان گرامی او و بر امامان هدایت؛ آنان که امر به معروف و نهی از منکر کردند و نمازها را بر ما واجب ساختند و به پرداخت زکات فرمانمان دادند و روزه ماه رمضان و خواندن قرآن را به ما شناساندند. سلام بر تو، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو، ای پیشوای دین و رهبر روسپیدان! سلام بر تو ای در خدا، ای چشم بینای خدا و دست قدرتمند و گوش شنوای الهی و حکمت بالغه و نعمت سرشار خدا! سلام بر تقسیم کننده بهشت و دوزخ! سلام بر نعمت الهی بر نیکان و انتقام خدایی بر تبهکاران! سلام بر سرور پرهیزگاران نیک! سلام بر برادر و پسر عموی پیامبر خدا و همسر دخترش و آفریده از سرشتش! سلام بر ریشه کهن و شاخه با کرامت! سلام بر میوه رسیده [درخت آفرینش]! سلام بر علی، پدر حسن! سلام بر درخت طوبی و سدره المنتهی! سلام بر آدم علیه السلام برگزیده خدا و بر نوح علیه السلام پیامبر خدا و ابراهیم علیه السلام دوست خدا و موسی علیه السلام هم سخن خدا و عیسی علیه السلام روح خدا و محمد صلی الله علیه و آله حبیب خدا و بر پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحانی که میان اینان اند، و چه نیکورفیقانی هستند آنان! سلام بر نور نورها و برگزیده پاکان و ارکان نیکان! سلام بر پدر امامان پاک! سلام بر ریسمان استوار الهی و طرفدار مقتدر خدا، و رحمت و برکات خدا بر او باد! سلام بر امین خدا در زمین خدا و جانشین او در میان بندگانش و حاکم به فرمانش و نگهبان دینش و گویای به حکمتش و عمل کننده به کتابش، برادر پیامبر صلی الله علیه و آله، همسر زهرا علیها السلام، شمشیر درخشنده خدا! سلام بر صاحب نشانه های روشن و معجزه های قاهر و نجات بخش از هلاکت ها؛ آن که خداوند در آیات محکم قرآن از او یاد کرده و فرموده است: «او در آیات محکم کتاب الهی نزد ما، والا قدر و فرزانه با حکمت است» . سلام بر نام پسندیده الهی و سیمای فروزانش و طرفدار والایش، و رحمت و برکات خدا بر او باد! سلام بر حجّت ها و جانشینان خدا، و خاصان و برگزیدگان الهی، و خالصان و امینان او، و رحمت و برکات خدا بر او باد! به زیارت تو آمدم، ای سرور من! ای امین و حجّت خدا! زائر من. شناسای حق توام، دوستدار دوستان و دشمن دشمنان توام. با زیارتت به خداوند تقرب می جویم. پس نزد خداوند که پروردگار من و دوستم _ در آزادی ام از دوزخ و برآمدن حاجت هایم، حاجت های دنیا و آخرت، شفیع من باش. آن گاه خود را به قبر بچسبان و قبر را ببوس و بگو: سلام خدا و سلام فرشتگان مقرب پروردگار و آنان که با دل هایشان تسلیم تواند _ ای امیر مؤمنان _ و به فضیلت تو گویایند و شاهدند که تو راستگو و صدیقی بر تو باد! شهادت می دهم که تو پاک و پاکیزه و پاک شده ای، از نسل پاک و پاکیزه و پاک شده! ای ولی خدا و ولی پیامبر او! گواهی می دهم که پیام را رساندی و تکلیف را ادا کردی و شهادت می دهم که تو جنّب و سوی خدا و در اویی و دوست خداوند و جهت خدایی که از تو به خدا می رسند، و این که تو راه خدا و بنده خدا و برادر پیامبر خدایی. به زیارت آمده ام، و با زیارتت به خدای متعال تقرب می جویم. دل بسته شفاعت توام و با شفاعت تو جو بای خلاصی از آتش دوزخم. به تو از دوزخ پناه می برم و گریزان از گناهان خویشم که بار آن را بر دوشم کشیده ام، به امید رحمت پروردگارم به تو و درگاهت نالانم. ای مولای من! به زیارت آمده ام و تو را شفیع قرار می دهم و به خداوند تقرب می جویم که به وسیله تو نیازهایم را بر آورد. پس _ ای امیر

مؤمنان _ در پیشگاه خدا شفیع من باش، که من بنده خدا و دوستدار و زائر توام و تو را نزد خداوند، مقامی ستوده و شکوهی عظیم و جایگاهی بزرگ و شفاعت پذیرفته است. خدایا! بر محمد و دودمان محمد درود فرست و بر علی امیر مؤمنان درود فرست، آن بنده پسندیده تو، آن امین کامل تو، دستگیره استوار تو، دست برتر تو، طرفدار والاتر تو، کلمه نیکوی تو، حجت تو بر مردم، صدیق اکبر تو، سرور اوصیا و پایه و ستون اولیا و تکیه گاه برگزیدگان، امیر مؤمنان، پیشوای دین و راهنمای صالحان و امام مخلصان، معصوم از خطا و پیراسته از لغزش، پاکیزه از عیب، پاک از شک، برادر پیامبرت و وصی فرستاده ات؛ آن که در بستر او خوابید و با جان در راه او ایثار کرد و غم از چهره او زدود؛ آن که او را شمشیر نبوتش و نشانه ای از رسالتش و شهادی بر امتش و راهنمایی بر حجّتش و پرچمدار و نگهبان دل و جانش قرار دادی، و او را هادی امت او و دست توانای او، و تاج شرافتش، و باب اسرار و کلید پیروزی او ساختی، تا آن که به اذن تو سپاهیان شرك را فراری داد و لشکریان کفر را به فرمان تو درهم کوبید و در راه رضای پیامبرت جان خویش را بذل کرد و آن را وقف اطاعت او نمود. پس _ خداوندا _ بر او درودی پیوسته و جاودانه فرست. سپس بگو: سلام بر تو ای ولیّ خدا! ای شهاب فروزان! ای نور درخشان! ای سلاله پاکان! و ای راز خدا! میان من و خدای متعالّ گناہانی است که پشتم را سنگین ساخته و جز رضای الهی آنها را مورد بخشایش قرار نمی دهد. پس به حقّ آن که تو را امین راز خویش و عهده دار کار بندگانش قرار داده است، در پیشگاه خدا شفیع من، و از دوزخ، پناه دهنده ام و بر روزگار، پشتوانه ام باش. همانا من بنده خدا و دوستدار تو و زائر آستان توام، که درود خدا بر تو باد!

عنه عليه السلام: إذا أردت الزيارة لأمر المؤمنين عليه السلام فأغتسل حيث تيسر لك، وقل حين تعزم: اللهم اجعل سعي مشكوراً، وذنبي مغفوراً، وعملي مقبولاً، واغسلني من الخطايا والذنوب، وطهر قلبي من كل آفة، وزك عملي، وتقبل سعي، واجعل ما عندك خيراً لي، اللهم اجعلني من التوابين، واجعلني من المتطهرين، والحمد لله رب العالمين. ثم امش وعليك السكينة والوقار حتى تأتي باب الحرم فقم على الباب وقل: اللهم إني أريدك فأردني، وأقبلت بوجهي إليك؛ فلا تعرض بوجهك عني، وإني قصدت إليك فتقبل مني، وإن كنت ماقتاً فأرض عني، وإن كنت ساخطاً علي فاعف عني، وارحم مسيري إليك برحمتك ابتغي بذلك رضاك؛ فلا تقطع رجائي ولا تخيبي يا أرحم الراحمين. اللهم أنت السلام، ومنك السلام، وإليك يعود السلام، وأنت معدن السلام، حيينا ربنا منك بالسلام. الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة ولا ولداً، والحمد لله الذي خلق كل شيء فقدره تقديراً. السلام عليك يا أبا الحسن، أشهد أنك قد بلغت عن رسول الله ما أمرك به، ووفيت بعهد الله، وتمت بك كلمات الله، وجاهدت في سبيل الله حتى أتاك اليقين، لعن الله من قتلك، ولعن الله من بلغه ذلك فرضيه عنه، أنا بآبي أنت وأمي ولي لمن والاك، وعمدو لمن عاداك أبراً إلى الله ممن برت منه وبرئ منكم. ثم تقول: السلام عليك يا أبا الحسن ورحمة الله وبركاته، أشهد أنك تسمع صوتي، أتيتك متعاهداً ليديني ويعتني، إنذن لي في بيتك، أشهد أن روحك المقدسة أغيت بالقدس والسكينة، جعلت لها بيتاً تنطق على لسانك. ثم ادخل وقل: السلام على ملائكة الله المقربين، السلام على ملائكة الله المردين، السلام على حملة العرش الكروبيين، السلام على ملائكة الله المنتجبين السلام على ملائكة الله المسومين، السلام على ملائكة الله الذين هم في هذا الحرم بإذن الله مقيمون. الحمد لله الذي أكرمني بمعرفته ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولاً منه علي بذلك. الحمد لله الذي سيرني في بلاده، وحملي على دوابه، وطوى إلي البعيد ودفع عني المكاره حتى أدخلني حرم ولي الله وأرانيه في عافية. الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، جاء بالحق من عنده، وأشهد أن علياً عبد الله وأخو رسوله، اللهم عبدك وزائرُك متقربُك إليك بزيارة أخي رسولك، وعلى كل مزورٍ حق على من أتاه وزاره، وأنت أكرم مزورٍ وخير ماتي، فأسألك يا رحمن يا رحيم يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد، أن تصلي علي محمد وآل محمد، وأن تجعل تحفك إياي من زيارتي في موقعي هذا فكاك رقبتي من النار، واجعلني ممن يسارع في الخيرات رغباً ورهباً، واجعلني من الخاشعين. اللهم إنك بشرتني على لسان نبيك قلت: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (1)، اللهم فإني بك مؤمن، وبجميع آياتك موقن، فلا توفني بعد معرفتهم موقفاً تقصه حني على رؤوس الخلائق، بل أوفني معهم وتوفني على تصديقي؛ فإنهم عبيدك، خصصتهم بكرامتك، وأمرتني باتباعهم. ثم تدنو من القبر وتقول: السلام من الله على رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبيين وإمام المؤمنين. السلام على أمين الله على رسالاته، وعزائم رسله، ومعدن الوحي والتزيل، الخاتم لما سبق، والفاتح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله، والشاهد على الخلق والسراج المنير، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته. اللهم صل على محمد وأهل بيته المظلومين، أفضل وأكمل وأرفع وأنفع وأشرف ما صليت على أحد من أنبيائك وأصفيائك. اللهم صل على أمير المؤمنين عبدك وخير خلقك بعد نبيك ووصي رسولك، الذي انتجته بعلمك، وجعلته هادياً لمن شئت من خلقك، والدليل على من بعثته برسالاتك، وديان يوم الدين بعدك، وفصل خطابك من خلقك، والمهيمن على ذلك كله، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته. اللهم وصل على الأئمة من ولده، القوامين بأمرك من بعد نبيك، المطهرين الذين ارتضيتهم أنصاراً لدينك وأعلاماً لعبادك. ثم تقول: السلام على الأئمة المستودعين. السلام على خالصة الله من خلقه أجمعين. السلام على المؤمنين الذين قاموا بأمر الله وخالفوا لحوافه العالمين. السلام على ملائكة الله المقربين. ثم تقول: السلام عليك يا أمين الله. السلام عليك يا حبيب الله. السلام عليك يا ولي الله. السلام عليك يا حجة الله. السلام عليك يا إمام الهدى. السلام عليك يا علم الثقي. السلام عليك أيها البر الثقي. السلام عليك أيها السراج المنير. السلام عليك يا أمير المؤمنين، السلام عليك يا أبا الحسن والحسين، السلام عليك يا وصي رسول الله، السلام عليك يا عمود الدين ووارث علم الأولين والآخرين وصاحب الميسم، والصرط المستقيم، السلام عليك يا ولي الله،

أنت أول مظلوم ، وأول من غضب حقه ، صبرت واحتسبت حتى أتاك اليقين ، وأشهد أنك لقيت الله وأنت شهيد ، عذب الله قاتلك بأنواع العذاب . جنتك يا ولي الله عارفاً بحقك ، مستبصراً بشأنك ، مُعادياً لأعدائك ومن ظلمك ، ألقى على ذلك ربي إن شاء الله ، إن لي ذنوباً كثيرة ، فاشفع لي فيها عند ربك ؛ فإن لك عند الله مقاماً محموداً ، وإن لك عنده جهاً وشفاعة ، وقد قال الله تعالى : «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (2) . السلام عليك يا نور الله في سمائه وأرضه ، وأذنه السامعة ، وذكره الخالص ، ونوره الساطع . أشهد أن لك من الله المزيد ، وأن وجهك إلى قِبَلِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وأن لك من الله رزقاً جديداً تغدو عليك الملائكة في كل صباح ، رب اغفر لي ، وتجاوز عن سيئاتي ، وارحم طول مكثي في القيامة به ؛ فإنك علام الغيوب ، وأنت خير الوارثين . ثم تقول : السلام عليك يا وارث آدم صفة الله . السلام عليك يا وارث نوح نبي الله . السلام عليك يا وارث إبراهيم خليل الله . السلام عليك يا وارث هود نبي الله . السلام عليك يا وارث داوود خليفة الله . السلام عليك يا وارث عيسى روح الله . السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله . السلام عليك يا ولي الله . السلام عليك أيها الصديق الشهيد . السلام عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك وأناخت برحلك . السلام على ملائكة الله المحققين بك . أشهد أنك أقم الصلاة ، وآتيت الزكاة ، وأمرت بالمعروف ، ونهيت عن المنكر ، وأتبع الرسول ، وتلوت الكتاب حق تلاوته ، وبلغت عن رسول الله ، ووفيت بعهد الله ، وتمت بك كلمات الله ، وجهدت في سبيل الله حق جهاده ونصحت لله ورسوله ، وجددت بنفسك صابراً محتسباً ومجاهداً عن دين الله ، موقياً لرسول الله صلى الله عليه وآله ، طالباً ما عند الله ، راغباً فيما وعد الله ، ومصدت للذي كنت عليه شاهداً ومشهوداً ، فجزاك الله عن رسوله وعن الإسلام وأهله أفضل الجزاء . وكنت أول القوم إسلاماً ، وأخلصهم إيماناً ، وأشدهم يقيناً ، وأخوفهم لله ، وأعظمهم عناءً ، وأحوطهم على رسول الله صلى الله عليه وآله ، وأفضلهم مناقب ، وأكثرهم سوابق ، وأرفعهم درجةً ، وأشرفهم منزلةً ، وأكرمهم عليه ، قويت حين ضعف أصحابه ، وبرزت حين استكانوا ، ونهضت حين وهنوا ، ولزمت منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله ، وكنت خليفته حقاً برغم المنافقين ، وغيظ الكافرين ، وكيد الحاسدين ، وضيغ الفاسقين ، فقامت بالأمر حين فشلوا ، ونطقت حين تتعتعوا ، ومصدت بنور الله إذ وقعوا ، فمن اتبعك فقد هدي . كنت أقلهم كلاماً ، وأصوبهم منطقاً ، وأكثرهم رأياً ، وأشجعهم قلباً ، وأشدهم يقيناً وأحسنهم عملاً ، وأعرفهم بالله ، كنت للدين يعسباً أولاً حين تفرق الناس ، وآخر حين فشلوا ، كنت للمؤمنين أباً رحيماً إذ صاروا عليك عيالاً ، فحملت أقال ما عنه ضغفوا ، وحفظت ما أضاعوا ، ورعيت ما أهملوا ، وشمرت إذ جنبوا ، وعلوت إذ هلعوا ، وصبرت إذ جزعوا ، كنت على الكافرين عذاباً صعباً وغلظةً وغيظاً ، وللمؤمنين عيناً وحصناً وعلماً ، لم تقل (3) حججك ، ولم يرتب قلبك ، ولم تضعف بصيرتك ، ولم تجبن نفسك ، وكنت كالجبل لا تحركه العواصف ، ولا تزيله العواصف (4) ، وكنت _ كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله _ قوياً في أمر الله ، وضعياً في نفسك ، عظيماً عند الله ، كبيراً في الأرض جليلاً في السماء ، لم يكن لأحد فيك مهمز ، ولا لقائل فيك معمر ، ولا لأحد عندك هودة ، الضعيف الدليل عندك قوي عزيز حتى تأخذ له بحقه ، والقوي العزيز عندك ضعيف دليل حتى تأخذ منه الحق ، والقريب والبعيد عندك في ذلك سواء شأنك الحق والصدق والرفق ، وقولك حكم وحتم ، وأمرك حكم وحزم ، ورأيك علم وعزم ، اعتدل بك الدين ، وسهل بك العسير ، وأطفئت بك التيران ، وقوي بك الإسلام والمؤمنون ، وسبقت سبماً بعيداً ، وأتعبت من بعدك تعباً شديداً ، فعظمت رزيتك في السماء ، وهدت مصيبتك الأنام ، فإننا لله وإنا إليه راجعون ... اللهم العن قتل أمير المؤمنين ، اللهم العن قتل الحسن والحسين ، اللهم العن قتل الحسين ، اللهم عذبهم عذاباً لا تُعذبهُ أحدٌ من العالمين وضاعف عليهم عذابك بما شاقوا ولاة أمرك ، وعذبهم عذاباً لم تحله بأحد من خلقك . اللهم أدخل على قتل رسولك ، وأولاد رسولك ، وعلى قتل أمير المؤمنين ، وقتل أنصاره ، وقتل الحسن والحسين وأنصارهما ، ومن نصب لآل محمد وشيعتهم حرباً من الناس أجمعين ، عذاباً مضاعفاً في أسفل الدرك من الجحيم لا يخفف عنهم من عذابها وهم فيه مبلسون ، ملعونون ، ناكسور رؤوسهم عند ربهم ، قد عاينوا الندامة والخزي الطويل ، بقتلهم عترة أنبيائك ورؤس ملك وأتباعهم من عبادك الصالحين . اللهم العنهم في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وأرضك . اللهم اجعل لي لسان صدق في أوليائك ، وحبب إلي مشاهدتهم حتى تلحنني بهم ، وتجعلني لهم تبعاً في الدنيا والآخرة يا أرحم الراحمين . (5)

- 1- .يونس : 2 .
- 2- .الأنبياء : 28 .
- 3- .الفَلَّ : الثَّلَم (لسان العرب : ج 11 ص 530 «فلل»).
- 4- .ريحٌ قاصِفٌ وقاصِفَةٌ : شديدةٌ تكسِرُ ما مرّت به من الشَّجَرِ وغيره (تاج العروس : ج 12 ص 435 «قصف»).
- 5- .المزار الكبير : ص 225 ح 6 عن يوسف الكناسي ومعاوية بن عمّار ، بحار الأنوار : ج 100 ص 334 ح 32 .

امام صادق علیه السلام: هرگاه خواستی امیر مؤمنان را زیارت کنی، هر جا که برایت فراهم بود غسل کن و آن گاه که قصد [زیارت و غسل] می کنی، بگو: خدایا! تلاش مرا مورد سپاس و گناهم را بخشوده و عملم را پذیرفته قرار بده و مرا از لغزش ها و گناهان بشوی، دلم را از هر آفت، پاک کن، عمل مرا پاکیزه گردان، تلاشم را بپذیر و آنچه را نزد توست، خیری برای من قرار بده. خداوندا! مرا از توبه کنندگان قرار بده و مرا از پاکی جویان قرار بده، و حمد مخصوص پروردگار جهانیان است. سپس با آرامش و وقار، راه برو تا آن که به در حرم برسی. پس بر درگاه بایست و بگو: خداوندا! من تو را می خواهم، تو هم مرا بخواه. با روی دل به سوی تو آمده ام، پس روی عنایتت را از من بر مگردان. من آهنگ تو را کرده ام، پس از من بپذیر. اگر از من ناخشنودی، از من راضی باش. اگر بر من خشمگینی، مرا ببخشای و آمدنم را به سوی تو، به رحمت خویش مورد ترحم قرار بده. من از این کار، جویای رضای توام. پس امیدم را قطع مکن و محروم مساز، ای مهربان ترین مهربانان! خدایا! تو سلامی و سلام از توست و به تو باز می گردد و تو سرچشمه سلامی. پس ما را از سوی خودت با سلام، مورد تحیت قرار بده. حمد و سپاس خدایی را که همسر و فرزندی برنگزیده است. حمد خدایی را که هر چیز را آفریده و آن را اندازه ای معین نهاده است. سلام بر تو ای ابو الحسن! گواهی می دهم که تو آنچه را از سوی پیامبر خدا مأمور بودی، رساندی، به عهد الهی وفا کردی، کلمات خدا با تو کمال یافت، و تا لحظه بر آمدن جان و رسیدن یقین در راه خدا جهاد کردی. خدا لعنت کند گشونده تو را و لعنت کند آن را که شنید و راضی شد! پدر و مادرم فدایت! من دوستدار دوست تو و دشمن دشمن توام. به درگاه خدا بیزاری می جویم از هر کس که تو از او بیزاری جُستی و او از شما بیزاری جُست. آن گاه می گویی: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای ابو الحسن! گواهی می دهم که صدایم را می شنوی. به دیدارت آمده ام، در حالی که پایبند آیین و بیعت خویشم. پس در خانه ات مرا اجازه بده. گواهی می دهم که روح مقدس تو پوشیده با قداست و آرامش است و قداست و آرامش برای آن، خانه ای شده است که از زبان تو سخن می گوید. سپس وارد شو و بگو: سلام بر فرشتگان مقرب پروردگار! سلام بر فرشتگان صف بسته خداوندا! سلام بر کروبیان (1) حامل عرش! سلام بر فرشتگان برگزیده خدا! سلام بر فرشتگان نشاندار پروردگار! سلام بر فرشتگانی که به اذن خداوند، مقیم این حرم اند! خدا را سپاس که با شناخت تو و معرفت پیامبرش و آن که طاعتش را واجب ساخته، از روی رحمت و احسان بر من، مرا گرامی داشته است. خدایی را سپاس که مرا در شهرهایش گردانده و بر مرکب های خود، سوارم کرده و راه دور را برایم در نور دیده و سختی ها را از من دور ساخته، تا مرا وارد حرم ولی خدا کرده و در نهایت تن درستی آن را نشانم داده است. خدایی را سپاس که ما را به این هدایت فرمود و اگر رهنمایی خدا نبود، هرگز بدین راه، ره نمی بردیم. گواهی می دهم که جز خدا معبودی نیست، تنها و بی شریک است و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، که از نزد خداوند، حق را آورد، و گواهی می دهم که علی علیه السلام بنده خدا و برادر پیامبر خداست. خدایا! بنده و زائر تو، با زیارت برادر پیامبرت، به سوی تو تقرب می جوید. هر زائری حقی بر زیارت شده دارد، و تو بهترین زیارت شده ای که به سوی تو آیند. از تو - ای خدای بخشاینده و مهربان، ای یکتای یگانه، ای تنهای بی مانند، ای آن که نه زاده ای و نه تو را زاده اند، و برای تو همتایی نیست - می خواهم که بر محمد و دودمان محمد، درود فرستی و هدیه خودت را از این زیارت در این جایگاه، آزادی من از آتش قرار دهی، مرا از آنان قرار بده که با بیم و امید در نیکی ها پیش گام اند و مرا از خاشعان قرار بده. خدایا! مرا از زبان پیامبرت بشارت داده، فرموده ای: «و بشارت بده آنان را که ایمان آورده اند که برایشان نزد پروردگارشان گام صدق است». خدایا! همانا من به تو و همه آیات ایمان و یقین دارم. پس از آن که آنان را شناخته ام، مرا در جایگاهی قرار نده که در پیش خلاق رسوایم کنی؛ بلکه مرا همراه آنان نگه دار و مرا با این باور و پذیرش بمیران. همانا آنان بندگان تواند. ایشان را با کرامت خویش، مخصوص گردانیده ای و مرا به پیروی از آنان فرمان داده ای. سپس به قبر نزدیک می شوی و می گویی: سلام از خدا بر پیامبر خدا محمد بن عبد الله، خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران! سلام بر امین خدا بر رسالت های الهی و فرمان های استوار رسولان خدا، سرچشمه وحی و قرآن، پایان بخش گذشته و گشاینده آنچه در پیش است، و نگه دارنده همه اینها و گواه بر مردم و چراغ فروزان! و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خدایا! بر محمد

و خاندان مظلوم او درود فرست، برترین، کامل ترین، والاترین، سودمندترین و گرامی ترین درودی که بر هر يك از پیامبران و برگزیدگان فرستاده ای. خداوند! بر امیر مؤمنان درود فرست، که بنده توست و بهترین آفریدگان پس از پیامبرت و جانشین فرستاده ات؛ آن که او را به دانش خویش برگزیدی و هدایتگر هرکس از آفریدگان که خواستی، قرار دادی و راهنمای هر که او را به رسالت های خودت برانگیختی و داور روز جزا به عدلت و پایان بخش اختلاف ها از بندگان و نگه دارنده همه اینها، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد! خدایا! بر امامان از فرزندان وی درود فرست؛ آنان که پس از پیامبرت، بر پا دارنده دین توآند، پاکانی که آنان را برای یاری دینت و نشانه هایی برای بندگان پسندیده ای. سپس می گویی: سلام بر امامانی که ودیعت گاه سرّ خدایند! سلام بر خالصان برگزیده خدا از همه آفریدگانش! سلام بر مؤمنانی که به فرمان خدا قیام کردند و به خاطر ترس از خدا با جهانیان مخالفت کردند! سلام بر فرشتگان مقرب پروردگار! سپس می گویی: سلام بر تو، ای امین خدا! سلام بر تو، ای حبیب خدا! سلام بر تو، ای ولیّ خدا! سلام بر تو، ای حجّت خدا! سلام بر تو، ای پیشوای هدایت! سلام بر تو، ای پرچم پرهیزگاری! سلام بر تو، ای نیکوکار با تقوا! سلام بر تو، ای چراغ روشنی بخش! سلام بر تو، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو، ای پدر حسن و حسین علیهما السلام! سلام بر تو، ای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله! سلام بر تو، ای ستون دین و وارث دانش اولین و آخرین و صاحب علامت گذار (2) و راه راست! سلام بر تو، ای ولیّ خدا! تو نخستین مظلومی و اولین کسی که حقش را غصب کردند، صبر کردی و انتظار اجر الهی داشتی تا آن که یقین (مرگ) تو فرارسید. گواهی می دهم که خدا را در حالی که شهید شدی، دیدار کردی. خداوند قاتل تو را با عذاب های گوناگون کیفر دهد. ای ولیّ خدا! به زیارت تو آمده ام، در حالی که حقّ تو را شناسا و به شأن تو بینایم، با دشمنانت و با ظالمان به تو در ستیزم و اگر خداوند بخواهد، با همین ایمان و معرفت، پروردگارم را ملاقات می کنم. همانا مرا گناهان بسیاری است. پس نزد خداوندت درباره آنها مرا شفاعت کن؛ چرا که تو نزد خدا مقامی پسندیده داری و تو را پیش او جاه و مقام شفاعت است و خداوند هم فرموده است: «جز برای کسی که خدا بپسندد، شفاعت نمی کنند». سلام بر تو، ای نور خدا در آسمان و زمین او، ای گوش شنوای الهی، ای یاد خالص و نور درخشان خداوند! گواهی می دهم که تو را از خداوند، افزونی است و روی (توجه) تو به سوی پروردگار جهانیان است و از سوی خداوند، روزی تازه داری که هر صبحدم فرشتگان نزد تو می آورند. خدایا! مرا بیخشی، از گناهانم درگذر، درنگ دراز مدّتم را در قیامت به خاطر او رحم کن؛ همانا تو دانای غیب ها و توبهترین وارثانی. سپس می گویی: سلام بر تو، ای وارث آدم، برگزیده خدا! سلام بر تو، ای وارث نوح، پیامبر خدا! سلام بر تو، ای وارث ابراهیم، دوست خدا! سلام بر تو، ای وارث هود، پیامبر خدا! سلام بر تو، ای وارث داوود، خلیفه خدا! سلام بر تو، ای وارث عیسی، روح خدا! سلام بر تو، ای وارث محمّد، دوست خدا! سلام بر تو ای ولیّ خدا! سلام بر تو، ای صدیق شهید! سلام بر تو و بر جان هایی که به آستان تو فرود آمده و به درگاهت سر فرود آورده اند! سلام بر فرشتگان خدا که پیرامون تو حلقه زده اند! گواهی می دهم که تو نماز را به پا داشتی، زکات را ادا کردی، امر به معروف و نهی از منکر کردی، پیروی از رسول کردی و کتاب خدا را آن گونه که شایسته است، تلاوت کردی و از جانب رسول خدا پیام رساندی، به عهد خدایی وفا کردی، کلمات الهی با تو به کمال رسید، در راه خدا آن گونه که شایسته است، جهاد کردی، دلسوز خدا و پیامبرش بودی، جان خویش را با شکیبایی و اخلاص و جهادگرانه و در دفاع از دین خدا نثار کردی، نگهبان جان پیامبر خدا شدی، در پی آنچه نزد خداست، بودی و به آنچه خدا وعده داده است، مشتاق بودی و در راهی ره سپردی که شاهد و مشهود آن راه و آیین بودی. خداوند از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام و مسلمانان بهترین پاداش را ارزانی ات دارد! اولین مسلمان از این قوم بودی و در ایمان خالص ترین آنان، و در یقین استوارترین. از همه خداترس تر بودی و بیش از همه رنج کشیدی و بیش از همه حمایتگرانه دور و بر پیامبر خدا بودی. از همه آنان در مناقب برتر بودی، سابقه ات از همه بیشتر، درجه ات از همه بالاتر و جایگاهت از همه شریف تر و از همه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی تر بود. آن گاه که اصحابش ضعیف شدند، تو نیرومند شدی و آن گاه که عقب نشستند، توبه میدان شتافتی. آن گاه که سست شدند، تو قیام کردی و به شیوه پیامبر خدا پایبند ماندی. حقّا که جانشین او بودی، بی گفتگو و بدون ناتوانی و سستی، به رغم منافقان و خشم کافران و نیرنگ حسودان و کینه توزی فاسقان! وقتی دیگران سست شدند، تو برای امر خدا به پا

خاصتی و چون در سخن گفتن، تردید و درنگ کردند، تو زبان گشودی و آن گاه که آنان ایستادند، تو با نور الهی پیش رفتی. هر که از تو پیروی کرد، هدایت شد. از همه کم حرف تر و از همه درستگوتر، و از همه بزرگ اندیشه تر و از همه دلیرتر و بایقین تر و نیکوکارتر و خدانشناس تر بودی. پیشوای دین بودی و نخستین بودی، آن گاه که مردم پراکنده شدند و آخرین بودی، آن گاه که سست گشتند. برای مؤمنان پدری مهربان بودی و آنان در کفالت تو بودند. باری را که دیگران از برداشتن آن ناتوان بودند، تو بر دوش کشیدی و آنچه را تباه کردند، تو نگه داشتی و آنچه را وا گذاشتند، تو به آن پرداختی. آن گاه که آنان کنار رفتند، تو آستین همت بالا زدی و آن گاه که بی تاب شدند، تو والا شدی و آن گاه که شتاب کردند، تو شکیبایی کردی. بر کافران غذایی ریزان و دمان و سختگیر و خشمگین بودی و برای مؤمنان چشم و دژ و نشانه. حجت و دلیل تو کاسته نشد و قلبت دچار شك و تردید نگشت. بصیرت ضعیف نشد و جان و دلت ترسید. همچون کوه بودی که تندبادها آن را از جای نمی جنبانند و توفان ها آن را جا به جا نمی کنند. آن گونه که پیامبر خدا فرمود، در کار خدا نیرومند بودی، در نزد خویش فروتن بودی و نزد خدا بس بزرگ! در زمین بزرگ و در آسمان با شکوه بودی. کسی را در تو جای عیبجویی نبود و نه گوینده ای را درباره تو جای بدگویی. احدی را در تو طمع برای ناحق نبود و برای هیچ کس نزد تو ملاحظه کاری و سازش نبود. ناتوان زبون و خوار، نزد تو نیرومند و عزیز بود تا آن که حقتش را بستانی، و نیرومند عزیز نزد تو خوار و ناتوان بود، تا حق را از او بستانی [و به صاحبش برسانی]. نزدیک و دور در نگاه عادلانه و حق تو یکسان بودند. کار تو حق بود و راستی و مدارا و سختی، حکم قاطع بود و حتمی. فرمان تو حکمت بود و دوراندیشی، و اندیشه ات دانش بود و تصمیم. به وسیله تو دین اعتدال یافت و مشکل آسان گشت و آتش [فتنه ها] خاموش شد، و به وسیله تو اسلام و مؤمنان نیرو گرفتند. بسیار پیش رفتی و پیشی گرفتی و آیندگان پس از خود را به رنج و زحمت شدید افکندی. داغ مصیبت تو در آسمان بزرگ به شمار آمد و مصیبت تو مردم را خرد کرد. **إنا لله و إنا إليه راجعون! خدایا! قاتلان امیر مؤمنان را لعنت کن. خدایا! قاتلان حسن و حسین علیهما السلام را لعنت کن. خدایا! آنان را عذاب کن، به کفری که احدی از جهانیان را آن گونه عقوبت نکرده ای. عذاب خویش را بر آنان به خاطر مخالفت و دشمنی ای که با والیان امر تو داشتند، دوچندان کن. آنان را عقوبتی کن که به هیچ یک از آفریدگانت فرود نیاورده ای. خدایا! بر قاتلان پیامبرت و فرزندان پیامبرت و بر قاتلان امیر مؤمنان و قاتلان یاوران او و قاتلان حسن و حسین علیهما السلام و یاران این دو و هرکس از مردم که با دودمان محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان آنان به دشمنی و جنگ برخاسته است، عذابی دوچندان وارد کن، در پایین ترین طبقه دوزخ که هرگز عذاب از آنان کاسته نشود و پیوسته در کام عذاب باشند، مطرود از رحمت حق، سرافکننده نزد پروردگارشان، که پشیمانی و خواری دراز مدت را به چشم ببینند، به خاطر آن که عترت پیامبرانت و فرستادگانت و بندگان صالح تو را که پیرو آنان اند، کشته اند. خدایا! آنان را در نهان نهان و آشکار آشکارا در آسمان و زمین لعنت کن. خدایا! برای من درباره دوستانت زبان صدق قرار بده، مزارهای آنان را محبوب من گردان، تا مرا نیز به آنان ملحق سازی و در دنیا و آخرت، مرا پیرو آنان گردانی، ای مهربان ترین مهربانان!**

1- کروبیان، فرشتگان بزرگ و مقرب خداوند از جمله جبرائیل، میکائیل و اسرافیل هستند (تاج العروس: ج 2 ص 368).

2- اوست که در قیامت بر مؤمن و کافر، علامت می گذارد و دوزخیان و بهشتیان را تعیین می کند.

المزار للشهيد الأول _ في أعمال اليوم السابع عشر من شهر ربيع الأول _ رُوِيَ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَازَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْيَوْمِ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ، وَعَلَّمَهَا لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ التَّقْفِيَّ فَقَالَ: إِذَا أَتَيْتَ مَشْهَدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاعْتَسِلْ لِلزِّيَارَةِ وَالْبَسْ أَنْظَفَ ثِيَابِكَ وَشُمَّ سَدِينًا مِنَ الطَّيِّبِ وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ. فَإِذَا وَصَلْتَ إِلَى بَابِ السَّلَامِ فَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَكَبِّرِ اللَّهُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَقُلْ: السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَى خَيْرَةِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَى الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَى الطُّهْرِ الطَّاهِرِ. السَّلَامُ عَلَى الْعَلَمِ الزَّاهِرِ. السَّلَامُ عَلَى الْمَنْصُورِ الْمُؤَيَّدِ. السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ الْمُرْسَلِينَ، وَعِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ. السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْحَاقِقِينَ بِهَذَا الْحَرَمِ وَبِهَذَا الصَّرِيحِ اللَّائِذِينَ بِهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ الْأَوْصِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِمَادَ الْأَقْبِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الْأَوْلِيَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آيَةَ اللَّهِ الْعُظْمَى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَامِسَ أَهْلِ الْعَبَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ الْأَتْبِيَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ الْمُوَحِّدِينَ الثُّجْبَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَالِصَ الْأَخْلَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَالِدَ الْأَيْمَةِ الْأَمْنَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْحَوْضِ وَحَامِلَ اللَّوَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَلَطَى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ شَرَّفَتْ بِهِ مَكَّةَ وَمِنَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَحْرَ الْعُلُومِ وَكَهْفَ الْفُقَرَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ وُلِدَ فِي الْكَعْبَةِ، وَزُوجَ فِي السَّمَاءِ بِسَيِّدَةِ النَّسَاءِ، وَكَانَ شُهُودَهَا الْمَلَائِكَةُ السَّفَرَةَ الْأَصْفِيَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ حَصَّهُ النَّبِيُّ بِجَزِيلِ الْجِبَاءِ (1). السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، وَوَقَّاهُ بِنَفْسِهِ شَرَّ الْأَعْدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ فَسَامَى شَمْعُونَ الصَّفَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَنْجَى اللَّهُ سَفِينَةَ نُوْحٍ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَخِيهِ حَيْثُ التَّطَمَّحَ حَوْلَهَا الْمَاءُ وَطَمَى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَابَ اللَّهُ بِهِ وَبِأَخِيهِ عَلَى آدَمَ إِذْ غَوَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فُلْكَ النَّجَاةِ الَّذِي مَنْ رَكِبَهُ نَجَا وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ هَوَى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ خَاطَبَ الثُّعْبَانَ وَذَنَّبَ الْفَلَاحِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى مَنْ كَفَرَ وَأَنَابَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ ذَوِي الْأَلْبَابِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعْدِنَ الْحِكْمَةِ وَفَصَلَ الْخِطَابِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيزَانَ يَوْمِ الْحِسَابِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاصِلَ الْحُكْمِ النَّاطِقِ بِالصَّوَابِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَصَدِّقُ بِالْخَاتَمِ فِي الْمِحْرَابِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِهَذَا يَوْمِ الْأَحْزَابِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْوَحْدَانِيَّةَ وَأَنَابَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَاتِلَ خَيْبَرَ وَقَالِعَ الْبَابِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ دَعَاهُ خَيْرُ الْأَنْامِ إِلَى الْمَبِيتِ عَلَى فِرَاشِهِ، فَاسْلَمَ نَفْسَهُ إِلَى الْمَنِيَّةِ وَأَجَابَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ لَهُ طُوبَى وَحُسْنُ مَآبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ عِصْمَةِ الدِّينِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمُعْجَزَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ كُتِبَ اسْمُهُ فِي السَّمَاءِ عَلَى السُّرَادِقَاتِ (2)، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ وَالْآيَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْغَزَوَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُخْبِرًا بِمَا عَبَّرَ وَبِمَا هُوَ آتٍ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُخَاطَبَ ذُنُبِ الْفَلَوَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتِمَ الْحَصَى وَمُبَيِّنَ الْمُشْكَلاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ عَجَبَتْ مِنْ حَمَلَاتِهِ فِي الْوَعَى مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ نَاجَى الرَّسُولَ فَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاهُ الصَّدَقَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَالِدَ الْأَيْمَةِ الْبَرَّةِ السَّادَاتِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ الْمَبْعُوثِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ خَيْرِ مَوْرُوثٍ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُتَّقِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غِيَاثَ الْمَكْرُوبِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِصْمَةَ الْمُؤْمِنِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْبِرَاهِينِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَهَ وَيَسَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ عَلَى الْمَسْكِينِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَالِعَ الصَّخْرَةِ عَنْ فَمِ الْقَلْبِ وَمَظْهَرَ الْمَاءِ الْمَعِينِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ فِي الْعَالَمِينَ، وَيَدَهُ الْبَاسِطَةَ وَلِسَانَهُ الْمُعَبَّرَ عَنْهُ فِي بَرِيَّتِهِ أَجْمَعِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَمُسْتَوْدَعَ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَيَا صَاحِبَ لِيَاءِ الْحَمْدِ، وَسَاقِي أَوْلِيَانِهِ مِنْ حَوْضِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا يَعْسُوبَ الدِّينِ، وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَوَالِدَ الْأَيْمَةِ الْمَرْضِيِّينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ وَوَجْهِهِ الْمُضِيِّ، وَجَنِّهِ الْقَوِيِّ، وَصِرَاطِهِ السَّوِيِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ عَلَى الْإِمَامِ النَّقِيِّ، الْمُخْلِصِ الصَّفِيِّ. السَّلَامُ عَلَيْكَ عَلَى الْكَوْكَبِ الدَّرِيِّ. السَّلَامُ عَلَيْكَ عَلَى الْإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَى، وَمَصَابِيحِ الدُّجَى، وَأَعْلَامِ التُّهَى، وَمَنَارِ الْهُدَى، وَذَوِي التُّهَى، وَكَهْفِ الْوَرَى، وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ عَلَى نُورِ الْأَنْوَارِ وَحُجَجِ الْجَبَّارِ، وَوَالِدِ الْأَيْمَةِ

الأطهار، وقسيم الجنة والنار، المخبر عن الآثار، المدمر على الكفار، مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الأوزار. السلام على المخصوص بالطاهرة الثمينة ابنة المختار، المولود في البيت ذي الأستار، الممزوج في السماء بالبرّة الطاهرة الرضية ابنة الأطهار ورحمة الله وبركاته. السلام على النبي العظيم الذي هم فيه مختلفون، وعليه يعرضون، وعنه يسألون. السلام على نور الله الأنور، وضيائه الأظهر ورحمة الله وبركاته. السلام عليك يا ولي الله وحجته، وخالصة الله وخاصته، أشهد يا ولي الله وحجته، وخالصة الله، وولي رسوله، لقد جاهدت في سبيل الله حق جهاده، وأتبعته منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله، وحللت حلال الله، وحرمت حرامه، وشرعت أحكامه، وأقمت الصلاة، وآتيت الزكاة، وأمرت بالمعروف، ونهيت عن المنكر، وجاهدت في سبيل الله صابراً ناصحاً مجتهداً محسباً عند الله عظيم الأجر، حتى أتاك اليقين؛ فلعن الله من دفعك عن حقك، وأزالك عن مقامك، ولعن الله من بلغه ذلك فرضي به، أشهد الله وملائكته وأنبياؤه ورسله أتي وال لمن والاك، وعاد لمن عادك، والسلام عليك ورحمة الله وبركاته. ثم انكب على القبر فقبله وقول: أشهد أنك تسمع كلامي وتشهد مقامي، وأشهد لك يا ولي الله بالبلاغ والأداء. يا مولاي، يا حجة الله، يا أمين الله، يا ولي الله، إن بني وبين الله عز وجل ذنوباً قد أثقلت ظهري ومنعتني من الرقاد، وذكرها يقلقل أحشائي، وقد هربت إلى الله تعالى وإليك؛ فبحق من اتّمتك على سيره، واسترعاك أمر خلقه، وقرن طاعتك بطاعته، ومولاتك بمولاته، كن لي إلى الله شفيعاً، ومن النار مجيراً، وعلى العدو نصيراً، وعلى الدهر ظهيراً. ثم انكب على القبر وقول: يا ولي الله، يا حجة الله باب حطة الله، وليك وزائرك واللأيد بقبرك، والتازل بفنائك، والمنيخ رحله في جوارك يسألك أن تشفع له إلى الله في قضاء حاجته وتجح طلبته في الدنيا والآخرة؛ فإن لك عند الله الجاه العظيم والشفاعة المقبولة، فأجعلني يا مولاي من همك، وأدخلني في حزبك. والسلام عليك وعلى صبيحك آدم ونوح. والسلام عليك وعلى ولديك الحسن والحسين، وعلى الأئمة الطاهرين من ذريتك، ورحمة الله وبركاته. ثم صل ست ركعات: لأمر المؤمنين عليه السلام ركعتين زيارة، ولادم عليه السلام ركعتين زيارة ولنوح عليه السلام ركعتين زيارة، وأدع الله كثيراً يُجاب إن شاء الله تعالى. (3)

1- الحباء: العطيّة (النهاية: ج 1 ص 336 «حبا»).

2- السردق: هو كل ما أحاط بشيء من حائط أو مضرب أو خباء (النهاية: ج 2 ص 359 «سردق»).

3- المزار للشهيد الأول: ص 89، الإقبال: ج 3 ص 130 نحوه، بحار الأنوار: ج 100 ص 373 ح 9.

المزار، شهید اول_ در اعمال روز هفدهم ماه ربیع الأول_: روایت شده است که امام صادق علیه السلام در این روز، با این زیارت، امیر مؤمنان را زیارت کرد و آن را به محمد بن مسلم تقفی آموخت و فرمود: «هرگاه به بارگاه امیر مؤمنان مشرف شدی، برای زیارت غسل کن، تمیزترین جامه هایت را بپوش و خود را خوش بو کن، آرامش و وقار داشته باش، و چون به باب السلام و درگاه حضرت رسیدی، رو به قبله بایست و سی بار الله اکبر بگو و چنین بگو: سلام بر پیامبر خدا! سلام بر بهترین خلق خدا! سلام بر بشارت دهنده و بیم دهنده، چراغ روشنی بخش و رحمت و برکات خدا! سلام بر پاکیزه پاک! سلام بر نشانه درخشان! سلام بر یاری شده تأیید گشته! سلام بر ابو القاسم محمد، و رحمت و برکات خدا بر او! سلام بر پیامبران فرستاده الهی و بندگان شایسته خدا! سلام بر فرشتگان گردآمده بر این حرم و ضریح و پناهجویان به این بارگاه، و رحمت و برکات خدا بر آنان باد! سپس نزدیک قبر برو و بگو: سلام بر تو، ای جانشین جانشینان پیامبران! سلام بر تو، ای تکیه گاه پرهیزگاران! سلام بر تو، ای سرپرست اولیا! سلام بر تو، ای سرور شهیدان! سلام بر تو، ای آیت بزرگ خدا! سلام بر تو، ای پنجمین از آل عبا! سلام بر تو، ای پیشوای رو سپیدان پرهیزگار! سلام بر تو، ای زینت یکتاپرستان نیک سرشت! سلام بر تو، ای خالص دوستان! سلام بر تو، ای پدر امامان امین! سلام بر تو، ای صاحب حوض کوثر و حامل پرچم (لوی حمد)! سلام بر تو، ای تقسیم کننده بهشت و دوزخ! سلام بر تو، ای شرافت بخش مکه و مینا! سلام بر تو، ای دریای دانش ها و پناه تهی دستان! سلام بر تو، ای آن که در کعبه به دنیا آمدی و عقد ازدواجت با سرور زنان در آسمان بسته شد و فرشتگان و کاتبان برگزیده الهی شاهد آن بودند! سلام بر تو، ای چراغ روشنی بخش! سلام بر تو، ای آن که پیامبر صلی الله علیه و آله با بخشش فراوان تو را ویژه ساخت! سلام بر تو، ای آن که در بستر خاتم پیامبران خوابیدی و با جان خویش، آن حضرت را از شر دشمنان ننگه داشتی! سلام بر تو، ای آن که خورشید برای تو برگشت و از شمعون الصفا برتر گشتی! سلام بر تو، ای آن که به برکت نام تو و نام برادرت، خداوند کشتی نوح را نجات داد، آن گاه که آب دریا اطراف آن را فرا گرفت و به تلاطم افکند! سلام بر تو، ای آن که خداوند به سبب تو و برادرت، توبه آدم را آن گاه که لغزید، بخشود! سلام بر تو، ای کشتی نجات، که هر که در آن نشست، رست و هر که عقب ماند، هلاک شد! سلام بر تو، ای کسی که با اژدها و گرگ صحرا سخن گفت! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای امیر مؤمنان! سلام بر تو، ای حجت خدا بر هر کس که کفر ورزید و از حق باز گشت! سلام بر تو ای پیشوای خردمندان! سلام بر تو ای سرچشمه حکمت و پایان بخش کشمکش ها! سلام بر تو، ای آن که دانش قرآن نزد توست! سلام بر تو، ای میزان روز حساب! سلام بر تو، ای جدا کننده حکم و داوری و گویای با حکم درست و صواب! سلام بر تو، ای صدقه دهنده انگشتر در محراب! سلام بر تو، ای آن که خداوند به وسیله تو در جنگ احزاب، مؤمنان را کفایت و حمایت کرد! سلام بر تو، ای آن که یکتاپرستی را برای خدا خالص ساخت و به سوی او بازگشت! سلام بر تو، ای جنگجوی خیر و کننده در خیر! سلام بر تو، ای آن که برترین انسان ها تو را برای خوابیدن در بسترش فراخواند و تو هم جانت را تسلیم مرگ کردی و پذیرفتی! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای آن که طوبی و سرمنزل نیک و فرجام خوش از آن توست! سلام بر تو، ای سرپرست نگهبانی دین و سرور بزرگان و سروران! سلام بر تو، ای صاحب معجزات! سلام بر تو، ای آن که نامت در آسمان بر سرآورده های عرش نگاشته است! سلام بر تو، ای آشکارکننده شگفتی ها و نشانه ها! سلام بر تو، ای فرمانده نبردها! سلام بر تو، ای آگاهی بخش از گذشته و آینده! سلام بر تو، ای سخن گوینده با گرگان صحراها! سلام بر تو، ای پایان بخش فهم و خرد و بیانگر مشکلات! سلام بر تو، ای آن که از حمله های تو در نبرد، فرشتگان آسمان به شگفتی آمدند! سلام بر تو، ای آن که با پیامبر نجوا گفتمی و پیش از نجوایت صدقه دادی! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای پدر امامان نیکوکار و سروران خلق! سلام بر تو در رتبه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای وارث دانش بهترین ارث گذارنده! سلام بر تو، ای سرور جانشینان! سلام بر تو، ای پیشوای پرهیزگاران! سلام بر تو، ای پناه گرفتاران! سلام بر تو، ای نگهدارنده مؤمنان! سلام بر تو، ای آشکار کننده برهان ها! سلام بر تو، ای طاهرا و یاسین! سلام بر تو، ای ریسمان استوار الهی! سلام بر تو، ای آن که انگشترت را به بینوا بخشیدی! سلام بر تو، ای آن که صخره از دهانه چاه کندی و آب گوارا آشکار ساختی! سلام بر

تو، ای چشم بینای خدا در جهانیان و دست گشوده و پرتوان او و زبان خدا که در میان خلایق، از خدا سخن می‌گویی! سلام بر تو، ای وارث علم پیامبران و ودیعت گاه علم اولین و آخرین و ای صاحب لوی حمد و ساقی اولیای خدا از کوثر خاتم انبیا! سلام بر تو ای پیشوای دین و پیشوای رو سپیدان پرهیزگار و پدر امامان ستوده و پسندیده و رحمت و برکات او بر تو باد! سلام بر نام پسندیده خدا و چهره فروزان الهی و جانب پرتوان خدا و راه استوار او! سلام بر پیشوای پاک مخلص برگزیده! سلام بر ستاره درخشان! سلام و رحمت و برکات خدا بر امام ابو الحسن علی علیه السلام! سلام بر پیشوایان هدایت و چراغ‌های روشنگر ظلمت و نشانه‌های بارز تقوا و مشعل‌های هدایت و صاحبان خرد و پناه‌های مردم، رشته استوار حق و حجت خدا بر همه اهل دنیا، و رحمت و برکات الهی بر آنان باد! سلام بر روشنیای نورها و حجت‌های خدای جبار و پدر امامان اطهار و تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ و خبر دهنده از آثار و هلاک‌کننده کفار و نجات‌بخش شیعیان مخلص از بارهای سنگین عقوبت! سلام بر آن که به [همسری] بانوی پاک و پرهیزگار، دختر پیامبر مختار، اختصاص یافت؛ آن که در خانه کعبه - که پوشیده با پرده است - زاده شد و در آسمان، عقد ازدواجش با بانوی پاک و نیکوکار و راضیه و مرضیه، دختر پاکان انجام یافت، و رحمت و برکات خدا بر او باد! سلام بر آن «نَبَأَ عَظِيمٍ (خبر بزرگ)» که در آن اختلاف می‌کنند و بر آن عرضه می‌شوند و درباره آن مورد سؤال قرار می‌گیرند! سلام بر فروغ‌خدایی نورها و روشنی‌اشکارتر الهی، و رحمت و برکات خدا بر او باد! سلام بر تو ای ولی و حجت خدا، ای برگزیده و خالص شده الهی! گواهی می‌دهم ای ولی و حجت خدا و خالص شده الهی و ولی پیامبر خدا، که تو در راه خدا، آن گونه که شایسته است، جهاد کردی و از شیوه پیامبر خدا پیروی نمودی، حلال خدا را حلال و حرام او را حرام شمردی، احکام الهی را مقرر داشتی، نماز را به پا داشتی، زکات را ادا کردی، امر به معروف و نهی از منکر کردی، در راه خدا با انگیزه اجر عظیم الهی، پرشکیب و دلسوز و کوشا جهاد کردی، تا آن که رحلتت فرا رسید. نفرین خدا بر آن که تو را از حقت دور کرد و از مقامت کنار زد، و نفرین خدا بر هر که این را شنید و به آن راضی شد. خدا و فرشتگان و پیامبران و رسولان خدا را گواه می‌گیرم که من با دوستان تو دوستم و با دشمنان تو دشمنم، و سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد! سپس خود را به قبر بچسبان، آن را ببوس و بگو: گواهی می‌دهم که تو سخنم را می‌شنوی و ایستادم در بارگاہت را شاهدهی . ای ولی خدا! برای تو گواهی می‌دهم که رسالت خدا را رساندی و تکلیف را ادا کردی. مولای من! ای حجت خدا! ای امین خدا! ای ولی خدا! همانا میان من و خدای متعال گناہانی است که پشت مرا سنگین کرده و خواب را از من ربوده است و یاد آن گناہان، درونم را می‌لرزاند. به سوی خدا و به درگاه تو گریخته‌ام. پس به حق آن که تو را بر راز خویش امین قرار داده و کار آفریدگانش را به تو سپرده است و طاعت تو را در کنار طاعت خویش قرار داده و موالات شما را به موالات خود قرین ساخته است، برای من نزد خداوند شفیع، و از آتش دوزخ، پناه دهنده و بر دشمن، یاور و بر روزگار، پشتیبان باش. سپس خود را بر قبر بچسبان و بگو: ای ولی خدا! ای حجت خدا! ای درگاه‌خدایی ریزش گناہان! دوستدار و زائر و پناه آورنده به قبرت و فرود آمده به آستانت و بار افکنده در جوار لطف از تو می‌خواهد که در قضای حاجتش و کامیابی در خواسته‌اش در دنیا و آخرت، شفیع او به درگاه خدا باشی، که تو را نزد خداوند، منزلتی بزرگ و شفاعت پذیرفته است. پس مرا هم - ای مولا - مورد توجه خود قرار بده و در حزب خویش واردم کن. سلام بر تو و دو پیامبر همجوار تو، آدم و نوح علیهما السلام! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و دو فرزندت حسن و حسین علیهما السلام و بر امامان پاک از نسل تو باد! سپس شش رکعت نماز بخوان: دو رکعت نماز زیارت برای امیر مؤمنان، دو رکعت نماز زیارت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت نوح علیه السلام، و خداوند را بسیار بخوان، که این شاء الله جواب داده می‌شود».

الإمام الهادي عليه السلام_ ما يُقالُ عندَ قَبْرِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام_: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ ، أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ ، وَأَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ ، صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتَّى أَتَاكَ اليَقِينُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ لَقِيتَ اللَّهَ وَأَنْتَ شَهِيدٌ ، عَذَّبَ اللَّهُ قَاتِلَكَ بِأَنْوَاعِ العَذَابِ ، وَجَدَّدَ عَلَيهِ العَذَابَ ، جِنَّتِكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ ، مُسْتَبْصِرًا بِشَأْنِكَ ، مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ وَمَنْ ظَلَمَكَ ، أَلْقَى عَلَى ذَلِكَ رَبِّي إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنْ لِي ذُنُوبًا كَثِيرَةً ، فَاشْفَعْ لِي إِلَى رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ ؛ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامًا مَحْمُودًا ، وَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ جَاهًا وَشَفَاعَةً . وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ» .

(1)

1- الكافي : ج 4 ص 569 ح 1 ، تهذيب الأحكام : ج 6 ص 28 ح 54 ، فرحة الغري : ص 111 ، كامل الزيارات : ص 103 ح 96
كلها عن محمد بن أورمة عمَّن حدِّثه وص 95 ح 94 عن محمد بن الحسن بن الوليد عن أبي الحسن عليه السلام .

امام هادی علیه السلام در باره آنچه کنار قبر امیر مؤمنان گفته می شود: سلام بر تو ای ولیّ خدا! تو نخستین مظلومی و اولین کسی که حقّ او را غصب کردند، و تو صبر کردی و انتظار اجر از خدا داشتی تا آن که رحلت فرا رسید، و گواهی می دهم که تو در حالی که شهید شدی خدا را ملاقات کردی. خداوند قاتل تو را به عذاب های گوناگون عذاب کند و عذابش را پیوسته نوبه نوبه گرداند. با معرفت به حقّ تو، و بینا به شأن و مقام تو، و با دشمنی با دشمنان و ظالمانت به دیدارت آمده ام، و این شاء الله با همین ایمان و معرفت، خدا را دیدار خواهم کرد. ای ولیّ خدا! مرا گناهان بسیاری است. پس در پیشگاه پروردگار متعال، شفیع من باش؛ چرا که تو نزد او مقامی پسندیده داری و برای تو نزد خداوند، جاه و منزلتی ویژه است و خداوند هم فرموده است: «شفاعت نمی کنند، مگر برای آنان که خدا بپسندد».

3 / 7 ما ظَهَرَ عِنْدَ قَبْرِهِ مِنَ الْكِرَامَاتِ أَقُولُ : إِنَّ مَا ظَهَرَ مِنَ الْكِرَامَاتِ عِنْدَ قَبْرِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي مَشْهَدِهِ الشَّرِيفِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُذَكَرَ جُزْءٌ مِنْهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ ، فَضِلاًَّ عَنْ اسْتِقْصَائِهِ ؛ فَإِنَّهُ بِحَاجَةٍ إِلَى كِتَابٍ مُسْتَقِلٍّ ، بَلْ قَدْ يَكُونُ ذَا عِدَّةِ أَجْزَاءٍ . وَلَكِنْ نَشِيرُ هُنَا إِلَى عِدَّةِ نَمَازِجٍ مِنْهَا :

3 / 7_ 1 كَرَامَةٌ لَهُ فِي حَقِّ كَمَالِ الدِّينِ الْقُمِّيِّ ارشاد القلوب عن كمال الدين غياث القمي: دَخَلْتُ حَضْرَةَ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قُمْتُ ، فَتَعَلَّقَ مِسْمَارًا مِنْ الصَّرْبِحِ الْمُقَدَّسِ فِي قَبَائِي فَخَرَّقَهُ ، فَقُلْتُ مُخَاطِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَعْرِفُ عَوْضَ هَذَا إِلَّا مِنْكَ . وَكَانَ إِلَى جَانِبِي رَجُلٌ رَأَيْتُهُ غَيْرَ رَأْيِي ، فَقَالَ مُسْتَهْزِئًا : مَا يُعْطِيكَ عَوْضَهُ إِلَّا قَبَاءٌ وَرِدَاءٌ ! وَأَنْفَصَ لَنَا عَنِ الزِّيَارَةِ وَجِئْنَا إِلَى الْحِلَّةِ ، وَكَانَ كَمَالُ الدِّينِ بِنُ قِشْمِ النَّاصِرِيِّ هَيَّأَ لِشَخْصٍ يُرِيدُ أَنْ يُنْفِذَهُ إِلَى بَغْدَادَ قَبَاءً وَرِدَاءً ، فَخَرَجَ الْخَادِمُ عَلَى لِسَانِ ابْنِ قِشْمٍ وَقَالَ : أَطْلُبُوا كَمَالِ الدِّينِ الْقُمِّيِّ ، فَجِئْتُ وَأَخَذَ بِيَدِي إِلَى الْخَزَانَةِ وَأَلْبَسَنِي قَبَاءً وَرِدَاءً ، فَخَرَجْتُ وَدَخَلْتُ حَتَّى أَسَلَّمْتُ عَلَى ابْنِ قِشْمٍ وَأَقْبَلُ كَفَّهُ ، فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرًا عَرَفْتُ الْكِرَاهِيَةَ فِي وَجْهِهِ ، وَالتَّمَّتْ إِلَيَّ الْخَادِمِ وَقَالَ لَهُ : طَلَبْتُ فُلَانًا ! فَقَالَ الْخَادِمُ : إِنَّمَا طَلَبْتُ كَمَالِ الدِّينِ الْقُمِّيِّ ، فَشَهِدَ الْجَمَاعَةُ الَّذِينَ هُمْ جُلَسَاءُ الْأَمِيرِ أَنَّهُ [أَمْرَ (1)] بِحُضُورِ كَمَالِ الدِّينِ الْقُمِّيِّ الْمَذْكُورِ . فَقُلْتُ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، مَا خَلَعْتَ أَنْتَ عَلَيَّ هَذِهِ الْخَلْعَةَ بَلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَلَعَنِي ، فَالْتَمَسَ مِنِّي الْحِكَايَةَ ، فَحَكَيْتُ لَهُ ، فَخَرَّ سَاجِدًا وَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِذْ كَانَتْ الْخَلْعَةُ عَلَيَّ يَدِي . (2)

1- ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار .

2- إرشاد القلوب : ص 437 ، بحار الأنوار : ج 42 ص 316 ح 3 نحوه .

7 / 3 کراماتی که نزد قبر او آشکار شده است**7 / 3_1 کرامت او درباره کمال الدین قمی**

7 / 3 کراماتی که نزد قبر او آشکار شده است کراماتی که کنار قبر امام علی علیه السلام و در حرم شریف او آشکار شده است، بیش از آن است که بخشی از آن در این کتاب آید، تا چه رسد که در صدد شمارش همه آنها باشیم، که نیازمند کتابی مستقل است و بلکه چند جلد می شود. لیکن در این جا به نمونه هایی از آنها اشاره می شود:

7 / 3_1 کرامت او درباره کمال الدین قمیارشاد القلوب_ به نقل از کمال الدین غیاث قمی_: به حرم مولایمان امیر مؤمنان وارد شدم . سپس ایستادم . میخی از ضریح مقدّس به قبایم گیر کرد و آن را پاره کرد. خطاب به امیر مؤمنان عرض کردم: من عوض این را جز از تو نمی خواهم! کنار من مردی از مخالفان مذهبم ایستاده بود . از روی استهزا گفت: به جای آن يك قبا و عبا خواهد داد! زیارتان تمام شد . به حلّه آمدم. کمال الدین بن قشم ناصری، برای کسی که می خواست به بغداد برود، قبا و عبایی آماده کرده بود. خادم وی بیرون آمد و از قول او گفت: کمال الدین قمی را صدا کنید. من رفتم. دست مرا گرفت و به گنجینه برد و قبا و عبایی بر من پوشاند. من بیرون آمدم و پیش ابن قشم رفتم که بر او سلام کنم و دستش را ببوسم . نگاهی بر من انداخت که ناخشنودی را از چهره اش شناختم. رو به خادم کرده، گفت: من فلانی را طلبیدم! خادم گفت: شما کمال الدین قمی را طلبیدید. جماعت حاضر از هم نشینان امیر هم شهادت دادند که وی دستور داده است همین کمال الدین قمی حاضر شود . گفتم: ای امیر! این خلعت را تو به من ندادی؛ بلکه امیر مؤمنان به من بخشید. از من خواست که ماجرا را بگویم. برایش حکایت کردم. به سجده افتاد و گفت: خداوند و پروردگار جهانیان را سپاس، که خلعت به دست من داده شد!

3 / 7 _ 2 كرامة له في رجلٍ فاقد البصر فرحة الغري عن الشيخ حسين بن عبد الكريم الغروي: كان قد وفد إلى المشهد الشريف الغروي _ على ساكنيه السلام _ رجلٌ أعمى من أهل تكريت، وكان قد عمي على كبرٍ، وكانت عيناه ناتيتين على خده وكان كثيراً ما يقعد عند المسألة ويخاطب الجناب الأقدس بخطابٍ حسنٍ، وكنت تارة أهتم بالإنكار عليه وتارة أراجعني الفكر في الصّح عنه، فمضى على ذلك مدةً، فإذا أنا في بعض الأيام قد فتحت الخزائنة إذ سمعت صجّة عظيمةً، فظننت أنه قد جاء للعالمين برٌّ من بغداد أو قد قتل في المشهد قتيلٌ، فخرجت التمس الخبر، فقبل لي: هاهنا أعمى قد ردّ بصره، فرجوت أن يكون ذلك الأعمى، فلما وصلت إلى الحضرة الشريفة وجدته ذلك الأعمى بعينه، وعينه كأحسن ما تكون، فشكرت الله تعالى على ذلك. وزاد والدي على هذه الرواية أنه كان يقول له من جملة كلامه كخطاب الأحياء: وكيف يليق أن أجيء وأمشي فيشتقي من لا يجب. (1)

7 / 3_2 کرامت او درباره يك نابينا

7 / 3_2 کرامت او درباره يك نابینا فرحة العریّ به نقل از شیخ حسین بن عبد الکریم غروی: مرد نابینایی از اهالی تکریت (1) وارد حرم شریف امام علی علیه السلام شد. وی در بزرگ سالی نابینا شده بود و چشمانش از حدقه بیرون آمده و به صورتش افتاده بود. بسیار به دعا و درخواست می نشست و ساحت مقدس حضرت را با تندی مورد خطاب قرار می داد. گاهی تصمیم می گرفتم که او را نهدی کنم، گاهی به فکر می آمد که رهایش کنم. مدتی بر این منوال گذشت. یکی از روزها که خزانه را می گشودم، صدای فریاد و شیون بسیاری شنیدم. پنداشتم که برای علویان از بغداد گندم آمده، یا کسی در حرم کشته شده است. بیرون آمدم تا ببینم چه خبر است. گفتند: اینجا کوری است که شفا یافته است. آرزو کردم کاش همان کور باشد. چون به آستان حضرت رسیدم، دیدم همان نابیناست و چشمانش کاملاً سالم است. خدا را بر این نعمت، شکر کردم. پدرم بر این روایت، این را افزوده که آن نابینا از جمله حرف هایی که می گفت _ و گویا با زنده ها حرف می زد _، این بود: چگونه سزاوار است که من بیایم و بروم و کسی که دوستدار تو نیست، شفا یابد؟! .

1- آخرین شهر منطقه جزیره شام به سمت عراق، در غرب دجله در بیابان موصل که بین این دو، شش روز فاصله است (تقویم البلدان: ص 288).

3 / 7_ 3 كرامه له في حق رجل نصراني ارشاد القلوب عن علي بن يحيى بن حسين الطحال المقدادي: أخبرني أبي، عن أبيه، عن جدّه، أنّه أتاه رجلٌ مليح الصّورة، نقي الثّوابِ دفعَ إليه دينارين وقال لي: أغلق عليّ باب القبّة وذرني وحدي أعبدُ الله، فأخذهُما منه وأغلق الباب، فنام فرأى أمير المؤمنين عليه السلام في منامه وهو يقول: أفعِدْ أخرجهُ عني؛ فإنّه نصرانيّ، فنَهَضَ عليّ بن طحالٍ وأخذَ حبلاً فوضَّعه في عنقِ الرّجلِ وقال له: أخرج، تخذعني بالدينارين وأنت نصرانيّ؟! فقال له: لستُ بنصرانيّ. قال: بلى إنَّ أمير المؤمنين عليه السلام أتاني في المنام وأخبرني أنّك نصرانيّ وقال: أخرجهُ عني، فقال: أمدد يدك، وأنا أشهدُ أن لا إله إلا الله، وأنَّ مُحَمَّدًا رسولُ الله، وأنَّ عليًّا أمير المؤمنين خليفَةُ الله، والله ما علم أحدٌ بخروجي من الشّام، ولا عرفني أحدٌ من العراق، ثمَّ حَسَنَ إسلامُهُ. (1)

1- إرشاد القلوب: ص 437، فرحة الغري: ص 146، بحار الأنوار: ج 42 ص 319 ح 26.

3 / 7 _ 3 کرامت او درباره يك مرد مسیحي

3 / 7 _ 3 کرامت او درباره يك مرد مسیحیيارشاد القلوب_ به نقل از علی بن یحیی بن حسین طحّال مقدادی_: پدرم از پدرش از جدّش مرا خبر داده است که: مردی نمکینُ چهره و پاکُ جامه پیش من آمد و دو دینار به من داد و گفت: در حرم را به روی من قفل کن و مرا در داخل، تنها بگذار تا عبادت خدا کنم. پدرم دو درهم را گرفت و در را بر او بست و خوابید. در خواب، امیر مؤمنان را دید که می فرماید: بلند شو و او را از حرم من بیرون کن. او مسیحی است. علی بن طحّال برخاست و ریسمانی برداشت و آن را بر گردن آن مرد افکند و به او گفت: برو بیرون، تو مسیحی هستی و با دو دینار مرا فریب می دهی؟ به او گفت: مسیحی نیستم. گفت: چرا هستی. امیر مؤمنان به خواب من آمد و به من خبر داد که تو مسیحی هستی و گفت که او را از پیش من بیرون کن. آن مرد گفت: دستت را بیاور. من شهادت می دهم که جز خدا معبودی نیست و این که محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و امیر مؤمنان، خلیفه خداست. به خدا سوگند، احدی نفهمید که من از شام بیرون آمدم و هیچ کس از مردم عراق هم مرا نشناخت. آن گاه مسلمانی او نیکو شد.

3 / 7 _ 4 ما حَصَلَ لِأَبِي الْبَقَاءِ قَيْمٍ مَشْهَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَرِحَةَ الْغُرَيِّ: فِي سَنَةِ إِحْدَى وَخَمْسِ مِئَةِ بَيْعِ الْخُبْزِ بِالْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ الْغُرَوِيِّ كُلِّ رَطْلٍ بِقِيرَاطٍ، بَقِيَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَمَضَى الْقَوْمُ مِنَ الصُّرِّ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى الْقُرَى، وَكَانَ مِنَ الْقَوْمِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو الْبَقَاءِ بْنُ سُؤْيَقَةَ، وَكَانَ لَهُ مِنَ الْعُمَرِ مِئَةٌ وَعِشْرُونَ سِنِينَ، فَلَمْ يَبْقَ مِنَ الْقَوْمِ سِوَاهُ، فَأَصْدَرَ بِهِ الْحَالُ، فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ وَبَنَاتُهُ: هَلَكْنَا! امْضِ كَمَا مَضَى الْقَوْمُ، فَلَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْتَحَ بِشَيْءٍ نَعِيشَ بِهِ، فَعَزَمَ عَلَى الْمَضِيِّ، فَدَخَلَ إِلَى الْقُبَّةِ الشَّرِيفَةِ صَدَمَاتُ اللَّهِ عَلَى صَاحِبِهَا وَزَارَ وَصَلَّى، وَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ الشَّرِيفِ وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِي فِي خِدْمَتِكَ مِئَةٌ سِتَّةٌ مَا فَارَقْتُكَ، مَا رَأَيْتُ الْخَلَّةَ وَلَا السُّكُونَ، وَقَدْ أَضْرَبِي وَبِأَطْفَالِي الْجَوْعُ، وَهَا أَنَا مُفَارِقُكَ وَيَعِزُّ عَلَيَّ فِرَاقُكَ، أَسْتُوْدِعُكَ اللَّهَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ. ثُمَّ خَرَجَ وَمَضَى مَعَ الْمُكَارِمَةِ حَتَّى يَعْبرَ إِلَى الْوَقْفِ وَسُورَاءَ، وَفِي صُحْبَتِهِ وَهَبَانُ السُّلَمِيُّ وَأَبُو كُرْدَيٍّْ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْمُكَارِمَةِ طَلَعُوا مِنَ الْمَشْهَدِ، وَأَقْبَلُوا إِلَى أَبِي هُبَيْشٍ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَذَا وَقْتُ كَثِيرٍ، فَتَزَلُّوا وَنَزَلَ أَبُو الْبَقَاءِ مَعَهُمْ، فَتَمَّ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ لَهُ: يَا أَبَا الْبَقَاءِ، فَارَقْتَنِي بَعْدَ طَوْلِ هَذِهِ الْمُدَّةِ؟! أَعَدَّ إِلَى حَيْثُ كُنْتَ، فَانْتَبَهَ بِأَكْبَارٍ فَقِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَصَّ عَلَيْهِمُ الْمَنَامَ وَرَجَعَ، فَحَيْثُ رَأَيْتَهُ بَنَاتُهُ صَدَرَ خَنَ فِي وَجْهِهِ، وَقَصَّ عَلَيْهِنَّ الْقِصَّةَ وَطَلَعَ، وَأَخَذَ مِفْتَاحَ الْقُبَّةِ مِنَ الْخَازِنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَهْرِبَارِ الْقَمِّيِّ، وَقَعَدَ عَلَى عَادَتِهِ، بَقِيَّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَفِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ أَقْبَلَ رَجُلٌ وَبَيْنَ كِتْفَيْهِ مِخْلَافَةٌ كَهَيْئَةِ الْمِشَاءِ إِلَى طَرِيقِ مَكَّةَ، فَحَلَّهَا وَأَخْرَجَ مِنْهَا ثِيَابًا لَبَسَهَا، وَدَخَلَ إِلَى الْقُبَّةِ الشَّرِيفَةِ وَزَارَ وَصَلَّى، وَدَفَعَ إِلَيَّ خَفِيفًا وَقَالَ: إِنَّ بَطْعَامَ تَتَغَدَّى، فَمَضَى الْقَيْمُ أَبُو الْبَقَاءِ وَأَتَى بِخُبْزٍ وَلَبَنٍ وَتَمْرٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا يُؤْكَلُ لِي هَذَا وَلَكِنْ امْضِ بِهِ إِلَى أَوْلَادِكَ يَأْكُلُونَهُ، وَخُذْ هَذَا الدِّينَارَ الْآخَرَ وَاشْتَرِ لَنَا بِهِ دَجَاجًا وَخُبْزًا، فَأَخَذْتُ لَهُ بِذَلِكَ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ صَلَاةِ الظُّهْرِ صَدَّى الظُّهْرَيْنِ وَأَتَى إِلَى دَارِهِ وَالرَّجُلُ مَعَهُ، فَأَحْضَرَ الطَّعَامَ وَأَكَلَا، وَغَسَلَ الرَّجُلُ يَدَيْهِ وَقَالَ لِي: إِنَّنِي بِأَوْزَانِ الذَّهَبِ، فَطَلَعَ الْقَيْمُ أَبُو الْبَقَاءِ إِلَى زَيْدِ بْنِ إِقْصَةَ - وَهُوَ صَائِعٌ عَلَى بَابِ دَارِ النَّبِيِّ بْنِ أَسَامَةَ الْعَلَوِيِّ النَّسَابَةِ - فَأَخَذَ مِنْهُ الصِّبْيَةَ وَفِيهَا أَوْزَانُ الذَّهَبِ وَأَوْزَانُ الْفِضَّةِ فَجَمَعَ الرَّجُلُ جَمِيعَ الْأَوْزَانِ فَوَصَّعَهَا فِي الْكِفَّةِ حَتَّى السَّعِيرَةَ وَالْأُرْزَةَ وَحَبَّةَ الشَّبَبِ، وَأَخْرَجَ كَيْسًا مَمْلُوءًا ذَهَبًا، وَتَرَكَ مِنْهُ بِحِذَاءِ الْأَوْزَانِ وَصَدَّبَهُ فِي حُجْرِ الْقَيْمِ وَنَهَضَ، وَشَدَّ مَا تَخَلَّفَ عَنْهُ وَبَدَّلَ لِبَاسَهُ، فَقَالَ لَهُ الْقَيْمُ: يَا سَيِّدِي مَا أَصْنَعُ بِهَذَا؟ قَالَ لَهُ: هُوَ لَكَ، قَالَ: مِمَّنْ؟ قَالَ: مِنَ الَّذِي قَالَ لَكَ: إِرْجِعْ إِلَى حَيْثُ كُنْتَ. قَالَ لِي: أَعْطِهِ حِذَاءَ الْأَوْزَانِ، وَلَوْ جِئْتُ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذِهِ الْأَوْزَانِ لَأَعْطَيْتُكَ، فَوَقَعَ الْقَيْمُ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، وَمَضَى الرَّجُلُ، فَزَوَّجَ الْقَيْمُ بَنَاتَهُ وَعَمَّرَ دَارَهُ وَحَسَّنَتْ حَالُهُ. (1)

7 / 3 _ 4 آنچه برای ابو البقا، متولّی آستانه امیر مؤمنان پیش آمد

7 / 3 _ 4 آنچه برای ابو البقا، متولّی آستانه امیر مؤمنان پیش آمد فرحة الغری: در سال 501 هجری در حرم شریف علوی در نجف، هر رطل، به يك قیراط فروخته می شد. (1) چهل روز گذشت. مردم از تنگ دستی و نیاز، رو به روستاها بردند. تنها یکی از افراد به نام ابو البقا بن سویقه (متولّی آستانه علی علیه السلام) که صد و ده سال عمر داشت، باقی مانده بود. حال او نیز سخت شد. همسر و دخترانش به او گفتند: ما از بین رفتیم. تو هم مثل بقیّه برو، شاید خداوند گشایشی دهد که با آن زندگی کنیم. ابو البقا، تصمیم بر رفتن گرفت. وارد حرم شریف امیر مؤمنان شد. زیارت کرد و نماز خواند و بالای سر حضرت نشست و گفت: ای امیر مؤمنان! صد سال خدمت گزارت بودم و از تو جدا نشدم. آرام و قرار نداشتم. گرسنگی به من و فرزندانم آسیب رسانده است. با آن که جدایی از تو برایم دشوار است؛ ولی از تو جدا می شوم و خدا حافظی می کنم و این جدایی میان من و توست. سپس بیرون رفت و همراه کرایه چی برای عبور تا «وقف» و «سوراء» رفت. همراه او وهبان سلمی و ابو کردی و گروهی از کرایه داران هم بودند که از نجف بیرون شده بودند و به طرف «ابو هبیش» رو کرده بودند. برخی به یکدیگر گفتند: وقت زیاد است، فرود آید. ابو البقا هم با آنان فرود آمد. خوابید و در خواب، امیر مؤمنان را دید که به او می فرماید: «ای ابو البقا! پس از این همه مدّت، از من جدا شدی؟! برگرد به همان جا که بودی». با حالت گریه از خواب بیدار شد. به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ خواب خود را برای آنان تعریف کرد و برگشت. چون دخترانش او را دیدند، به رویش فریاد و صیحه کشیدند و او قصّه خود را برای آنان گفت و بیرون آمد. کلید حرم را از کلید دار، ابو عبد الله بن شهریار قمی گرفت و طبق عادتش در حرم نشست. [ابو البقا می گوید:] سه روز گذشت. روز سوم، مردی آمد که بر پشت خود کیسه ای داشت، مثل آنان که پیاده در راه مگه می روند. آن را باز کرد و از داخل آن جامه هایی درآورد و آنها را پوشید، وارد حرم شریف شد، زیارت کرد و نماز خواند. پولی به من داد و گفت: غذایی بیاور که بخوریم. ابو البقا (متولّی آستانه) رفت و مقداری نان و شیر و خرما آورد. آن مرد گفت: این برای من خوردنی نیست. آن را پیش فرزندانم ببر تا بخورند. این يك دینار دیگر را بگیر و برایمان مرغ و نانی بخر. با آن دینار برایش نان و مرغ گرفتم. وقت نماز ظهر که شد، ابو البقا نماز ظهر و عصر را خواند و به خانه اش رفت و آن مرد هم همراهش بود. غذا حاضر کرد و خوردند. آن مرد، دستان خود را شست و به وی گفت: وزنه های طلا برای من بیاور. ابو البقا نزد زید بن واقصه رفت _ که صنعتگری کنار در خانه تقی بن أسامه علوی نسابه بود _ و سینی ای از او گرفت که وزنه های طلا و نقره در آن بود. آن مرد، همه وزنه ها را گرفت و در يك کفه گذاشت، حتّی شعیره (2) و ارزه (3) و دانه شبّه (4) را و کیسه ای پُر از طلا بیرون آورد و از آنها به اندازه وزن وزنه ها وزن کرد و همه را در دامن متولّی حرم ریخت و بلند شد و هرچه را مانده بود، بست و لباسش را عوض کرد. متولّی به او گفت: سرورم! اینها را چه کنم؟ گفت: برای توست. پرسید: از سوی چه کسی است؟ گفت: از سوی کسی که به تو گفت: برگرد به همان جایی که بودی! و همو به من گفت اینها را در مقابل وزنه ها بده و اگر وزنه هایی بیش از این می آوردی، در مقابل آنها به تو می دادم. متولّی بیهوش افتاد و آن مرد رفت. پس از آن، متولّی دخترانش را شوهر داد و خانه اش را آباد کرد و حالش نیکو شد.

1- رطل، معادل 453 گرم است و قیراط نیم دانق است، برابر با 241 دینار.

2- وزنه ای به اندازه يك دانه جو، شش خردل.

3- وزنه ای به سنگینی يك دانه برنج.

4- وزنه ای به اندازه يك بذر گل لاله عباسی.

راجع : بحار الأنوار : ج 42 ص 311 باب 129 «ما ظهر عند الضريح المقدّس من المعجزات والكرامات» .

بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علی

اشاره

بخش نهم : دیدگاه هایی درباره شخصیت امام علیفصل یکم : علی از زبان قرآنفصل دوم : علی از زبان پیامبرفصل سوم : علی از زبان علیفصل چهارم : علی از زبان اهل بیتفصل پنجم : علی از زبان همسران پیامبرفصل ششم : علی از زبان یاران پیامبرفصل هفتم : علی از زبان یارانشفصل هشتم : علی از زبان دشمنانشفصل نهم : علی از زبان بزرگان

الفصل الأول: عليّ عن لسان القرآنعليّ عليه السلام حافظ سرّ القرآن الكريم ، والمظهر الأسمى لفهم هذا الكتاب الإلهي . إنه قرين هذا النداء السماويّ ، ولسانه الناطق . وارتباطه به ارتباط وثيق لا ينفكّ ، ويظلّ هذا الارتباط قائما إلى يوم القيامة ، والميعاد على حوض الكوثر . وهذه الحقيقة العظيمة نطق بها رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث الثقلين العظيم ، وقال صلى الله عليه وآله في كلام آخر له أيضا : «عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ ؛ لا يفترقان حتّى يردا عليّ الحوض» . (1) يترجم لنا هذا الكلام الثمين أنّ عليّا عليه السلام عدل القرآن الكريم ، والمدافع الدؤوب عن معارفه ، وحليفه الكبير المبيّن لتعاليمه ، كما قال عليه السلام : «ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق ، ولكن أخبركم عنه» . (2) وقال : «والله ، ما نزلت آية إلا وقد علمت فيما نزلت ، وأين نزلت ، وعلى من نزلت» . (3) وهذه حقيقة أقرب بها الجميع ، واعترف بها الصحابة منذ الأيام الأولى . (4) من جهة أخرى يمكننا أن نفهم من هذا الكلام النبويّ الرفيع أنّ القرآن الكريم أفضل وثيقة دالة على عظمة عليّ عليه السلام وناطقته بجلالته وسمو شأنه : «والقرآن مع عليّ» . ولم يخف هذا على أحد منذ الأيام الأولى لنزول القرآن الكريم ، أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : «ما أنزل الله آية فيها «يأيها الذين آمنوا» إلا وعليّ رأسها وأميرها» . (5) وقال مفسر القرآن الكبير عبد الله بن عباس : «ليس من آية في القرآن فيها : «يأيها الذين آمنوا» إلا وعليّ رأسها وأميرها وشريفها . ولقد عاتب الله أصحاب محمد في القرآن ، وما ذكر عليّا إلا بخير» . (6) وقال أيضا : «ما نزل في أحد من كتاب الله تعالى ما نزل في عليّ» . (7) وقال حذيفة بن اليمان : «ما نزلت في القرآن «يأيها الذين آمنوا» إلا كان لعليّ ثبها ولبابها» . (8) وقال مجاهد : «نزلت في عليّ سبعون آية ، لم يشركه فيها أحد» . 9 وقال عبد الرحمن بن أبي ليلي : «لقد نزلت في عليّ ثمانون آية صدقوا في كتاب الله ، ما يشركه فيها أحد من هذه الأمة» . 10 وما سنذكره في السطور القادمة من هذه المجموعة ما هو غيظ من فيض . وقد آثرنا الإيجاز في عرض هذه الحقائق .

- 1- راجع : ج 2 ص 188 (عليّ مع القرآن) .
- 2- .. راجع : ج 10 ص 546 (علم القرآن) .
- 3- حلية الأولياء : ج 1 ص 64 ؛ تفسير العياشي : ج 1 ص 289 ح 6 عن عكرمة وح 7 عن ابن عباس وكلاهما نحوه من دون إسناد إليه صلى الله عليه وآله ، غاية المرام : ج 1 ص 441 .
- 4- فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 654 ح 1114 ، المعجم الكبير : ج 11 ص 211 ح 11687 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 363 ، تاريخ الخلفاء : ص 203 ، الصواعق المحرقة : ص 127 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 64 ح 70 وليس فيها «رأسها» .
- 5- تاريخ الخلفاء : ص 203 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 52 ح 49 ؛ كشف الغمّة : ج 1 ص 314 .
- 6- شواهد التنزيل : ج 1 ص 63 ح 67 .
- 7- شواهد التنزيل : ج 1 ص 52 ح 50 و ص 53 ح 51 .
- 8- شواهد التنزيل : ج 1 ص 55 ح 55 .

فصل یکم : علی از زبان قرآن

اشاره

فصل یکم : علی از زبان قرآنعلی علیه السلام ، رازدار بزرگ قرآن کریم و رمز آشنای والای این کتاب الهی، همبر و زبان گویای این پیک آسمانی است. پیوند علی علیه السلام و قرآن، پیوندی ژرف و ناگسستنی است که تا دامنه قیامت و کنار حوض کوثر، ادامه خواهد داشت. پیامبر خدا، از این حقیقت بزرگ در حدیث گرانسنگ ثقلین سخن گفته و نیز در حدیث دیگری فرموده است: علی با قرآن است و قرآن با علی. از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند. (1) این گفتار پربها گویای آن است که علی علیه السلام ، هم تراز قرآن و مدافع خستگی ناپذیر معارف آن، و هم پیمان بزرگ و شارح آموزه های والای آن است، چنان که خود فرموده است: این، قرآن است. آن را به سخن درآوردید، و هرگز سخن نمی گوید؛ ولی من شما را از آن می آگاهانم. (2) و فرموده : سوگند به خدا ، هیچ آیه ای نازل نشده، جز آن که تحقیقا می دانم درباره چه و در کجا و به چه کسی نازل شده است. (3) و این ، حقیقتی است که از همان روزگاران نخست ، همگان به آن اذعان داشتند و صحابیان و همراهان رسول خدا بر آن معترف بودند. 4 از سوی دیگر، از این سخن بلند رسول خدا می توان فهمید که قرآن، برترین سند راهنما بر عظمت علی ، گویای شأن و منزلت و ارجمندی های اوست که : قرآن با علی است. 5 این نکته از همان روزگاران نزول قرآن، بر هیچ کس پوشیده نبود که پیامبر خدا فرمود : خداوند، آیه ای نفرستاد که در آن «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، جز آن که علی در قلّه آن و امیر آن بود. مفسّر بزرگ قرآن، عبد الله بن عباس، نیز گفته است: در قرآن، آیه ای نیست که در آن، «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد، جز آن که علی، قلّه، امیر و شریف آن است. خداوند، یاران محمّد را در قرآن، مورد سرزنش قرار داده و از علی، جز به نیکی یاد نکرده است. و نیز گفته است : درباره هیچ کسی آن مقدار آیه قرآنی نازل نشده که درباره علی نازل شده است. حدیفة بن یمان نیز گفته است: در قرآن، آیه ای با خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید» نازل نشده، مگر آن که علی هسته و کانون آن است. مجاهد گفته است : درباره علی، هفتاد آیه نازل شده که هیچ کس در آنها با وی شریک نیست. عبد الرحمان بن ابی لیلی گفته است : درباره علی، هشتاد آیه روشن و شفاف از کتاب خدا نازل شده است و هیچ کس از این امت با او در این آیه ها سهیم نیست. آنچه در سطور این مجموعه در این باره گزارش می کنیم ، اندکی است از بسیار. البته ما در عرضه این حقایق، راه اختصار پیش گرفته ایم و از آوردن بسیاری از آیات که بر اساس منابع فریقین، شأن نزول آنها علی علیه السلام و یا اهل بیت علیهم السلام است ، تن زده ایم.

1- ر. ک : ج 2 ص 189 (علی با قرآن است) .

2- .. ر. ک : ج 10 ص 547 (دانش کتاب) .

3- ر. ک : ج 10 ص 547 (دانش کتاب) .

1 / 1 نَفْسُ النَّبِيِّ الْكَتَابُ «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ» . (1)

الحديث للإمام علي عليه السلام: إِنَّ النَّصَارَى ادَّعَوْا أَمْرًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ» ، فَكَانَتْ نَفْسِي نَفْسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ وَالنِّسَاءُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، وَالْأَبْنَاءُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ . (2)

الإمام الباقر عليه السلام_ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» _: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» : رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» : فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ . (3)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن الريان بن الصلت عن الإمام الرضا عليه السلام_ فِي مُحَاجَّتِهِ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَخُرَاسَانَ فِي مَجْلِسِ الْمَأْمُونِ لَمَّا قَالُوا لَهُ: هَلْ فَسَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْإِصْطِفَاءَ فِي الْكِتَابِ؟ _: فَسَّرَ الْإِصْطِفَاءَ فِي الظَّاهِرِ سِوَى الْبَاطِنِ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَوْضِعًا... وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ فَحِينَ مَيَّرَ اللَّهُ الظَّاهِرِينَ مِنْ خَلْقِهِ ، فَأَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْمُبَاهَلَةِ بِهِمْ فِي آيَةِ الْإِبْتِهَالِ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُحَمَّدُ «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ» . فَبَرَزَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، وَقَرَنَ أَنْفُسَهُمْ بِنَفْسِهِ ، فَهَلْ تَدْرُونَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»؟ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ: عَنَى بِهِ نَفْسَهُ . فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ غَلِطْتُمْ ، إِنَّمَا عَنَى بِهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْبَتُهُنَّ بَنُو وَلِيْعَةَ أَوْ لَا بَعَثَنَّا إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي» ؛ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَهَذِهِ خُصُوصِيَّةٌ لَا يَتَقَدَّمُ فِيهَا أَحَدٌ ، وَفَضْلٌ لَا يَلْحَقُهُمْ فِيهِ بَشَرٌ ، وَشَرَفٌ لَا يَسْبِقُهُمْ إِلَيْهِ خَلْقٌ ؛ إِذْ جَعَلَ نَفْسَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَنَفْسِهِ . (4)

1- آل عمران : 61 .

2- الخصال : ص 576 ح 1 عن مكحول .

3- تفسير فرات : ص 86 ح 61 عن الحسين بن سعيد وح 62 عن سعيد بن الحسن بن مالك وليس فيه «رسول الله صلى الله عليه وآله»

4- عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 1 ص 231 ح 1 ، الأُمالي للصدوق : ص 617 ح 843 .

1 / 1 جان پیامبر

1 / 1 جان پیامبر قرآن «پس هر که در این [باره]، پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده است، با تو محاجّه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را، و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم»

حدیث امام علی علیه السلام: مسیحیان، چیزی [درباره پیامبر] ادّعا کردند. خداوند عز و جل درباره آن [چنین] نازل کرد: «پس هر که در این [باره]، پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده است، با تو محاجّه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را، و ما خودمان و شما خودتان را فرا خوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». بنا بر این، «جان» من، جان پیامبر خدا بود و «زنان»، فاطمه و «پسران»، حسن و حسین بودند.

امام باقر علیه السلام درباره این سخن خدا که: «بیایید پسرانمان و پسرانتان را... فرا خوانیم»: مراد از «پسرانمان و پسرانتان» حسن و حسین علیهما السلام و مراد از «خودمان و خودتان» پیامبر خدا و علی علیه السلام و مراد از «زنانمان و زنانتان» فاطمه علیها السلام است.

عیون اخبار الرضا علیه السلام به نقل از ریّان بن صّلت، در جریان گفتگوی امام رضا علیه السلام با عالمان عراق و خراسان در مجلس مأمون، هنگامی که از وی پرسیدند: آیا خداوند عز و جلدر قرآن، «اصطفاء» را تفسیر کرده است؟: «[خداوند] اصطفاء را به غیر از باطن، در ظاهر قرآن نیز در دوازده جا تفسیر کرده است... سومین آن، جایی است که خداوند، آفریدگان پاک خود را مشخص کرده و به پیامبرش در آیه مباحله دستور داده است که به همراه آنان مباحله کند. خداوند فرموده است: ای محمد! «پس هر که در این [باره]، پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده است، با تو محاجّه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را، و ما خودمان و شما خودتان را فراخوانیم؛ سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». در پی این فرمان، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، حسن و حسین و فاطمه را که درودهای خداوند بر آنان باد، به رویارویی آورد و جان آنان را با خود همراه کرد. اکنون آیا مفهوم سخن خداوند را که می فرماید: «ما خودمان و شما خودتان» می دانید؟». عالمان گفتند: مراد پیامبر از آن، خود آن حضرت است. امام رضا علیه السلام فرمود: «اشتباه کردید؛ منظور رسول خدا از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است و دلیل آن، دیگر گفته ایشان است که فرمود: یا باید بنی ولیعه دست بکشند و یا آن که کسی را که همچون خود من است، به سویشان می فرستم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را... این، ویژگی ای است که در آن، هیچ کس بر آنان پیشی نگرفته است، و فضیلتی است که هیچ انسانی در آن، به آنان نخواهد رسید، و شرافتی است که هیچ آفریده ای در آن، بر آنان پیش قدم نشده است؛ زیرا جان علی علیه السلام را همچون جان خویش قرار داد».

طرائف المقال: قَالَ الْمَأْمُونُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى خِلَافَةِ جَدِّكَ [عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ]؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنْفُسَنَا»، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا «نِسَاءَنَا»! فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا «أَبْنَاؤَنَا»! فَسَكَتَ الْمَأْمُونُ (1). (2)

دلائل النبوة لأبي نعيم عن جابر- في تفسير آية المباهلة -: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيِّ، «وَأَبْنَاؤَنَا وَأَبْنَاؤَكُمْ»: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ»: فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ. (3)

1- قال العلامة الطباطبائي في بيان هذا الحديث: قوله عليه السلام: آية «أَنْفُسَنَا»، يريد أن الله جعل نفس علي عليه السلام كنفس نبيه صلى الله عليه وآله، وقوله: «لَوْلَا نِسَاءَنَا» معناه: أن كلمة «نِسَاءَنَا» في الآية دليل على أن المراد بالأنفس الرجال، فلا فضيلة فيه حينئذٍ، وقوله عليه السلام: «لَوْلَا أَبْنَاؤَنَا» معناه: أن وجود «أَبْنَاؤَنَا» فيها يدل على خلافه؛ فإن المراد بالأنفس لو كان هو الرجال لم يكن مورد لذكر الأبناء (الميزان في تفسير القرآن: ج 3 ص 230).

2- طرائف المقال: ج 2 ص 302.

3- دلائل النبوة لأبي نعيم: ص 354 ح 244، تفسير ابن كثير: ج 2 ص 45، شواهد التنزيل: ج 1 ص 163 ح 173، الدر المنثور: ج 2 ص 231.

طرائف المقال: مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: چه دلیلی بر خلافت جدّت [علی بن ابی طالب علیه السلام] وجود دارد؟ فرمود: «[قول خداوند]: «و ما خودمان»». مأمون گفت: [آری] اگر «زنانمان» نباشد. امام رضا علیه السلام فرمود: «[بلی] اگر «پسرانمان» نباشد». در این جا مأمون، ساکت شد (1).

دلائل النبوة، ابو نعیم به نقل از جابر در تفسیر آیه مباهله: مراد از «ما خودمان و شما خودتان»، پیامبر خدا و علی علیه السلام و «پسرانمان و پسرانمان»، حسن و حسین علیهما السلام و «زنانمان و زنانمان» فاطمه علیها السلام است که خداوند از همه آنان خشنود باشد.

1- علاء مه طباطبایی در شرح این حدیث نوشته است: سخن آن حضرت که فرموده است: «آیه «ما خودمان»» منظور آن بود که خداوند، جان علی را چون جان پیامبرش قرار داده است و مأمون که گفته: اگر لفظ «نساننا» نباشد، منظور آن بود که کلمه «نساننا» در آیه، دلیل بر آن است که منظور از «أنفس»، مردان است. بنا بر این، فضیلتی در کار نیست. سخن آن حضرت علیه السلام که فرمود: «اگر «پسرانمان» نباشد»، به این معناست که وجود لفظ «أبنائنا» در آیه، برخلاف نظر مأمون دلالت می کند؛ چون اگر منظور از «أنفسنا» تنها مردان باشند، ذکر «أبنائنا» بی مورد می شود (المیزان فی تفسیر القرآن: ج 3 ص 230).

تفسير الطبري عن زيد بن علي عليه السلام في قوله تعالى: «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» الآية: كان النبي صلى الله عليه وآله وعليّ وفاطمة والحسن والحسين. (1)

الكشاف في ذكر المباهاة: أتى رسول الله صلى الله عليه وآله وقد غدا مُحْتَضِيْنَا الْحُسَيْنَ، آخِذَا بِيَدِ الْحَسَنِ، وفاطمة تمشي خلفه، وعليّ خلفها، وهو يقول: إِذَا آتَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا. فَقَالَ أَسْقُفُ نَجْرَانَ: يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى! إِنِّي لَأَرَى وُجُوهَا لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لِأَزَالَهُ بِهَا، فَلَا تُبَاهِلُوا فَتَهْلِكُوا، وَلَا يَبْقَى عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٍّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (2)

المحاسن والمساوي عن رجل من بني هاشم: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ مُحَمَّدِ بْنِ عَائِشَةَ بِالْبَصْرَةِ، إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ وَسَطِ الْحَلَقَةِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، مَنْ أَفْضَلُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَسَعْدٌ، وَسَعِيدٌ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. فَقَالَ لَهُ: فَأَيْنَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: يَا هَذَا! تَسْتَفْتِي عَنْ أَصْحَابِهِ أَمْ عَنْ نَفْسِهِ؟ قَالَ: بَلْ عَنْ أَصْحَابِهِ. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»، فَكَيْفَ يَكُونُ أَصْحَابُهُ مِثْلَ نَفْسِهِ؟! (3)

1- تفسير الطبري: ج 3 الجزء 3 ص 300.

2- الكشاف: ج 1 ص 193، تفسير الفخر الرازي: ج 8 ص 88، تذكرة الخواص: ص 14 وفيه «إلا مسلم» بدل «نصراني»، الصواعق المحرقة: ص 145 و ص 155 وفيهما إلى «خلفها».

3- المحاسن والمساوي: ص 42.

تفسیر الطبری_ به نقل از زید بن علی ، در تفسیر سخن خداوند که می فرماید : «بیایید پسرانمان و پسرانتان را و... را فراخوانیم» _ : مراد، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند.

الکشاف_ در ی_ادکرد م_باه_له_ : پ_یامبر صلی الله علیه و آله ، صبحگاهان، در حالی که حسین علیه السلام در آغوشش بود و دست حسن علیه السلام را در دست گرفته بود و فاطمه علیها السلام پشت سر وی و علی علیه السلام پشت سر فاطمه علیها السلام حرکت می کردند ، آمد و می فرمود : «هرگاه من دعا کردم ، شما آمین بگویید». اُسقف نَجْران گفت : ای مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر خداوند بخواهد کوهی را از جایش بکند، به خاطر این چهره ها خواهد کند. با آنان مباحله نکنید که نابود خواهید شد و تا روز قیامت بر روی کره زمین، مسیحی ای باقی نخواهد ماند.

المحاسن والمساوی_ به نقل از مردی از بنی هاشم_ : پدرم به من گزارش کرد که در بصره، در مجلس محمد بن عایشه بودم که مردی از میان جمعیت ، برخاست و گفت : ای ابو عبد الرحمان! برترین یاران پیامبر خدا، کیست؟ وی پاسخ داد : ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبد الرحمان بن عوف و ابو عبیده بن جراح. مرد به او گفت : پس علی بن ابی طالب علیه السلام چه؟ ابوعبد الرحمان گفت : ای مرد! از من درباره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسی و یا خود او؟! گفت : بلکه از یاران او. ابو عبد الرحمان گفت : خداوند متعال می فرماید : «بیایید پسرانمان و پسرانتان را، و زنانمان و زنانتان را و ما خودمان و شما خودتان را فراخوانیم...» چگونه یاران آن حضرت، همچون خود وی خواهند بود؟

راجع : ج 8 ص 66 (نفسى) . شواهد التنزيل : ج 1 ص 155 _ 167 .

1 / 2 شاهد مِنْهَا لِكِتَابِ «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» . (1)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله : «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» : أنا ، «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» : عَلِيٌّ . (2)

الإمام علي عليه السلام : رَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ ، وَأَنَا الشَّاهِدُ مِنْهُ . (3)

عنه عليه السلام : الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ... أَنَا . (4)

تفسير الطبري عن عبد الله بن يحيى : قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا وَقَدْ نَزَلَتْ فِيهِ الْآيَةُ وَالْآيَاتَانِ . فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : فَأَنْتَ فَأَيُّ شَيْءٍ نَزَلَ فِيكَ ؟ فَقَالَ عَلِيُّ : أَمَا تَقْرَأُ الْآيَةَ الَّتِي نَزَلَتْ فِي هُودٍ : «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ؟ (5)

1- هود : 17 .

2- الدر المنثور : ج 4 ص 410 ، كنز العمال : ج 2 ص 439 ح 4440 كلاهما نقلاً عن ابن مردويه عن الإمام علي عليه السلام .

3- تاريخ دمشق (ترجمه الإمام علي عليه السلام) ، تحقيق محمد باقر المحمودي : ج 3 ص 421 ح 921 عن الحارث وفي تاريخ دمشق : ج 42 ص 360 ح 8952 تصحيف للرواية ظاهر ، الدر المنثور : ج 4 ص 410 ، كنز العمال : ج 2 ص 439 ح 4441 نقلاً عن ابن أبي حاتم وابن مردويه وأبي نعيم في المعرفة وفيهما «وأنا شاهد منه» ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 362 ح 376 عن الحارث وص 363 ح 377 عن أبي الطفيل ، النور المشتعل : ص 107 ح 26 ؛ الأمالي للمفيد : ص 145 ح 5 وفيه «أنا الشاهد له ومنه» وكلاهما عن عبّاد بن عبد الله .

4- مختصر بصائر الدرجات : ص 40 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 563 ح 12 كلاهما عن أبي الطفيل وص 903 ح 60 ، الاحتجاج : ج 1 ص 368 ح 65 كلاهما عن سليم بن قيس .

5- تفسير الطبري : ج 7 الجزء 12 ص 15 ، تفسير القرطبي : ج 9 ص 16 ، الدر المنثور : ج 4 ص 409 ، كنز العمال : ج 2 ص 439 ح 4441 كلاهما نقلاً عن ابن أبي حاتم وابن مردويه وأبي نعيم في المعرفة ، النور المشتعل : ص 106 ح 26 عن عبّاد بن عبد الله الأسدي نحوه ؛ تفسير العياشي : ج 2 ص 142 ح 13 عن عبد الله بن يحيى ، تفسير فرات : ص 191 ح 245 عن عبد الله بن نجيب وص 190 ح 244 ، خصائص الوحي المبين : ص 119 ح 83 ، كشف الغمّة : ج 1 ص 315 والثلاثة الأخيرة عن عبّاد بن عبد الله الأسدي نحوه .

1 / 2 شاهدی از پیامبر

ر.ك: ج 8 ص 67 (جان من).

1 / 2 شاهدی از پیامبر قرآن «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست ... [دروغ می بافد]؟»

حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله: مراد از «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است»، منم و مراد از «و شاهدی از او» علی است.

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا، از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و من، شاهدی از او هستم.

امام علی علیه السلام: آن که خدا فرمود: «و شاهدی از او، در پی اوست»، منم.

تفسیر الطبری_ به نقل از عبد الله بن یحیی_: علی علیه السلام فرمود: «هیچ مردی از قریش نیست، جز این که درباره او یک یا دو آیه نازل شده است». کسی به وی گفت: درباره تو کدام آیه نازل شده است؟ علی علیه السلام فرمود: «آیا آیه ای را که در سوره هود نازل شده، نخوانده ای که «و شاهدی از او در پی او است»؟».

المناقب لابن المغازلي عن عبّاد بن عبد الله: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا نَزَلَتْ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ مَتَى نَزَلَتْ ، وَفِيمَ أُنزِلَتْ . وَمَا مِنْ فُرَيْشٍ رَجُلٌ إِلَّا قَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَسُوْفُهُ إِلَى جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ . فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَمَا نَزَلَتْ فِيكَ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْلَا أَنَّكَ سَأَلْتَنِي عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَأِ مَا حَدَّثْتُكَ ، أَمَا تَقْرَأُ : «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» ؟ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ ، وَأَنَا الشَّاهِدُ مِنْهُ ، أَتْلُوهُ وَأَتَّبِعُهُ . وَاللَّهِ لَأَنْ تَعْلَمُوا (1) مَا خَصَّنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ ذَهَبٍ حَمْرَاءَ ، أَوْ فِضَّةٍ بَيْضَاءَ . (2)

تذكرة الخواصّ عن زاذان: سَمِعْتُهُ [عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَقُولُ : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَوْ تُبَيِّتَ لِي وَسَادَةٌ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ ، وَأَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ . وَالَّذِي نَفَسِي بِيَدِهِ ، مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ فُرَيْشٍ جَرَّتْ عَلَيْهِ الْمَوَاسِي (3) إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُ لَهُ آيَةً تَسُوْفُهُ إِلَى الْجَنَّةِ أَوْ تَقُوْدُهُ إِلَى النَّارِ . فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَمَا آيَتُكَ الَّتِي أُنزِلَتْ فِيكَ ؟ فَقَالَ : «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» ، فَرَسُولُ اللَّهِ عَلَى بَيْتَةٍ ، وَأَنَا شَاهِدٌ مِنْهُ . (4)

-
- 1- .في المصدر: «تعلمون»، والصحيح ما أثبتناه .
 - 2- .المناقب لابن المغازلي: ص 270 ح 318 .
 - 3- .المواسي: جمع موسى الحديد؛ وهو ما يُحلق به (لسان العرب: ج 15 ص 391 «وسي»).
 - 4- .تذكرة الخواصّ: ص 16؛ تفسير الحبري: ص 277 ح 36، تفسير فوات: ص 188 ح 239، بصائر الدرجات: ص 132 ح 2 عن الأصبغ بن نباتة وكلّها نحوه وراجع الأمالي للطوسي: ص 371 ح 800 وتفسير فوات: ص 187 ح 238 .

المناقب، ابن مغزلی۔ به نقل از عبّاد بن عبد اللّٰه: شنیدم علی علیه السلام می فرمود: «هیچ آیه ای در کتاب خداوند عز و جل نازل نشده، جز آن که می دانم کی و درباره چه کسی نازل شده است و هیچ مردی از قریش نیست، جز آن که درباره او آیه ای از کتاب خدا نازل شده است که او را به بهشت یا دوزخ می کشاند». کسی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! درباره تو چه آیه ای نازل شده است؟ فرمود: «اگر در میان جمع از من پرسیده بودی، به تو پاسخ نمی دادم. مگر آیه: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او در پی اوست...» را نخوانده ای؟ پیامبر خدا بر حجّتی روشن از جانب پروردگارش است و من شاهدی از اویم، از پی او و تابع اویم. سوگند به خدا، ویژگی هایی را که خداوند عز و جل به ما اهل بیت اختصاص داده، بدانید برای من دوست داشتنی تر از تمامی زرهای سرخ و نقره های سفید روی زمین است.

تذکره الخواص۔ به نقل از زادن: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «سوگند به آن که دانه را شکافت و زندگان را آفرید، اگر برایم مسندی نهاده شود، در میان اهل تورات با تورات و در میان انجیلیان با انجیل و در میان زبوریان با زبور و در میان اهل قرآن با قرآنشان داوری می کنم. سوگند به آن که جانم در دست اوست، هیچ فردی از قریش که تیغ سلمانی بر سرش خورده نیست، (1) مگر این که آیه ای که او را به سوی بهشت می راند یا به دوزخ می کشاند، می شناسم». مردی گفت: ای امیر مؤمنان! آیه ای که درباره تو نازل شده، کدام است؟ فرمود: «آیه» «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او در پی اوست...». پیامبر خدا، بر حجّت روشن اوست و من شاهدی از او هستم.

1- اصطلاح «هر آن که تیغ سلمانی بر سرش خورده است»، در واقع يك ضرب المثل است و یکی از دو احتمال در منشأ پیدایش آن به نظر می رسد: یا از مراسم عبادی تقصیر و حلق در ایام حج برگرفته شده است و یا از مراسم «عقیقه» برای فرزندان که در بین عرب سابقه دیرینه ای داشته است. البته احتمال دوم، قوی تر است. در هر صورت، مراد از آن در این جا، عموم قریش است.

الإمام الحسن عليه السلام: قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» فَرَسُولُ اللَّهِ الَّذِي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ ، وَأَبِي الَّذِي يَتْلُوهُ وَهُوَ شَاهِدٌ مِّنْهُ . (1)

تفسير فرات عن زيد بن سلام الجعفي: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: أَصَلَحَكَ اللَّهُ ، حَدَّثَنِي خَيْثَمَةُ عَنْكَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» فَحَدَّثَنِي أَنَّكَ حَدَّثْتَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ ، وَعَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتْلُوهُ مِّن بَعْدِهِ ، وَهُوَ الشَّاهِدُ ، وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقَ وَاللَّهِ خَيْثَمَةُ ، لَهَكَذَا حَدَّثْتَهُ . (2)

-
- 1- .الأُمالي للطوسي : ص 562 ح 1174 عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ؛ ينايبع المودّة : ج 3 ص 366 ح 3 عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام .
2- .تفسير فرات : ص 191 ح 246 .

امام حسن علیه السلام: خداوند در کتابش که بر پیامبر مرسلش فرو فرستاده، گفته است: «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهی از او در پی اوست...». پیامبر خدا همان حجّت روشن از جانب پروردگارش است و پدرم، کسی است که در پی او و شاهی از اوست.

تفسیر فرات_ به نقل از زید بن سلام جُعیفی_: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: خدا خیرت دهد! خیثمه از تو درباره سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهی از او، در پی اوست...»، [مطلبی را] نقل کرد. او به من گفت که شما گفته اید: «پیامبر خدا، بر حجّتی روشن از جانب پروردگارش بود و علی علیه السلام پس از وی، پیرو او و همو، «شاهد» است. آیا این آیه، درباره وی نازل شده است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا، خیثمه درست گفته است و من همین گونه به وی گفته ام».

الإمام الباقر عليه السلام_ في قوله تعالى: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»_: الَّذِي عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَالَّذِي تَلَا مِنْ بَعْدِهِ الشَّاهِدُ مِنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ أَوْصِيَاؤُهُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ . (1)

الإمام الصادق عليه السلام_ في قوله تعالى: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»_: الَّذِي هُوَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ هَاهُنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَالشَّاهِدُ الَّذِي يَتْلُوهُ مِنْهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، يَتْلُوهُ إِمَامًا مِنْ بَعْدِهِ ، وَحُجَّةً عَلَىٰ مَنْ خَلَفَهُ مِنْ أُمَّتِهِ . (2)

الكافي عن أحمد بن عمر الحلال: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّاهِدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَّبِّهِ . (3)

شواهد التنزيل: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ» قَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . (4)

تفسير الفخر الرازي_ في تفسير قوله تعالى: «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»_: ... نَالِثُهَا: أَنَّ الْمُرَادَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَالْمَعْنَى: أَنَّهُ يَتْلُو تِلْكَ الْبَيْتَةَ ، وَقَوْلُهُ: «مِنْهُ» أَي هَذَا الشَّاهِدُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْضُ مِنْهُ ، وَالْمُرَادُ مِنْهُ تَشْرِيفُ هَذَا الشَّاهِدِ بِأَنَّهُ بَعْضٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (5)

راجع: شواهد التنزيل: ج 1 ص 359 _ 369.

1- تفسير العياشي: ج 2 ص 142 ح 12 عن بريد بن معاوية العجلي، بحار الأنوار: ج 35 ص 388 ح 6.

2- دعائم الإسلام: ج 1 ص 19.

3- الكافي: ج 1 ص 190 ح 3.

4- شواهد التنزيل: ج 1 ص 365 ح 381 وح 382 وفيه «علي خاصة» بدل «هو علي...» وراجع تذكرة الخواص: ص 16 والمناقب للخوارزمي: ص 278 ح 267 والعمدة: ص 208 ح 320.

5- تفسير الفخر الرازي: ج 17 ص 209.

امام باقر علیه السلام در تفسیر سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او در پی اوست...» :-
آن که بر حجّتی روشن از پروردگارش است، رسول خداست، و آن که بعد از وی در پی او و شاهدی از اوست، امیر مؤمنان است، سپس اوصیای وی، یکی پس از دیگری.

امام صادق علیه السلام در تفسیر سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست» :-
در این جا، مراد از آن که بر حجّتی روشن از پروردگارش است، پیامبر خداست و شاهدی از او که در پی اوست، علی علیه السلام است که پس از او به عنوان امام می آید و حجّتی بر امت پس از وی خواهد بود.

الکافی به نقل از احمد بن عمر حلال :- از ابو الحسن علیه السلام (امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام) درباره سخن خدای عز و جل :
«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست»، پرسیدم. فرمود : «امیر مؤمنان - که دروهای خدا بر او باد - شاهد بر پیامبر خداست و پیامبر خدا، بر حجّت روشن از جانب پروردگارش است».

شواهد التنزیل به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خدا «آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از او، در پی اوست» :- [ابن عبّاس] گفت : مراد، پیامبر صلی الله علیه و آله است و مقصود از «شاهدی از او، در پی اوست»، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

تفسیر الفخر الرازی در تفسیر سخن خدا «و شاهدی از او، در پی اوست» :- قول سوم این که مراد، علی بن ابی طالب علیه السلام است و معنای آن این است که او در پی آن حجّت روشن است و این که خداوند فرموده است : «از او»، یعنی این شاهد از محمّد و جزئی از اوست، و مقصود از این [تعبیر]، گرامیداشت این گواه است با این که وی، جزئی از محمّد صلی الله علیه و آله است.

1 / 13 الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ الْكِتَابِ « وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » . (1)

الحديث الأمامي للصدوق عن أبي سعيد الخدري: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ... : « وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . (2)

الإمام علي عليه السلام في الآية الكريمة: إِيَّايَ عَنَى بِمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام في الآية الكريمة: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (4)

عنه عليه السلام في الآية الكريمة: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ . (5)

عنه عليه السلام في الآية الكريمة: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ إِنَّهُ عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (6)

1- الرعد : 43 .

2- الأمامي للصدوق : ص 659 ح 892 ، روضة الواعظين : ص 125 ؛ شواهد التنزيل : ج 1 ص 400 ح 422 .

3- الاحتجاج : ج 1 ص 368 ح 65 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 903 ح 60 كلاهما عن سليم بن قيس وص 563 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 40 كلاهما عن أبي الطفيل نحوه .

4- بصائر الدرجات : ص 213 ح 4 عن جابر وص 215 ح 13 عن محمد بن الفضيل عن أبي الحسن عليه السلام وص 214 ح 6 عن نجم وفيه « صاحب علم الكتاب علي عليه السلام » وص 216 ح 19 عن أبي حمزة الثمالي ، شرح الأخبار : ج 2 ص 311 ح 637 عن الإمام الصادق عليه السلام وفيهما « الذي عنده علم الكتاب هو علي بن أبي طالب عليه السلام » وراجع نهج الحق : ص 188 ح 27 وص 206 ح 74 .

5- روضة الواعظين : ص 118 .

6- تفسير العياشي : ج 2 ص 221 ح 79 ، بصائر الدرجات : ص 216 ح 18 كلاهما عن الفضيل بن يسار وح 17 عن عبد الله بن عجلان .

1 / 3 آن که دانش کتاب، نزد اوست

1 / 3 آن که دانش کتاب، نزد اوستقرآن «و کسانی که کافر شدند، می گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» .

حدیثاً لمالی، صدوق به نقل از ابوس-عیدخ-دری: از پیامبر خدا درباره سخن خداوند عز و جل: «و کسی که نزد او دانش کتاب است»، پرسیدم. فرمود: «آن شخص، برادرم علی بن ابی طالب است».

امام علی علیه السلام درباره همین آیه شریف: منظور از «کسی که نزد او دانش کتاب است»، منم.

امام باقر علیه السلام درباره همین آیه شریف: او علی بن ابی طالب علیه السلام است.

امام باقر علیه السلام درباره همین آیه شریف: دانش اول و آخر کتاب، نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

امام باقر علیه السلام در باره همان آیه شریف: آیه، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. او پس از پیامبر که درودهای خدا بر او و دودمانش باد، دانای این امت است.

تفسير القرطبي عن عبد الله بن عطاء: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: زَعَمُوا أَنَّ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ! فَقَالَ: إِنَّمَا ذَلِكَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

الكافي عن بريد بن معاوية: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّانَا عَنِي، وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلُنَا وَأَفْضَلُنَا وَخَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (2)

الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» (3)، وَلَمْ يَقُلْ: كُلُّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ! وَقَالَ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَلَأُبَيِّنَنَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (4)، وَلَمْ يَقُلْ: كُلُّ شَيْءٍ! وَقَالَ لِصَاحِبِكُمْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابَسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (5)، وَقَالَ: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (6)، وَعِلْمُ هَذَا الْكِتَابِ عِنْدَهُ. (7)

1- تفسير القرطبي: ج 9 ص 336. وفي الدر المنثور (ج 4 ص 699): أخرج ابن المنذر عن الشعبي: ما نزل في عبد الله بن سلام شيء من القرآن. وفي تفسير الطبري (ج 8 الجزء 13 ص 178): أبو بشر: قلت لسعيد بن جبير ومن عنده علم الكتاب، أهو عبد الله بن سلام؟ قال: هذه السورة مكيّة فكيف يكون عبد الله بن سلام.

2- الكافي: ج 1 ص 229 ح 6، تفسير العياشي: ج 2 ص 220 ح 76 و ص 221 ح 78 عن عبد الله بن عجلان نحوه، بشارة المصطفى: ص 194 عن الفضل بن يحيى وفيه «أفضانا» بدل «أفضلنا»، مختصر بصائر الدرجات: ص 109 وفيه «أخبرنا» بدل «خيرنا»، الخرائج والجرائح: ج 2 ص 799 ح 8 كلاهما عن عبد الله بن الوليد السمان، بصائر الدرجات: ص 215 ح 12 و ص 216 ح 20 و ص 214 ح 7 عن عبد الرحمن بن كثير، المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 400 عن يزيد بن معاوية وكلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام.

3- الأعراف: 145.

4- الزخرف: 63.

5- الأنعام: 59.

6- يس: 12.

7- الاحتجاج: ج 2 ص 302 ح 254، بصائر الدرجات: ص 229 ح 6 وفيه إلى «علم الكتاب» وكلاهما عن عبد الله بن الوليد.

تفسیر القرطبی_ به نقل از عبد الله بن عطا_ : به ابو جعفر پسر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام (امام باقر علیه السلام) گفتم : می پندارند کسی که «نزد او دانش کتاب است» ، عبد الله بن سلام است. فرمود : «او فقط علی بن ابی طالب علیه السلام است».

1

الکافی_ به نقل از برید بن معاویه_ : از امام باقر علیه السلام [درباره] «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» ، پرسیدم. فرمود: «مقصود، ماییم و علی علیه السلام اولین و بالاترین و بهترین ما پس از پیامبر خداست».

امام صادق علیه السلام : خداوند_ تبارک و تعالی_ در قرآن درباره موسی علیه السلام فرموده است : «در الواح [تورات] بر او در هر موردی پندی نگاشتیم» و نگفت همه پندها را؛ و از زبان عیسی علیه السلام فرموده است : «تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می کردید، برایتان توضیح دهم» و نگفت : همه چیز را؛ ولی درباره سرور شما امیر مؤمنان فرموده است : «بگو : کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» . خداوند عز و جل فرموده است : «هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتاب روشنی [ثبت] است» و فرموده است : «هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمردیم» و دانش این کتاب، نزد او (امیر مؤمنان) است.

بصائر الدرجات عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام: كُنْتُ عِنْدَهُ فَذَكَرُوا سَلِيمَانَ وَمَا أُعْطِيَ مِنَ الْعِلْمِ وَمَا أُوتِيَ مِنَ الْمُلْكِ ، فَقَالَ لِي : وَمَا أُعْطِيَ سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُودَ ؟ ! إِنَّمَا كَانَ عِنْدَهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ ، وَصَاحِبِكُمْ الَّذِي قَالَ اللَّهُ : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» وَكَانَ وَاللَّهِ عِنْدَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمُ الْكِتَابِ . فَقُلْتُ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ . (1)

تفسير القمي في قوله تعالى : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» : حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَسُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ ، أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ ! (2)

الإمام الرضا عليه السلام في قوله تعالى : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» : عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (3)

1- بصائر الدرجات : ص 212 ح 1 ، بحار الأنوار : ج 26 ص 170 ح 36 .

2- تفسير القمي : ج 1 ص 367 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 429 ح 2 .

3- بصائر الدرجات : ص 214 ح 9 عن أحمد بن عمر .

بصائر الدرجات_ به نقل از عبد الله بن بكير ، از امام صادق عليه السلام_: نزد آن حضرت بودم . از سلیمان و از دانشی که به او بخشیده شده بود و سلطنتی که به او داده شده بود، یاد کردند. آن حضرت به من فرمود: «به سلیمان بن داوود چه چیزی داده شده بود؟ نزد وی، تنها يك حرف از اسم اعظم بود و مولای شما کسی است که خداوند [درباره اش] فرموده: «بگو: کافی است خدا و آن کسی که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد» سوگند به خدا که تمامی علم کتاب، نزد علی عليه السلام بود». گفتم: سوگند به خدا راست گفتی، فدایت شوم!

تفسیر القمی_ درباره آیه «بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد»_: پدرم برایم از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از امام صادق عليه السلام نقل کرد که فرمود: «آن شخصی که علم کتاب نزد اوست، علی بن ابی طالب عليه السلام است». همچنین پرسیده شد: آیا آن که نزدش دانشی از کتاب است، دانایتر است یا آن که نزد او دانش کتاب است؟ فرمود: «دانش آن که نزد او دانشی از کتاب است، در برابر آن که نزدش دانش کتاب است، جز به مقداری که مگس با بال خود از آب دریا برمی دارد، نیست».

امام رضا عليه السلام_ درباره سخن خدا «بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد»_: [مراد ، [علی عليه السلام است.

المناقب لابن شهر آشوب: مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَأَبُو حَمْرَةَ الثَّمَالِيُّ وَجَابِرُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلِيُّ بْنُ فَضَالٍ وَالْفُضَيْلُ بْنُ يَسَارٍ وَأَبُو بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ رُوِيَ عَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، وَعَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، وَعَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، وَعَنْ إِسْمَاعِيلَ السُّدِّيِّ : أَنَّهُمْ قَالُوا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» : هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (1)

راجع : ج 10 ص 546 (علم الكتاب) ، و ص 550 (علم القرآن) .

1 / 4المؤمنُ الكتابُ «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» . (2)

الحديث تفسير الطبري عن عطاء بن يسار في الآية الكريمة : نَزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ ؛ كَانَ بَيْنَ الْوَلِيدِ وَبَيْنَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامٌ ، فَقَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ : أَنَا أَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا ، وَأَحَدٌ مِنْكَ سِدَانًا ، وَأَزْدٌ مِنْكَ لِلْكِتَابَةِ ! فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أُسْكُتُ ؛ فَإِنَّكَ فَاسِقٌ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمَا : «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» إلى قوله : «بِهِ تُكذَّبُونَ» (3) . (4)

1- المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 29 ، بصائر الدرجات : ص 215 ح 14 .

2- المطففين : 14 و 15 .

3- السجدة : 20 .

4- تفسير الطبري : ج 11 الجزء 21 ص 107 ، فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 611 ح 1043 ، أنساب الأشراف : ج 2 ص 380 ، تاريخ بغداد : ج 13 ص 321 الرقم 7291 ، الأغاني : ج 5 ص 153 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 235 ؛ المناقب للكوفي : ج 1 ص 138 ح 77 و ص 192 ح 116 ، تفسير فرات : ص 328 ح 447 ، تأويل الآيات الظاهرة : ج 2 ص 442 ح 3 كلها عن ابن عباس نحوه وراجع كفاية الطالب : ص 140 والجمل : ص 217 .

المناقب، ابن شهر آشوب: محمد بن مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام، و علی بن فضال و فضیل بن یسار و ابو بصیر از امام صادق علیه السلام، و احمد بن محمد حلبی و محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند و همچنین از موسی بن جعفر علیهما السلام و از زید بن علی و از محمد بن حنفیه و از سلمان فارسی و از ابو سعید خدری و اسماعیل سدی روایت شده است که آنان درباره سخن خدا که می فرماید: «بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد»، فرموده اند: «او، علی بن ابی طالب علیه السلام است».

ر. ک: ج 10 ص 547 (دانش کتاب)، و ص 551 (قرآن شناسی).

1 / 4 مؤمنقرآن «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند».

حدیثتفسیر الطبری_ به نقل از عطاء بن یسار، درباره همین آیه شریف_: در مدینه و درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده است. بین ولید و علی علیه السلام سخنی به میان آمد. ولید بن عقبه گفت: من از تو سخنورتر، و در نیزه زنی تیزتر و در هنگام هجوم دشمن، بازدارنده ترم. علی علیه السلام فرمود: «ساکت باش که تو فاسقی». در پی آن، خداوند، درباره آن دو چنین نازل کرد: «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند... دروغش می پنداشتید».

الإمام الباقر عليه السلام: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ تَشَاجَرَا، فَقَالَ الْفَاسِقُ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ: أَنَا وَاللَّهِ أَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا، وَأَحَدٌ مِنْكَ سِنَانًا، وَأَمْثَلُ مِنْكَ جُثْوًا (1) فِي الْكُتَيْبَةِ! قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُسْكُتُ؛ فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَأَيَسَّرَ تَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» فَهُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (2)

الفتوح_ في كلامٍ جرى بينَ الوليدِ وعليٍّ عليه السلام_ قالَ الوليدُ لعليٍّ: أَنَا أَحَدُ مِنْكَ سِنَانًا، وَأَسْلَطُ مِنْكَ لِسَانًا، وَأَمْثَلُ مِنْكَ حَشْوًا لِلْكَتَيْبَةِ! فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: أُسْكُتُ؛ فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ. فَغَضِبَ الْوَلِيدُ مِنْ ذَلِكَ وَشَكَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِذَلِكَ، فَنَزَلَتْ فِيهِ هَذِهِ الْآيَةُ: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَأَيَسَّرَ تَوُونَ» يَعْنِي الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ. فَأَنْشَدَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيُّ يَقُولُ فِي ذَلِكَ آيَاتًا مَطْلَعُهَا: أَنْزَلَ اللَّهُ وَالْكِتَابُ عَزِيزٌ فِي عَلِيٍّ وَفِي الْوَلِيدِ قُرْآنًا (3)

1- جثا جُثْوًا: جلس على ركبتيه للخصومة ونحوها (لسان العرب: ج 14 ص 131 «جثا»). والمراد شدته وثباته في المعركة.

2- تفسير القمّي: ج 2 ص 170 عن أبي الجارود.

3- الفتوح: ج 2 ص 495.

امام باقر علیه السلام: علی بن ابی طالب علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط، بگومگو کردند. ولید بن عقبه فاسق، گفت: سوگند به خدا که من از تو در گفتار، رساتر، و در نیزه زنی، تیزتر، و هنگام هجوم دشمن، استوارتر و پابرجاترم. علی علیه السلام فرمود: «ساکت باش که تو فاسقی». سپس خداوند، این آیه را نازل کرد: «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند. اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به [پاداش] آنچه انجام می دادند، در باغ هایی که در آنها جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند» و او، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

الفتوح_ درباره مشاجره ای که بین ولید و علی علیه السلام پیش آمد: ولید به علی علیه السلام گفت: من در نیزه زنی، از تو تیزترم، در گفتار، مسلط ترم و بر دشمن، از تو ضربه زننده ترم. علی علیه السلام به او فرمود: «ساکت باش که تو فاسقی». ولید از این سخن، خشمگین شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره شکایت کرد. آن گاه درباره وی این آیه نازل شد که «آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند» یعنی ولید بن عقبه. حسان بن ثابت، در این باره چند بیت سرود که مطلع آنها چنین است: خداوند که کتاب او ارجمند است، درباره علی علیه السلام و ولید، آیه ای فرفرستاد.

الأُمالي للصدوق عن أبي مخنف لوط بن يحيى وغير واحد من العلماء_ في كلامٍ جرى بين الإمامِ الحَسَنِ عليه السلام وَالوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ
 _: فَقَالَ لَهُ الحَسَنُ عليه السلام : لا أَلُوْمُكَ أَنْ تَسَبَّ عَلِيًّا عليه السلام وَقَدْ جَدَدَكَ فِي الحَمْرِ ثَمَانِينَ سَوَاطِ، وَقَتَلَ أَبَاكَ صَبْرًا بِأَمْرِ رَسولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي يَوْمِ بَدْرٍ ، وَقَدْ سَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي غَيْرِ آيَةٍ مُؤْمِنًا ، وَسَمَّاهُ فَاسِقًا ، وَقَدْ قَالَ الشَّاعِرُ فِيكَ وَفِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الكِتَابِ عَلَيْنَا فِي عَلِيٍّ وَفِي الوَلِيدِ قُرْآنًا فَتَبَوَّأَ الوَلِيدُ مَنْزِلَ كُفْرٍ وَعَلِيٌّ تَبَوَّأَ الإِيْمَانَا لَيْسَ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا يَعْبُدُ اللَّهَ _ كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا
 خَوَّانًا سَوَفَ يُدْعَى الوَلِيدُ بَعْدَ قَلِيلٍ وَعَلِيٌّ إِلَى الجَزَاءِ عِيَانًا فَعَلِيٌّ يُجْزَى هُنَاكَ جِنَانًا وَهُنَاكَ الوَلِيدُ يُجْزَى هَوَانًا (1)

راجع : ج 12 ص 426 (الوليد بن عقبة) . شواهد التنزيل : ج 1 ص 572 _ 581 .

1- . الأُمالي للصدوق : ص 579 ح 794 ، الاحتجاج : ج 2 ص 37 ح 150 عن الشعبي وأبي مخنف ويزيد بن أبي حبيب المصري وفيه
 «وسمَّاهُ فَاسِقًا ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» » وليس فيه الأبيات ، تأويل الآيات الظاهرة : ج 2 ص
 443 ح 5 وفيه إلى «سمَّاهُ فَاسِقًا» وراجع تذكرة الخواص : ص 201 .

الأمالی، صدوق_ از ابو مَخْنَف لوط بن یحیی و جمعی از دانشوران، درباره بحثی که بین امام حسن علیه السلام و ولید بن عقبه روی داد: امام حسن علیه السلام به او فرمود: در بدگویی ات از علی علیه السلام، تو را سرزنش نمی کنم؛ چرا که به دلیل شرابخواری، هشتاد ضربه شلاق به تو زده است و در جنگ بدر، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، پدرت را به گونه ای ناگوار (قتل به صبر)، کشته است و خداوند، در چندین آیه، او را «مؤمن» نامیده و تو را «فاسق» خوانده و شاعر، درباره تو و علی بن ابی طالب علیه السلام گفته است: خداوند در قرآن بر ما درباره علی علیه السلام و ولید، آیه ای نازل کرد. ولید را در جایگاه کفر نشانده و علی علیه السلام را در مقام ایمان جای داد. آن که مؤمن است و خدا را می پرستد همچون کسی نیست که فاسق و خیانت پیشه است. پس از اندکی ولید و علی علیه السلام آشکارا به جزا فراخوانده خواهند شد. علی علیه السلام در آن جا بهشت را پاداش خواهد گرفت و ولید، جزایش زبونی خواهد بود.

ر. ك: ج 12 ص 427 (ولید بن عقبه). شواهد التنزیل: ج 1 ص 572_ 581.

1 / 5 السابق الكتاب (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ). (1)

(وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ). (2)

الحديث الأمامي للمفيد عن ابن عباس: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ لِي جَبْرِئِيلُ: ذَلِكَ عَلَيَّ وَشِيعَتُهُ؛ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ، الْمُقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَرَامَتِهِ لَهُمْ. (3)

رسول الله صلى الله عليه وآله: السَّبِقُ ثَلَاثَةٌ: فَالسَّابِقُ إِلَى مُوسَى يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ، وَالسَّابِقُ إِلَى عِيسَى صَاحِبُ يَاسِينَ (4)، وَالسَّابِقُ إِلَى مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (5)

الإمام علي عليه السلام - لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فِي أَيَّامِ خِلَافَةِ عُثْمَانَ -: أَنشَدَكُمْ اللَّهُ، أَتَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» وَ«السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» سُئِلَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَانِهِمْ، فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. (6)

1- الواقعة: 10 و 11 .

2- التوبة: 100 .

3- الأمامي للمفيد: ص 298 ح 7، الأمامي للطوسي: ص 72 ح 104؛ شواهد التنزيل: ج 2 ص 295 ح 927 وفيه «ذاك علي و شيعته إلى الجنة» .

4- المراد به هو المؤمن المذكور في الآيات (20 _ 27) من سورة يس، واسمه حبيب النجار، والذي استشهد بسبب الذب عن دين الحق والدفاع عن أنبياء الله عليهم السلام. راجع مجمع البيان: ج 8 ص 655 وتفسير الطبري: ج 12 الجزء 22 ص 158 والدر المنثور: ج 7 ص 51 .

5- المعجم الكبير: ج 11 ص 77 ح 11152، الصواعق المحرقة: ص 125، البداية والنهاية: ج 1 ص 231؛ كشف الغمة: ج 1 ص 83، الفصول المختارة: ص 260 وفيه «سبق» بدل «السابق» وكلها عن ابن عباس، الصراط المستقيم: ج 3 ص 158 عن مجاهد نحوه .

6- كمال الدين: ص 276 ح 25، الاحتجاج: ج 1 ص 341 ح 56، التحصين لابن طاووس: ص 632، كتاب سليم بن قيس: ج 2 ص 643 ح 11؛ فرائد السمطين: ج 1 ص 314 ح 250 كلها عن سليم بن قيس .

1 / 5 پیش‌تاز قرآن «و پیش‌تازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقربان [خدا]». .

«و پیش‌تازان نخستین از مهاجران و انصار» .

حدیثاً مالی ، مفید_ به نقل از ابن عباس_ : از پیامبر خدا درباره سخن خدا عز و جل : «و پیش‌تازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقربان [خدا]، در باغستان های پُر نعمت» ، پرسیدم. فرمود : «جبرئیل به من گفت : آنان ، علی و پیروان اویند. آنان، پیش‌تازان به [سوی] بهشت اند و به لطف خدا بر آنان، مقربان درگاه الهی اند».

پیامبر خدا: پیش گامان، سه نفرند : پیش گام [در ایمان آوردن] به موسی علیه السلام یوشع بن نون است، پیش گام [در ایمان آوردن] به عیسی علیه السلام صاحب یاسین است (1) ، و پیش گام [در ایمان] به محمد ، علی بن ابی طالب است.

امام علی علیه السلام_ در دوران خلافت عثمان ، در سخنانی به مهاجران و انصار_ : شما را به خدا، آیا می دانید وقتی آیات «و پیش‌تازان نخستین از مهاجران و انصار» و «پیش‌تازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقربان» نازل شد، از پیامبر خدا درباره آنها پرسیده شد، فرمود : «خداوند تعالی، آن را درباره پیامبران و اوصیای آنان فرستاده است و من، برترین پیامبران و رسولان خداوندم و علی بن ابی طالب، وصی من و برترین اوصیاست»؟ گفتند : البته ، به خدا آری !

1- . مراد از صاحب یاسین ، شخصی است که در سوره یس (آیه 20_27) از او یاد شده و او همان حبیب نجار است که در راه دفاع از دین حق و دفاع از پیامبران خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسید .

الإمام الحسن عليه السلام: قَد قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» وكان أبي سابقَ السَّابِقِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقْرَبَ الْأَقْرَبِينَ، فَقَد قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَدْ تَلَّ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً». (1) فَأَبِي كَانَ أَوْلَهُمْ إِسْلَامًا وَإِيمَانًا، وَأَوْلَهُمْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ هَجْرَةً وَلُحُوقًا، وَأَوْلَهُمْ عَلَى وَجْدِهِ وَوُسْعِهِ نَفَقَةً، قَالَ سُبْحَانَهُ: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (2) فَالْتَّاسُ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَّمِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ بِسَبْقِهِ إِيَّاهُمْ الْإِيمَانَ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ أَحَدٌ، وَقَد قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْأَوْلَى وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» فَهُوَ سَابِقُ جَمِيعِ السَّابِقِينَ، فَكَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَضَّلَ السَّابِقِينَ عَلَى الْمُتَخَلِّفِينَ وَالْمُتَأَخِّرِينَ، فَكَذَلِكَ فَضَّلَ سَابِقَ السَّابِقِينَ عَلَى السَّابِقِينَ. (3)

الدِّرَ الْمُنْثَوْرُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» _ نَزَلَتْ فِي حَزَقِيلَ مُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ، وَحَبِيبِ النَّجَّارِ الَّذِي ذُكِرَ فِي بَيْتِ، وَعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ سَابِقٌ أُمَّتِهِ، وَعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُهُمْ سَبَقًا. (4)

1- الحديد: 10 .

2- الحشر: 10 .

3- الأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ: ص 563 ح 1174، بحار الأنوار: ج 72 ص 152 ح 29 نقلًا عن كتاب البرهان وكلاهما عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .

4- الدِّرَ الْمُنْثَوْرُ: ج 8 ص 7 نقلًا عن ابن أبي حاتم وابن مردويه عن النعمان .

امام حسن علیه السلام: خداوند عز و جل فرموده است: «و پیشتازان، مقدّم اند. آنان اند همان مقرّبان» و پدرم، پیشتازترین پیشتازان به سوی خداوند عز و جل و پیامبرش، و نزدیک ترین نزدیکان بود. همانا خداوند متعال فرمود: «کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده اند، [با دیگران] یکسان نیستند. آنان به درجه بزرگ ترند». پدرم در اسلام و ایمان آوردن، نخستین آنان بود، و در مهاجرت و پیوستن به خدا و پیامبر خدا، اولین آنان بود، و نخستین آنان در انفاق با تمام توان و گنجایشش بود. خداوند سبحان فرموده است: «و [نیز] کسانی که بعد از آنان (مهاجران و انصار) آمده اند [و] می گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند، ببخشای و در دل هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند، [هیچ گونه] کینه ای مگذار. پروردگارا! راستی که تورثوف و مهربانی». بنا بر این، همه مردم از همه ملّت ها به جهت پیش گامی او در ایمان به پیامبرش، برای او استغفار می کنند، به خاطر آن که هیچ کس در ایمان بر او پیشی نگرفت. خداوند متعال فرموده است: «و پیشتازان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند». او پیشتاز همه پیشتازان بود و خداوند، همان گونه که پیشتازان را به برجای ماندگان و پسینیان برتری داده، پیشتاز پیشتازان را هم بر پیشتازان، برتری داده است.

الدّر المنثور_ به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خداوند متعال: «و پیشتازان، مقدّم اند»_: درباره حزقیل (مؤمن آل فرعون)، حبیب نجّار (که در سوره یاسین یادشده) و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. هر کدام از آنان، پیشتاز امت خود هستند و علی علیه السلام در پیشتازی، برترین آنان است.

راجع: ج 9 ص 402 (أول من أسلم). شواهد التنزيل: ج 2 ص 291 _ 297 .

1 / 6 المؤمنُ المُجاهدُ الكتابُ «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَّهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» . (1)

الحديث للإمام الحسن عليه السلام: قَد قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» الآية فكانَ أَبِي الْمُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقًّا ، وفيه نَزَلَتْ هذه الآية . (2)

الإمام الباقر عليه السلام في الآية الكريمة: نَزَلَتْ هذه الآية في عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (3)

المصنّف لابن أبي شيبَةَ عن الشعبي في الآية الكريمة: نَزَلَتْ في عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْعَبَّاسِ . (4)

تفسير الطبري عن محمد بن كعب القرظي: افْتَخَرَ طَلْحَةُ بْنُ شَيْبَةَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ - وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ طَلْحَةُ: أَنَا صَاحِبُ الْبَيْتِ مَعِيَ مِفْتَاحُهُ ، لَوْ أَشَاءَ بَتُّ فِيهِ . وَقَالَ عَبَّاسٌ: أَنَا صَاحِبُ السَّقَايَةِ وَالْقَائِمُ عَلَيْهَا ، وَلَوْ أَشَاءَ بَتُّ فِي الْمَسْجِدِ . وَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَدْرِي مَا تَقُولَانِ! لَقَدْ صَدَّيْتُ إِلَى الْقِبْلَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَبْلَ النَّاسِ ، وَأَنَا صَاحِبُ الْجِهَادِ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» الآية كُلَّهَا . (5)

1- .التوبة: 19 .

2- .الأمالى للطوسي: ص 563 ح 1174 ، بحار الأنوار: ج 72 ص 153 نقلاً عن كتاب البرهان وكلاهما عن عبد الرحمن بن كثير عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .

3- .تفسير القمي: ج 1 ص 284 عن أبي الجارود .

4- .المصنّف لابن أبي شيبَةَ: ج 7 ص 504 ح 61 ، تفسير الطبري: ج 6 الجزء 10 ص 96 ، الدر المنثور: ج 4 ص 145 وأيضاً في نفس الصفحة نقلاً عن ابن مردويه عن ابن عباس ، المناقب لابن المغازلي: ص 321 ح 367 عن عامر ، شواهد التنزيل: ج 1 ص 322 ح 330 و331؛ المناقب للكوفي: ج 1 ص 193 ح 118 .

5- .تفسير الطبري: ج 6 الجزء 10 ص 96 ، تفسير الفخر الرازي: ج 16 ص 12 نحوه ، أسباب نزول القرآن: ص 248 ح 494 ؛ مجمع البيان: ج 5 ص 23 ، خصائص الوحي المبين: ص 130 ح 96 والثلاثة الأخيرة عن الحسن والشعبي والقرطبي وص 131 ح 97 وراجع المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 69 .

ر. ك: ج 9 ص 403 (نخستین مسلمان). شواهد التنزیل: ج 1 ص 291 - 297.

1 / 6 مؤمن مجاهد قرآن «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده است و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا، بیدادگران را هدایت نخواهد کرد».

حدیث امام حسن علیه السلام: خداوند عز و جل فرموده است: «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشتید که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده است و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا، بیدادگران را هدایت نخواهد کرد». پدرم مؤمن به خدا و روز قیامت و حقیقتاً مجاهد در راه خدا بود و این آیه درباره وی نازل شده است.

امام باقر علیه السلام_ درباره همین آیه شریف_: این آیه، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

المصنّف، ابن ابی شیبّه_ به نقل از شعبی، درباره همین آیه شریف_: درباره علی علیه السلام و عبّاس نازل شده است.

تفسیر الطبری_ از محمد بن کعب قرظی_: طلحة بن شیبّه از بنی عبد الدار، و عبّاس بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب علیه السلام افتخارات خود را بازگو می کردند. طلحه گفت: من متولّی خانه خدا هستم و کلید آن در دست من است. اگر بخواهم، شب را در آن به سر می برم. عبّاس گفت: من متولّی آب دهی [به زائران] و عهده دار آن هستم و اگر بخواهم، شب را در مسجد الحرام می خوابم. علی علیه السلام فرمود: «من نمی دانم شما چه می گوئید! من، شش ماه پیش از دیگران به سوی قبله نماز خواندم و اهل جهادم». در پی این رخداد بود که این آیه: «آیا سیراب کردن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده است و در راه خدا جهاد می کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا، بیدادگران را هدایت نخواهد کرد».

تاريخ دمشق عن أنس: فَعَدَّ الْعَبَّاسُ وَشَدَّ بَيْتَهُ صَاحِبُ الْبَيْتِ يَفْتَخِرَانِ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ؛ أَنَا عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيُّ أَبِيهِ، وَسَاقِي الْحَجِيجِ. فَقَالَ شَدَّ بَيْتَهُ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ؛ أَنَا أَمِينُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِهِ، وَخَازِنُهُ، أَفَلَا ائْتَمَنَكَ كَمَا ائْتَمَنَنِي؟ فَهُمَا عَلَى ذَلِكَ يَتَشَاوِرَانِ، حَتَّى أَشْرَفَ عَلَيْهِمَا عَلِيٌّ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: عَلَى رِسْلِكَ يَا بَنَ أَخٍ! فَوَقَفَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: إِنَّ شَيْبَةَ فَخَرَنِي فَزَعَمَ أَنَّهُ أَشْرَفُ مِنِّي! فَقَالَ: فَمَا قُلْتَ لَهُ أَنْتَ يَا عَمَّاهُ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنَا عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيُّ أَبِيهِ، وَسَاقِي الْحَجِيجِ، أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ. فَقَالَ لِشَدَّ بَيْتَهُ: مَاذَا قُلْتَ لَهُ أَنْتَ يَا شَدَّ بَيْتَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ، أَنَا أَمِينُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِهِ وَخَازِنُهُ، أَفَلَا ائْتَمَنَكَ كَمَا ائْتَمَنَنِي؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُمَا: إِجْعَلَا لِي مَعَكُمْ مَفْخَرًا. قَالَا: نَعَمْ. قَالَ: فَأَنَا أَشْرَفُ مِنْكُمَا، أَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالْوَعِيدِ مِنْ ذُكُورِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهَاجَرَ وَجَاهَدَ. فَانْطَلَقُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَثُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَخْبَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَفْخَرِهِ، فَمَا أَجَابَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِشَيْءٍ، فَانْصَرَفُوا عَنْهُ، فَانْزَلَ الْوَحْيُ بَعْدَ أَيَّامٍ فِيهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ ثَلَاثَتِهِمْ حَتَّى أَتَوْهُ، فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ: «أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» إِلَى آخِرِ الْعَشْرِ. (1)

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 357، شواهد التنزيل : ج 1 ص 328 ح 337؛ روضة الواعظين : ص 118 عن ابن عباس نحوه وراجع تفسير العياشي : ج 2 ص 83 ح 34 وح 35 وتفسير فرات : ص 165 ح 209 والمناقب للكوفي : ج 1 ص 134 ح 74 .

تاریخ دمشق_ به نقل از انس_: عبّاس و شیبیه، متولیان خانه خدا، نشسته بودند و بر یکدیگر فخر می فروختند. عبّاس به وی گفت: من شریف تر از توام. من عموی پیامبر خدا و وصی پدرش و سقّای حاجیانم. شیبیه گفت: من از تو شریف ترم. من امین خدا بر خانه اش و نگاهبان آنم. آیا چنین نبود، که به تو اعتماد نکرده، آن گونه که به من اعتماد کرده است؟ آنان همچنان به مشاجره ادامه می دادند تا این که علی علیه السلام نزد آنان رسید. عبّاس به وی گفت: پسر برادرم، لحظه ای درنگ کن! علی علیه السلام ایستاد. عبّاس به وی گفت: شیبیه بر من فخر می فروشد و می پندارد که شرافتی برتر از من دارد. علی علیه السلام فرمود: «عمو جان! تو به او چه گفتی؟». گفت: گفتم که من عموی پیامبر خدا و وصی پدرش و ساقی حاجیانم. پس، از تو برترم. سپس به شیبیه فرمود: «تو به او چه گفتی؟». شیبیه گفت: گفتم که من از تو برترم. من امین خدا بر خانه اش و نگاهبان آنم. آیا چنین نیست که به تو اعتماد نکرده، آن گونه که به من اعتماد کرده است؟ علی علیه السلام فرمود: «مرا هم با خودتان در مباحات و افتخار شرکت دهید». گفتند: باشد. علی علیه السلام فرمود: «من از هر دوی شما برترم. من از بین مردان این امت، اولین کسی هستم که به انذار ایمان آورد، هجرت کرد و جهاد نمود». هر سه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و در برابرش زانو زدند و هر کدام از آنان افتخار خود را به ایشان گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در جواب آنان نگفت و همه رفتند. بعد از چند روز، درباره آنان وحی نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال هر سه نفر فرستاد و آنها پیش وی آمدند و برای آنان این آیه را خواند: «آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشتید که به خدا و روز واپسین ایمان آورده است؟...» (تا پایان ده آیه [دوم سوره]).

1 / 7 صالحُ المؤمنينا الكتاب «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلَّى لِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ». (1)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله: صالحُ المؤمنين علي بن أبي طالب (2).

الإمام الباقر عليه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ: «وَصَلَّى لِحُ الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ. (3)

1- التحريم : 4 .

2- تاريخ دمشق : ج 42 ص 362 عن حذيفة ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 343 ح 984 عن حصين بن مخارق عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام عن أسماء بنت عميس و ص 346 ح 987 عن ابن عباس ، تفسير القرطبي : ج 18 ص 192 ؛ تفسير الحبري : ص 324 ح 67 ، مجمع البيان : ج 10 ص 475 ، تفسير فرات : ص 491 ح 641 والأربعة الأخيرة عن أسماء بنت عميس ، تفسير القمي : ج 2 ص 377 عن أبي بصير عن الإمام الباقر عليه السلام .

3- تفسير فرات : ص 489 ح 634 و ح 635 عن خيثمة .

1 / 7 صالح مؤمنان

1 / 7 صالح مؤمنانقرآن«اگر [شما دوزن] به درگاه خدا توبه کنید [، بهتر است] ؛ چرا که واقعا دل هایتان انحراف پیدا کرده است. و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خداوند، خود ، یاور اوست و [نیز] جبرئیل و صالح مؤمنان . گذشته از این، فرشتگان [هم] پشتیبان [او] خواهند بود» .

حدیثپیامبر خدا صلی الله علیه و آله :صالح مؤمنان، علی بن ابی طالب است.

امام باقر علیه السلام: وقتی آیه «... و صالح مؤمنان» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! تو صالح مؤمنانی».

عنه عليه السلام: لَقَدْ عَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ مَرَّتَيْنِ؛ أَمَّا مَرَّةٌ فَحَيْثُ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، وَأَمَّا الثَّانِيَةَ فَحَيْثُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» الْآيَةَ، أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، هَذَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ. (1)

تفسير فرات عن رشيد الهجري: كُنْتُ أُسِيرُ مَعَ مَوْلَايَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الظَّهْرِ (2)، فَالتَّمَّتْ إِلَيَّ فَقَالَ: أَنَا وَاللَّهِ يَا رُشَيْدُ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ. (3)

تاريخ دمشق عن ابن عباسٍ - فيقولُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» - : هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (4)

راجع: شواهد التنزيل: ج 2 ص 341 _ 352.

1 / 8 أذُنٌ وَاعِيَةٌ الْكِتَابِ «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَتَعِيَهَا أذُنٌ وَعِيَةٌ». (5)

- 1- مجمع البيان: ج 10 ص 475، تفسير فرات: ص 490 ح 636؛ شواهد التنزيل: ج 2 ص 352 ح 996 كلُّها عن سدير الصيرفي.
- 2- الظاهر أن المراد به ظهر الكوفة.
- 3- تفسير فرات: ص 491 ح 642.
- 4- تاريخ دمشق: ج 42 ص 361، تفسير ابن كثير: ج 8 ص 192، المناقب لابن المغازلي: ص 269 ح 316؛ تفسير فرات: ص 490 ح 637 والثلاثة الأخيرة عن مجاهد وص 491 ح 639، روضة الواعظين: ص 117 وفيه «هو والله علي».
- 5- العنكبوت: 49.

امام باقر علیه السلام: پیامبر خدا، دوبار علی علیه السلام را به یاران خود معرفی کرد: يك بار زمانی بود که فرمود: «هر کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست»، و بار دوم، هنگامی بود که این آیه نازل شد: «در حقیقت، خدا خود، یاور اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان...». پیامبر خدا، دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «ای مردم! این صالح مؤمنان است».

تفسیر فرات_ به نقل از رُشید هَجَری_: من با مولایم علی بن ابی طالب علیه السلام در پشت کوفه راه می رفتم. رو به من کرد و فرمود: «ای رُشید! سوگند به خدا، صالح مؤمنان، منم».

تاریخ دمشق_ به نقل از ابن عَبَّاس، درباره قول خداوند عز و جل: «... و صالح مؤمنان»_: او، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ر. ک: شواهد التنزیل: ج 2 ص 341_ 352.

1 / 8 گوشه شنواقرآن«تا آن را برای شما [مایه] تذکری گردانیم و گوشه شنوا آن را نگاه دارد» .

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله يا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُدْنِيكَ وَأُعَلِّمَكَ لَتَعْبِي، وَأُنزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَتَعْبِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ»، فَأَنْتَ أُذُنٌ وَعَيْةٌ لِعَلْمِي. (1)

تاريخ دمشق عن بريدة الأسلمي: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُدْنِيكَ وَلَا أُقْصِيكَ، وَأَنْ أُعَلِّمَكَ وَأَنْ تَعْبِي، وَحَقُّ عَلِيٍّ اللَّهُ أَنْ تَعْبِي. قَالَ: وَنَزَلَتْ «وَتَعْبِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ». (2)

الإمام علي عليه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ: «وَتَعْبِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ» قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ. (3)

الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ: «وَتَعْبِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ. (4)

تفسير الطبري عن مكحول: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَتَعْبِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ» ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا سَمِعْتُ شَيْئًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَنَسِيتُهُ. (5)

- 1- حلية الأولياء: ج 1 ص 67، النور المشتعل: ص 267 ح 74 كلاهما عن عمر عن أبيه الإمام علي عليه السلام.
- 2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 361، أسباب نزول القرآن: ص 465 ح 838، تفسير الطبري: ج 14 الجزء 29 ص 56، تفسير ابن كثير: ج 8 ص 238، تفسير القرطبي: ج 18 ص 264 عن أبي برزة الأسلمي وليس فيه «قال: ونزلت...»، المناقب لابن المغازلي: ص 319 ح 364 نحوه؛ تفسير فرات: ص 501 ح 659، كشف الغمّة: ج 1 ص 120 و ص 322.
- 3- المناقب لابن المغازلي: ص 319 ح 363، شواهد التنزيل: ج 2 ص 361 ح 1007 كلاهما عن الأشجّ، النور المشتعل: ص 268 ح 75 عن مكحول نحوه؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 62 ح 256 عن الحسن بن عبد الله الرازي عن الإمام الرضا عن أبيه عنه عليهم السلام، كنز الفوائد: ج 2 ص 152 عن الأشجّ، دلائل الإمامة: ص 235 ح 162 عن عمارة بن زيد عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام، تفسير فرات: ص 500 ح 655 عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع ص 501 ح 660 والمناقب للكوفي: ج 1 ص 142 ح 79 وروضة الواعظين: ص 118.
- 4- الكافي: ج 1 ص 423 ح 57 عن يحيى بن سالم، تفسير فرات: ص 499 ح 653 عن الإمام الباقر عليه السلام وفيه «هي والله أذن علي بن أبي طالب عليه السلام».
- 5- تفسير الطبري: ج 14 الجزء 29 ص 55، الكشّاف: ج 4 ص 134، تفسير الفخر الرازي: ج 30 ص 107، تفسير ابن كثير: ج 8 ص 238 وفيه «فكان علي يقول...» بدل «قال علي عليه السلام»، أنساب الأشراف: ج 2 ص 363، المناقب لابن المغازلي: ص 265 ح 312 نحوه؛ المناقب للكوفي: ج 1 ص 196 ح 121، تفسير فرات: ص 501 ح 658 وفيه «وكان علي يقول: ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله كلاما إلا أوعيته وحفظته»، الطرائف: ص 93 ح 130 وفيه «فما نسيت شيئا وما كان لي أن أنساه».

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! خداوند به من دستور داده که تو را به خود، نزدیک کنم و آموزش بدهم تا به خاطر بسپاری ، و این آیه نازل شده است که: «و گوش شنوا، آن را نگه دارد». پس تو گوش شنوا برای دانش منی .

تاریخ دمشق_ به نقل از بریده آسَلَمی_: پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «خداوند به من دستور داده که تو را به خود، نزدیک کنم و دورت نسازم و به تو آموزش بدهم تا نگهدار دانش گردی، و بر خداوند است که تو را نگهدار دانش سازد» و این آیه نازل شد: «و گوش شنوا، آن را نگه دارد» .

امام علی علیه السلام: وقتی این آیه نازل شد «و گوش شنوا، آن را نگه دارد» ، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای علی! از خداوند خواستم که گوش شنوای نگهدار را گوش تو قرار بدهد».

امام صادق علیه السلام: هنگامی که آیه «و گوش شنوا، آن را نگه دارد» نازل شد، پیامبر خدا فرمود: «ای علی! این ، گوش توست».

تفسیر الطبری_ به نقل از مکحول_: پیامبر خدا آیه «و گوش شنوا، آن را نگه دارد» را خواند و رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «از خدا خواستم که گوش تو را گوش شنوای نگهدار قرار دهد». علی علیه السلام فرمود: «پس از آن، چیزی از پیامبر خدا نشنیدم که فراموشش کنم». (1)

1- در تفسیر فرات (ص 501 ح 658) آمده است: علی علیه السلام می گفت: «هرگز از پیامبر صلی الله علیه و آله کلامی را نشنیدم ، مگر این که آن را از بر کردم و به سینه ام سپردم». و در الطرائف (ص 93 ح 130) آمده است: «چیزی را فراموش نکرده ام و در شأن من نیست که فراموش کنم» .

ينابيع المودّة عن الأصبغ بن نباتة: لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكُوفَةَ صَلَّى بِالنَّاسِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا يَقْرَأُ: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (1) فَعَابَهُ بَعْضُ ، فَقَالَ: إِنِّي لَأَعْرِفُ نَائِدِيَهُ وَمَسْوُوحَهُ ، وَمُحَكَّمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ ، وَمَا حَرْفُ نَزَلٍ إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُ فِيمَنْ أُنزِلُ ، وَفِي أَيِّ يَوْمٍ ، وَأَيِّ مَوْضِعٍ أُنزَلُ ، أَمَا تَقْرَؤُونَ: «إِنَّ عَلِيَّ الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» (2) وَاللَّهِ هِيَ عِنْدِي ، وَرِثْتُهَا مِنْ حَبِيبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمِنْ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَاللَّهِ إِذَا الَّذِي أُنزِلَ اللَّهُ فِيَّ: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ» ، فَإِنَّا كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيُخْبِرُنَا بِالْوَحْيِ فَأَعْبَهُ وَيَقُوتُهُمْ ، فَإِذَا خَرَجْنَا قَالُوا: «مَاذَا قَالَ عَائِشَةُ» (3) . (4)

الإمام الصادق عليه السلام في قوله تعالى: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَعَيْةٌ» _ وَعَتَهَا أُذُنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ . (5)

راجع: ج 10 ص 534 (لم ينس ما سمعه) . شواهد التنزيل: ج 2 ص 361 _ 380 .

1- .الأعلى: 1 .

2- .الأعلى: 18 و 19 .

3- .محمد: 16 .

4- .ينابيع المودّة: ج 1 ص 361 ح 28؛ تفسير العيّاشي: ج 1 ص 14 ح 1 ، بصائر الدرجات: ص 135 ح 3 كلاهما نحوه .

5- .مختصر بصائر الدرجات: ص 65 ، بصائر الدرجات: ص 517 ح 48 وليس فيه «من الله» وكلاهما عن عبد الرحمن بن كثير .

ینابیع المودّة_ به نقل از اصبع بن نباته_: هنگامی که علی علیه السلام به کوفه آمد، چهل روز در نماز صبح برای مردم، [سوره] «سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را خواند. بعضی بر وی خُرده گرفتند. [در جواب] فرمود: «من ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را می شناسم. هیچ سخنی [از قرآن] نازل نشده، جز آن که می دانم درباره چه کسی، در چه روزی و در چه جایی نازل شده است. آیا نخوانده اید که: «قطعا در صحیفه های گذشته این [معنا] هست؛ صحیفه های ابراهیم و موسی»؟ سوگند به خدا، آن در پیش من است، از دوستم پیامبر خدا و از ابراهیم و موسی علیهما السلام به ارث برده ام. سوگند به خدا، من کسی هستم که خداوند، درباره من این آیه را نازل کرده است: «وگوشی شنوا، آن را نگه دارد». ما نزد پیامبر خدا بودیم و ما را از وحی، خبردار می ساخت. من آن را به خاطر می سپردم و دیگران از دست می دادند و وقتی از نزد او بیرون می آمدیم، می گفتند: «چند لحظه پیش، چه گفت؟».

امام صادق علیه السلام_ درباره سخن خداوند: «وگوشی شنوا، آن را نگه دارد»_: گوش امیر مؤمنان، آنچه را که بود و خواهد بود، از خداوند به خاطر سپرده بود.

ر. ک: ج 10 ص 535 (آنچه شنید، فراموش نکرد). شواهد التنزیل: ج 2 ص 361_ 380.

1 / 9 خَيْرُ الْبَرِيَّةِ الْكِتَابُ «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» . (1)

الحديث رسول الله صلى الله عليه وآله: عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» _ : أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ . (3)

تاريخ دمشق عن جابر بن عبد الله: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْكَعْبَةِ فَصَدَّ رِبْعًا بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيْمَانًا مَعِي ، وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ ، وَأَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ ، وَأَعْدَلُكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ ، وَأَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ ، وَأَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً . قَالَ : وَنَزَلَتْ : «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» قَالَ : فَكَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَقْبَلَ عَلِيُّ قَالُوا : قَدْ جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ . (4)

1- .الأنعام : 33 .

2- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 371 ح 8968 ، المناقب للخوارزمي : ص 111 ح 119 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 155 ح 117 ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 471 ح 1143 ؛ كشف الغمّة : ج 1 ص 152 كلّها عن أبي سعيد ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 69 عن جابر .

3- .تفسير الطبري : ج 15 الجزء 30 ص 265 عن أبي الجارود ، شواهد التنزيل : ج 2 ص 465 ح 1133 عن جابر وكلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام و ص 461 ح 1126 عن ابن عباس و ص 463 ح 1130 عن أبي برزة ، المناقب للخوارزمي : ص 266 ح 247 ، كفاية الطالب : ص 246 كلاهما عن يزيد بن شراحيل عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله .

4- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 371 ح 8967 ، المناقب للخوارزمي : ص 111 ح 120 ؛ الأملالي للطوسي : ص 251 ح 448 ، بشارة المصطفى : ص 122 و ص 192 .

1 / 9 بهترین آفریدگان

1 / 9 بهترین آفریدگانقرآن«در حقیقت، کسانی که گروهی اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترین آفریدگان اند» .

حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی، بهترین آفریدگان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله _ درباره کلام خداوند تعالی : «آنان بهترین آفریدگان اند» _ ای علی! تو و پیروانت [بهترین آفریدگان هستید].

تاریخ دمشق_ به نقل از جابر بن عبد الله _ : در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «برادرم آمد». آن گاه رو به کعبه کرد و با دست بر آن زد و فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست، این شخص و پیروانش در روز رستاخیز، نجات یافتگان اند». آن گاه افزود : «او نخستین کس از شماست که به من ایمان آورد. با وفاترین شما به پیمان الهی، استوارترین شما در [عمل به] فرمان های الهی، دادگرتترین شما در بین شهروندان، به تساوی تقسیم کننده ترین شما و در برخورداری از برتری، بلندمرتبه ترین شما در پیشگاه خداست. [جابر گفت :] آیه «در حقیقت، کسانی که گروهی اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترین آفریدگان اند»، نازل شد. از آن پس، یاران محمد صلی الله علیه و آله، هنگامی که علی علیه السلام می آمد، می گفتند : بهترین آفریدگان آمد.

الإمام عليّ عليه السلام: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا مُسْنِدُهُ إِلَى صَدْرِي فَقَالَ: أَيُّ عَلِيٍّ، أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُحِبُّنَّ آلَ مُحَمَّدٍ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبَرِيَّةُ»؟ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ. وَمَوْعِدِي وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ إِذَا جَثَّتِ الْأُمَمُ لِلْحِسَابِ تُدْعَوْنَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ (1). (2)

الإمام الباقر عليه السلام: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَا عَلِيُّ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُحِبُّنَّ آلَ مُحَمَّدٍ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبَرِيَّةُ»: أَنْتَ وَشِيعَتُكَ. تَرَدُّ عَلَيَّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ (3).

راجع: ج 8 ص 124 (خير من أترك بعدي). شواهد التنزيل: ج 2 ص 459_ 474.

10 / 1 حَصْمُ الْكُفَّارِ الْكِتَابِ «وَإِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُحِبُّنَّ آلَ مُحَمَّدٍ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبَرِيَّةُ» (4).

1- المُحَجَّلُونَ: أَيُّ بِيضُ مَوَاضِعِ الْوَضُوءِ مِنَ الْأَيْدِي وَالْوَجْهِ وَالْأَقْدَامِ، اسْتِعَارَ أَثَرَ الْوَضُوءِ فِي الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ لِلْإِنْسَانِ مِنَ الْبَيَاضِ الَّذِي يَكُونُ فِي وَجْهِ الْفَرَسِ وَيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ (النهاية: ج 1 ص 346 «حجل»).

2- المناقب للخوارزمي: ص 265 ح 247 عن يزيد بن شراحيل الأنصاري، الدر المنثور: ج 8 ص 589؛ كشف الغمّة: ج 1 ص 316، تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 831 ح 3 عن يزيد بن شراحيل، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 68 عن ابن عباس وأبي برزة وابن شريحيل والإمام الباقر عليه السلام نحوه.

3- تفسير الحبري: ص 372 ح 99؛ شواهد التنزيل: ج 2 ص 465 ح 1134 كلاهما عن جابر.

4- الحجج: 19.

1 / 10 دشمن کافران

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا در حالی که سرش روی سینه من بود، فرمود: «ای علی! آیا کلام خداوند متعال را شنیده ای که: «در حقیقت، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترین آفریدگان اند»؟ تو و پیروانت هستید و وعده گاه من و شما حوض [کوثر] است. هنگامی که امت ها برای حسابرسی آماده شوند، شما با چهره درخشان، فرا خوانده خواهید شد».

امام باقر علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! «در حقیقت، کسانی که گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند، آنان اند که بهترین آفریدگان اند» تویی و پیروان تو. تو و پیروانت بر من وارد خواهید شد، در حالی که راضی و مورد رضایت هستید».

ر. ک: ج 8 ص 125 (بهترین کسی که پس از خود به جا می گذارم). شواهد التنزیل: ج 2 ص 459_474.

10 / 1 دشمن کافران «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند».

الحديث للإمام علي عليه السلام: «فينا نزلت هذه الآية: ﴿وَإِن خَصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾. (1)

صحيح البخاري عن أبي مجلز عن قيس بن عباد عن الإمام علي عليه السلام: «أنا أول من يجثو بين يدي الرحمن للخصومة يوم القيامة. قال قيس: وفيهم نزلت: ﴿وَإِن خَصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ قال: هم الذين بارزوا يوم بدر: علي وحمزة وعبيدة، وشيبة بن ربيعة وعتبة بن ربيعة والوليد بن عتبة. (2)

صحيح البخاري عن قيس بن عباد: «سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ يَقْسِمُ قَسَمًا: إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَإِن خَصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ بَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: حَمْزَةَ وَعَلِيَّ وَعُبَيْدَةَ بْنَ الْحَارِثِ، وَعُتْبَةَ وَشَيْبَةَ - ابْنِي رَبِيعَةَ - وَالْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ. (3)

الدر المنثور عن ابن عباس: «لَمَّا بَارَزَ عَلِيُّ وَحَمْزَةُ وَعُبَيْدَةُ وَعُتْبَةُ وَشَيْبَةُ وَالْوَلِيدُ، قَالُوا لَهُمْ: تَكَلَّمُوا نَعْرِفْكُمْ. قَالَ: أَنَا عَلِيُّ، وَهَذَا حَمْزَةُ، وَهَذَا عُيَيْدَةُ، فَقَالُوا: أَكْفَاءُ كِرَامٍ. فَقَالَ عَلِيُّ: أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ. فَقَالَ عُتْبَةُ: هَلُمَّ لِلْمُبَارَاةِ. فَبَارَزَ عَلِيُّ شَيْبَةَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ قَتَلَهُ، وَبَارَزَ حَمْزَةُ عُتْبَةَ فَقَتَلَهُ، وَبَارَزَ عُيَيْدَةُ الْوَلِيدَ فَصَعَبَ عَلَيْهِ، فَأَتَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَتَلَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿وَإِن خَصَمَانِ﴾ الْآيَةَ. (4)

1- صحيح البخاري: ج 4 ص 1459 ح 3749، المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 418 ح 3454 وفيه «نزلت فينا وفي الذين بارزوا يوم بدر عتبة وشيبة والوليد»، النور المشتعل: ص 144 ح 39 وفيه «فينا نزلت هذه الآية في مبارزتي يوم بدر...» وكلها عن قيس بن عباد.

2- صحيح البخاري: ج 4 ص 1769 ح 4467 و ص 1458 ح 3747 وفيه «وعبيدة أو أبو عبيدة بن الحارث...»، المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 419 ح 3456 نحوه، تفسير الطبري: ج 10 الجزء 17 ص 131، تفسير الفخر الرازي: ج 23 ص 22 كلاهما عن أبي ذر؛ سعد السعود: ص 102 عن أبي مجاهد عن قيس بن عباد، الأمالي للطوسي: ص 85 ح 128 عن قيس بن سعد بن عباد وليس فيه «قال قيس...».

3- صحيح البخاري: ج 4 ص 1459 ح 3751 و ح 3748 و ص 1769 ح 4466 كلاهما نحوه، صحيح مسلم: ج 4 ص 2323 ح 34، السنن الكبرى: ج 9 ص 220 ح 18341 و ج 3 ص 391 ح 6116، تفسير الطبري: ج 10 الجزء 17 ص 131، سنن ابن ماجه: ج 2 ص 946 ح 2835، المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 419 ح 3455، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 8 ص 474 ح 31، المعجم الكبير: ج 3 ص 149 ح 2954، الطبقات الكبرى: ج 3 ص 17، دلائل النبوة للبيهقي: ج 3 ص 72، أسباب نزول القرآن: ص 317 ح 619 والسبعة الأخيرة نحوه؛ خصائص الوحي المبين: ص 258 ح 197، شرح الأخبار: ج 2 ص 342 ح 684.

4- الدر المنثور: ج 6 ص 19 نقلًا عن ابن مردويه وراجع تفسير فرات: ص 272 ح 365.

حدیث امام علی علیه السلام: این آیه که «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند»، درباره ما نازل شده است. (1)

صحیح البخاری_ به نقل از ابی مجلز، از قیس بن عباد، از امام علی علیه السلام: من اولین کسی هستم که در روز قیامت در پیشگاه خدای مهربان برای دادخواهی زانو می زنم. [قیس گفت:] درباره آنان این آیه نازل شده است: «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند». آنان، کسانی اند که در جنگ بدر، برای مبارزه پیش قدم شدند: علی علیه السلام، حمزه، عبیده بن حارث و [در برابر] شیبه بن ربیع، عتبه بن ربیع و ولید بن عتبه.

صحیح البخاری_ به نقل از قیس بن عباد: از ابوذر شنیدم که سوگند می خورد که آیه «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان ستیزه می کنند»، درباره کسانی که در جنگ بدر برای مبارزه پیش قدم شدند، نازل شد: حمزه، علی علیه السلام، عبیده بن حارث، عتبه و شیبه (فرزندان ربیع) و ولید بن عتبه.

الدر المنثور_ به نقل از ابن عباس: هنگامی که علی علیه السلام، حمزه و عبیده در مقابل عتبه، شیبه و ولید برای مبارزه قدم پیش گذاشتند، گفتند: خود را معرفی کنید تا شما را بشناسیم. علی علیه السلام فرمود: «من علی ام و این، حمزه و این، عبیده است». گفتند: همتایان با شخصیتی هستید. علی علیه السلام فرمود: «شما را به خدا و پیامبر او فرا می خوانم». عتبه گفت: برای مبارزه، پیش آی! علی علیه السلام با شیبه به نبرد پرداخت و طولی نکشید که او را کشت و حمزه، با عتبه به نبرد پرداخت و او را کشت و عبیده، در برابر ولید به نبرد پرداخت؛ ولی کار بر وی دشوار شد. علی علیه السلام آمد و ولید را کشت. در پی آن بود که خداوند، آیه «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند...» را نازل کرد.

1- در المستدرک علی الصحیحین (ج 2 ص 418 ح 3454) آمده است: «[این آیه] درباره ما و درباره عتبه و شیبه و ولید که در جنگ بدر به میدان آمده بودند، نازل شد».

الدرّ المنثور عن لاحق بن حميد: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَوْمَ بَدْرٍ : «وَذَانِ خَصِمَانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ» فِي عُبَيْدِ بْنِ رَيْبَعَةَ، وَسَيْبَةَ بْنِ رَيْبَعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَنَزَلَتْ : «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِلَى قَوْلِهِ : «وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (1) فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَحَمْزَةَ، وَعُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ . (2)

البداية والنهاية: قَدْ شَهِدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَدْرًا، وَكَانَتْ لَهُ الْيَدُ الْبَيْضَاءُ فِيهَا، بَارَزَ يَوْمَئِذٍ فَعَلَبَ وَظَهَرَ، وَفِيهِ وَفِي عَمَّةِ حَمْزَةَ وَابْنِ عَمَّةِ عُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ وَخُصُومِهِمُ الثَّلَاثَةَ : عُتْبَةَ، وَسَيْبَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى : «وَذَانِ خَصِمَانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» الْآيَةَ . (3)

1 / 11 الهادي بالكتاب «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» . (4)

1- الحجج : 23 و 24 .

2- الدرّ المنثور : ج 6 ص 20 نقلاً عن عبد بن حميد .

3- البداية والنهاية : ج 7 ص 224 .

4- الرعد : 7 .

البدية والمنشور به نقل از لاحق بن حمید: آیه «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند و کسانی که کفر ورزیدند، جامه هایی از آتش برایشان بریده شده است»، در جنگ بدر، درباره عتبة بن ربیع، شیبۀ بن ربیع و ولید بن عتبة نازل شد و آیه: «خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، وارد بهشت می کند...» تا «... و به سوی راه [خداوند] ستوده، هدایت می گردند»، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام، حمزه و عبیدة بن حارث، نازل شده است.

البداية والنهاية: علی علیه السلام در جنگ بدر، حضور داشت و در آن جنگ، چیرگی و مهارت تمام داشت. در آن روز، وارد کارزار شد و پیروز و غالب شد. درباره وی، عمویش حمزه و پسر عمویش عبیدة بن حارث و دشمنان سه گانه شان عتبة، شیبیه و ولید بن عتبة، این سخن خداوند متعال نازل شد که: «این دو [گروه]، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند...».

1 / 1 راهنماقرآن «ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است».

الحديث تاريخ دمشق عن ابن عباس: لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا الْمُنذِرُ، وَعَلِيٌّ الْهَادِي، بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ. (1)

رسول الله صلى الله عليه وآله - للإمام الحسن عليه السلام - : يَا حَسَنُ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَأَنَا الْمُنذِرُ، وَعَلِيٌّ الْهَادِي. (2)

الإمام علي عليه السلام - فِي الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ - : رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنذِرُ، وَأَنَا الْهَادِي. (3)

الأمامي للصدوق عن عبّاد بن عبد الله: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ أَيْنَ نَزَلَتْ، وَفِيْمَنْ نَزَلَتْ، وَفِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَتْ، وَفِي سَهْلٍ نَزَلَتْ أَوْ فِي جَبَلٍ نَزَلَتْ. قِيلَ: فَمَا نَزَلَ فِيكَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا أَنْكُمْ سَأَلْتُمُونِي مَا أَخْبَرْتُكُمْ، نَزَلَتْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَرَسُولُ اللَّهِ الْمُنذِرُ، وَأَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ. (4)

تاريخ دمشق عن مجاهد - فِي الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ - : الْهَادِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (5)

راجع: ج 2 ص 178 (أحاديث الهداية). شواهد التنزيل: ج 1 ص 381 - 395.

1- تاريخ دمشق: ج 42 ص 359، النور المشتعل: ص 118 ح 32؛ مجمع البيان: ج 6 ص 427، شرح الأخبار: ج 2 ص 272 ح 580 و ص 350 ح 701، خصائص الوحي المبين: ص 118 ح 80_82.

2- كفاية الأثر: ص 163، البرهان في تفسير القرآن: ج 3 ص 227 ح 5444 كلاهما عن الحسن عن أبيه الإمام الحسن عليه السلام.

3- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 140 ح 4646، تاريخ دمشق: ج 42 ص 359 كلاهما عن عبّاد بن عبد الله.

4- الأمامي للصدوق: ص 350 ح 423، روضة الواعظين: ص 131.

5- تاريخ دمشق: ج 42 ص 360؛ تفسير الحبري: ص 344 ح 82 وفيه «محمد صلى الله عليه وآله المنذر، وعلي عليه السلام الهادي».

حدیثتاریخ دمشق_ به نقل از ابن عباس_: هنگامی که آیه «[ای پیامبر!] توفیق هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من هشدار دهنده ام و علی راهنماست. ای علی! هدایت یافتگان، به وسیله تو راهنمایی می شوند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ به امام حسن علیه السلام_: ای حسن! خداوند می فرماید: «[ای پیامبر!] توفیق هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است». من، هشدار دهنده ام و علی راهنماست.

امام علی علیه السلام_ درباره همین آیه_: پیامبر خدا، هشدار دهنده است و من راهنمایم.

الأمالی، صدوق_ به نقل از عبّاد بن عبد اللّه_: علی علیه السلام فرمود: «هیچ آیه ای از قرآن نازل نشده، جز این که می دانم کجا نازل شده، درباره چه کسی نازل شده و درباره چه چیزی نازل شده است و آیا در دشت، نازل شده یا در کوه». گفته شد: درباره تو چه نازل شده است؟ فرمود: «اگر از من نمی پرسیدید، به شما نمی گفتم. درباره من آیه «[ای پیامبر!] توفیق هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهنمایی است» نازل شده است. پیامبر خدا، هشدار دهنده است و من، راهنمایم به آن چیزی که او آورده است».

تاریخ دمشق_ به نقل از مجاهد، درباره همین آیه_: «راهنما»، علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

ر. ك: ج 2 ص 179 (احادیث هدایت). شواهد التنزیل: ج 1 ص 381_ 395.

1- در تفسیر الحبری (ص 344 ح 82) آمده است: محمد صلی الله علیه و آله منذر، و علی علیه السلام هادی است.

12 / 1 الوليُّ الْمُتَّصِدُّقُ فِي الرُّكُوعِ الْكِتَابِ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» . (1)

الحديث المعجم الأوسط عن عمّار بن ياسر: وَقَفَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَائِلٌ وَهُوَ رَاكِعٌ فِي تَطَوُّعٍ، فَنَزَعَ خَاتَمَهُ فَأَعْطَاهُ السَّائِلَ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَعْلَمَهُ ذَلِكَ، فَزَلَّتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» فَفَرَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ . (2)

تفسير الطبري عن مجاهد_ في قوله تعالى: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» الآية _ : نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ تَصَدَّقَ وَهُوَ رَاكِعٌ . (3)

المناقب لابن شهر آشوب: اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ [على] (4) أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا تَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ، لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُفَسِّرِينَ فِي ذَلِكَ، ذَكَرَهُ الثَّعَلَبِيُّ، وَالْمَاوَرِدِيُّ، وَالْقُشَيْرِيُّ، وَالْقَزوينِيُّ، وَالرَّازِيُّ، وَالنَّيْسَابُورِيُّ، وَالْفَلَكِيُّ، وَالطُّوسِيُّ، وَالطَّبْرِيُّ فِي تَفَاسِيرِهِمْ عَنِ السُّدِّيِّ، وَمُجَاهِدٍ، وَالْحَسَنِ، وَالْأَعْمَشِ، وَعُتْبَةَ بْنِ أَبِي حَكِيمٍ، وَغَالِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَقَيْسِ بْنِ الرَّبِيعِ، وَعَبَايَةَ الرَّبِيعِيِّ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، وَأَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ. وَذَكَرَهُ ابْنُ بَيْعٍ فِي مَعْرِفَةِ أَصُولِ الْحَدِيثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالوَاحِدِيِّ فِي أَسْبَابِ نُزُولِ الْقُرْآنِ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَالسَّمْعَانِيِّ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ عَنْ أَنَسٍ، وَسَلْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ فِي مُعْجَمِهِ الْأَوْسَطِ عَنْ عَمَّارٍ، وَأَبِي بَكْرٍ الْبَيْهَقِيِّ فِي الْمُصَدِّقِ، وَمُحَمَّدَ الْفَتَّالِ فِي التَّنْوِيرِ وَفِي الرَّوَضَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، وَأَبِي صَالِحٍ، وَالشَّعْبِيِّ، وَمُجَاهِدٍ، وَزُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَالنَّظَنْزَرِيِّ فِي الْخَصَائِصِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَالْإِبَانَةِ عَنِ الْفَلَكِيِّ عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ، وَنَاصِحِ التَّمِيمِيِّ، وَابْنِ عَبَّاسٍ، وَالْكَلْبِيِّ، فِي رِوَايَاتٍ مُخْتَلِفَةِ الْأَلْفَاظِ مُتَّفِقَةِ الْمَعَانِي . (5)

1- المائدة : 55 .

2- المعجم الأوسط : ج 6 ص 218 ح 6232 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 223 ح 231 ، النور المشتعل : ص 74 ح 10 نحوه ، الدر المنثور : ج 3 ص 105 .

3- تفسير الطبري : ج 4 الجزء 6 ص 289 ، تفسير ابن كثير : ج 3 ص 130 و ص 129 عن سلمة بن كهيل ، تفسير الفخر الرازي : ج 12 ص 28 عن ابن عباس وليس فيه «تصدق وهو راكع» ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 357 عن سلمة ، تذكرة الخواص : ص 15 نحوه ، الدر المنثور : ج 3 ص 105 وأيضا في نفس الصفحة عن سلمة بن كهيل .

4- ما بين المعقوفين زيادة من يقتضيها السياق .

5- المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 2 .

1 / 12 ولّی صدقه دهنده در رکوع

1 / 12 ولّی صدقه دهنده در رکوعقرآن «ولّی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند» .

حدیثالمعجم الأوسط_ به نقل از عمّار بن یاسر_: گدایی ، در حالی که علی بن ابی طالب علیه السلام در رکوع نماز مستحبی بود، در کنار او ایستاد. علی علیه السلام ، انگشتر خود را درآورد و به آن گدا داد. وی ، نزد پیامبر خدا آمد و او را از جریان، آگاه ساخت. سپس این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد : «ولّی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند» . پیامبر خدا، آیه را خواند و فرمود : «هر آن که من مولای اویم، علی، مولای اوست. پروردگارا! دوست بدار کسی را که با علی دوستی ورزد و دشمن دار کسی را که با علی دشمنی ورزد».

تفسیر الطبری_ به نقل از مجاهد، درباره سخن خداوند : «ولّی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ...» _: [این آیه]، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. او در حالی که در رکوع بود، صدقه داد.

المناقب ، ابن شهر آشوب : مسلمانان اتفاق ن_ظر دارند که این آیه، درباره علی علیه السلام ، هنگامی که در حال رکوع صدقه داد، نازل شده است. در این باره، بین مفسران، اختلاف نظری وجود ندارد . ثعلبی، ماوردی، قُشَیری، قزوینی، رازی، نیشابوری، فلکی، طوسی و طبری در تفسیرهایشان از سَدّی، مجاهد، حسن، اعمش، عُتَبة بن ابی حکیم، غالب بن عبد الله، قیس بن ربیع، عبایه ربیع، عبد الله بن عباس و ابوذر غفاری آن را نقل کرده اند. ابن بَیَّع [حاکم نیشابوری] در کتاب معرفة علوم الحدیث، به نقل از عبد الله بن عبید الله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، و واحدی در أسباب النزول ، به نقل از کلبی از ابو صالح از ابن عباس، و سمعانی در فضائل الصحابة ، به نقل از حمید طویل از انس، و سلیمان بن احمد در المعجم الأوسط ، به نقل از عمّار، و ابو بکر بیهقی در المصنّف ، و محمّد قتال در التنویر و الروضة، به نقل از عبد الله بن سلام، و ابوصالح، شعبی، مجاهد و زرارة بن أعین به نقل از امام باقر علیه السلام ، و نظری در الخصائص ، به نقل از ابن عباس، و در الإبانة، به نقل از فلکی از جابر انصاری، و [همچنین] ناصح تمیمی و ابن عباس و کلبی ، در گزارش های گوناگون با تعبیرهای مختلف و معانی همگون ، این مطلب را آورده اند.

راجع : ج 2 ص 118 (أحاديث الولاية).

1 / 13 الذي يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ الْكِتَابِ « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ » . (1)

الحديث للإمام زين العابدين عليه السلام في الآية الكريمة -: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (2)

1- البقرة : 207 .

2- الأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ : ص 446 ح 996 عن حَكِيمِ بْنِ جَبْرِ ، المُنَاقِبِ لِابْنِ شَهْرَآشُوبٍ : ج 2 ص 64 ورواه بطرق عديدة .

1 / 13 سوداکننده جان برای خشنودی خدا

ر. ك: ج 2 ص 119 (احادیث ولایت).

1 / 13 سوداکننده جان برای خشنودی خدا قرآن «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا سودا می کند، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است».

حدیث امام زین العابدین علیه السلام_ درباره همین آیه شریف_-: [این آیه، درباره علی علیه السلام هنگامی که شب را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به سر کرد، نازل شده است.

الإمام الباقر عليه السلام: «أما قوله تعالى: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» فَإِنَّهَا أَنْزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ بَدَلَ نَفْسَهُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ اضْطِجَعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا طَلَبْتَهُ كُفَّارُ قُرَيْشٍ. (1)

تاريخ دمشق عن ابن عباس: «بات عليّ لَيْلَةَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمُشْرِكِينَ عَلَى فِرَاشِهِ لِيُعْمِيَ عَلَى قُرَيْشٍ، وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ». (2)

أسد الغابة عن الثعلبي: «أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَوَجِّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي شَأْنِ عَلِيِّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ». (3)

الأمالي للطوسي عن أبي زيد سعيد بن أوس: «كَانَ أَبُو عَمْرٍو بِنَ الْعَلَاءِ إِذَا قَرَأَ: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» قَالَ: كَرَّمَ اللَّهُ عَلَيَا، فِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ. (4)

المناقب لابن شهر آشوب: الثعلبي في تفسيره، وابن عقيب في ملحمته، وأبو السعادات في فضائل العشرة، والغزالي في الإحياء، وفي كيمياء السعادة أيضا، برواياتهم عن أبي اليقظان، وجماعة من أصحابنا ومن ينتمي إلينا نحو ابن بابويه، وابن شاذان، والكليني، والطوسي، وابن عقدة، والبرقي، وابن قياض، والعبدي، والصّفواني، والثقفني بأسانيدهم عن ابن عباس، وأبي رافع، وهند بن أبي هالة، أنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أوحى الله إلى جبرئيل وميكائيل: إني آخيت بينكما، وجعلتُ عمرَ أحدكما أطولَ من عمرِ صاحبه، فأيكما يؤثّر أخاه؟ فكلاهما كرها الموت. فأوحى الله إليهما: ألا كنتما مثل وليي عليّ بن أبي طالب؟ آخيت بينه وبين محمدٍ نبيي، فأثره بالحياة على نفسه، ثم ظلّ أرقه (5) على فراشه يقيه بمهجته! اهبطا إلى الأرض جميعا، فأحفظاه من عدوه. فهبط جبرئيل فجلس عند رأسه، وميكائيل عند رجله، وجعل جبرئيل يقول: بخ بخ! من مثلك يابن أبي طالب والله يباهي بك (6) الملائكة؟ فأنزل الله: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ». (7)

- 1- تفسير العياشي: ج 1 ص 101 ح 292 عن جابر.
- 2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 67؛ الأمالي للطوسي: ص 252 ح 451 وراجع مجمع البيان: ج 2 ص 535 وتفسير فرات: ص 65 ح 31 و ح 32 وشرح الأخبار: ج 2 ص 345 ح 694.
- 3- أسد الغابة: ج 4 ص 98 الرقم 3789؛ خصائص الوحي المبين: ص 93 ح 62.
- 4- الأمالي للطوسي: ص 446 ح 997.
- 5- كذا في المصدر، والظاهر أنه من الأرق بمعنى السهر.
- 6- في المصدر: «به»، والصواب ما أثبتناه كما في بحار الأنوار.
- 7- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 64، بحار الأنوار: ج 36 ص 43.

امام باقر علیه السلام: اما سخن خداوند متعال: «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است»، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است؛ هنگامی که وی با خوابیدن در بستر پیامبر خدا، در شبی که کافران قریش در پی او بودند، جان خویش را برای خدا و پیامبر او بخشید.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابن عباس_: در شبی که پیامبر خدا از دسترس مشرکان خارج شد، علی علیه السلام در جای وی خوابید تا خروج او را برای قریشیان، سرپوشیده دارد. درباره وی، آیه «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد» نازل شد.

أسد الغابة_ به نقل از ثعلبی_: خداوند عز و جل هنگامی که پیامبر خدا به سوی مدینه می رفت، این آیه را درباره علی علیه السلام بر او نازل کرد: «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد».

الأمالی، طوسی_ به نقل از ابو زید سعید بن اوس_: هرگاه ابوعمر و بن علا آیه «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد» را می خواند، می گفت: خداوند، علی علیه السلام را گرامی داشت. این آیه درباره وی نازل شده است.

المناقب، ابن شهر آشوب: ثعلبی در تفسیرش، ابن عقب در الملحمة، ابو السعادات در الفضائل العشرة، غزالی در الإحیاء و همچنین در کیمیای سعادت، در نقل هایشان از ابویقظان و گروهی از شیعیان و یا کسانی که منسوب به شیعه اند، از قبیل: ابن بابویه، ابن شاذان، کلینی، طوسی، ابن عقده، برقی، ابن فیاض، عبدلی، صفوانی و ثقفی، به اسناد خود از ابن عباس و ابو رافع و هند بن ابی هاله آورده اند که پیامبر خدا فرمود: «خداوند بر جبرئیل و میکائیل، وحی کرد: من بین شما دو تن، برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را طولانی تر از دیگری کردم. کدام یک از شما، برادرِ خود را بر خویش مقدم می دارد؟. هر دو، مرگ را ناگوار شمردند. خداوند به آن دو وحی کرد: چرا شما همچون ولی من، علی بن ابی طالب نیستید؟ بین او و محمد، فرستاده خویش، برادری برقرار کردم. وی او را در زنده بودن، بر خویش مقدم داشت و بر جای وی بیدار ماند تا او را با خودش حفاظت کند. هر دو به زمین فرود آید و او را از دشمنانش محفوظ دارید. جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالای سر آن حضرت نشست و میکائیل علیه السلام پایین پای او. جبرئیل می گفت: آفرین، آفرین! چه کسی مانند توست، ای پسر ابو طالب؟ خداوند به وی بر فرشتگانش مباحثات می کند. پس خداوند، این آیه را نازل کرد: «و از میان مردم، کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است».

تفسير الفخر الرازي_ في تفسير الآية الكريمة_-: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، بَاتَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ خُرُوجِهِ إِلَى الْغَارِ . وَيُرْوَى : أَنَّهُ لَمَّا نَامَ عَلَى فِرَاشِهِ قَامَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَأْسِهِ ، وَمِيكَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ ، وَجِبْرِيلُ يُنَادِي : بَخِ بَخِ ! مَنْ مِثْلُكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ يُبَاهِي اللَّهَ بِكَ الْمَلَائِكَةُ ؟ وَنَزَلَتِ الْآيَةُ . (1)

راجع: ج 1 ص 224 (الإيثار الرائع ليلة المبيت). ج 9 ص 480 (كمال الإيثار). ج 12 ص 484 (وضع الأحاديث في ذمّه).

1- . تفسير الفخر الرازي : ج 5 ص 221 ، شواهد التنزيل : ج 1 ص 123 ح 133 ؛ إرشاد القلوب : ص 224 كلاهما عن أبي سعيد الخدري ، العمدة : ص 240 ح 367 كلّها نحوه .

تفسیر الفخر الرازی_ در تفسیر همین آیه شریف_- [این آیه] درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، هنگامی که وی در شب خارج شدن پیامبر خدا به سوی غار، در بستر وی خوابید. و روایت شده است هنگامی که علی علیه السلام در جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، جبرئیل علیه السلام بالای سر او و میکائیل علیه السلام، پایین پای او ایستادند و جبرئیل، بانگ در می داد: «آفرین، آفرین! چه کسی مانند توست، ای پسر ابو طالب؟ خداوند به تو بر فرشتگانش مباحث می کند» و [این] آیه، نازل شد.

ر . ك : ج 1 ص 225 (ایثار شگفت در شب هجرت) . ج 9 ص 481 (کمال از خود گذشتگی) . ج 12 ص 485 (جعل ساختن احادیثی در مذمت وی) .

1 / 14 الَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً الْكِتَابِ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» . (1)

الحديث المعجم الكبير عن ابن عباس - في قول الله عز وجل: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» - : نزلت في علي بن أبي طالب، كانت عنده أربعة دراهم، فأنفق بالليل واحدا، وبالنهار واحدا، وفي السر واحدا، وفي العلانية واحدا. (2)

تفسير العياشي عن أبي إسحاق: كان لعلي بن أبي طالب عليه السلام أربعة دراهم لم يملك غيرها، فتصدق بدرهم ليلاً، وبدرهم نهاراً، وبدرهم سراً، وبدرهم علانية، فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا علي، ما حملك على ما صنعنا؟ قال عليه السلام: إنجاز موعود الله. فأنزل الله: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» الآية. (3)

تفسير الفخر الرازي - في تفسير الآية الكريمة - : في سبب النزول وجوه: الأول: لما نزل قوله تعالى: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (4) بعث عبد الرحمن بن عوف إلى أصحاب الصدقة بدنانير، وبعث علي عليه السلام بوسق (5) من تمر ليلاً، فكان أحب الصدقتين إلى الله تعالى صدقته، فنزلت هذه الآية، فصدقة الليل كانت أكمل. والثاني: قال ابن عباس: إن علياً عليه السلام ما كان يملك غير أربعة دراهم، فتصدق بدرهم ليلاً، وبدرهم نهاراً، وبدرهم سراً، وبدرهم علانية، فقال صلى الله عليه وآله: ما حملك على هذا؟ فقال: أن أستوجب ما وعدني ربي، فقال صلى الله عليه وآله: لك ذلك. فأنزل الله تعالى هذه الآية. (6)

1- البقرة: 274.

2- المعجم الكبير: ج 11 ص 80 ح 11164، تاريخ دمشق: ج 42 ص 358 وأيضاً في نفس الصفحة عن مجاهد، أسد الغابة: ج 4 ص 99 الرقم 3789، الكشف: ج 1 ص 164 نحوه، تفسير ابن كثير: ج 1 ص 482 عن مجاهد، الصواعق المحرقة: ص 131، المناقب لابن المغازلي: ص 280 ح 325؛ تفسير الحبري: ص 243 ح 10 وفيه «أربعة دنانير» بدل «أربعة دراهم»، تفسير فرات: ص 71 ح 42 و ص 72 ح 44 عن مجاهد و ح 45 عن أبي عبد الرحمن السلمي والأربعة الأخيرة نحوه.

3- تفسير العياشي: ج 1 ص 151 ح 502، بحار الأنوار: ج 41 ص 35 ح 11.

4- البقرة: 273.

5- الوسق - بالفتح - : ستون صاعاً، والصاع مكيال يسع أربعة أمداد (النهاية: ج 5 ص 185 «وسق» و ج 3 ص 60 «صوع»).

6- تفسير الفخر الرازي: ج 7 ص 90، ذخائر العقبى: ص 158 وفيه من «قال ابن عباس...».

1 / 14 آن که دارایی اش را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کند

1 / 14 آن که دارایی اش را شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کند قرآن «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند» .

حدیث المعجم الکبیر۔ به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خداوند عز و جل : «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند» : [این آیه] درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. چهار درهم نزد وی بود. در شب، یک درهم و در روز، یک درهم، در نهان، یک درهم و در آشکار، یک درهم بخشید.

تفسیر العیاشی۔ به نقل از ابو اسحاق : علی بن ابی طالب علیه السلام ، تنها چهار درهم، و نه بیشتر، داشت. دره می در شب و دره می در روز، دره می در نهان و دره می در آشکار، صدقه داد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. فرمود : «ای علی ! چه چیزی تورا بر این کار وا داشت؟». علی علیه السلام گفت : دستیابی به وعده خداوند. پس خداوند، آیه «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا انفاق می کنند» را فرو فرستاد.

تفسیر الفخر الرازی۔ در تفسیر همین آیه : درباره شأن نزول آن، چند وجه آمده است : اوّل : هنگامی که سخن خداوند : «[این صدقات] برای آن [دسته از] نیازمندی است که در راه خدا فرو مانده اند» ، نازل شد، عبد الرحمان بن عوف، چند دینار برای اصحاب صُفّه فرستاد و علی علیه السلام ، شبانگاهان یک بار شتر خرما فرستاد، و دوست داشتنی ترین دو صدقه در نزد خداوند، صدقه وی بود و خداوند، این آیه را فرو فرستاد. پس صدقه شبانگاهان، کامل تر است. دوم : ابن عبّاس گفت که علی علیه السلام ، بیش از چهار درهم نداشت. دره می در شب و دره می در روز، دره می در نهان و دره می آشکارا صدقه داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «چه چیزی تورا بر این کار وا داشت؟». گفت : تا سزاوار چیزی باشم که پروردگارم وعده داده است . فرمود : «سزاوار آنی» و خداوند، این آیه را فرو فرستاد.

المناقب لابن شهر آشوب: ابن عباسٍ والسُّدِّيُّ ومُجاهِدٌ والكَلْبِيُّ وأبو صالحٍ والواحدِيُّ والطوسيُّ والشَّعْبِيُّ والطَّبْرَسِيُّ والماورِدِيُّ والقشِيرِيُّ
والتُّمَالِيُّ والنَّفَّاسُ والفَتَّالُ وعُبَيْدُ اللَّهِ بنُ الحُسَيْنِ وعليُّ بنُ حَرْبِ الطَّائِفِيِّ في تَفاسيرِهِم: أَنَّهُ كانَ عِنْدَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طالِبٍ عليه السلامُ أربَعَةُ
دِراهِمٍ مِنَ الفِضَّةِ، فَتَصَدَّقَ بِواحدٍ لَيْلاً، وبِواحدٍ نهاراً، وبِواحدٍ سِراً، وبِواحدٍ علانيةً، فَنَزَلَ: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ» الآيةُ، فَسَمِيَ
كُلُّ دِرْهَمٍ مالاً، وبَشَّرَهُ بِالقَبولِ. (1)

راجع: ج 9 ص 510 (سماحة الكف). شواهد التنزيل: ج 1 ص 140 _ 149 .

1 / 15 المؤذنين بين أصحاب الجنة والنار الكتاب (ونادى أصحاب الجنة أصحاب النار أن قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد
ربكم حقاً قالوا نعم فأذن مؤذنين بينهم أن لعنة الله على الظالمين). (2)

1- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 71 .

2- الأعراف: 44 .

1 / 15 آواز دهنده میان بهشتیان و جهنمیان است

المناقب، ابن شهر آشوب: ابن عباس، سدی، مجاهد، کلبی، ابو صالح، واحدی، طوسی، ثعلبی، طبرسی، ماوردی، قشیری، ثمالی، نقاش، فتال، عبید الله بن حسین و علی بن حرب طایی در تفسیرهایشان آورده اند که: علی بن ابی طالب علیه السلام، چهار درهم نقره داشت، یکی را در شب، دیگری را در روز، یکی را در نهران و دیگری را آشکارا صدقه داد. آیه: «کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهران و آشکارا انفاق می کنند...» نازل شد که هر درهم را مال شمرد و بشارت قبولی به وی داد.

ر. ک: ج 9 ص 511 (بخشندگی). شواهد التنزیل: ج 1 ص 140 _ 149.

1 / 15 آواز دهنده میان بهشتیان و جهنمیان استقرآن «و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که: «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، درست یافتیم. آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود، راست و درست یافتید؟». می گویند: «آری». پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد!»).

الحديث للإمام علي عليه السلام: «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» فَأَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ . (1)

عنه عليه السلام: أَنَا الْمُؤَذِّنُ عَلَى الْأَعْرَافِ . (2)

عنه عليه السلام: أَنَا الْمُؤَذِّنُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» أَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ ، وَقَالَ : «وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (3) فَأَنَا ذَلِكَ الْأَذَانُ . (4)

الكافي عن أحمد بن عمر الحلال: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (5)

1 / 16 وَلَا يَتَّبِعُهُ كَمَالُ الدِّينِ الْكِتَابُ «الْيَوْمَ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» . (6)

1- شواهد التنزيل : ج 1 ص 267 ح 261 عن محمد ابن الحنفية .

2- مختصر بصائر الدرجات : ص 34 عن أبي حمزة الثمالي عن الإمام الباقر عليه السلام .

3- التوبة : 3 .

4- معاني الأخبار : ص 59 ح 3 ؛ ينابيع المودة : ج 1 ص 302 ح 4 كلاهما عن جابر الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام وراجع معاني الأخبار : ص 298 ح 1 وعلل الشرائع : ص 442 ح 1 وتفسير القمي : ج 1 ص 231 و ص 282 وتفسير العياشي : ج 2 ص 76 ح 14 وتفسير فرات : ص 159 و 160 وبحار الأنوار : ج 35 ص 301 ح 25 و ص 304 ح 26 و ص 308 ح 28 وشواهد التنزيل : ج 1 ص 304 ح 307 والدر المنثور : ج 4 ص 126 .

5- الكافي : ج 1 ص 426 ح 70 ، تفسير العياشي : ج 2 ص 17 ح 41 ، تفسير القمي : ج 1 ص 231 وزاد في آخره «يؤذن أذانا يسمع الخلائق كلها» وكلاهما عن محمد بن الفضيل ، مجمع البيان : ج 4 ص 651 عن الإمام الرضا عليه السلام .

6- المائدة : 3 .

1 / 16 ولایتش کامل کننده دین است

حدیث امام علی علیه السلام: «پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد!». من آن آواز دهنده ام.

امام علی علیه السلام: من آواز دهنده بر اعرافم.

امام علی علیه السلام: من آواز دهنده در دنیا و آخرتم. خداوند عز و جل فرمود: «پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد!». من آن آواز دهنده ام. و فرمود: «و [این آیات،] [اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش]». من آن اعلام کننده ام. (1)

الکافی_ به نقل از احمد بن عمر حلال_: از ابوالحسن (امام کاظم یا امام رضا علیهما السلام) درباره گفته خداوند متعال پرسیدم که: «پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد!». فرمود: «آواز دهنده، امیر مؤمنان است». (2)

1 / 16 ولایتش کامل کننده دین استقرآن (امروز، کسانی که کافر شده اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان کامل، و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم».

1- این روایت، به حادته اعلام برائت از مشرکان اشاره دارد که علی علیه السلام به نمایندگی از پیامبر صلی الله علیه و آله، آن را در موسم حج، اعلام داشت و نیز جریان اعلام لعنت الهی بر دروغگویان در روز حشر که در آیه 44 سوره اعراف، مورد اشاره قرار گرفته است. (م)

2- در تفسیر القمی (ج 1 ص 231) در ادامه آمده است: «اذانی می گوید که همه خلائق می شنوند».

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَنَ النَّاسِ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِالنَّاسِ الْفِتْنَةَ وَلَهُ يَرْجِعُ أَلْمَاتُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَمْ لَمْ يُنَالُوا لَأُولَئِكَ عَذَابُ أَلِيمٍ» (1)

الحديث تاريخ بغداد عن أبي هريرة: مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانِي عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كُتِبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا، وَهُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَلَسْتُ وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ». (2)

النور المشتعل عن أبي سعيد الخدري: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غَدِيرِ خُمٍّ، وَأَمَرَ بِمَا تَحْتَ الشَّجَرِ مِنَ الشُّوكِ فُقِّمَ (3)، وَذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، فَدَعَا عَلِيًّا فَأَخَذَ بِصَبْعِهِ (4) فَرَفَعَهُمَا حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَى بِياضِ إِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقُوا حَتَّى نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ، وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ، وَرِضَايَ الرَّبِّ بِرِسَالَتِي، وَبِالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاحْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. (5)

1- المائدة: 67.

2- تاريخ بغداد: ج 8 ص 290 الرقم 4392، تاريخ دمشق: ج 42 ص 233 و 234، المناقب لابن المغازلي: ص 19 ح 24 وفيه «أولى بالمؤمنين من أنفسهم» بدل «ولي المؤمنين»، البداية والنهاية: ج 7 ص 350، شواهد التنزيل: ج 1 ص 203 ح 213؛ الأمامي للصدوق: ص 50 ح 2، الأمامي للشجري: ج 1 ص 42، روضة الواعظين: ص 384 وفيهما «أولى بالمؤمنين» بدل «ولي المؤمنين».

3- قَمَّ الشَّيْءَ: كَنَسَهُ (لسان العرب: ج 12 ص 493 «قمم»).

4- أَخَذَ بِصَبْعِيهِ: أَي بَعْضُ دِيهِ (لسان العرب: ج 8 ص 216 «ضبع»).

5- النور المشتعل: ص 56 ح 4، مقتل الحسين للخوارزمي: ج 1 ص 47؛ الطرائف: ص 146 ح 221، المناقب للكوفي: ج 1 ص 118 ح 66 و ص 137 ح 76، خصائص الوحي المبين: ص 61 ح 27.

«ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن که اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم، نگاه می دارد. آری! خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

حدیثتاریخ بغداد_ به نقل از ابو هریره _: هر کس روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد، برای وی روزه شصت ماه نوشته می شود و آن، روز غدیر خم است که پیامبر صلی الله علیه و آله، دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من ولی مؤمنان نیستم؟». گفتند: چرا، ای پیامبر خدا! فرمود: «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست». عمر بن خطاب گفت: آفرین بر تو، ای پسر ابو طالب! مولای من و همه مسلمانان شدی. پس خداوند، آیه «امروز دین شما را برایتان کامل و...» را فرو فرستاد.

النور المشتعل_ به نقل از ابو سعید خُدَری _: پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم را در غدیر خم به علی علیه السلام فرا خواند و دستور داد هر چه خار و خاشاک در زیر درخت بود، بکنند، و این کار، در روز پنج شنبه بود. علی علیه السلام را فرا خواند و بازوانش را گرفت و بلند کرد، به گونه ای که مردم، سفیدی زیر بغل های پیامبر خدا را دیدند. آن گاه از آن جا پراکنده نشدند تا آن که آیه «امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم»، نازل شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللّه اکبر بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به پیامبری من و به ولایت علی علیه السلام پس از من!». آن گاه فرمود: «هر آن که من مولای اویم، این علی مولای اوست. پروردگارا! دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش. یاری دهنده او را یاری کن و خوار کننده او را خوار بدار».

تاريخ دمشق عن أبي سعيد الخدري: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فِي عِلْيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (1)

راجع: ج 2 ص 216 (حديث الغدير).

17 / 1 مَوَدَّةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الْكِتَابِ «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». (2)

الحديث المذكور المنثور عن البراء: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ: قُلْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ وُدًّا، وَاجْعَلْ لِي فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». قَالَ: فَتَنَزَّلَتْ فِي عِلْيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (3)

1- تاريخ دمشق: ج 42 ص 237، أسباب نزول القرآن: ص 204 ح 403، شواهد التنزيل: ج 1 ص 250 ح 244 وليس فيه «يوم غدير خم».

2- مريم: 96.

3- الدر المنثور: ج 5 ص 544 نقلاً عن ابن مردويه والديلمي، المناقب لابن المغازلي: ص 327 ح 374، الكشاف: ج 2 ص 425، تفسير القرطبي: ج 11 ص 161، تذكرة الخواص: ص 17 والثلاثة الأخيرة نحوه؛ تفسير فرات: ص 252 ح 342، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 93 نحوه.

1 / 17 مهر او از سوی خدای رحمان است

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو سعید خُدَری_ : آیه «[ای پیامبر!] آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن» ، در روز غدیر خم، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام بر پیامبر خدا فرو فرستاده شد.

ر . ك : ج 2 ص 217 (حدیث غدیر) .

1 / 17 مهر او از سوی خدای رحمان استقرآن«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان ، محبتی [در دل ها]قرار می دهد» .

حدیثالدّر المنثور_ به نقل از بّراء_ : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : «بگو : پروردگارا! برای من در نزد خویش، پیمانی قرار ده، و برای من در پیش خود، محبتی قرار ده، و برای من در دل مؤمنان، مَهْری قرار ده». پس خداوند، آیه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها]قرار می دهد» را فرو فرستاد. [براء گفت :] این آیه، درباره علی علیه السلام نازل شده است.

الإمام الباقر عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَلَا أُعَلِّمُكَ؟ قُلْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ وُدًّا . فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». (1)

الإمام الصادق عليه السلام_ فِي الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ_: كَانَ سَبَبُ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ: قُلْ يَا عَلِيُّ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وُدًّا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». (2)

عنه عليه السلام: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ رَافِعًا بِهَا صَوْتَهُ يُسْمِعُ النَّاسَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ هَبْ لِعَلِيِّ الْمَوَدَّةَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْهَبِيَّةَ وَالْعِظْمَةَ فِي صُدُورِ الْمُنَافِقِينَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». (3)

عنه عليه السلام_ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»: وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى. (4)

1- .شواهد التنزيل : ج 1 ص 469 ح 497 عن جابر ؛ المناقب للكوفي : ج 1 ص 194 ح 119 عن جابر بن يزيد ، شرح الأخبار : ج 1 ص 158 ح 107 نحوه .

2- .تفسير القمّي : ج 2 ص 56 ، بحار الأنوار : ج 35 ص 354 ح 4 .

3- .تفسير العياشي : ج 2 ص 142 ح 11 عن عمّار بن سويد ، بحار الأنوار : ج 36 ص 100 ح 44 .

4- .الكافي : ج 1 ص 431 ح 90 ، تفسير القمّي : ج 2 ص 57 كلاهما عن أبي بصير ، بحار الأنوار : ج 24 ص 333 ح 58 .

امام باقر علیه السلام: پیامبر خدا فرمود: «ای علی! آموزش ندهم؟ بگو: پروردگارا! در نزد خویش برایم پیمانی قرار ده و در پیش خود برایم محبتی قرار ده». پس این آیه فرو فرستاده شد: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها] قرار می دهد».

امام صادق علیه السلام_ درباره این آیه_: سبب فرو فرستادن این آیه این بود که امیرمؤمنان، در برابر پیامبر خدا نشسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «ای علی! بگو: پروردگارا! در دل مؤمنان برای من محبتی قرار بده». پس خداوند، این آیه را فرو فرستاد: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها] قرار می دهد».

امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا در پایان نمازش با صدای بلند، به گونه ای که به گوش مردم برسد، برای امیر مؤمنان دعا کرد و فرمود: «پروردگارا! برای علی علیه السلام در دل مؤمنان محبتی و در دل منافقان، هیبت و عظمتی قرار ده». پس خداوند، این آیه را فرو فرستاد: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها] قرار می دهد».

امام صادق علیه السلام_ درباره سخن خداوند متعال: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها] قرار می دهد». ولایت امیر مؤمنان است.

المعجم الأوسط عن ابن عباس: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». قَالَ: مَحَبَّةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. (1)

الإمام عليّ عليه السلام: لَقِينِي رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّكَ فِي اللَّهِ، فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِ الرَّجُلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَعَلَّكَ يَا عَلِيُّ اصْطَنَعْتَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، مَا اصْطَنَعْتُ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ تَتَوَقَّ (2) إِلَيْكَ بِالْمَوَدَّةِ. فَنَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». (3)

تذكرة الخواص عن ابن عباس في قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»: هَذَا الْوُدُّ جَعَلَهُ اللَّهُ لِعَلِيٍّ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. (4)

راجع: بحار الأنوار: ج 35 ص 183_436. شواهد التنزيل: ج 1 ص 464_477.

- 1- المعجم الأوسط: ج 5 ص 348 ح 5516، المعجم الكبير: ج 12 ص 96 ح 12655، النور المشتعل: ص 130 ح 34، شواهد التنزيل: ج 1 ص 471 ح 500؛ تفسير فرات: ص 248 ح 335، خصائص الوحي المبين: ص 107 ح 75.
- 2- التَّوَقُّ: هو الشوق إلى الشيء والنزوع إليه (لسان العرب: ج 10 ص 33 «توق»).
- 3- المناقب للخوارزمي: ص 278 ح 269 عن زيد بن عليّ عن آبائه عليهم السلام؛ بحار الأنوار: ج 35 ص 355 ح 5 نقلًا عن المناقب لابن شهر آشوب عن زيد بن عليّ.
- 4- تذكرة الخواص: ص 16؛ كشف الغمّة: ج 1 ص 312.

المعجم الأوسط_ به نقل از ابن عباس: «كسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها] قرار می دهد»، درباره علی علیه السلام نازل شده است و منظور، محبت در دل مؤمنان است.

امام علی علیه السلام: مردی مرا دید و گفت: ای ابوالحسن! سوگند به خدا که برای خدا تو را دوست می دارم. نزد پیامبر خدا برگشتم و از سخن آن مرد، وی را آگاه کردم. پیامبر خدا فرمود: «ای علی! شاید کار خیری برای او انجام داده ای؟». گفتم: سوگند به خدا، کار خیری برای او انجام نداده ام. پیامبر خدا فرمود: «سپاس، خدایی را که دل مؤمنان را به گونه ای قرار داده که به تو دوستی می ورزند». پس این کلام الهی نازل شد: «كسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها] قرار می دهد».

تذكرة الخواص_ به نقل از ابن عباس، درباره آیه: «كسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای مهربان برای آنان، محبتی [در دل ها] قرار می دهد»: این محبت را خداوند برای علی بن ابی طالب علیه السلام در دل مؤمنان قرار داده است.

ر. ك: ج 12 ص 173 (مهرورزی به امام علی).

ص: 575

فهرست تفصیلی .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

